

محقق نماید که چون مجتهد الزمانی بعد از وفات شیخه مشکین انا را بدیرانه الی یوم الدین بخانی آورد
 که میدان مباحث کلامیه از تکلیفین الی استقامت کثرت استماع فی الیریه خالی است و کسی نماند که در
 مصارع بحث بپردازند و بل من مبارز بر زبان آورد از راه خدایت که طریقه دیرینه ایشان است
 استقامت الی انبوت استقامت نمودند که بر اصول اهلست شجاعت ریحان سید الخ فقیه
 علیه السلام علیه السلام انطباق نمی یابد و درین استدلال بنا بر حق پوشی و رنگ فروشی
 یکد و لفظ در تعریضات استمال فرمودند که اشارت به بی معنی نماید که اصول اهلست
 معمول است غافل از آنکه مذہب صدر اول از حضرت اهلست و مقبولین سانی آماست
 رضی الله عنهم اجمعین همین است و در صحابه کبار کسی را کلامی نیست واحدی نتواند
 گفت که ایشان مخالفت اهلست بودند چنان بطلان از اظهر من الشمس و این من الاس
 و اخبارت الی فقیر در کتاب و ک حیدر علی المجرس القدریه که کتابی بکیر و قلع
 اساس گنر بنام است که والد ماجد مجتهد الزمانی او را نوشته بودند تالیف کرده ام
 و در بعضی کلمات ایشان به ثبوت رسانیده ام و مانند پیرایه اولی گردانیده ام که
 نرات انده موصوف قطعه در بی معنی ایرت ساخته اند که قول با ما است انه یخاطب شیعه
 به ان قایل اند بطاریب سخت است و از هر کتاب امامیه عیانست که مذہب
 اهلست عظام و اصحاب مقبولین شیعه که اشاره به ان رفت مذہب اهلست بود
 پس بلا حظه تعریض مذکور دل را تم بر نون شد تا اگر بر دو تالیف بصارته لعین
 قی شده الحسین که جواب استقامت بطور است بان مقام متوجه شتم و از تعریض
 هیچ حد نگذاشتم و لیکن در فائده رساله موصوف معذرت نهادم و داد تنبیه
 بر این معنی دادم که اگر طریق تعجین مسدود سازند و طریق مناظره بعنوان تسلیت
 بسیار اندر تریهاست و این عبارت آن مقام خواهی دید انشاء الله
 در کتاب که بعد از این بروی بدو جلد عظیم برآید اختتام در زمان سابق پوشیده
 و در سبب آنکه رساله تشدید مشتمل بر جنون

تجسس الموت تصحیح است عبارت آغاز رسال که حرفی از آن باشد بنویسد که این در رساله تسمیه
بشمرة اختلاف مضامین آن و نیز برین آن در مذائق و تفاسیر و کفایتی عجیب غشیده و
گزیده و سالها موصوفه است و تمام بین الحواصص العوام یافته بطرف فضلای این طایفه رسید سواد
عجزش مشکای فلهائی گفته برشان گردیده و مفاد عبارات غلیظش شست و شوی بر او بر
پاشیده یکی از برزه چاکان و کره گویان این فن قد غادر که قائم الزاد و غلیظه کم نام بریه و معاذ
است هر توحید که داشته بهم یافته رساله در جواب افتاده کور ساخته ثبات شهادت ببار تواند
اهل شصت برداخت خود چون ثقل در سوراخ کمان خوریده کسیر معرکه انداخته تا آنکه گفتند
طن بعضی اهل فراست و گمان است که رساله مذکوره کوریز قائم عجیب الرقم مولوی سلامت آید
است و ایشان بابر سلوک طریقه بلا شبه توریته و تقیته اثر رساله دلیلی شهرت اداست
بشخص مجهول السبب دیده اند بهر کسیت بمحققون الکفریة و احدی هر چند بهتات او تمام
و بیانی به فوایش علی طرف الثمام بود لکن فوق علی العوام (الذین هم بالانعام اندواض از جواب
جواب نمود لکن اندی از اوقات خود را مصلح کرده خارجش باقیش اگر ادا شدت بیخ
و او را بقل صحیح و مقالات صریح است و جد این گروه بی انصاف فصیح ساخته اتی مختصر او این آغاز
رساله بعد از آنست که در خطبه او تبرایان و طعن بپیش او داده اند این سبب بودی که در خطبه
او شده است و این تمام غنقریب جلوه ظهور بهر که در خطبه کتاب ثری از تیر زبانی ایشان هم آمده
ام اما آنچه در آخر رساله تشبیه نوشته اند که برزگان سنیان گفت حمدی نمودند توقع و دانایان که ایشان
راه تجسس ترک نمایند چون بشر در خانه کتاب خجسته ای است بلیکن از بهر بحث این نماله گویا مثل بی بی اولی
هوای است که برزگان تشبیه بر اصول خودشان خا دل اند و ناکش عجب بود که خفا در وضه طینی و شروح
آن نیز بران ارا دلیل است اما آنچه اشاره نمودند که مشبه را مستکملین نکش خود درین جهت
نمودند پس اقرا می محض است چه در آغاز مشاهده با قلی کشوری جواب ترکی ترکی بلکه مع شنی
می نوشتند و بعد از عهد در جواب رساله ضمیمه چنانچه باید و فایده مدد نمودند و این محبت را در
صاعقه حاسیه علی عدو املا الاسلام که در ضربت حیدریه است مفصل گردانیده در
آخر جمله ثانی ازین کتاب هم شرح و بسط بقل کرده ام فلا تغفل

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله ميسر المسكلات قيوم السموات والارضين ، خالق الكائنات
مدبر المكونات باعث الانبياء المبشرين المنتهدين ، مزين التمام
بالكواكب معطى الآلاء العجائب محض نبينا معلالة الاطائب
خير البرية اجمعين ، المبعوث الى الجن والبشر المنفرد بشفيع
المحتر محراب قبلة النبيين ، الذي يريهم ^{مخيرا} اياته يبلغ اليهم رسالا
يتلو عليهم آياته وان كانوا من قبل لفي ضلال مبين ، نجل الذين
امام ائمة الثقلين سيد الخافقين هبط الروح الامين ، دونه
المجا الاثيل دعوة ابراهيم الخليل الموصوف في التوراة والانجيل
شبيب احسن الخالقين ، منهاج الكولاية سراج الهداية صاعد
النجاه والجلالة خاتم فضل الرسالة سلوة القلب الحزين ، اول من
تلى على الارائك مختلف الملائك مولى ^{الخلق} الخلايق درة تاج المرئين
النور الاول في الظهور قرة عين الصدور صاحب الغفر والعتور
الحجة البالغة لاحكام الحاكمين ، السان عين الاكوان قدوة الانبياء

والأفانس والجان مؤسس الإسلام والإيمان قاطع شبهات الشك
شارب الرحيق المحتق خازن السر المكتوم القائم بين يدي المحي القيوم
الشفاعة المذنبين من يمسك المخلوقات بأذياله خوفاً من عذاب
الله وكناله مصلين عليه وآله يوم يقوم الناس لرب العالمين
بدر لاهي شمس الضحى صدر العلي سيد الأولين والآخرين
وسيلة الورع صاحب قاب قوسين أو أدنى على الله مراتب أسامه
في عليين من صلى عليه ونفسه انشأ الله تعالى ليلة دسمة صفوة
الأنبياء والرسل المعظمين صلى الله عليه وآله الطاهرين وأصحابهم
الأضياء والمجاهدين سيما افضل الصديقين الذي أسلم
ديان المبعث وسعى في تبليغ الدعوة ووضع منبراً وخطب خطبة
يشمل بحجاء المشركين ودعا صناديد القریش فأمسوا بدعوته و
أسلموا بإرشاده فصاروا مخلصين بل أئمة الموقنين فجعله الله سبحانه
واسطة فيض هذه النسي الامى الى خير الامم المكرمين وكثر ثواب
عبادته وانه الى اقصى القايات درجاته يدلالة آيات
التكريم المستبين ثم لما رحل النبي صلى الله عليه وآله وسلم الى الفردوس
الجنة فخرجهم من الامم نظراب والمظنة وسلمهم تسليمة الناصحين
ورق اختلاف الامة وكشف حجاب الغمة وهداهم الى الصراط المستقيم
وتبراهم على الدين المتين فاقام السنة وازال البدعة وقوم الاود
وتجوزى العبد ومجاهد المذنبين والفاروق الاعظم قاطع بناء الكفار
قانع اصول المتأففين مؤسس دولة الاسلام والإيمان مشبه
اركان الأديان شمس عالم اليقين الكاس شوكه الكاسرة و
الهادم قصور الكافرين كما يشر به يوم الخندق رئيس المخبرين
الضادقين وودي اسودين الذي بذل امواله في بضرة الملة وجهن

ويبحث القصة في شأن رفقة الجنتة كما ورد في الحديث عند المحققين
 والمرتضى في وفاة آية الله في وفاة العرفاء عروة الوثقى خاتم خلفاء
 الراشدين ه رابع الاربعة المتناسبة المتقدمة ه كجادل حلية سلام
 من علمه من لدنه علماً وهو الميراث في اصول المخالفين ه قانع باب
 التخيير تحت اهل البيت الاظهر ككروب يوم الاحمر دافع خلاف
 البايعين ه كاشف غم دافع غم وهو ابن عمه مظهر العجايب عند
 الغراريب يحسب المتقين ه والسبط الاكبر المجتبي الذي ظهر على يد
 معجزة وجهه ه المصطفى يعني اصلح الله تعالى به بين الفئتين العظيمتين
 من المسلمين ه والسبط الاصغر المظلوم كشمس بين النجوم الذي
 ارسل اليه الشيعة كتباً عجز عن احصائها وصف للمبايعين ه كما
 روى صاحب البحار وهو غيبس المحدثين المحدثين ه فارسلوا رسلاً
 وبذلوا جهداً يدعون ولاء اهل البيت المطهرين ه فلما راي الخاسرهم
 واستيقن الخافهم ارسل اليهم اخاه للبيعة وترويج الشريعة جاًء اليه
 يهرعون كلاب الخائفين ه ثم لما اتهم عبده الله رئيس الممانين تزكوا
 في عهدهم ونبلها ورأى ظهريهم كما هو شأن الرقصة المتعادين
 فج اظهر بعضهم ما بطنوا من انفاق بعد ادعاء الوفاق فلما اتهم
 انهم اتبعوا امير المؤمنين ه حيث لم يحرك سيفه ولا نسا به
 ضربت سيدة النساء واسقط المجنين ه بل جحدوا كتبهم وانكروا
 رسلم وزينو اسفوفهم وسلوا سيوفهم على امام الشهادة انشروا
 السعداء كما بين صدوق المتشيعين ه فاراد ما بهم وسبوا نساء
 حتى لم يبق من الذرية الطاهرة الاسيداء ه اجدين ه فتسمع ما
 اقول وسترى ديباجة تشييد المحمدين ه ثم كادوا كيداً وصادوا
 صيداً لما خرج اهل السعادة من الشيع الاولين ه مبارزين للانباء

طالبین للتأدین لاهل البیت المطهرین ه فحملوا بطلون الحدود
 لیشقون الحبوب یلیسون السواد یظفرون الوداد لایمة الهاء سین ه
 یشقون مزید البقاء علی حق لاء الشهادة والقادة المنجباء والسادة لایمة
 المقادیر سین ه فتنحی لاشوق فی شأنهم والضرارهم واعوانهم بکل رئیسهم
 وایشهم ابن سیاء اللیثم ویزید اللعین ه ویتبرأ من ذرارهم وهوشهر من الیهود
 والضراری والهاشامین من المبذورین ه والمذیذین د کانه فی انطاف
 من باد من لسانه علی الافاق حتی شغل الکلب فی وجهه فانهم كانوا من الشیاطین
 اما بعد برد انشوران عالم خصوصاً خیرستان از بنی آدم ظاهر میکند
 کمترین بندگان خالق ذوالملکین حیدر علی بن شیخ محمد حسن بن شیخ محمد ذاکر بن
 شیخ عبدالقادر دهلوی قدس سره تعالی اسرارهم واتم لهم یوم القيمة انوارهم
 که در عهد نصیر الدین حیدر بادشاه این شهر که محدثات امور باقصی الغایات
 رسیده و مزید سقاہت غشاوہ شقاوت را بر بصر بریکے از تشیعین متبینه
 بود بحدیکه امام غایب عن الابصار را حاضر فی الامصار که کتاب الکمال الدین
 و اتمام النعمة از مبدعات صدوق الکواذب بران کواه است بر بسیاری از
 محدثات تنق عفت و طهارت سبیل در بجان جمہستان عصمت و نقارت
 نہ جبینان لطافت اساس نازنیان زکین لباس گلرویان نازک اندام من
 بویان خوش خرام که چشم احدی نظیر ایشان در حسن و جمال ندیده و کوشش کسی
 در خوی و اعتدال مانند ایشان نشینده حتی که اگر اخیاناً بر بعضی از قادات این
 قادات حضرت امام کائنات بر اصول اہل خرابات نظری از رکعتی
 این بیت او با یاد او بیت آفاق را گردیده ام ہرستان و زبیدہ ام
 سیاه بان دیدہ ام لیکن بوی دیگری * دلقداد و احادین قالی فی اشلان
 نظم نبالا من سینہ و سیم ساق * بہر کار باوی کنند اتفاق *
 ہمدار باین و بالاجوتیر * زہبہ بان ہر یک شکر خورده شیر * کجی قافی یا حریر

باز و بر اندام ایشان رشیدم * فرشته در میان نبیند و لیر * و گر بنده آید ز بالا بر زیر
در ششده هر یک در ایوان بیا * چو در روز غور شد در ششده * نظر طاقت آن ندارد تو
که بنده در ایشان نزدیک و دور * بگوشت کسی که یاد آورشان * سر خود کند در سترشان
ز لعل نذر کردن و گوشت بر * لایزال کافی و دندان زرد * بچهره چو آتش بعارض
فروزان تراز ماه و آفتاب * همه تنگ چنان مردم و رب * فرشته ز دیدارشان بکین
نزول اهلال میفرمود و تسبیح و ثنات آن رفته رفته بترقی محکوس در هر موسم
بهار از بطن این بادشاه جم جابه روی نمود یعنی حضرت صاحب الامر را ساوین
حضرت الخضر و ساکنین دیار جالقا و جالباب بعد از آنکه خاک بیابان در طلب امام
مفقود و پسر ریخته و گرد محنت حوان از هر گوشه می انگیزند شیتان ظل الهی
بلکه انوشیروانشاهی می یافتند لیکن گاهی صدق من گمان فی المجد و شیتان
وزمانی قتل لها بشرا سو یا مثل مجلسی و دیگر محنتین بنی الحیان آرش
ران مولود می پنداشتند و این بدان ماند که بر وایات بکار و حق الیقین غم غم
امام قبل از نظام در حیات حضرت حسن عسکری علیه السلام بصورت مرد تمام
دیدند و نشناختند و شبیه خرقا بعد از وفاتش به بیکر اطفال ملاحظه کردند
و بعد از علامات بر داخته پس درین زمان که انواع اتهامات و زواریت
آن بدعات بر صفحه گشتی نمایان میشد و الموت تا ویلات ماولین و صنوف
اجتهادات مجتهدین کما اشترنا تعظیم این روز و روز عید یا باشجاع الدین قوم
مستند معتقد زرقشت و زنده مرتب میگردد روزی برادر م حاجی سید میر
او صله الله تعالی الی ایتناه و وفقه لما یحب و برضاه که هم تعلق ظاهر و ابراهیم
قرابت یعنی نسبت برادر زنی باشد دارند و تحقیق کتب کلامیه است میگما
دقیری تضمن اثبات امامت بدترین کائنات چون برید شقی و ابطال شهادت
بهترین ذرات طاهرات اعنی زیجان حضرت بنوی صلی الله علیه و آله و سلم
بن دادند چون بانحضرمون بگفته برادر معلوم و ارسیدم قبل از آنکه مطالو آن

شروع کنم پرسیدم که این مفومات و بذایات از کیست و باعث این نصیحت
و عداوت اهل بیت چیست جواب دادند که از خشک سریهای مجتهد الزمانی
است و از طریقهای متبعین خطوات شیطانی و اصل این قصه آنکه مجتهد
الزمانی شیعی بر طبق معمول بدو آنجا حکیم آئی بخش آمدند و از هر دری سخن
را انداختند و پرسیدند که مدتی است که شاه سلامت اند را ندیده ام مگر اکنون
نزد شما نمی آیند حکیم صاحب گفتند که اختلاف اوقات باعث عدم ملاقات
است مثلاً ایشان قبل از جناب آمدند و چون فرستند جناب شریعت از زمانه
داشتند و منعکس بالعکس و یکی از حضار که از جمله اهل سنت بود گفت که
مولو یصاحب قرین صحت و اعتدال و مشغول بمواعظ و اشغال اند در ماه
گذشته که عاشورا روز جمعه اتفاق افتاد مولو یصاحب نه گور بعد از غوطه
قرآن مجید و واقعه کربلا علیه بیان کردند و بسیار از اهل مجلس آنقدر زار زار
گریستند که گریه در گلو گره شد مجتهد الزمانی گفتند که مرا از گریه عوام و بیقراری
انام بشیندن مصایب اهل بیت عظام عجب نمی آید عجب نیست که شاه صاحب
واقعه کربلا را بیان میکنند و این فرع شهادت امام حسین است و هرگاه
شهادت آنجناب برکت سنیان منطبق نیست و علمای ایشان از ذکر این
واقعه منع بهم کرده اند شاه صاحب اچھا اتفاقاً که با وصف دلش از
اصول خود غفلت ورزیده اند آن سنی گفت که از شهادت حضرت امام حسین
رضی الله عنه کسی انکار نتواند کرد و معاذ الله که علمای سنیان از ذکر واقعه کربلا
منفی کرده باشند علما که آیات و احادیث را بیان میکنند معمولشان از قدیم
امام حسین است که درین روز از ذکر اهل بیت می نمایند و واقعه کربلا مطابق
آنچه در حدیث آمده است و هزاران کس در وعظ جمع میشوند و میگفتند
ای حکیم صاحب فرمود تا این قول نمودند و گفتند که غرادران اهل بیت
از دو طرف هستند و محاسن یکجا هر دو فرقه می آید و صدقات و صلوات

و کلمات فاشحه و درود نیز هر دو فوق لعل می آرند و علمای هر دو قوم پیام
با این امور دارند تا که عبارات کتب معتدله اهل سنت بنظر نزد پراخچه کتاب
بازشاد کردند اعتقاد نتوان کرد که ع تا بر می آید با درم نمی آید مجتهد زمانی گفتند
کلام در خبریت که از کتب سنیان ثابت شود و من عقیر است الله تعالی
مد عای خود را از کتب معتبره ایشان مدلل کرده نزد تمامی آدم بعد چندی مجتهد
شیعه این دفتر نزد حکیم صاحب آوردند و برسانید نش نزد و لوی صاحب
تا که به طبع کردند و در باره تحصیل جواب حکیم صاحب را بر داشتند این همه
مقرر برادر مطر بود که از متواترات است و هزاران کس از اهل شهر میدانند و شیعه
را با مخصوص تصدیق این مقدمات از آغاز مخرجه اخلاق هم خوانده شد و نه عبارتها
اما بعد درین جزو زمان که اسلام غواست مرفوع و اعلام هدایت مرفوع است
بعضی از اجله اصحاب سنت و جماعت و اعزّه ارباب خلعت و براعت که بجهت
ذهن و سلامت طبع معروف و بوضوح جمیل عرفان و حسن اخلاق موصوف
اند بسبب الف و استیناس بحضرات رفعت این دیار اخلاص را بدین تعلی با قد
سلف در و لای عمرت اظهار بهر رسانیده در عشره محرم الحرام بروایت متقل
سبط حضرت سید الانام در مجالس و غلط قیام و اقدام میفرمودند هرگاه این
حدیث غریب قانع صماخ اهل خرین کتب گردید نظر بزیاد خیر اندیشی و فوط
محبت کیشی ملتزم شد که چون بنابر قواعد سنیه و اصول سنیه شهادت سبط
حضرت خیر البریه ثابت و تحقق نمیشود لهذا اجسارت برزد که چنین روایات فرمود
مخالفت با ضوابط اسلاف و شادات انصاف خود نمودند و بسا که چنین
روایات بسبب انصال سلسله علل معتدله متبع بعضی خلایق باشند و مصدق
مزعومات حقیقات متشیعین میگردد و درین هنگام بعضی از مجتهدین ازین کلام
بضعف الانام استیجاب فرموده و اصرار بر این مدعی جلیل بر این است که
آن غیر سبیل من سلاله ابراهیم الخلیل بیژن نموده و لا حرم و لا لایه و غیره

استعجاب شاه به این مقال را بلیاس استغفار کرده و بخدمت با طاعت
مافروستاده تحریر نموی بران خواسته انتهت بعینها باز بابرادر بطور کفتم
بن دفتر شما که داده گفته مولوی سلامه است که کفتم مقصودشان از داده این دفتر
چیز است گفته است عا جواب با صواب که شغل کتب در پی شغلی دیگر است و شغل
کتب کلامیه و دینی امری آخر و کتب مخالفین کجاست و در استعاره و جمع آن
اندیشه صد گونه ضرر گفتم بغایت الهی جوابش نزد من بغایت سهل است و
آزاد دل دوستان چهل و لیکن بعد از اظهار اقامت درین بلده که کتب همیش
خصوصا در پی رقص و آماجی اسباب تالیف بغایت اسعی و حضرت مبلغ کثیر از
در اہم و دنا نیز ہم میرسد و بابتها از فرصت بگوشه تنهای خبری در رد ابا طیل و
خرافات مجتهد الزمانی و فانی و دیگران از متبعین غرازیل نویسم سخت مشکل خواهد
شد **القصہ** ہم نظری بدقت مزبوری انداختم و ہم بابرادر موصوفه فیصل
و قال میکردم چون مطالعه باین نوع تمام شد بابرادر مجدوح آغاز اصرار کردند و
گفتند که بالضرورت متوجه جواب باید شد که حضرت مولوی صاحب درین
امریج عذر نخواهند شنید و برگردان سامی از دست نخواهند گذاشت که
مجتهد برایشان در باره جواب سخت قضا صا میکنه و مہلت روانی دارد و بد
الغرض این صحبت یکدو ساعت منتقضی شد و بعد چند روز ملاقات دست
دادیم بیکه مراد بدین سلسلہ سخن را بلا واسطہ بکرت آوردند و گفته که سید امیر علی
ہر چند عذر شما نزد من تقریر کردند لیکن زینہار این اعذار را بکوشش اصفا نخواہم
آورد و بہر حال جواب این دفتر کہ دیدنش مراد است و تاب آورده بلکه بی خور
کہ در و تحریرش در تعلیقات و تالیفات زبانی احیای دقیقہ نامرست
کہ در این اہم خواہد بود زیرا کہ شما را از دست شغل مطالبہ کتب دینی و
الغرض از صریح آتش تہذیب و مقالات صریح ہمہ ریز
تہذیب است و ناگہی انحراف و این ہر دو کتاب نزد من مانده

و خاطر مطالعه آن خود رسیده است و این امر را هنوز بطور راز سر بسته در خاطر نگاه
میدارم و گاهی نزد کسی بقیه عبارت نمی آرم و در کتب درسیه به ستور قدیم
منهک ام میاد اچیزی نویسم و موجب ریشخند شود پس مقتضای مصلحت
نشان دهن بهین است که الهامس قبول کنند این راز و نیاز با من گفتند و دو
دست بضرع تمام بستند و مرتبه الحاح را دو یا لا ساختند و آنقدر تکرار و اصرار
نیکردند که بیا نشکنا منبغی صورت نمی بندد گفتیم مگر شما ندیده و نشنیده اید
که مجتهد الزبانی و قاضی در پله آن علمای شدند که از کربلا معلی و دیگر شایه ائمه
هدی درین بلاد رسیدند و از وودمان اساتذ ایشان بودند پس مجتهد ایتقی
که عمای این شهر تعظیم و توقیر آنها را از اید الوصف بجا آوردند و راه حسن خفیت
نسبت با ایشان سپردند و یک حسد در جوشش آید تا بالاخر جبهه از کماله سانی
و تفریبات زبانی آبر و ریزی را قصد کردند بلکه در هلاک آنها افتادند و در انجام
آن بزرگان بابای دگ و عرصهات تنگ بجان فقیض آباد فین بنیاد میگرفتند
و در نهایت دارا به خواجه سرا کار برد از سر کار خیاب عالی به امده الزبانی را
سیر یا کثیر سیر کرده و با کالته میگرفتند و امروز اگر کسی از اصولیه استعدای
بیدا میکند و در تکمیل خود بکوشد عرق حقد ایشان سخت میجو شد جمعا
صوفی صافی این همه را شنیده اند و لیکن هرگز بسمع قبول چانه اند و به زبان
این ابیات مترنم شد در تعظیم بود بکار خود ای و اعطاء این به فریاد است به
مراقاد دل از کف ترا چه افتاد است * بکام من رساند مرالبش چون سنی
نصیحت همه عالم باو کش من یاد است * لا جرم نظر بر از محقق و امر سر بر بند نمودی
مضطر گردیدیم و گفته که طوعا و کرها برگزیدیم اگر چه مصلحت بندیدیم و لیکن شر
ابسمع اصفا یا با بداد گفتند آن چیست گفتیم نقل دقت کرد کور بر میدارم
بستر خیاچه باید آید و دیگر داند با بد اصل دقت را پیش نمایی از مانع
فرستادن و اینمضمون در رتبه نوشتن یازبانی پیام دادن به استغفا

بار پس میرسد شرح من ز خواندن عاجزیم پس در تفهیم چه بین بد گفتند
بسیار تفهیم گفتیم منتظر است بر مصلحتها یکی آنکه نفس او فربه خواهد شد
خوبش تن بینی او از یک پهلو خواهد رسید و خواهد فهمید که کسبیا در جواب
عاجز آمدند و حسن بدان گرفتند و من در آن روز او را پیش بذر کر نام سر انجام
میدهم و بخت بعد از رعایت مصالح ظاهری میکنم پس حیرت و ذلت او زیاده
تر و لاف زنی و بالا خوانی او که روی مقلدین خواهد کرد و اظهر خواهد بود
دوم آنکه برین تقدیر مجتهد در بطن ما و شما نتواند شد سوم آنکه عاجز با عرض و نظر
و سرور و موجب علیه است بر حریف مغرور چهارم آنکه بسیار باشد که آدمی قصد
انتظام امری می نماید و با وصف آسان بودنش از مکن قوت بفعل در نمی آید
و اینجای گفته اند **ع ای بسیار آرد که خاک شده القصه** باین قسم مصلحتها تصریح
کردم و گفتیم که سر و طی دیگر بعد ازین اندک اندک خواهیم گفت باید بر همه کاوش
که از همین قسم مصلحت خواهد بود این گفتیم و به بنده خانه آدم و بزودی نقل دقت
مستور برداشته و تصحیح و مقایله آن پرداخته مطابق و عده خود نزد صوفی صاحب
فرستادم و ایشان این شرط را چنانکه گفته بودم بجا آوردند مجتهد از غایت شایسته
یا وصف مشکک غر و عیار در پیرهن نمیکشید و غرضه وسیع عالم را از مزید
و ابتهاج بر خود تنگ می یافت و بقیه می دانست که درین باب بر کسبیا
چیره دست شده و مانند شیر غریب بر گور و گوزن غالب گشت چون مجتهد ازین
طرف نا امید بود و بدو خواست که تحریر او مخفی نماید و بر هر خاص و عام باین
بطور ابراز لاجرم این استقنار بجای دیگر فرستاد چنانچه این معانی هم از
جمله خلاف مصدق میگردد و عبارتش با بقا الی لفظ آخر از کلمات
عقوله سابقه اینست لکن صدق موصوف ذی بینه بقا است انصاف و
اندیشه انچه در نظر است با معنائیت و پاسبان حفظ و کمال و حکایت
ای سلاطین از گوارش راسطوی و عنان را ازین وادی نوی دستند

چون از آن عارف و اصل از تحریر جواب یاس کلی حاصل شد استفتای کور
پیدا بخدمت دیگر حضرات مرسل داشته خواهان جواب باصواب گردیدم آخر
بلاخره نوبت آن استفتا بملاحظه بر کرداره عدالت و جور کرده بابت طلب
بر حاکم قضا جو زهر سمای افتا مفتی اعظم و مدرس انجم رسید و از قلم وقت رقم
ایشان سطرهای چند در مقام جواب تراوید چون آن جواب مخالف اصول مسلم
و مناقض قواعد مقرر بود بنابر آن تنبیها للناظرین و تشیخه لایان المناظرین
تحریر جواب الجواب او تمیز الخطاب عن الصواب پرداختم و الله یحق و هو یهد
السبیل انتر کلام العلیل الجمله هرگاه جواب استفتا را قریب خاتمه رسانیدم
روزی بحضرت صوفی گفتیم که اکنون مصلحتی دیگر مدعی شود و شرط دیگر وفا کرد آید
تفصیلش آنکه روزی روی روی سید بنده علی و محمد حسین و غیره که برای
تحصیل کتب در سینه نزد شما می آید و ذمه بکسین دارند و پیش بجهت الزامی و
برادرانش میروند باید گفت که ما برای تحریب کوشش رسس کردیده که آن استفتا
رفته رفته تا بدایر مغرب رسیده و کسی از قضیه یا مسأله وین قلم بجوابش برآید
امید ازین گفتیم که قوای بسیار باین صورت منطوقی است یکی از آن است که
بعد از رسیدن جواب نزد مجتهد الزمانی یقیناً ذهن اولسوی مانع از نخواهد شد حالیا
شرط دیگر بگوئیم که هرگاه عنقریب از تحریر خاتمه فارغ شوم و آن سال را بشما
سپارم غلبت نماید کرد و از دست خود بجهت یا بواسطه وصول استفتای بعضی
بگوئیم که بخش و فقه استعا نباید داد بلکه صلوات نزد من آنست که بواسطت
یکدیگر متعلقان هرگاه اگر کسی که متقی و سستی باشد باید سپرد تا او بنام خدا
شهرت داده و در محبتی بفرستد یا بی درین باب بهم وند و موثق نمودند گفت
علی الرکسی العیون و العیون است جای از ان خود را معذور توان
و نه دیگر که شاخصان در روزی طلبه تبریز گویند گفت ایشان از آن روز پیش
مجتهد الزمانی و برادرانش نقل کردند پس تقاضای شان شد بسیار با و هم

کاتب و امین خان و اهل خانه الملقبات از حد در گذشت المحضر هر روز بقائه
صاحب پیام میرفتند که آن را در میان طلبیه و بران ثقات که این خبر نوشته
اند تا یکشنبه در راه بود فرستادندش باید که پس صوفی صافی هر روز تا یکشنبه
و اکنان نزد برادرند کوری نموده و ایشان را بر روی من نقل میکردند تا آنکه
بزدی با وصف و قیوم رزایای کبری و دواهی عظمی یعنی وفات بعضی
از احباب و قید و بند بعضی از ساکنین فیض آباد که با من اخلاص و شایسته
و نسبت نیک داشتند و در تخلص او پس آسمه سر بودم فارغ الذمه ششم
و روزی از آنکه رساله نزدشان بر دم چون دیدند که ختم شده و بر یکدو
ورق نظر انداختند از غایت فرحت و ایتهای پابر زمین نمی گشتند و
حالی بود که بدین تعلق دارند بگفتن و شنیدن و بسبب زبونی اعدا
دین یعنی اتباع این سبایلین اینهمه خوشوقت شدند که بگویند این رساله را
هر چند در عین مصائب و مکر و نجات چنانکه میدانید نوشته ام و لیکن در ضمن
قید و شکارهای عجیب مختفی است که در هر قید غایت السعی علمای اما
را بیاد قیاداده ام و یک یک حرمت بسیار از او راق کتبشان را
زیر و زیر کرده ام ممکن نیست که جواب این دو سه جور را در یکدو ماه مرتب
سازند و مقدرتی ندارند که تمام آنرا در تمام عمر رد نمایند لیکن جسته جسته
و خود را بواجب تقاضای و تجاویز سپرده و ظهور اینهم با وصف تعاون
و تشارک رخصه و اجتماع هر گونه سامان بدون یکدو سال متعذر است
و چون بطا هر ابتدای مناظره ازین رساله است برای قید و بند جهت الزام
و اولیای او را می گسترده و دانه انداخته ام و پشت تر کتب عبارت
بعضی است در کتاب تحریر کشیده ام که در یادای المواجه غلط نماید اگر نیست
لی غور به شد و بعد از آنکه غلط بود که عذر صلی بر نظام عرب و باطن
بلای بلکه آن سبب است که چون جناب صوفی این امور را شنیدند به شکر شدند

پس شروع نمودند در خواندن و در آغاز عبارتش بلفظ قصد و را الامر
 بقول الامام و اما فی آخرین حیرت گشتند باری به بیان شافی مطمئن گردانیم
 آنجا حیرت که در لفظ امثال بود زوال پذیرفت و بهم عبارت مع ان الایات
 الخ که حالتش عنقریب آید دعوی خود را که بر تقدیر تعلیط آن اعتراف
 بر قرآن مجید متوجه خواهد شد مانند اجلاس پدید بیات روشن ساختیم و در آن
 روز مطالب چندی از او راقی رساله بقلوبشان رسانیم کردم روز دیگر
 نیز خلوتی بهم رسید پس مشکلات آنرا بنده بنشان قرار دادم از غایت
 وقت و اشکال بار بار تقریرات سابق را اعاده می خواستند آخر چند
 روز این مراحل نوردیدم و طراز مطالب و معانی رساله را بوجوه ذم
 شان پرستم آنوقت جاگزین مدد که جنابشان شد که اگر اولین آفرین
 شیوه بود که مطابقت نایند و یکی مردی را دستگیر و ابوالجارود
 قائد ابوالبصیر کرده و غیبت بر حجت مبدل شود نتوانند که حرفی را از رساله
 را کنند و بهر طرف که در عرصات تا ویلات خواهند شتافت جز
 خبیث و حیران چیزی نخواهند یافت و بر اصول موضوعه شان زیاده
 شهادت حضرت امام حسین رضی الله عنه ثابت تواند شد و اگر بعد
 از علاج قوی ناسور که القیام گیرد با سور که بهرگز زوال پذیرد
 کما طاق قایلیم عیت یک دل و خیل آرزو دل بچه مدافعتیم و تن همه
 و الله ارشد جنبه کجا کجا بنیم از اتفاقات قضا و قدر در آن زمان که این
 امور منفذ ظهور رسید و مصائب واقع شد و بای میبند در کمال اشتداد
 و هر کس بحال خود گرفتار بود و قیمت نه من قبر کجایی رسید که حضرت سید
 الاولین و الاخرین فیضیه علیه و آله و سلم بخطاب ابو در غفاری رضی الله
 عنه مصائب خویش باین گونه کیفیت یک یا یا اذرا اذاکا تا بالمیدینه
 موسی بلخ ابیت المعبد حتی انه یلع القبر بالمعبد محمد با و وقت ششیدن

استیغنی که رساله از دیار مغرب فرارسیده دست از تقاضا کشیده بسبب
 آنکه بعضی از فرزندان اش سقرا خربت گزیده و شاه صاحب بجای خود
 آوریده بودند همیشه تا سره این بلا فرو نشست باز تقاضا شروع شد و صوفی
 صفائی قصد کردند که نزد حکیم آلبنی بخشش که واسطه وصول استقفا هستند
 چنانکه دستی بعلیت تمام رودند و از دست خود رساله را بخواه کم کنند
 بشنیدن این خبر سر اسیمه شتم و تحذیر به پیش از پیش هم بواسطه برادر
 موصوف و هم بلا واسطه بعل آوردن و سخن بران قرار گرفت که یکی از علما
 است که با سرکار انگریز متعلق و در وثاقت و ممانعت ضرب المثل شده
 این رساله را باید سپرد تا او تدبیر فرستادنش علی رؤس الاشیاء نزد
 مجتهد کند هر صغیر و کبیر از خواص شیعه و سنی بداند که نزد مجتهد رسیده
الحاصل در همین اثنای روزی برادر محمد وح آمدند و سر خود میگوشتند
 گفتیم که از آنچه من تخمه بر میگرددم واقع شده گفتند بی دی روز وقت شام
 حضرت صوفی نماز مغرب گذارده نزد حکیم صاحب تشریف بردند ایشان
 پرسیدند که این اوراق چیست گفتند رساله مغرب است پس شیخ را نزد یکدیگر
 کردند و کسانی را که گرد و پیش حاضر بودند و لیاقت فهم و ادراک داشتند
 دادند که بیایند و رساله مغربیه بشنوند پس مولوی صاحب رساله را آغاز نمودند
 جناب حکیم صاحب و دیگر مردم چون شرح مجتهد الزمانی در ابتدای رساله این
 الفاظ شنیدند که جناب اجتهاد تائب عالی قیاب نبیل او حمد و ثناء رسیده
 محمد ادام الله فیضه و اتصال و جعل الی الخیر بال منبسط شدند و گفتند که
 اینست که مقرر این رساله فاضل ادیب می نماید و غالب که خوب نوشته
 باشد بالجله مولوی صاحب رساله را میخواندند تا رسیده بود به جای یک
 مجتهد الزمانی از ثنایت و قناعت و نادانی خلافت یزید پلید را بر خلافت
 خلفای رسول ربانی ترجیح داده و بنده مناسب مقام این شعر نوشته

بودم طبعیت از کرامات مجتهد چه عجب بد گریه تراشید گفت باز آن
 حکیم صاحب باوصف مزید علم و وقار بهم برآمد و بیک ناگاه مقلوب
 غیظ و غضب گردیدند و دیگر حکما و اطباء عهد محبت یکستند و دست برین
 قانون نهاده بطرف داری مجتهد تکررستند و طریق عتقاد و کتابه پیش گرفته
 چنانکه شیخ در بوستان تفریاد ابیات فقیهان طریق جدل ساختند
 ام دلائل علم در انداختند بد کشادند یا هم در قفسه بازند بلا و نعم کرده کردن فراز
 تو کفایتی خودشان طریقی که بقادند در هم منقار و جنگ بد یکی خود از عثمانی کی جو
 یکی بر زمین میزنند هر دو دست بد و عوام کالا تمام کرا این شور و غوغا بر بام شینند
 و آواز غیظ و غضب جناب حکیم صاحب و متنبین شان کوشش کردند از هر
 طرف گرد آمدند و حقیقت حال را نمی دانستند مگر آنها نیز آوازهای تنه را از
 زمین بفرش برین می رسیدند که کیست که حکیم صاحب را جشم آورده
 و پیشین حکیم و کریم را رنجانیده بزنند و برانید چون بلوی بر بام رود داد و دران
 وقت کسی کسی را نمی شناسند مگر لوی صاحب دست از تقریر برداشته اجازت
 رساله که آهسته بیاوری عصای خود کلام زدند و ناگام سرخوشی گرفتند
 و بصیحت و سلامت تا بخانه رسیدند حال آنکه امید سلامت جز بام نداشتند
 گفتند افسوس که حضرت صوفی عهد موثق را شکستند و براندر زمین کارس
 نه بستند و در سوار بشوم و نزدشان میروم تا در امور دیگر عهد شکنی و خود
 فروشی و خود ستایی نفرمایند و راز سر بسته را فاش نکنند باری بزودی
 رسیدم و حال رسیدم مطابق اظهار برادر در قوم الصدربیان کردند و از
 غیظ و غضب حکیم صاحب که شنیدند شعریه کور از جارقند و مقصد کوتاه را
 در از موافقت میفرمودند گفتیم هیچ عجب نیست که اعوذ یا الله من غضب
 الحليم در روایات آمده و در فتن برهان حکیم صاحب و بیخلاف عهد موثق
 رساله اعلام از دست خود دادن خلافت مصداق واقع شده من بعد

در سبب نه اشتغال بر ریش درویش پشیمان و دل سگین را بگر لک
باشیدن باز گفتم که حالیا شروط دیگر را از دست نباید داد و فای آن
العین باید نهاد و الا کار از دست و دست از کار میرود و سعی من در قید و بند گرگ
کهن را یگان میشود پس باید دانست که متن این رساله هنوز کسی را نیاورده و من
آنرا که ای پیش کس نگفتم الا نزد شما که در چند صحبت از اول تا آخر قلب شما را
نمودم گفتند امر واقعی است گفتم اکنون که رساله از دست شما برفتند من
بمجهت رسیدن لایزال شما را باین معانی آن عبارتیکه اشاره بدان کردم و در
یکمین نشست ام و مرغ دانمارا بدام و دانه گرفته ام تکلیف خواهند داد هرگز باین
وادی قدم نه نهید و همین قدر بتاکیه بگوئید که من محراب این رساله نیستم اگر شمارا دور
مطلب این رساله ضرورت است و بدون آن در جواب جبرانی باری خطوط بشهر و دیار
مثل دلی و اکبر آباد بفرستید شاید نشانی از محرر پیدا شود و مدعای شما بر آید که حقیقه
زمین بر سر زمین الغرض مقید مانده نمجتهد در آن عبارت بهتر از آنست که
نجات یابد و بر نهائی از آن خلاصه با بر آید و در عناد یکشاید تا اهل علم و فضل
گویند که مجتهد بدون فهم فلان رساله را رد کرده و معنی سخن از آسمان و جواب
از زمینان متحقق گشته بالجمله صوفی صاحب را بار بار می فها ندیم و میگفتم که خدا
را خلاف عهد میکند و رموز را بر ملا مگوئید و بوعا خاطر نگاهدارید قسمهای شرعی
میخورند که اکنون هرگز خلاف گفت شما نخواهم نمود و امر یک پیش آمد بشاست
اعمال رفت طیت گناه که چه نبود اختیار را حفظ بود و در طریق ادب با شما
و گناه من است پس از انجا برگردیده بخانه خود آمدم همی که دوسه روز
گذشت رفته مجتهد اسمی صوفی صاحب رسید سو ا از مولو صاحب
جم المناقب مولوی سلامت است صاحب سلمه در شمس که بر تعم بعض اصحاب
از نشانی جهان آباد آمده چنین مرقوم است مع ان الامامه بیعه الواحد و الاثنین
موقوف حقیقه کیف لا ولیس عندها غیر النبی صلی الله علیه و سلم معصوما الخ

ترجمه این عبارتست موافق لغت عربیه و حل ترکیب آن برطبق قواعد نحویه نوشته
 به عنایت فرماید فقط آنست بعینها و آنچه ایشان در جواب نوشته همان مضمون
 بود که تحریر تقریرش عهده موثق از ایشان گرفته بودم لیکن زیادت چیزی
 مفادش اینست بجناب افادت مآب خدام ذوالاحترام مهلولی
 عالی مناقب و الامناصب دام مجدهم بعد عرض نیاز گذارش است که در خصوص
 تحریر ترجمه عبارت مع ان الامانه الخ موافق لغت عربیه و حل ترکیب آن برطبق
 قواعد نحویه سوال فیض اشتمال مورد مبایاتم فرموده جوابش اینست که برین قدر
 به خوف است فقیر در اکثری از مقامات رسال معلومه متوقف و متردد هستم
 از حقیقت حال محرر رساله آگاه باشد یا جناب والا بنده بلد این کوچه بیستم
 خیر ختام بعد از این بجهت عذر ایشان قبول نموده رقعہ دوم نوشت که مهلولی
 جم المناقب رفیع المناصب زاد مجده رفیعہ کریم و رود فرمودم قوم حامیه بخت
 شمار گشته بود که در خصوص تحریر ترجمه عبارت مع ان الامانه الخ موافق
 لغت عربیه و حل ترکیب آن برطبق قواعد نحویه سوال فیض اشتمال مورد مبایاتم
 فرمود حضرت سلامت محرر جواب رساله معلومه از خدمت سامی سوال ترجمه و
 حل ترکیب عبارت مذکوره نموده بود فقیر محض واسطه ارسال آن بخدمت
 بودم مگر خود هم مشتاق ترجمه و حل ترکیب آن هستم آنچه بخمال شریعت در ترجمه
 و حل ترکیب آن بگذرد بے تکلف و بلا تقیه رستم فرماید که مقام تکلف و توقف
 نیست و آنچه قلمی شده که برین قدر عبارتست چه موقوفست فقیر در اکثری
 از مقامات رساله معلومه متوقف و متردد هستم حضرت سلامت اگر مقام آنکه
 حضرت سامی را در آن توقفت و تردد پیش آمد رستم فرماید که بقول بنی شیبہ
 هستم و خالی از غافله و استغاده نیست و عبارت سابقه که استفسار از
 ترکیب و ترجمه آن شده مقام توقف و تردد نیست اگر زود سانی من غایت از
 معجم باشد حکم صحبت آن فرماید والا حکم بیستم آن فرماید که استفسار از

جبرامیفرمایند و اینکه رسم شده که بنده باین کوجه سیستم مشارالیه این کوجه
 چیست کوجه تعلم لغت یا نحو یا کلام و بر عظم من آنستفیع از سلک و شوال
 این فنون بلدیتی حاصل است پس نحلی برای این کلام غیر از مبهم لغت
 یا نحلی که محرر رساله برای منع خلط قرار داده بخاطر منیر سه مفصله اظمی قرآن
 و السلام به باز شاه صاحب بهمان سوال فرستاده الاشته و ذرا و ندرة
 که قدوه ارباب تحقیق زیده اصحاب تدقیق جناب اجتهاد قایم لوی
 صاحب مکرم دایم مجد هم نام نامی متانت انما متضمن طراوت کوه
 کریبان ورود کرده به شرح بخاطر منیر سه که باعث برینقدر بحث و نقش
 چیست اگر عبارت معلومه در نظر محرر جواب رساله معهوده از روی قوانین
 عربیت و تراکیب نحویه غلطی و سقمی داشته باشد زبان تعرض باعتبارش
 در تحریر جواب بکشاید برای صحت و سقمش استشهاد از فقیر ضروری باین
 طریقه حل معنی عبارت منظور است پس بموجب مثل مشهور معهود علی دو
 عجب آنکه محرر مسطور با وجود سامی جناب که بجهت زبان و ستند دوران
 اند حل عبارت از من بی بصاحت میطلبد و استشهاد از من باب از لوازم
 جناب میکند از تکرار امتیاز نسیم عنایت چنان کل میکند که رفته رفته شاید
 این مدعا همچو سابق لبس استغناء پوشیده متداول و متداول خواهد
 گردید شهر بر از علما و فضلاست فقیر را از امثال اینچنین تکالیف محاف
 دارند من قبل پای زرد و تو هشتم دم و دو گفتگو با حدی میندارم و ازین و کو
 عدم حله راه دور میروم و این ضراحت ابشاره سابق است بعلیت
 آنست که اهل بشارت که اشارت میداند به نکتهایست و بی محرم اسرار
 کجاست و اینچنین استیاق ذات محبت صفات برای دریافت
 دیگر مقامات و بودن خود بدولت واسطه ارسال از ملک طرافت
 سلک جکیده گرم تر از سوال سایل است اگر از سقم عبارت

معلومه نشان یایم دیگر را بحالی خدمت عرضه دهم ترصدانم که هر چه درین باب
 پیش تلاذه جناب صورت گرفته باشد حواله بقلم وقت زقم گردد تا را قلم
 آثم از آن مستفید شوم و حرف افاده و استفاده که بزبان خامه بلاغت شما
 استفاده افاده میکند که جناب را افاده انتم مقام منظور است و الا خود کسینکه
 مفید عالمی بوده باشند محتاج استفاده از دیگران نمیشوند و معلوم نیست که در
 از واسطه واسطه فی العروض است یا فی الثبوت یا فی الایجاب اینهم افاده
 فرمایند و السلام باز مجتهد باین عبارت عبارت لغوی
 صاحب هم المناقب خیم المناصب سلمه الله رقیه تودد ضمیمه بود و مسود تعجب
 بر تعجب افزود و آنچه محرر جواب رساله معلومه از ایرادات و نقوض خواهد نوشت
 اول بخیر است گرامی خواهد فرستاد اعتبار و اضرار و حیل و حواله ندارد و عرض
 از استفسار معنی عبارت سابق و حل ترکیب آن استکشاف مبلغ انصاف
 سامی و اخلاق گرامی که زبان زد خلق است بوده و تردید یک در ماده سبب
 استفسارش ذکر فرموده اند حاضر نیست لعدم کونه دایره این انقی و الایجاب
 و افاده تازه که در باره عدم استناد محرر جواب از فقر قلمی شده افاده
 تعجیها فرموده آن شفیق را چگونه معلوم گشته که محرر جواب از من استفسار
 و استناد نموده و من بجوابش هیچ نگفته ام غالباً که طور این افاده و در
 طور عقل دستند بکشف و شهود بوده باشد و آنچه نوکر نیز خامه گردیده که اگر
 از صحت و سقم عبارت معلومه نشان یایم دیگر را بحالی خدمت عرضه دهم
 فقط این قضیه اتفاق است بالزومیه و علی الثانی وجه ملازمت و علاقه
 لزوم چیست مفصلاً بیان فرمایند عجیب که خود بدون استفسار احدی تو
 و تردد خود را در آثار و مقالات آن رساله بیان ساختند و اکنون نشان
 از آن مقامات نمیدهند و استفسار یک از تعیین واسطه فی العروض یا فی
 الثبوت یا فی الایجاب فرموده اند غریب است خود پہلو تپی کردن و از دیگران

استفسار و در امری نگرفت است و گویا کان اول معنی و سایر طبعه
 فرامیته تا احتمالی که خود نوشته اند معنی قولکم یا باین طریق حل معنی عبارت
 مستطوره است پس بدین مثل شهور هنوز دلی دور در داده استفسار ستاهی
 مستطوره نشود اطلاعا نوشته شد و اسلام یا از موعی صاحب حبیب
 باین عنوان نوشته شد که لوح مثل تحقیق جوزه هر سائید قیق جناب
 اجتهاد آب دام لطیفه منیقه عنایت وثیقه بوصول خود شش موجب میرزا
 گردید و اشتیاقم را که برای ملاحظه جواب رساله معلومه مکتوبان حاضر بود
 مبدل با فسر دیگها کرد انداخته بخل جواب را بجز جواب که حال استفسار دشر
 بشوز ظاهر نیست و مبلغ معلومانش تا حال یا برنی اگر اعتیاد و بقرار و حیل و
 حواله قرار دهم با پس ادب حضرت نمیدید و عرض استفسار معنی عبارت
 سابقه را اگر بعد از انقضا داتم حفظ مراست داتم نمیکند ارد و منع حضور یک
 تریه که بزبان قلم وقت رتم که گشته این تا بلدی از مجاوره فرس که در تریه
 استفسار می بکار رفته بجز قلم ناخ بد بگری نیست کردن نمیتوانم بلکه این
 را هم قالی از سورا د ب نمیدانم از اینجا متفرج میشود که در جواب رساله
 که خالی از وقتانیت البته ایرادات و نقوض زیب صفحہ قرطاس
 گردد و مانند این عنایت نامحایات سرمایه میبایست من به چکاره شود
 و خود همچنین کم بر انصاف بستن و از دیگری استکشاف مبلغ انصاف
 نمودن و درین باب دم بتو مانند نم نراست و لب بچواب نگشادن زیبا
 و آنچه در جواب عدم استنها د محرر جواب از سامی حیات افاده شد
 از انهم بد است که محرر جواب استنها د از جناب کائنی ندانسته و
 شهادت ملازمان درین باب داخی نشمرده و از شهادت و الا را طور
 در داخی طور نقل و مستند یا بجه کشف و بهبود و ما ثورا از امثال مجالس
 المؤمنین و دیگر است معتبرین انگاشته در مقام عقول متوسطه قابل اعتماد

نماز و الا طلب تهادت از فقیر به بصاعت نمیکرد و این قدر باز
 بنحو است از ذات معدن حسنات بطور معنی آمد و استفسار بکه از
 بودن قصه معلومه اتفاقیه یا لزومیه بر روی کار آمده اختیار احدی
 بدو بر فوت و ترا که جناب و اکتد اشتم زیرا که شق اول مفید به عا
 من است و شق ثانی بهم ضرر نمی رساند و اظهار نزد و توقف خود م
 در اکثر مقامات رساله در جوابی که سواش بواسطه ملازمان رسیده
 و فسر تخصیص السبب و ایضا للسائل المحیب کرده ام و علاوه بر آن
 در نظر اعراف من ازین کمال داشتم معلوم شد که سبب کثرت مشاغل بکام
 تحریر جواب توجه کامل بطرف مورد غرض فقیر نمیرساند و بی تکلف مقتضا
 عایت قلبی هر چه بخاطر شریفه خطور میکند حواله بقلم می نماید و عجب
 از عجب است چه فقیر سابق عرض داده ام که اگر از صحت و سقم عبارت
 معلومه ارشاد فرمایند دیگر بیکر از شش کنم از حکم بصحت و سقم امر مطلوب
 اعتماد فرمودن و طلب دیگر مقروءه نموده نمودن بصیدای آنگ خارج درین
 مقام لب کشیدن و تنوای قانون مخالفت چنگ در زدنت و از راه
 راست دور افتادن و از حجاز بهناوند رفتن است و هر چه در جواب طلب
 تعیین بک از وسایط نموده حواله خامه غرایب شمامه شد امریت بسبب غریب
 و خبریت نهایت عجب مستفید را از مفید استفسار رسید یا بالعکس
 بنوا توجه و عجب ترا که افاده شد که معنی وسایط ثلثه بخرید و در آید
 ازین افاده صاف تراوشن میکند که کار از مناظره بجا دار و مکاره
 کشیده و الا احتمال مفهوم مخالفت منافی شان اجتهاد است و الله اعلم
 الی سبیل السداد و ازینجا حال آواب دانی بوجه حسن بود است
 چنانچه بطی کش از تعیین مطلوب کیفیت معرفت حدیثات میرانی است
 و انقلاب مثل مشهور که خاطر اقدس را خورسند فرموده و مستفید را مستفید

نمودند بر سر سخن وقتی و هر گاه معافی دارد بد فیر طلب تعیین میکند از
و سابطان گفته کرده ایم نه طلب معنی آنها و میانه بون لایحقی و ملازمان باز طلب
معنی لب و امیفر مایند و فحوائی مثل مشور را خود برای خود اختیار می نمایند
و السلام و در جواب این مکتوب آنچه محبته الزمانی بد فیری طول
نوشته مطاعن خلفای رسول الثقلین است که تعلق دایره بواقع احد و
خبر و چنین پس محبته بزرگم خود از کتب است درین مطاعن کوی سستی
ر بوده و گمان برده که میدان بدست او بوده حضرت صوفی و آتش
مصلحت آن دیدند که شروع با شعار عشقه فرمایند و محبته الزمانی را
معشوقی پوفا و خود را عاشق شنید اقرار دهند و با کمال خرد در خانه آن
تأیید کریمه و لطف عفا الله عنهم که در تحفه بجواب طعن اول مذکور است اشعار
نمایند چنانچه آغاز آن مکتوب است مکتوب نعره است اسلوب
و در و غنائت فرموده ابواب سرشت و ایتاج بر روی دل و دیده
مشتاقی کشود ع ای وقت تو خوش که و قدیم با خوش کردی بد طرف
تاشای عجیب بجای است که طبع جالاک ملازمان گنجی یکجا رسیده
و هیچیک مقامی و گوشه نگذاشته که آنجا خمریده بیت یار ما هر ساعتی
آید بیازارد گر بد کسوت و بگو پوشیده براه پادشاه بد فقیر هم سرکن و کن
بهر جا که رسیدند و دیدم و هر جا که خریدند رسیدم بیت چه قدر بدشت
و حشت بدست دیده ام من بد چه قدر رسیده تو چه قدر رسیده ام من
الی قوله بیت کل شدی بیلم و سرو شدی فاختم ام بد من هرزگی و
انداز تو ساخته ام بد باز محبت راه تطویل سپرد و در تقریر آیت
نه کور گفتگو کرد و این عبارت نوشت که چون تو از عفو مشایخ بکار
اصرار بفرار روز خیر و دادی الرمل کردند پس وجود عفو و عدم آن
یکسان باشد چه این غر و است از احد متاخر بوده متقدم بران پس این

عذر به ترازگناه است یک خطا و خطا آخر تا کجا خطا و در آخر کتب این عبارت
ملحق بود که تو به شایخ کبار در محل منع خصوصاً نظر با صد ارشاد قایلیم
فرو آفره غیب فرة و مرة بعد مرة پستتر معلوم شد که حضرت صوفی
الکون زیاده ترازا اجازت بمن قدم می نهند و در محارقه بالمشکل نظر عباد
که در بصارت العین از حجاب عرش قباب سیده النساء بظایر نقی
از کتب رفته نوشته بودم که مانند جنین رحم پرده نشین شده و مثل
حائسان رخا نه گریخته این عبارت رقم کرده اند فانه فرة غیب فرة و
بعد مرة فی عهود مثلاً پس برافتول موضوع حضرات لازم آمد یک خطا و
خطا بلکه خطا آخر خطا تا کجا لا جرم برادر معلوم را فرستادم و بزود
پیام دادم که زینهار این عبارت نباید نوشت و مضمونش بیارست دیگر
ادایه کرد که یقین مفید و عظیم است و بعد اشتغال نوا سرفتن فرو تانید
باب تدبیر ممکن نیست **العصر** برین قدر قناعت نکرده بود رقم و رو
بر روی طلبه که رسیدند مثلی مذکور از انجیل بودند فایده از دست شان بودم
و الحاج و زار حق نمیکردم و در خلوت بهم گفتم که چون الزام مد نظر است
در تحریرش نزد عقلا اندیش نیست لیکن از اینجا که مرزبان هیچ حاکم سر
در دولت اسلام و در شیع از موجد اولش در گذشته و در ترقی و تعلیش
از سبع ملاهی و ملائک سبقت گرفته اگر اهل حسد که تمامی ریاست به ست
شان و اولاد شایسته و مجتهدین بدون شورت شان هیچ نه نوشته
اند پیش از استغاثه برند و تظلم کنند و این الفاظ بر زبان آرند که
آنوقت دستگیر نتوان شده و سینه را سپر شود ساخت و سپاه بقای
حکام نتواند از اسطوت **العصر** حق این همه که گفتم حرف از ان هوا عقلا
بود لیکن بجمع قبول رسیدند گفتی که یادی تند و زید و بگوشت داخل شده
بچه که گوشتش دیگر خایج گریه و میگوید این مکتوب از طرف صوفی ساخته

روان شده و مجتهد بر مضمونش از مبتدیان انتهی اطلاع یافتند یا برادران
و فرزندان پیشش نشسته و یک اقبال یعنی سبحان علیخان و فرزندانش زار
نایبها بعل و در گذشته توافق بر آن کردند که تعزیری و تشهیری نسبت به بعضی
صاحب اینوانه کرده آید که باعث عبرت خلایق گردد و لیکن درین باب
مشهوره خان مغری الیه استغفار در باره تعزیر و تشهیر نوشته شد بلکه بادل
آزاده لعل نمودند عبارتش اینست چه میفرمایند علمای دین و مفتیان
حضرات ائمت و جماعت در این صورت که مثلاً زید مذمب آئینه اش
عشریه وارد و موافق مسلک خود زبان تعریض بعدم عدالت و عدم طیب
ولادت جمعی از صحابه کبار که بنابر مرسوم امامیه اعدای طبیعت اظهار بود
اند میکشاید چنانچه در مقامی بعد ذکر فرار شیخ کبار در جنگ احد و خیر و
حنین میگوید فانیهم فدا فرقه غلبه فرقه و مره بعد مره و هم بنابر تعریض بمثل
مشهور است یعنی نویسد که یک خطا و خطا آخر کجا خطا و عمر که بظاہر خطا
شنن میکند در جواب نسبت بجناب ولایتیاب نظر بکناره کشی انحضرت
از نسبت خلفا در عهد دلتش آنرا فرار قرار داده میگوید نه فرقه غلبه
فره و مره بعد مره فی عهد دلتش پس بر اصول موضوعه حضرات لازم آمد
یک خطا و خطا بلکه سه خطا آخر کجا خطا انتهی موضوع الحاجه من کلامه
عمره که بسبب تعریض و تشنیع مزبور که در پرده الزام مالا یلزم نبوده
و نسبت بزید باریاد و از دیاد لفظ سه خطا تصریح کنایه بمثل مزبور خاسته
از دایره تشنن خارج میشود یا اینکه با وصف چنین تشنیع و سوراخ
بحق خلیفه چارمین محاط بمحیط دایره تشنن می باشد و بر تقدیر اول چنین
معرض معترض قابل کدام حد و تعزیر است آنچه موافق مذمب فرقه
سینه بخیه بوده یا شد بلا عصمت مذمب مرقوم قلم افادت رقم
شود بنوا تو جروا و ایتمه بهرین یعنی محررین استغفار

چند کس را نزد فقیه الفهم مفتی اعظم یعنی جناب مولوی ظهور الله صاحب سلمه الله
 تھے کہ جواب استفتای اول مجتہد را بعبادت مختصر ادا یا بعد چنانچه ذکر کلام
 مجتہد استی گد اشتند تا ہر وقت ہو کہ باشند کہ بروی جوابش باید نوشت
 و بحدود تعزیر یکہ برابرے بحر الفاظ مذکور از کتب فقہیہ شایست باشد تصریح
 یہ ان باید نمود لا حرم اقلان و خیر ان نمود شان رقیم و کفتم کہ در جواب این
 استفتا چندے تعلل یا نہ ہو تا من آن بزرگ را بجانہ خود پہنان کنم و قابو
 یافته بیوی کا پور روانہ سازم قصہ بس طویل است مختصر میکنم کہ بمحمد رسیدن
 بجانہ رقدہ در غایت انجام نوشتم کہ ان الملائکۃ یأمرون بک لیکفونک
 فأتخرج الی لک من التا صلی لا حرم صوفی صاحب بی محنت انتظار
 نند بندہ آمدند و بیلے مضطرب گشتند و سخن بعد از مقالات بران قرار گرفت
 کہ سمت کا پور باید رفت تمام روز و اکثر شب اشیا را تہ و خود نکاہہ اشتم
 و از چشم اغیار پوشانیدم و چون شب آخر شد بعد بیا کردن حواج ضروری
 کہ در آنسای راہ بکار یکہ جناب شانرا روانہ نمودم و دعای تودیع خواندم
 تا بروی بے رنج و مشقت بکا پور رسیدند و ازین تہلکہ نجات یافته
 باستراحت تمام آرمیدند و فی الغین را معلوم شد کہ صوفی از شہر تحریر
 کردند و جناب مولوی صاحب یعنی مفتی اعظم کہ بہزار تعلل حبسہ روز
 سجدہ کردہ بودند در فتوی مشورہ فقیر قیدی افزودند و اینہنمون رستم
 فرمودند کہ اگر کسی از طرف خود در بارہ جناب مرقصوی کرم اللہ وجہہ
 کلمات یا ذہ نوب البتہ قابل تعزیر خواهد بود فی الغین چون قدرت بر مدعا
 خود نیافتند ہر یکہ کتبہای دست را بہم سپارند و بقصدنای بوم بعض
 الظالم علی مدیرہ بخش خویش را بدندان تاسفت میکنید چون آتش فتنہ
 یعنی ذکر حضرت صوفی اندک فرو شد بتقریر سال دیگر یعنی کاشف الظالم
 جمع الجہتہ المقام قلم برداشتم یعنی این استفتاء را کہ در بارہ حدود

تقریر نوشته در کوه و بازار شهر گردانیده بودند نیز رد نمودم و با دلالت
و تحقیقی با ثبات رسیده اند که صوفی بر اصول فریقین از حد و تقریر صاحب
و پاک بوده اند و بمقتضای کتب دینی فریقین حد و تقریر مجتهد میرسد
و تبر از اصحاب کیا رسیده ابرار که رفته دریده دهن رواج داده اند
و بنیاد مذہب محدث خود را بران نهاده اند خلافت قرآن مجید و احادیث
شریف و تصریحات محدثین و مجتہدین شیعه است عرض کرد که در تحریر
این رساله ہم خیلے جانبازی و جان نثاری بعمل آمد و در آغاز و انجام
آن چنان تقریرات بر صفحہ کاغذ ریختم و شکایات را بتقریضات امتختم
تا مجتہد و اولیائے اورا که بعد از سفر صوفی موصوفت دہولی و فتوری مد
بحواب رساله قدیمہ در گرفته بود و من باتش شوق میسوختم کہ چگونه مجتہد شیعه
از گیر و دار اباحت آن رساله نجات یابد غیرت و حمیت مذہب در گیر
از جلد آن شکایات یکی است کہ تا این زمان کہ هفت ماہ کامل گذشته
در انتظار وصول جواب الجواب انواع آلام و آتائب کشیدم طبیعت
تیغ ہندی و خنجر رومی بد کتخدا پنچہ انتظار کند بد پیام صفت مہیاشدن
سواد تالیف و تصنیف بحسن مساعی سلف شان کہ انجمن آہنہا علی ابراہیم
خان باشد و اجتماع علمای دار السلطنت مذکور و صرف ہمت ایشان
در تالیف جواب رساله مسطور جوابے بر نمیکرد و لا ہرم اینمقی مورت صد گونه
استعجاب و استغراب میشود کہ ہر گاہ نوبت ہفتستان دین مجلدات ضخیمہ
از جانب احقر الکنش خواہد رسید بالیقین سواد لکھنویا کمال وسعت و
فہمیت کہ نمونہ عرصات کوفہ توان گفت مصداق صداقت علیہم
الارض یمار حبیب و سکنہ عمارات مرتفعہ و بیاع حصینہ آخی مورد
اینما بتکونوا یدککم الموت ولو کنتم فی بروج مشیئۃ
خواہند شد و روز تغابن یا آن طول و عرض کما اخبر عنہ اللہ تعالی

کتاب مقداره آلف سَنَه ط کفایت نخواهد کرد القصد این مضامین
 بحد شهرت رساله مذکور بعد از طبع آن درین شهر عماید ریاست دارالکمان
 دولتی را بران آورد که بهر حال دفع عار و ننگ از خود باید کردن و اوراق
 سابقه را که بجهت قدری بجواب نوشته بودند باید دیدن و احسن شقوق معهود
 مستقیم و مرسوم قدیم آنکه علما و طلبه را باید گرد آوردن و اجزاء رساله را
 برایشان تقسیم باید نمودن تا هر چه بدین بر کسی جوابی منظور کند آنرا قلم بند
 نماید و این همه نزد مجتهد رسیده باشد آنچه را پسندد باقی دارد و ما سواي
 آن مخیر نمیداد و گرد آوردن تقریرات و رسانیدنش عندالمجتهد نزد بعضی روای
 بدست مولوی محمد باقر بود که علی المشهور ولد اکبر مجتهد الزمانی است و حال آنکه
 او کمتر از آنست که بعضی از مطالب سببه آنرا تواند فهمید چنانچه شاه صاحب
 در آغاز جواب رقعہ سوم بقلم آوردند تا بخوابش چه رسد و بعضی گویند
 که نوبت التجارب ان مقام کشیده بود که منشی السلوک بینی کنورتن سنگه را هم
 بمقتضای وحدت ملت شریک ساخته بالحد غایب السی مجتهد متواتر می باشد
 و هیچ و تائب میخیزد و متخیر بودم که چگونه آنچه خطاب مجتهد بعد الظار متوالیه باقی
 میگذاردند و زریب گریب میدهند بدست من افتد و درین امر از نزدیک
 و دور میگویشیدم که ناگاه بهخوای بیست چه خوشی دمش شاه گویند گان
 که باید فائده جویند گان یکی از اسباب نزد من آمد و گفتم که مجتهدین جواب
 رساله می نویسند و اولین و آخرین قوم درین مشوره شریک میشوند و اجزای
 جواب بعد اصباح مجتهد که بقلم حلی می آید در بعضی میرو و گفتم خدا را فکر می
 باید اندیشید گفت حاجت الحاج نیست و استجاب و کلفتی ندارد زیرا که
 کاتب را این مجتهد است اصل را که فرین بخط مجتهد است از و میتوان گرفت
 بشه طیکه در نقل برداشتن عجلت نمائی گفتم آنقدر بزرودی خواهی نوشت
 در شهر پیرسون خیال کاتب نخواهد کردید که نقلش نوشتن بلکه بعد ساندن

امانت یعنی هر جزو اسلحه خیر خواهد شد که چگونه از مطالعه سرسری فارغ گشتی
باری در دست جزو از آغازش که مجبور و اضلاع مجتهد همقرین بود دیدم و چون
خط مجتهد را نیک میشناختم بر خود بالیدم و شکر نعمت غیر مترقب بقدر طاعت
بشده بجا آوردم و آنقدر من در نقل و مقابلت محبت کردم که این دوست
که واسطه وصول بود هم تخریب شد محملاً بعد ازین بخیال آمد که مبادا نحو و ایستادگی
و دیگر تعلیل آمده باشد پس بخدمت کمالات خفی و جللی جناب مولوی مرزا
فتح علی صاحب که از روس فیض آباد آمده در جذبی از مختصرات کتب
در سبب نسبت تلمذ بایشان دارم و در بانی ایشان را کلمه تحلیلی که کشش
خود از عنایت ایزدی اسید دارم عرض نمودم که اینچنین کتابی تصنیف شده
اگر ممکن باشد اصل یا نقلش گرفته شود از حسن سبب ایشان بواسطه بعضی
از امیران هم اصل یا دیگر بهر سید و هم نقلی بدست آمد که بزرگ از فضلای
فیض آباد بکمال احتیاط نوشته بودند تا در تصحیح و مقابلت جمعیت خاطر افتاد
و این هر دو را باز فارغ کردم و مطمئن گشتم بعد ازین نقول دیگر بدست افتاد
چون در صحت یقین تام و اطمینان مالا کلام حاصل شد دانستم که اب محو و
اثبات مسدود و طور اصلاح نیسب تکمیل موقوف شد این وقت نظر بهر از
بعضی از دوستان که از استبداد یازتمی آیند و اعذار مقبوله یقین را نیز
اشتیاق و حرارت ایمانی مسمع اصفا می شنوند و در حفظ اسرار میگویند
و بلا حظه حال کثیر الاختلال و بی سامانی فقیر در قلوب دارند و نمی خورند
در تحریر جواب شروع کردم و آنقدر بعجلت تمام مباحث جدیدیه کلام
یا وصف انزه و در کلیه اخزان و تربیت طفلان می نوشتم که اگر نقض
آنرا ذکر بکنم برتر میگویند محمول شود و ذهن هر کس این روش را موافقت
کتاب خایه خرسائی در باب خود کستائی می کند یاری با وصف
کثرت مکرویات و انواع امراض مردم خانه که از ساکنان با متد انجاسه

و چون دو سال مسوده تمام شد و در پنج صحنی که شتمیل بر یکصد پنجاه جزو است
 فراهم آمد درین وقت برادر معلوم گفتم که نقل آن شش وع باید کرد میا
 بکاتبی دهم در از هفتش گردد و نوا رفتن لمبه شود پس هر دو کس موافق
 فرست در خانه می نشستیم و در بروی مردم می بستیم و هر روز قدری می نوشتیم
 تا آنکه برادر مظهر بعد مردن نصیرالدین حیدر و قرار گرفتن سلطنت بر نصیرالدین
 محمد علی پادشاه تعلق طاهر یکدین داشتند که مامرت الیه الاشارة کبر
 بکند داشتند و بحکم ضرورت بعبارت سکاتات پر و اقله و پیرینه فمایشها
 کردم و رسم قدیم را افزودم لیکن بجهت آنکه ناظم خانه بزاز ایشان کسی نیست
 ولی بران نمی نهند الحالی قطع نظر از کثرت مصائب و مکروهات کسی نماند
 که او را نود خود برای تصحیح و مقابله حرفی بگرفته و بگزارد بهم و باید استخوان
 و علیه التکلان و اینست آنچه باعث تحریر رساله قدیمه و این کتاب
 عیبه که تماش از آله العین عن بصارت العین نهادم و وجه تشبیه بعد از
 او را که معنی لفظ عین که بابر و غبار تبیر توان کرد و شنیدن قصه رد و
 قبح رساله بصارت العین که مجتهد الزمانی نموده و آفتاب را بگل
 اندودند و در ادب است و در نظر طاهر است و هر چند مجتهد مذکور کتاب
 خود را تا می نکه اشت که زمانه بعضی از اهل ندیمان و مقلد آتش لفظ
 تشبیه البانی شنیده ام اکنون وقت آن رسید که بعضی از مقدمات
 گفته شود که موجب تشبیه از زبان و مزید اطمینان و عذر مولف نزد معان
 و ناظران باشد و سبب آن گردد که بیدار دلان دقیقه رکن و نظار گیان
 روشن نفس محنت و شفقت کمترین را در تالیف این کتاب نصرت العین
 دارند و بر جان خودم رحم آرند یعنی از دعای حسن خاتمه و ترقیات نشاتین
 محروم نگزانه یکی آنکه من در هیچ وقتی حتی وقت تحصیل علوم رسمیه که
 آغاز از فضلالی امامیه بود چنانچه اشاره کردم خوشامد و جایبوسی آید

ندامت لاجرم هزارن کس در فیض آلوده این شهر نیک میدانند که چون سخن
 شیعه در مطاعن اهل بیت عظام و اصحاب کرام و عقاید اصولیه از آلیات
 و نبوات و معارف دیگر آن مخالف اعتقادات سلف صالحین رفته بالضرورت
 با بطلان باطل و احقاق حق و توضیح ادله و تبیین و تنقیح آن پرداخته ام و گاهی
 مصداق انکم اذا مثلتم نکتته ام بلکه اگر کسی از اهل ایران و غیر هم درین شهر
 از اهل فضل و کمال آمده یا از سابق مقیم بوده مثل ملا هندی و آقا محمد علی و
 غیره بدینش رفته ام و در مباحث مذہب معرکه با آر استه ام پس از مشاهده
 نسائی باقی نمانده است مگر مجتهد عدیم المثال و مسکنی از یکد اقبال و سبیش است
 که مجتهد الزمانی بحیال این معنی که مناد کسی از اهل سنت بر سر محفل درین امور از
 هر طرف تبارزه و روز باز آرا جهاد را شب تا شب بدل سازد از گفتگو و احترام
 شایسته دارند و من حجتی باین مجتهد و برادرانش رفته ام و روزی برز اعلام
 علی بیک فیض آبادی از حلال من عنده المجالی است خبر دادند و لیکن مجتهد من قدر
 بر سخن نیافته اند بلکه مجتهد الزمانی مولوی محمد باقر فرزند خود را که او شوکت فاروق
 و درست داشت و از سابق در همین شغل بود بعد از اخبار مرزای تذکره از ذکر
 و بحث باز داشته چنانچه این حکایت بمقامی مناسب خواهی شنید نشاء
 الله تعالی اما مسکنی پس هر چند او شغفی بر تقریر برهم دارد لیکن روزیکه من بموضع
 معلم فرزندانش با او ملاقات کردم تا حال بعضی از اقارب خود را که کینه
 بیگناهی بحکم منتظم الدوله بر ندان رفته بودند از زبانش بشنوم و صورت
 ربانی بدست آریم نتوانست سختی در مذہب گفتن بسبب آنکه واسطه ملاقات
 بکوشش مسکنی میدید که فیلانی تادمی در شاهجهان آباد مقیم بوده و من هر چند
 خواستم که او را بوادعی مناظره کنم چنانچه سبب نصیحت فضل البصاح بریدم
 لیکن نتواندم بوالیه بوادعی سخت مذہب قدیمی نهاده و پرتاهاست که چون
 شخصی کلام نکند مشکلم با وی چگونه بفریبانی توانم نمود و بر اهل دانش و

تحقیق نیست که چون همه مجتهدین با وجود شرکت مسکنی بلکه جمیع شرکائی اهل نخلت خود
 مثل کنور رتن از عایدین رام و یحیی در جواب بصارت العین با عجز و زبونی
 هم آغوش و با کمال حیرانی بهدوش اند چنانچه مفصله درین کتاب بعبان
 خواهی داشت پس حال متاخره بسائی ایشان از نیجائی ظاهریست و هر که
 در موافقات فقیرانک خور فرمایند تواند دانست که در پیرسایند کتب رفقه که
 بلاتناهی اعداد رسیده اند کوشش بلیغ بعمل آمده که مجتهدین و متکلمین ایشان
 در چار وجه حیرت افتاده اند و یعنی اینست از دی مطالعه اینهمه کتابها بمرامات
 خوشایند و تقیه دیدن توسط احد است از اهل سنت و امامیه چنانچه دانستی بوده
 و و هم آنکه هر چند جناب مجتهد الزمانی در سلطنت فقیر الدین حیدر و وزارت
 منتظم الدوله گاه گاه مشتاق لغار بودند و سبب آنکه زبانی مرزا منظر علی
 بنجوشن بقسم تصدقات سلطانی و در زافونج شاعر بین قصه های حلاطین
 کیانی چیزی از تقریرات فقیری شنیده و لیکن اکنون در قلم ایشان از تفتنی
 هم اختلافی احیاناً بهم میرسد که شاید محرر بصارت العین و کاشف اللثام او
 باشد تا در کمین من چیده ببار قصه کردند و در التباس افتادند از آنجمله آنکه
 در قریب این زمان چه کشتن از اهل استقامت ادب را نگرفته که در فلان مسجد
 باید رفت و باید دریافت که آنجا رسیده است یا بیکاه علوم چون پادشاه
 پرسیدند حاضرین گفتند که او غفره است آید و امامت میکند و وعظ بقدیم میراث
 پس کمین که نشستند قصار است از روز در مسجد دیگر نماز جمعه که آمد چون
 جاسوسان بر دم خویش نماز داشت کردند و هم موافق مرآه شنیدند خبر مجتهد برده
 که قلا فی حقیقه بر ترجمه بندای هم قدر است ندارد تا اتمام تفسیر و حدیث و
 و اصول و فروع و غیره و شنشای التباس نیست که درین مسجد و مسناعات
 آن مادکس بابت نام بشیم ایم و مسلمانان مسجد بلکه فرستادگان مجتهد هم
 در دوزخ گفتند و منشی است که و لکن شنبه لام تحقیق پذیرفت یعنی

رسیده بود بلای دلی که گشت بد یا پیش از روز طبع کاشف اللثام مجتهدین
آنقدر سچ و تاب داشت که اگر برایشان غیاب شود که این تالیفات از کسی است
که اهتمام طبع و نشر دارد این رسایل از وی باشد امروز نوافرقتن و شغلهای
حوادث و محن مجیز طبیعی سرگشته بلکه اگر احدی را بصحبت فقیر بیند انواع حقوق
برای او برگزیند لاجرم داد انصاف از تو مطلقم که درین تنهای و یکی تصنیف
این کتب ستر بار که تتبع نرازان کتابدار است و هر کسی از فریقین بدینش
حیرت است و اولین و آخرین رفعت بلاخط مباحث آن بیاد افرازه میرسند
و بصلاکات شایسته خاص و عام بی می برند چه مختلادیده ام وجه مشقتها
ام و با این همه همین میگویم که بمقابل نامم المر فضا و عقل کل شیعه فقط بموسل
ام و ارج مقدسه حضرت سید انبیا و ائمه رشد و هدای صلوات الله تعالی
که نمایند الکی عبارت از آن است غالب گردیده ام و آنچه نظامی علیه الرحمه
بسبب نظم کشیده همانا این قصه شوایان رواقصن پر کوفتن است بد
فصل چو نروزیستی بقدر پاک بد زموری باری براری بپاک
چو برداری از ریزد رود را بد و دلبسته تفرقه و دورا بد چو در شکرتن
آری حسیل بد بمرغان کشتی خیل و اصحاب خیل سنوم آنکه بعضی از کتابها
که مجتهدان کتب اهل حق نموده و در کشیده وقت احتجاج نام آن برده
سبب عجیبی که در بعضی این کتاب قرار سیده و بعضی از امور که سنگ
راه گردیده نتوانستم که به تنوع آن رسم پس ناظرین و سامعین غره نشوند
که چون فلانی درین عبارت یا عبارات بطریق نقل با اصل حریص نمیکوید لاجرم
ضرور است که بطایقی نفس الامر باشد یا بحله اکنون قریب یقین است که
روزی فاش میشود و پرتمای شهر که چنانچه فلانی در مناظره کسان و شهرت
داوود رسایل مذکوره میگویند در اتصال حدیث شیعه کتابهای نخبه
بقالب ترصیف ریخته و گرد مصیبت و بلا و بظرف برده این اما سید

از نجات در تبیین این کتاب سیر تعجیل میکنم و هر چند نظر باید الجس طاهر
قوی دل با ششم و ششهای دیگر بطریق کتب نهان در کتب و در سر و دم و کردنی
از قتل و آسیرین نموند لیکن بحکم شریعت هر روز و شب بکشد و دارم و هر
صبحی که درین شغل شام میدل میگردد و هر شام که با خرمیرسد شغلیست
می شمارم و نظر بآب باب ظاهر چنان میدانم که دوزی کربت غربت
رو میدیدند ان جمیع واقفای قدیم از کلام حق خاموشی نمانند و آیت
بل خیر الاحسان الا الاحسان هم از قرآن مجید نخوانند و نگاه داشتن من در
خانه خود هم بگردد و در صلوات نمانند و نوبت ورود مصایب بدان گشت
که علامه تقی زانی در شرح تفسیر و قدوة المحدثین عقلائی درسان المیزان
از ابو الطیب نقل میفرماید نعم رمانی الدار بالاراضی فلهی غنا
بن بال فقرت اذا اصابتی بهام کسرت الضال علی الضال چهارم
آنکه بسیار را از اهل فضول می بینم که گشت شیعه مخصوص آنچه مجتهد الزمانی
نوشته و تنگی سیر اقبال کار بر اعانت بر نعم خود بسته باراده جواب در دست
دارند و می خوانند که خود را بچولان در آورند یکی از ایشان روزی از من پرسید
که آنچه در صحاح آمده که لما خلع اهل المدينة جمع ابن عمر دله و حشمه این جمله
که غلام او بود و نیز نماضی دیگر ازین جماعت برای ملاقات یکی از سافرن
که نزد من آمده است معتم بود قدم رنج نمود و سختم درین حدیث میرفت که حلافت
را شده و تاسی سال باشد بجز ملک کرده بدیدم ای بوالفضول گفت الفیظ
حدیث یاد دارم که اختلافی بودی بشوین سنه ثمانیون ماکا عبوده کفتم غفوه
شامی با بیس قاه قاه می خندید یعنی خلاف است تاسی سال جوانیت
تجتن و بعد از صفت و زبونی چون بر زن و هر کار و لفظند بفت موش
است رعایت تائیت در لفظ عبوده هم ملحوظ است بآنکه هر یک
همچنان فرو شمیم از کثرت خنده بر فرشت می غلطیده و او برامی خندید و از خنده او

۳۵
قریب بود که از باب الهی بام بزرگواران رسیدیم مخصوصاً ازین جوانان که بخت تقدیر
نشدند که اینهاست و کلمات بهر الهوسان چشم دیدیم و بگوشت خود شدم
مثل مخالفان که از آنانی که امام اعظم شیعه است و منقریب میان آنانی که
نهایتی ندارند بلکه در تذکیر این امور و ادب تقویت میدهم که تا در نزد من مخالف
اصولاً و فروعاً استعداد تمام بدست نیاری در تیدان مالیت قدم تقصیر
ورنه حال تو مثل صاحب تشنید خواه بود که هر جا که تقصیر بجواب کردیده
بای تفرش کشیده درین نزدیکی روزی یکی از احباب عبارت قاضی
شوشتری جا بکه حدیث کنی را در باره روستا اصحاب عیاذ الله سر حال
تخصیصات فرود آورده ملاحظه جمعی از علمای رفیقین که رسانید چه گویم که
چندین صدها و ریاضت با بکمال آنکه مجرد دیدن تالیفات فقیر دست بدین
تالیفات آوزند و جمع و تلیق مطالب کلامیه شروع نمایند و مایه فهم و ادراک
اصول و فروع مخالفین بدست ندارند جز پشیمانی نتیجه فی آرزو فکرت که بعضی
خیال بستند که این مطالب نالیه بنام شان آمل شود و گنج ثایگان به
کلفت حاصل گردد چنانچه در یک کتاب مختصین می بینم و زبانی منطقی برهم
می شنوم که ایشان این چیز بقدر دعوی نتایج افکار و خود ستای بسیار
چنان دماغ پیوده می برند که جای نام مکررین برند و مقاصد عمده بی تذکر
نام بر آیند و ملاحظه نفرمایند که خواجه نظامی چه خوشش گفته و در شان او
اندازد سفته عبت که بسیار نماید به اندکی همین برصد آید نه صد مرتبه
بسیار که عنوان بود چنانچه مزبور در بوال بود و چنانچه هم آمده
نمزدیده باشی که مردم کتابی از برورد و قیاس گرفته باشند حتی کلام کشش
حجت الاسلام خراسانی و امام احمد طاهری نیز الدین را از می رسیده اند و تبلیها
و از کتب نابین شده و میباشی از تلمانی شهرز بر بعضی از تصانیف
شیخ ربیع حسین بن علی بن سید شهاب الدین که از اخراجات نوشته اند

در بیان این که در این کتاب چه چیزهاست که در این کتاب است

پس از آنکه خیرایم آوردند و رسولان که پیشه تجارت داشتند اوراق را
زیرا بنابر اینست که پس عجلت کنان از پیشین بودند و در طلب جواب بعد از
فراموشی تعجیل کردند فرمود سحرگاه بایده ایشان چون پیشین بود و خبر آن
یافتند متعجب گردیدند و از ملازمین پرسیدند که مگر پیشین در بقعه روز و تمام
شب بنحیر مصروف بود گفتند عادت او تا دو پاس است شاید ساعتی
افزوده باشد پس پرسیدیم که کلام مرایاتی گذارند و هر چند در مطاوی ابیاتی
دینی بجهت الزام و تحقیق یقین سخن را بدان درج رسام که رع فلک گفت
حسن ملک گفت نه به و لیکن جمعی بجهت مزید جهل و حسد و برخی بسب
غیظ و غضب ضرور است که مثل بارسیاه بر خود چینه و مانند باجوج و باجوج
مفسدین فی الارض از هر طرف ریزند اما بمقتضای نزاهت المؤمنین درین
بی عبارات تو میگویم که از هر جانب مشکوب و مخدول خواهند گردید و گاهی مظهر
منصور نخواهند شد یعنی در مناظره مخالفین طوری اختیار کرده ام که رخنه
از هر طرف چنان مسدود شده که اگر اولین و آخرین ایشان جمع شوند قدر
نیابند که چند جزو را از کتابی بالا بقصا بعد ذکر کلام فقیر در کنند و باین
همه تقریرات لاطفا که و تحریرات بی فائده ایشان پیش از تو و خوشگامان
و بنیق خزان و بنیق غراب و طین ذباب نخواهد بود که صاحب علم و نظر
بادنی توجه بدون جمع کتب کثیره و انعامت یاران هم و تیر و ذب این کلام
مطوره و طرد این خناز بر منته و ره تواند نمود بچول الله و قوته سبحانه و اعظم
شاید ششم آنکه چون شیعه مناظره اهل حق بدلائل الزامیه می شنود
و فخری نمی یابند میگویند که نام فلان کتاب و نسخ کردند چنانچه دلدار بی مروت
در صوادم و غیر آن خیال دارد و در کتاب مطبوع و نامطبوع کثیر غمز می آید
و حال آنکه بعضی ازین قسم کتیب بدولت برای حکیم الملوک ادا می آید تعالی
تسلیم بهم موجود است چنانچه بعضی از فرزندان اشرار قرار کردند و میان این را در دست

و قس علی را در باره بعضی از شریعت کافی انکار نمایند و راه غلطی یابند
 هرگاه در کلام فقیر اسناد لایعبار استثنای می بینند حال آنکه بنده این کتاب را تا
 مدتی آید و پیش از این از مطالب آن برای الزام رفعت بریدم اکنون جمعی از محققان
 گویند که سلسله و بر داخته فلانست و برخیزد بعضی از رسائل سابق دیگر بزرگواران
 مشتمل بر نام این کتاب یا بنده در راه این همت را بطرف فقیر مسدود دانسته
 میفرمایند که مولف کتاب یعنی محمد صادق شیبی نویسنده حاشیه تفصیل این کتاب
 که نام شافعی شهرت یافته خواجه از تصنیفات بعضی از اکابر هم سمت ظهور
 دارد شیعه که نام این کتاب البیان الشافعی فی حل احادیث کتاب الکافی
 است و شیعه مولف مذکور خود از دیباچه کتاب واضح است قطع نظر از
 حضرات دیگر یعنی کمال توحید شیخ علی اکبر که با وصفت تبحر علوم و شایسته خود
 و ممتاز بود شمس در آنکس تبریز پایه وزارت داشت و بخدمت کافی کلینی و ابراهیم
 شرح آن همت میگذشت و بودن این کتاب در حقیقت از عظایات یکی اند
 ملائکه مقربین و مطابق گردیدش بذاق متقدمین از حکما و علما و را حنین و بنده
 العبارة المودة الحمد لله الذی جعل الایمان و السبوة مصباح الهدی و مفتاح النور
 من اقدی بهم اهدی و من اعرض عنهم واقفی فقد ضل و عوی فبجان من
 خضعتهم بحضرات لائقه و لا تخفى و اعلم عباده بهم باعلام الرضی و الرحی فیقال
 قل لا اسئلكم علیه اجر الا المودة فی القربی و بعد از ثقت شریف و چند
 سطر میگوید فیقول العبد الذلیل الراجی الی برحمته رب الوافق محمد الصادق
 ان کتاب الکافی لما کان کافیا فی اصول الدین باز او صافت جلیل این
 کتاب باطناب و اسباب ذکر کرده و نامهای مستبرکه اندهدی از آغاز تا انجام
 برده و فرزند حضرت امام عسکری را امام مهدی شریعه از آنجا که نسخه
 مسطور بسیار کهنه و در یکستادست موصول و محذوشت درین مقام
 برین مقدار التقاط که در امتیاز کتاب کافی است و به ثبوت تشیع متفق معلوم

را فی الکفالموده شده یا بحکم تقیه و تخریب هر سوم رفته است نه عادت
 اهل سنت پس هر گشت شیعیه بمرده کسینایان و برای هر کس بمیان بخارنگ
 در آمدند و مانند این طواکس در طلب کسینا دست جلوه نموده و هرگز از کما بدل
 علیه الکتاب المسمی بالطرایف و مثل دیگران در روم و ششام و جایت
 پیدا کردن و کاهی متن کتابی نوشته و زمانه شرح متن دیگری
 یا موردی در پیوستن و مقتضای و زیادت کتب مذکور برداشتن کار
 را نصیحت و لهذا در احقاق و مجالس المؤمنین آنچه جناب قاضی رطل
 بوق تقریر کرده اند بر همه کس آشکار است و اینک شنیدی
 تعلق داشت یکد کتاب از کتب رفقه اما آنچه تعلق است بکتب اهل
 حق پس حرفی از ان امینت کلمی از متبعین ملای ما زنده بر آن چون در عبارت
 فقیر نام جواب احقاق الحق دیده بود نزد من آمد و گفت تو میگوئی که نیست
 جواب احقاق الحق نوشته اند گفتیم بل گفت ایان چه مجال دارند گفتیم مگر
 مدعای تو اینست که بر رد اسبج امری از ان قادیانیتند گفت آری لا حرم
 جزوی ازین کتاب متعلق بقوله شیخ جلی و قاضی که بزرگ در زمان معید حضرت
 نبوی ص موجود و مقود معویه و از اقران جناب امام حسین بود الی غیر ذلک
 من الامور بر کشادم و از رد و قبح کلامش نشان دادم تا مبهوت شد
 بعد از ان گفتیم اکنون چرانی گوئی که مدعی من امینت که کسی از اهل سنت
 بر رد کتابش قدرتی ندارد باز می پویشش آمد و گفت باری که استغنی منقح
 فرمودی درین وقت کتابی از ان قادیانیت رفقه و ترجمه فضیلت الروافض از
 کتب اهل سنت و رد کلامش کشادم و گفتیم باین خود مدعی من تو میگوئی
 که فضیلتی نیست جواب احقاق مکرر نوشته اند فی ثانی تبیین الحق تا شش
 نگذشته و دیگری بجز در بعضی ساخته و نیزه آن و رقی ازین هر دو کتاب
 نیست بی از جواب ثالثی بجهت جز و نزد من بود از سادی کلامیه مثل پیش

علم و ادراک لیکن بجهت بعضی از سوانح که وقت اقامت من بر تخته شاهی
 فصیح مرحوم که شش بجز از چند جزو و بابی نمانده و حاشا که آنچه من در
 مائیفات خود می نویسم چیزی از احادیث این دآن باشد کما قال الشيخ
 بلیت آنکه آن از عمل خویش جود است حاتم طائی نبرد القصر
 درین کتاب هم خواهی یافت که ادله شرعی مخصوصا کلام قرآن مجید و حدیث
 شریف را نصیب العین دارم و تمامی سخن مخالف را به نظر میگردارم و وقت
 فکر خود را از تن خالی میسازم و بتوجهات ادبی بپردازم و احتمالات
 کلامی را استیجاب می نمایم چون بر هیچ بهلورا است نمی نشیند و هیچ
 توجیهی نمی گزیند آنوقت تحقیقا و ازا ما مروود میگردانم و چنانکه سخن او دروغ
 است بعد از تتبع با این نکته سبب او الاذرة کما اعتدلت مشغول میشوم
 و از مخالفین این توقع کجا دارم چه اگر ایشان قرآن مجید را که محکم و معیار است
 بصدق اعتقاد برکشایند خواهند یافت باره را از ان در توحید و یگانگی و
 باره در معاد و باره در نبوت حضرات انبیاء و قصایل ایشان و باره در
 ذمایم کافرین و مرجح مؤمنین خصوصا مهاجرین و انصار بدفعنی که شامل است
 بابل بیت اظهار و درین است مرحوم جرنام حضرت زید نام کسی را نخواهند
 دید و مثل خصوصیت افضل الصدیقین برای احدی از قرآن مجید نخواهند
 شنید که خود بالا جماع از نص قرآنی با اعتراض طبری و کاشانی و غیر ما پیدا
 که نبود کسی نمکسار با سید ابرار که ابو بکر ثانی اثین اذ همانه العنار
 باز باید اطول احادیث کلینی را که کسب می نمایی المجلد الثانی مجسم عبرت
 دیدن و اکثر آیهات مدح را بحکم آن در مدح خلفای و کشیدن فیهن پس
 برین تقدیر از مذہب علم فضل شانی نماند و باین همه اگر خرافات زار و
 و شیطان بر و بجز و متبعین این مردم را که بگمان بدین شان نشاسیدند
 که استغفر فی المجلد المذکور نمی گذاری باید استیجاب کلمات من نمود

و هر احتمالات قطع کردن و در گنجینه بجهت

فرد مایکان قلیل البصاحت و هر زه و یا بکان کثیر البصاحت یک کوشتن که قریب
 بتر اعتراضات با بام و استفسار به زبان آورند و بر کشته لال طاقی ندارند
 چنانچه مجتهد بادی این وادی شده باز و بگریاسایل و خود را واسطه قرار داد
 و قصد این تسویل گردید که مقصود از پرسیدن عبارت و حل ترکیب آن بود
 که مبلغ انصاف و استغراق معلوم شود که ما عرفت باز مجتهد وقت تصنیف
 شنیدیم و بیلی تا پیش که بر تعلیط عبارت رساله قایم کند حالانکه مدعی
 فن انشا نیستیم از جهت اتفاق فتنه محض فضل این دوست آبا غرب و عجم
 کجای طاقیت بران دارند که در محاورات هندی مثل با تقریر میکنند معجزه اگر
 صدور غلط در عبارت متیقن باشد و پیش کنند آنوقت به بیان شود که چه
 آفت بر سر ایشان می آید و چه ناموهای علم و اجتهاد زمانی و فانی بر یاد
 میرود زیرا که بسیاری از اغلاط در تحریر مجتهدین استعمال یافته چنانچه بر
 ناظرین صواری و و و الفقار و طعن الریح و غیره مخفی نیست بمقتضی آنکه
 رفعت در دادن کتب مجتهدی تنگدانی میکنند و بخل می نمایند که درین روز بعضی
 از کتب طلوع بود یا بر آن بر سیکه از اجاب فرمایش نمودم پس حکایتی
 بیان کرد که فلانی با من اخلاص شدید دارد روزی نزد او رفتم و رساله
 چند ورق که قبلاًش بر منی خواستم آن بزرگ اندرون خانه رفت و
 نسخه صحیح بخاری بیرون آورد که در حسن خط و خوشی نظیری نداشت و قبل
 قیامش دو هند روپیه بود گفت ای پادشاه این کتاب درینق نه ارم اگر خواهی
 ببر و لیکن کتاب نه میب خود هرگز نخواهم داد زیرا که مجتهد فانی صاحب
 صاحب الزمانی بخبر این وصیت فرموده که اگر مخالفت کتاب نه میب
 خود طلبد درینق نباید کرد لیکن کتاب نه میب خود بخیر نباید داد که شاید
 در کمین باشد و قصد الزام نماید چون کتاب با ستغاده بهم میرسد لاجرم

هزار جستجو و شغف و تبحر و بصیرت به دست می آید و هر چند مال در پی نباشد
 بمن غنا می رسد و می بینم تا آنکه سرمای توکل از دست رفت و حال مجتهد امنیت کرد
 چون فرمایش کتاب است که احباب فقیر باشند این حقیر چند کتاب دیگر ضمیمه
 میگرداند و لیکن چون کتاب از برای سخن میطلبند و مجتهد را راهی لطافت
 الحیل نمی ماند شغل از آن بد رنگ می فرستد و تقاضای بزرودی می فرماید یا بگوید
 از روز شربت کتاب سبب است محقق آتنا عشرین در دادن کتاب یا بگوید بخل می ورز
 و از وقت ظهور تحریر است فقیر بعد از آنکه دانستی بکار و بخت ندید پس خود مانند
 بید می لرزد هشتم آنکه در خانه رساله تصانیف العین که رساله قدیمه
 عبارت از است گفتا بودم که کلام مستفتی یا وجود یک علمای پیش
 بگویم ادنی ضرر شیوه تقیه را اختیار میدادند شتمل بر تعریضات و ابهامات
 بود درین اوراق و در وقت آن واقع شد و اگر در جواب این محاله کلمات
 ملاحظه آن خالی از خلجان خاطر ملازمان نخواهد بود کلام بصراحت و طول
 انجامید یا بخش بهمان عنوان بلکه زیاده از آن خواهد رسید طبیعت
 کین سخن را خود تو میداد بود و اگر فرون گردد تو اش فرود ده و اگر
 بتوفیق الهی از تعریف و کنایه هم دست کشند از منظر هم مراعات
 آداب و القاب باقصی غایات بطور خواهد بود که گفتا اند
 از آن که تو ترسد نیز س اسی حکیم و اگر با چو او صد بر آئی بکنک به انت
 و مجتهد الزمانی و تشبیه از کلمات مستحسن دست برنداشت بلکه از تعریضات
 تجاوز کرده قدم بصریح است که اشت چنانچه مفصل خواهد است معینا
 در خطبه کتاب بر اصطلاح و معنی و ادب و تیرا داد کما
 ستعرفها ایضا ان شاء الله تعالی و شاید که ارواح شیطان به و بکوش
 او جان دمی و در قلب و جان و سر کرد که هیچکسی از این است این
 اصطلاح را نخواهد فهمید یا بر این امور فقیر درین کتاب از تیز زبانه

در باره مجتهد و بزرگان اولین و آخرت بشیر یا مردم بر
نباید سر که برز و مالیدن و نزد مردم مالیدن آنگون عبارت خطبه
از آغاز تا انجام بشود که هر یک از وقت بعد از دیدن و شنیدنش بر بابت
مجتهد دریده و بن و هم بر بابت برادرش معروف بپیرن می نازند و دل
جان خود را بران فدای می سازند و جوایش در خطبه این کتاب بحشم و دیده
و بگوشتش بهوشش شنیدی شود عبارت که بجان یا اجل شانه و اجل برانه
و صبح الحق و آنکه به نسبت بهانه و امر من اعانه جان در روی الباطل و
اندر نیرانه و میانه و آنکه به نسبت بهانه و اجتناب من الایمان رسول الله
آیات و نیز که به و بهایم قرانه فانما به الشریع القوم و رص بیانه و رفع ذکره
و اعلی امره و عظم سلطانه و اتخذه من ذریه و محنته اولیایه و خلاصه و جعلهم
خزائن العلم و سده و اعلام الحق و اعمیایه منهم من یسوی الی الی الی اکمل
دین و اتم نعمه و احسانه و هو الذی یقل منادیه الکفر و جعل شجاعه و کسر
اوثانه و لم یزل یقاسی شدا ید الزمان و یکایده اخوانه و اشجانه و منهم العبد
الشهید الذی جاهد فی هذا السبیل حتی قتلوا الضار و اعوانه و صرعوا
قنیانه و شبنانه و ذبحوا اخوانه و صبیانه و اراقوا دمه و احرقوا خیمه و شکوا
حرمه و سبجوا نسوانه فخذلوا من نفس ایمانه و ضیع ایمانه و لعن فرعون
بذال الدین و ایمانه الذی استخبر به و شملان فیه شیخ الحق و ایمانه و سن
خداوند و امر علی الدین کان ثمرة خلاصتهم ان تمخروا الشجاره و کسروا
اغصانه و احرقوا ثمرة فؤاد الرسول و روحیانه الذی کان البنی علی الله
علیه و سلم یرث شفقت و شفقت و شفقت علی امتانه و لای العاصرین
فی بلاد و انزل علیهم رسولان فارتفعت القلوب اسجاع الغدیب و
الجان و حرکت انما شرات و قضبان بان و افحش بود تا یفت این کتاب
اجماله و تفصیله و ایجاب و تشیع یا بر یا کل مردم و بالاسف بطور اخیر منهم

شدم چه آنکه دست بردارم
 بنده این همه تفصیل را می بیند و بخور
 ز غایت شوق لفظ بل من مزید بر زبان دارند و هرگاه عجز کنی طالبین ای
 هم ازین کتاب بهره ورتوانند زیرا که اختیار دارند که آنچه متعلق
 بالمرام و متصل بر و مفوات مجتهد مقام است ملاحظ نمایند و تصانیف
 کلام را بکند از جهت یاد و خود سلاست عبارات و شرح و بسط بهات بسیار
 را از اهل استدلال می بینم که در فهم مقاصد قاصدان قلیف کرده اند
 تفصیل و استیعاب احتمالات و جمیع اجاث و اختیارات و سرفروشی دارند و
 و اگر با این همه رهنمونها کسی ملال گیرد گویا لول بهیچ و مطلوب اهل تفتش
 و اصحاب اشتیاق مجراش این بچاره زینهار نشیب و فراز مبین میدان
 نه نوز دیده و کون و نادر و زکارندیده علاوه تینه اسفیه بقدر سی جزو
 است و در دست خود از صوارم و قس علی بن ارجوم الشیاطین رد
 نه به کشمیری بی دین حالانکه محرز تینه محذرت نهاده که بی مراجعت کتب
 کثیره و استغاثت از یاران هم و تیره عکشیه نوشته یعنی اگر محبت
 کثیره و سامان تصنیف زیاده می بود بادت مکشید و بتضعیف نوبت
 میرسد اگر این حساب را ملحوظ داری در تحریر این صد و پنجاه جزو بر کتاب
 کشید که بآن ده جزو تواند بود با وصف رد و قدح بر او لین و آخرین
 رفقه و استیعاب اجاث و تتبع هزاران کتب و روایات مرعوز
 میسماری و دلدار سی مروت که جز خود کشید و دل ربائی بسته شد
 و در فقه و اصول زیر مشق مغول بود به چندی اینها را در دست خود
 و صد را کشمیری که شرح بهای ایدری جمله را از متن در یک جزو
 شرح کرده و بعضی از محشیان ج اطباء بکار برده اند و کاسه
 لبان فلاسف استنباط کلام بهم غیر ساند لبس طالبین علوم حضرات
 انبیا و اولیاء و ایا که بر بدست میباشند دینی ملول نشوند که درین طور عجایب

تفصیل از اختصار

صلیح بکار می بریم و بصیحت میگیریم که زینهار قصه
 و کلام کتیرین نام را بجا کش یکد از تدبلی اصلاح اخلاط معنوی از ما بر
 مامول است و نه از کسینان مرجه و مستحسنول یا لجلد اگر طور ند کور نمی گزیدیم
 رفقه چنین رو در تسبیح و تحسین نمیدیدند که بجزر ملاحظه چندی از
 اجزای این کتاب و رساله قدیم و جدید و بعضی دیگر از رسایل نویشتان
 رسیده که هرگاه نام حافظ ابو اسمعیل بکوش ایشان میرسد کانیم محر
 مستفزه فرستادن تحفه و بهم آنکه مستصیین رفقه که تقریر فقیر را
 بایکس و کشتیاه که عفت و جود در کاشف اللثام و دیگر مباحث کلام
 می بیند متبادرند که محرر این رسایل و اجزا هر چند خبر و جامعیت تمام دارد
 لیکن شس ادب و انبث محضر است اندر بدی بجای می آرد و بکده مطاعن
 ایشان مرتب میکند و بیان دلای ایشان میکند و جملات آنکه مکر رفقه
 خالصین صواعق مولانا سید نصیر المله و الدین و نوافقن سید مخدوم
 و کتب دیگر از متقدمین و متاخرین را اقلیه الکلینی بقصود نظر دیده اند مانند
 بیثو ایمان خود که از تمامی دنیا ایشان را برگزیده اند مثل ابو بصیر مرادی و احمد
 که گمان بدیهنای ایشان شایسته کما سنجی است استیلا که کرده اند
 ای عزیز دفاتر این مطالب از کتب سابقین و لاحقین بگراست خضر
 الله درین کتاب خواهی دید و لکن من استطیع تذکیر المناضین و لا شمع
 الصم العار اذا اولوا برین العثر من اگر مراد مستصیین است
 که چون متخاصمین ~~مطلب~~ بزمی بختند زینهار کسی را درست نیست دایم او
 ذکر کردن پس قطع نظر از آنست ~~چنانچه~~ که محققین در آن گفته اند
 و لا انتباهات بطلات الحاکم لازم آید که این مستصیین بلا دست کش
 و مستغنیان اتفاق اندیش گوش و بینی متجددین کلامه شش شیخ علی امام اعظم
 امام اعظم خویش بریده باشند و برده محله دانش نه سب خود دریده و بهم

ریش این اشک را در آتشید و زیر آنکه اثری میرسد محسوسان بی دین فضل خود را منجمد
 رنج الحق و مانند آن مطاعن حضرت خواجگ کوئین سید النقیصین صلی الله علیه و سلم
 ذکر میکند پس جای میگوید که عاقل را عقلی اند عاقلان شایسته نباشد نو دند و در مقام
 می نویسند که لعب نبات برای او تجویز فرمودند و در باب این باوگی میکند که انتخاب با
 وصف نبات قصد امامت کرده بودند و در فصلی فیه سوال ذوالعین می آرد که حضرت
 الصلوٰه ام نسبت یا رسول الله و در همه این ابواب و فضول و ادبیز زبانی و فضول
 مبدی و نیز لازم آمد که شیعه را در نهیم مهدی غاری شکایتی بنمایند زیرا که اهل سنت انکار
 از وجود دهمی نمایند پس کجا حضرت امام مهدی فرزند سید عبد الله و حضرت سید
 و کجا پسر بی بی نرگس نصرانی که هنوز چشمش نکر است که دلش با دشمنان است اگر
 گویند که عاقل که مراد علمای شیعه مطاعن حضرت پیغمبر باشد بلکه مقصود شیخ حلی
 و مانند او طعن بر روایات است و بابت گمراهان گویند نفس علی بن ابی طالب
 نیست مگر تشیع بر گمراهان بی تم و خیران بی دم تایدانی که بشوایان رفته است اتصال دین
 و ایمان خویش بر می سازند مثلاً در اعظم مطاعن خلفای راشدین یعنی قصد فساد و غیره که بر
 می نازند بر اساسی مفکوره اهل بیت ظاهرین بستاند که شاه او بیا بصدقه بپلهره
 حضرت خاتم النبیا را بمقابل مرتدین فرستادند و خود مثل جنین در پرده ظلماتی
 نشستند و انداختند بر تاجه نورانی که گشتند و چون حضرت فاطمه را جواب
 میسر شد دو آیت قرآنی آموخته باز برای مجاول روانه کردند باز اجازت
 دادند تا همراه ساربنی اشتم در جمیع اصحاب شریفیت بردند و سیف زبان
 برکشادند و معرکه عظیمی را بستند یعنی خطبه طویل الذیل را پیش بردند که اگر کسی
 بتواند آن قرائت جناب سیده پروا بیست مجلسی در بخار و حق البقیع می خواند بدو
 یکد و روز ختم آن ممکن نبود از بخور می نمودند تا جناب زهرا را بار سبیل مرتدین
 معاذ الله بشاکشی کرده که بر بالشتش گرفته بسوی خود کشیده نه لغته الله علی انصیرین
 که اینهمه بعد از آن بود که ائمه طاهرین بر کتاب الوصیت که وقت وقت است

سید المرسلین از حضرت رب العالمین ^{صلی الله علیه و آله} سید مرسلین در ^{باب} ^{اول}
 که هر چه در وقت خلفا رود در دم نباید زخمی گردند و احکم الحاکمین را ایام
 مقربین گواه گرفته که هر چه بادا باد پسر و سکوت گیریم چون هیچ آئینم فاعبروا
 یا اولی الامر بک که هرگاه این بزرگان را هیچ دعوی فک درست نباشد البته
 اینهمه کشی و سحر که آراستن و تیار در بارداختن اعظم مبارک و روحی
 الهی خواهد بود و اگر گویند که حاشا بنی سید حضرت فاطمی را اجازت
 داده باشند باینکه که اکنون اشکال بر رفته و جنبه است یعنی هم تکذیب
 امام صادق علیه السلام و نفی توشیح کالشی نقضت غزلها من بعد
 قوه انکشاف و هم خصمان روح مقدس فرد کامل امامت بلا فصل لازم آمد
 چه بگویم امام صادق به نبوت میرسد که بنی سید حضرت زهرا را بار بار
 و ستادند و اگر با اینهمه اجازت نداشت نکرد و خصمانه خواهد بود اینهمه مطاعن
 پس حقیقه بنی سیده میرسد فکیف که غم وفات شریف فراموش ساخته
 بطلب و به معاشش افتادند و دست بر نامرئی زن گزین مرتدین به آن
 نفوذ با انداختند و اگر نزد دشمنان دین اینهمه تحریکات طبعی و ارادی یک
 عین و سوزی و غمخواری طاعت اسلام بود باری رفع اختلاف از است و
 انتظام همات و قتال مرتدین و نادید خرفین و فقط طاعت اسلام از استبدادی کفار
 لازم که صدیق بعمل آورد چگونه خبر خواهی دینی و دنیوی باشد فایضتکو اقلیلکو
 بکثیر اجزاء بما کانوا یکسبون اما اختفای مذابیه تقوی مانت بهین و گرد آمدن
 ساربنی است صفه این اسما و هم جمیع فموشنا و سیده نسای العالمین و
 ثابت بعین الیقین نماهونی حق الیقین اما الزام و تعلیم و بار دیگر حضرت زهرا
 بر منظره برانگیختن و شکست لال رختن پس مبارک است بقصد اصل و رخصت
 سینه و کافی است که مجلس مبارک و فتنه تبار هم آورده من عباد من کسان عن
 ابی عبد الله علیه السلام قال لما قبض رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ابوبکر محمد بن عبد الله

کل فاء فاخرجه من فاء فاطمه فقالت یا ابا بکر ادعیت الیک خلیفه
 بیا جلیست مجلس و انت بعثت الی وکیل فای فخرجه من فک و قد تعلم ان سیدی
 اسد صدق بها و ان لی بذلک شهود ا فقال ان البنی لا یورث فرجعت الی علی فاختار
 فقال ارجع الیه فوالی لم یسمع ان البنی لا یورث و رث سلیمان داود و ورث یحیی
 بن زکریا و کیف لا ارث انا ابی فقال عمر انت معلّم و انت معلّم فاما علمت ان علی و
 بعث الی آخره یعنی ابن کسان میگوید که حضرت صادق فرمود که چون حضرت صلی
 علیه آله و سلم از جهان تشریف برد و ابو بکر بجای تشریف نشست فرمود که امانت
 کرد ایند از فک وکیل حضرت فاطمه را پس آمد حضرت فاطمه نزد ابو بکر و فرمود که دعوی
 خلافت پدرم کردی و بجای او نشستی و بیرون نمودی وکیل مرا از فک و میدانم که این
 است و گویا من همراه دارم ابو بکر گفت پیغمبر میراث نمی گزارد و در سترو که آنجای
 این امور راه نمی یابد حضرت فاطمه بشیدن این جواب چندی نیارست فرمودن پس
 ناگزیر باز گردید و جز داد از آنچه واقع شد حضرت علی فرمود همین وقت باز گرد
 و بگو که تو کمان داری بعد میراث حالانکه وارث شد سلیمان از داود و یحیی از زکریا
 پس من چگونه وارث نشوم از پدر خود عمر گفت اول سکوت کردی اکنون بگذر
 تعلیم آمده و این تقریر میکنی حضرت فاطمه فرمود بیا مرا تعلیم کرد فرزند عم
 شوهر من اما کشتی یعنی فاروق را بسوی خود کشیدن پس کافی کلینی
 بخبر کان من الکافین در شان اوست بشهادت علمای رفته دریده دهن و
 بنهم المجلسی فی مجلد الفتن شهادت بران میدهد و بنده عبارت که کا محمد بن یحیی عن
 محمد بن الحسین عن محمد بن اسمعیل عن صباح بن عقیقه عن محمد بن محمد بن محمد بن جعفر
 عن ابی جعفر و ابی عبد الله قالان فاطمه لما کان من امرهم ما کان احدث
 بتلابیب عمر فجدت الیهما الی آخر الحدیث یعنی امام باقر و هم امام صادق رضی
 الله عنهما بر روایت مقررین فرمودند که چون خلافت از دست رفت و فک غضب
 شد حضرت فاطمه گریان فاروقی گرفت و او را بسوی خود کشید انا که این همه

[illegible]

یک ماه مانده یک سال دیگر این نسبت در شکم مادر سخن میگویند و فرمود
 خوانند تا آنکه خاتون حکیم و ... چند روز قبل از وفات امام او را به
 مرد کامل یافته گفتیم این مرد گیت که مرا میفرماید که نزد او بشینم
 استی مختصرا با یک جمله هرگاه بگریز کس این علوم و سنات حاصل
 باشد برای حضرت امام حسین ریحان رسول الثقلین بطریق آرد
 خواهد بود پس صفوت را در دین و در عین سجده که افضل از تکان
 نماز است بر دو شش مبارک سوار شدن و ازین جماعت تخلف
 در زدن و محال را کب با مرکوب بعجل آوردن در چه مرتبه خواهد بود
 فکیف که در روایات مخصوص باشد که خود حضرت پیغمبر علیه
 الصلوٰۃ و السلام نمازهای شب و شتر بخشین رضی الله عنهما
 نمودند و خود را مرکب ایشان قرار دادند معلوم نیست که شیخ چلی
 رفته جز بخرافات خود چگونه از عهده جواب بآید و چه سان
 لب معذرت کشاید نمود باسد من ذلک و اگر گویند
 که در آن اوقات اما این بچلی روز رسیده بودند چنانچه بضیمه حدیث
 خاتون حکیمه معلوم تواند شد پس ای عزیز درین وقت دهنهای
 کلاب مطوره یعنی تقلیدین این مظهر را بلفظه فضل بخش العین باید دو
 و کتب دینی ایشانرا همه باید سوخت زیرا که مثل بحار و تراجم آن هم
 دلالت بر آن دارد که در قریب وفات شریعت هم از حسن معنی و
 هم از تهید که بیا این امور بود و چون آمد اکنون چنانچه دیگر بشود
 که از تقریر جناب مرثیوی در باره معذرت رو بردی شیخین -
 وقتی که امام حسن فرمود انزل عن منبر الی کما سجدت فی المجلد الاول
 من هذا الکتاب بر و اسب صدوق در عجل صاف عیانست همین
 که گفتیم و ز شیخین این عذر را قبول نمی کردند و می گفتند یا ابان

تعجب است که حرکات ایشان آسوده بر طفل محلی میفرمائی این -
 حرکات تا وقت عقیده یا اربعین بود و ایشان اکنون که ایشان
 از مردان کامل در گذشتند این عذر چه معنی داشته باشد و مخفی نماند
 که عمر فرزند زکریا وقتی که خواهر معطره امام بصورت مرد کامل دیدند
 آنقدر شوخ و گستاخ شدند یعنی الله عنهارا حاصل بود در آخر حیات سرور
 کائنات حضور صادق وقت معذرت حضرت مرتضوی کرم الله وجهه
 و شریعت محمدی جید که تعلق دارد و مطاعن حضرت پیغمبر صلی الله علیه
 و سلم که اهل ستاین تیشه بر پای خود زدند خدا را حریفی چند دیگر در
 باریه انبیای متقدمین از زبان علمای ذوی الاذنان کوشش کن
 که در آیه مرد و توح چشم گرفته یا منافق بے حیال و اوط و زنا
 و آیهیم با مہات و آبا عیاذا بالله بحضرات مقدسه پنج کبریا یعنی
 زمره مطهره انبیاء علیہم السلام نسبت میکند چنانچه عبارتش درین
 کتاب خوابی دیدانت الله تعالی و فرزندان و مقلدانش غیر ازین
 جنری نتوانند گفت که این بے برای الزام مخالفین است کو تیم
 قطع نظر از آنکه بر اثبات این جزئیات قدرت ندارند آیا این
 کتاب زیاده را از است که جایزه روا فیض از اصول معتبره عدم
 ایمان انبیاء است الله ہی حضور صاحب حضرت شیر خدا ثابت
 کرده از و این شهر آشوب مانند دانی نیم سبز واری و مجلسی کاشانی
 مناقب شیر زردانی تصریح نموده اند که انبیاء عموما حضور صاحب حضرت
 یونس و انواع مصایب و مذات ان شکم مای بسبب عدم ایمان بگو
 گرفتار شده اند باطل بر امثال این عادت و حدیث کلینی اعور که علی رضی
 نفس قطعی حضرت زکیا العالمین رسید المرسلین بود لما ستعرف انما الله تعالی
 کا بر علمای و فقه بنیاد افضلیت الله از انبیاء که بر اصول و فقهان مسلوب

الایمان بودند آراشته خوشتر در تهنیت هلاکت ساخته اند خدا صابر طور علی که
بندید حیات بر تقوی را به شرف و تهنیت از یحیی بن ارمین باب بنداشته و محبت
که دلدار بی مروت را اینهم یادماند که بسیار از اینا جمیعت و محافیت دیگر لوازم تهنیت
از یاری و جل بر روایات کثی و غیره بسبب طلب ویت خواسته اند و حدیثی در آن حضرت
آدم و حوا در باره آنکه و حضرت فاطمه زهرا صدیافته یا وصفت آنکه حق تعالی ایشانرا عقیقت
تأصیفین و ظالمین یکسان گمان نموده چنانچه امثال این میباشند بنیاست و نزدی درین کتاب
بیاید هرگاه اصول دینم در روایات اینا موجود و ایمان و ایمان از میان تنفسیوت باشد و نا
دلو اطه در چه حساب است که دلدار بی مروت زیر شوق مغول محمد دوم الفتحی نوشته اکنون کما
چشیت افرام در ایراد مطاعن اینا علیهم السلام حالیا حدیث بکلینی مطابق میعاد پایشیند
که اکابر این طایفه شیعہ در اثبات افضلیت آنکه آورده اند از علی بن حمزه قال سال ابو بصیر
ابا عبد الله وانا حاضر فقال جلست فداک کم عرج رسولی الله فقال برترین ما وقفه جبریل موقفا
فقال المکانیک یا محمد فلقه ووقت موقفا ما وقفه ملک ولا نبی ان ربک یصلی فقال یا جبریل
یصلی قال یقول سیوح قدوس یا ملائکه و الروح سبقت رمتی غفنی فقال اللهم عفوک
عفوک فقال تبارک و تعالی یا محمد قال لیسک فی قال من لا شک من بعدک قال الله علم قال
علی بن ابیطالب امیر المؤمنین و سید المرسلین و قائد القهر المجذبین قال ثم قال ابو عبد الله علیه السلام
بصیر یا ابا محمد و الله ما حارت و لایة علی من الارض و لکن بارت من السماء منتهی یعنی ابو بصیر
که بنفاقت اشارتی کردم و خود سیمای حدیث بران دلیل است پس سید ارماد صادق عم که چند بار پیغمبر
عروج فرمود گفت دوبار پس جبریل فرمود برنگان خود بایشان این مقامی است که هیچ ملکی بدان رسیده
و نه هیچ پیغمبری فایز گردیده البتہ برود کار تو معلوم میکنم و حضرت فرمود چگونه خبر سل جواب داد که این
کلام میفرماید سیوح قدوس یا ملائکه و الروح سبقت رمتی غفنی حضرت عفو کردم و راست و حق
تعالی فرمود ای محمد کبریت امام امت تو بعد از تو حضرت لیکن گویان عفو نکرد که خدا خوب میداند فرمود که
علی بن ابیطالب حاکم جمله مؤمنین است و هر دو جمله پیسلین و در شکیر حله اقدیا که چهارای شان
می در خندای ابو بصیر نباید امامت علی ع از زمین لیکن فرارسید از آسمان انتهی محصلا -

قَالَ الْفَضْلُ الْمُجْتَهِدُ هَذِهِ اللَّهُ تَعَالَى إِلَى سَبِيلِ الرِّشَادِ بَعْدَ
التَّسْمِيَةِ وَالتَّحْمِيدِ وَالصَّلَاةِ عَلَى رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالْآئِمَّةِ
الْأَفْجَادِ وَصَلِّ عَلَى الْقَتَائِمِ الذَّمِيمَةِ مِنَ الصَّغَائِرِ وَالْأَخْفَادِ
أما بعد چون درین ایام مبارک آغاز خجسته انجام بندگان خدای تعالی
بجهتد العصور الزمان ادا امر الرحمن استفتای در حضور ایشانکه شهادت حضرت
سید الشهدا حاضر آل عبا و کلمه کون قیامی لاله زار کربلا علیه التحية و التحيات
اصول اهل کستان و هر کان مذہب ایشان ثابت نمیشود از انظار وقت شمار
علماء و مولی المناخه این جماعت در آورده بودند و آن استفتا با اقادات فتوای
زیب در ابی عدالت و زینت عمارق قضا و اقادات شیخ اعظم و مفتی افخم و جواب آن
در رساله مترجمه ثمره الخلافات که ضامین تلخ و شیرین آن در مذاق اهل شفا و
نفاق کیفیت عجیب بخشیده مندرج گردید ۲۵ رساله موصوفه اشتبار تمام بین احوال
و العوام یافته و بنظر فضلاء این طایفه رسیده سواد سطور غیر پیش مشک سائی
زخمهای کهنه شان گردیده و مفاد عبارات تکلیف شربت نیکی بر ناسور هر یکی پاشیده
یکی از هرزه چاشکان و کمره کوبان این فرقه غاویه که قائم الاویه و خلیفه کثام نرید و
سواد و ادخلنا الله فی الہدایہ است هر بویچکه کشته پنجم یافته رساله در جواب
استفتای مذکور کشته با شادان شهادت بنا بر قواعد اهل شفاعت پرداخته
خود چون ثعلب در سوراخ کتمان خزیده سپرد در موکه انداخته رساله را بوساطت
کره سیرت السیر لا بهوت و فکله کثرة الدور ملکوت جلاله صحت و دکا و زکار ساء
اعظم السو لهی سلامت الله شاه سلمه الله پیش حقیر فرستاده و جناب ایشانرا که در
بخی این بمقیه اروم در شکبجه آن استفتا و استفسار گرفتار بوده اند از گیر و دار
رهائی داده در پرده ایشان را منتهی بر سر و چشم نهاده خانه اش آبادان رخ
دوست آن باشد که گیرد و دست باما طن بعضی از اهل فراست و کیاست است
که رساله مزبوره نوک ریز قلم عجیب الرقم شاه صاحب مصدر الاسم و العلم است

ذراتان بیارسلوک طریق سلامتی توری و تفتیش را بر سال و ماه و شهرت داده
 نسبت آنرا بشخص مجهول النسب است دیده اند و الله اعلم بحقیقه الحال بهر کیف
 بمضمون الکفر مله واحده هر چند شبهات او تا تمام و بنای بقواتش علی طرف انعام
 بود لکن خوف علی العوام الذین هم کالانعام اعراض از جواب با صواب ناصواب
 نمود لکن ایندی از اوقات خود را ضایع کرده خارش و خش تریش را اگر ماد است
 تر الی غیره **اصحیح** و مقالات صریح اسلاف اخلاف این گروه بی انصاف
 قضیه ساخته لیکن من هلاک عن بکته و یحیی من نجاته عن بکته
 بل طیت صوفی نشود صفائی نادر نکند جامی بیار سر فرماید تا بچته شود خامی
 سبحان الله ازین پشمینه پوشان گوشه نشین و از جایان عزت گزین که از فقر و کاست
 هم میزنند و طریقت کلاه را می شکند و در پرده عیب پوش صوفیت اباس تقوی را از پرده
 میکشند و هر چه میخواهند می کنند خرابه دل شان معموره خدام معلوم الملکوت است و
 بنابر عقاید پر سکایه شان او بن من میت العنکبوت با آنکه اسپ چو پنی پیش نه دارند
 خود را در عرصه بیک تار از آن بکوه می آید طای جامی باد صفت آنکه در خامی و نکوسیده
 فرجامی نامی و خامی این گروه عامی است بد کفنه و حق بر زبانش رفته **مثنوی**
 میزند شیخ باز شور و غیب : حاجی صبحگاه و بی ای شایب : سر بر او کبر و دل پر از اعجاب
 روی در خلق و پشت بر حجاب : صفت زده گردش از خزان کای : در کفنه و بشیر و لولای
 خشکی چند کرده خود را گرم : نه ز خالق نه از خلائق شرم : هیچ یک با بهل قبولی نه
 بای کوبان ولی اصولی نه : نه از انوار ذکر شان شرم : نه ز حال سماع شان خبری
 حاصل ذکر در گردن و سر : اثر نفس ضعیف پشت و کمر : هر چه دادی بهست شان خور
 بر چو آید ز دست شان کور : کار شان غیر خواب کردن نه : هیچ شان فکر روز مردن نه
 ذکر شان صرف بهر سفره و شای : فکر شان صرف در جوه و شای : بهر آتش است کشتن شان
 ز آتش دیگر و شنائی شان : داد ازین کمشان ایله داد : مخوف از طریق عقل و استد
 هر چند خشک یکیت قائم دین میدان جولان داشته اما عنان گیری خوف و طلاق و ابرام

و سبب این مقام آنکه داشته بدو باشد التوفیق و هو رکنی الوثوق است الهدایه الی سواء
الطریق و افاضه رحمق التحقيق أقول وَأَقْرَضَ آمُرُ إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ
بِالْعِبَادِ این بهتیه بجهت وجه محل بحث و نظریات اول آنکه مدح دستاویز
این زبان باختر و خروده بین عقل زین نمی سازد مگر بحکم اینکه انجام مکلفات قلوب
شیعه که مدعیان ولایت اهل بیت طاهرین رضی الله عنهم اجمعین بر آید تمامی اقبا
و او انی جلوه ظهور گرفته که شهادت خامس اصحاب کبار اصول ایشان هرگز منطبق نمی
تواند شد بلکه این همه گریه هزاری و فریاد و بیقراری در ایام محرم بلا حفظ بقای نسل حضرت
سید النبیین است صلی الله علیه و آله وسلم که از قدما می خویش باید گرفته اند و در بعضی
روایات پیش از حد و شمار مر و میت که مجلد عاشق از نجار و کتاب موا عظ حسیه مجتهد جاسی
هم از ان خبر رسیده که چون گذر اسیران اهلبیت بکوفه افتاد اهل کوفه بهایای میگریستند
و آواز ناله های ایشان بگینه گردون میرسد اهلبیت فرمودند که هرگاه خود اهل کوفه
غدا دار شوند و ماتم کنند دیگری کیست که مارا کشته باشد انتهی محصله تفصیل این امر
یعنی خود امام را کشن و خود بجکیت و تقیه غدار شدن از کیفیت شهادت امام
رضا که مأمون امام المتکلمین شیعه باعث آن بود در مجتبای سیزدهم از منبع نخستین
واضح میشود انرا الله تعالی که ما یل علیهم عیون اخبار الرضا و و ما یل که افتخار
مخاطب در باب تالیف رساله ثمره الخلافة مشعراست یا یکزه بنوز جزو ان شرح
آن رساله که در لباس جرح نوشته ام بلا حفظ حضرت مدعی اجتهاد فایز نشده که یکمال
جمعبیت خاطر این قدر لاف میزنند لیکن دانشوران دقیقه رسر اگر بر عادت مالوف
مجتهد و قوت کلی دارند از دعان اینمعنی است که الکتاب ادر نک ساله جدید یعنی
کاشف اللثام عن رئیس المجتهد القمقام در خلوت مطالعه میفرمایند و براخیار اظهار
نمی نمایند تا مقلدین و معتقدین مدعی اجتهاد و تعلیم را بتقاضای تحریف جواب در ضیق
عمیش و مزیطیش نمیدارند و بسبب تعجیل تار و بود کار گبه اجتهاد در ایرسم نزنند و بر ملا
نگویند که کتاب فلان از فلان سال رسیده هنوز جوابش از مجتهد الزمان سرانجام نشود

بد است که برگاه جواب رساله قدیمه مذکوره که اوسه خبر و پیش نیست بعد از صحت بعید بامام
 رسیده باشد جواب نقص رساله و حواشی آن سببی با اثبات الخرافه لصاحب
 ثمره الخلافه که زیاد بر اصناف مضاعف آن خواهد بود چگونه جناب مجتهد را بودی
 رنجت که قیامت صفوی عبارت از استخوانها کشید پس بقصد قنای وقت همین
 است که بجا آکن اجزای آن کتاب را در صنادیق نقیقه تعلیه قدسی فویش نگا دارند
 بلکه مانند بحال جدیده که دو بار بخدمت مجتهد الشیعه لغت نموده یک و دو یعنی اکبر آباد
 و لکهنو فرستادم کان لم یکن شمارند **طرقه** آنکه جناب مجتهد و اولاد ایشان
 را در مقدمه وصول رساله مزبور بر وفق اظهار بعضی از مستحقین رد و ردی و نقیض الخافه
 شده بوده لیکن برگاه بعضی از اصحابش که تعلق بانستظام عدالت دارند مستدعی
 حصول جواب از ان مخدوم الفحول گردیدند بقصد قنای مثل مشهور ارشاد فرمود که در این
 شیعیان در کمال حیرانی افکنده اند هر چند این رساله جدید از دتهای بعید پیش
 من رسیده مگر من مصلحتی در تحریر جوابش نمی بینم معذرتا که نقص اعتراضات سنیان
 کنم بآنکه اسید از نا عاقبت اندیشی ایشان آنست که در بعضی از اوقات بدین یا
 رسیدن نقص ثمره الخلافه نزد خودشان بر طبق مضمون صدق مشحون حدیث غلوی
 رضی الله عنه ما اضم احد شیئا الا وقد ظهر فی قلما ت لسانه اقرار کند و بر تقدیر صدق
 کلام شان و عدم ملاحظه کتاب مسطور هنوز هیچ وز دست نرفته نقل کتاب مذکور را
 بهم رسانند و ببینند که در استیصال ثمره الخلافه بزیاد و مردان که نشو و نما می بخور
 آن از کوشش مجتهد شیعیانست آیا دقیقه از دقایق و حقیقتی از حقایق باقی مانده
 کاشش بخاند رساله جدیده که اکنون در وصول آن مره بعد از خری کلامی نیست التفاتی
 نموده در خصوص جواب آن اوامر که بکمال عجلت ازین بزرگ طلبه بشته بودم خبری
 می نوشته من بعد بر خودی بالیده که اینهم صورتی میباشد با بچکاره رسیدن و
 سر آه مبارز ان آنست که در جواب رساله جدیده و رساله اثبات الخرافه و
 این کتاب شیعه انصاف را از دست نداده در مکر مناظره قدم فشار د و بگران کالی

و نبات حواس در نیمه آن دست و پای زنده و تحریر کشیق و تقریر انبیا بحواب هر سه کتاب
 بعمل آر د باقی ماند نسبت خلافت نیز به محیب و جو البشر آنکه خلیفه نیز کسی خواهد بود که حقیقت
 خلافت او را ثابت کند و آنرا نیز خلافت داشته بدین ترجیح و بد فان ثبوت شیئی لشی فرع
 الثبوت له و کسیکه انکار از آن نماید و اول قاطعه بر آن اقامت کند او را خلیفه نیز بد و استن
 و او اعتساف و او نیست سوم آنکه اگر از تشبیه قلع و دعوی سپرد محرکه
 انداختن و در سوراخ کتمان خریدن و شتافتن مقصود است که محیب مصیب در
 جواب استقصا عاجز آمده پس در بطلانش نزد علمای اهل حق بلکه پیش اهل تشیع نیز
 که بهره از فهم و دکا دارند و در تسمیه شان مصلحتی نمی بینم حرفی نیست و مطالعه بالصفات
 این پنج میرز خصوصاً این کتاب در ابطال ادش کافی و و افیت به کس اتفاق
 دارند که مجتهد الزمان و او یانی ایشان در نقض رساله بصارت العین در کمال عجز و زبونی گرفتار
 شده و با حلال حواس و چار و از بیجا است که نادانی در شکسته آن رساله که دوسه خبر پیش
 مورد آیت کریمه کَلِمَاتُ فِتْنًا و کَلَامُ الْيَحْيَى بودند و آنچه بعد از خرابها نوشته اند بنیاد اکثر
 مقاماتش بر جهل یا تجاہل افتاده و با این همه هرگاه آن که باره حالش دانستی نزد
 عوام فارغ شده چه مبارک باد با که بر السنه ایشان نگذاشته حتی که عهد بابا شیخای ایشان
 هم از یاد مردم رفته و اگر مقصود از این زبان داری است که نام خود را در خصوص
 این رساله از حواس و عوام مخفی داشته و این افتاد است و دلالت بر عجز و زبونی او میکند
 پس اول این اعتراض بر حضرت مجتهد زنده و زنده بود که در جواب بابا خیر محمد است
 عشریه و انفقارشیر خدا را بسبب حاجت مسنوی به نام ساخته سپرد و میگوید که انداخته خود
 چون رویاه در سوراخ کتمان خرید و شس علی بن ابی طالب و عار در بسیاری از اکابر
 این مجتهد شیعه سرایت خواهد کرد که گاهی جامه زمان در بر کرده و زمانی طلیسان
 یهود و مجوس بر سر و زو کشیده جلوه افروزانجمن مباحثه و مناظره و تصنیف کتب
 کلامیه گردید و اند و این مطلب بر ناظران جواب ذوالفقار مصنوع و ضربت حیدریه نا
 سطیوع یعنی مولود حیدریه علی المجوس القدریه و صاعقه حسامیه علی عده و الملة الاسلامیه

محتاج بشرح و بیان نیست هیچ دو کتاب چون مجیب نصیب را فصل احباب اکمل از شرح
 خبر رسانیدند که مجتهد متشیعین بجهت اختلاف حواس در تعیین و تفقیص نام تعطشی زاید الوصف
 دارند و با طراف عالم و ساکن بنی آدم در ارسال قاصدان نهایت میگردانند بابران در خانه و بیرون
 هر یک که بزدی تا لایف کرد و از نام خود و اسامی متبرکه بعضی از بزرگان خود بمقتضای صحبت
 اطلاع بخشیده تا سببه اتصاف مجتهد فانی بمجهول الحاسم بودن را سبب عدم جواب گردانند
 اکنون تمامی ناظرین رساله از نزد یک و دور و خویش و بیگانه میدانند که محرر رساله قدیم
 که جدید فلان شخص است هنوز از نام و نشانش غفلت و زردی مستلزم کمال ذکاوت
 و قوت قدسیه مجتهد امید است با کمال بعد از او در حال طعن و تشنیع کران ز عجب
 افادات خواهد بود و اگر دیباچه قبل از شروع در مطالب است باری محو و اثبات چرا بعلنی
 شاید از نسبت بدتر سیدند و از انتساب عاقبت اندیشی بیایست خود دل دزدیدند که
 از انتساب آن بجناب اقدس الهی بر خود نه لرزیدند و ای بر حال اکابر علمای ایشان که
 داولی اند امی و بی ادبها سبب هتد و در کتب دین دایمان خود بکمال افساد و طیب خاطر
 بجناب ائمه معصومین میرسانند و روایت مینمایند که بداند فی الی محمد بعد الی جعفر عالم
 یکن یعرف لکما بدانی موسی بعد میسی اسماعیل بکذا نقل عن الکلبینی و هو امام ائمه و
 سلطان المتکلمین ویراثان المحققین شیعیه در نقد المحصل صاف تر ازین گفته و از پیشوایان
 خود نقل کرده که حضرت امام صادق اسماعیل پسر خود را قائم مقام خویش فرموده بر آستان
 نص نمودند چون امور ناشایسته از و صد و ریافت امامت را بنام موسی کانم قرار دادند
 و بحجاب اصحاب خود عذر بردا آغاز نهادند الی غیر ذلک من الاصول التي تظهر من شروح
 الکلبینی و غیره من الکتاب المعبره عندهم و بجهت تصحیح بصیریه است که اگر طایفه هر چند
 رقص الحجابها در امثال این مقامات کنند ولیکن خلاف اصول و ترائه های ایشان برعکس
 آفتاب تناویری باشد اگر اسحاق در کتب دین و ایمان شان کتی خوانده ای یافت که هنوز
 تطبیق احادیث و روایه اسماعیل مذکور که موضوع فصل بدست از کتب غوث لفظت
 نماید و مصنفات صدوق که اذنب معلم این معلم که او را معلم ملکوت توان گفت تم

دلائل برین دعای گندهماجیت یا طلحی قوم را در اول و اولی و منادی میگوید و آنده
 اسمعیل با وجود یک بزرگ و محبوب ترین فرزندان صادق است و بختاب در حصار او
 جمع شده کردند و در تیرش استقامت تمام یکبار بریدند بزبان اکابرشان فاسق بود بعضی
 از این روایات که یکبار این نوا صلب آمد و اهل اسلام را حیرت افزاید از کتاب الکمال
 الدین صدوق می نگارم و از آنجمله حدیثی است از حسین بن راشد که سوال کردم از حال اسمعیل
 صادق علیه السلام فرمود عاصی خاص لایستهی و لایثبه احدان آبائی یعنی عاصی
 و نافرمان است و بزرگان بن شهابتی نداده و معاذ الله من ذلک روایت
 و از آنجمله زراعه است که بدلائل کتاب کشتی و نظیفه امام صادق لعن او بود و حقیقه
 این نزد بنین مزید و لا از شیطان الطاق بهم در گذشته چنانچه از کتاب شجاشی و مانند او
 لقب مذکور هم عیانست و مضمون روایت زراعه بعینه مضمون حدیث اول است و از آنجمله
 حدیثه لید است که پدرش صبیح نام داشت و بر صباحت و ملاحتش علما می قوم نقد جانرا
 قدمی سازند زیرا که او همراه کسانی بود که از طوطی مامون امام المتکلمین شیعه که شیخ صدوق
 بزرگترین در عیون اخبار می نازید و از ایشان روایت می کردی بر حضرت امام رضا بودند چنانچه در بعضی
 از مباحث منیج اول خواهی انست انشا الله و خلاصه معنی روایت ولید آنست که فری
 آمد و گفت که حال اسمعیل باید دید رفتم و دیدم که در محبت سیه کاران نشسته و می خورد
 مضمون سبوی حجر آدم می بینم که اسمعیل دست راست را گرفته و از آن می خورد و دست
 و از آنکه او تر میشد باز آدم و صحبت شراب مثل اول معاینه کردم باز او را مطلق با تبار
 یافتیم و این قصه نزد امام صادق عرض نمودم فرمود که شیطان و شکل او متمثل میشود خطاب
 رفته زوره از یوزریت اثبات میکند که اولایق امامت نبود زیرا که شیطان بصورت
 بنی و امام درنی آید و درین مقام شیخ المشیخ طائفه احسانی بحق ابلت کردند و الا
 مناسب آن بود که نظر با حاد نیک در یکجمله چهاردهم از بجا رست میفرمودند که اسمعیل از آدم
 تشیع هم نماند بود زیرا که آن روایات حاکم است که چنانچه قتل شیطان بصورت
 بنی و امام ممکن است بصورت احدی از شیعیان اندک هم ممکن نیست کما لا یخفی و از

جمله روایاتیکه دلالت بر عظمت و جلال اسمعیل دارد در کتاب مذکور امنیت که سید
 بن عبد الله اخرج از جناب امام صادق آورد که بعد از تولدش ذقن و پیشانی نورانی آورد
 بوسیده اند و از روایت محمد بن عبد الله کوفی بظهور می آید که حضرت صادق خبر می شنید
 کردند و صحابه ای یقین آفرین بودند که از آن باب ارتفاع مسدود خواهد شد چنان حال
 آمدند بعد استفسار فرمودند که معمول اهل بیت نیست که تا وقتی که مصیبت واقع نشود
 جزع و فزع میکنند و برگاه مصیبت نروند آمد حکمر فرائد و الفاظ آنست حدیث محمد بن الحسن
 قال حدیثا الحسن بن قبله الدقاق قال حدیثا یعقوب بن یزید عن الحسن بن علی بن فضال
 عن محمد بن مبادیه الکوفی قال اما حضرت اسمعیل بن ابی عبد الله الوفاة جریع ابو عبیده
 بزرگداشتید اما قال فلما ان غمضه دعا بقیة من نزل او جدید الملبس ثم تسج و خرج با مروی
 قال فقال له بعض الصحابة جئت قد اک اقمه طنتا انا لا نستفع بک زمانا لما را با ناس
 جزع و فزع فقال اما اهل بیت منخرج ما لم تنزل المصیبة فاذا نزلت بعدت و اهل بیت
 ظاهر شد که جناب امیر مؤمنین بعد از وفات رسول الثقلین علیه السلام و علیهم جزع نموده
 اند پس روایاتیکه دلالت بر جزع دارد و پیش از پیش در کتاب مذکور است و در حدود
 اصلی بر غم شان طعن بر شیخین است و منوع خواهد بود و آنکه که حدیثی در حدیثی را از انهم
 یاه تاذ که اگر از شیخین جزعی منقول نیست عین اتباع اهل بیت بلکه حضرت سید الانبیاء است
 که لا یخفی و در باره جناب سید الساد و جواب بر اصول مدعیین مزید و لا مرتب مدعیان
 کرد تخت بین اکر معاذ الله آنجناب حقیقه در اهل بیت بحکم احادیث معتبره ایشان پنج
 از اصح الکتاب ایشان یعنی کلینی خوانی دانست ایشان را داخل نموده اند پس
 جزعیکه تادم باز بین از جناب ایشان منقول است منافق حدیث جعفری نیست دوم آن
 جزع و فزع بنا بر منصب قدک بود که در بهر حال از جناب و دیگران بود چنانچه از جوابها
 در تفسیری بنام طایفه فاطمی که در فتن مجاور حق الیقین است معلوم شود که اگر الغرض من معالفا
 امام صادق هم و شیخیه و هم بعد از معالفاست دلالت بر مزیت محبت با اسمعیل دارد و در فتن
 او را به معنی تصدیق و ذم و طعن ثنای اول میکنند و بر تقدیر حق و ظهور اسم امام و ادلی محبت

ممکن نبود چه جای آنکه او را از تمامی اولاد گرامی دار نمود و مرد الفست با د نمایند و برین قدر
 چه موقوف که خود امام الائمه این فرقه یعنی باقر مجلسی در تذکره الائمه اقرار بدان دارد
 که قدر و منزلت اسمعیل پیش از پیشین بود و در فرزند ان هم بزرگتر و محبوبتر بود و کسی را
 آن قدر دوست نمیداشتند که اسمعیل را تا آنکه گروهی از شیعه از همین جهت او را امام
 میدانند اکنون حاجتی نیست که روایات دیگر را در مدح او بر شمارم که لمعان امامت
 از حسین مبارکش میدرخشید و مره بعد از خلی نص بر نامش واقع شد که مذنب و مستحق
 اسماعیلیه است بالجمله بر و تیره یه گویان ائمه و اولاد ایشان قصه حضرت امام صادق و
 اسمعیل از قصه آن بزرگ در گذشت که ستمنا پس داشت یکی صاحب نقوی در است گودوم
 کذاب و عریده جو سوم راست را با دروغ می آسود و ظاهرا و باطن موافق نبود
 پرسیدند که ازین جمله کرا دست ترسیداری گفت اول را و لیکن دومین نزد من آفتاب
 نیست که سومین زیرا که او مرا فریب میدهد و دومین که عادت او مقصود بر کذب
 و نفاق پیش نیست و رگول او گرفتار نمی شوم قول و فعل این بزرگ مطابق آیات قرآنی است
 که مذمت منافقین در آن نسبت بکفار زیاد تر دارد است بخلافت امام صادق که اسمعیل را که
 با بره حاشد است و نفاقش در کتب ر فضه پیش از پیش است از تمامی اولاد گرامی تر میدانند
 لغوه باشد من ذلک تناقضات این مذنب سبب افترا و احداث بیوفای و در ترقی است و نظام
 تطفلی است پس ناگزیر عیان شبید بزنم که در اثنای تحریر تو کسی کرد گشتان گشتان حاصل
 مدعی این فصل منوط میگردد و میگویم که معلوم نیست که مخاطب چرا نام خود را آشکارا
 نموده و در سواد کتمان خزیه نسبت آنرا بشخص مجهول النسب چنانکه از فحوائی مکتوبات او
 معلوم خواهد شد در همین مجله انشا الله تعالی انسب دیده سپردم که انداخته خود را با جمیع کحقه
 و تبعه و متقلدین و تشیعین نزد جهان بجهانیان ذلیل ساخته یا رخصه یا یا مکر حقوق این تنگ
 و عار بر تقدیری می بود که علمای شیعه از سابقین و لاحقین مثل حیوانات در سوراخانی خزیه
 و ازینجاست که مرگ انبوه را جشن گفته اند چهارم آنکه مصداق لفظ حقیر و بمقدار
 بمقتد الزمان البته بزرگ شیعه نمی تواند شد زیرا که قبل ازین بقا صله سیر او را بکمال تنظیم و

یا کرد و میراث قال بندگان جناب بجهت من باب مجتهد العصر الزمان اوامه الرحمن آید
و بعد ازین در خاتمه این کتاب نیز مانند این الفاظ خواهد گفت که بحمد الله عالی جناب
مقدس و معالی القاب علامی فہامی مجتهد العصر الزمانی الخ و غیر مجتهد از فرزندان
و تبع الذلش نیز نمی تواند زیرا که منظور این می باشد و مقصود جناب مولوی سلامه
صاحب کشف و عرفان مخاطب و تحویل رساله بصارتہ العین مجتهد الزمان محققا
ذکور بود و بدیگری از فرزندان و تلامذہ و گرفتاری این صوفی صافی اگر بود بقابوی
مجتهد بودند بقابوی دیگری چنانچه این همه امور بر سکنہ طبعہ لکھنؤ مخصوصا از علوم مانہ
سید احمد علی و توفیق حسین و غیرہما از ذلایفہ انارہ کہ بعد مست شان قبیل کہ
اشته قال اشتمتہ مخفی نیست پس اطلاق این الفاظ یعنی احقر و بی قدر و بی تعلیم و تو قریب
الزمان کہ تقدیمی غارت است مابرای تعبیر غریب است فاضل و امارہ الالکریاب
تخصیص آنکہ نسبت آن تقدیرا کو مجتهد مبرور اگر دلی ملاست یا شدی تواند شد
والا درین کتاب کہ کاشف لمیعات اولین و آخرین ایشان است جابجا خواہی داشت
کہ اصل این تقریر کہ مجتهد الزمانی است تقاضا پوشانید از شایان انکار شش نیست و مخفی نہاد کہ
اہل حق را اہل باطل کشان کہ نشان جبر او قسرا با این تقریر است کہ رد اند و الا ایشان را
بامثال این امور توجہی بود و ازینجا گفتہ اند انکلام بخیر الی انکلام تہنیت و تہنیت
الکلی نسبت بہ رسالہ مولوی صاحب موصوفت قالفت لفتن نامہ است و انکار انکار
عقل ہنر زیرا کہ اگر تقیہ و توبہ را شیخ نظرمیہ ارشدند ہستند و انکار انکار
و میں کہ انک کہ سبب علی نقل بعضہا بلکہ اگر اندک غور و اسکان بکار و ہنر انکار کہ شا
صاحب بکتاب خود انجمن و تہذیب فاضلش بدرجہ علیا رسانیدہ اند پس انکار انکار
منظورہ فتنش دیکرند و تکی در میان بنود و ہل بصیرت و کس قد ادنی کہ سبب انکار کہ فتنہ
ان ہل انکار نہ مست ایشان را فتنہ می نیست سبب فتنہ را ایشان بود نہ باعث کہ ایشان
بارقاب کہ نہ انکار ہنر است شرعیہ حاجتی بود ہنر انکار کہ انکار ہنر
سبب آنست کہ صاحب معام و غیر او از علمای سنی و تحقیق بیع ارادہ ملک فلا صیرور

و اگر کنایه از معنی دیگر است پس نسبت چهار حالت نسبت بموافقت رساله با وجود علم یا عدم او
 و اسامی آیاتی و اجزای چهار حالت نسبت مشکلم این کلام میدهد و بقول مجتهد اصفهانی در مقام
 خدیر بیدر آینه حق نمائی فاضل جالبی صد و امانت این امور معادله تاثیرات و اثرات حضرت
 که اوست و ازینجا در حق تو بر مومن جالبی تو آنوقت بلیت زاده ظالم شکر می شود
 تیغ چون شکست بخور می شود ششم آنکه در حق را که در تبت صوفیه مورد ظلمات بعضیها
 فوق بعضی کرده اند اگر در تشیع و تشیع جمیع قایلین بوحثت وجود و ابواب کشف و شهود است
 پس نسبت با عترت و اظهار این خاتون عالمی فیض طوبی که خواجہ خواجگان متشعین بلکه استاد
 علمی امام عظم امامین است بطریق اولی شامل خواهد بود زیرا که او در شرح اربعین برای تائید
 بعضی از افادات خود در سبب از آیه از خواجہ نقل میکند و میگوید که سلطان المحققین
 و از این نیز از این شوقی در بعضی از مصنفات خود آورده است که قیاس مراتب آن از مرتب
 در مرتب باشد یا در مرتب ادنی مراتب آن است که کشیده شود که موجودیست که هر چه باو
 در مرتب و در مرتب مجازات آن در مرتب میگرد و هر چند از آن بر میآید که نمی شود
 و در مرتب از آن باشد می کنند بی آنکه آتش دیده باشند و احساس آن کرده و نظیر این مرتبه در مرتب
 در مرتب سراسر جمعی است که در حدیث نقل کرده اند و تصدیق بوجود حق کرده اند بی آنکه
 دلیل مرتب فی بران دارند و همین اعتماد کرده اند که از پدران او ستادان خود این چنین شنیده اند
 و این نشان از مرتب نمیکند و ازین مرتبه بالاتر معرفت آتش مرتبه جمعی است که از دور و دی
 مشاهده نمایند و یقین کنند که موجودی است که این اثر است و از آن بر خاسته و نظیر این مرتبه
 در مرتب واجب تعالی معرفت جمعی است که بدلیلی و بر بانی اثبات واجب کرده باشند
 و از مشاهده نکات و ملاحظه مصنوعات علم بوجود و اینهم رسانند و ازین بهتر در شناخت
 آتش مرتبه جمعی است که احساس گرمی آن کرده باشند و بر و شنای آن غلبه ظلمت را از
 بیش نظیر بر داشته مشاهده بعضی از محسوسات که تراکم ظلمات از آن مانع بود نموده باشند
 و نظیر این مرتبه از حد است که مرتبه بر نیست از همین خالص که اطمینان خاطر در شناخت حق است
 پیور سیده باشد و علم یقین دانند که اوست خالق کائنات و روشنی بخش ارض و سموات چنانچه

خود در توصیف خود میفرماید که الله عزوجل انعمت و الا ارض و ازین بلندتر مرتبه کیست که بیک
وجود خود را بتشریاده تبار و خنده باشد و خاکستر گردیده و نظیر انجمنیه در معرفت واجب حق
ارباب شهود و قسری که بجهنم البقیع - شاید معشوق حقیقی کرده اند و از غایت الهی اذ ازین
وجود خود از میان ندیده همه او شده اند و در هر چه می نگرند عین او می بندارند و نعم باجری علی السان
احمال **س** آنکه بزجام معرفت سرشارند و در خلوت دیده غیر را نکند ازین چون نظیر
شان غیری نیست در هر چه نظر کنند حق بدارند و ازین تیره مرتبه بلندتر نیست و ازین پایه پایه رفیع تر
نه آنچه بلفظ باقی ماند دعوی انجمنی که اکابر شیعه کالسین مخم بدین را که فضا خوار ملاحه
چگونگی بود امام اعظم لقب داده بر خود می یالند و از لقب ابو حنیفه می نالند اثبات آن از کتب
می توانم کرد اینک عبارت ارشاد القلوب و علی را نظر کن که بر نقش در صدر فضایل جناب امیر
المؤمنین خاتم الخلفاء الراشدين میگوید ان علماء الشيعة قد اتفوا في فضائله و الاوله علی امامته کتب
کثیره لا تحصى من جمله کتاب واحد من جمله نقدانیت الشیخ الامام الاعظم جمال الاسلام و این
الحسن بن المطهر ساه کتاب الا لقین انتهى مختصرا و آنچه مزاج خواجگان امامیه در رب الوصف
الاشراف در باره صوفیه کلام خود را بر معارج تحقیق رسانیده در مدت العمدیه یکشده بیش
خلافه آن درینجا ثبت میشود که قاطلان سبحانی با اعظم شانی و لغزه زمان و صحت مطلق مثل انا
المعبود و الحق دعوی خدا می نموده اند بلکه نفی هستی و استیلاک وجود ایشان باعث برهنگشده
چون در مشاهد جمال جهان آرائی محبوب حقیقی بیانی فنا را بپای خلوص نور دیده و در بقای مطلق
فانی گردیده اند زبان بل زبانی انما در طلاق اسانی افتاده و از صحت و خاموشی رو با فشار از
معرفت نباده اند طاعتین و لائین این گروه حق پر و شصت بقصود نظر و ملامت و لوم آنها
خلاف اهل بصیرت و تنها سلطان المحققین رخصه از کاسه لیسان صوفیه صافیه نیست که
بعضی کثیر بیکای جم غفیر از اکابر و اعلام طایفه اثنا عشریه مانند بنده کان سادات کثیر و غلامان
اخلاص اندیش حلقه عبودیت در گوش انداخته و غماش اطاعت بردوش که آشته
بنا بر تفاسیل اسامی آنها در بعضی از رسائل که برای تائید اهل تصوف از کتب شیعه است کتاب
منوده ام قلمی شده و تائید این زمره غلبه کمال الزام و شرح و بسط در رد مظالم عن محمد بن

بجواب ذوالفقار زینب ترقیم پذیرفته من شاد فطیر جمع الیها یا کجسته الله اگر طعن بر جمیع اهل الصفا
 من حیث المعرفة است پس جواب از آن مذکور شد و اگر نه هست و مقصود از راه شیخت و شوق
 و عاشقی و پیروی و رفیق و جد است پس اهل انصاف را افادات ملا محمد تقی مجلسی در رساله
 فارسیه و تقریرهای بهار الدین عاملی که در آن مندرج است و در رساله نامه تصوف و در
 کرده ام مقبول و مستوع است و نظم و نثر دیگر بزرگان شیعه با تحفه ص اشعار نان و حلوانی
 شیخ مذکور هم من و هم معنی از جمیع عبارات رساله ملا تقی مذکور که تعلق بی و مریدی که چنان
 مجتهد زیاده از آن نوشته و اجتناب دارند درین مقام ثبت میشود ملاطافه حق مکتفیه
 جای نوشته که مادر اربعه از شستیم و چیزی مفتوح نشد ملا تقی مجلسی میگوید که ظاهر ابواسطه عدم پیرو
 است و در موضع دیگر مجلسی مذکور از شیخ بهار الدین عاملی میگوید که روزی یکی از فضلای
 این شهر که سواد اخوان نام او بود نزد من آمد که من دی شب فکر بسیار کردم تا معنی وحدت
 وجود را یافتن من در جواب گفتم که اخوند پیر شما گیت گفت پیر یعنی چه گفتم چند سال است که
 ریاضت کشیده اید گفت پنج گفتم پس این معنی که شما یافته اید غیر این معنی است که حد فیه میگویند
 زیرا که متفق آنکه اگر کسی پیر کاملی داشته باشد و چهل سال در خدمت پیر یا صفت کشیده
 است که بروی کشف شده باشد شما که پیرند اریه و ریاضت کشیده اید البته آنچه یافته اید
 غیر آن چیزی است که صوفیان میگویند البته بلفظه صحیح است که بعضی از متعصبین حفا
 کار و متعصبین روزگار نظم اشعار نان و حلوانی که تفصیلش عنقریب آید از قبیل جواب
 انصاف فی دعوائین عنقوان جوانی میدانند و ادلی خود و تامل بکار نمی برند که شیخ مذکور رضایت
 و اسرار طریقت و حقیقت را در کدام وقت و کدام مقام در سلک نظم کشیده و دانش
 چه گداشته یا ظاهر شیخ بهائی در کشکول که جمع و تلفیق آن در آخر عمرش اتفاق افتاد
 که ابیوح من عبارت و باعتراف این خاتون عاملی در شرح اربعین رساله مسطور سیمی سواج
 سفر حجاز است حیرانم که درین سفر تبرک که شیخ امامیه بعد از آنکه فقر و تنگدستی و در پس
 نور دیده عازم زیارت بیت الحرام و تفصیل متابعت عبادت الله علیه السلام گردیده بود
 تنای نوش می جویش چنانچه اول و اول است بطانی و زلزله جانی و طبیعت آزمای بخاراه داشته

باشد میخوانم که بعضی از دانشمندان را که در آخر عمر از فضل ما بگشته در سلاک بیان نهم و این
اوراق خزان مانده اوراق بهار از کلام او که نزد اهل فقر و فاقا آب بقا تواند بود نصیحت

دوم و الاشعار پند ه علم رهی سر بسر قیل است و قال

طبع را غنودگی بخشیدم	مولوی برونه ارد این کلام	نه از ان کیفیت حاصل نه حال
باقی تمییز طبع شغفی	کردت خالی بود از عشق یار	علم نه و غیر علم عاشقی
این علوم و این خیالات و تصور	فصل شیطان بود بر آن بحر	سنگ استنجای شیطان
سنگ استنجای شیطان میبوی	لوح دل از فضل شیطان	تو بقدر علم عشق ازل نبوی
چند و چند از نکت یونانیان	نکت یونانیان را هم بیان	ای در سر هر چه در عشق میجو
چند بستی که لیس بو علی	گر ترا گویند که عزت همین	دل نوران با نوا آسلی
تو درین بگفته شغف اولم	علم خواهی بود ای مرد تمام	هفت و زنی اند و این زرد
هند سیار مل یا اعدا دشوم	بادف ولی دوش آمد و غروب	فلسفه با نوح با طیب یا نجوم
ایها القوم الذی فی المدرسه	کلام صفت و سوس	وه چه خوش میگفت از دگر
ما کم فی النشأه الاخری	ساقی یک جبه از روی کرم	و اگر کم امکان فی غیر الحیب

ما کند شقی پرده بذار را
هم چشم یار بسینه یار را
و تا بکین اعتساف را لازم است که ادنی غور و تامل درین اشعار خصوصاً بیت افرو این
مستثنوی که پرده را از روی کار بر انداخته کار بر نه غلط گفتیم اصلاً حاجت تامل و غور
نیست که شیخ عالی مرتبه چهارم را از مراتب چهار گانه معارف الهی که سلطان الحقیقین
امامیه تقریر آن کرده بود از بارگاه عنایت الهی استعدا میکند پس او را در بند و ساس
شیطانی و غلب نفس و ریاح جوانی مبتلا گفتن با عقل دور بین می سازد اعادنا الله
عن الوسوسه الخیالات و نجائنا من ظلمات البهوس و که وره الخرافات و دلیل
عقلی هم نماید آید که این مواظبت بعد از پیری و انابت بطور انجامیده و الا لازم آید که
شیخ عامل مصداق آیت کریمه اَنَّا مُرَوِّنُ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَشْنُوْنَ اَنفُسَكُمْ
وَأَنْتُمْ تَكْفُرُونَ الکِتَابِ اَفَلَا تَعْقِلُونَ باشد و اگر نشنید و تفصیح بعضی از نکات

ندارد و غمازان اشعار مطمح نظر داشته چنانکه ملا نای جامی و تفسیر السامی درین
 نظم دلکش از حال بدآل آنها اطلاع بخشیده پس بقول عارف شیراز مطابق واقع
 است که هر جا که گل است خار است و با خر خار و آنجا که در شاهاوار است نهنگ مردم
 خواریست کسی را از عقلا در نیفتی کلامی نیست که جمعی از عیان در لیکس اهل تصوف
 و توکل معلم العیس و ملحق دجال می باشند و خود را دوزی مردمان نزد ایل دل میرسانند
 بسبب خفت یا طنی مورد غضب اطمی میشوند و دین را بدینا می فرستند و در تحصیل
 زخاوت ناپاوار میگویند و خلافت را با آنرا از اعدالت بکمال خواری میکنند و بعد
 از گرم بازاری ذائقه ملا و تهامی چشیده لیکن انصاف نیست که هرگاه حال مجتهدین
 امامیه قدیم و حدیثا عموما و خصوصا با وجود تحصیل علوم در تحریک دین چنان باشد
 که خاتم المحدثین و المستکملین شیعه یعنی باقر مجلسی در مجله اول و چهاردهم از بحار
 مجمل و مقصود فرماید و از آن معلوم شود که مجتهدین امامیه تحریک شریعت منظور دارند
 و هر چند نظر بدعا و خویش از قیاسات شیطان دور دور میروند و لیکن حقیقه رطاق
 امثال اهل قیاس بر میان جان بسته اند شریعت صوفیه مذکور را که پاینده خور و خواب
 و نوازنده طنبور و رباب اند کمی پرسد و ملاحید علی از فرزندان ملای مجلسی صفت
 با وصف اصولی بودنش چنانچه از کتاب اجازه او ظاهر است بر نفس قطعی در
 درباره علمای خویش مثل صاحب مدارک شرح شرایع میفرماید که رد احادیث ائمه معصومین
 اکثر میکرد کمایدل علیه الکتاب المذکور و مولوی حسین علیخان مدوح مخاطب در ضربت
 حیدریه بدیاجه ذمت الاجتهاد منع جز از کس جاعه اهل العاد این قسم مطالب را
 بتفصیل هر چه تا متر بر کسی می نشاند و اگر راست پرسی و ازین امور پافرازی و
 وقت نظر را کار فرمائی مجتهدان امامیه با وصف این همه مخالفتی ائمه هدی هم معذور بلکه
 در تحصیل دنیا و ترک مشایب عقوبی بر اصول خویش با جور اند زیرا که حال ابرکان صدر اول
 یعنی حضرت سلمان ابو ذر و غیره با در باره کاسه لیبی خلفا و سرپرستی ایشان برای اخذ
 از بلاد و سیمه زیاده ازینها بود چنانچه برناظرین این کتاب عیان خواهد شد انشاء

تعالی بعد از ثبوت ربانیت و محمد صلی الله علیه و آله و سلم که مستحب و برگزیده چهار صد نبی
 از اصحاب حضرت خیر البراهین صلی الله علیه و آله و سلم بودند کما فی تذکره الامم و غیره
 مجتهدین امامیه که راه عوام زدند و انواع ضلالت بر روی کار آوردند و سرزنش
 نخواهند بود و از اینجا اینهمه بر یافت رسید که عیب جوئی مجتهدین اهل سنت که از اصحاب
 صد و رمی باید مثل حکایتی است که شیخ شیراز نظم نموده نظم یکی بر سر شاخ بنی برید
 خداوند بمقام آنکه کرد و بدید بگفتا که این مردید میکند که بامر که انفس خود میکند
 القصد بحث تصوف را یا بجا زواجمال اداسانت بقصد حق تعالی که متعلق بالمرام
 متوجهی شوم منہج اول در جواب از طرف کثرین نیزید پدید و هم از
 متوفیقین در حق آن شفی غنی شتمل بر سی و دو بحث و بیانش
 بدین عنوانست قال الفاضل المجتهد مداه الله تعالی الی السبیل
 المرشاد قال السید العلان المومنین علامه السند و الاجتهاد در یک شهادت امام
 حسین علیه السلام بنا بر اصول مذکور ایشان ثابت است باین در صورت اولی وجه ثبوت
 آن باین شد چه بنا بر اصول موضوعه ایشان خلافت بر بن معاویه و ابی لیس الحارثی
 زیرا که طریق ثبوت خلافت بنا بر تصریح علمای ایشان با پیست اهل حل و عقد است
 و لو کان احد ایا استخلاف خلیفه سابق است لاق حق را دیا قهر و استیلاست قال ثابت
 المقاصد و تنقید الامامیه بطرق احدی بجمیع اهل الحل و العقد من العلماء و الراساء و وجود
 الراساء الذین یشیرونهم من غیر اشتراط عدو و لا اتفاق من فی سائر البلاد اهل حل
 و عقد اهل و العقد بواحد مطاع کفایت جمیع و اثبات استخلاف الامام و عمده و جعل الامر
 شورى بمنزلة الاستیلاست الی ان قال و الثالث القهر و الاستیلاست و اما الامام
 و القصدی الامامیه من جمیع شرکائهم من غیر جمیع و استخلاف و قهر اناس لشکر القصد
 انما اوله انکان قابضا و جابلا علی الانهر و صاحب مواقت و شایع آن در
 تفصیل و جاول از وجود ثلثه چنین آورده را از ثبت حصول الامامه بالاقتدار و
 فاعلم ان ذلك حصول لا یقتضی الی الا جمیع من جمیع اهل الحل و العقد اذ لم یقم علی

علی هذا الافتقار لدلیل من العقل والسمع بل الواحد والثلاثون من اهل الحل والعقد كانت
 فی ثبوت الامة ووجوب اتباع الامام علی اهل الاسلام وذلک لعلنا ان الصحابة مع
 صلابتهم فی الدین وشدة محافضتهم علی امور الشرع كما هو حقها اكتفوا فی عقد الامة بذلک
 المذكور من الواحد والثلاثون كعقد عمر لابى بكر وعقد عبد الرحمن بن عوف لعثمان ولم يشترطوا
 فی عقد الاجتماع من فی المدينة من اهل الحل والعقد فضلا عن اجتماع الامة من علماء اصغار
 الاسلام ومجتهدی جمیع افقار یا بذلکما مضى ولم ينكر عليهم احد وعليه ای علی الاكفار بالواحد
 او الاثنين فی عقد الامة انطوت الاعصار بعد بهم الى وقتنا هذا قال المجيب الشیخ
 المصنف خلافت یزید علیه السلام یستمر فی اهل حق بر حال معدوم ومنتفی وشهادت جناب امام
 حسین رضی الله عنه بر صورت ثبوت وبتحقق استقامت خلافتش عند القائلین بالکفر
 لصدور الامر بقتل الامام وامثالهم الاکثرون كما اعترف به المخالفون وبهم بیش کسانیکه
 در کفر و لعن یزید بنابر احتیاط متوقف اند و دلیل بر اسلام او بلا معارض بنظر ایشان موجود
 شده پس بدین البطالانت وشهادت آنجناب برین هر دو مسلک محتاج به تمییز نیست
 وفلا عن اقامة البرهان چاره ای از کفار و کسیکه در اسلام او تردد باشد لایق ریت
 اهل اسلام نیست وَمَا جَعَلَ اللَّهُ الْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا و جناب سید الشهداء
 وقت محاربه او مجاهد فی سبیل الله اند و خوردند که آن کافر فاجر تسلط بر اهل اسلام
 حاصل نشود که در تسلط او فساد عظیم منطوی بود فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ
 اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ ترا قول این جراح
 بعید از صواب است اما از اجمال و انظار ایست نیست زیرا که قول مجیب عند القائلین بالکفر
 لصدور الامر بقتل الامام و اشارت دلالست در رد بر کفر یزید از وقت امر بقتل و قول او
 جناب سید الشهداء وقت محاربه او مجاهد فی سبیل الله اند خواسته بودند که آن کافر فاجر
 تسلط بر اهل اسلام حاصل نشود که در تسلط او فساد عظیم منطوی بود الی آخره و لکن
 بر سبب کفر در دل پس از چنین مقال اجمالی حل اعضال و دفع اشکال نمی تواند شد مفصلا
 تحریر نمایند که کفر یزید بن معاویه او خله اسد فی البها و یعد القائلین به از کدام وقت مراد است

از وقت استخلاف معاویه یا از بدو سخن او بر سر حکومت بعد فوت پدرش با از وقت
 حکم او بقتل امام و مابعد من السواخ بر تقدیر اول قول بکفر او مستلزم فسق یا کفر
 معاویه است و بطلان علی تدبیرهم اظهر من الشمس و این من الاسر یا وجه ملازمت پس
 که معاویه در حیات خود یزید را ولیعهد و قائم مقام خود نموده بود چنانچه ابن عبد البر در
 استیجاب میفرماید قالوا انه اول من جعل ابنة ولي العهد خليفة بعده في صحته و جلال الدين
 سيوطي در تاريخ الخلفاء گفته و في سنة خمسين فتحت قستان عنوة و فيها معاوية
 اهل الشام الى البيعة بولاية العهد من بعده لانه نريد فينا بعهده و هو اول من عهد بالخلافة لابنه
 و اول من عهد بها في صحته ثم انه كتب الى مروان بالمدينة ان ياخذ البيعة له فخطب و انما
 فقال ان امير المؤمنين راى ان يستخلف عليكم الي ان قال ثم حج معاوية سنة احدى و
 خمسين و اخذ البيعة لابنه و مثل ابن در دیگر کتب سنیان مذکور است پس اگر یزید در آن
 زمان کافر می بود و معاویه با وجود علم بکفر او را خلیفه و جانشین خود می ساخت فسق معاویه
 بلکه کفر او ثابت خواهد شد و چگونه کفر یزید ثابت می تواند شد حال آنکه جلال الدین سیوطی در
 تاریخ الخلفاء نوشته و قال عطية بن قيس خطب معاوية فقال اللهم ان كنت انما عهدت ليزيد
 لما رايت من فضله فيبلغنا الملت و اعذوان كنت انما خطي حب الوالد بولده و ان لميس
 لا صنعت به ابلا فاقبضه قبل ان يبلغ ذلك انتهى و ازین عبارت صراحت مستفاد میشود
 که معاویه یزید را قابل امامت و ریاست میدانست چنانچه مفاد قول او لما رايت من فضله
 است و چگونه می تواند شد که کفر یزید بر پدرش مخفیانه و بر دیگر حضرات که بطاهر علامه ابو
 ونبوت باوند از مذکور معلوم و ثابت باشد اما بطلان لازم اعنی بطلان کفر یا فسق معاویه
 عند النخالفين پس زیرا که عطای اهل سنت قابل بعدالت و امامت معاویه شده اند اما
 انما انما فلكونه من اجابة الصحابة و الصحابة عليهم السلام قال ابن تيمية انما علق العلم ان الذي
 اتبع ما به اهل السنة و الجماعة انه يجب على كل واحد منكم ان يثبت ان العبد لا يملك ان
 عن الطعن فيهم و انما عليهم فقد اثنى الله سبحانه عليهم في آياته من كتابه بها قوله تعالى
 كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ فَاثْبِتْ كُفْرَ بَعْضِهِمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ

والامت اؤپس از اکثر عبارات علمای سنت ثابت است چنانچه این عبد البر در استیجاب میفرماید
و بویع لایاشام فاصه بالخلافه سنة ثمان او تسع وثلاثین واجتمع علیه الناس حتى بايع له
الحسن بن علي رضي الله عنهما و جماعة ممن معه وذلك في ربيع او جمادى سنة احدى واربعين
والاول اصح قال ابن عباس كان امير اعشرين سنة وخليفة عشرين سنة وقال غيره كانت
خلافة تسع عشر سنة وفتح اشهر وثمانية وعشرين يوما بل كان كلام نافع مستفاد يشهد كماله
العلی صل و عهده بر خلافت معاویة تراوید از اجتماع آنها بر خلافت جناب امیر المومنین بود و
از نجاست که عبد الله بن عمر خليفة زاده سنیان لبیکال و ربع و احتیاط بیعت جناب
ولایت مآب نه نموده و بیعت معاویة بجا آورده فی الاستیجاب و قیل نافع مایال
ابن عمر یا یاع معاویة ولم یبايع علیا کرم الله وجهه فقال کان ابن عمر لا یعطی ید اقی فرقة
ولایستنها من جماعة ولم یبايع معاویة حتى اُتبع علیه الی آخره و جلال الدین سیوطی در تاریخ
الخلافة میفرماید ثم خرج علی الحسن قبل له الحسن عن الخلافة فاستقر فیها سنة ربيع الاخر
او جمادى الاولى سنة احدى واربعين فسمی نه العام عام الجماعة لا جماع الامم فیه
علی خليفة و احد انتهى کلامه و ابن حجر عسقلانی در صواعق محرقة میفرماید فیه دلالة علی صحته
ما فصله الحسن و علی انه یتعارف و علی ان ملک القواعد الشرعیة و هی صحته خلافة معاویة و
قیامه بامور المسلمين و تصرفه فیها لیس الا بقضیه الخلافه مترتبة علی ذلك الصلح فان تحقق
ثبوت الخلافه لمعاویة من یومئذ و انه بعد ذلك خليفة حق و امام صدق کیف و قد اخرج
الترمذی و حسن عن عبد الرحمن بن ابی عمرة الصحابی عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال
لمعاویة اللهم اجعله یدایا و مهدیا الی ان قال قال معاویة ما زلت اطمح فی الخلافه منذ
قال لی رسول الله صلی الله علیه وسلم یا معاویة اذا ملکک فاحسن الی آخر ما قال ثم قال
بعد بکلام تأمل انه صلی الله علیه وسلم ابخر معاویة بانه ملک امره بالاحسان نجد فی الحديث
اشاره الی صحه خلافته و انها حق بعد تمامها له بنزول الحسن له عنها فان امره بالاحسان
المرتبة علی الملك الی علی حقیقه ملک و خلافته و صحته تصرفه و نفوذ افحاله من حیث صحته
من حیث الشطب الی آخر ما قال باز میفرماید فمرکز اطلاق علی ولایة آنها ملک

از ابد من حیث ما وقع فی خلاصه من تلك الاجتهادات التي ذكرناها ومن اطلاق انما عليها
خلافة ارادانه بعد نزول الحسن واجتماع اهل اهل العقد عليه صاعدا خليفه حق مطاعا
يجب له من الطواعية والانقياد ما يجب للخلفاء الراشدين بمجمل ولا ينفذ ذلك فيمن
بعده لان اولئك ليسوا من اهل الاجتهاد فهم فسقة انتهى موضع الحاجة من كلامه و
ازين عبارت چنانچه می بینی ظاهر روشن و ثابت و می بین می شود که معنوی خلیفه و امام
بحق بوده و اطاعت او مثل اطاعت خلفای راشدین واجب و لازم بود بلکه از کلام این
بزرگstadفاد می شود که امامت و خلافت معاویه در کتب مساویة مخصوص بوده و این بزرگstadفاد
است که برای خلفای ثلثه هم حاصل نبوده چنانچه فاضل زکوری در معانی ترقی می فرماید
قال کتب الاخبار لمن یکاد حده الامه بالملک معاویه قال ان منی توفی کتب الاحبار
قبل ان یتخلف معاویه و صدق کتب فیما نقله ثان معاویه بقی خائفة عشرین سنة
لا یأتی من الامه من فی الارض بخلاف خیره من بعده فانه کان لهم مخالفت و خرج من
اسرهم بعض المملک انتهى و فی اخبار کتب الک قبل اختلاف معاویه و دلیل ان ملائمة
معاویه علیها فی بعض کتب اسد المنزل فان کعبا کان یسیر باخه من الاطلاع علیها فی انهم
با حکامها اتفاق ساز اخبار اهل الکتاب و فی بدایت التقویة شریعت معاویه و بقیة خلافت
بعد نزول الحسن لا یلتقی بسیر کاه علوشان و سموکان معاویه بن ابی سفیان باین بزرگstadفاد
باشد که صحابه کبار با وصیت نموده باشند و عوامی اهل سنت او را مثل اطاعت و بقیة خلافت
راشدین واجب اند و خلافت او در کتب مساویة مخصوص باشد چگونه کفر بزرگstadفاد
که قائم مقام او بود ثابت خوب شد و بر تقدیر ثانی لازم می آید تنسیق باین
که تفسیر اهل شام و اهل مدینه من الصحابة و التابعین اهل و التالی باطل فالتقدم
مشاء باطلان تالی پس حاجت بیان ندارد زیرا که هیچ کسی از علمای شان تنسیق
و تائید جمیع اهل شام و مدینه یا بعض آنها در عصر نزدیک نموده و اما بیان طاعت
پس از ابد را بجهت خلافت زید اهل شام و اهل مدینه یا وصیت نموده بودند چنانچه
جلال الدین سیوطی در تائید خلافت یزید خلافت معاویه یا بعد اهل شام تم تعبت

الى اهل المدينة من اخذ له البيعة فالى الحسين وابن الزبير ان بابا وخرجا من بيتهما الى
 مكة فاما ابن الزبير فلم يبايع ولا دعا الى نفسه واما الحسين رضي الله عنه فكان اهل الكوفة يكتبون
 اليه يدعون الى الخروج اليهم من معاوية وهو ياتي فلما بويع يزيد اقام على ما هو به وما اخرج
 بل كان كلام سيوطي اجماع مسلمين برعيت يزيد مثل اجماع آنها برعيت معاوية ظاهر شيو حيث
 قال ثم اجمع الناس على معاوية عند صلح الحسن رضي الله عنه ثم اجمعوا على ولده يزيد ولم
 ينظم للحسين رضي الله عنه بل قتل قبل ذلك واین عبارت صریح است در خلافت يزيد وعدم ثبوت
 خلافت امام حسين وبعیت نمودن عبد الله ابن عمر از يزيد بنابر تصریح قول نافع دلیل بر اجماع
 مسلمین است بر خلافت يزيد و نیز دلالت دارد بر صحت اسلام يزيد بر عت ابن عمر و علی
 بن عبد الله و رسول که فای جامع الاصول زیر که بعیت کافر علی بن عبد الله و رسول له معنی ندارد بلکه
 منع اهل مدینه هم دلیل صحت بعیت سابقه است فان التخلع فرع عقد البیعة و البیعة فرع الاسلام
 ویر تقدیر ثالث قول کفر يزيد سفید برای محیب و مضر برای مستفی نیست زیرا که خروج
 جناب سید الشهداء و خامس اهل کسا علیه افضل التحية و الشا قبل صدور حکم يزيد بقتل آنحضرت
 و قبل قتال اهل مدینه و در ایام انعقاد اجماع اهل حل و عقد و صحابه و تابعین بر بعیت
 يزيد بود و ظاهر است که بنابر مذاق اهل سنت خروج در الوقت مخالف شرع و مصداق
 خروج علی الامام خواهد بود و شهادت آنجناب ثابت نخواهد شد محمد بن عبد الله که هم در آن
 در طل و دخل سیف مایه کل من خرج علی الامام الحق الذی التفقت الجماعة علیه سیمی خارجیا
 سواء کان الخرج فی ایام الصحابة علی الائمة الراشدين او کان بعدهم علی التابعین لهم
 باحسان و علی الائمة فی کل زمان و اذا حدیث معتبره کسنان نیز همین امر مستفاد
 میشود و چنانچه ابن اثیر در جامع الاصول از عرقه روایت کرده قال سمعت رسول الله
 صلی الله علیه وسلم یقول سیکون بنات فمن اراد ان یفرق امر هذه الائمة و هی جمع فاضل
 کاینما من کان و فی روایة فاقوله اخرجه سلم و فی روایة ابی داود و بنات مره اخرجه
 و اخرجه النبی و فی اخری قال رايت النبی صلی الله علیه وسلم علی المنبر یخطب الناس
 فقال انہا سیکون بعدی بنات و بنات فمن رايتہ فارق الجماعة و امران یفرق

انه محمد كان من كان فاقكوه فان يداه على الجماعة وان الشيطان مع من فارق الجماعة
 بركض وعن اسامة بن شريك قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ايا رجل يخرج يفرق بين
 امي فاضربوا عنقه اخرجه النسي وآين روايت صحاح بن ابي بلند حكم تجوز قتل حضرت
 امام حسين بن علي بن الحسين بن علي بن ابي طالب كذا في الفقه كذا في الفقه كذا في الفقه
 موضع ... وفي جامع الاسول عن ابي سعيد قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا بوي
 النجاشي فاقكوه الا عمر متهما اين روايت را بنظر النصارى ملاحظه بايد فرمود كه صراحة
 دلالت بر حقيقت يزيه وجواز قتل آخر خليفتين دارد و چنانچه است كه حديث اهل كوفه با حضرت
 امام حسين عليه السلام تا خبر بود از بيعت اهل شام و حرمين با يزيد پس قتل آن حضرت العياذ
 بالله ما مورب بوده باشد عن عمر بن شريك قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول
 من اتاكم و امركم جميع على رجل واحد بردان ليقبضواكم و لا يفرقوا بينكم فاقكوه اخرجه
 مسلم و عن ابن عمر بن العاص ان النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال من ابى اماما فاقكوه
 صفقه يده و شرة قلبه فاقطعه ما استطاع فان جاء اخر يارعه فاضربوا رقبته اخرجه
 سمعت هذا من رسول الله صلى الله عليه وسلم قال سمعته اذ نبي و د عاده قلبي الحديث و دلالت
 اين روايت هم بر نفي حاجت بيان ندارد و روايت ديگر هم مثل اينها بسيار است
 بخلاف نقل اهل كوفه كه اهل طي كشي نموده شد و جميع اين احاديث چنانچه هيچي دلالت بر
 عدم جواز خروج بر خليفه و جواز قتل من خرج على الامير دارد و ادعاءست هذا قال الشريفي
 في تفسيره فواته في تفسير كل من فقراة قوله بعد و الا لم يقتل الامام الى آخره و الا لم
 از امام بيان فرمود كه حديث و بنا بر اصول سنين حضرت امام حسين عليه السلام كه هم معني
 امام بودند اما معلوم شد كه قتل امام كه اهل كوفه است يا فسق و ثانيا امر يزيد با قتل حضرت
 شيبت نماينه و در نه شرط كند قال ابن حجر في السواعق ثم استبان السلام من كافر
 انما الفقهاء و المحدثين قال في فتاواه كذا في الفقه كذا في الفقه كذا في الفقه
 عندنا ان امر بقتل رضی الله عنه المحدثون ان الامر بقتل المقتضى الى قتله كذا في الفقه كذا في الفقه
 جديده بن زياد و الی العراق و الی كذا و اما سبب يزيه و علت خلافت كذا في الفقه كذا في الفقه

وان صح انه قتله او امر بقتله وقد ورد في الحديث المحفوظ ان لعن المسلم كقتله وقاتل
الحسين رضي الله عنه لا يكفر بذلك وانما ارتكب عظيمها وانما يكفر بالقتل قاتل بني من الانبياء
وغيره الى دراجيار العلوم ميفر ما يذقان قات بل يجوز لعنه يزيه لكونه قاتل الحسين رضي الله
عنه او امر به قلته تبه الم مثبت فلا يجوز ان يقول انه قتله او امر بقتله الم مثبت فضلا
عن اللغه فانه لا يجوز نسبة مسلم الى كبره عن غير تحقيق نعم يجوز ان يقال قاتل ابن مقيم عليا
رضي الله عنه وقاتل ابو لولو عمر رضي الله عنه فان ذلك ثبت متواترا فلا يجوز ان يبر
مسلم بكفره وفسق من غير تحقيق الى آخره وهرگاه اين امر ثابت نشود پس بمقتضای
استصحاب اصل اسلام يزيد که از عهد پدرش ثابت بوده باقی بوده باشد این حجر
در صواعق آورده و انت خبر بانه لم مثبت موجب واحده من المقاتلين والاصل
انه مسلم فخاصه بذلك الاصل مستی مثبت عندنا ما يوجب الاخراج عنه ومن ثم قال
جماعه من المحققين ان الطريقه الثانيه القويه في ثبوت التوقف فيه وهو تفويض امره
الى الله سبحانه لانه العالم بالتحفيات وهو المطلع على مكنونات السرائر وهو احسن
الضامير فلا تقرر من التكفيره اصلا لان هذا هو الاخرى واسلم وثالثا بيان فرمايند که
اکثر اهل سنت را که قاتل باین قول قرار داده اند کیستند و در کدام کتاب از کتب
کلامیه یا فقهیه نوشته اند که اگر احادی سید را از اولاد رسول صلی الله علیه و آله قتل کنند
کافر میشود و حکم کفر بر و جاری میشود بلکه از عبارات سابقه و آیه صراحه مستفاد میشود
که قتل امام حسین علیه السلام موجب کفر قاتل نیست چنانچه این حجر در صواعق محرقه نوشته و
علمت انهم صرحوا بذلك علمت انهم مصرحون بانه لا يجوز لعن يزيد والنکان فاستفاد خبثا
ولو سلمنا انه امر بقتل الحسين وسر به لان ذلك حيث لم يكن عن استحلال او كان عنه لكن
بتاويل ولو باطلا فسق لا كفر الى آخره و غير الى دراجيار العلوم نوشته فان قيل قبل يجوز
ان يقال قاتل الحسين لعنه الله و الامر بقتله لعنه الله قلنا الصواب قاتل الحسين ان ثابت
قبال التوبه لعنه الله لانه يحتمل ان يموت بعد التوبه فان حث يا قاتل حمزه عم النبي صلى الله عليه
وسلم و هو كما فرم تاب عن الكفر و القتل جميعا فلا يجوز ان يلعن و القتل كسر ولا ينبغي

رتبه الکفر فان لم یعت بالتوبه واطلاق کان فیہ خطر ولم یسج السکوت خطر فهو اولی
 سبحان من قتل فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سبید باب اهل البیت که گوشت و پوست
 و خون جناب سالن تاب بود موجب کفر قاتل نباشد از اینجا حال دینداری و اسلام حضرات اهل
 تماشا گردنی است و کم له نظایر فی کلامهم **قول** که جناب سید الشهدا در وقت مجازیه این مجاهدین
 سبیل الله اندوخته بودند **اقول** ظاهر این کلام از کمال و لا اله الا الله علیهم السلام و
 حسنه شریفه که جناب سید الشهدا او را در تحریر نموده اند و الا خلیفه زاده است و در هیچ کتابی
 عنایتین عمر خروج آنجناب **المقول** بر طلب دنیا نمرود و چنانچه جلال البیاض سبید علی و تاریخ آنجا
 نوشته است قال رابن عیث بن عقیل فان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خیره الله بین الدنیا و الآخرة و اکتم
 بصدقه و لا یشاء لهما یعنی دنیا فافتنقه و کفی و و وعده الی آخره پس بنظر انصاف تحریر نماید که دنیا
 باب تصدیق کلام و در کلام خلیفه زاده افکار است با تصدیق کلام سانی اللهم الا ان یقال
 ان قال ذلک فقیه کما شیخ ابن المطیع عن الخوارج علی بن مریم **قال** المجیب لغيره الصدید
 و عیث بن عمر رضی الله عنهما علی کتاب الله و سنته رسول و منع مردم از خلع عیث بن عمر از خود
 پوشیده گردان و ملاحظه جو و جفا می آورد حق سلا و خاندان پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم عیث بن عمر
 نفوس و نوافظت ماموس بود فلما یصلنا ضراکنا لا یجیبهم انتقام و آنچه از داری عقلی و حوادث
 کبری سبب خلع عیث بن اهل مدینه پیش آمد و فتنه ای بزرگ بود و عدوان از لشکر آن جناب
 بر اکار بر زمان رفت جگر خامه از بحر زنده ای از آن تشنگ و زبان غلظت از تقریر مجلس لال
 و طایق میگردد و چه هرگاه آن سرگروه شور بختان خلع اجماع میداد و عیث بن عمر تشنگ میگرفت
 لشکر عظیم خرخواسته اتصال سکنه مدینه رسول فتیما علی افضل باینها آفاختیه و اسلام
 فرستاد و با عیث کثیر از صحابه کرام و قوا و قران طوع و شمشیر ظلم نشان شدند و در بقیه اسیر
 بیکس از کربیت بر کتاب خدا و سنت سید محمد صلی الله علیه و آله و سلم بر زبان براند
 و ان الله لکر دش زدن و سجد بنوی از اهل طایف کردند تا انکه انانیت در آن سجد شریف
 محل و در حدود و تکلیف و شمشیر از وی فتنه کشیدین فیهما علی لک و انک بود در آن
 کما فصل فی انهم اعق ویر آمدن بعضی از صحابه مدینه طیبه و اقامت آنجا و ابصره بنانند

بعضی از ضرورات بوده که صریح به القطعی و غیره من المورخین المعبرین انهی کلامه قوله
و بیعت عبد الله بن عمر الی آخره **اقول** دست و بازو اهل سنت را درین معرکه مرد از ما
بجسم انصاف تماشا باید فرمود چه هرگاه احدی از شیعیان نظر بحدیث بخاری و کصیح
و کتب معتده سنن او معایقه جناب لایتناب باب صنفه اول مقصودین بخلاف می نماید
و استدلال بر آن به تقاعد انجناب تا عرصه شش ماه و روایت کان لعلی وجه حیوة فاطمه
فلما توفیت استکبر علی وجه التمس فالتمس مصالحة الی بکر و مبايعته که دلالت صریح بر عدم صفای
و بیعت نمودن آنحضرت بعد از استکبار و وجه ناس و اره میکند در روایت بارک الله فیها ساری
و سر کم کافی شرح المقاصد و حدیث را تمیها که با عا در اخایا کافی صحیح مسلم در نماید
خود که کور می سازد در ماده جواز تقیه بجاشا و کلا صد البته میکند و هرگاه مجال تاویل در ماده
الکابر خود از نیرید و امثال او که در نظر خواص و عوام دال بر حرارت دینی و قوت اسلام الکابر
شان است نمی یابند دست بدین تقیه میزنند و میگویند که باین گونه خود را از دار و گیر ایستاد
فرقه حق بر نمانند و کلات حین متناهی و نمی فهمند که هرگاه اعراف تقیه نمودن الکابر خود
خواهند نمود کار بر حضرات اهل سنت تنگ برای اخلاف و اسلافشان بهرث عار و تنگ
خواهد شد و از همین بابست بیعت عبد الله بن عمر از نیرید بلید که فاضل مجیب علیه فاضل رشید
تقیه ابن عمر معروف گردیده و چون فاضل جلیل و عالم نبیل مریع نشین جابر باشد چاه و لال
مسکی از یک فضل و کمال مرکز دانه مجید و افضل محور اگر جا و بهم با حسن الجبال لازال به قیام
علی معایج الاقبال طی مرحله جواب کلام رشاد کتاب علی نهج الصواب فرموده و کلام وافی
و شافی که برای منصفه فیب کافی و از شواهد اعتقاد صافی است تحریر نموده اند
بر نقل آن اقصای نموده میشود قال و لنعم ما قال انجبه فاضل مزبور فرموده اند که انو انجا
که خلیع بیعت مستلزم سفک است الی آخره محو حیرتم ساخته چه این تاویل غیر سدیدانه
سرای آن بود که زبان خامه را آن توان آلود و اگر چنین تاویلات که از وفاد عبارت
بعد مابین التمار و الارض دارد صحیح باشد محال کلام کرامت بلکه اصحاب مذاهب
الطهاره از باطنیه و غیره فروده فتح و طفی دادند روایت و وجه قدر مناسب بحال

این تاویل فاضل جلیل دارد و کلام شیخ رئیس در تفسیر طبعیات شفا بیان مذاهب
 مستقیده براینست و ما لیسوس در مبادی طبعیات بحث قال بعد توجیه کلامها الکذا
 یعنی عن وحدة المبدأ فان لم يذهب الى هذا وكبارا فليس يمكن ان انما قضيه و ذلك لان
 القياس الذي ياقض به ذهابها يكون لا محالة مولفه من مقدمات وبحسبان تكون تلك
 المقدمات اما في نفسها اظهر من النتيجة لا اجد شيئا يكون اظهر من هذه النتيجة او يكون مسلمة
 عنه الحفصم وليس يمكن ان اعرف ان تلك المقدمات يسلمها هذا ان فانها ان جزا ارتكاب
 هذا المحال فمن يؤمنى اقدامها على الخارج بما كل مقدمة من المقدمات انتهى جملته حديث كما في جامع
 الاصول وغيره اين است غننا في لا تلغوز يد و اجتمعوا على ان مطيع اناه ابن عمر قال عبيد بن
 مطيع الطر حوالا بي عبد الرحمن ومادة فقال له عبيد بن عمر لم اكن لا اجلس انما كنت قد
 حديثا سمعته من زول اسد صلي الله عليه وسلم يقول من خلع يد من طاعته لقي الله يوم القيمة
 ولا حجة له ومن مات لم يمس غنقه بيعة مات ميتة جاهلية ليس بخبر ايكه سر البك بايد
 وسينه را بدشته يا يسپر و داد اين بي الضايفها از كه توان خواست اما آنچه فاضل
 مدعى انصاف تاويل کرده كه خلع بيعت موجب شك دامى باشد باين مصلحت اين عمر
 منع اين مطيع کرده بهيچ نتيج مطابقة والترما از عبارات حديث مستفاد ميكرد يا صراحتا
 امام مقرر ان الطاعة بودن بزيد و خلع بيعتش موجب سور خاتمه بلکه سبب موت برفر
 مستند بحديث الرسول الهاشمي صله الله عليه وآله وسلم بر مى آيد و آنچه فاضل فرمود
 بهر صلاح حال ابن عمر تاويل ميفرمايد اگر منظور خباثت ان مى بود چرا باين مطيع نمى فرمودند
 كه آن تغلب قوت و شوكت و كثرت عساكر بسيار دارد دشمنان از عهده مقابله اش
 بر نمى آيد در طاهر خلع بيعت کرده خود را بيشترين مذميدنه ايكه از غايت خير خواهى بريد
 آن قدرنا اشتمار از طبع بهر س كه جايم كرم نذر مايند و پند و وعظ اتباع بزيد باين
 دل كرمها فرمايند و اين شخت و دل اين عمر به بيعت مخايه خصوصيت بزيد و پندش
 داشت يا بهر افسان شجره موصوفه في القرآن همين حال بود چنانچه با عياد ملك بر
 مروان كه تامل بزيدش توان كهشت و بر خي از كمال لالتش در ذكر حديث خلفاى آن

نه که در خواب بشد بهین طوع و رغبت بیعت کردند فی الموطا مالک عن عبد الله بن دينار عن
عبد الله بن عمر قال کنا اذا بايعنا رسول الله صلى الله عليه وسلم على السمع والطاعة يقول لنا
رسول الله صلى الله عليه وسلم فيما استطعتم مالک عن عبد الله بن دينار ان عبد الله بن عمر كتب
الى عبد الملك بن مروان بياحه فكتب بسم الله الرحمن الرحيم اما بعد عبد الله عبد الملك بن مروان
سلام عليكم فاني احمد اليك الذي لا اله الا هو واقر لك في السمع والطاعة على سنة الله
وسنة رسوله فيما استطعت وافضل المحدثين حضرت شاه ولی الله دزوی شرح این
مقام میفرماید التقوى السلف الصالح علی قبول احکام الخلفاء فيما استطاعوا ما لم يرد
باللهيته ولا يجوز عندهم الخروج علی الخلفاء بعد ما حصل الاتفاق علیهم واین حدیث چنانچه
می بینی دال است بر طوع و رغبت و عدم اجبار و اگر چه در بیعت حتی که از فحوائی حدیث
پیاست که تقدیم در بیعت بر خواست شرط ثانی واقع شده و هرگاه اینها باقی دلیلی
برای احتیاط و تدبیر جناب عبد الله بن عمر زیاده ازین که به بیعت مثل علی بن ابیطالب
عبد السلام بجهت شبهه تن در ندادند و باین چهاره باین رضا و رغبت دست به بیعت دادند
نمی باشد و کاش حضرات تصریح فرمایند که آن شبهه چه بود آیا اتهام قتل حضرت عثمان و یا
تقا علیه بیخ شش کس مثل خودشان از بیعت امیر مومنان کوتاهی عد مثل بنی هاشم و ابوذر
و سلمان و غیرهم من اجله الاصحاب مبطل اجماع حقیقه نباشد و بیعت واحد من اهل اهل
و العقد که کسی کافی در صحت خلافت باشد **قول** سبب این دواهی عظمی و رزایای
کبری که بر اهل مدینه واقع شد چند امر بود یکی ارتکاب خلع که خلیفه زاده سنیان ادرع
صحابه از ان نمی یلغ فرموده بود و مواعظ و نصایح را درین ماده از حد گذرانیده و بحدیث
بنوی که در باب عدم جواز خلع از امام بحق وارد شده تمسک کرده کما وانا الیه رافعا
و نیز بیان ما رواه البخاری فی صحیح فی کتاب الفتن حدیثنا سلیمان بن حرب قال حدیثنا
حامد بن زید عن ابوب عن نافع قال لما خلع اهل المدینه زید بن معاویه جمع این عمر ششم
و ولده فقال انی سمعت النبی صلی الله علیه وسلم یقول نصب کل غاویر لوار یوم القیة
یساخر الرجل علی بقیة الله ورسوله انی لا اعلم غیره الا عظم من ان ینایع رجل

و بخار و دواهی آخره اقول

علی سید الله و رسول الله ثم ینسب له النسل وانی لا اعلم احدا منکم خلیفه و لا ین فی هذا الامر
 الا کانت الفصیل منی و منید انشی عبارت اینجاست: و اینچشم انصاف باید دید که انشوا به
 صریح و قرائن صحیح دلائل بر عدم جواز خلع دارد اول آنکه ازین روایت چنانچه می بینی
 ظاهر میشود که این عمر از خدم و حشم و اولاد خود این کلام ننموده و ظاهراست که از اولاد
 و خدم که تابعین او بودند دخل تقیض نیست و اگر منع از خلع بخوف فتنه و فساد منظور می بود
 تعلیل آن باظهار شوکت و غلبه یزید و وجوب تقیض بسبب عدم امکان تقابل و مقاومت
 او و مانند آن لازم بود و دوم آنکه بحکم یزید نبوی که در ماده خلیفه و امام یقی واقع شده
 قسم خلع بیعت یزید را از اعظم عذرناشردن که دلائل صریح بر صحت بیعت سابقین و
 برست خلع دارد و چهارم قول او انا قد باینا بنی الازلی علی سید الله و رسول الله و انما
 و الرسول تصور نیست الا از کسی که خلیفه و امام یقی باشد فیلو ان الخلع ثمرا لایة تبسم
 و عده بر قطعیت و فصل کردن از کسی که خلع بیعت یزید نماید الی غیر ذلک من انشوا به
 و الامارات باجملا اینجاست دلیل ساطع و برهان قاطع است بر اینکه این فرمایش خود و خدا
 خلع بیعت یزید را از جمله کما یرسل انت و حل آن بر تقیض درین مقام بعد از ذوقی لا حلال است
 و علی النزل حاشا با محجب میگویم که بابرز غموشش این واهی عظمی و حوادث کبری سبب ترک
 تقیض بابر قول خلیفه زاده حرام بود و واقع شده و علی کلا التقدرین قصور اهل مدینه و ازینجا
 ترک از واجب ظاهر و بابر است پس این ای خود رسیدند گناه شان بر گردن یزید بیستین معنی
 و دوم آنکه این فعل نیز که از یزید مرزده بر طبق وصیت خلیفه بنیم نمایه بن الی سفیان
 و از باب نفاد وصیت او بود شیخ عبد الحق دهلوی در جذبا القلوب آورده و این نیز
 بسند صحیح رسانیده میگوید که اشباح مدینه حدیث میکردند که معاویه در حالت ارتقا
 است یزید را پادشاه طایفه و گفت چنین دامن که ترا از اهل مدینه روزی پیشتر خواهم
 بیاورد و حال آن واقعه مسلم بن عقیلانی و یحیی بن ابی اسحاق تر از وی درین اقوی می بود
 بعد از خود بر سر امارت نشست بعد از وقوع واقعه فیکل مذکور شد بعد بر وصیت پدر
 عمر آمده بهم اهل مدینه ابا نفیاس رسانید و پسر این از یزید را جمع شد و ارقاع و کشت

خواهد بود قانع عدالت معاویه نیز خواهد بود شوم آنکه اهل مدینه شریک خون با حق
 ریخته چنانچه قرآن بودند ولو بالمدانته و الاعراض عن القاذه و حراسته پس انتقام آن گرفتار
 نیز از آنها واجب لازم بود پس نیز بر اجدین بوجه موجه و اسباب مقبوله داعی بر این اخیر
 شده بود و در جنب القلوب از واقعی آورده که نیز بر سرقت آمد و دید که او بعلت فالج کتفا
 است و بر بستر بلاکت افتاده گفت اگر این صفت و مرض بتوانی بود حاکم و والی این امر
 ترا می ساختم که مخلص و ناصح ترا از تو کسی دیگر درین امر نمی بینم امیر المؤمنین یعنی والد بزرگوار
 معاویه ابی سفیان مراد مرض موت خود وصیت نموده است که اگر ترا از جهت اهل حجاز
 واقعه پیش آید علاج آن از پیش مسلم بن عقیقه جوئی مرف بر خاست و گفت سوگند خدا
 بر تو باد یا امیر المؤمنین اگر دیگر را غیر از من متولی این امر سازی حریف اهل مدینه درین کار
 بی نیای من نخواهد بود من درین باب خوابی دیده ام که درختی را از درختان غرقه می بینم
 که با شاخه ای خود در انتقام عثمان بن عفان بفریاد است بیشتر رفتم می شنوم که آن درخت
 میگوید که برآمد این کار بر دست مسلم بن عقیقه باشد از آن روز باز فال قاتل اهل مدینه زده
 ام و دل خود را بر آوردن الم انتقام از قاتلان عثمان نسلی داده نیز چون غرمت او را
 در این قضای این مهم مصمم بامت گفت پس زود بکش و علی برکت اسم بجانب اهل مدینه متوجه شو که
 تو حریف ایشان را اگر ایشان از در آمد مدینه و قبول بیعت و اطاعت من بدر راه تو شوند تیغ
 بید تیغ قبر و سیاه بر گرد و از صفار و کبار ایشان اثری باقی ندارد و تا سه روز داد نهیب غارت
 دیده و اگر راه خلافت و جیل تو نروند تو نیز معتز من بحال ایشان نشود یا قضای مهم باشد
 بن زیر متوجه شو آواره اند چون این سرقت تا عاقبت اندیشی بر سر تختان عوم نظری اند
 می گفت که اگر با وجود کشتن ایشان به و زنج روم دیگر از من بد بخت تر در عالم کسی نخواهد بود
 از آن گوان که از موالی مروان بود روایت است که گفت که مسلم بن عقیقه بعلت مرضی که داشت
 و دوائی بکار برده بود متصل آن طعامی طلبید تا بخورد طلبید گفت اگر در خوردن طعام بعد از
 استئذان و غذا می کنی بهتر باشد تا دو اینکه خورده کا گرفتار شد گفت اکنون مرا تمنای حیات
 برای چیست حیات را برای آن دوست میداشتم که تا نورش سینه را از قاتلان عثمان بن عفان

باب تشریفشانم اکنون که این مراد حاصل وقت من شد هیچ خبری بجز بوی تر از موت نبرد
من نیست بیقین دانم که حق سبحانه و تعالی مرا بسبب قتل این ناپاکان از جمیع ذنوب
و معاصی مظهر ساخت و هم از قولی آورده که مسلم بن عقیبه در وقت مردن میگفت
خداوند از من بعد از شهادت لا اله الا الله عملی که محبوبترین اعمال پیش من باشد و
شایان قبول درگاه تو بود بوجد نیامده الا قتال اهل مرتبه اگر مرا با وجود این عمل
در آتش انداختی دیگر بدیگری بد بخت تر از من کسی نخواهد بود انتهی و شکی نیست در سیکه اگر
اجتهاد یزید و مسلم بن عقیبه مقرون بصواب و مستلزم حصول دو اجر و ثواب باشد
ما اقل که نظایر اجتهادی باعث بر حصول یک اجر و ثواب خواهد بود انتهی کلام
العیبیه اقول و اقوض آخری الى الله ان الله بعینه بالعباد
و لیسک برای اثبات ایما و اضطرار و تکیه بر دلائل و دلالت اولی
مقبول و دلائل ثانیه ممنوع است همانا نشانم فاسد و و هم کاره محال
از روایات سوره حنین اهل حق و یقین است که شتمل باشد بر سده و حکم یزید عسید
در باره قتل جناب سید الشهدا قبل از خروج آن مقتدای آفاق بسوی شبیهان عراق
و عقرب بکول و قوت الهی برای تائید سبب کفرین یزید پلید از گت فریقین
با ثبات میرسانم که آن شفی درین قبل از خروج امام حسین حکم بقتل آنجناب کرد
پس از چنین قتال ایماهی حل اخصال و دفع اشکال نمی تواند شد مضافا بر آنکه
تأیید کفرین یزیدین معاویه ادخله الله فی الباویه و اذا قد غلب انکار الحاشیه ان حکم
نکوه بکونه ثابت می تواند کرد و از کدام لفظ مجیب میتوان بر آورد قول مضافا بر آنکه
نماید الی آخره اقول چون مخاطب مخدوم الفحول درین نزدیکی اخراج کرده
که قول مجیب عند القاطنین یا کفر یا کفر دلائل بر آن یزید از وقت امر با حق دارد
است حق را از حق اول و تطویل کلام در رد آن بودن را بجا نیست و بیکبار است و
بمعین در آن شفی در کس تقصیر و ابطال حق ثانیه زیرا که انکار البریه و تطبیق انفس
الامر به در تقصیر مذموب کفرین یزید صد و هشتاد و هشت قرار داده و معلوم

یزید را بر سر سلطنت و بر طاعت است که اگر یزید بر بندگان خدای ذوالجلال سبها
الطیبت ذی صاحب رسول متعال صلی الله علیه و آله وسلم عدل و داد میکرد و ظلم و ستم
نمی نمود مکن او بر سر حکومت مانند عمر عبد العزیز رحمه الله موجب صلاح و فلاح او میشد
نه باعث کفر و فجور او و مویده اسمعنی احادیث بسیار است که در کتب معتبره جابین از
جناب سید الابرار بطریق متنوعه مرویست از انجمله حدیث آنحضرت است صلی الله
علیه وسلم که طارفع و اعط با قدای محدثین خود در ابواب الجنان نقل فرموده که عدل
ساعتی خیر من عبادۃ سبعین سنه انتهى الحدیث الشریف بلفظه پس باقی نماند که امر
ثالث بی انضمام سوانح دیگر مانند واقعه حیره و بی ادبها در باره مسجد الحرام چنانچه علامه
ثانی سعد الملتی والدین التفتازانی تعدیه الله بغفرانه در شرح عقاید نسفی میفرماید و از
کتب اهل حق نقل می نماید فانه کفر حسین امر بقتل الحسین رضی الله عنه الی قوله فحقن لا
توقفت فی شأنه لفته الله علیه و علی انصاره و اعوانه و آتیه در شرح مقاصد و در
باب آن قس فی القلری یا بنی تحقیق منباید بعد ازین غفری آیه ان الله تعالی و ازینجا
بر هر صغیر و کبیر بودی است که علت صدور و ظهور کفر از یزید بپدید حکم بقتل رجایان مقتدر
السر و جات و نزد کنیزین بعد صدور حکم بقتل آنجناب در کفر یزید حالت منتظره باقی نماند
پس وقت کفر یزید بی اجمال و اضطراب در کلام احقر الانام متعین است و هرگاه
در کلام مجیب مصیب شوق ثالث بالمعنی اندک و مانند آفتاب رابطه النهار روشن
و آشکار است معلوم شد که بعد ازین آنچه در چند ورق برای ابطال شوق اول و ثانی
حضرت مجتهد الزمانی تطویل و تسویل بکار برده و کاغذ یگانه را در ظلمت گرفته همه اش
مضحک اولوالالباب است و طبع اطفال و ارقبیل خطاب بشخص مفروض لیکن بنابر
مزید توضیح و افاده عوام جایجا بر بعضی از خطایا اعلام خواهم نمود ان شاء الله تعالی
قول و چگونه کفر آه اقول ازین دلیل و مانند آن اسلام یزید وقت اختلاف
سعادیه نایب میشود و از ان لازم نمی آید که در وقت امر بقتل امام حسین رضی الله عنه
و تدریل و انانت الطیبت سید الثقلین بر حالت سابقه بوده باشد فان العبد یصح

مومنان و عیسی کا ذرا و ایچ کا فرائیسی مومنان کہ متحدین فریقین یکساں و متحدین
 اندھا بیا بر سابع این مدعی اجتہاد و محکم عبور نکرده باشد کہ از امام صادق رضی اللہ
 در باب صد و ہشتاد و دوم یعنی باب المعارین از کافی کلین روایت و در صحیح بخاری ہم
 موجود است **قوله** اما اطلاق لازم آہ **اقول** بطریق این صاحب اگر میتوان گفت
 کہ این کلام بہتر بحکمست و از اجمال و ابہام دفع اشکال مہتو اند شدہ فصل آخر نمائند
 کہ نسبت خلافت معاویہ بن ابی سفیان نزد یک مفسرین بزرگ قاطبہ ہم بانیات رسیدہ
 و ہونہ فی حق المنع چہ از کتب اہل سنت روایت میشود کہ در باب حقیقت خلافت او در میان
 اہل حق اختلاف است از کجاء استند مفسرین بزرگ بحقیقت خلافت معاویہ یا عدم آن
 اندویدہ باشی و خواہی دید کہ جمعی از عسقلین آن علیہ نیز را عینی بحکمست معاویہ بود یا نہ
 چہ جہای مفسرین اکنون ثابت کند کہ مفسرین بزرگ نیز از مفسرین حقیقت خلافت معاویہ
 و معاویہ را اقرار و چون حقیقت استخوان بزرگ روایت شد کہ معاویہ از کتب
 معتبرہ تواریخ و معتبر است رجال بویہ امیشود و صاحب حیات الیوان و یرد در بیان خلافت
 بزرگ انجی گفتہ از ان معلوم میگردد کہ او وقت وفات معاویہ در مصر بود چون روایت کرد ان
 بر فرشتہ حق بہتر در دمشق کہ از السلطنت بود داخل شد انتہی لب سبب از حق حقیقت بابت
 نیز بہ انتہایش نزد مفسرین ہم بہتر بزرگ را این مدعی است و اگر کسی را روایت ال
 خلافت امیر نام از کتب اہل حق منقول باشد و عبارت رسالہ عزہ الزات بنی الامم
 از رابطن و ائمہ و انشیہ السکالین مرشد المسلمین رفع اللہ وجہہ فی السیاقین و انشایہ
 و بایہ و ان نیست کہ صاحب ہدایہ فرمودہ ثم تجوز التقلید من السلطان جابر لما جاز ان
 ان الامم بہ جس اللہ ثم تقلدہ ان معاویہ و ان حق کات بید علی رضوان اللہ علیہ فی انہ
 علامہ ح الدین قلندہ است و شیخ نقایہ فرمودہ معاویہ و ان بعدہ بالیون خلافت بل
 مولا و انرا و در تہذیب الکلام فرمودہ ثم آل الامم الی الحسن رضی اللہ عنہ و بعدہ
 بن بیتہ سلم الامم لعلوہ التسلیم لا نقضہ فاما نقاب الامام بعد ثلثین الی امانت و اسطانیہ
 و فضل و در بیان ابطال ابطال فرمودہ و خلافت معاویہ فی انہ من مطاعن عویہ فخرنا ہم

لنا اصلا بلذب عنه فانه لم يكن من الخلفاء الراشدين حتى يكون الذب عنه موجبا لاقامة
 الخلفاء وذب الطعن عنهم حرهم له يقتضيه بهم الناس ولا يشكوا في كونهم الائمة لان معظم الاسلام
 منوط برائهم فانهم كانوا خلفاء النبوة ودار في العالم والولاية واما معوية فانه كان من ملوك
 الاسلام وملك الاسلام في اعمالهم لا يخلون عن انقاع الى آخره قال ونيزي فرمايد نزل
 من يرضى بمتابعة معاوية ويحمله اماما حتى يشتم عليه ابن المظفر وقد ذكرنا ان من الملوك
 وليس علينا ان نذب عنه انتهى مشايخ في بعض القديس شرح جامع صغير سيرة ابد الخلفاء
 قال الحافظ في الفتح خلافة النبوة واما معوية ومن بعده على طريقة الملوك ولو سوا خلفاء
 الى آخره ومولانا على قاري شرح فقد اكبر سفير مايد اول الملوك معوية ونيزي سفير مايد
 فستين ابن معوية ومن بعده لا يكونون خلفاء بل ملوكا وامرارا انتهى بلكه عدمي ما از معوية
 روايت کرده اند که او خود در اول ملوک ميگفت روي ابن عبد البر في الاستيعاب
 في احواله انه كان يقول انا اول الملوك وحياب والده ما جد صفت در كتاب حجة الله البالغة
 سفير مايد الى ان استقرت خلافة وحي اماره على اقدار وهدنة على دخن وهو الذي عرف
 امره ونيان كان على سيرة امه لا على سيرة الخلفاء قبله ودار ازاله الخلفاء عن
 خلافة الخلفاء سفير مايد انج البخاري عن الحسن البصري قال لقد سمعت ابا بكره جلي
 عنه قال بينا النبي صلى الله عليه وسلم يخضب جوارحه فقال اي بني هذا اسيد وبعلي اياك
 يصلح بين فستين عظيمين من المسلمين بعد ازان حقيقت اين هدنة كه اماره على اقدار
 وهدنة على دخن است استقلال بهار به بيا و شاهی بیان فرمودند انتهى و ابو عمرو
 استيعاب اخراج کرده که چون ابو هريره و ابو درد الزنزدیک امير المؤمنين علی بن
 برگشته و ایشان پياجي بودند در میان معاوية و علی مرتضی و معاوية طلب میکرد که
 خلافت بگذارد و شوری کرد اند در میان مسلمین و کان مما قالها عبد الرحمن بن غنم
 الا شری فقیه الشام عییا مسکما کیف جاز علیکما ما جئتما به تدعوان علیا کریم الله وجهه
 از عیالها شورنی و قد علمتما انه قد باهیه المهاجرون و الا انصار و اهل الحجاز و العراق و
 ان من رخصه خیر من کرهه و من باهیه خیر ممن لم یبایعه و ای من نزل المعوية فی الشوری و هو

من الطغاة الذين لا يحوز لهم خلافة و هو و والده رؤس الاطراب فنهوا با على
 سببهما و تا با بن يدیه انتہی و قد نقله والده المسعودی مع فی کتابہ اثر الاخوان عمن
 خلافت ائمتھا و بعضی از جہادیت سیدہ الوری و کلمات بعض صحابہ و اقوال علما کہ دال
 بر سلطنت معاویہ و در خلافتی امویہ و غیر ہم بودند آمدہ سابق ذکر آنجا کہ شدہ فایز کہ
 و کسانیکہ او را از خلفا کہتہ اند مراد از ان خلافت معنی اعم است نہ خلافت راشدہ انحراف
 کلامی علی السہل قمارہ قولہ و ابن حجر عسقلانی و رضوانتو میفرماید ^{انما} ^{الشیعہ} یہ نو فرقی است
 جدی در این میان - الا یا ایہا الناس اتی اور کاسا و نہ و لہا فی امام احمد شین نظام المتحدین
 تائب حضرت صاحب الزمان حاضر فی الامصار غایب یعنی الابد سار و ہنوز معلوم
 شدہ لا یصنف و اعقوب بن میسر کہ است نہ ابن حجر عسقلانی لسانہ فی بیان الباری است
 ولیکن کسی کہ بطبع نظر از این جہاد در علم تاریخ بدہطلوس دارد و ذہن از حقین و انحراف
 امام حسین و انداز و فتنہ شکایت نتوان کرد چنانچہ تفصیل این احتمال بعد از این بدلیان
 است ^{اما} ^{قولہ} ^{و ازین} ^{الی} ^{آخرہ} ^{ما} ^{قول} ^{این} ^{تکرار} ^{بی} ^{نکات} ^{است} ^{کہ} ^{تفسیر} ^{در} ^{اصل}
 است قضا بتسلید یعنی از صاحبین بد کہ این تعریف خاطر خود را از غم و اندوه و آزار
 و احقر البریہ بر جای خود جوالبش بخدمت مخاطب رسانیدہ چنانچہ تفصیل آن بعد از این
 و در پنج دوم خود بہ برداشتہ است ^{اما} ^{قولہ} ^{و این} ^{عبارت} ^{چنانچہ} ^{می} ^{نویسند} ^{ما} ^{قول}
 چنانچہ گفتی و از عبارات مسطورہ در دستہ مسلم است لکن این از کجا کہ نزد مفسرین نہ چنانچہ
 یا شدہ زیرا کہ این عبارت کہ تو در باب مختص خلافت و مناقب امیر شام نقل کردہ
 از کلام صاحب صواعق است و مذہب او تقیست بر یہ بلید است نہ کہ کفران بر یہ بلید
 خاندہ صواعق بر ان ایل است ^{قولہ} ^{و این} ^{مزی} ^{تی} ^{است} ^{کہ} ^{بر} ^{ای} ^{خلفائ} ^{شدہ} ^{ہم} ^{محل}
 بنودہ الخ ^{ما} ^{قول} ^{در} ^{تمام} ^{منا} ^ب ^{کذب} ^{علی} ^{اجہاد} ^{سید} ^و ^{اش} ^{الہ} ^{تعالی}
 بر و است تا مبین شدہ جایکہ بحث این عبارت است با ثبات میر با تم کہ نسبت
 گفتنی باشد بہ آن مبین است و انعم و اقوال جزوات و ملال بلی است

آیت می شود و حضرت حق تبارک و تعالی در کتاب مجید خود از آن خبر داده و حضرات ائمه
 هدی و اجداد بعد و احدیا عترت نقه المحدثین و صدوق امامیه القدر در مدح و تثبیت
 ایشان کوشیده اند که مزیدی بر آن مقصور نباشد این مطالب در مجلد ثانی جنانچه باید
 پیرایه تالیف در می کشد انشاء الله تعالی پس قول مخاطب که ائمه نبی است که برای خلفا
 شمس حاصل نموده جسارت و خرافاتی پیش نخواهد بود و عجب نیست که دعوی مزیت نیز به
 بکیش نظر بر اصول موضوعه خویش یا شد که قرآن مجید را در تحریف و تبدیل زیاده تر
 از قورنه و انجیل قرار دهند بلکه تعبیر از آن بمقتضای آن اصول به بیاض عثمانی میکنند
 پس نظر بر اصول و اعتقاد خود شش خصوصاً آنکه با کجای زیادات هم در قرآن مجید
 کوشش تبلیغ نموده اند که استعرفه انشاء الله سبحانه می توان گفت که در آیت و عده
 الله الذین آمنوا وامنوا ان بعضه از الفاظ که برای معتقدین خلفای راشدین
 بکار آید اعمیاتی است بخلالت اخبار خلافت معویه در بعضی از کتب قدیمه اسمانی که تحریف
 آن بقدر تحریف قرآن مجید به ثبوت نه پیوسته زیرا که بروایت کلینی و غیره از معتقدین
 طائفه آیات قرآنی تقریباً بقدر یک ثلث باقی است و ائمه بحجت تبدیل کلمات بعضها
 ببعض در حقیقت قابل اعتبار نمانده و انتساب این احتمال بکاتب اهل این اعتقاد یعنی
 همین تنقیص و تبدیل آیات قرآنی به بداهت عقلی تواند بود تکلیف که در کلام سیرت
 ثمانینی و باقر و امام شیعیه و ملا حسن صاحب دانی بدالات مطابقی موجود بود چه
 جای آنکه روایات احقاق جل هم در کتب معتبره اینها پیرایه ورود در بر کرده باشد
 و این دعوی که در کلام احق الا نام بهم رسیده بحول الله و قوته دلایل و شواهد
 آن مع زیاده تحقیقات در مقامیکه مجتهد شیعیه در باره تحریف قرآن مجید قبیل
 و قال نموده سمع که از خواهد یافت و اگر در اد مخاطب اینست که مزیت مزبوره نیز از
 عبارت صواعق مستفاد میگردد و چنانچه مخصوص بودن خلافت معاویه در کتب
 سماعیه پس بیان آن بر ذمه اوست معلوم نیست که کدام لفظ از عبارت منقول
 از امامان سنی باشد بلکه از لفظ من تبعه که در عبارت صواعق از کلام ذمیه آمده

علیه منقولست خلاف آن در یافت بشود یعنی خلفای بنی امیه که بعد از معاویه بر سر
سلطنت قرار گرفتند خلافت احدى از ایشان مانند خلافت ابن ابی سفيان است
مکرر دیده پس میتوان گفت که این اندوه فریبی است که برای خلفای دیگر از بنی امیه
نبوده تا آنکه این فریبی است که خلفای ثلث را حاصل نبوده و از اینجا گفته اند مصرع
برترن وقتی و هر گشته مقامی داده به چون چیده طائفه تحریر استغفار مثال این
تقریبات را از اتباع این سبک کسب کرده و بقول این عبارت نقلیه یعنی از اینجا
عادت گرفته و اینجا هم عادت قدیش باین ادوی شده مصرع از بنی امیه
در قفاست قوله پس برگاه علوشان الخ اقول اگر برادش را بدست که در دست
است خلافت معاویه کفر زیر امکانی ندارد زیرا که چنین شخص بایست که از اجداد
خود نمی تواند ارد پس جوابش سابق ازین اندیش که این مظهری است که در این
شده و اگر مقصودش نفی امکان کفر زیر بعد طاعت معاویه و صدور علم قبل از سب
سید الشهدا است پس باید این فریب نیز است که فریب شود و کلمات تا پیش از
از همه هم ندیده است بلیت پس نوعی باید این باشد که خاندان نبوتش بر شد
برگاه حال اول و دانیای او لو اعظم و بهایشان چنین باشد که وقایع بعد از
دهند تا به برید لیم بعد فاخت معاویه پس قوله و بر تقدیر ثانی الخ اقول بنهم
ما سبق بوجود مدیده و نقوش سدیدیه بوج و تبعی است اما اولا پس بر
ابطالی تالی بر این دلیل دست زدن نزد بنی عباس و افسوس باینکه درود یافته
انصاف و عداد بر یافتن است همین این مرام و تشریح این ابهام آنکه تقریر
آخر ساله مدیده جای که بواجب بر جفت خلافت خلفا و دفع قیمت شکم و جو
ابیت طاهر بن یحیی سید المرید علی علیه السلام است که این را در ام کتاب
تالی از روان نویسه نو این دلیل تفهیم و در ضمن ابیت اول آنکه قیمت خیار
از راه اگر مدیده است فضل باطل است زیرا که لایحه با بصره جان جان میباید
نشده دوم آنکه ابیت خیار یک گواهی بواجب است که در این جمله تا در خلا بواجب سید

افشانه را در باب انکار از بیعت نیز به افتحام می نمودند و الزام میدادند پس میگویم که
 هر دو امر مقدوح است اما اول فکده او که اما امر ثانی پس مطلقا اش بر ظاهر است
 زیرا که اولاد دعوی مذکور حکم بحکم است و شهادت علی النقی غیر مقبول است و نیز در
 کتاب قریب حدیثیه افاده کرده حیث قال اول انکه مقدار این افاده سلب کلیت
 و آن موقوف برین است که حضرت مولوی را اطلاع بر جمیع فتاوی و کتب مالک و مالکیه
 حاصل شده باشد و من اولها الی آخره از نظرشان گذشته باشد و بهو تحصیل عاده
 پس این کلام از درجه قبول ساقط باشد خصوصاً نظر باینکه شهادت علی النقی غیر مقبول
 است الخ حالیه فقیر برای الزام مجتهد بحریرین طریق را مسلوک مینمایم و او را
 تا بخانه اش میرسانم و میگویم که دعوی مذکور با وجودیکه عبارتش بسبب تفسیر طریقت
 یعنی لفظ در عصر نیز احتمالی دیگر پیدا کرده بر حال حکم بحکم است و این شهادت که بهما
 علی النقی است قطعاً غیر مقبول چه برقرار داد او چنانچه دانستی و هم تصریح بعضی از محدثین
 او در ایراد سمیت نامری از سطور مستلزم این معنی است که مخاطب تمامی تصانیف
 علمای اهل سنت قدمیما و حدیثاً حراً و فاضلاً خود کش در آورده یا بر اقوال جمیع
 علمای ایشان که وقت سلطنت یزید و دیگران در مشارق و مغارب منتشر بودند اطلاعی
 بهم رسانیده و کل سنها محال عاده بل مستعین بنذا المجتهد عقلاً و نقلاً و ان شئت ازید علی
 ذلک فسیایب ما ذکرته فی احکام قلب الاستقار بها لک اما ثانیاً پس این
 در بیان ملازمست مقدم و ثانی ذکرده ناتمام است چه از تقریرش بین قدر با ثبات
 میرسد که مردم شام بر حکومت یزید گرد آمده بودند و بیعت وی نموده و این مقدمه
 هنوز بسلی و برائی ثابت نشده که بیعت کافر بر چه چنانکه باشد موجب کفر مباح است
 فالقصد غیر ثابت و الثابت غیر مقصود و اما ثالثاً پس اگر صحت خلافت یزید
 محال است از بیعت که نه و خلافت در ذات او یقیناً همیشه و بجهت اجتماع مردم
 با تشش بفعلیت رسید فهو ممنوع و من ادعی فمجدد دعواه غیر ممنوع و سند منع
 عبارتست که مخاطب جمیع العقل بعدین کتاب از صلوات نقل کرده و آن امنیت

اولایق نظیره کاتب فیمین بعده الی آخر تا بدین عبارت نقل است و نیز مقتضای این
سوادیه بعد خلع امام حسن رضی الله عنه هرگز بصورت خلافت نرید و مانند او اعتقاد
ندارند بلکه اینها را فاسق و ظالم می شمارند پس مقررین نیز که کلام بر بنده پیشان
است نیز بدینیم را چون خلیفه بر حق دانسته باشند کار چه توانا و کردنی در کار می بیند
علاجی نیست و سنده آخر کلام سید مرتضی است دال بر آنکه احدی از علماء و خواص
با کمال عوام تیر تیرید را قابل خلافت نمی دانسته و سچی است که
جلوس آن متخوس بر تخت مملکت و حکمرانی است اگر چه در ضمن فتنه یا کدورت
فتنیه لا تکره بل نقول ان عبارة الكتاب المذكورة ان عليه للن لا عبدي المعنى طبقا
طرفه انک علماء طایفه درین باب بنامهای اعلام اتفاق دانسته یعنی اذ نطق خلافت بر
از اینجوش هم حکم و زبان می آورند چنانچه علماء و قضایا و مجاری و غیره از مثل
جبار العیون شاید عدل است یعنی است و بر طایفه است که اجتناب اهل حل و عقد باین
ملاحظه است و شخص برای خلافت و امامت امرست و اجتماع ناس بر شخص نواف
المعاملی انکه بشروط خلافت انصاف داشته باشد امری دیگر است باینکه
هم محزون و ممکن نماید است باینکه و اعتقاد بقیقت خلافت متعلق باین تواند شد
باینکه هر که در میان این بر دو امر تفرقه کند و عبارات کتب کلامیه است مثل بنیاد
و شرح الموال و شرح صحایف و شرحی موافقت و تفسیر مقاصد الی غیر ذلک بطریق
ندارد قابل منقذ بکتاب علوم دینی میباشد باقی مانده معنی طلب خلافت از منقذ باین
حد و نظام انهدا حضرت نبیه کریم را از منقذ و دشمنان نیست که آنجا حکومت
را می فرموده و بر مردم تسلط یافته پس مطابق و انقضای است بر این اصل
تبع این اجماعی خلافت ملکی یا برادری یا بیعتی است که در صورت
دانشینانی باینکه توانا باشد و باینکه باینکه باینکه باینکه
و آله آمده و بهیاس شده و باینکه باینکه باینکه باینکه
فصلی هم باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه

این فصل به حاجت مشاطه نیست روی الامرام را به و اگر هر ادنی صلوح
 خلافت و عدم اجتماع شروط امامت در ذات مقدس امام حسین است رضی الله عنه
 فحاشا و کلا که احدی از محبان و فدائیان واقعی اراده نگرفته باشد و اگر کسی را
 تفصیل سلب آیات امامت از ائمه اهل بیت نبوی بر اصول محبان تعلیمی منظور افتد
 باید که کتاب اثبات الخرافه لصاحب فخره الخلافه که در دیباچه این کتاب چالش
 بر زبان قلم گرفته و بنسایت لم یزلی و تائید علوی اسمش بر سهی منطبق گشته رجوع
 نماید و سیجی مجملات را که فی المبحث التاسع اما را ابعال پس با عقاید واقع
 حال عبدالله بن عمر این بود که در فرقت و انتشار جماعت بیعت نکردی و در وقت
 اجتماع مردم خود را از بیعت معذورند اشتی میهند مگر بفاقد النظر از بنی تبقلیه اول
 من قاسر قیاس نمود که اگر اجماع بر خلافت یزید صورت نمیکرفت عبدالله بن عمر بر
 عادت سهود خود بیعت نمیکرد چون او بیعت نموده است معلوم شد که اجماع بر خلافت
 یزید واقع شده و این قیاس غیر صحیح است زیرا که کلام در بیعت کسیت که وقت اجتماع
 مردم و خلع امام حسن رضی الله عنه نزد مفقودین صلاحیت خلافت داشته و بواسطه
 اجتماع اقصاف یافته و نزد غیر آنها از بغی و مخالفت قویه و رزیده و مصدر امر که
 موجب تکفیر او باشد نگردیده پس بعد از خلع امام حسن و بیعت مردم مستحسن شد که بیعت
 معاویه اقدام فرماید و مخالفت حضرت حسن مجتبی که به تقویض خلافت بنا بر ملاحظه
 حدیث نبوی تمت در داده نه نماید و مانند امام حسین بر اصول مدعین فرماید لا کلمه
 باک که لو جز الفی لکان حسن مافعله اخى الحسن علی ما اورده صاحب کشف الغمیه
 فی غیره در بار صلح معاویه بر زبان خود نیارد بلکه این صلح را نظری نیست شریف که
 در کتب فریقین مثل صحاح ما و کتب امامیه مرویست در مناقب حسن مجتبی شمارد
 و اعتقاد باطلان معاویه دارد فی الفضل السادس من الامام و روی ابو بکره
 قال ینار رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یخطب اذ جاء الحسن بن علی حتی یقعده
 علی المنبر قال ابی الحسن صلی الله علیه و آله وسلم ان ابی بنی بنی سید و ان ابی سید سید

بین فتنه عظیمین من المسلمین آنچه بلفظه و در فصل دیگر که علمه اش نیست
الفصل التاسع فی ذکر امامت آئین شیخا من ابواب الصدقات بعض الاما
فی بعض کتب مرویه بطریق الیه تصحیف کتاب مذکور یعنی این را بهیچ وجه
علیه السلام همین حدیث نیست اما ذکر ائمه کرده و غشی کرده بعضی از مقامات
تقدیمت بعضی از روایات یکسان بجز این چون میرزا محمد زاده قدس سره و
اوصاف مذکوره باینکه سبب فریقین گمانه انداخته اند و اتفاقا در هر یک هر دو مایل
و زینجاست که عبد الله بن عمر با وجود استیفاء و اصرار معاویه از بیعت نزد
کرده و بهرگز راضی بدان نشده بلکه آن معاویه نوبت تخلیق باب رسانیده اتحاد
بجانب مکه معظمه زاده اند شرفا و مکره فرامیده چنانکه اتفاقا و بسیاری از
در حال جناب سید الشهدا الطلاع یافته بر تقدیر تسلیم و فرض حال آنکه بعضی
آورده و بروفق روایت بعضی از اهل حق و باقر مجلسی در معجمه ما شایع است
در کتاب الامت و غیر نشان در غیران بعد از واقعه کربا که جهت ایش عباس و زین
بریزیه محاکمه و از مدینه تا شام برای لعن و طعن آن پسر رفته و در بعضی از مردم مدینه و کوفه
را که خوف و طمع در اطاعت او داخل شده بودند شورا ید و در آنجا از امام ایزد
شطری از اوقات عمر عزیز خود را حسب سده و محبت لایل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله
علیه و علیهم صرف گردانیده تنها بی یاور و از انشال و اقربان خود نزد آن تنه خود مید
چو مغلوب الغناب قتی غلب برای غنبت خانه ان نبوت یافته و بهر تقدیری است
که بر روی اساطین سلطنت و اراکین مملکت آنشقی را عطفه نور محمد بن محمد
تقدیرین مذکور بقصد ان بیت نبویه طریقت فیض مغرب از ان بی بی است نه فقط
حبیبه امیرت به و خاتمان قصه بعضی از امامان و ائمه و اوقات تقدیرین و
آنکه زیاده است بعد ازین عمر گرفت و بگذشت و در توقیعات به شیخ الاسلام
بعضی از آنرا نوشته بود که ای معاویه بن ابی سفيان ایمنی میا است لای و
روایت تمام و در هر دو شعبه بازنه فتنه یعنی نمی دانم زمان ظهور من و این

و البته آن فریفته نشدم هر چه ترا ممکن باشد در استیصال خاندانش بکوشش و سخن کسی در
 باب ایشان بنویش عبدالله بلاحظه توقیعات پدر خود سرا سیمه شد و دست از این دان
 برداشت انبئی و صد همد این همه نصرت و جان فشانیها در باره الهیت و تشیع و بدلیل
 بنزد ایزد عبدالله بن عمر زینهار مقام استبعاد و استغراب نیست که حال جلالت و صد است
 او با الهیت مصطفوی صلی الله علیه و آله و است مناقب ایشان از کتب اهل حق مستفیض
 و مشهور است در تحفه اثنا عشریه نیز اشعاری باین امر رفته بلکه اگر اندک استعاره‌های
 بر روایات اهل خلافت هم بعید نمی نماید زیرا که او بدلالات اسفار معتمده ایشان علی اعراض
 به صاحب انبیات الحق و قتی که معاویه بن ابی سفیان از جناب مرتضوی باغی شد و بجنگ
 و قتال پیش آمد برای منع و سزایش او رفت و ادعای امامت و فضایل آنجناب احسن
 و جوه تقریر کرد و لیکن و اصنعین و جاعلین در اینجا هم بضمم محشورات پرداخته اند و بتقلید
 صاحب رقعات مزوره و توقیعات موضوعه که از سر و دایه بیرون می آورد افترا و بهتان را
 بهم باخته اند و بر طاهر است که اگر عبدالله بن عمر آن بهطالت را که مانا بهطالت سابق بود اعتقاد
 میکرد بریزد شقی چرا خروج می نمود و تنهایی اعوان و انصار برای لعن و طعن آن سید کار
 تا بشام چرا میرفت فثبت اقرار المقرین و ظهیر کذب المخلتین و الحمد لله رب العالمین مع
 و لک عبدالله بن عمر با طهار مجلسی در خانه مجلد قتن و اقرار بعضی از متقرین بر سب و لعن
 بن قیس در ایقان و عطا و مضایح بحضور والد ماجد خود یعنی خلیفه ثانی هم خود را میخواند
 نه گشته و کمال جد و جهد خواسته که حق بحقه اربعی حضرت علی مرتضی رضی الله عنهم اجمعین
 لیکن بذروه اجابت نرسید پس خروج چنین مجسم الهیت بریزد شقی بر جای خویش است
 اگر استبعادی هست در نیست که برای تفهیم پدر بزرگوار خود از اظهار حق مرتضوی باز
 نماند بلکه لظاق بهت و سعی بر میان جان بند و بعد از واقعه کربلا که مع سائمه و دایه
 یث عشران میرسد خاموش نشینند و مشویم میباید که بر اکثری از این حرف و کلمات
 که از کتب امامیه ایراد افتاد دست زدن اثبات آخرت نماز را بجلد لا تقربوا الصلوة
 قصه کردند زبرا که اکنون بعد از تشدید ارکان و دنیع بهطالت اهل بدروندان

اعتقاد و شایع الهیست و نبوات امامت شیعه و تقدیم ایشان بر عجمی شیعه چه معنی داشته
 باشد هرگاه این همه بر سر نهاده اکابر قوم عجمیست و دیگر خبر از اشیان که ظاهر اهل بیت در
 اصول عقاید باطلان ایشان مخالف بود گوش ظاهر هم نمیشود نهاد تا بگوشت دل چه رسد
 انکار لا یخفی با یکجمله حال بیعت عید اسد بن عمر بن معاویه در وقت خلع امام همام سرچنانکه در اثنای
 امری دیگر است و حال بیعت او به یزید پدید که شد اید ظلمش انگشت نامی جهان و بهایان
 است بر فطانت نفوس و صیانت ناموس بر تقدیر تسلیم و فرض محال امری دیگر است
 بپیرایه که در باب عید اسد بن عمر بن معاویه است و تعریضات بر زبان می آورند و آنچه
 از خلاف و بیوفائی و خلاف قرابت و دشمنائی از حضرت عید اسد بن عباس بلکه از
 محمد بن سفیه برادر امام حسین خلیفه اول امامیه صدور یافته و در رساله قدیمه
 اشارتی بدان نموده ام لمحوظ و منظورند دارند و سبب نفی انشاء الله تعالی ایست
 شنیدنی در صورتیست که دلالت جواب نافع را از سوال مذکور بر عدم بیعت
 عید اسد بن عمر از بنابر امیر آفرزان خلافتش مسلم داریم و کلمه لم و لا تسلیم بر زبان
 نیاریم و لا بحول و قوت الهی ما را میرسد که بگوئیم که ادا از عدم بیعت ایشان نه نیست
 که عید اسد بیعت خلافت نموده قاطع امامت مرتضوی بوده اند بخلاف معاویه
 که او را امام دانسته در انقیاد و امتثال او حقوق جان شاری بجا آورده اند بلکه
 برادر ایشان که بیعت امیر المؤمنین و رفاقت عیوب المتقین در حروب فاضلین و غایب
 کردند و بیعت بجهال نمودند و با معاویه وقت خلع امام حسن بعد از اتفاق مردم دست
 بیعت دراز کردند دلیل بر این مطالبه کتب اخبار و کلام اهل سنت است که صریح
 از آن بیعت عید اسد بن عمر و اطاعت انقیاد و محبت و و داد ایشان بجناب امیر
 معلوم میشود و بیش مناقب فضایل و تقوی و حسن تقیاد از تبلیح و ثمرات آن بود که شایسته
 که عید اسد بن عمر در محبت خلافت باشد و آنجناب ترمزدی داشته و دست بیعت بر
 دست حق پرست امیر المؤمنین گذاشته باشد چنانچه حسین بن اسمعیل در رساله
 نمود و سیفرا به القصد بعد از اعلیٰ المله بر علیه علی بن ابی طالب بیعت کرد بعد از عید

[illegible]

و کلام فاضل مشیر امامیه یعنی کمال الدین ابن شمیم بحر انوار شریعته بهم لالت
 بران دار که عبد الله بن عمر در این مباحثین داخل بود کما لا یخفی علی من تصفی بلکه خود جناب
 فاضل علی که ما جد ایشان حقیقه در طعن الریح آنچه میفرمایند مؤید همین است که عبد الله
 بن عمر در مباحثین داخل بود حیث قال جناب امیر بعد قتل قبل الدار غواش غلاقت
 نفرموده بل ترکها و اعتسفت فی بیتہ فجاء الناس یمرون الیه و چون اصرار تمامی
 مهاجرین و انصار بر بیعت از آنحضرت از حد گذشت و بمکی التمس که دند که مکی التمس
 و التمس برای خلافت از آنجناب نمی بینیم مدیدک تیا لیک در آنوقت حضرت ناچار قبول
 خلافت کردند البته چه بر ظاهر است که عبد الله بن عمر در تمامی مهاجرین و انصار و بمکی
 اصحاب رسول فخر صلی الله علیه و آله و سلم محبوب و معدود است قطعا و یقینا و کلام
 کثوری در ابرام می کند که تقلید الکمانه می شود و داد اگر بزرگی نیز دلالت بر آن
 میکند که عبد الله عمر بن سعادت مشرف گشته و تمامی اصحاب غیر از ابوهریره بیعت
 کردند و هرگاه توقف بر بیعت خلیفه و امیر با اعتقاد صحت خلافت نزد اهل
 سنت جمیع نمیتواند شد چنانچه علمای امامیه در باب خلافت افضل الصدیقین تقریر
 آورده اند کما سجدی ان الله تعالی عدم بیعت عبد الله بن عمر تا آخر خلافت حضرت
 امیر با اعتقاد صحت خلافت آنجناب که علمای اعلام با میفرمایند و از قطعیات
 و یقینیات است و هزاران دلائل و براین بران موجود و کتب معتده شیعه مثل
 انبیا الحق بهم آن ناطق است کما عرفت چگونه جمع تواند شد و قرینه هم درین
 روایت که از نافع منقول است بر صحت مقوله ما موجود است زیرا که اول گفته که
 معمول عبد الله بن عمر آن بود که وقت فرقت مردم بیعت نمیکرد و این وقت اشاره
 به فرقت بعضی از اجله اصحاب پیغمبر از حضرت امیر است مانند اسامه بن زید و
 سعد ابی وقاص و محمد بن مسلم که در باب امامت و خلافت بیعت با امیر المومنین
 کردند کما مر در هرگاه آنجناب بحروب بغات متوجه شد نظریه بعضی از احادیث
 و تفسیرات شری رو بروی پیغمبر صلی الله علیه و آله که اکنون با جمیع مسلمانان قتال

[illegible]

تمام متصور است بخلاف بیعت بچیز بد باید حکم ضرورت که مجرد بجز شرعیست و دیگر هیچ
 بیعت بیع الله و رسوله گفته اند و محتمل است که معنی الفاظ مذکوره آن باشد که در امور شرعی
 موافقت تو خواهیم کردند اموریکه مخالف شرع باشد پس تاکید و تصریح این الفاظ را بر
 زبان آورده اند و عبدالله بن مطیع و مانند او از اهل مدینه این را هم گوارا نکرده از بیعت
 بیزید باید خلع نمودند الی غیر ذلک من المتخللات القربیه او البعیده و بر متبصر خبر مخفی نیست
 که انتساب بیعت بعبد الله بن عمر بن خطاب و تسلیم و فزونی حال است زیرا که بعد از این خبر
 هویدا میشود که دلیل مجتهد و محکی از یک اقبال بر بیعت عبدالله بن عمر قابل قبول نیست از شأ
 الله تعالی قوله و بر تقدیر ثالث قول کفر او اقول چه خوش گفته است و الله مخاطب
 که یکی از ادب فرمایگان قلیل البضاعت آنست که کلام را بکمال اجمال اد می کنند
 تا در وقت دارو گویا بحث محققین جای فراواند لیکن هر قدر که خواهند اجمال و اجمال
 بکار برند و از میدان مناظره راه فرار جویند آخر بموجب قول او تعالی فَإِنَّهُ مُلَاقٍ فَمَنْ
 دُرْشُكْبَةِ الْجِبَالِ فَقِيرٌ وَبِرَّ النَّظَرِ فِي هَذِهِ الْقَوْلِ الْكَرَّارِ خَوَانٌ وَبِرَّ طَرَفِ
 تَابِئِي نَظَاطٍ خَوَانٌ كُنْتُ كَرَمِيْنَ اَزْ اَسْمَانٍ وَغَضَلُ اَزْ عَفْرَانٍ خَوَانٌ بِنْدِ شَاخِ
 اَلْجَبَلِ اِذَا اَزْ خُرُوجِ اِمَامٍ حَسَنِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ خُرُوجِ اَزْ مَدِيْنَةِ طَبِيبٍ لِّسَانِ خُرُوجِ
 اَبْنِ مَطَرٍ اَكْثَرُ رَوَايَاتٍ فَرِيقَيْنِ بَعْدَ صَدْرِهِ اَمْرًا بِالْقَتْلِ بُوْدَ خِطَابَةٍ اَزْ عِبَارَتِ تَارِيخِ حَشِيْرِي
 كَرِيعَتِي اَزْ اَكْبَرِ اَمَمِيْنَ كِتَابِ اَزْ كِتَابِ مَعْتَبَرِهِ اَهْلِ سُنْتِ شُرْهَرْدَةِ رَاهِ اَطْرَافِ بَدْعِ اَنْ
 سَبِيْرَهْ اَنْدَ وَاَضَحُّ مِشْوَدِ عِبَارَتِ اَنْبِئْتُ لِمَا اسْتَخْلَفْتُ مَعُوْبَةَ وَوَلَدَهُ يَزِيْدَ وَذَلِكَ
 اَزْ سُنَنِ وَحْشِيْنَ ثُمَّ مَاتَ مَعُوْبَةُ فِي سَنَةِ سِتِيْنَ لَمْ يَكُنْ لِيَزِيْدُ تَهْمَةً اِلَّا اَنْ كُنْتُ
 لَوْلَا بِنْتُ نَعْبَةَ بِنْتُ اَبِي سَفِيَّانٍ عَالِمُهُمْ عَلِيٌّ اَمِيْرُهُمْ يَحْيَى مَوْتُ مَعَاوِيَةَ وَبَايَرُهُ بَانَ خَدْلَةُ اَسِيْرَةُ
 عَلِيٍّ اَعْمِيْرُهُمْ يَزِيْدُ مَطْلُوعٌ وَعَبْدُ اللهِ بِنْتُ عُمَرَ وَعَبْدُ اللهِ بِنْتُ اَلرَّبِيْرِ اَخَذَ اَلْيَسْتَفِيْرَةَ رَضِيَتْ اَقْلَ اَلْمَنَازِلِ
 قَبْلَ اَمْرِهِ اَمْرُ اَلْفَتَاوَةِ وَبِشَدِّ دَعْوَتِهِمْ فِي ذَلِكَ فَلَمَّا قُرِئَ اَلْوَلِيَّةُ اَلْكِتَابُ فَاسْتَرْجَعَ
 مَرْوَانَ وَنُتِقَ عَلَيْهِ مَوْتُ مَعُوْبَةَ فَقَالَ لَهْ اَلْوَلِيَّةُ مَا اَلرَّاهُ كَيْفَ نَصْنَعُ فِي هَوْلٍ اَلْمَلِكَةِ
 اَلْفَتَاوَةِ اَلَّذِي اَمْرُهُ اَخَذَ اَلْبَيْعَةَ قَالَ فَاِنْ فَعَلُوْا قَبْلَ مَنَّهُمْ وَكَفَفْتَ عَنْهُمْ وَاِنْ اَبْرَأْتِ

صدر این اصفهانی هم آنرا ندیده چنانچه قاضی نورالله در احقاق الحق تصریح بجمع این امور
 کرده و بر همه کس عیانست که چون ترجمه مذکور در یکد و جلد محصور است پس احتمال این معنی که
 ترجمه اصل طبرست کجایا راه داشته باشد پس ثابت شد که این ترجمه ترجمه تاریخیست که حرف
 مصطلحی را افاضی است چنانچه چنانشی هم از علمای رافضیه تصریح پیدا کرده که مصطلحی که از اکابر
 شیعه است تاریخ گیرستند از ابرو حالش باقی نگذاشته اند اهوالتحقق عند المحققین
 کما لا یخفی علی المتبحرین و عبارت تاریخ حبیب السیر که باظهار مخاطب نثر بر در رد
 مکتوب اخیر شاه صاحب مرقوم الصدر در کتب مأمود است و هم عبارات روضه الصفا
 که باعتراف مخاطب اسوة الاذکار از زمره اهل صدق و صفات بهین عنوان و
 این مقامین بیاد می آید کما لا یخفی و در تاریخ روضه الاحیاء که مجتهد الزمانی دعوی مرجع
 این کتاب از بانی علامه دهلوی قدوه علمای اعلام قدس سره العزیز بهرین رساله جایجا
 خواهد کرد باین الفاظ و عبارات سرود و مذکور است نقل است که چون نیز بر سر حکومت
 نشست فرمان داد تا ابواب خزان بگشادند و اموال اعیان و طبقات حشم را علی اختلاف
 مراتبهم مالهائی افزاده و چون بهت او مقصور بر آن بود که آن چهار بزرگوار که اسامی شان
 مراد از مسطور گشت بیعت کنند بولید بن عتب بن ابی سفیان که در آن آوان والی مدینه بود تا
 نوشتند مضمون آنکه معاویه که خلیفه روی زمین بود عالم فانی را وداع کرد و بسری باقی خزان
 و مراد حال حیات خود خلیفه گردانیده وصیت فرموده که از اولاد ابوتراب و جرات
 ایشان بر سفاکت یا بر بزرگوار باش و تود داشته که جبار منتقم کینه آن شهید مظلوم اعنی
 عثمان بن عفان را از آل ابیطالب طلب خواهد داشت و در آن باب واسطه اولاد
 ابی سفیان خواهند بود که الضار حق و طالبان عدل اند و باید که چون بر فحوائی این
 مکتوب واقف بشوی از اهل مدینه بیعت بستانی و السلام علیک ورحمة الله و بقیه
 دیگر در نهایت بیان نوشت مشغولانیکه از حسین بن علی و عبدالله بن عمر و عبدالرحمن
 بن ابی بکر و عبدالله بن زبیر بیعت را بستان و درین باب بهمال شما و اگر بیعت
 بپارشان از آنکه من نکرست و ملای نامی مولانا عبدالرحمن جامی در بعض سایل

خود این حکایت و گلداز سوان روح را بهین نوع بیان میفرماید که دلائل و اسباب
 امر نیز بدقت نقل جناب امام حسین دارد و صاحب منهاج الدین و معراج المسلمین بعد از آنکه
 در سبب خروج آن امام مجتهدی نویسد که یزید بعامل مدینه منوره نوشت که جمعیت آن
 بن علی رضی الله عنهما طوعا یا کرها بکیر و از کتب مورخین تفصیل آن بدینسان میکند که
 ولید بن عتبیه بن ابی سفیان و ابی علی المدینه فکبت الیه یزید یا یزید ان یخولک و یخولک
 کتابه نه اما بعد از آنکه کتابی به افتخار ابی البقیه علی بن اقبال که من انما
 الاربعه حاجه و هم عبدالله بن عمر بن الخطاب و عبد الرحمن بن ابی بکر و عبد الله بن ابی
 و الحسین بن علی رضی الله عنهم اجمعین فان امتنع احد منهم فلا یكون جوازا و اما
 فلما قصدوا الحسین بعد ما کلفوه بالبقیه و یزید ما ابی الحسین بن علی فکبت الیه
 الکعبه انتی ملقبه چون ذکر عبارات کتب دیگر تطویل کلام را مقتضی است لهذا
 برین چند کلمه اختصار کرده و روایات معتبره شیعیان مجملات آن بیهتم که مطالعه بخوانند
 مجلسی و علماء العیون و مانند آن شاهد عدل برای دعوی فقر است و در کتب کامل بسیار موجود
 است که چون معاویه و قاتل یاف یزید هجرت روز تفریت داشت روز هفتم خطبه
 و خلق را بتجدید دعوت کرد و بیعت و از منبر یزید آمد و امر را تشریف داد و در باب
 امام حسین علیه السلام زبیر و عبید الله و عمرو و عبد الرحمن بن ابی بکر با و زراعت و ثروت را
 که نامه بجا کم مدینه باید فرستاد تا برای تو از ایشان بیعت ستانند و اگر بیعت نکردند
 ایشان بتو فرستند یزید نامه نوشت بولید بن عتبیه که دالی مدینه بود و هم به ایشان ابی
 آخر القصة بطولها و از اینجا وجه تعجیل مردان در قتل این نفوس رسیدار به متناسبه
 خصوصا حضرت امام حسین روز یکشنبه نزد حکام مدینه طبعه تشریف برد معلوم تو کرد که آن
 اطاعت و انقیاد یزید شقی بود و اگر مقصود از خروج سفر امام حسین از مدینه
 بنوی عراق است پس بعد از این خروج از حکام یزید قتل آن جناب بطریق اولی خواست
 بود زیرا که با اتفاق این سفر بعد از سفر مدینه است بیانی که بعد از اقامت
 چند ماه است در که معذور و کلام فقیر در سال قدیمه متعلق بخروج اخیر است که لامحاله

صدر نیز است و از اینجا است که در عبارتش چنانکه استی لفظ جهاد و حرب افزوده
 ام چنانکه گفته ام و جاب سید الشهدا وقت محاربه او مجاهدی سیل اسداند الی آخر
 هرگاه بر او بخوبی حاصل شده و التباسی و ابهامی باقی نمانده باز مطلب عبارت سلسله
 فقهه مدین یا تجاهل و تفاضل از آن ورزیدن غیر از فقدان بصارت و حرمان از بصیرت
 بر وجهی عمل توان کرد و هرگاه ثابت شد که خروج ثانی بار داده جهاد بعد کفر نیز بود پس
 مقتضای آن کفر نیز برای مصیب که بر مذنب کفرین در پی ابطال مظافرت نیز است
 ما برای عجیب و غریب است و واقعه حمزه و امثال آنرا که بسیار است که بلا و قوع
 یافته در مروجی است که نیز بدین مردم دلالتی بر آن ندارد که او بعد از حکم بقتل امام حسین
 رضی الله عنه مصفت با ایمان و اسلام بود و بسبب سواخ ما بعد کافر شده و نیز باطن
 جدا گما او مانا الیه سابقا مثلاً شخصی انکار توحید نموده و از اعتقاد نبوت و معاد جدا
 ام اباده استکبار و زریده و کسی در مروجیات کفر او گوید فلان منکر توحید و رسالت و جهاد
 است لازم نمی آید که یکی ازین هر سه بانضمام دیگر من حیث المجموع علیه کفر باشد
 لاس من حیث الوحدة پس نمودن امور دیگر در اسباب کفر آن نسیم منکر علیه است
 مجموع نیست و اگر برین قدر اکتفا کنی و تصریح این امر را بخلاف مودای انظر
 الی ما قال و لا تنظر الی من قال از کلام علمای اعلام میخواهی اینک بر سوره سجاد
 الکونین فی بیان فضایل الحسنین رجوع کن تا دریایی که مولوی محمد اکرام الدین بن محمد نظام
 الدین تصریح تمام افاده این مرام فرموده عبارتش بعد ذکر دیگر قبایح نیز بدین است که
 نزد ارباب تحقیق از اهل سنت و جماعت فقط از قتل نمودن امام باقر و کافر شده
 قطع نظر از تمعاضی با کج روی میخوض ترین مردم و تقبیح ترین خلایق نزد علماء
 سنت و جماعت است و این کار ناشایسته کوی ملعون کرده هیچکس درین امت
 نموده لعنت خلیل اکبر و بر پیروان وی و یارانش و مده کاران وی و لشکر او
 از خدا فرستاده و سائر مردمان هر زمان و هر لحظه و آنجا که از علمای ماذکر لعن طعن
 بران ملعون در کتب خود کرده اند اگر در اینجا ذکر نماید این مختصر بطول

انجام عطا و ه این ائمه بر شیعیان که در وجه کفر و صدور با نقل تالیفات است
و بسبب و مذا ایشان مثلا ذکر کرده اند هم وارد است زیرا که بر تقدیر علی مجتوب امور مکتوبه
بزرگتر و لازم می آید که حکم گشتن امام حسین نزد شیعیان باعث کفر نباشد و با وجود آنکه علم
الشیعیان فیه و با عن الکفرین و آنچه مخاطب از محمد بن عبد الکرم شارح کتاب نقل کرده
محقق عاده است نه افاده جوایش در رساله قدیم موجود است و آنچه در جوابش ترتیب داده
مجدوش و مردود است که استغفر الله تعالی قوله و از حدیث سیان الی اخره
اقول این احادیث که مجتهد الزمانی از کتاب فاضل اخباری یعنی مقدمه شیعیه نقل کرده
و گویا گوئی مذکر آن از میدان مناظره برده مانند عبارت مل و نخل در محل نزاع و آتش فتنه
در رساله ثمره الخلفه چنانکه این اخبار را وارد فرموده جوایش در اثبات انحراف تفصیل تمام
سمت ذکر یافته در اینجا بعنوانی که فی الجمله تجدیدی و مرتبته دارد ادا میشود که مجتهد شایسته
فاضل مذکور زینهار کتب اهل حق را ندیده و معانی احادیث مذکور را بهیران عقل شنیده
تفصیل مقام آنکه خود فاضل اخباری در کتاب بطور دهم برادر خورشید که در امارت و حکومت
کوفه بزرگی تمام دارند و هم این مجتهد در تالیفات خود جایجاد را حادئیکه جدا جدا در کتابها
مرویت این مقدمه را داخل میدهند که الحدیث یفسر بعضه بعضا فکیف که روایات در کتاب
کتاب یک کتاب وارد باشد که بطریق او مقدمه مذکور در آن جاری خواهد شد الغرض محدثین
چنانچه این احادیث را در بای نقل میکنند احادیث دیگر را که برای تفسیر این احادیث
بکار آید نیز قریب آن وارد میفرمایند یعنی که قوه المحدثین یعنی مسلم را در حدیث
که از ماخذ جامع الاصول است احادیثی که در کتب کثیره خلفا و امر است روایت شده
و زیر همین احادیث که مخاطب از غایت فقه از استنزام حرمت از وی امام حسین علیه السلام
می بیند و تفصیل این قسم احادیث از کتب دیگر که جامع احادیث هستند انحصار یافته است
تواند شد صاحب کفر و الحال بعد ذکر احادیث مذکور در این تفصیل و بعد از آن
و میگوید الفرع الثالث فی جواز مخالفة الامیه و عدم اطلاقه و بعد از این احادیث جامع کرده
کتب محدثین آورده یعنی از ان احیست لاطاعه لامعانی معیتة اما الطاعة فی الامه و استقامت

اطاعة المخلوق في معصية الخالق حم ك عن عمران والحكم بن عمرو انصارى سكون
 عليه انا اذا حكمتم بحكمكم فليكن بكم ويعلمون فيسبون العل ولا يرضون منكم حتى تنسوا
 فيهم وتصعدوا كذبهم فاعطوهم الحق ما رضوا به فاذا تجاوزوا من قبل على ذلك فهو شهيد
 طب عن ابى سلاز السمع والطاعة حق على المرء المسلم فيما احب او كره ما لم يؤمر بمعصية فلا سمح
 عليه ولا طاعة ثم ق ٤ عن ثوبان من ارضى سلطانا بما يسخط به خرج من دين الله ك عن
 جابر اسمعوا اهل سمعتم انه سيكون بعدى امر ارفن دخل عليهم فهد قهم بكة بهم واعانهم على طلبهم
 فليس منى وست منه وليس بوارد على الخوض ومن لم يدخل عليهم ولم يعنهم على طلبهم ولم يصيبهم
 بكنهم فهو شى وانما منه وهو وارد على الخوض ت صحيح غر بن حب عن كعب بن عجرة
 ان الله لم يبعث نبيا الا وله حواريون فيمكث بين اظهرهم ما شاء الله ليعمل فيهم كتاب الله و
 شته منه فاذا انقضوا كان من بعدهم امر ايركيون روكس المنابر يقولون ما ترفون ويعلمون
 ما تكرون فاذا رايتهم ابك فحق على كل مؤمن بجاههم بيده فان لم يستطع فبلسانه فان لم يستطع
 بلسانه فبقلمه ليس واذ ذلك اسلام عن علي رضا قال بعث رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
 سرية واستعمل عليهم رجلا من الانصار فامرهم ان يسلموا له وليطيعوا فلما خرجوا وجده عليهم
 شى فقال ليس قد امركم رسول الله صلى الله عليه وسلم ان تطيعوني قالوا بلى قال اجتمعوا حطبا
 ثم دعابار فاضربوا فيه ثم قل غرمت عليكم لئلا تظنوا فيهم القوم ان يدخلوا فقال لهم شاب منهم انما
 فرقم الى رسول الله صلى الله عليه وسلم من النار فلا تعجلوا حتى نلقى النبي صلى الله عليه وسلم فان امركم
 ان تدخلوا فادخلوا فرجعوا الى النبي صلى الله عليه وسلم فاجروه فقال لودخلتمونا ما خرجتم منها
 ابراء وفي لفظ لودخلتمونا لم يزلوا فيها الى يوم القيمة لا طاعة في معصية الله انما الطاعة في
 المعروف ط حم مشخخ م دن ع محصل معاني اين روايات آنت ك سماع وطاعت
 تاوقى است ك حكام و امر الامر معروف نماند و هرگاه فسق و فجور و زندقه و خلاف شريعت
 بعمل آرند انقياد و امتثال شريعت و قريبات است ك حكام جور فراهم آيند و طالب خوشامد
 باشند و در باره شل قبيح و در دفع خود طمع تصديق و تحسين دارند كلى حق و روى شان
 بكنم نيد تا ك راضى باشند و هرگاه تجاوز نماند و نوبت بقتل و قتال انجامد هر كس يكه بر

حق گشته شود او شهید خواهد شد و برضوان و بها یکی حق خواهد پیوست و کسیکه
 کند حاکم را بخیری که خدا بران چشم فرماید از دین خارج شد و کسیکه داخل شود بر حکام
 جور و دروغ آنها را تصدیق کند و بر ظلم شان امانت نماید مرا با وی کاری نیست و او را
 با من و هرگز وارد نشود بر حوض کوثر و هر که برخلاف مذکور عمل نماید من از ویم و او از من
 و بر حوض کوثر وارد نخواهد شد و بدستیکه خدای عز و جل میحوت نماید پس منی را اگر
 بودند خواص اصحاب او که شریعت را بر پا دارند هرگاه ملازمین منی متفرقین شوند ما را
 بهم رسند و مسکرات بعل آرند درینوقت بر هر مومن حسب طاقت جهاد می باید بدست
 خود و اگر نتواند جهاد سانی کند و اگر برین هم قدرت نیاید اعمال آنها را بداند و این
 کمترین مرتبه اسلام است و در صحیح بخاری هم مرویست که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 لشکری فرستاد و مردی را از جمله انصار رئیس گردانید و امر فرمود که اطاعت او کن
 چون روانه شد ندقهقارا آن رئیس در امری متغیر شد و گفت که آیا حضرت نفرموده بود که
 اطاعت بکنید گفتند چنین است که تو سگویی فرمود ما نیزم جمع کردند و آتش فروختند
 باز امتحانایا بوجه دیگر گفت که داخل شویدا اهل لشکر قصد کردند که آتش در آیند و
 خاک نشوند جوانی از امتیان گفت که پناه بگفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم گرفته بودیم که
 از آتش نجات یابیم بعد از اسلام دخول در آتش چه معنی داشته باشد بعین بکنید
 و نزد حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بروید اگر حکم فرماید بطیب خاطر در آتش در آید گفت
 فرمود اگر داخل میشد باز هرگز از آتش بیرون نایست منی آمدند طاعت حکام آنها
 وقت است که مبروف حکم کنند بمعصیت الی غیر ذلک من الاحادیث و درینجا
 نکته ای دقیق است که باندک امجان در معانی این احادیث منی توان برداشت
 جلد آنکه ازین روایات علی الاطلاق ثابت شد که بر حکام انکار کردن و نه و نه
 نمودن رواست بلکه مایه است اگر چه بعد از بیعت و عهد و پیمان و این
 که از ابتدا بیعت نرید را بخوبی گرفته اند و دست بر معصیت نمی بایست گذاشت
 نباشد که مخالف عهد و مناقع بیعت هم نباشد و نماینده اخلاص منی را

اول با ثبات امامت یزید و ابطال شهادت امام حسین کمر بسته اینست که برین
 عبد الله بن مطیع که عبد الله بن عمر لعل آورد و خواست که او را از خلع بیعت
 بحکم حدیث نبوی باز دارد و او را می شود و جوایشش بر ظاهر است که فهم این عمر
 رضی الله عنهما بر حضرت امام حسین که مرتبه اجتهاد دون مرتبه اوست حجت نیست بلکه
 بر دیگران هم و ازینجا است که عبد الله بن مطیع که کاتبی بمنزلت امام حسین نمیداشت از منع
 این عمر منتهی شد و خلع بیعت نمود و برکنوا این خاطرشان دل نهاد و بمقاومت لشکریه
 بجنب برخاست فکیف که حدیث عبد الله بن عمر در باره خلع کردن و غیر نمودن باشد
 که دامن حضرت امام حسین از آن پاک و پاکیزه است که هرگز بیعت آنستقی نه نمودند و
 علامه ای که عبد الله بن مطیع حدیث مذکور را که در کتب بیعت است نظریه بعضی از قراین و الفاظ
 چنانکه در شرح احادیث مبسوط در باره استیصال التبه باشند که ما بوند بعضی
 اجله من العلماء الغرض ضرورتیست که مجتهد مرعیه بدیهه بکرا تقلید کند پس بر کسی ازین بزرگان
 بر طبق فهم خود که تعلق بکتاب و سنت داشت عمل کرده مع ذلک عبد الله بن عمر نظر
 بسفک و مانع فرموده و حدیث نبوی باید آورده تا شاید که او هم با اتباع و اشیاع خود
 از جور ظالمان و سید کاران محفوظ ماند و الا نفوس ناموس اهل مدینه از دست ایشان
 مصون باشد و درین وقت که اصلاح ذات البین است ارتکاب کذب درست نشود
 چنانچه محدثین ابواب و فصول درین امر خاص منع کرده اند که لا تخفی فکلف و قتی که
 یزید بلید لشکری بس عظیم خو غوار برای استیصال سکنه مدینه فرستاده باشد و همچو
 سرف بدکیش که حالش غریب آید رئیس آن باشد منع کردن نظر یا مثال این حادث
 که آنستی را برای محقق و ما مسلمین بود چنانچه خلافت آن بوقوع آمد که صفیات تواریخ
 از آن معلوم و شیون و قلوب اهل اسلام از دیدنش بر خون و از آنجمله آنکه از ستم
 احادیث که مردم نظر باطلاق و عموم اینهم بجای خود ثابت میشود که بیعت اهل حل
 و عقد و اتفاق مردم هم قتل و قتال با حکام و امرا و انکار بر سیر آنها که در پی جور و ظلم
 شوند در شریعت دارد است پس خروج و نیکو حضرت شهید کربلا که قبل از بیعت اهل مدینه است

و هنوز مردم دیگر هم دست پیوستش نداده بودند کما سچی بحیثه انشا الله تعالی بطریق
مطابق احادیث نبویه خواهد بود سکنما که بیعت یزید مقدم و بیعت اهل کوفه بعد از یزید
است مگر چون اهل حل و عقد از خلافت یزید کاره و مستکف بودند و جلوس و راجع
نیکردند و استحقاق جناب امام حسین مجمع علیه بود حقیقه بیعت یزید کان لم یکن شد
و آنچه که در این سخن هم از زبان فقیر بی ستم و دلیل بر نیامده زیرا که اگر بخندین مثل
علامه علی قاری در مرقاة شرح مشکوٰۃ از تاریخ ابو عبید الله بخاری و حاکم نقل میکنند و آن
بزرگان تا بصحاب میرسانند که خلافت حقیقه در شهر پیغمبر خداست صلی الله علیه و آله و سلم
و اهل حل و عقد همین بلاد در کار اند و ملک و سلطنت در شام است و انعقاد ان بطور
تسلط و علی است که برای نظام عامه قرار دادند و بیعت اهل شام و دمشق را اعتبار
نست انبئی و از آنجا که درین مقام قبل و قال امامت اختیار است که غلبت آن بیعت
اهل حل و عقد حاصل میشود و اضطرابی پس بیعت اهل شام فی حدوثها بکار قرار
تکلیف که این بیعت برخلاف اهل حل و عقد یعنی اربعه متناسبه و مانده است او را نشان
عرفت مرارا و این احادیث که برای اقصیه و تعصب بر ایداد مردم همانی است
مثل آنرا در بخاری و شریح کلینی وارد میکنند فرق اینست که این احادیث بر اصولی است
طبایق و وفاقست بلا تکلف می نشیند و اصول امامیه که همین تفسیر و تفسیر است این
احادیث را نمی گزیند یا بجهل زیادت رواته همان وقت مجموع قوی است که در جمیع
و ثوق رسد یا اصول و قواعد و درایت عقلی آنرا تجویز کند نه آنکه خلاف است کتاب و سنت
و بداهت اولی از پیش خود تراشند پس روایات ما که حاشیایان شد بر روایات
که اشتنی و آنچه رفقه در باره این عمر وضع کردند کما مر بر دیوار ذوقیت القصد در
شهادت امام حسین بیع مشکوٰۃ و دومی پیرایون خواطر اهل اخلاص است و دو لیکن این
که بیعت اینست که شاید در بعضی اینواصب که تشدید قبل برای امامست یزید کرده اند بگویند
که بیعت یزید و ارتکاب او خلاف شریعت را با ثبات باید رسانند تا بعد از امام حسین
و خروج آنجناب صحیح گردد جوایش قطع نمند از آنکه علم ابدی علی این حدیث است

نور دیده . انی اینچنین یا ذرا می نتوانسته کرد و سبب می داشت را سده تقی میگویم که بنقد
 بجای خود از شیعه و سنی ثابت شده و پروایات مقبوله طرقتین بطهور پیوسته چنانچه
 در رساله قدیمه هم اندراج یافته که معاویه حضرت امام حضرت امام حسین را مختار کرده و
 وقت رحلت وصیت نموده که یزید تعرضی بآنجناب نرساند و او خلافت این وصیت
 بجا آورد و بجزو جلوس بر سر حکومت سر مبارکش را طلبیده و اتهام زاید الوصف
 بجا آورده و ولایت و مروان را هم مامور کرده و حال این حکم بر همه عیانست که نزد جمعی
 موجب کفر است و نزد قومی باعث فسق شدید و هرگاه یزید شقی از یزیدم ارتکاب کفر و فسق
 و قتل این نفوس قدسیه درخواست باشد حالت مشغله در جواز خروج بلکه با نوبه بودنش
 باقی نخواهد ماند حکایت که در احادیث نبویه اینهم ورود یابد که یزید است سینه را تبدیل
 خواهد کرد و بندگان خدا را ذلیل خواهد گردانید الغرض استفاده منع خروج بر یزید
 از آن احادیث که مجتهد الزمانی تقلید ذکر نمودند مسلم نیست زیرا که در وقت او کافریا
 فاسق شده بود و در وقت کفر بواج که نزد محدثین نظر بشواید و دلایل صد و سیاضی از آن
 مراد است که لایق علی بن طالب شرح مسلم للامام النووی بحکم احادیث منازعت خروج
 بالاتفاق درست است حیث قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم فاذا را اینهم ذلک فاکتروه
 علیهم و قولوا با الحق حیث ما کنتم و لا تسانعوا و لا اله الا الله فی و لا یتهم و لا تعصوا علیهم
 الا ان تروا منهم سکران محققا الخ مع ذلک در وثیقه امام حسن و بروی صغیر و کبیر
 چنانچه در منبع ثانی بر مقام خویش معلوم خواهد شد نوشته بودند که خلافت بعد از معاویه
 سویی در مسلمانان باشد و در روایات دیگر آمده که بعد از معاویه خلافت بآنجناب الهیست
 باز کرد پس چون امام حسین را قبل از کفر یزید خروج مباح باشد بعد از کفر حرام
 خواهد بود آری در وقتی که امام حسین خروج فرمودند خروج بر کسی ممنوع بود که مشرک
 شرابخوار و فاجر و منافق و عیبد و اهل حل و عقد مشرب
 آمدند و با همتش قائل شدند و چون اثبات این امور در باره یزید مبایست شود
 پس بکر آن احادیث افرشته و خروج امام حسین را یزید حرام بنده شستن نزد محبان

الجلیت نبوی و خدا بیان نفس الامری محقق یافته است و این بلیغ حدیث است
که از اولیای بزرگ سر میزند و از شریح معانی آنجا است که در حدیث آمده است
منقذ گذشته بود که بر جابرین وظایمین نظر بفرستد اما در حدیثی که در این
پس یکدیگر دعای اجماع باشد و در خروج امام حسین چون و چرا آنرا نشانی از
کمال انجمنی اینها که گفته شد بطور تحقیق بود آدم بر الزام پس بداند چنانچه
که سر در گریبان تفکر افکند و نقد جان در گفت تسلیم بند زیرا که در کتب معتبره اوامرات
کافی کلینی و دیگر اصول مؤمنان و این معنویان در روایات ائمه بار بار و در روایات
که حضرت خاتمه مبارک و تعالی بواسطه هزاران ملائکه حضرت روح القدس را بر وی نازل
میفرمود صلوات الله علیه و آله و سلم بابت تمام تمام عباد و مؤمنان از امیر المؤمنین و حسن و حسین
سید فاطمه زهرا رضی الله عنهم اجمعین گرفت بود که با وجود و قیوم و قیوم و قیوم و قیوم
حقوق البیت بلکه غضب ام کلثوم و شک حرمت و تحریف آیات قرآنی الی غیره
و هم زنند و حضرت امیر با وصف ملاحظه این همه امور تنبلیت در دهنه سکوت و
خاموشی اختیار نمایند و طریق رفیق را در این گیرند و در این همه امور ملاحظه روایات
قدماهی امام جعفر علی بن ابی طالب و شیخ المشایخ صدوق و طایفه چنان معلوم شود که اگر حضرت امیر
و سکوت نمیکرد و بیت خلفانی کرد همانا اعتقاد این مردم بود و بعد از آنکه فراموشی
نشستی باده یعنی ظلمت و نماز و روزه هم از دست میافتد و بدین آیه ای و سومین
و سبک و دیدن چنانچه روزی حضرت خاتون بنت در باره خلفا و اعیان و انصار ایشان
بجای این لشکریفرود که ناگاه آویند از آنجا که میفرمود این معصوم سید حضرت
و نشان داد که آن فاطمه سینه ای که و از آن و فراتر و حد و رسالت هم بر طرف کرد
و بعضی از الفاظ روایات شیخ صدوق در کتاب ذکوة البیت عن ابی جعفر علیه السلام
آن علیا لم یفهم ان یتو اناس الی نفسه و انهم ان یكونوا یفهمون ان یتو اناس الی نفسه
احب الیه من ان یتوهم فیا بوا علی فیمیز ان کفار کلهم و از افادات امام صادق
در کتاب سطور بواسطه اینست بعضی از اینها قال قلت لابی عبد الله کف علی

عن القوم فان مخافة ان يرجعوا كفارا انتهى لفظه ومحصول این احادیث نیز همین است که
 اگر جناب امیر مردم را بسوی امامت خود دعوت میکرد و حجت و دلیل برایشان تمام میکردند
 و آنها راه انکار پیش میگرفتند همه با کافر میشدند پس اصلح در حق آنها رعایت نمود تا بر
 اسلام باقی مانند با کجمله نزد کاسه لیسان عبدالله بن سبأ رئیس اهل نفاق و مقلدان
 بهنوائش شیطان الطاق ترددی در معنی نیست که جناب سید الانبیا از خلافت خلفای
 ثلثه بار با خبر داده و مهر صبر و سکوت بر لب مر قنوی نهاده بودند و ظاهر ابرار کمال
 بالا خوانی و سرایه هوا حبس نفسانی بر غم طائفه محصور بهمین است که حضرت مر قنوی
 بروصیت مصطوی عمل فرمود و در رساله حدیث اثره و بهم رسایل و دیگر که موضوع
 آن غصب خلافت و مطاعن اصحاب کرام است و مشکلی از یک جمع و تلیف حق آن برداشته
 و مجتهد و برادرانش در اصل احش نظر محبت برگذاشته ناباشده که سین در بعدیت
 متصله استعمال می یابند در بعدیت منفصله که سوف برای آن قرار یافته و اینهم درین
 رسایل بطریق تمام گشته که لفظ بعد در اتصال حقیقت است و در انفصال مجاز
 است اکنون بر اصول شیعیه و بعدیت متصله میگویم که از وقت این اخبار که مجتهد
 در حرمت خروج امام حسین اخراج کرده و لا محاله در حیات خواجه کائنات صلوات
 علیه آله و سلم صدور یافته تا سفر امام حسین بجانب عراق زیاده از پنجاه سال گذشته
 باشد استعمال سین و ایراد لفظ بعد مخالفت این استلال است پس لابد که مراد
 و توفیه خلافت ابو بکر صدیق باشد که بر طبق بشارت جناب خاتم النبیین کمافی الکائنات
 و الواقی و یحیا را مجلسی وقوع یافت حالیا بیان کنند که جناب امیر با وصف مامور بودند
 بصبر و شکیبائی و عدم تفریق جماعت چرا برای شوق عصای سلیمین در ابتدا
 خلافت افضل الصدیقین بر اصول امامیه میگو شیدند و سعی بالغ در آن می نمودند
 حتی که بمقتضای روایت سلیم بن قیس طالی و انشال شری جناب فاطمه را چند بار
 بر دراز کوشی سوار کرده و دست حسنین را بدست گرفته بدین هیات مجموعی معاداة
 در بر میکردید و مساعی خیریت نمیزید و آبی بر روی کار نمی آورد و در بعضی از

از اوقات خلافت صدیق موقت بقتل قتال هم انجام میدادند
را که از طرف خلیفه اول منصوب گشته بود از دوشش برداشتن
او یا لحاج و زاری پیش نمی آمدند و روزگار خلفا برمی آوردند پس
از مباحث و تحقیقات از منبج ثانی خواهی دانست انشا الله تعالی و حالا که باور محلی
در حله اول از بیار الانوار هم از انتخاب این حدیث طولانی روایت می نماید که بعضی
از فقرا تشایست قال امیر المومنین علیه السلام کانت الحکما فیما مضی من الدهر
تقول منبج مان یکون الاختلاف الی ابواب بعشرة اوجه اولها بیت الله عز وجل
لنقصانک والقیام بحقه وادار فرضه واثانی ابواب الملوک الذین طاعتهم قصه
بطاعة الله عز وجل وحقهم واجب وحقهم عظیم وضررهم شدید واثالث ابواب الخلاء
الذین یستفاد منهم علم الدین والدنیا والرابع اهل الجود والبذل الذین یفقدون الهم
السکس احد ورجاء الآخرة واثامس ابواب السلفاء الذین یحتاج الیهم فی الخواص
و یفتقر الیهم فی الخواص الی آخر الحدیث بطوله یعنی مرتب می آید اول بیت است
که بانی قدوسی مناسک کردان سیکردند دوم شان دروان بادشاهان که طاعت ایشان
متصل بطاعت ایزدی و نفع ایشان عظیم و ضرر ایشان شدید است سوم دروازه
پس از آنکه تحصیل علم دین و دنیا بایشان تعلق دارد چهارم اهل سخاوت که مردم را از
شان میرسانند برای ثواب و نیکامی دنیا و آخرت پنجم ابواب صفای سلفا و کرامت
که در حوادث دنیا احتیاج بایشان می افتد و در حق ایشان آمده لولا الحکماء لخرت
الدنیا انچه محصول القدر الضروری و بعد از سرد این حدیث مجلسی جامع الاخبار چون
دید که این فقرات و اوصاف بر طبق دیگر روایات جملات است که بادشاهان
این اند خوب نمی چسبید گفت است که امراد عام از بادشاهان دین و دجاست که گفت
انها بابر تقیه واجب و لازم می آید و عین الامتنان است که در حدیث مذکور
عاقل باور تواند کرد که این همه نوشته شده و بر هر فردی خلافت فقیه اول برای اقامه
جست بود دعوت بیوی امامت خود و امتحان مهابت اولین و انصار سابقین بود

زیرا که
 مفسد
 و آتین
 ت خود بنصوص امام باقر و صادق در همین ورق غیان گشت که خلافت
 مکرّم مفسد و مناقض بقای دین و اسلام بود و هرگاه حال خلفا
 ایشان بر شیعیان فرغ می هم عیان بود فحاطک یا بل البیت الطاهر
 سیاه از آنکه پشت از امام افتاد و بر زعم رقصه با جرای سقیفه رود ادرجسته که
 بخانه مبارک ابی کفن و دفن که استند خواجه علمای شیعه بسیار از طوا میرا در
 با سیاه کردند مثلا و اگر فقط اتمام حجت ملحوظ بود باری بعنوان شایسته
 این مضمون را بر خلفا حالی میکردند تا از جور و جفا که با ظهار مجلسی در مجلد فتن و هم طبق
 روایات امامیه بعد ازین امور یعنی سواری در از گوش و غیره اتفاق افتاد بخاتی
 بهم میرسد و معنی التقیه حجت المومن واضح میشد که رستم که این همه حو کاست
 اتمام حجت بود باری برای جناب سیده بعد از ان عهد و موافق که بکوشش خورد و از
 کافی و غیره معلوم شده در ملامت مرتضوی بسبب ترک هجرت و اعانت ابلیت
 یعنی مانند جنین رحم پرده نشین شده و در خانه مثل خائنان که بخت و از جای خود حرکت
 نمیکنی معلوم نیست که اهل مکیدرت چه تقریر خواهند کرد و عجب نیست که چون علما
 امامیه از هر شش جهت راه عذر را مسدود یا بند بصریح تمام افاده نمایند و از کمن
 قلوب برالسنه جاری فرمایند که آنچه بر جناب عصمت آتیب مصایب عظمی از سقوط
 محسوب ضرب اسواط الی غیر ذلک از دست صحابه معاذ الله بوقوع آمده بجهت
 و اظهار و ترک تقیه و استتار و نقض عهد و بعد توکید با خصوصاً صنعت مصانعت
 یا همچو فاروق سمت ظهور یافته که خود امام المحدثین شیعه یعنی ابو جعفر کلینی روایت
 نمایند لغو باند از ندیکه کشتن باین رسوائی گشت و حال جناب سیده سلامه عترت
 طاہره بر اصول این مذہب محدث چنین باشد و قس علی هذا سلسله کلام در باب
 مقبولین است ایشان مثل ارکان اربعه یا ثلثه متحرک خواهد شد که بر ملا بعضی از
 خلفا از عموم شیعه بگفتند و سر بخلص اصحاب ایشان شکستند و احادیث و
 کلامی جناب خاتم المرسلین را که در اطاعت شلفا مشهور و متواتر است بپشت

انداختند و بران هم ترقی کردند که در تفضیح خلفا و اعوان و انصارشان بر خلاف او امر
 کوشیدند و بسبب اذاعت و اظها تعصب الهی گرفتار شدند چنانچه در شهرت اکلام از
 کتب معتدله امامیه گذار شده و قد قال الله تعالى وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ
 فَأَتِهِ نَجَاتٌ لَّهُ نَارِجَهَ تَمَّ خَلْدٌ فِيهَا أَبَدًا الْقَصَصُ در احادیث ائمه است که
 مجتهد تقلید اخباری نقل کرد و بنا بر خودش فهمی حکم بخت خروج امام حسین نمود تا باین
 قرآن و نشوایه مقبول امامیه بر نقل و قتال کسی است که در سبب خروج بر خلیفه اول و
 بر هم کردن امامتش که مورد فیوض الهی و نعم غیر متناهی است و باعث بقای آبرو
 اسلام و مسلمین و موجب فزای کفر و کافری است پس آن را رجوع نه نماید و در اتصال
 آن بکوشد بخلاف روایات و احادیث ائمه که بلفظ دارند او شهادت دارد است که
 بیعت خلیفه را خواه از اسم هدی و خواه از اسم شلال نکستند با آنکه رقی نماید و از عقبه
 دست بردارد و نشان پنهان باقی ماند لفظ نبات و ابوالشمال این اندک
 بر آنچه در کتب فریقین از انصار مرویست تطبیق است که در حقیقه بنی سببه اول
 وارد شدند و فتایل خود پرش کردند و خواستند که سعد بن عباد را رئیس گردانند
 کما لا یخفی علی من طالع روایات المجلد ثامن من البهار و شروح الصغیر البخاری
 و مخفی نامه که لفظ نبات جمع نبات است و نباته یعنی حادثه و انصار بعد از بیعت
 خلیفه اول مخالفتی نکرده اند و شوق عصای سلیمین قصد نموده حقیقه دانستن آنها
 ازین امور پاکست و غیر از مغلطه و نیست از ایشان چیزی صدور نیافته و اینهم آلی
 پیش نبوده کما اکثرنا الحمد لله که ازین احادیث که ناصب مدوات است
 عظام و اصحاب کرام در کتاب خود آورده بود بقراینات الزامیه امامت صدیق
 نبوت رسید و خلافت فاروق و ذی النورین بران مترتب گردید و کیفیت که در
 کتبی طینی و رافعی فاضل کاشی که در بارگاه مجلده با تمام نام آنرا جمع کرده و در بخار مجلسی
 احادیثی متعلق بقرآن است و شایسته شرف دارد و مشید و محسوس اینها باشد و تا ویلات
 قوم را از ایند اما آنها بر هم زدند و از احادیث سابقه که قیل و قال جناب طین

نهرا با امیرالمومنین در آن مرویست و هم از حدیث امام باقر و صادق که از علل شیخ
 نجفی عیاناً بدیهه ثابت میشود که زینهار نفس بر امامست مرتضوی واقع نشده و اگر
 شیعی می نه در وضع اختلاف اتهام تمام بجای آورده اند بیانش بر پنج اجمال آنکه رسول خدا
 علیه السلام و آل او سلم میل قلبی اصحاب بسوی صدیق میدانست یا نه بر تقدیر ثانی که هم محض
 روایت کلینی در کافی و دیلمی در ارشاد و مجلسی در بحار و هم حق البیقین و جلال العیون
 و حیات القلوب است لازم نمی آید که علم مجتهدین امامیه زیاده بر علم سرور انبیاء باشد که شب
 روز حال اصحاب خود را میدیدند فقیهین الاولی اکون اندک بیدار بایستد و تقاب عفت
 را از بصیرت باید کشید که چون جناب امیر با وصف تحریر فاطمی بلکه تشیخاً انتخاب
 دانی رعایت بقای اسلام فرماید و دعوت بسوی امامست خود لعجل نیاید رسول خدا صلی الله
 علیه و آله و سلم که بر امت خود شفقت و عطوفت زاید الوصف داشت چگونه ایشان را
 در خرابی بگذارد و تحریب اسلام و تفضیح مسلمین از دست اهل ردت تجاوز نماید که یکی از آنها
 مسیله که است باشد که لشکر عظیم همراه داشت و در معارضه قرآن مجید نزول کتابی را بدست
 بود و قصد او با دیگر عیان ثبوت مقصور بر آن بود که بمجرد وفات سرور کائنات استخوانها
 اولین و آخرین اهل اسلام از قبور برگردند و بسوزند و با جنازه شریف حضرت بشیر و
 نذیران کنند که کسی از کفار بخیاں نیاورده باشد و لزوم این امر اظهر من الشمس است
 زیرا که از ذاتیات امامست بلکه عمده آن حمایت اهل اسلام و جهاد با کفار و تنظیم
 سیاست است و آنست چنانچه عنقریب تفصیلات تعیینش بخوبترین وجه بعد ازین می آید
 ان شاء الله تعالی و سرانجام این امور بدون آن معنی که اهل اسلام بجان و دل مطیع و منقاد
 خلیفه باشند و میل قلبی با و دارند از محالات است پس معلوم شد که نفس بر خلافت
 مرتضوی نفوذ ندهد و بر اصول امامیه هم انتخاب را خلیفه نر نموده و الا تحریب دین
 و اسلام لازم آید و از اینجا مثل بدیهی اولی هویدا شد که کار و بار خلافت و تنظیم آن
 را بر عهده کسی گذاشته اند که مهاجرین اولین و انصار سابقین و دیگر طغفان
 اصحاب اطاعت و انقیاد او را سرمایه بخت خود میدانستند و بجان و دل در آن سگوشیدند

فتعین الخلافة للصدیق و هو بها حقیق و الحمد لله که ذاتیات امامت چنانچه
 یافت و تمامی کفر و مرتدین بیاد افراہ گرفتار آید و یوزبان پهلوده سر
 قول او لا مراد از امام بیان فرماید اسل آخره **ما قول** باید دانست **بإطلاق**
 لفظ امام درین مقام بر چند کس میشود از آنجمله شخصی است که اجتهاد و عدالت
 و باقی شروط که در رساله قدیمه توضیح بدان واقع است در ذاتش فراهم آیند و علما
 و رؤسا یعنی اہل حل و عقد بشرف بیعتش مشرف شوند و او را از میان مردم اختیار
 نمایند و از آنجمله یکد امام سابق او را بر جای خود نشاند و با وجود شریعت و ایتام کوره
 او را خلیفہ گرداند و از آنجمله بزرگے که پیشوای دین باشد و مردم در علوم و فقه با او
 نمایند و افعال و اقوال او را لایق تقلید و استناد دانند چنانچه فقہای اربعہ و نافع و
 عاصم و قرطبی و جنید و شبلی در تصدیق باطن و سلوک طریقت و ہر گاہ اند
 اظهار درین امور پیشوایانند و مساعی ایشان ہمہ شکور و حقوق تعلیم و ارشاد
 ایشان ہر کسی غیر مستور اہل سنت ایشان را امام میگویند بلکہ امام الامۃ عقدا
 می نمایند چو اکابر فقہار اہم رجوع یابین حضرات بوده چنانچہ در جواب ثمرۃ الخلافۃ
 از کتب فریقین تفصیل این امر نموده ام چو جای امام حسین علیہ السلام و صفہ پیشوای
 دین و اجتهاد و تقوی و استحقاق خلافت کہ علما مان آنجا ب را حاصل بود و کوشش
 عرش عظیم و جگر تیر رسول کریم اند علیہ السلام و سلم کہ شہادت آنجا
 کو ب شہادت آنحضرت است در امامت ایشان کیمت کہ حرمت تواند زد و غیر
 از کسی کہ لاف محبت و دلائل ایشان زند و در باطن تار و بود نہایت بر خویش
 نہ انچه ورنجیاید کردم اکابر تحقیقین از متکلمین و محدثین مثل شارحین ضحان
 و جامعین فوائد کلام تصریح بدان کرده اند از جمله ایشان صاحب مقامات
 رفیعہ استاد البرہ علیہ السلام و دیلوی قدس سرہ الغریرہ و علامہ فاضل و بلاغ شریک
 فاضلین از ہندوستان تا بایران گرامتہ در سبب امامت و شایستگی امامت و غیر
 کہ در امامت نوشته تصریح بدان فرمودہ کہ امامت از اہل سنت است و بی پیشوائی در دین

نیز اطلاق کند و همین معنی امام اعظم و امام شافعی را که در فقه پیشوا بودند و امام غزالی
و امام رازی را که در عقاید و کلام و فقه و عاصم را که در قرأت امام بودند امام میگویند
پس از آنکه اظهار در جمیع این فنون پیشوا بوده اند خصوصاً در هدایت باطن و ارشاد و نظر
که مخصوص ایشان بود باین جهت ایشان را اهل سنت علی الاطلاق امام دانند نه آن است
که مراد از خلافت است و در خلافت نزد ایشان تصرف در زمین یا وصفت استحقاق
و غلبه شوکت و نفوذ حکم ضرور است و لهذا خلافت را منحصر در پنج شخص نمیکردند
انذالی ان قال و این اطلاق ایشان ما خود از استعمال قرآن مجید است که ایشان
درین را که بطاعت تصرف نه اشتند ائمه فرموده اند **وَاجْعَلْنَا هُمْ اَئِمَّةً يَفْذُونَ**
بِأَمْرِنَا و هر کس را تعیین ایند عاقل و مودود و **وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ اِمَامًا** و در خلافت
بر جای فی الارض ذکر نموده **لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْاَرْضِ وَ يَجْعَلَكُمْ خُلَفَاءَ**
الْاَرْضِ وَ هُوَ الَّذِي يَجْعَلُكُمْ خُلَافَتَكُمْ اَلْاَرْضِ اِلَى غَيْرِ ذَلِكُمْ مِنَ الْاَيَاتِ
انتهی کلامه اعلی الله مقامه اکمل فی فقره فاقد الادراک بر اصول موضوعه متشیعین
بیبایک کلام اجمالی را ذکر میکنیم و میگوییم که صاحب تفسیر منہج السداد از علی بن ابی طالب
بنامی اکابر علمای خود در تفریق امام ارشاد میفرماید که امام بمعنی شخصی است که در امور
در احوال و احوال با و اقتدا و پیروی نمایند و درین صورت امام از منہج بن امام
خواهد بود و هم بمعنی کسی است که تدبیر است و سیاست آنها قیام نماید و با امور آنها
و بتدابیر باب جنایات قیام کند و ولایت و حکام بر آنها قرار دهد و حدود و ا
برابر باب استحقاق آنها جاری سازد و با کسی که یا اهل ملت کید و فریب نماید و راه
خسومت و عداوت و عداوت و لدا و پیاید جنگ کند و هر مسئله مشکلی که از او پرسند
مطابق واقع و نفس الامر حل آن فرماید و اطاعت او در برابر واجب باشد
و در خیالی نظر باینکه ثبوت تبت منوط باین معنی نیست که می باید هر بنی بتادیب
در باب جنایت و محاربه اصحاب عداوت و دفع از حوزه دین و مجاهده کافران
بامور باشد در میان نبی و امام نسبت عام و خاص من وجه خواهد بود و هرگاه احد

بعد قوز بدرجه نبوت بمرتبه امامست فايز شود اولوا الامر شمس خوانند ان
 جالسی والد مجتهد الحی این مدعا را در حسام الاسلام خود باین عبارت فرمود
 لفظ آن دلالت میکند می باید که مقتضای کس باشد در باب افعال و اشیاء باید قائل
 با سورا مست باشد و سیاست و تادمیب آنها نماید و جمیع وجود واجب الاطاعت آنها
 باشد و اقامت حدود و فرامید و دفع اعدای از آنها کند و با کفار بجای است کفر و حدیث
 و حفاظت دین فرماید و هر بنی را ضرر و نیست که تبیع این مناصب و موصوف باشد
 بالاتفاق الی آخره بلفظه و ازین عبارت معلوم شد که فعلیت این امور و هر بنی ضرر
 نیست و در هر امام ضرر و تطبیق این اوصاف بر ائمه اثنا عشر تبیین نماید و از این
 زمان بلکه تا خروج امام مهدی نزد در باب بصیرت و دفع فت و صورتی که ائمه
 پس از ائمه ازین بزرگان بر اصول مدعین و ادعی با بلیت ظاهرین امام ائمه
 شد پس اطلاق لفظ امامست بر ایشان مجاز یعنی مایکول مانند دارد و دعوی غیره ائمه بود
 و ازینجا است که بر مسمت ائمه واحد بعد واحد قائل شده اند تا بآخر ائمه و ائمه
 کو و معنی امامست را چنانکه از تفسیر مذکور و مانند آن که شد برای حضرات ائمه
 کنند و ازینجا خوبی ذهیب امامیه زیاده تر دریافت میرسد که با وصف این دلالت
 زنی و لحن ترائی در باب امامت حضرات ائمه بدی در انصاف و بذاتیات است
 هنوز حالت منظره دهشته باشند خوشایند کشیخ ابو جعفر عی و شش حلی که در
 آنها جمیع انتظار بر ذهیب شیعیان روزگار باقی باشد و ازینجا است که این بدو امام
 اعظم تغییر مینمایند چنانچه بر ناظرین آثار منتهی المطلب و انجم الفیه و انوار القلوب
 دلیلی پوشیده نیست و قد عرفت عبارتة بذال کتاب فی الیهاب و من یما
 لا عادة و اگر گویند که ائمه بدی را باعتبار معنی اول که عام از منتهی ثانی است
 انتظاری نیست و همین معنی بر یکی از ایشان امام مبدعیم تقبول لقا بعد قوز
 تالیث قال یقولون یا فواهمه ما لیس فی الامر لهم لیس کفران
 من الناس ولا یستحقون من الله و کذا معنی غیر آن ائمه است

ن اعره

و میگویند

انرا قوا

در فصل سابق اثبات آن از کتب اهل سنت گذشته و اگر غرضی بر این
 لغایت مابری قریب الحصول است قوله قال ابن حجر فی الصواعق
 از لفظ عندنا فسیده اند که جمیع اهل حق مراد اند و این در حقیقت
 است ازین عبارت همین قدر ثابت میشود که نزد متفقین امریزیه ببلد نقیض الحکمین
 صحیح نشده و از آن لازم نمی آید که نزد یک مقررین هم بدرجه صحت نرسیده باشد
 و این عدم لزوم بر متبعین کلام علمای تفریقین حاجت بشواید و قراین هم ندارد
 مگر برای اطمینان خاطر عوام گفته میشود اما کلام علمای مالک و اشاعره
 شیخ ابن بهام است و نحوایش آنکه ضرورتیست که هر روایت از روایات معتبرین
 صحت واجب القبول باشد زیرا که در جمیع و تعدیل بعضی از روایات اختلاف واقع
 شده احتمال دارد که نزد امام ابو حنیفه مجروح باشد و نزد مخزن ذکور موثق و معتدل
 و همچنین خبر یک آنرا ضعیف یا موضوع گفته اند علی الاطلاق نزد ضعیف و موضوع نیست
 اما اقادات شیعیان پس بدانکه در کتب ایشان حدیثی نزد جمعی بدرجه صحت
 رسیده و همان حدیث یعنی نزد گروهی ازین وصفت معرا بوده آیا بکبریکه تشبیه
 و از این سخن اندر دیده مستتر تواند بود که روایت عبید بن عباس زانشانی را
 نزد ابو عمر و کثیری صحیح نیست بخلاف شیخ طحطاوی که در خلاصه حکم بصحت آن میکند
 کاشانی و بحرانی هم درین باب داد و انصاف داده زبان مفسر لا مکرر داده اند که اکثر
 اتفاق افتاده که دو کس از علما که در تنقید رجال بصیرتی داشته باشند بر توثیق یک
 راوی متشدد اتفاق نموده باشند و حقا که کلام این بزرگان متصف است بکمال درستی
 و سادگی نمی علی من تشیع کتب رجالهم و نزد شیخ الطائفة متشکک اختلاف
 قوادح حکم همینست که در تصحیح و تضعیف اخبار بعضیها مختلف بودند الی غیر ذلک
 من التخصیص و التفریح با کماله از لفظ عندنا من جمیع جماع بر آوردن خلافت رای زین است
 و این اشکال جدلی و الزامی روشن میکنیم که شیخ ابن بابویه صدوق امام عظیم شیعه بلکه فرد کامل
 امامیه علی الاطلاق در کتب معتقادات سیکوید اعتقادنا فی القرآن انه کلام الله تعالی و وحیه

و نیز در قوله و کتابه و انه لا یاتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه و ان قد صدق الحق و ان
 لقول فضل و ما هو الا فضل و ان الله تبارک و تعالی محمد شریف و منزه بریه و حافظه
 و اعتقادنا فی القرآن الذی انزل الله تعالی علی نبیه محمد صلی الله علیه و آله و سلم یوابعین ازین
 و هر فی ایدی الناس پس با کثر من ذلک و مبلغ سوره عند الناس بایه و اربعه عشر سوره و
 ان الضحی و الم نشرح سوره واحدة و لایلاف و الم ترکیف سوره و اوده و من نسب الینا
 انا نقول اکثر من ذلک فهو کاذب انتهى بلفظه یعنی کلام الله نزد ما زیاده ازین قرآن نیست
 که در دست مردم موجود است و هر که تحریف را بمانیت میدید افترا میکند و درین کتاب مجید
 سرکه باطل را راهی نیست و خدا تعالی حافظ و نگهبان اوست آری فرق بین این است که عدد سوره
 مجید بر حسب مردم یک صد و چهارده است و نزد ما یکصد و دوازده شود و اگر الم تشریح و لایلاف
 سوره جدا گانه نیست بلکه در الضحی و الم ترکیف داخل است انتهى بمصداق پس باید که اجماع
 امامیه بر عدم تحریف و زیاده و نقصان قرآن مجید انتقاد یافته باشد و حسب هر سوره از حد ثابت
 بود که ما بین مالد فین کلام الله است فقط و حالا که منصف کتب ما به یک میانه که علی بن
 استاد کلینی روایات متواتر المعنی در تفسیر خویش برائی موی نقصان و تبدیل و تردید ازین
 مجیدی آورد و درین باب یا عراف اکابر امامیه سخت غلو دارد و تمسید و امامان الهی ششصدین
 اعنی محمد بن یعقوب کلینی نیز عراف علمای امامیه و منهم الفاضل المعاصر سید ابی نصر شیخ السید
 لطالب الرشاد اعتقاد تحریف دارد بلکه بعد ازین بجای خویش از الله تعالی با شرافت و انانیت
 رسانید که استادش روایات الحاق و زیاده و جعل را نیز در تفسیر خویش گفته و از این روایات
 بمجموعین میرساند و دیگر قدمای امامیه نیز درین باب عرق قشاینها بکار برده اند که در کتب
 در دست این معدوم الاستعداد موجود دلالت بران میکند که بزرگان امامیه بر عدم تحریف
 قرآن مجید بمقتضای فرقوا دینهم اتفاق کرده اند و از عبارات صحیح و معتبره است
 که نقصان کتاب مجید بلامرئیه اختلافی است با این هر که دستش صدوق و کرم
 لفظ مزبور اطلاق کرده حال لفظ عندنا در عبارت شیخ ابی اسحاق در حدیثی است
 محذوف نقل آن برداشته است همچنین قیاس باید کرد که دلیل بر اجماع نیست یا بحاجه آری

این قدر هم نرید استند که عبارت صواعق از افادات مفسقین نرید است و گفتگو بنده کفرین
 نرید علامه سید الدین نقی ازانی در شرح عقاید نقی از خلاصه برای تأیید کفرین لاعتین نرید مخصوص
 نرید نقل سطره و بعضی اطلاق اللعن علیه لما انه کفر معین امر قتل الحسین رضی الله عنه و اتفقوا علی
 جواز اللعن علی من قتل او امر به او اجازه او رضی به و الحی ان رضا نرید یقتل الحسین رضی الله عنه
 و استبصاره بک و امانته اهل بیت النبوی صلی الله علیه و آله و سلم حاکم و ترسانه و انکار
 تفصیل احادیث و در کتاب شرح مقاصد افاده نیاید و اما ما جری بعد از آنکه علی بن العظیم علی
 اهل بیت النبوی صلی الله علیه و آله و سلم فمن الظهور بحیث لا مجال للاختفاء و من الشنا بحیث
 لا اشتباه علی الارار اذ یکاد یشهد به الجهاد و العجم و یکی الارض و السماء و بهتر است
 الجبال و تشق الصخور و یقی سور علیه علی کر الشهور و مرالدیه و رفاعه الله علی من یشتر او رضی
 او سعی و الخراب الاخره اشد و البقی قال قیل من علماء المذهب من لم یجوز اللعن
 علی نرید مع علمهم بان یسحق یاربو علی ذلک و نرید قلنا تخامیا عن ان یرقی الی الاعلی کما
 شعاره و افضل علی یابروی فی ادعیتهم و یجری فی اندیشه قرائ المعنون بامر الدین احاطت
 بالکلیه طریقاً الی الاقتصاد فی الاعتقاد بحیث لا یرذل الاقدام عن السوار و لا یفضل الاقدام
 بالاهوار و الا فمن یخفی علیه الجواز و الاستحقاق فکیف لا یقع علیها الاتفاق و به ان
 السرفه نقل عن السلف من المبالغه فی مجانبه اهل الضلال و سب طریق لایوسن ان یجری
 الی الغوایه فی المال مع علمهم بحقیقه الحال و جلوه المقال و قد کشف لنا ذلک صلی الله علیه
 الاحوال و اسربت الاقوال و حیث لا منع و لا محال و الشکی الی عالم الغیب و الشهاده
 اکبر المتوال انتهی کلامه بلطفه قوله و غزالی الی آخره اقول در اینجا نیز همان
 جواب است که عدم ثبوت امری نزد امام غزالی مستلزم عدم ثبوتش نزد مکفرین نیست
 و این را نیز بمشالی واضح میگردانم که از مجموعه مسائل فقهیه که از به امامیه اعنی در
 کاظم علی که دست از اند دنیوی گشته اند و بتذکار اخبار مشغول میگردانند و درینو لایست
 و ذکر خیر علامه و بلوی نور الله مضجعهها غالب اوقات مشغول گشته اند و درینو لایست
 بیماری مبتلا گردیده بحدیکه همه کس را باس از چاهشان بهر سیه بعد از تسبیح فروغ نماید

نموده اند چنان بودا میشود که تدائی التماس و خیرت النوم که عیاذ ایا
 حقیر است فاروقی است کما لفظت استهم و الکلب الکلاینه التي صه
 محققین امامیه در استیاضه اصل است و بعضی جمیع قایل اند بهیچیکو
 را نیز بدان قسم کند و برنی بدم الضمام رفته اند و انشا الله تعالی او را بعضی ازین اقوال از
 کتب معتبره امامیه ازین مفضل خواهد آمد و حال لاف زنی بجهت بدین دریاقت خواهد شد
 هرگاه مطارعه این مسایل در میان آید غایه السعی فقهائی است که آن بود که گفتار از ثبوت
 بدعت برای مذکور نزد ما تعین لازم نمی آید که نزد آمرین به احداث آن ثابت شده باشد
 و حاشا که بجهت بدین مایع از علم با احداث فتوی بران داده باشند فیشریم در بیان این
 قسم قولات را اعاده میکند و میگوید که اگر نزد بعضی از اهل قرامه و تسکیم تمیز بقض
 امام حسین رضی الله عنه ثابت شد و موجب بکار برید که دید و نزد جی عتی ثابت نشد
 و نیز بر مرتبه کفر رسید چه بک حادث شد و اینک نفتم بعد از تنزل و تسلیم است و الا
 سندش عقرب کدشت و به ازین یا غرافت اکابر امامیه در عهد داسا و کالفرین
 زید مخصوص اسم در جزو متاخری آید از انشا الله تعالی اما اگر از امام علیا و ماوریه
 شیعیه نشود و رغبت باین مثال که تعلق بمسایل تازه و اذان داده می آید و تماشائی
 شیعین مثالی در بنواد خاص که متعلق بکافیه و غیره و سخن و عدم لغو است مبرود
 مثالی دیگر تفصیل هر چه تا مشرور حسین امر خاص میگویم و در تطویل نمی اندیشم یا به
 و اعنت که با وجود کثرت روایات و آله برانیمنی که شهادت امام رضا علیه السلام
 بحدوث او و زبرد ادنش اتفاق افتاد و آن شور بخت درباره قتل آ
 تا ایتر که نکرده و چه احد آنها که بقیعت نیورده باز هم سید و
 چنان بکوه جولش مفروکت ته که بمعانه زشت بای خودش هر نو و نمی ارد و در غایت
 بایکی کولی با بر زمین تمیز ساند و با عراف صاحب کشف القوم و غیر او درین امر استبعاد
 میکند و میگوید که بدغم و می آید که ال ما مون با وصف کمال تعظیم و توقیر زاید الوصف
 و ولایت شهید زبردان امام رضا رضی الله عنه باشد و این محدث نیز غیر از اینست

هرگز با اصول موضوعه و روایات مجعوله مذموب خودش رجوعی نکند
 بر او را یاد نماید که خود این استبعاد نظر بر روایات امامیه پس
 بیاورد تواند کرد که اصحاب و رفقا جناب سید الشهدا علیه السلام
 السلام سیما خواص و حواریین خصوصاً ابو بکر صدیق که بعضی قرآنی یا رفا را دوست
 و در راه خدا جان و مال خود را فدا کرده و دختر نیک اخترش که مخصوص کنایه مجید است
 یا بردنیا و یا فیهان زده و خدا و رد دل و دار آخرت را با اعتراض معنیین کشیده و مشتم
 صاحب مجمع البیان و غیره من القدام بر گزیده زهر لاهل در طعام سیه امام بکار برنده
 چلی سیر طریق ارتداد و کفر شوند چنانکه مسجد عباسی با طهارت مجلسی در بخار از ائمه اطهار
 روایت میکند پس استبعاد در باره مامون که قرآن مجید بر شکر او دانسته دارند معنی
 از احادیث درین باب وارد شده بلکه از کتب تواریخ و حکایات چنان بوضوح میسر آید که
 او در ضمن علما و عماد و زهاد افتاده چه مصربی دارد پس خود علمای امامیه را از تشکیک
 تحریک این طوائف چندان فریفته که خبر تحسین او هرگز امری دیگر بجای نیارورده و گزینی بای
 تقریر او را هرگز ندیند و ترجمه او انواع مناقب و حمایه را داخل دادند و این نوشته بیکجا
 آورده است و با کمال اگر حجت الاسلام غزالی چنان میگفت که امام امیر بن حبیل و ابن خوری
 و من یقوم مقامهم که از ائمه فقه و حدیث اند صریح کفر نمیدیکند و بر کس ازین بزرگان
 بردعوی تمنا خویش اوله شرعیه قایلیم کرده گفته اند که چون امام حسین از گوشت و
 و پوست آنحضرت پیورده شده و رجای آنجناب صلی الله علیه و آله و سلم بوده قتل او
 علیه السلام علیه السلام حال قاتلش با قاتل احاد است برابر نیست پس
 ان و انصارش که در قتل جناب سید الشهداء شریک گردیدند و
 و در تذلیل اهل بیت العیاذ بالله کوشیدند در لعن و طعن حکم کفار دارند و ان شاء الله
 تعالی جواب امام غزالی و غیر او بعد ازین شرح و مبسط زبانی مکفرین خواهد آمد و معلوم
 خواهد شد که مکفرین انشقی هم بردعوی خود بر این نقلیه قایلیم کرده اند و هرگز بلا دلیل
 نگفته چون آنقدر دستنی اکنون بران چند روایت که دلالت بر تفاوت مامون دارد

و از اجله بلکه امام الائمه طائفة مستفیض است و این طائفة بسیار مصلحتی که سبب است
 تعالی دل از آن زدیده و چشم پوشی اغراض از آن نموده اعلام مینمایم باید دانست
 که این روایات در کتب شیعه پایانی ندارد و اگر دعوی تواتر لفظی بهم بر زبان رود و غایب
 خلاف نقل الامر نباشد در تصانیف ابن بابویه و شیخ الطائفة و شیخ وسید او اعتنی این
 معلوم و مرتضی و مانند ایشان لا تعد و لا تخفی مرویست و بمقام بعضی از این احادیث
 که در جلال العیون بعبارت فارسی منقول است بکمال اختصار زرد بسکنم تا حاجت ترجمه
 بهم باقی نماند و هر کس از عوام هم بهره از آن بردارد و آن چند روایت این است که بسند
 معتبر از امام رضا منقول است که فرمود بخدا سوگند که نیست هیچک از ما ابیت مگر آنکه
 کشته میشود و شهید میگردد گفتند این رسول الله که ترا شهید خواهد کرد فرمود که تا این
 نقل یقین بخدا در زمان من مرا نیز شهید خواهد کرد و در دیار دور و زمین غریب مدفون
 خواهد ساخت پس هر که مراد در آن غربت زیارت کند حق تعالی صد هزار
 صدیق و صد هزار حج کننده و صد هزار جهاد کننده برای او بنویسد و در زمره مأخوذ شود و در
 درجات عالی بهشت رفیق باشد و **الایمت** ابند معتبر از حسن بن جهم روایت کرده است
 که چون مامون لعین علمای امصار و فقهای اقطار را جمع کرد که با آن امام اخبار رسیده
 کنند و آنحضرت بر همه غالب آمد و همه اقرار بر فضیلت آنحضرت کردند و از مجلس مامون برخاست
 و بنام خدا و هدایت خود من در خدمت آنحضرت رفتم و گفتم حمد میکنم خدا را که ما را
 بطریق شما گردانید و مرا کرام مبالغه مینماید و غایت سعی میزد و در خدمت خود را میسر
 جهم ترا فرستید با چنان روی می بینی که مرا اکرام مینماید و سخن مرا بجمع قبول انعام نماید زیرا که
 درین زودی مرا نیز شهید خواهد کرد از روی ظلم و ستم و این خبریست که از پدران بزرگوار
 بمن رسیده است و تا من زنده ام این سخن را ذکر نکن و **الایمت** ابند معتبر از
 کرده است که حضرت صادق علیه السلام فرمود که از سیرین مویس پیری بهم خواهد رسید
 که نامش موافق نام امیر المومنین علیه السلام باشد و او را ایضا بخدا رساند و در بهر شهید کند
 و در غربت او را مدفون مدفون سازند و ایضا با قرآن بخواند و نقل امثال این روایات

از شیخ جددق میگوید که از راویان چنان معلوم میشود که مامون ملعون از خلفای شقاوت
 اساس بود و فرمایش در اطراف عالم نافذ گردید ایالت عراق را بحسن بن سهل نقیون
 مقرر کرد و خود در بصره و اقامت نمود و در اطراف ممالک حجاز و یمن عمارت و آشوب
 ارتقا یافت که بعضی از سادات بطح خلافت را بخت مخالفت برافراشته اند چون این
 خبر در مدینه و بصره مامون رسید با فضل بن سهل که وزیر و شیر او بود مشورت نمود و بعد
 از تدبیر و اندیش بسیار بر آن دو ملعون بر آن قرار گرفت که حضرت امام رضا علیه السلام
 را از مدینه طلب نماید و او را دلی عهد خود نماید تا آنکه سار سادات بطح خلافت بپروازند
 پس رحاب این ضحاک و بعضی از مخصوصان دیگر را بخدمت آنحضرت فرستادند در
 اول حال امتناع بسیار نمود و چون مبالغه ایشان از حد اعتدال متجاوز گردید آنحضرت
 محنت اثر بجزا اختیار نمود و بستند و دیگر از معتبرین مرویست که چون آن امام عتیق
 خواست که از مدینه بیرون رود داخل مسجد شد و نیز در ضریح مقدس سید امام علیه السلام
 آمد و چند بزرگوار خود را وداع نمود و قطرات اشک خونین از منافق آن روضه مقدس
 بیاید و باز معاودت فرمود و رسم وداع بیکدیگر باز چند قدم رفت و باز گردید و بر
 مرتبه ناله و فریاد می نمود و آوای بعد ازین به نسبت گفت فرمود مقام تعزیت است که
 ازین مقبره شریف جدا میشوم و در غربت بشهادت خواهم رسید و در پهلوی پسرین
 خلافت یعنی یاران الرشید موقوف خواهم شد انتهی مختصرا و از روایت
 صاحب کشف الغم و مانند او بوضوح می انجامد که حضرت اول در طوس داخل شد باز
 بر مدینه توفیق یافت و مامون بطرد و تعظیم و تکریم زیاده از حد بجا آورد و گفت ای فرزند
 پیغمبر علم و فضل عبادت در بد تو اینک میدانم و اراده آن دارم که خود را از خلافت
 معزول کنم و با تو است بگو که اراد من نیست تو مشرف شوم حضرت فرمود که اگر خلافت را
 نخواهی بجز تو قرار داده است جایز نیست که بدیگری حواله کنی و اگر از آن توبیت بدیگری
 کنشی آن یعنی چه مامون گفت یا بن رسول الله بالضرورة خلافت را قبول کن و فرمود
 بر رضای خود هرگز قبول نمی توانی کرد یا بجملة تا دو ماه این طایفه در میان بود و حضرت جوان

غرض او را سیدانست قبول نمی فرمود چون مایوس شد گفت که اولاً بسیار
 که خلافت بعد از من بتو رسد حضرت فرمود که پدران بزرگوار را خبر داده اند از رسول خدا
 صلی الله علیه و آله وسلم که من پیش از تو از دنیا بیرون خواهم رفت و
 و برین ملائکه آسمان و ملائکه زمین خواهم گریست و در زمین غریب و بی ملایم می یارم و اگر کسی
 مدفون خواهم شد ماموئ از اجتماع این سخن گریان شد و گشت یابن رسول الله که می تواند
 ترا بقبول رسانید یابن تميم زنده آمد حضرت فرمود اگر خواهم مینویسم گفت که در این دنیا
 سر دماغون گفت غرض تو ازین سخنان آنست که ولایت عهده را بهم قبول کنی تا مردم گویند که او
 ترک نیا کرده فرمود از روزیکه خدا مرا خلق کرده است تا حال در دنیا بگذرانم و اگر در دنیا
 بگذرانم در عرض ترا نمیدانم گفت غرض من چیست حضرت فرمود که غرض تو آنست که مردم بگویند
 علی بن موسی ترک دنیا نکرده بود بلکه دنیا ترک او کرده بود آنرا که دنیا را بر او سپرد برای
 اخیع خلافت و ولایت عهده را قبول کرد مامون در غضب شد و گفت چگونه سخنان ناگوار
 و برابری میگوید و از سطوت من امین شده بخدا سوگند که اگر ولایت عهده را قبول کنی
 سرور من را از منم الی آخر الروایه ملخصه و این بابویه را احمد بن علی بن ابی حمزه
 که گفت از ابوالصلح می پرسیدم که چگونه مامون راضی شد بقبول حضرت امام رضا علیه السلام با آن کلام
 تنقیحی که نسبت با و انجا میگرد و او ابوالصلح خود کردانیده بود ابوالصلح گفت مامون را
 آن حضرت رضا را اگر امین میداشت که تنفیص و بزرگواری او را میدانست و ولایت عهده
 را با و تفویض نموده برای آنکه مردم از حضرت را چنان شناسند که را غیب جوی و با است
 او از دهها مردم کم شود چون دید که این باعث زیادتی محبت و اخلاص مردم شد
 مسلمانان را جمع کرد که با حضرت بیانش و منظره کند شاید بر و نالند
 نسبت حضرت فوری بفرمود این تدبیر نیز خلافت قصود او نتیجه داد و علی علما و اشراف
 بقبولش نمودند و حضرت بار بار مامون فرمود که امامت را اجرائیل است کسی لایق نیست
 به گویان این کلمات را با بوشش میرسانیده و عقوق کندش و از بروز بوشش مزید معذرا
 حضرت با و کلمات و نسبت می فرمود و لیست را اختیار نمیکرد بدین جهت بقبول او راضی شد

اینی مجتبی و این بابویه پسند معتبر از هر شری بن اعیان روایت کرده است که روزی
 ملازمت حضرت امام رضا علیه السلام بدو خانه مامون فتم چون بدر سر او رسیدیم صبح
 یلمی را که قمران و موالیان آنحضرت بود و دیدیم چون نظرش بر من افتاد گفت
 ای هر شری تو میدانی که من این مامونم و محل اعتماد آن ملعون کفتم می گفت دی شب آن ملعون را
 باسی نظر از غلامان خاص خود که محرم اسرار او بودند بعد از آنکه ثانی از شب گذشته بود طلسم خود
 چون بروی اهل شدم دیدیم که آن سیاه دل از کثرت شموع و مشاعل مجلس خود را بنشیند
 روز روز روشن ساخته و تیغهای برهنه زهر آلود در پیش خود گذاشته پس بر یکی از ما را بنزد
 طلسمید و عهد و پیمان گرفت که با نچه فرمایند عمل کنیم و راز او را پنهان داریم هر یک از تیغ زهر آلود
 را داد و گفت بروید بوی حجه امام رضا در حالتی که او را بایید و سخن گوید خواه نشسته خواه
 ایستاده و خواه در خواب این شمشیر را بر بدن او فرو دارید و گوشت و استخوان او را زیر
 ریزه کنید و انجرائ او بیکدیگر پیامیزید و این شمشیر را بر باط او مالید و از آلائش خون پاک
 کنید و بنزد من آید و اگر با نچه کفتم عمل نماید و این راز را افشا نکند هر یک از ما را دزدیده بدرد
 بدیم یا ضیاع و عمارت بگوید و نازده باشد از قمران من باشد صبح گفت شمشیر را از این
 ملعون گرفته بجزه در آیدیم و دیدیم که آنجناب بر پهلوی مبارک خود خوابیده و دستهای خود را
 حرکت میداد و سخنی تکلم میکرد که فهمیدیم من بیک طرف حجه ایستادم و سر شمشیر خود را بر زمین
 نهادم و سران بر اسان نظر میکردم آن غلامان بیجا بجانب امام مظلوم شتافتند و شمشیر
 خود را که نوبت بر حسب مظهر آن سرور فرو داد و زدند آنحضرت زهری جامه پوشیده بود که مانع
 لس آن امام مظلوم را بر باط خود عجیده نبوی مامون گشتند پرسید چه کرد
 عمل آوردیم چون صبح طالع شد مامون سر خود را برهنه کرد و بندهای حایه
 را کشود و بیات ارباب مصیبت گریان و نالان از خانه بیرون آمد و در مجلس شوم خود نشست
 تا اینکه طعنیت آنحضرت اشتغال نماید صبح گفت چون غز دیک حجه رسید آواز
 سمجده استماع نمود و پرسید و گفت ای صبح بجزه داخل شو و مرا از حقیقت این صدا خبر ده
 صبح گفت چون بجزه رفتم آنحضرت را دیدم در محراب نشسته و بیادت زیبا لاریات

است چون مامون ملعون را از اینجا خبر دادم مضطرب گردید و اعضاى شومش بزرگداشت
لعنت خدا بر شما که مرا فریب دادید پس گفت ای صبیح چون آن سرور را می شناسی بنزد یک
محباب رو و حقیقت حال نیکو معلوم کن و مرا اعلام نما چون بنزد یک عتبه رسیدم آن امام
مطلوم آواز داد که ای صبیح گفتم لبیک یا مولای من و بر زمین افتادم و رو بر خاک نهادم
و گریتم فرمود که برخیز خدا رحمت کند و این آیت را تلاوت نمود **يُزِيلُ دُونَكَ الْبُظُرَ** و
نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ صُتِّمٌ نُورُهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ صبیح گفت چنان بنزد یک
مامون آمدم از بسیاری غضب صورتش مانند شب تاریک گردیده بود گفتم که واسه که حجرت
خویش نشسته مشغول عبادت است و اثر زخمی بر بدن مبارکش ظاهر نیست فرمود که امروز در اینجا
را که بجهت تعزیت حضرت آمده بودند بگوئید که آنحضرت را غشی عارض شده بود امروز که
زایل گشت و بصحت مبدل گردید را **قُمِ الْحُرُوفُ** بگو یا که صبیح این همه بجا هست
که او را نزد امامیه حاصل است شریک علماى مامون بود که بر قتل آنجناب یکار بستند و بداند
پیوستند که صبیح با طهارت خودش شمشیر بر جسم شیر نقش زده باشد و لیکن واقع را چشم دید
و کما یبغی تماشا کرد و این بر فرض محال است و الا کسی باور تواند کرد که صبیح قبضه شمشیر را در
رضا همراه علماى بیست یکروزه تقیه نماید و از زدن تیغ خود را منذور دارد و دیگران را
همین ببل است که او میدانست که لباس صنوی مانع اثر شمشیر است اگر صد بار شمشیر بر زنه نکند
رسید فوالله علی نعیمهم ورفضهم مع او عا فرید **الوالا لا یلبس** و **لا یلبس** است برین
تقیه که اگر با امامیه میل آرند و در خصوص هم مخالفت امام را با غرض آنها بر شصت یکبار
درشت مامون میگفت و زینهار زنی اختیار نموده و بر تمام امور علم او خطایه بفرستاد
و مولف کتاب مذکور کیفیت شهادت را بر روایت ابوالصالح خان بنی لولیس که
گفت روزی در خدمت امام رضا ایستاده بودم و نمود که در اصل قیامه و **یا ایاها**
بر جباب جانب ترش یکت خاک بیاور آن خاک اگر از پشت آنجناب بود میباید
از امانت و زنده که مامون خوابیده است که قبر خود را قبله قبر من کند سنگی پیدا شود که
اگر جمیع کلک در آن خراشان جمع شوند خوابند که آنرا حرکت دهند یا نه از آن جدا

کند تا آنکه خاک بالای قبر و پائین پارا است تمام نمود و چنین فرمود چون خاک
 طرد و قبر را بوسید فرمود که زود باشد که قبر مظهر را درین موضع خفیه نماید پس امر کن
 که هفت درجه زیر زمین فرو برند ولی از ادا و کز شبری گردانند که حق تکلیف چند اند و خدا را
 کشاد سازد و یا غنای بهشت سازد آنگاه از جانب قبر طوطی ظاهر شود پس آن
 دعا میگردد تا اقامت می نمایم تکلم کن تا بقدرت خدا آن آب جاری گردد و قبر از آن آب بر
 شود و ماهی پند ریزه در آن آید هر شونده چون آن ماهیان پدید آیند این نان را که بتو می نام
 در آن ریزه کن که آن ماهیان بخورند آنگاه ماهی بزرگ ظاهر شود و آن ماهیان را بر چسبند
 در آن حال دست بزرگ گذارد تا ترا تعلیم نمایم بخوان تا آن آب زیر زمین فرو رود
 و قبر خشک شود و این اعمال را انگنی مگر در حضور ماهی و فرمود که فردا بجلوس این کافران
 داخل خواهم شد اگر از خانه آنشقی سر برهنه بیرون آید یا این تکلم نماید و اگر چیزی بر سر پوشیده
 یا شوم یا من سخن نگوا بوالصلوات گفت که چون بود و در آنوقت حضرت امام رضا علیه السلام نماز یاداد
 و او نمود و جامه های خویش را پوشید و در محراب نشست و نظر بود تا غلامان یا مومن بطلبی
 آمدند کفش پوشیده ردای مبارک خود را برداشتند و بکفشد و بخیس آن ملعون در آمد و من
 در خدمت آنحضرت بودم و در آنوقت چند رنگ یو با خودی همراه بود و آن ملعون خوشه
 انگونی که در بر او بسته در بعضی از دانه های آن دو آمیخته بودند در دست داشت
 و بهینه از آنجا که بر سرش نهاده بودند از برای رفع قبحیت زهر بار میگرد چون نظر کش
 بر آنحضرت او داشت تا قافله از جای خود بر جسد و دست در گردن مبارکش گرفته و میان
 دو دیده آن قره العین صلی الله علیه و آله بوسید و آنچه از لوازم اگر آنحضرت را
 طهارتی بود دقیق فرنگ داشت و آنحضرت را بر سبزه خود نشانید و آن خوشه انگور را
 بوی داد و گفت یا بن رسول الله ازین نیکوتر انگوری ندیدم حضرت فرمود شاید انگور
 بهشت ازین نیکوتر باشد یا مومن گفت ازین انگور تناول نما حضرت فرمود مرا از
 خوردن انگور خاف دار آن ملعون مبالغه بسیار کرد و گفت البته میباید تناول نمود مگر
 مرا شرم میداری و با این همه خلاص که از من می شناسد و می شنای این چه گمانهاست که من

میری و آن خوشه انگور را گرفته دانه چند از آن خورد و باز دست حضرت داد و تکلیف
خود را نمود آن امام مظلوم چون سه دانه انگور زهر آلود تناول نمود حالش دگرگون
نگردید و باقی خوشه را بر زمین افکند و متغیر الاحوال از آن مجلس برخاست بامون
گفت یا بنی هم که میروی فرمود با بنی که مرا فرستادی و آنحضرت خزین و عکین و
مالان و مبارک پوشیده از خاز بامون بیرون آمد ابو الصا گفت که مقتضای فرموده
آنحضرت با وی سخن نگفتم تا برای خود داخل گردید و فرمود که در سرار بید و رنجور و
مالان بر فراش خود گنبد فرمود چون امام معصوم بر بستر قرار گرفت در سرار بسته
در میان خاک خزین و عکین استاده بودم ناگاه جوان خوشبو مشکین را در میان
سرای او دیدم که سیاه و لایت از جبین فائض الانوارش ظاهر بود سوال کردم از کدام
در داخل شدی که در باران محکم بسته بودم فرمود آن قادری که از دین به یک لحظه آلود
مرا داخل گردانید من محمد بن علی ام آمده ام تا پدر معصوم مسموم را و داغ انتم پس
در حجره رفت امام رضا از جابر حبت و یعقوب و از یوسف گم گشته خود را در انوش
کشید و بپوشید و بر روی وی سید او و اسرار ملک و ملکوت و خزان علم لایوت را
بنوعوانی گفت که من نفهمیدم و ابواب علوم اولین و دومین حضرت سید المرسلین
جست و خیزد و آلودم آلودم تسلیم کرد آنگاه بر لبهای مبارک گفت و دیدم از بر سفید
شر حضرت امام فقی علیه السلام آنرا پسید دست در میان سینه پدر بزرگوار کرد
و خبری بآنها اسفود بیرون آورد و آن طایر قدسی برای شهادت ارتحال نمود و حضرت
امام فخری را عجز از خواب تاباید که مقررین از غسل و کفن و حنوط بطرفه قارغ
شد و نماز گزارد و پسر بامون آمد و بپستور اهل ریای گریه و زاری
نمود و بجا گزید و آن عجبایی که امام رضا وقت گذشت قبر مبارک
تا نشین بپرازد و یکی از وزرای نیک حضرت گفت که مقصود حضرت امام بنودن از
عجایب است که بالای که ملک بنی عباس مثل این با سیاست که عنقریب منقرض شود
و دولت و ثروت بسیار آید و حق تعالی شخصی را بر شام سلط کند که مثل قاضی بزرگ که

ما بیانی خورد ابرجد شمار از روی زمین براند از دانهی مختصرا من بعد باقر مجلسی
 و او ایستاد دیگر از شیخ مفید و مانند او ذکر کرده محصل یکی آنکه چون امام رضا علیه السلام
 بجانب عراق آمد و با مامون در خورده آنجا پاهای عارض شد اراده قصد نمود مامون عطا
 را امر کرد تا ناهنای انگشت را بر هر قاتل آلوده کند القصه چون از قصد فارغ شد غلام
 بر طبق اشاره او چند انار از باغ چید و دانههای آنرا بیرون آورد آنشقی تکلیف بخوردش
 داد حضرت در همان ساعت بعد از خوردنش بقضای حاجت بیرون رفت آخر تا نماز عصر
 احشا و امعای مبارک از هم ریخت چون خبر آن بد بخت رسید پیام فرستاد که دفع این
 سوءادافع است زیرا که از دانه را بر پیرامون خاطر راه ندهند وقت صبح امام مظلوم بر پیر
 رضوان انتقال نمود و حاصل روایت معبره این بابویه آنست که چون آنجناب مدحش
 گردید و همه آنکه مردم از طوکس بعلک آبنوس رسید مامون نالان و گریان بیرون آمد
 دست بر سر میزد و موی ریش خویش میکند و آب حسرت می بارید چون امام دیده مبارک
 بر کشید مامون گفت ندانم که کدام مصیبت بر من عظیم تر است جدائی از چو تنویر نهائی و
 مشارقت از یونو پیشوائی بد آنکه مردم گمان میبردند که من ترا بقصر آوردم حضرت بسخنان
 بی غش و لغو تشبیه نکردید ای ان قال باسی از شب گذشته بود که آنجناب بعالم قدس
 از قاتل فرستادیم مردم شورش بر آوردند که این ملعون فرزند رسول خدا علیه السلام
 و مسلم را با حق تشبیه کرده و شوری عظیم بدیده آمد ترسید که اگر جنازه را در آن روز بیرون
 آید قتل جانی و پس محمد بن جعفر عم آنجناب اطلبید و گفت بیرون رو و قتل را فرو نشان
 مردم را متصرف گردان و بگو که امروز آنجناب مایرون نمی آیم پس پراکنده شدند و در
 ن کردند و محصول روایت دیگر از ابن بابویه لکن حضرت پیر شده
 خبر داد و فرمود عزم تمام شد و مامون غم کرده که مرا از هر خوراند و مرا نکورد و انار باقر
 مجلسی بعد از آنکه چند ورق دیگر همد و امات مختلفه نوشته میگویی که این روایات همه اگر
 صحیح می تواند شد باینکه آنجناب را در انگور و انار مکرر زهر خوراندند یا شند از دانهی مختصرا
 لایست شمه از اخباریک در جلال العیون بتقریب ذکر شهادت امام رضا و مکیه قدسه

علما و متکلمین امامیه یعنی مأمون کما سجدی از آنجا که فی آخر الکتاب در باره قتل
 آنجناب هر ویست از اینجا قیاس باید کرد که در باب تکلیف یا اهل حق و سکت
 دادن در ایشان چه کوشش نموده باشند یا بحدود تصور برین قسم اخبار حقیقه
 چه که از درختان مفرده اند یک بیابان است و با خضار تمام وارد کردم احدی را بگویم
 تواند گرفت که حقیقه قاتل امام رضا خرمایون کسی دیگر بوده است یا نه این طایفه
 و انشای قریب صحت بر چه چیز محمول تواند شد و اگر تصدیق دین این سخن تواند
 و محاش و مازندران و رسائل مفرده بعضی دیگر درین باب که تعانی بر او
 دارد و مشتمل بر تصریح نام آن شخصی است استقرای نماید کنایه برین
 و عرض میتوان نوشت **اعطاف** از همه مرئی و دیگر است که این معلوم نیست
 سعید را که مکیه نشر از معلم الکات هم در که شش این بی حدایت از خود بیرون
 شریکات نموند در اصل نهاده امام رضا تردد یا سحر است از راه دیگر است
 خویش میگوید که درباره روح خدا صلوات الله علیه از که بر هر شریک نهاده نوشته بر او
 حکم تو اگر دهمچیز درباره آنکه دیگر از افایر المومنین و مسنین که در این
 و بالیقین می توانست گفت که بوی خود نموده اند الی آخره و در این
 دقیق و آن ای که میانه ابن طاووس و امام عزالی و دیگران است
 اکثر اخبار آن مصوفین که سلسله اسناد آن حضرت را بیان می نماید و در تفاصیر
 و تو اثر نزد امامیه است و کما عرفت سطره ضمن بنام مومنان و آل او یا انواع
 کایه حیل امام رضا را بر قاضی املا شیده گردید و در این سطره در باره
 که در دست او سلم است چنانچه طریقی و این سخن از ابن ابی شیبہ و ابی حمزه
 محمد بن احمق و دیگران در دست از حضرت بر نه غفاری و در این سطره
 حدیثی نیست نه که آمدن تر امام حسین و شهادت بر حضرت از آنجا
 پسین حدیث جلیل القدر و معلم رفیع اند که نقش کار را بقتل و قتل و خود را
 ذمی قرار داده اند پس اگر بر خود است کرده و قلب عالمی برود و آواز

آفرین در کام جهان و جهانیان انداخته چنانچه بر ذمیت او کتاب بظرافت مصلحت است
 روشن و تصریح علما در ترجمه او بجز و غزار ^{مطهرانی} است میرین الحار از امری بعد از
 اجماعی بدیهیات است و صد حدیث بران دلالت میکند و بحدیثی که فیض میرین بعد ازین
 خبر تا بوجهی و حیه ملهم شد و آن اینک این ملا و کس که در فن یکدت یکانه روزگار است چون
 دیده که بنیاد اکثر عقاید امامیه بر تحقیق و تفتیش مأمون واقع است و او در تکلمین این طایفه
 معدوم النظیر است کما سنجی اگر او را لیکن و طعن تناول کنند معطیات امور مذموب برهم
 میگرد و در ابتدا اعدای این سبب تشیع را بنیاد نهاد و قدام امامیه تقلید و بجهان دل اختیار
 کردند و در آخر بجهت شهرت قول او بالوئیت جناب رضوی علمای متأخرین مصلحت
 دران دیدند که او را بهد تکلف از زمره خویش اخراج نمایند و کفران بختش و زنده اگر مأمون
 امام العلماء نظام الحکما را نیز ازین دایره بیرون کنند دیگر مثل او کمیت که گاو را زده و چشم
 افشانده و دره مادی نظره یا قیامند دعوی امامت او در تکلمین امامیه و آنکه او نه
 مذموب ایشان مأخوذ از تحقیقات اوست و جهاد به محدثین و تکلمین این مذموب فن مذکور را
 از تقریرات او آفریده در کتب دینیه ایمان خویش انهدا مانند علوق بفساد و خستانه
 و این مدعا که طول و عرض میخواهد در خانه این رساله بعنوان شایسته پیرایه تالیف بخواهد
 کشید ان شاء الله تعالی قوله و ما شایان فرماید الی آخره اقول این دعوی را تا باین
 علوی توفیق نماوی از کتب و یقین با ثبات میرسانم اما امر اول پس باینکه از جمله
 لا عنین و مکفرین یزید است بقیة المجتهدین طاهرین احمد بن عبدالرشید بخاری چنانچه
 کتاب خلاصة الفقه از افادات و تصانیف او برین دعوی دلیل است و از آنجمله
 امام نواب قوام الدین صفاریست که در لعن یزید با کس میگوید و از آنجمله افاضتسل
 متأخرین حافظ الدین محمد کردی است که در کتاب و جیر لعن یزید را بتوزیر کرده و
 از آنجمله جزو حجت که در جواب استنفا میر خود از حال یزید بکار بختش رفته و از آنجمله
 محمد بن سیدان کفوی که در کتاب خود اعنی کتاب اعلام للاخبارین فقهار مذموب
 الشمان المنی رعبه تذکار این ابرار میفرماید و الحق ان لعن یزید تبار علی اشتها

کفره و تواتره و ظاهره و ظاهره علی ما عرفت تفصیله و الا فاللعن علی الشیطان و الخان فانه
لا يجوز بجلدات اللعن علی الجحش کفره و ما لعنه الله علی الظالمین و از آنجا که
المستقین احمد بن سلیمان است و از آنجا که میری و حب حیوة الحيوان و از آنجا که امام الفقهاء
و المحدثین احمد بن حنبل و از آنجا که سند المحدثین و المتقدين ابو الفرج بن جوزی است و از آنجا که
عبد الله بن یوسف تفرغ علی بابیه آنچه گفته اند و از آنجا که است قاضی ابو یعلیٰ موصلی و از آنجا که
است حماد بن الفیه و از آنجا که است مولانا جلال الدین بخاری و از آنجا که است مولف کتاب
دستور خیاچه از وی منقول است قال المحدثون ان کان راضیا بحرب الحسین رضی الله عنه و اما
بقوله و ان کان راضیا بالبیعة بالنوع الا بالیمة و هو المشهور بتفصیل مغلطه فلا ینسب للعن
عنه و من اعانته لانه کفر بالله حین امر بقتل حسین و حربه و الماتة اهل البيت و الائمة است
و الائمة التفقت علی کفره و اللعن علی امره و قاله لان الامر و الرضا بالکفر یکفر قبل ان
یفعله المأموران به و از آنجا که است ملک العلماء شهاب الدین عماد الدین و از آنجا که است
سعد المله و الدین التفتازانی و از آنجا که است ابو الحسن علی بن محمد بن علی الطبری طغی
بیاده الدین از فقهای شافیه و کسری و نه نظامیه که شوی و بابه امن آن سختی مدنی و
میرزا بن نوشته خیاچه و فاضل القضاة شمس الدین بن محمد بن ابراهیم بن ابی اسحاق غلکان
تعمده الله بر حجت اکتار و فیات الاعیان و انباء را از زمان نقل کرده و از آنجا که بعضی
از شراح فقه اکرانه علی نقل عنه و از آنجا که است شیخ جلال الدین سیوطی حیت قال انما
الله قاتله و این زیاد الله و بزرید الحیف و کان قبله بکرا و فی قتله قصة فی التلویل لا یحتمل
التفهم لکرا فانما الله و انما الله راجعون و از آنجا که است مرزا محمد بخشی و از آنجا که است
خواجہ نصیر المذ و الدین مشهور بخواجه الشراک کاتبی و المناکبی و مدنی و السلام صاحب صواعق
محرو و بوارق و بقره دینی و السلامه و قطب الدین افغن و فرزند دین شریک و ابی و ابی
شیراز شریک الشواقی المحرقه و از آنجا که است صاحب السیف الملوک السیاحه علی الدین
و قوادین و کما تواتر است حاکم بن ابی اسحاق است شیخ عبد الحق بن یحیی و از آنجا که است فرزند
از چند او نور الحسن دلموی و از آنجا که است و لود و الرام الدین دلموی و از آنجا که است

۱. المحدثین المتبحرین قدوة العرفاء السالکین شاه ولی الله دہلوی و از انجمله است
 به اسم علی البریه صاحب تحفه اثنا عشریه که در زمان متاخر بنیاد مناظره شیعیه و سنی بعنوانیکه
 قلوب مخالفین بکینش میرسد نهاده است و از انجمله است ارشد تلامذه او رشید الدین
 مولانا محمد رشید الدین قدس الله سره هم و زاد الله انوار هم و از انجمله مولانا بحر العلوم
 العقلیه و الاصولیه مولوی عبدالعلی ادام الله فیض تصنیفات و احسان تعلیم و ابارک الصالحین
 علی روس الطالبین چنانچه کتاب صواعق بحرقه و شرح قصیده همزیه و مفتاح النجا و کتاب
 مناقب السادات و شرح عقاید نسفی و شرح مقاصد و تاریخ الخلفاء و کتاب تکمیل الایمان
 و جذبه القلوب و دیار المحبوب و کتاب سعاده الکونین و فضایل الحسنین و کتاب
 حجة الله الیه و کتاب ازاله الخفا عن خلافة الخلفاء حیث قال فیہ مصنفه کما نقل عنه ایضا
 و لیه و ده فرقہ نالیه خواجه پروان و نواصب بنی امیه مثل یزید و مروان و اتباع ایشان که از
 و نبش باطنی آنها انظر من الشمس و امین من الالاس است و نصوص صحیحہ درباره سوء حال و خوی
 و نکال آنها به ثبوت پیوسته آنها بلا شبهه مجروح و مطعون اند بلکه از دایره ایمان بیرون و با مشایخ
 محشور و مقردان و تالیفات و رسائل علامه دہلوی قدس سره الغرر و کتاب غره الراشدین
 و ذلک ایضا فین و دیگر کتاب معتبره در دعوی فقیر از شواهد ترکی توانی شمره و در خصوص این نسبت
 بمولانا عبد العلی رحمه الله علیه بطالع حسام مومن یا السیچے توان بر حدیث قال فی مطاعن
 صاحب الفتوحات و مولانا المذکور محلی از اقوال و عقاید شیخ اکبر اکفر این مرید بد کوهر
 الکفای نماید پس از حمله الهامات شیطانیه او که با وجود ادعا آنکه از حق تعالی بدون توسط ملائکه
 معلوم حق را سیکرد اینست که در باب ثالث و سیمین از کتاب فتوحات سبکوحدیه که از جمله کتاب
 هم قطب بوده اند و هم غوث و قربان در گاه صمدیت و سید ابی بکر است و شعر
 عثمان و علی و حسنین و مساویه و یزید و عمر بن عبد الغرر و متوکل بحال این رسیده شیخ اکبر
 کجاست که با وجود اینکه خود بخش در شرح مسلم حکم نموده باینکه یزید از اسلام بهره نداشت
 و حسن و زل بر خود را به بنید سبجان الله کی که احسان تدوین و تعلیم او و یزید کان او بود
 ذمه همه کس از سکنه این دیار نایب باشد او را بید گوهری و دیگر دشمنانهای غلط باید کرد

کما یبغی عمل بر آیت کریمه هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ نمودن چون
این همه در بر دهنی و زنج زنی از عادات مومن جالسی است علمای این دیار بکمال آذنه
او نیز کمتر او را به نیکی یاد میکنند بلکه تصانیف او را که در مقام حضرت علامه دهلوی تالیف
کرده و از دست نامها برنوده بطیب خاطر نمی بینند شیخ شیراز علیه الرحمه چه نیکو شمرده
هیئت نام نیکو رفکان ضایع کن ~~نامها~~ نام نیکت باید از ~~آتش~~ آتش غنچه
جاییکه مجتهد الزمانی عبارت فتوحات را در منبع ثانی نقل خواهد کرد بکتاب مومن جالسی
می پردازم و بهام اثبات کذب و افترا بر نقل اولاد او بلکه نقل خودش در دیگر تصنیفاتش
سیرین اورا بمرحوم می اندازم این است شطری از انسانی متقدین و متاخرین است از مرده
مخوژین لعن بر این مخصوص است و اگر متبایع آن تعلق گیرد در خصوص این مقصد که ساله
صحیح است اکتان تالیف تو انقدر اما امر ثانی پس بد آنکه با پدر عید التعلیل برتری که امام
الامام مشعشع است از لا عنین نرید است ابو منصور که رئیس مقصد ای است بود و همچنین شرف
الامام صدر الدین خجندی برادرش جمال الدین خجندی و قس علی بن اعلی غزنوی محمد الدین
ابوالمحکم بن ابی القاسم نیشابوری محمد الدین بدائی و شیخ ابوالفتح نقیر آبادی و خواجه
محمود خفای حدادی و خواجه امام شرف الامام کشمیری و امام منصور خجندی که در این کتاب تالیف
مقدم و معتبر اند و قاضی سادی خفای و خواجه تاج الدین خفای نیشابوری و اسامی دیگر بزرگان
و ارباب و اشباح شان بر تصریح مستحکم مذکور در کتاب نقض الفتنای در تحریر و تفسیر
است و اندک اندک لا یخفی علی من طالع کتبه و ملا محمد میرزا که تفسیر و تفسیر را تالیف کرده است و
شرح و تفسیر مذکور را بکمال سید و تفضل خود نوشت و در رد و نقد آن از علمای امامیه
در گذشته جایای مطاعن امام ابو حامد قرطبی را در آنرا بر آنرا ببقای تالیف در آورده و کمتر از
با این معنی میناید که اکثری از علمای کسینان لعن برید را بخیر می کنند بچنانی که از این او
و مانده او خاشی ارد و صاحب اثبات الحق که از غایت بصیرت و شجاعت عارفانک و متوجه
در سلسله حکما برین است مملویده و تقابله زمان نشین و ملامت را در اختلافات علمانی است
در آن کرده و از ملامت اخباریه اصولیه و اختلافات مجتهدین شیخ عفتدای قول دهلوی معنی

به الله علیه وعلیه چشم بکشی بغیب دیگران به چون رسی در عیب خود کوری در آن بد مطلقا
 تعاقب و تعامی اختیار نموده عبارتش آنکه بلکه اکثری از علمای ایشان طعن و لعن بر نریزید علیه
 بداجهنت کرده اند و میکنند که هرگاه همه فرزندان رسول خدا را کشته بود حضرت امام زین
 العابدین را چرا زنده گذاشت که خلل اندزد در دین چهار یار شد و نامی و تشانی از بنی فاطمه
 در عالم نمی ماند الی آخر بدین این عبارت چنانکه می بینی نص است در ثبوت دعوی بنده
 عنین برید از جای اهل حق با عراف علمای شیعیه چیست قلت فی الرسالة القدیمه
 اما صحت خلافتش عند القائلین با کفر بعد و الامر بقتل الامام و امثاله و هم الاکثرون
 کما اعترف به الجاهلون الخ یا قی ما ندانینکه اکثر علمای اهل سنت که تکفیر و لعن بر نریزید میکنند
 از اینجاست که او امام زین العابدین را چرا قتل کرده و سایر بنی اشتم را چرا زنده گذاشته
 پس با وجودیکه ادعای بلا و دلیل بلکه مخالف و مناقض او که قطعه است و عین افترا و بهتان
 بلکه مصداق سُبْحٰنَکَ هٰذَا بَهْتَانٌ عَظِیْمٌ دعوی علم غیوب و ادراک باقی اشیاء
 و القلوب است و بنده در نسبت امثال این از تشیعین و عین ولای ائمت طاهرین شواهد
 قاطعه عرفیه بلکه دلائل ساطعه الزامیه بدست دارم چنانچه در رساله قدیمه مجلادیده باشی و در
 آخر این کتاب مفصلا خواهی دید اشارات و جواب هرگز اکاظم علی سر آمد فقها
 و متکلمین امامیه در حاشیه دیباچه رساله خود که در دو جزو متوسط تصنیف فرموده اند برو
 استدلال صاحب نسخه اثنا عشره از آیت کریمه وَ عَلَّمَ اللَّهُ الذِّیْنَ آمَنُوا اَلَا یَا بَرِّ خَلَا
 فِی هٰذَا رَئِیْسٌ اَرَشَدَ مِکْنَدَ قَوْلِهِ بِالْبَصْرَةِ بِالْحُجَّ اِشَارَه است بدفع شبهه که بعضی از
 مساندین نموده اند و اینست که قتال کردن جناب سید الشهدا با قاتلان خود بر حق
 نبود زیرا که حق تنها وعده نصرت رسول و مؤمنین کرده پس اگر قتال آنحضرت بر حق بود
 حق تعالی نصرت آنحضرت کردی و آنحضرت شهید نشدی جواب اینست که مراد با نصرت
 نصرت بالحق البنیات است و آن حج و قوع معجزات است که بعد شهادت آنحضرت بوقوع
 آمد و بسبب آن حقیقت آنحضرت بر همه کس ظاهر و هویداشد تا بعد یک اکثر اهل سنت
 بر قاتلان آنحضرت لعن کردند و لعن کردن را جایز میدانند مثل نصرت آنرا بلکه گفته که همه

لعن کردن بر آنها جائز میدانند لیکن بنا بر مصلحت منع میکنند الی ان انشد هذا البیت
بیت قیامت هوتی ہی قائم تیری شهادت پر قدم فی حضرت زین العلیا کی تہام
انہی بلفظ مختصر استتایش و تصدیق این رسالہ حواشی مہنہ ان کہ قریب یکہ جزو
خواہد بود از امامیہ بد پر سید کا اعتقاد بدان دارند کہ ہمیشہ ہی بخاطر متدلسس مبالغہ عیار
و مدانی را رنجتہ و ترتیب و ہندیش بخوارق و کرامات از قریب کشتہ ہوں این برسالہ
دو جزو انہی غالی میفرودشتہ و میخواند و حق اینست کہ انانکہ یوسف را فروشتند
تاجہ خرد و یکی از علمای طائفہ کہ در اہنلال و تلبیس بعضی از ملوک کرامت برسان چنان
یستہ بود و نگاہ اورا رواہ قوم در رسالہ کرد آورده اند و متاخرہ شیخ حلی با علمای
اہل سنت حکایت عجیب در وایتی غریب کہ اسب حلی غریب در آخراں نوشتہ لکڑیا
تشیع نقل میکند کہ بعضی از علمای بخارا لعن نیزہ فتوی دادند و برتی از لعن منع کردہ
لکن از یہنت کہ او نزد ایشان مستحق لعن نیست بکد سبب اینست کہ این لعن فی
نکند و مولف رسالہ مذکور مطابق دایہ سمرقند در آخراں فی فصل بعد ذکر امثال این امور
گفتہ والامامیہ اعینہ اعلی ذلک یعنی اعتقاد و نہ سبب امامیہ نیز چنین است و ازین عبارت
معلوم شدہ کہ مذہب معظم علمای اہل سنت لعن و گفتیر نیزہ است بلکہ ازین انانہ چنان
در عایت کرد کہ در استحقاق نیزہ ملعین تا آن زمان کسی را اخطای نور اکو ابان بعضی اشکات
کہ مودیت فروغ مگاہید عملی و باعث رواج متاع کا سد او نزد بادشت شدہ بیشتر کہ خالی
از غارت و طر فکی نیست کہ سلطان چون از تاثیر نصبت شاگردش در مذہب خود متذکر
نشد فرمود تا مای ہر ہمارہ مذہب فراہم آید و در محبت و تحقیق مذہب حق ہر دوازہ
بعد از مطارحات و میاشات ایشان کہ نصبت اہل ربی ازین بجای خویش میکنند
سلطان متفرزند دیونیر خویش لغتہ کہ از قبیل و قالی این علماء در ثبوت و بیع و اسلام
تردد ہی نہایت زیاد یافتہ اکنون جب باید کرد و وزیر باید عرض رسالہ کہ یکی را از انان
از مصلحیم الفقہاء ان فتنہ علی قریب مجلس رسید و دید کہ مجلس را از علماست و
نکالی خالی از سبب انشد خود را نیزہ جل گرفت و در مجلس داخل شد و گفتیر از برکت انان

نهاد و خود بر سرند متصل باد شاه نشستند بر ائین سلطنت و اساطین امارت برخیزند
 و اهل مجلس ازین حرکت بغایت خندیدند و گفتند که این شیخ حلی مگر منقہ وقت خود
 است چون هنوز دایه مجلس ننشاند مناظره چه تواند باد شاه اینست این حرکت سوال کرد
 شیخ حلی جواب داد که روزی امام ابوحنیفه از خدمت سرور عالم صلی الله علیه و آله و سلم
 برخاست و گفتش گم کرد فرمودند که ای ابوحنیفه هرگاه داخل مسجد شوی حفاظت بخلین
 مکن تمامی مضار از مضار و کبار باستماع این سخن محو قهقهه شدند و حلی را گفتند که ایها
 الشیخ ابوحنیفه شاگرد امام صادق است در وقت پیغمبر صلی الله علیه و آله کجا بود گفت
 ایها الکفار لسیان بر من غلبه کرد و بجای امام شافعی نام ابوحنیفه بر زبانم رفت باز
 همه کس اعناده در گرفت شیخ حلی گفت این حکایت احمد بن حنبل است که بی خبر
 بر زبان آمد الکاه اواز قاه قاه زیاد تر بلند شد پیتر گفت خلط کرده حکایت
 مالک بن انس را حاضرین گفتند که چنین محذوران در جهان موجود نباشد باز شیخ حلی
 بسوی بادشاه توبه کرد و گفت ای ملک انصاف مکن که هرگاه این مرد اندک سخنان
 در وقت آنحضرت صلی الله علیه و آله شرف حضورند اشتند پس احتجاج و استدلال
 با قوال آنها چه معنی دارد آنوقت سلطان باستماع تقریر شیخ حلی همه تن کوشش گردید
 و پرسید که احتجاج تو با قوال کیست گفت با حدیث در وایات جناب امیر المؤمنین
 بعد ایشان بخارج حسن مجتبی باز بشهید که یلایم چنین تا امام آخر زمان پس بادشاه از
 مذہب سنیان توبه فرمود و مذہب شیعه را اختیار نمود اتقی محض و خضر مایه
 در رد اعتراضات یوسفی این قصه را باجمال نقل کرده آن بعض اساطین لما اراد
 اختیار مذہب من مذہب السالمین و اظهار حقیقت بقوا طع البراهین جمع بین سنیته
 و بین علمائش شیعه الامامیه فلما ختمه فلما حضر العالم الشیعی مجلس السلطان لغت
 بر اسب فی مندیله و حمله تحت ابطه و مجلس فاعترضه اسنی فی ذلک فقال روی انه
 کان فی زمن النبی صلی الله علیه و آله و سلم مذہب یقال له مذہب ابی حنیفه و کان
 ابله یسرقون المداکس فمختان یکون منهم احد حاضر و یسرق مایه فقالوا ابوحنیفه

انما ظهر بعد النبي صلى الله عليه وآله أربع دوايسته فابن كان مذهبه في زمن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال بل كان مذهبه شافعي قالوا لا في متاخر عن ابي حنيفة ولم يكن مذهبه في زمن النبي صلى الله عليه وآله قال كان مذهب مالك قالوا لا في معاشر شافعي قال فعلى مذهب احمد بن حنبل قالوا تلميذه و متاخر عنه فقال اذا لم يكن هذه المذاهب الاربعه من النبي صلى الله عليه وآله ظهرت بعد اربع ومائة باعترافكم فكيف تحكمون بحقه هذه المذاهب و بطلان ما سواها مع ان النبي واصحابه واتباعين لهم مدة اربع ومائتينه ما كانوا

اندر این بار بعد از این سخن مذکور یعنی المنقول بالمتواتر بطریق اهل العصر فیهما فی ذلک من
 العام وحصل للسلطان البیت علی ما هو المرام ^{بمنتهی} بلفظه حال این دلیل که علی بر آن
 قدم مذکور است و حدیث مذکور است که حضرت مرتضی علیه السلام فرمود بر اطفال دین آن و صبیان
 اجماع خوان هم روشنی است که حقیقت زیاد بر خرافات شیخ جلی است و چگونه باشد
 که تجنیس خطی هم در خصوص این مقام با هم مقام و اقربان قرآن اقا و صاحب این مقام است
 سید جان اسد مذکور امامیه مخالف حدیث اول اسلام از جعفر بن محمد بن شریف و
 مجاهدین کفره فخره مصاحبین قائم المرسلین و زوجین شریعت و صاحب معتبر که حدیث
 چند از اشتیقای یهود است قدیم باشد که استعرف اعتراف ایتمم بکتاب و مذکور
 است که سید المرسلین و ملت این بزرگان دین است و خود اکار امامیه و منهم افضل
 الطبری صاحب الکتاب السی بالکامل اقرار بان در کتاب مذکور جدید باشد امام اعظم
 امامیه و شیعه او خیال کردند که همه اصحاب کبار و اهل سنت شان شنیدی به فسادت حدیث
 فراهم آمد و خود در احوال ارباب شیعه تنزل کردند و سلطان و ابو ذریم یضیع و مفقود
 بودند بلکه بنای مقتوی پشت برش نازیکه ردند و چنین در خلافت جاری و ذوالنور
 و آثار الین و اطراف این بزرگان هم پاره و هم نوار ماندند حتی که نو شیعه آباد
 شدند و اینهمه را القی می نامند و غیر این تقلید این سیاستی نمی باید و حال آنکه
 روایات متعدده قدما و تاخرین این قوم اصل این تاویل عیسی را بر میگردد چنانچه در مطاوع
 بحاشیه خواهد داشت ان شاء الله تعالی و اگر امامیه سلمان و ابوذر و مانند ایشان این میل خود

فرگیرد و آسپای تشیع را برین ارکان و اوتاد کسر که حال شان بعد استقرار کتب شیعه از
 اجلای بدیهیات است که او مانا الیه کسر دهند و دعوی علم بخطر است صدور و مضمرات
 قلوب نمایند و سخن سازی گویند که بعضی از کلمات این بزرگان دال بر تشیع است فنقول
 حبه الاتفاق و نعم الوفاق بهتر است که برای اثبات قدم تشیع به اصحاب امثل خلفای
 عباسیه که حال بعضی از آنها مذکور شد بطرف خویش کشند که حسب سببه این قسم کلماتی که
 دلالت بر تشیع در روز آنها هم علمای امامیه نقل میکنند حتی که فاروق اعظم را
 تا بن تخیل مرسنوی قرار میدهند چنانچه نزد ایشان عسریه بران گوشت و متوهم
 نشود که از آنکه اهل بیت جز تشیع و عداوت و دشمنی اصحاب سالت آب چیری فنقول
 نیست حاشا که کلام از آن حدیث از ذریه طاهره مرتضوی در مناقب خلفای راشدین
 و اعوان شان در کتب الطحی امامیه مرویست چنانچه نمونه آن در کتاب فتی ایبراد کرده ام
 که علمای طائفه از جهت انصاف دشمنی آنرا نیز بر کذب و دروغ آن طایفین و طاهرین
 حمل کرده اند و مخفی نماند که میان اصحاب قبیل و قحالیکه وقوع یافت مبنی بر امور خلافت
 و ریاست بود و بسبب آن اختلاف اصول عقاید نیست چنانچه اکابر شیعه اعتراف بدان
 کرده اند و سببی عبارتست از آنکه فتنه بر قوله و در کدام کتاب اه اقول در
 مسجون چنانکه داستی اشارتی رفته که نزد مکفرین یزید قتل امام حسین در حکم قتل جناب
 سید الکونین است اهل خیرت را باید که اندک انصاف نمایند که بجهت زمانی از قتل
 جناب سید الشهدا بلفظ سید یک شمر به تنگی و تحقیر است تعبیر میکنند و نمیدانند که نزد
 مکفرین یزید که سخن بر تبه ایشان میرود در قتل سید از سادات و جناب امام حسین یحیی
 سید کائنات فرق ارض و سماء است و اگر مخاطب از طول کلام ملول نشود اینک رساله
 مذکور که قصه شیخ علی بخصوص نام در آن زبور است موجود بغیر و امعان ببینند که نقش
 از کتاب تبخیر نقل مینماید که من قال یزید بن السید و قال سید که اب یکفر و ملک العلماء
 شهاب الدین عمر در رساله مناقب السادات فرموده که اگر کسی علوی را بتحقیر علویان
 گوید کافر گردد چنانچه مصنف رساله غره الراشدین هم نقل نموده و اینهم ارشاد ساخته

که دیگر فقها در دیگر کتب فقهیه متعارفه مثل بدایه و شرح وقایع و غیره این قسم کلام
موجب تغییر میدهند این است حکم علمای اهل حق در اطلاق القاطبیک بر ائمت است این
خاندان عالیشان دلالت دارند تا بقبل جناب سید الشهدا علیه السلام که شرف الانبیاء رسد و خود
علمای آنجه معترض در بمقام ذکر کرده در قضایف خویش تعرض بدان مینمایند و بر همان
می پردازند صاحب رسال منافع السادات می نویسد سوال چون قتل مومن نزدیک
است و جماعت فسق است قتل حسین رضی الله عنه چون کفر خواهد بود چه اگر
از آنکه اید او ائمت حسین بمصطفی صلی الله علیه و آله سرایت میکند کما بیناه من قبل بر سر است
و ائمت مصطفی علیه السلام بالاتفاق کفر است و این را چنانچه فناء و دنیا و حسا و عقلا
نابت کردیم انتهی کلامه حسن بعد خدام نجا طلب اجتهاد مای بار بار با عاده عبارت است
صواعق و امام غزالی متوجه میشوند و نمیدانند که کفرین نیز بدین امور جوابهای شافی داده اند
چنانچه از آن است که بر مقام مناسب ذکر کرده خواهد شد صاحب صواعق متوجه و مانند او بیک
از مضیقین نیز دعاء اهل حق بر کفر آمد و رضی بقیل امام نقل کرده است که عرفت دستغفره انشا
الله اقول و او یلا و اسفا این حجة الاسلام غزالی که از ملطفا
انسان عسری بود قتل ریحان رسول الله را که جگر بنده حضرت خیر البشر و سلامه اولاد اعیان
او باشد از سوجاست کفری شمارد و در اظهار انوار الله اظهار خصوصاً ریحان سید بار بار زاده
بر علمای دیگر نفس می خورد و از دنیا حال فرید و لا ابعیت علیهم السلام که تشیعین دعوی آن
میکند بگوید اسیرد که غضض انسانیت و حاشا که از محبت واقعی یکفیه بدست خود داشته
باشند و کم در نظر سرفی کتب اعلام بحیث لا یرتاب فی غافل و اگر خدائی غرور جل خواسته
تشیع حجة الاسلام غزالی برای الزام از کتب معتبرین شیعه در مقام لایق با ثبات ختم
رسانید فانظر و الی معکم من المنتظرین و تحقیق حق نزد فقیر که خود را
بعوی نمی سخچد اینست که انحراف امام غزالی از جناب ائمت بحیث کلمات مذکور لازم نمی آید
زیرا که او چنانچه قاتل امام حسین را فاسق میدانیم چنین قاتل ذی النورین را پس اگر عدالت
او و جناب امام حسین ثابت شود لازم آید که او از دشمنان ذی النورین هم باشد و این را

ناقلی از شیعه و سنی با ورنه توانا کرد پس و بهم عدم تدبیر و انحراف در باره متفقین
 از همه پاشیده چه جای اگر متقبل متقدمین از اکابر شیعه و سنی چنانچه اشارتی در اوراق
 سابق نمود مشهور و معروف است که متفقین از لعنت یزید از اجنت اختیار و منع
 کرده اند که امر او در قتل امام حسین به ثبوت نبوده و اگر ثبوت میرسد از تنبلی
 و منع میگردند و این بزرگان بر کفر قاتل امام حسین اتفاق دارند بلکه در سختی بودن
 یزید ملحق نزد ایشان تردیدی نیست و مقصود از منع اینست که عوام در باب لعن ترقی نکنند
 ... ثبوت فلیتدبر قوله ظاهر این کلام اینجاقول باید داشت که دنیا بر چند
 قسم است چنانچه اهل تحقیق بدان رفته اند و فاضل علی متقی در رساله خویش تصریحات
 بآن نموده چون کشت این تلیحات کمی نیستی برابر او آن اقسام موقوفست از تطویل بشود
 بذكر حصول آن می پردازم یکی از اقسام محمود است و دوم مذموم و سوم محمود باعتباری
 و مذموم باعتبار دیگر حال آنکه آن را قبل از موت عرض می باید و در آخر میشتش بر آن
 قرار یافته از اکل و شرب و نوم و قیظ و آنچه بدان محتاج است از قسم اول باید شمرد زیرا که
 سایر عبادات و التماسات منوط باین امور است اما قسم دوم پس مصداق آن
 مورد آیت کریمه خواهد بود **لَهُوَ لَعِبٌ وَ زِينَةٌ وَ تَفَاخُورٌ بَيْنَكُمْ وَ تَكَاثُرٌ فِي**
الْأَمْوَالِ وَ الْأَوْلَادِ پس اگر فرض کنی فقری را که طعام روزی ندارد و بر لباس
 هم قادر نیست لیکن چون او را دوستی اهل و لعیب در خاطر جا گرفته چنانکه در این مقامات
 می استند و باین امور التماسد بر میدارد او را از اهل دنیا شمار باید کرد و صاحب اموال و
 دولت اگر برخلاف شخص مذکور باشد زینهار جایز نیست که او را طالب دنیا نام نهاد
 شود همچنین اگر آن محتاج با وصف فقر و قوت خویش زینت را دوست میدارد
 و در زرقه باد و خشن بهم اینچنین را پیش نهاد میزند لایق آنست که درین قسم شمارند
 و صاحب دولت و جاه که زینت دوست نیاشد از اهل دنیا نخواهد بود و متس علی
 اگر آن محتاج تفاخر را می خواهد و لصب العین او نیست که فقر اگر او نشیند و او را
 مشارایسند مذاب زینت بآن دارد که مالی کثیر یابد و اولاد بسیار بهرساند چون

بهمن رحمت دنیا است از طایفین نمرود خواهد شد و غنی صاحب اموال که او را در
 بسیار دارد و غلامان بسیار بخدمت مشر قیام دارند لیکن چون او را این امور تفاوی
 نیست نزد حق جل مجده ازین زمره خارج است و اما قسم ثبات پس سالش درین است
 که ذَرِّينَ لِلّٰهِ اَمِنْ حَيْثُ الشَّمَوَاتِ مِمَّنَ السَّيِّئِ وَالْبَيِّنِ وَالْقَنَاطِطِ
 الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْاَنْعَامِ وَالْخَشْرِ
 پس اگر فرض کنی که شخصی از آن بیگانه که عیال بیت را مهیا میدارد و او بفراغ
 خاطر بعبادت مشغول میشود پس او را سعی از استعدایان محمود و مستیست و اگر
 آن شخص بایست نهایت حقوق او در کتاب حرام متوجه میشود مثلاً و وجه مباشرت ابرق
 و کذب و غیره و چنانکه می آید پس این ازین است باید مذموم و واقع شده
 باین نیست و اعتبار و حال او را در این نیز بر همین قیاس باید کرد که اگر محارمت و الذبح
 میکنند در این فتنه قیام الیه اوست مد می نمایند و بعد از مرگش بعد قات و ایصال منوبات
 معروف از البت این را او را در حق او نموده اند اگر آن را او را بعد ازی است
 که این شخص بپشتان را امور غیر شرع و عدمی افتد و در اوقات امر از فقر و فاقه شدن
 مثلاً در بدعات میگردد پس بلا ریب در مذمت آنها حرفی نیست و همچنین احوال و انعام
 و زراعات و باقی که اگر این همه را بوجه نیک صرف میکند و طالب رضیات الهی
 است پس بالیقین محمود است و الا در مذموم بود و در حق حرفی نه چون استعارات و حقیقت
 این باب را با ما از علیّه هستی حالیا در احادیث مذمت و تحذیر دنیا اشکالی
 باقی نماند بر چندی ازین احادیث اشارتی میکنم در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله و سلم
 اِنَّ الدُّنْيَا مَلْعُونَةٌ وَمَا فِيهَا اَكْهَلُكَانِ مِنْهَا لَعْنَةُ جِبْرِيلَ وَلَوْ كَانَتْ
 اَمْرًا لَعَنَهُ اللهُ جَنَاحُ بَعُوفَةٍ مَا مَسَقَى كَافَرًا مِنْهَا شَرْبًا مَا حَبَّ الدُّنْيَا
 رَأْسَ كُلِّ خَشِيئَةٍ وَذَنْبٍ عَظِيمٍ وَالدُّنْيَا حَيْفَةٌ وَطَلَبُهَا كِلَابٌ
 این حدیث با اعتبار مذموم رایج است و حدیث نعمت الدنیا الدنیا
 لمن تزود منها لاخرة حتى يرضى ربه لا تسبوا الدنيا فنعيم المطسبين للثمن

علیها یبلغ الحدیث بالیغ من الشر الی غیر ذلك بر حقیقت محمود واقع است هرگاه
 معنی دنیا را افسوس و تطبیق احادیث بوجه مستونی در مدح و اهل فطانت و ذکا باشد
 اکنون بر اصل مدعا میروم و تلمیحات جناب مخاطب را که لکن لکن تلمیحات میزدیم و میگویم که
 السلام که ضمیر مؤثر کلمه لا تا بنا به بیان حقیقت این را جمع باشد تا آنکه جناب بر سر
 البتدین را که ان بدست بعد از بن عمر رضی الله عنهما هم رسد بلکه تا سنی نورانی شهید
 ثالث الامه را تا صفات خود بعد نقل این حدیث تواند بود که ضمیر مذکور بخلاف حق و
 کذب و - حمل کلام این عمر بر تصریح شهید مذکور آن باشد که خلافت حق که از جمله آیات آن
 جهاد و باز نشنان خدا و اعلای شریعت غر و حفظ خلافت از شر اعدا و سوزش مفسدان
 در حیات و تسلط و حکمرانی بر پیش آیات ترکانی و احادیث رسول ربانی باشد یا خاموشی
 شمه ابد رسید و اینست موجب آن نیست که امام حسین معاذ الله طالب دنیا باشند بلکه
 این حدیث ثابت میشود که آنجناب طالب خلافت حق که حقیقتش دانستی بوده اند و ادا
 این طلب بمقتضای صفای نیت و خلوص طوالت بهم یافته اند که بتقدیر الهی فعلیتش
 محقق و انبیا شده باشد من بعد مخفی نماید که جناب مجتهد صاحب البصر و البصیرت
 خوش سیرت نیک سیرت فسیده اند که جهاد در راه خدا با خروج امام حسین نزد عتبه
 بن عمر مسموم الاجتماع است و هو ممنوع چه دانستی که دنیا را اعتبار است بعضی مذموم
 و بعضی محمود و طلب دنیا با جمیع منافع با جهاد فی سبیل الله ندارد و حیرانم که از
 کجا دانسته اند که عبد الله بن عمر آن جناب طالب دنیای مذموم که دایم آن در کتاب و
 القلوب دلیلی هم مفصل است قرار داده بلکه اگر اونی امحانی در کلام عبد الله عمر میگرد
 و بصیرت قلبی نگاه می نمودند معلوم شد که در کلماتش اشعار بی نقص مدعی خدام
 مجتهد موجود زیرا که دنیا را که حق تعالی بر اختیار پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم حواله
 فرموده بود و بعضی از ذرات آن دانستی لا محاله محمود خواهد بود نه مذموم و ملعون
 چنانچه لفظه اختیار را آخره مشعر بهین است که آن دنیا مذموم نبود چه معنی اختیار بر جیم
 دادن و سرگزین است کافی قوله تعالى و اخذنا موسى قومنا سبعین رجلاً

لم یبقنا : در کافیه شیخ ابن حباب رحمه الله علیه در باب تنازع فعلین خوانده و باشی
 انما را کوفیون لاول پس امام حسین طلب کرده اند که بشود در اول تناقض بین اهل الجهاد
 سبیل الله پس مکفرین بریدر بقول عبید الله بن عمر خویش و ترهیب نمودن از کمال ذکا و فطانت
 مناب اجتهاد و است و از اینجا معلوم شد که تصدیق هر دو کلام می باید کرد یعنی هم عبید الله بن
 عمر سخنی مطابق نقش الامر فرموده و هم کلام کمترین امام مورد تحسین گشته که خروج و مجاریه
 حباب امام حسین جهاد فی سبیل الله بود و بنابر اعلا رکله الله و تخلص مظلومین طلب خلافت
 کرده اند و نقد جان عزیز از راه خدا حقیر دانسته آمدیم بر اینکه چون طلب امر نمودند
 پس منع از خروج چه معنی دارد گوئیم نزد عقلا مرسوم است که چون بزرگ قصد امری
 فرماید و جد و جهد بکار برد و احتمال وصول کرده دنیوی ثبات و الاصفاءش بخاطر
 شان مطلق باید دانست که می گشتند و تا مقدور او را از ان اراده باز میدارند مقصود عبید
 بن عمر اینست که خلافت و حکومت که مقتضای احادیث نبوی فقط برای خاتم الاولیا
 و ائمه است یعنی امام مهدی تا فرزانه است بشما که بضعه پیغمبر صلی الله علیه و سلم هستند و این
 خیریت خاص دارید نخواهد رسید و آنجا آخرت را برگزیده اند و مرتبه قصوی را اختیار
 نموده یعنی دنیا را با وجود محمود بودنش محبوب خاتم ترک فرموده پس خروج انقواء و بر حوت
 و حکامایت اهل کوفه مغرور نشوید و خود را در معرض طاعت نه اندازید چنانچه بعد از جمع
 روایات این باب آشکار میشود بلکه اسناد دینی محمود با امام حسین بر تسلم است و رند
 مقصود این عمر آنکه تو طالب آخرت هستی و ثواب یافتنی پس بگوئید مرو که اید اهل علی لفظ
 بضمه و این همه بنا بر محبت و صداقت و حفظ جان و ناموس است رسالت اتفاق
 افتاد چنانچه معمول و مرسوم است و اجداد اجداد است و نزد امام حسین منور افتاد که بجا
 عراق غریب شطفت سازند که اتفاق بیاعت کثیر را بران شد که بگوید تشریف آرند و
 داد مظلوم را از ظلم بگیرند آن مرد و دشمنی سازند بر او اند که بر حق است بی اجازت
 ایشان تجاوز گشته بود و در بی قتل ایشان گردیده و بر کینه است از ایشان طلب
 ساخته و چه می توان گفت معنی تشیع در منبع محمد بن حنفیه و ابن عباس و مانند

ایشان را که البته اگر توبه است مطلق نظر داریم این متعطلای حال از عواید شرعی بلکه از
 معاصی کبیره بوده باشد چه بر طبق روایات ایشان که می‌آید علیه الحمله العاصیه من
 اهل الجاهلیه یا امام حسین در آیات قرآنی جهاد نیز مأمور و آنهمه بندگان محکوم باتباع و
 جان فشانی بر آنحضرت بوده اند قیامت است که قطع نظر از خلفت بهم و السلام و چون
 چراپشتن اند و هر چند آنجا را ایشان را غم و مخصوصا دعوت فرموده سر از مسایب و
 پیچیده بلکه بر آنهم ترقی کردند چنانچه تفصیل این همه امور بعد از این بکشیاع تمام و بسط
 ملایک کلام خواهد بود انت انت انت الله تعالی با محله اگر از طلب دنیا منع کرده اند پس همان
 در کاسه یعنی اکنون حضرت مجتهد و مقلدین او را می باید که لفظ شهادت و جهاد دریا
 امام حسین استعمال کنند که اگر بر موعود ایشان امام حسین رضی الله عنه را طالب دنیا
 قرار داده بودند اکنون اهل سنت تصدیق شیعہ کنند یا تصدیق معتدیان موعود شیعہ
 و اگر منع از امر واجب دینی میکردند پس برین امر عجیب غریب قلب کسی قرار نمیکرد خصوصا
 و فیکه بحیفه وصیت در باب تخم این خروج از ملک عظام در رسد و کلینی امام عمو روم را
 بعد چند صد سال علم آن باشد و پرده از روی کار برافتند بار خدا یا مکر محمد بن حنفیه
 ابن عباس رضی الله عنهم شاید تعلیم و تلقین دیگران درین لباس منظور باشد چنانچه
 جناب سید از کلمات طبیات اعنی مانند جنین رحم پرده نشین شده الخ در مخاطبه
 جناب شیر خدا بر نعم مجلسی و غیر او که اسبجی انت انت الله تعالی مقصود داشتند لیکن
 تاویل در باب عبدالله بن عمر که رفتن ایشان تا سه منزل برای لقای ثواب انهای امام
 حسین و بکاواری ایشان وقت تودیع در کتب و نقیصین ثابت است البته خلوص
 نمودت و صداقت راجی خواهد جاری خواهد شد کوشیده را بنا بر عداوت اهل حق از آسمان
 آن دل در خروش آید و خون در جوشن باشد بلکه اگر دست از شیمه الضممت برندارند
 با و لومیت این تاویل در باره عبدالله بن عمر قایل خواهند شد زیرا که او بعد از واقعه
 کربلا بر نیزه سر آمد اشقیای بکمال غم و غضب خروج کرده و تنهایی یار و یاور را
 سرزنش آن بکمال محبت تا دشمن رفت چنانچه در مکتب از کتب متعدد علمای شیعہ

مذکور شد بخلاف محمد بن نغیه و مانند او که آنچه از ایشان بعد از واقعه طفت سرزده
 عین طرذاری و خوشامیذ است که استغفر و انشاء الله تعالی فارقا و ایضا
 میگویم که عمده مستکلمات امامیه یعنی حلیمه رابعه و روایات معتبره در اصول
 امامیه از جناب امیرالمومنین کمالا یحیی علی المرتضی اعظم است یعنی بود که جناب سلیمان
 علی بنینا و علیه السلوته و السلام طالب دنیا بودند چنانچه از جناب مناقب مرتضویه
 علمای روضه و مانند آن عیان میشود و آنچه در باره طالب دنیا در کتب فزین مروی و
 ماثور است حرفی از آن الفاظ گذشته و عنقریب از اصول معتبره موضوعه در رد مقاله خاصه
 از منبع ثانی خواهم است بروایت صاحب قبه مزوره یعنی صدوق امامیه پیشوای امام اعظم
 اول و دوم ایشان که چون حضرت امیرمیرزا محمد باقر در ده و بر سواری امیرمیرزا عالم لاهوت و
 ملکوت ماسور شدند و یاران صحبت خود را مثل محمد بن ابوبکر و محمد بن زینب که معصیان من کان
 فی المهد ضعیفا بودند و مقاداد و ابودر و سلمان و دیگر بزرگان بهم درین صحبت شریک بود
 چنانچه حضرت سلیمان را همقرین مار و کزدم ملکه از دایه خود خواهر مادران و طلب دنیا را
 دلی آخر باعث این کابشر روحانی گشته این طلب استدعای یا که از حضرت سلیمان
 بعد دریافت و آثار دنیوی و اخروی بران تشریف شد با کمال ایمان و عدالت
 نتواند پس بانبوت چگونه جمع شود اکنون تصدیق حلیمه و تصدیق جناب مرتضوی گفتم
 یا تصدیق قول سید مرتضی غایم که حضرت سلیمان مجاهد فی سبیل الله بودند و طلب دنیا را
 محمودی نمودند مگر که در حقیقت جناب تصدی حضرت سلیمان را طالب دنیا و تارک عصبی
 قرار داده باشند دیگر محمد بن روافض و اگر عقل داشته باشند طعن بعد از این عمر
 نمی زید فلیت که لوازم و خواهر طلب دنیا که طبع برش مثل اقی زیم زازک و باطنش
 سر از هر بلابل است نیز بخاره شریف حضرت سلیمان تشریف باید و ایضا در
 تملیح شیخ المشایخ از جناب پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم تصدیق و تصدیق
 علیه السلام مرویست که خدا از محمد کند سلیمان را در راه پندیل بوده و قطلس است عین علی
 بن بطنین قال قلت لابی الحسن موسی بن جعفر عیها السلام و یحوزان یکون فی الله

بَخْلًا فَقَالَ لَا فَقُلْتُ لَهُ فَقَوْلُ سُلَيْمَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَبِّ اجْعَلْ لِي مَلَكًا
 لَا يَنْتَعِي أَحَدٌ مِنِّي بَعْدِي مَا وَجَّهَهُ وَمَا سَخَاهُ فَقَالَ الْمَلِكُ يَا كَانْ مَلِكًا خُذْ
 بِالْعَلْبَةِ وَالْجُورِ وَمَلِكًا خُذْ مِنْ قَبْلِ اسْمِكَ الْمَلِكُ اِبْرَاهِيمُ قَالَ فَقُلْتُ لَهُ فَقَوْلُ رَسُولِ اسْمِهِ
 رَحِمَ اسْمُهُ سُلَيْمَانَ مَا كَانَ يَخْلُفُهُ فَقَالَ لِقَوْلِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَجَاهَانِ أَحَدُهُمَا مَا كَانَ يَخْلُفُهُ
 لِقَوْلِهِ وَسُورَةُ الْقَوْلِ فِيهِ وَالْوَجْهَ الْآخِرَ يَقُولُ مَا كَانَ يَخْلُفُهُ الْكُنَانُ ارَادَ مَا يَذْهَبُ إِلَيْهِ
 الْكُنَانُ ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَاسْمُهُ قَدْ أَوْتَيْنَا مَا أَوْتَى سُلَيْمَانَ وَمَا لَمْ يُوْتِ سُلَيْمَانَ وَمَا لَمْ
 يُوْتِ أَحَدٌ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ الْأَتَمِّ مَخْصَرًا يَعْنِي عَلِيٌّ بْنُ يَقُطِيبٍ أَزْكَاءُ طَائِفَةٍ بِرِسِيدِهِ كُنُوتٌ بِأَخْلٍ
 يَجْمَعُ تَوَانِدَ شَرْفٍ فَرَمُودَ نَعْرِضٍ كَرْدِيسٍ قَوْلُ سُلَيْمَانَ كَمَا فِي الْقُرْآنِ مَجِيدٍ اسْتِ كَمَا بِرُودِ كَارِ
 بِمَا مَرَّ رَاوِيهِ كَسْبُ رَايَا دُشَادِي كَمَا نَسَبُ كَسِي رَايَا سِي از مَن چِه مَعْنِي دَارِدُ فَرَمُودَ سُلْطَنِ
 دُو كُونِ مَ بَاشَدَ سُلْطَنِي بِحُورِ عَلِيهِ وَ سُلْطَنِي از جَانِبِ خُدَا مَانَدَ مَلَكِ حَضَرَتِ اِبْرَاهِيمِ
 سُلْطَنِ نَايِبِ رَاوِي خُوسْتَنَدِ رَاوِي عَرَضُ كَرْدِ اسْمُ كُنُونِ مَعْنِي حَدِيثِ نَبَوِي كَمَا خُدَا رَحْمَتُ كُنُونِ
 سُلَيْمَانَ بِرَاوِي رَاوِي چِه بَخْلِيلِ بُوَدَ نَبِيلِ فَرَمُودَ مَعْنِي دَارِدُ كَمَا أَتَا بِسَبَبِ عَرَضِ كُورِ
 وَسُورَةُ قَوْلِ بَخْلِيلِ بُوَدَ دَوْمُ أَتَا حِزْبِي بَخْلِيلِ بُوَدَ اِگَر اِرَادَه كَرْدَه بَاشَدَ اِرْدَعَايِ خُودَا اِنْتِه
 بِهَالِ اِرَادَه كَرْدَنَدَ بَارِ فَرَمُودَ حَقِّ تَعَالِي اِنْتِه بِهَالِ غَايَتِ فَرَمُودَه سُلَيْمَانَ بَلَا اَحَدِي اَز
 اِنْبِيَاءِ نَدَا دَه وَ دَر اَحَادِيثِ اِمَامَةِ جَانِبِ اَز بَحَارِ اِمَامِ بِدِرِيَا فِت مِيرِ سَلَمَتِ مَوْجِوَدِ كَمَا بَخْلِيلِ
 حَضَرَتِ حَقِّ تَبَارَكُ وَ تَعَالِي دَر اَيَّتِ كَرَمِهِ الَّذِينَ يَخْلُونَ وَيَا مَرْوُونَ النَّاسَ
 بِالْجَلِّ وَيَكُونُونَ مَا أَنَّهُمْ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ
 عَذَابًا مُهِينًا بَلْفُظْ كَا فَرَقِيرُ فَرَمُودَه حَلِيلَا اِرْشَادِ شُودَ كَمَا اِنْتِه تَرْفِيفِ
 مَرْتَبَتِي دَر تَرْفِيفِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْأَمَمَةِ بِرَايِ حَضَرَتِ سُلَيْمَانَ تَاوِيلَهَا بِكَارِبَرِيده وَ خَلَا صَدَ آن جَمْعِ
 كَرْدَنِ مَرْتَبَةِ نُبُوْتِ وَ دِيكَرِ قَضَائِلِ اِنْجَابِ بِدَعَايِ مَذْكَورِ مَعْنِي وَ هَتَّ لِي مُلْكًا
 لَا يَنْتَعِي أَحَدٌ مِنِّي بَعْدِي اسْتِ كَمَا اِشْرَتِ إِلَهَائِيَا اَي مَعْنِي رَا اَز حَضَرَاتِ اِمَامِي
 مَابِتَهَادِ نَفْسِي قَوْمِ كَسْبِ يَا اِنْتِه اَز جَانِبِ سُرُورِ كَانَاتِ دَر اَسْوَلِ شَيْعَةِ بُوَسَا طَلْتِ اِمَامَةِ
 بِرُودِ كَرْتَنَدَه كَمَا مَرْمُودَ اَنفَا لِنَصْبِ الْعَيْنِ دَارِ اِمَامِ وَاِگَر اَيْنِ تَسْمِ تَاوِيلَاتِ مَرْمُودِ بُوَدِ اَيْنِ

مقامات پیش رود بزرگ شیخ حلی آنامیه را چنانچه افتاد که بر بعضی از احادیث اهل حق لب اعتراض
 کشود و یا قرائن بمعنی بکار ایشان بحضرات انبیا و رسل اعتقاد نیک ندارند راه الحاد و زندقه
 بپمود و از عاقبت اندیشی دست برداشت و بتوجیهات اهل سنت که موبد به لایل و بزنا
 عقلی و نقلی بود گوش نهاده با کجمله چون آن کجروی و عناد را اولادیده بهمت خود
 میبازد یا وه گویند نصیب او میکرد و از سعادت اخروی محروم میماند سخن همان است
 که بر لسته عربی یاد آنرو سائر بلکه در احادیث سید الانبیا صلی الله علیه و آله است
 است که اذا القت جناب یحیاء ناصح شئت قوله دست و پا زدن اهل سنت است
 درین سو که مرد از با چشم انصاف تماشا باید کرد الی آخره **اقول** این مقولات و
 مقولات هم مخدوش و مردود است اما اولاً پس دست و پا زدن و در مناظره اهل
 حق مشوش و مختل الحواس گردیده بهین دندان چسیدن از خصایص طائفه اناست
 این را بعلماهی نسبت دادن کمال وقاحت و عین اقر است چه بکار که کسی از این
 ولای ابلهت ظاهری برای اثبات تقیه فرغی نامیه با من تقاعد نکند دست نخواهد زد
 علمای اعلام از ان الذ الحضام استغفار خواهند کرد که ای انصاف شن بکمال و کبر باری
 ایکی ترا سوگند میدهم که آیا جناب حدیث جل انامه و حضرت خاتم نبوت صلوات الله
 علیه و سلامه تقیه را برای حفظ ناموس و حیانت نفوس مقرر فرموده اند و الله می دانم
 بزعم تو بآن اصایا نموده یا بجهت بلاکت و تلف آن لایحاله در بنیقام شوق او را
 اختیار نمود زیرا که شوق ثانی مخالفت بداهت عقل و نقل و مناقض حدیث
 التقیه خسته المومن و مفضاد احادیث دیگر در کتب معتده اهل تشیع مشایخ و انی و کما فی
 مشهور و متواتر است که در باب شروط و نصیحت و اقامت و انجاشاید و عن و آثار
 ملاحم و فتن ^{مطالع} ابلهیت دارد شده و در کتب فقهیه که نزد طائفه اشاعریه اعتبار و اعتبار
 عام دارد مثل قواعد و غیره نابرسشته که در صورت نفع ضرر واجب میشود که آنچه فی الضمن
 مستند می شوند آن کند و در سب انم علیه السلام هم درین نمایند و الا سورد و عید لا و بن
 لمن لا تقیه له غلام بزرگ دید که سب می بخشد فی آخر الکتاب انشا الله تعالی فاطمک بعد حصول

البقین پس التی که جناب میر که بعد از تحلف فرمودی رفقہ خلیفہ ثانی را بدشنام غلط
 دلیل کرده و سر قفله از بر زمین زده و مثل خاله و لید را بر آفرای اهل خلافت میانه دو آ
 چندان فشرده که جامه اش خیس گردیده کما فی البیار و حق البقین حق تلفی دو معصوم شهید
 یعنی جناب سیدۃ النساء حضرت محسن و نقصن موافق بعد تو کید و مخالفت حدیث
 النقیہ خیر المؤمن و غیره من الاحادیث التي لا تنافی واقع شده پس اگر کسی از متشیعین
 برای تقیہ عمومی خود یا این تعاهد استدلال کند و راه خلاص نجات از مشکلات و غیره
 جوید اول باید که دست از امامت بلکه از عدالت حضرت امیر نبرد چون مدعای عدل
 مرید و لاجر تقیہ و تقصیر اہلبیت سید انبیاء مواد اندخیزی دیگر نیست عجب نیست که
 از استدلال خویش باز نیاید و آنهمه قصاص و قیاح لا التزام نمایند بر طاعت
 که اگر آنجناب بدون این ذلت و رسوائی و غرور و وفای محبان ربانی بیعت مخالفین
 خود بر مردم شیعه اختیار می نمود شاید شداید ظلم و قتل دو معصوم و مانند آن نمی
 فرمود چنانچه از مجلد متن بحار موج میزند بر اصول مختصره امامیه معلوم نیست که با اہل بیت خود
 جناب امیر چه عداوتها داشتند که بعد از تلف جان و ناموس متشیعین سیما جناب سید
 و محسن بیعت و تقیہ را برای حفظ جان خویش خیال آلود و دزد برای سرپرستی و زخا شعیان
 خود که بروقت اراده جهاد شرف حضور نیافتند چنانچه در منبع المقال است ابواب
 معجزات و خوارق عادات برای نشان کشاند اینک ابن شهر آشوب ما زندانی بزرگوار
 صاحب حیات القلوب از جابر بن عبد الله انصاری روایت کرده که روزی حضرت
 امیر المؤمنین مدینه نماز صبح را با ما ادا نمود پس وی مبارک بجای ما گردانید و گفت ای
 گروه مردمان خدا اجر شمار اعظیم گردانید در مصیبت برادر شما سلمان و مردم درین باب
 سخن بسیار گفتند پس حضرت عماره رضی اللہ عنہما اصلہ علیہ و آلہ وسلم بر بست و پیران
 حضرت را پوشید و عصای آنحضرت را در دست گرفت و شمشیر آنحضرت را تا خیال نمود
 و بر شتر غنمو آنحضرت سوار شد و قبر را گفت که ده گام را بشمار یا آنکه از یکتا ده
 بشمار قبر گفت که چون از شتر من فارغ شدم بدر خانه سلمان رسیدید بودیم پس او آن

روایت کرده است که چون وقت وفات سلمان شد از پسر سیدم که ترا غسل میدهد گفت
 آنکه رسول خدا را صلی الله علیه و آله وسلم داد من گفتم که تو در دایمی و او در مدینه است سلمان
 گفت ای زادن چون من میروم و لیکن مرا به بندی صدای خواهی شنید پس چون دلمان
 اور استیم صدای شنیدیم و از بی صدا بدخانه آمدیم حضرت امیر المؤمنین را مشاهده نمودم
 پس گفت ای زادن بر حمت حق و اصل شد ایو عبد الله سلمان گفتم ای ای سید من
 پس داخل شد و در از روی سلمان برداشت و سلمان تبسم نمود و روی آنحضرت
 پس حضرت باو گفت مرحبا ای اباعبد الله هرگاه در یابی رسول خدا را صلی الله علیه و آله وسلم
 خبر ده او را آنچه که نشنیده برادر از قوم او پس حضرت شروع کرد در تمجید او چون نماز بر
 سلمان کرد از حضرت بگزینی بلند می شنیدیم و دو کس را آبا غنیمت میدیدیم که همراه بودند
 چون پرسیدیم که اینها کیستند فرمود که یکی برادر من و دیگری آنحضرت حضرت علی
 و با بر سر کلاه ایشان بنفاد صفت از ملائکه آمده بودند که در هر صفت هزار بار تک بودیم
و از کتاب مشارق الانوار و نایب الزمان قطب راوندی نیز این قصه آمده است
 کرده اند و در آنجا یک سلمان در سفر بود و در آشنای راه شیشه بزرگ حمزه کرد و یک ششم زن
 او را از پنجه شیر نجاست دادند ازین حمزه اسود در باب سلمان کرد ابتدا با احترام و بعد از آن
 مستطعمین و مشتمین اما سیه کمانی البهار و حیات القلوب از زمره مجوس بود و بعد از آن سلام
 و وفات شریف سید انام بر وقت محمود نزد حضرت امیر علیه السلام حاضر
 اتفاق افتاد و در آنوقت همی الکلام مفضل لیکن در لباس اهل ایمان بود و ظاهر با عیش و
 عیونست قیامت آنکه در باره آنجا این که بظاهر هم لباس نجسیت را از بر تنیده بودند
 این نوع سر پرستی با عمل آمده که لا یخفی علی من تتبع کتب القوم مثل رسائل الفضل و غیره
 در این جناب خاتون قیامت با و صفت بر پا شد که گمانها هیچ امری ازین امور بهر صورت
 و الا سرگزانی و تشیفات جناب فاطمه برادر فاطمه حضرت امیر معنی داشت و خدا را یا
 مگر گویند که آنکه ابا فعال الهی یعنی تربیت اعداء و تربیت اجاب الله و علم بقدر و قضا
 مانع شد جناب از کسب نوم و استیلاط و تیرا خورد و این قسم عاقلان و دانشمندان و اهل فکر را که

تمامی اصول و فروع شریعت را با اعتراض مخالفین برای خلفای راشدین هم مقصور است پس
 تمامی مطاعن بدوحت متلاشی میشود فلیتدبر حالا جز آنکه چاک گریبان تا دامن رسد و شیشه
 صبر و شکنجای بر تنگ افتد و این جور و جفا از که توان خواست بالجلد واجب بین بود که نام
 این قسم تکلف و تقاعد بر زبان جناب امیر نمی آید تا بر وصیت و کتاب مخوم عمل واقع میشد
 و هم سعی در حفظ جان و ناموس آن معصوم محبت ظهور می یافت بستر اگر مخالفین و معاندین
 در پی عداوت و تدهیل میشدند تمام حجت بر ایشان و ظلم و جور بداندیشان در دنیا زاده تر
 به ثبوت میرسید و قد قال الله تعالى وَ سَتَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ
 یا آن ایدک الله تعالی که برخی از اکابر حاضرین نباسی بعضی از متقدمین خود افتاده
 نمودند که اگر در وید اول بیت خلفا میکردند و نوبت باین امور میرسید مردم را در حقیت
 جناب امیر تردد راهی یافت و این از طریقیست افادات و عجایب خرافات است
 ندانی که اکبر از مقبولین سانی باشند مانند سلمان و ابوذر و عمار پس اصرار بر تردد از شما
 بر طبق طرافت زبانی مستند بکمال است اذ لا یصور الضلال بعد الهدی و الکمال و از اینجا
 که جناب رسول متعال خبر از تعداد عامه این چنین دلیل بکتب فرمود که فی تفسیر الفریقین
 و بر طبق حدیث جعفری که فی آن کسی و مجالس شتری در وقوع تردد فی الجواهر و ترتب
 آن جمله اهل الصاف را ترددی نیست و اگر مراد اعوان و انصار خلفا باشند که
 و که درت و دغا و دخل و تفاق و کفر آنها بر نعم رفقه مظنون یا متیقن است پس تردد
 نشن آنها چه معنی دارد و چنانچه از تفسیر کلمات ابو جعفر بن قبه که در عداد الاسلام فاضل است
 اشارت بدان کرده خود میخاست بلکه از افادات شریف نهانی که خطبی در قزوین بخار آورده
 و بکبران و بزرگان واضح میگوید که این مردم یقین حقیقت خلفا داشتند و امامت و خلافت
 را و در مرتبه ابو بکر صدیق پیدا شدند با فضیلت او معقد گشته و روی آنها حضرت
 امیر المومنین را وقتی غایب ماند و ایضا اگر معنی کلام امینت که کسی از حصار و غائلین
 از تردد حقیقت امیر المومنین نجات نمی یافت فهو بهی البطلان زیرا که آخر جندی از
 اهل بیت و میخاست که بروقت فحوائی احادیث امامیه که فی البیار و غیره من المعبرات دل و

به هم نزدیک بود که کسی او را عالم از عالم
 باقی نماند و کما یستحق

مانند ریزه آهن بود از خاکش ترد و در سب صاف و پاک بود و بر زبان امامیه هم صریح
 است بودن گروهی ملازم حق ناقص است کما فی الاحقاق و غیره که در باره اصحاب
 مقبولین امامیه جناب پیغمبر صلی الله علیه و سلم را یقین ایمان بحصول نبوت و احتمال
 ارتداد باقی باشد غیر از جناب امیر خواجه از رساله استیجابات که متعلق بمناقب جناب
 مرتضوی است و ضمیمه تمام دارد از جمله آن یکی اینست قال النبی صلی الله علیه و آله
 اعطیت یا علی تسع خصال ثلاث فی الدنیا و ثلاث فی الآخرة و ثمان لک و واحدة
 اخاف علیک فاما الثلاث الی فی الدنیا فانک وصی و خلیفتی فی الی و قاضی و منی
 و اما الثلاث الی فی الآخرة فانی اعطی لوارثی لوارثی فاجعله فی یدک و ادم و ذریته
 یستون تحت لوائی و یفتی علی مباحات و احکام فی شفاعتی لم یاجبت و اما
 الاثنتان فانک ابن تبرج من بعدی و کذا و کذا و هذا الا و اما الی اخاف منک منها تحدیر
 قریش بک من بعدی یا علی اینچه بلطفه و بر تقدیر امیر الشریعین کفری از حضار و
 تا خون راستحق خلفای ثلاث ثابت میشد و در امامت بلا فاصله امیر را در انکار و
 مفتوح میشت قرار بر چیزی است که قرار از او نموده اند و لا یشعرون زیرا که
 حال سواد اعظم امت محمدی صلی الله علیه و سلم این است که از امامت بر روی امامیه
 در حق جناب امیر انکار میدارند و خلفای شیه را از امامت را شدین انکار میکنند
 بار خدایا مقصود منی طلب اذکر تقام امیر المومنین و نسبت دست و بازو
 بعلما ی اهل سنت است که چون بر اصول ایشان نظر بجا نموده که کوفه
 شد و با اینهمه علمای ایشان فاشی از ان میگویند و اینها سبیل و کمالات و صا
 ضیفه اول امامت بلا فصل قایل اند در باب عید الله بن عمر چرا اساتید را برید
 که چشش از یزید نظر باستحقاق خلافتش بود پس قطع نظر از مذاج و مناقب جناب
 افضل الصدیقین که سببی نمود بهما من کتب الامامیه از شانه الله فی المنهج الثانی بالکاف
 و غرض بصیرت امام و مناسبت بی دین میگویم که درین هر دو صورت ترقی آمان
 و زمین است که عید حضرت صدیق که در حق خلافت اعلی احدین عباده را اسامین

زید را نقل الکنتوری فی جواب رد المطاعن تعرضی بالاتفاق نرسانیده و کجا
 عهده زید بشیم که بجزو جلوس بر سر بر سلطنت حکم بقتل عهده بن عمر که ملازم مسجد و
 محراب بود و برگزارد وی خلافت نموده بر تقدیر انکار از بیعت خود شش رقم کرد
 و به نابیان تقید میثمار نمود چنانچه قبل ازین تفصیلش گذشت و بر سلاکه اهل بیت
 طیبین چندان جور و جفا بکار برد که در هیچ وقتی بر هیچ کسی بعمل نیامده باشد چنانکه
 فاضل اخباری در جواب ایضاح بدان اعتراف دارد مع ذلک بعد ازین آیه
 نقلی بر جای خویش خواهد آمد که امیر المؤمنین کرم الله وجهه بر اصول و روایات
 اهل سنت و مقتضای قواعد امامیه بیعت خلافت افضل مهاجرین و انصار بی
 اکراه و اجبار نموده اند و تحلف و تقاعد برهم بسبب عدم لیاقت آنجناب که کلام
 در انت گذرده تا شش ماه چه رسد اما ثالثا پس تحقیق روایت کاین لعلی وجه
 فی حیوة فاطمه عاقله عاقله این حدیث را در آخرین کتاب اندک تفصیل داده و هم تحقیق و
 الزام الفاظ کاذا بانقاد را ا که مخاطب مایه بعد از خری این اخبار و آثار را پیش میگوید
 و مانند مکمل کلام جاوید بجز بالش جاری میشود و نیز جواب کلمه بار که است فیما ساری
 و سر کم در مواضع متناسبه تفصیل تمام است که ازین خواهد یافت ان شاء الله تعالی
 اما ثالثا پس اگر انصاف را مد نظر دارند و اعتساف را از خود هر دو مانع گردانند
 خواهند دانست که بیعت عهده بن عمر بعد از تسلیم ملاحظه حفظ جان چنانکه بعد از سکه
 قویع نایت برگزارد هیچ هیچ موردت عار و تنگ اسلاف و اخلاف از حق
 نمیدانند بیعت خلیفه اول امامیه بعد از برپا دی خان و ان بلکه ملاک بیعت سید
 است و بان بر اصول مختصره امامیه لا محاله باعث ندامت و انفعال خواهد بود و لو کافوا
 یقولون سنیما و یهندون و در مقام بیعت مشهور بر روایات کاسده و خرافات کاسده
 امامیه با جناب چه قدر با سناست پیدا کرد نفوذ یا الله من ذکره و عروض اند است
 در بسیار فی انرا اصول موضوعه امامیه و اعتراف مقبولین ایشان برای حضرت
 مرتضوی بری آیه امری جدید است چنانچه بر جای خویش در میادعی ابحاث منج

تانی سرود خواهد شد انشا الله تعالی اینهمه خاشاک و خاک با فواید مقرران فقا و یک
 سرید و اذیال آن نقوش قدسیه ازین آلودگیها صفت و پاک است اما را ای
 پس گاه انکار عبد الله بن عمر از معیت بزرید پدید بعید حجت امام حسین هم با اتفاق روایت
 فریقین ثابت باشد پس مقتضای استصحاب که حجت آن نزد مخاطب عموماً ثابت است
 می باید که آن انکار بر بر حال خود مانده ادامیکه رافع یقینی آن بردارایات جانبین بموجب حق
 نیاید اکنون بزرید جهت الزامی واجب و لازم که بدیل مقبول الطریقین معیت عبد الله بن
 عمر بطوع و رغبت ثابت نماید و الی لذلک و این تقریر را خود از فایده اولی از فایده
 رساله ضمیمه مخاطب است که با عانت و الدخول در تحلیل متواتر است و این احتجاج را یکی از
 و خود کرده را در مانی نیست و درین رساله هم با همان بزرید همین دلیل ثابت است و بعد کرد
 چه جای آنکه عبد الله بن عمر بعد از ساقی که بلا خروج برای لعنت و لعن است و این دلیل
 باشد و علماء در ابواب و فصول کتب خویش انکار نیست نموده باشند باقیمانده
 شان که اساس آن بر لفظ یا بعد از کلام عبد الله بن عمر است چنانچه در صحیح بخاری و ابن
 نقل خواهد کرد و هو علی صلیهم المقرر الموضوع لایسئلم و لایقنی من جوع که استغفر
 اتفاقاً ان شاء الله تعالی قوله و چون فاضل جلیل الخ قول بطلان و بطلان این بزرید
 بعنوانیکه اقتضای بران نمایند و مفاخر ایامی که امش را یاد فرمایند و قصص پستان
 را بنظر آورند چنان نیست که احدی را از اهل خلاف و وفاق در ثبوت آن چون و چرا
 باشد زیرا که بالفعل رجحیت خلافت و کارپردازی بهماست علایق و ششده افترا با بطلان
 نهاده اند هر چند این اوصاف را برای این بزرگوار در تصانیف خود درج فرمایند و فضائل
 ذاتی و اضافی را در توصیف او از حد افزایند محل انکار و مقام خود را نخواهد بود و بهر
 خودش در بعضی از رسائل مقتضای قول ظریفی نیست در سخن چون بظرافت است
 از زبانش که بر حد نیست چه نیکو گفت بلکه در شاهوار طرافت گفته در سخن خلطای
 را شنید که شرافت نسب و خدشان یقینی است و ثبوت و جاست را اعتبار و
 وصلت آنها با جناب پیغمبر سید برابر و بالعکس بر این دینی است و بدین است که

وفاق و هم اقرار اهل شقاق چنانچه از روایات ارشاد القلوب حسن بن ابی الحسن
بن محمد دینی هم به ثبوت میرسد این بزرگان در پیمات اسود دینی همیشه در جناب
سید کائنات شریک و ذیل بلکه مشهورترین خواص و حواریین آنجناب بودند عبارت
مشار الیه که کبری و تقلید منجم طوسی فضل خوار سلاطین چنگیزی از دانش برآمد است
که هرگاه شخصی از خضیض کس مبرسی و یقدهری یا وچ ریاست و رعایت میرسد و از خور
رتبه حکومت و بیست مملکت او فضلالی دوران و هنرمندان زمان بمقتضای ب
جایه و تمنای تقریب یا در ارج نسبی و مناقب حسی بر آنگنسی بردارند و لای
صدای دلکش آنکم لمن المقربین هزین اذن غیر و اعیه خود میسازد و منوهم نشود
که اینها نشانه بیداری شاعرانه دارد بلکه اثبات مناقب و مایج آنکس
و اسلافش را نقل و روایت میکند و هر چند در اوایل حال بر ناکه ان سخن حال آنکس
و حال کذب اختلاق است مستور میماند مگر عوام از ابتدا پیشتر مدح میباشند و بطول
مدت سلطنت و حکومت در اعقاب چنین شخص بدین خواص و عوام کیسان صحت ان
روایات رسوخ میگرد و مقدم سلاطین حاکمان جنوبی هند و گستان حسن بنی لازم
بجهت منوهم بلکه بود بموجب و عده با افای خود حسب حکایت مشهوره وقت بافتن
سلطنت اشش اداخل القاب خود ساخته سلطان علاء الدین حسن کاکوی
بابنی اقبش قرار داد و بعد بر تبه من الزمان مستعدان عصر لفظا کاکوید امجد منسی
بسیار تحقیق بهمنی ساخته نسبتش را به من اسفند یار القبال آئینه
این از مایح شعرا که درباره این سکنی از یک نیات قصاید پرداخته اند
ملاحظه فرمائید که بتوقع جایه و ثروت و امید شنیدن صدای دلکش
اعنی آنکم لمن المقربین مشبهان بلاغت نشان خلط کفتم قهقاری امامیه و محمدان
ایشان چه تصرفها که بر روی کار نیاوردند و چه تصحیها که نه پرداخته از کجا کجا اصلا
نخستین در روایات و اخبار که واقع ننگ و عار است بر اساسی ثقات معضن
تراشیدند یا بلکه بهجت کار پرداز میهمات مالی و ملکی بر قدر که برای او و قبی نهند

کمتر است لیکن در محل وصف اغوا این متوجه غریب یعنی محو اگر جاداهم با حسن ابدال
 بطلان کتاب بکار الانوار و دیگر کتب معتبره اما میوه نوعی اشکال و اعضال است زیرا که
 از اخبار حضرات ائمه اطهار چنان هویدا میشود که جدال وقتی مستی جواز و اولی مجاول را
 در حق و باطل منظور افتد و قطع اغذار باطله جنام و از آن شبهات ملحوظ گردد و مقتدا
 و میلش نزد اهل خلافت مسلم باشد که سرانجامی از آن نتواند و هرگاه او بر تمیز بین الحق
 و الباطل قدرت ندارد و نتواند که طرق نقص و معارضه و منع را برپا سازد و بکند
 و تا ویلات و تسویاتشان را ازینچ و بنیاد برکنند پس او را جدال بحکم سایر احادیث
 منقول این باب از حضرات ائمه کرام منتهی عتد و حرام است و حال بر اختلاف
 کلام این متکی بر یکدیگر نیست بر همه عیانت که بمعارضت و ملا هرست باید و بهرین و
 همان قصد جدل و جدال یا عنای اعلام مثل رشید المتخلین گفته اند که فی اهل
 علین در سرش افتاده بود و تنگ ظرفی و کم خوشگی او را باین وادی کشید بلکه
 انتظام او معاش و امثال امر ولی نعمتش یعنی معتد الاول او را از این باین خرافات
 متوجه کرده چنانچه تفصیلش در فائد این کتاب زبالی او خواهی است از انشاء الله تعالی
 و بعد از وفات یاران همین و همان خواسته که نا آید است و مانده و می آید هر کسی
 در الحاد و زندق و نامشکوره اند و بر ناظرین و مسامحین کتاب منتهی الکلام طبع نشود
 اهل الخوض لا اعتراضهم علی حدیث الخوض مانند صیغ صادق و واضح و آشکار و مثل
 آفتاب و ابدیه النهار است که منوی الیه کاری ندارد غیر از جهل و نادانی و اند
 فرسائی و افترا و بهتان بر علمای زمان کردن و طعن و تشنیع بر کار ایشان بندگان
 یعنی اینکه خصم او بعد از ادنی التفات با خشن و جود نیست اجتماع از او بر کمالین طایفه
 او منتقل تواند کرد از حضرت باری بعد تضرع و زاری طبع این کتاب فایده معلول و
 تداول و شهرتش بعبارت آردی تاوست تا هر کسی بطلان خرافات و غرایب عقوات
 این رئیس اهل احداث و هم یاران سوری و عنوی او و هم مجتهدین که در اصلاح
 ان رسائل شریکه بوده اند خصوصاً رساله حدیث الخوض که در کتب آن زیادتر

سعی کردند و غایت کوشش بجای آوردند مشاهده نماید و بداند که جز ترویج الکاذب
 و اباطیل و اتباع صور خیالی و تماشیل سخنة غرائیل امری دیگر در ایان اوست و
 ان شاء الله تعالی در ضمن بعضی از امثله و در تقریرش که جناب مجتهد تحریر نقل آن جبار
 کرده بحث انتظار را رفع میکنم و در همین مقام ثابت میکردیم که وصف مذکور یعنی
 حسن جدال بلا ارباب از روشنی و سلوک است چنانچه مجلس طایفه در مجلد اول از بحار
 الانوار بعد نقل احادیثی که مخصوص آن ایراد افتاد میگوید بطریق الاخبار ان المؤمن
 منه هو ما كان الغرض فيه الغلبة و اظهار الكمال و الفخر و العصبية و ترویج الباطل و اما
 ما كان لاظهار الحق و رفع الباطل و دفع الشبهة عن الدين و ارشاد المصلين فهو من عظم
 ارکان الدین لکن التميز بينهما في غاية الصعوبة و الاشکال و کثیرا کثیرا شبه احدهما بالآخر فی
 بادی النظر و لنفس فيه تساویات خفية لا يمكن التخلص منها الا بفضل تعالی و ازین جهت
 که حضرات اهل اطهار و بسیار از احادیث صحیحیه بهر حال از جدال تمیی شده بد فرموده
 اصحاب فخر و در امثل شیطان الطاق که ما روی ندانیم اللقب الشریف فی روضة المتقین
 که خطاب اثر امامیه با این همه القاب مقدسه از تساویات نفس شیطان منته و برابر
 بودند و جزو ترویج نموده اند که کما سجدی ان شاء الله تعالی تا باین مسکنی که یک کوه چک اید ال حکام
 کوفه که باره و صفش بقلم آمد و در سرش بستان آنها نمیرسد و بیش از عصبه بوسی شان بداند
 و در وجه و هرگاه مجتهد اصفهانی در مقام حیدریه و ذرا محمد اخباری در مساوی
 و بعضی در بیانی تفسیر الاحوال و برادر همین این محقق محمد بهمان در مذمت امامیه
 مع ان اسر جماعة اهل الفناء و الدنیا و الی بزرگ مخاطب را کنده تا برش و سفل تا شش
 مخرب دین و محرف مذہب ائمه طاهرين گفته باشند تا بفرزند دلبندش که انگشت نما و حار
 طشت از بام است چه رسد من بعد جمعی از محققین امامیه که بزعم امامیه خود چنانچه
 تطبیق روایات مذکوره بر لغو و خسته اند اگر بخور و اما آن نظر کنی بادهشت هموده این
 سرد ال کوفه اند زیرا که انتهای تاویلات شان نیست که نبیر و ترویج ائمه هدی علیهم السلام
 بر کانی صد و یافته که در قرن جدالی بد طولی مرتبه علیا نهشته اند و با حیرن و کالین

فن را که باید و بخت این میدان نور دیده بودند از خجالت بیست نبوی صلی الله علیه
 و آله ترغیب و تحریض میدیدم میرسید ذوقیل و قال و جدل و جدال آنها مورد تحسین افروز
 میگردد و چنانچه طبرسی در دیباجه کتاب احتجاج مدعی آن شده لیکن برناطین تصفیه این
 بایوبی قلمی و من میقوم مقامه مانند کتاب توحید و غیر آن مستتر نخواهد بود که آنکه معصومین خود
 از استماع این خرافات یعنی تطبیق مذکور بر آشفته گفته اند که هر دو فرقه اعنی کاملین
 و ناقصین و سبب وی اند و احدی را پیر و انکی نداده ایم و ایمه سابقین هم اجازه
 نداده بودند چه حال جدال مانند شرابست که گناه از منافع آن بیشتر و زیاده تر است
 و حال بسیار از پایان مباحثی این تهمید است که امامیه آنها را اندکسکالین
 خویش میدانند و صدور اجازت برای آنها گمان می برند از کتاب سیدین طاووس
 کشف المجتبه باید شنید و کلان ترین آنها را که مؤمن الطاق است و چو انباشید که
 بنهادت کت قدما و متاخرین کما اکثرنا سابقا لقب مظهر و مقدس و شیطان الطاق
 نظر بجلوه طاووسی بفران عقل باید بخیجید و ریت من کتاب ابی محمد و امامین حماد و انوار
 و نقلت من اصل قری شلی اشجی برون من منی النعاجی و واه من عیدیه بن کتانه
 قال اردت الدخول علی ابی عبد الله علیه السلام فقال لی مؤمن الطاق استاذ کتانه
 علی ابی عبد الله علیه السلام فقلت له نعم قد خلعت علیه فاعلم کتانه فقال لا تاذن و لا
 علی فقلت حیات فداک انقطا عنکم و ولانکم و ولانکم و ولانکم و لا یقدر احد من
 الله ان یختمه صبی بن صبیان المکتب فقلت فداک هو اجدت و فداک فداک فداک فداک
 جمیع اهل الادیان فخصمهم فکیف یخصم غلام من العلمان و صبی بن صبیان قال یقول
 السبی اجترأ من امامک امرک ان یخصم الناس فلا یقدر ان یکذب علی فیسوال فانیقول کتانه
 یخصم الناس من غیر ان یامرک امامک فاستعاض فیخصمنا بن سنان الا تاذن
 لعلی فان الکلام و الحفوضات بعد الینه و الحق الدین انبی بلطفه مستعملان
 آنکه ابن سنان میگوید که ذواستتم که نزد امام صادق حاضر شوم و من الطاق من
 گفت که برای من اجازتی حاصل کن گفتم بلی پس بعد از حضور از مرتبه او اعلام نمودم

تعالی بایضاح

که چنین و چنانست فرمود هرگز برای او اذن ملاقات در خواست مکن گفتیم قرین
 شوم او بمبوسی شما انقطاع کلی دارد و خود را از موالیان اهل بیت می شمارد و در سر
 پرستی شما با اهل خلاف جدال میکند و کسی از خلق خدا بر و غالب نمیتواند شد فرمود ^{غلط}
 است بلکه طفلی هم او را میفهم تواند ساخت این سنان گوید که باز بستایش او بر ختم
 و گفتیم که با جمیع اهل ادیان فحیصت کرده و مجادله نموده و غالب آمده پس چگونه طفلی او را
 ملزم تواند ساخت فرمود آن طفل خواهد پرسید که اول مرا خیره که آیا امام زمان ترا بیان
 فحیصت امر نموده پس خواهد گفت که نه و طفل خواهد گفت که چون ترا امام زمان اجازتی
 نداده پس چرا فحیصت میکنی و بعضیان امام مبتلا میشوند درین وقت اوساکت
 خواهد شد و جوابی نتواند داد ای این سنان برای مؤمن الطاق پروا کنی طلب مکن
 که کلام و جدل نیست انفاص میکند و دین را محومی نماید ازین روایت چند قافیه حاصل
 شد که استیصال مذنب و بیخ کنی تطبیق ایشان درین باب میکند میکی آنکه
 در مستکملین اصحاب ائمه که حکومتی نداشته اند و فرمان روائی نمیکردند شیطان الطاف
 معذور و المنظر و یکانه آفاق بود چنانکه از کتب رجال و حقیقین و مجالس المؤمنین
 پیدا و هویدا است و حاجتی بذكر آن در یتقیام هم نیست زیرا که خود این سنان این
 مرحله را در تقریر سفارش او طی نموده چنانکه دانستی و در تدین و امتیاز کردن او
 میان حق و باطل بعد ازین مناظرات و مجادلات که با هر فرقه او را دست داد و محو
 غلبه و برایشان گردیده نظر بقدر دانی امامیه هم غلبانی نیست پس هرگاه این امام ^{مستکملین}
 شمع را اجازتی در باره جدل و جدال نداده باشند برای بی بی حسنی صاحب
 جمال و رشاق و اعتدال نیست ازین سه پاره عابد فریبی * ملایک صورتی طاووس
 که بعد از دیدنش صورت نه بند * وجود پارسایان از اشکی بی کی اجازت است یعنی ^{باشد}
 که بمباحثه علمای فحول در مجلس ^{بعضی} از خلفای عباسیه بلا ضرورت ملجئه چنانچه روایت
 شیخ ابوالفتح نیز هویدا است رونق افرازد و آن نازنین جان بخش روح پرور
 چون آجیبات از ظلمات بدر آید پس معلوم شد که آنچه سید مرتضی و اخوانش نمک

فروشی و خامه فرساینها کرده اند سخت بوج و مهمل است ای کاش در هر زمان مجتهدین
 و متکلمین شیعه کثیران خوشش رویا بمن بوی را بر از بسد بستم غریبم می گویند و بگویند
 الجیش خویش می نمودند که در مصورت مثل ابراهیم و غیره از کبر حسن المصنوع و تکرر
 فریب خورده باشند چنانچه اهل طرافت گفته اند سایر علمای ما از تسنن فارغ خطی میدهند
 و لغم باجی صلی لسان قلم الرأفتم فی غزایه نظم در بحر دل مالکیت یز چمنها
 زکهای کل دلاله نایب چو رهنما x تاروی تو دیدم بدیر باغ زرقم x هر چند که بشدت معتقد آنها
 یار سببی ساز که آینه کل اندام x آید سوی مشتاق و لیکن تن تنها x شاید خونین جگر آتش گذشت
 از شوق بخت و در آغوش گفتا x در عشق تیان نام رستی نتوان بود x از نام برسی چه بری نام و تنها
 و هم آنکه چون حضرت امام صادق علیه السلام که مأمور به نشر علوم و اظهار حق بودند
 نمایند علیه الکتاب الممخوم و رواه ابو جعفر الکلینی فی الکافی و سیورده فی الفایده
 بعض عباراته برای ابلیس الشیاطین برداشته باشد بلکه او را و پیروی اجله اصحاب خود
 ذیل فرمایند و بفانیتش تصریح کنند این جدل و جدال در عصبانیه که مبتنی بر افتراق
 و نفی است چگونه از اعظم ارکان ملت و دین خواهد بود چنانچه باقر عابدی در بحار لغت
 و قد عرفت سابقاً کلیف که در خانه روایت این طاووس از جناب امام محمد مامروی شایسته
 که کلام نیت را فاسد سازد و دین را برهم میکند این زبرد و توبخ گذشته ای از حضرت
 امام صادق است و خلفای عباسیه که با اظهار قاضی در مجلس و مجلس در آنکه الله
 نهیب تشیع داشتند در آن وقت حکمرانی میکردند و این متکلمین را نکمال آنکه
 می نواختند و بعد از بودن کوی سبقت از میدان مسافره جواهر و ادب اینهارا
 من بعد ائمه دیگر که بجهت و در صفت آسمانی در باره ائمه است القدرستور و در
 تحول از تمامی آیات امامت بهجور مایند چگونه اصحاب ایشان اجازه فرمایند چه جای آنکه
 همی را برای خصوصت و جدال که کاش آنها دانی مقول نمایند پس اهل تطبیق یعنی صاحب
 احتیاج و ائمه شریار اختلاف درایت نقلی هم فریب عوام و الاقسام مشهور افتاد تا بداند
 که آنکه بدی در نهیب تشیع چنان روشن داشتند که اصحاب خود را بر این الزام سنیان

برگذاشته حاشاتم حاشا و زینهار کما به خبر که من از راه تعصب امام الاکبر قوم را بلفظ
ابلیس الشیطان تغییر کردم بناحیه قاضی رطل بوق و مجلسی بوالفضل در مجلس المومنین
و حق یقین با وصف دعوی بنجر اتمقا دبه ان در رند که سنیا ان راه دشمنی لقب
شیطان با و خشنیده اند زیرا که نجاشی امام المنقذین شیعه هم بدین لقب تنصیر کرده
چونکه تالیفات هشام را بر نموده و بنده عبارت کتاب حکمین کتاب الرد علی المعتزله و
طلحه و الزبیر کتاب القدر کتاب الالفاظ کتاب الاستطاعت کتاب المعرف کتاب النعمانیه
ابواب کتاب علی شیطان الطاق انهی بلفظ سوم آنکه حال جناب الله نسبت
بکامین و بانیان مذکور بفض با وصف آنها اخلاق غمیم که از جدا بجه خویش مورد و
انک لعلی خلق عظیمه و بوراشت یافته این بود که از مجلس خود آنها را میرانند
باز سفارشهای اجدا اصحاب را در باره آنها بدزوه قبول نمیرسانند و لیکن این جمله
و زمانه برای تبیین فریب دادن عوام این توسل را از دست نمیدادند زیرا که امام هم حکام
دینی و هم دنیوی بودند و آنچه حضرت سلیمان در داریا افتد داشتند الله را حاصل بود
و آنچه الله را از یاده بران دست قدرت بود هیچکسی از انبیا و رسل قدرت بران ندا
که معرفت من حدیث علی اشرا یح و زینهار این قه ما و روانی از مراد دست در را
معدور نمی ساختند تا عوام آنها را از اصحاب بکار الله اظهار که حال شان دشمنی
که برزد و بدیدیم و دیار باین صرافان باز از یکدست رجوع نمایند و نعم ماقال شیخ
و انبیت که برانند و در برود باز آید تا که زیر است مگس و رگه جلوائی را
بفرض است استطاعت الله با عتراف اکابر رفته در مقال را بجه معلوم خواهد کرد
که در وقتی بعضی از الله که در خانه منزوی بودند و تعلق نداشتند صد صد هزار دنیا
خرج کردند و ازین مقامات اینهم بد ریافت میرسد که لقب شیطان الطاق
و مانند آن برای امام الاکبر رفته از احوال و اعمی نهاده حضرت امامه دین است که
و تفصیح آنها با وصف مزید امتنان در باره غلایق دقیقه تاریخی نگذاشته اند و آنچه
علی ذلک چوای بر نمیند حرف و قوت تمام یافتی اکنون بگویم مثالی از کلام این مشکلی

کتاب المومنین
در بیان فضیلت
و کمال ایشان
و مع و فضیلتشان
و کمال و درود

اریکه اقبال می برد از مباحین الیقین متیقن شود که این بزرگوار مانند جناب مخاطب از وصف
 حسن جمال معرا و عاطل است و اگر تقریراتش که گمان زینت و زیبای میفرماید و دم
 افتخار و استقلال بران میزند و در مناظره اکابر علمای ابرارستم طریق می کند بوج و لا طایل تو
 گویانند خواهی یافت شمس الدین شیرازی علیه الرحمه بگوش او رنیده بیت تکیه بر جای
 بزرگان نتوان زد بکبر و x مگر اسباب بزرگی برآمده کنی x ازیندی رسالاین تنگی
 پیش نظر کمترین خلایق است که زد کنجش جو صفاکان بود و عرش اعلی و خطیب امام المحدثین
 محمد بن اسمعیل بخاری است رحمه الله علیه که سنگیری بزرگان و اسد وای ایمانی خویش کما افشا
 ترتیب داده بایه الاقحار ساخته و پیش بلند فطانتان ذی بصیرت عوارض ذاتی آن دانست و
 رسوائی ذات مقدس است با دیگر اکابر محدثین و تکلیف طایفه امامیه و کمترین و کمترین از آن
 انزل باشد که این بزرگ بر عادت محمود در هر کام پیش با نخور و سیاه و قهقهه که آهنگی دارد
 باطل مناقب خلفا و بیان آخرش می بخاری رحمه الله علیه امجدین علی افی زنده این
 چون جمعی از احباب این بلاد در رد و خطبه صاحب نفقه قدس سره العزیز در ابره این حق
 اشتیاق زاید الوصف دارند لهذا حرفی چند در خصوص بزرگان قلم بیدم و به تفسیر
 اجمالی مرهم نسکین بر خاطر ایشان تعظیم می کنم بگوشت و خونی ایشان باید شنید میفرماید که
 از آنچه مرقوم شد قسم داده می نمود تا اولیات این طایفه میشود چه این حیل درین فرقه
 تا الیوم باقی است که در نسبت رفص با کابر علمای و رواة خود تجدید میخانه نمی کنند
 و اصلا از مصادره بالمطلوب حدزنا کرده به شیخ راوی جهان روایتش که اینها را از آن
 داده آید متمم میشود چنانچه شاه عبدالعزیز صاحب تحفه و رشید القلم بنده اینچنان در
 کتاب ایضاح لطائف المقال مثل این قتی را که علمای رجال توفیق او کرده اند کافی تا برخ
 این خلکان و زینهار کسی نسبت تشیع با او کرده بل الامم بالعکس جواب اعتراضات بر او
 معارضه نیست رسول الفضلین با شیخین ابی سالات را قضی نوشته و همین روایت را
 دلیل آورده و حال آنکه ذیسی از در علمای رجال به فقید او عند اهل السنه و کبری نیز رسد و
 میزان الاخذة الی شأ حال الرجال منسوب عبدالعزیز بن مسلم بن قتی بن محمد صاحب التخصیص

صدوق قلیل الروایه روى عن اسحق بن راہویه و جماعه قال الخطيب كان ثقة و دينا فاضلا
 و قال الحاكم اجمعت الامة ان القسبي كذاب قلت هذه مجازفة فيجوز كلام من لم يخيفه
 و رسوله و رايت في مرآة الزمان ان الدارقطني قال كان ابن قتيبة يميل الى التثنية منصرف
 عن القرة و كلامه يدل عليه و قال البيهقي كان يرى راي انكراسيه قال ابن النادى مات سنة
 رجب ست و سبعين و ما بين من هربته بغيرها و استحبه فابكته ثم كلامه اقول قطع نظر
 اني منكم قول حاكم راو تركت قسبي ذممي اين شدت و غلطت رد کرده حتى که او را در زمره
 غير خالفين من حکم اهل کين بجهت ثقه اين قول داخل کرده و حاکم خود ششم و ششم است
 که سبب پس از جهت انحرافش از عترت طاهره کذاب گفته باشد لا باعکس کلام حاکم
 خود في حد ذاته محکومست بصرحت بطلان چه اجماع است يا چه با برخلاف حضرت ابی
 بکر کی اتفاق افتاده که برکت سبب ابرو قسبه اجماع است معتقد خواهد شد و اگر از است
 مثل اهل حل و عقد علمای است مراد کینه تا هم اجماع است من جميع العلماء منتشر
 في اقطار الارضين علی تکیه سبب رجل من المحالات العادیه فكيف که حسن ظن علماء
 بمصری الیه از عبارت مزبوره ظاهر است و اتهام شما صاحب و تلمیذ شما این را بر این
 بر فرض از قول حاکم در غایت و طر فکی کم نیست مثل دارقطني او را از عترت منصرف
 و بیعتی مایل بکراسیه می نویسد و ایشان برخلاف نفس الامر من تلقا نفس را افروخته
 میفرمایند و رد می راکه بمصادره بالمطلوب کی ثقت رسندی است و نیست او را با یک
 سبب اللرض من ایکنون سبب اللرض چه او نفس کرده که درین مشاجره کدام کس
 بر خطا بوده و کدام بر صواب بلکه فقط روایت نایجاد کرده پس اگر معتقد شوی مثل بحر
 العلوم مکن البحر المالح مولانا عبد العلی درین مخاطبت ذنب و خطیت حضرت معصومه باشد
 همین روایت دلیل نصب خواهد بود که نفس علیه الدارقطني الحاکم حکم شما صاحب نفس
 ابن قتیبه از دشمنی خالی نیست یا این همه که در و طر ارق بجز در نفس نیست و درین
 شهره بی اصلی بیش نیست که از حال رجال اطلاعی ندارند و تأمیزان الاعدال هم بتطر
 نکشته و یا با این مرتبه بیداری است که یا عمدا اینکه معتقدان ما که عرض از تالیف تحفه

رسوخ آنها بر معتقدات باطله است بجهت حسن اعتقاد قول ما را بمجرد اصحاب و میکنند
 و از مخالفین که ام کس تصدیق کتب رجال میکنند و از غیر آن و غیره صدق و کذب ما را
 می بخشد پس تلبیس و تدلیس با پیش رفتنی است بلا مضائقه بکذب و بهتان مبادرت
 نمودند و اثباتی بود الا قوی اقول و بالله التوفیق و او یلا و افضیحتا که کس را
 از اینها روزگار لایق این کار نمی بینم که از جناب این پیغمبران شکسته یال بدیده
 این مستکی را یکد اقبال یابینی که احدی را بان اطلاع نباشد بقول حافظ شیرازی
 یکن چنان ملک که صبارا خیر شود و عرضه بد که حضرت در تحفه اثنا عشریه بیان کرده اند که
 عبدالله بن مسلم بن قتیبه را که دهمی صاحب میزان اعتدال حالش بیان کرده اند
 علامه دهلوی قدس سره العزیز از روافضی شمرده تا فیض بر این تقدیر طوقی است فاده
 و تذکر آن مخدوم الامام در کردن اندام و خاپای آن عالی مقام را نوایم چشم تمام
 ای جناب این به غایب استمداد سخنواره طاق و غنیت شاید فرموده اند که در مدینه
 حضرت استمداد بر وایت زراره و شیطان الطاق برای شیعیه نمودن مثل و حتی منزل من السماء
 قرار داده اند چنانچه از راه ایل استخاره معلوم میشود یا مدعی اند که نور از او گذشت
 و شهود و اشراق باطن که بر طبق تصریح فاضل انبیا ری بیاد در مبین جناب و برادر
 همان آنالی قباب در جواب ایضاح لطافه المقال مانند آن باعث ترقی اهل حق
 گردیده و بر وفق افتاده صاحب جامع الاسرار و دیوان از احباب امامیه شایسته و
 انرا ما از خواص امامیه است بحث لا یوجد فی غیرهم و علی ای تقدیر آنچه در کتاب مستطاب
 تحفه اثنا عشریه از نظر احقر البریه گذشته است مخالف نقل حضرت است یعنی
 علامه دهلوی قدس سره العزیز هرگز نام رفیق عبدالله بن مسلم بر زبان نرود و ده
 بلکه او را از جمله معدودین زمره اهل سنت شمرده آری ابراهیم بن قتیبه را افاضی
 نوشته و اینهم من تلقاء نفس گفته که لا یغنی علی من طایفه احوال و او را الطریقین و
 راجع الی کتب رجال الفرقین کما ان المیزان لا یستطاع ان یقلد و غیره
 الطوسی و منج المقال و تحقیق الرجال للابن کثیر و انما الامین القیصر و غیره

عبارات این کتب در جواب ذوالفقار در مقامیکه مجتهد جالسی مطاعن جناب ام المومنین
 عایشه صدیقه رضی الله تعالی عنهما بر وایت ابن قتیبه بیان کرده واقع شده من راجع الی الام
 علیه فیکبر جمع الیه برای تصدیق این کترین ادنی محتوی بر نفس اماره خود کوار افزایند و تحفه
 و تحفه اثنا عشریه رجوع نمایند تا خواهند دانست که تعرض بر فرض ابراهیم بن قتیبه و معدود
 بودن عبدالله بن مسلم بن قتیبه در زمره اهل سنت در کید نوزدهم وقوع یافته و عبارتیه که ادر
 اسما و القاب رجال معتبرین است نظر کنستند و هر که از رجال شریک نام و لقب او
 یابند حدیث او را در وایت او را با آن سنی نسبت دهند و بجهت اتحاد نام و لقب امتیاز
 در میان هر دو حاصل نشود پس سنیان ناواقف او را امامی از امام خود اعتقاد کنند
 و روایت او را محل اعتبار شمارند مثل سدی که در کس اند سدی کبیر و سیکه صغیر کبیر
 از معتبرین و ثقات اهل سنت است و صغیر از وضاعین و کذا این است و رافضی غالی
 و مثل ابن قتیبه که نیز در کس اند ابراهیم بن قتیبه رافضی است غالی و عبدالله بن مسلم بن قتیبه
 که در اهل سنت معدود میشود و کتاب المعارف در اصل از تصانیف همین اخیر است
 اما این رافضی نیز کتاب خود را ساروف نام گفته تا اشتباه نام حاصل نشود انتهی کلام
 اعلی الله مقامه دالات این عبارت بر طلب فقیرانه آنجا نیست که محتاج بیان باشد بعد
 اینهمه بشنو که دلیلیکه بر فرض این قتیبه جناب رئیس المیزان از جانب استاد ابریه قتیبه
 تحفه اثنا عشریه قرار میدهند و در پایه اظهار می دهند یعنی روایت معارضه جناب سیده
 فاطمه زهرا با حضرت افضل الصلواتین رضی الله عنهما حاشا که در تحفه اثنا عشریه عینی و اثر
 ازین استلال پیدا باشد تطبیق این نقل با اصل نیز بر ذمه خدام حضور بر ضرورت است
 فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا أَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَآبَعَادُهُمْ
 أَعْدَتْ لِلْكَافِرِينَ اصل حکم این رئیس المستکین با بمعنی که علامه
 دلموی در شرح بره الغرر در تحفه اثنا عشریه بر فرض عبدالله بن قتیبه که بعضی از علما اهل سنت
 توثیق او نموده اند تصریح فرموده و دلیلیکه برین مذکور است که مستازم مصداق در
 باطلویت از دوشوق غالی نیست یا بقول خودش اینست که و فی المیزان و میجر در علم کلام

مخصوصا دعوی الزام علمای شهره بی اصلی مشیت که بر تحریر و تقریر صاحب
 تحفه هنوز اطلاعی ندارند و تا تحفه اثنا عشریه که در مشارق و منارب شهرت تمام
 یافته و در زمره خاص و عام متداول است بنظر مقدس نگذاشته و زینفوات کتوری
 در ابرام مطاعن خلفای راشدین رضی الله عنهم اجمعین ملاحظه او در آمده که تکیه
 کرده صاحب تحفه اثنا عشریه عبد الله بن مسلم بن عقیل از معتبرین است و یا باین
 بی دینتی است که با اعتماد اینکه معتقدان و مدافعان اغرض از تسوید سال مذکوره
 بر سوخ آهنا بر معتقدات باطله است بجهت حسن اعتقاد و توقع حصول خدات از
 سر کار سلطانی قول بار ابجد اصفا باور میکنند و از مخالفین نیست که تصحیح از کتاب
 تحفه میکنند و بطریق تحقیقات بانی می برد پس تعلیس و تبسیر پیش رفتنی است بلا
 مسأله بکتاب و بهتان ببادرت فرمودند و اثباتی فی الواقع و انکار کالور علی
 قلل الطور و قد قال الله تعالى و من یکذب بحیثیه آو اثم اعدیم به و یثبنا
 فقد احتمل یثبنا انا و اثمنا و یثبنا الله و یثبنا الله و یثبنا الله و یثبنا الله و یثبنا الله
 زبانی از سر آمد اولی الا لایاب و یثبنا الله و یثبنا الله و یثبنا الله و یثبنا الله و یثبنا الله
 دنیوی بر سبیل منع خلوه بین و با بخت بقوات خود فتنه افشاند و اخیرا اگر
 خدام و الامتقام استراحت مقدس مذکور بنات واجب تحفه اثنا عشریه از آن
 کرده اند که او و یثبنا الله و یثبنا الله و یثبنا الله و یثبنا الله و یثبنا الله
 بنا بر سبب انکونین و حضرت عثمان ذی النورین و یثبنا الله و یثبنا الله و یثبنا الله و یثبنا الله و یثبنا الله
 شهرت پس این ناک سار هر چند از کتافی در رد و فتح کلام سالیب مقام اشخاص و سکن طلب
 اینست که تواند گفت که لا تسلم از این امر تشیع عبد الله بن مسلم بن عقیل که مخفی در آن
 میراند لازم آید من ادعی فحالیان محام نیست که از این بابیات رسانیده اند که صاحب
 کتاب ایست و سبب عبد الله بن مسلم است و در تشیع عبارت قاضی ابن خاکن نموده
 البتم فایده جال او یای دوشش نمیرساند زیرا که تشیع در ترمیم عبد الله بن مسلم بن عقیل
 است نه موافق کتاب امامت و سبب بل که از عقود امان بیار و در عبارت مذکور سر

بجناب بصیرت دارد و نیز که قاضی ابن خلکان توفیق گشتی بود که صاحب تحفه المومنین
 در اهل سنت حکایت فرموده و بکارهای تصانیف می رسانیم برده لیکن کتاب است
 و سبب که زعم امامیه از مصنفات اوست هرگز بر زبان نیامده و ملاحظه فرمایند که کلام فقیر
 مطابق نقل الامرست یا نه و عبارت القاضی زده عبد الله بن مسلم بن قسبه الدینوری و قبل
 المروزی النحوی اللغوی صاحب کتاب المعارف و ادب الکاتب کان فاضلاً ثقة سکن بغداد
 و حدث بهما عن النحوی بن راهبویه و ابی حاتم السجستانی و ملک المطائفة و روی عنه ابنه احمد ابن
 درستیة الفارسی و تصانیف کلهما مفیده منها ما تقدم ذکره و منها غریب القرآن و غریب الحدیث
 و عیون الاخبار و مشکل القرآن و طبقات الشعراء و المناشریه و اصلاح الخط و کتاب النقص و
 کتاب الجمل و کتاب اعراب القرارات و کتاب الانوار و کتاب السبیل و ابواب و کتاب المصنف
 و القداح و غیر ذلک انتهی من بعض بدیدان شوران عالم بلکه تمامی بنی آدم روشن است
 که از کلام شمس الدین ذهبی در کتاب میزان الاعتدال بعد از تسلیم همین قدر ثابت شده که
 عبد الله مذکور با وجود فضیلت و دینیاری صاحب تصانیف بود و دعای ابن عمر بن الوحدیه ^{تقدیر}
 مسطور است که کتاب امامت و سبب از تصانیف عبد الله بن مسلم است فاین دلیل بر امامت
 و ابن الارعن من السماء مکر مختصرات کتب تحصیلیه نیز خدمت استاد نبوده و بسبب او
 اینهم نخورده که العام لا دلالة له علی الخاص باحدى الدلالات اثلاث الکتون
 مشتملای جدل و جدال و غایت قیل و قال از طرف این متکی از یک فضل و افضال
 آنست که دعوی امامیه بستن او در مقام مناظره از قدیم بالا یاقم و انکار حسب تحفه
 از بنیعتی بلکه او را در زمره شیعیان معدود نمودن بنوعی شارح فیه است و ترجیح احدی از این
 علی الآخر بوضوح نه انجای می پس بعد از غرض بصراحت زنی ایشان در باب شیعه جناب
 علامه دهلوی با وجودیکه بنور دران مقدمه بر بصیرت و تحقیق رسوخی ندارند و شقص
 و کسرشان انجناب بمجرد توهم امر مسطور و اهورای نمایند بگویم که در حضورت ناگزیر
 بحکم جناب امیر کما ادعی بعض علماء النخبة اعنی النظر الی ما قال و النظر الی من قال رجوع
 بمطالب کتاب امامت و سبب باید کرد و با قوال موقوف نظر باید نمود تا معلوم شود که

به اوست آن سنی با کینه عقیده است بمانند بسیاری از عرفیان خودشن درین دریده و
 در لباس طبعین العیس روح عبد الله بن سبا و اولاد متعوی از ایشان میکنند و در پرده
 مذکور اساس اسلام را می کنند بحمد الله که بسیار از قرآن رخص او در کتاب کور که بعد از
 تشبیه دیباچه اش بدین الفاظ واقع است قال ابن قتیبه نفتح کلامنا بحمد الله الی آخره
 یافته میشود از آنچنانکه در ایای جناب امیر از بیت ابو بکر صدیق رضی الله عنه
 قرار داده است و درین فصل و مانند آن مقصود بالذات و علات بغائی او اینها را خوان
 نصیر خود است یعنی بر مردم اشکار شود که خلفای راشدین از نسل نبی است و این بود که
 و خلاصه آن روایت بی سرو پا نیست که چون حضرت امیر را خبر رسید که صحابه
 برخاسته ابو بکر گرد آمده اند و او را بپشتی نموده در میان مع و مقابل ایشان ایستاده
 در آمد و در حق امامت خود گفت و بگفتن ایشان چه گفت چون عابیه امامت او را
 در آن روز قبول نکردند و گفتند که اگر قبل ازین دعوی امامت برای در میان
 ابو بکر و اخیضه نمیکردیم بخانه خود مراجعت میکردیم و شما را فاحشه میخواندیم و علی را
 بر دراز گوشتی سوار کرده در محال السیف قرار میدادند و بر تپیس سالان آن خنده رفتی
 عفت و طهارت همین بود که علی را نصرت نمائید تا حق از انصاف صبرین باز نماند
 و جمیع شانرا بر ایشان گردانند انصاف گفتند که آیا ما را از قابود گردانیده اگر از
 سابق بر این ما جز اختلاف نمیکردی نصرت علی بکرم الله وجهه می نمودیم بکرم الله وجهه
 سدا که علی مثل شما بنانه میفرمود اصلا الله علیه السلام را جایزه بی دفتر و گفتن
 میکرداشت و تخص فصل ثانی او اینست که هرگاه خلفا و اعیان انصار
 دریافتند که علی مرتضی با جمعی از اصحاب از بیت ابو بکر خلافت ورزیده است
 بغیظ و غضب تمام بر در خانه امیر علیه السلام هجوم کردند و همه برای یوختن خانه
 آغتش طلبیدند و آواز باز شد و مو که بار و داد بان هم بیت نکرد و جار به
 نزل مقصود رجوع کردند ابو بکر صدیق گفتند را بر هم رسالت فرستاد و بنجام
 خود داد حضرت امیر علیه السلام او را رسالت و تفهم کرد و همه کس اشتغال قرار داد

و چند بار قضا آمد و رفت مگر از روی حلیفه اول صورت تعلیم اتباع و استیلاء باز در گرفت
 دولت ریخته پس گوش طار اعلی و حلقه اتم المیت خاتم الانبیاء یک شمس جانی سیده
 که فریاد و زاری و شور و هیاهوی او بجایت قصوی رسید و بدان مرتبه انجامید که مردم
 تاب نداشتنیاورده مدارا خلافت مراجعت نمودند و قریب بود که زهر آب و خانه های
 هستی آنها خراب گردد مگر عین الخطاب جمعی از احباب او که بجهت قنوت قلوب تاثیر
 نکردند بلکه بزور و قندی بنانه باریت کاشانه رسیدند و حضرت امیر ابیرون کشیدند
 و نشان و نشان بردند و گفتند که قسم بحلال و کبرای الهی اگر بیت نکستی گردنت برینم
 و سرت را از دست جدا کنیم در آشی راه بقبر مبارک بغیر هدی الله علیه و اهل و علم سپرد
 در نهایت کرم و زاری سزاوار بلند این است را تلاوت کرد یا بن اُمِّ رَاتِ الصَّوَامِ
 اسْتَضْعَفُونِي وَ كَاذُ وَا يَقْتُلُونَنِي و امثال این اقوال و بیانات در
 مقام مذکور بسیار است آنچه یاد کردم شش نمونه از خودار است **سوم** آنکه
 در خاتمه کتاب مذکور با این به تفصیل خرافات کبری سنده که میکنند و نه سب اهل حق
 را به بیان آن شکست میدهد دعوی صحت باقر الکتاب و نقل روایات علی الاطلاق
 از معتدین و موقوفین فی ذکر اسمی شان می نماید پس شخص مذکور با این همه که شندی
 اگر از احاطه علمای اهلست باشد چنانچه مجلسی در بحار دعوی آن نموده و دیگر آن
 در غیر آن بحالات اولی کتوده اند و ای بر حال این شیخی که کوی سبقت از اساتذ و رؤسای
 میریاید و روح ابن سباده و بحال بحار الزین مکایدش آدمی نماید بقول مولوی
معنوی بیت کار شیطان میکند ناشی ولی و گرولی است لعنت بر ولی
 آندهم برینکه نقد و معارف در کلام علامه دهلوی قدس سره العزیزند کور است
 از کجایانبات میرسد بعنوانیکه اگر امامیه شیهه انصاف انصاف العین فرمایند سر برین
 خجالت فرو برند و دیدار از پشت پائی است برین دارند تصورش کند محمد قدیم و صومرا
 چون بن دنایم و نمیش ابوهریره رضی الله عنه بواسطه بعضی از محمد و حسن خویش اعلی
 ابن ابی الحدید نقل من معارف ابن قتیبه پیش از پیش نقل کرده اند و حال آنکه قال

استرادی در افادات خود پیش او اشاره نموده و از اشارات ملایم و محلی
 بخار هم پی پیش او توان برد و بنده فاقد الادراک بعد از صرف همت بالغ و جهد
 بلیغ و وینجه محارفت این قبتہ مکرر پیم ساینده و تماشای حرف بحرف دیده هرگز آن
 مشرب و ذمایم درین نسخ بر نیاید پس معلوم شد که آن مهارت کتاب دیگر بود که
 اهل مکیدت تالیف نموده اند و بنده بواسطه اصل فی الباب اکنون تمام عبارت مذکور
 که ترجمه قول این ابی الحدید است و فقیر در وسط شرح او که بر پنج ابیلاخت رضی
 نوشته دیده است قلمی میشود که از جمله شیوخ نجاریست ابوهریره دمیثره بن شعبه بن
 ابی الحدید از شیخ خود روایت نموده که هرگاه ابوهریره همراه معاویه و رسال حاجت
 بکوفه آمد داخل مسجد گردید پس هرگاه دید که مردمان بتقریب استقبال آمدند و بسیار
 مجتمع گردیدند بر پیر و زانوهای خود نشست و بر سر خود چند بار طباخچه زد و گفت ای
 اهل عراق شمار از غوثم آنست که بر خدا و رسول او دروغ می بندم و خود را مستوجب آتش
 جهنم میکنم و الله که شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که میفرمود که برای هر پیغمبر
 حرمی بوده و بدرستی که حرم من مدینه است این عمر تا نور پس هر که در آن امر و احداث
 کند فعليه لعنة الله و الملائكة و الناس اجمعین و من کواهی سید هم که علی ابن ابیطالب
 کم الله و جهد در آن احداثها نموده پس هرگاه این خبر بمعاویه رسید او را جانزه
 داد و کرامی داشت و دالی مدینه گردانید این ابی الحدید گفته که ظاهر را روی غلط کرده
 که گفت ما بن عمر تا نور بلکه بجای نور احدی باید باشد چه جانی در سواد مدینه مهی شود
 نیست این ابی الحدید از شیخ خود ابو جعفر نقل میکند که او گفت ابوهریره نزد شیخ ما
 بنخل و غیر مرضی است در باب روایت و عمر او را پیره زده و خرم کند و نموده
 فرمود و قد اکثرت الروایة و اخبرکم ان اکنون کاذا یا علی رسول الله صلی الله علیه و آله
 و سلم و از سفیان ثوری مرویست که او از منصور بن ابراهیم التمیمی روایت نموده
 که گفت ما کاتوا یا خذون عن ابی هریره الا ما کان من ذکر قبته او ناره او اسامه از
 اعش روایت نموده که گفت که بود ابراهیم صحیح حدیث و هرگاه من از کسی حدیثی

می رسیدم را و عرض میکردم پس بگردد و آوردم سپس او احادیث را که از ابی
 هریره روایت نموده ابراهیم گفت احادیث ابی هریره را بگذار اینهم کانوا یترکون کثیرا
 من احادیثه و مرویت که جناب امیر المومنین علیه السلام فرمود الا ان الکذب الناس او
 قال الکذب الاحیاء علی رسول الله صلی الله علیه و آله ابو هریره الدوسی و ابو یوسف روایت
 نموده که عرض نمودم بخد مت ابی حنیفه که چه میفرمائی هرگاه حدیثی باید که مخالفت قیاس باشد
 ابو حنیفه گفت که هرگاه روایت بواسطه ثقات مخالفت قیاس بسیاری ندارد و وقت
 قیاس ترک نموده عمل بر روایت میکنم ابو یوسف گفت که چه میفرمائی در روایت ابی بکر
 و عمر گفت کافیت این روایت را را بس گفتیم که روایت علی و عثمان گفت همچنین است
 پس هرگاه دید که من میخواهم که هر یک صحابی را جدا جدا بر شمارم گفت صحابه کلهم
 اند سوای چند کس از انجمله ابو هریره و انس بن مالک اشمار نموده و سفیان ثوری از عبد
 الرحمن بن القاسم از عمر بن عبد الوفا روایت نموده که ابو هریره بگوید آمد در وقت
 شام می نشست پدر دانه کنده که در مسجد است و مردمان می آمدند و نزد او می نشستند
 پس بگردد و جوانی آمد و نزد او نشست و گفت یا ابا هریره ترا قسم سیدم بخدا
 که تو شنیده از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که در حق علی بن ابیطالب فرمود
 اللهم وال من والاه و عاد من عاداه گفت اللهم نعم آن جوان گفت که پس
 گواهی میدهم بخدا که تو موالات و دوستی نمودی با دشمن علی بن ابیطالب و عداوت
 و زبیدی یاد بوستان حضرت و روایت کنندگان روایت کرده اند که ابو هریره در
 کوه چایا اطفال اهل طعام می نمود و با اطفال بازی میکرد و در حالتی که او امیر مدینه بود
 خطب گفت الحمد لله الذی جعل الدین قیاما و ابا هریره اما و مردمان را این
 کلمه بخنده می آورد و در حالیکه او امیر مدینه بود و در بازار پایاده میرفت پس وقتی که
 کسی پیش او میرفت مرد و پادشاهی خود را بر زمین میزد و میگفت الطریق الطریق ابر
 شما آمدن این ابی احمد بعد نقل این روایات گفته که این قبیله تمام آنچه من ذکر کردم در
 کتاب معارف در ترجمه ابی هریره مذکور ساخته و قول این قبیله در باب ابو هریره

تحت است لازم غیر متهم علیه اثبتی بر کسیکه میگوید که معارف از تصانیف کتاب
 دینوری یعنی عبدالله بن مسلم است فقط ضروری است که این امور از ان کتاب بر آید
 و هو متمنع و محال که معرفت قبل از آنکه و مخفی باشد که مقصود اصلی این کس
 پیش همین قدر است که این سگ را که بنات و اعتلا از وصف حسن جد ال با اتفاق
 معاست و با این همه دنبال قیل و قال نمیکند و ان بنیارت الهی بخوبی سمعته و کثرت
 چه بر همه کس واضح شد که او عیوب فانی طایفه خود را بدیگران می بندد و قصد افترا و بهتان
 بر علامه و بلوی می نماید که هرگز در این تحقیقش عیاری نه نشسته لاجرم حاجت آن باقی
 نماند که بجواب تفصیلی کلامش مشغول شوم و بهر حرف او تقریر سامان یا بستم نظیرش مضحک
 عقلا گردانم چه این امور را با نهایت فرصت موقوف داشته ام اگر زانم موافقت ممکنه
 و اجل موعود و قضای موعود و غرضت میاید به جمع مقدمات و اعتراضات رساله اش
 ازینج و بنیاد در کتابی ضخیم بزبیکم خواجه در کتاب منتهی الکلام و افادات او در
 اولی بکمال بسط و تفصیل در هشتاد و پنج و بعجل آوردم حال مناسب نیاید
 که در تقریر منقول این متوقد خیر نظر نمایم و بر دو قبح مقدمش که برای پیش نیست
 اگر ایم و پرده از روی مقصود بردارم و در نقص کلامش تحریف و تزیین او که از
 نقل عبارت شفای یوعلی حسین بن عبدالله بن سینا منظور داشته بخاطر نمایم +
 بالجمله اول پیمائش شان گامی چند میروم و میگویم که آنچه فرموده اند لکچریم ساخته
 و دماغ را از حواس پر داشته چه این تقریر نه برای آن بود که زبان خاصه را آسان توان
 آورد و نه یاقوت آن داشت که بگذریش اهل فهم و فراست را از امان و لو فرضنا
 انسانی تواند افزود و اگر چنین مفرخات پیوده قابلیت ذکر داشته باشد
 مجال کلام که است بلکه انتخاب مذایب باطله را از باطن و خیرم بوجه تعدیه
 و نقوض سدیده نژده فتح و طفره و است اما اولای پس به آنکه در نقل عبارت
 شفا غیر از آنکه اظهار تعلل و تخریج در علوم قضایه و تحقیقات فلسفه فرماستند
 حاصلی ندارد و آن اگر واقعی و نفس الامری هم باشد باعث افتخار و اظهار علم

وجه بعد از بیعت الحرام که مروج خلافت و اباحتی مردم است ایوب ملوک را وارد
 اند و طاعت ایشان را بطاعت خدای عزوجل متصل ساخته و باقر مجلسی در مجلد اول از
 بهار بعد نقل میکند بیعت ملوک را از ملوک دنیا و دین عام دانسته چنانچه قبل ازین گذشت
 و حدیثی دیگر باین الفاظ مخبر کرده من گشت بیعتی فقهیری من الاسلام یعنی هر که بیعت
 کسی را نکست از اسلام بزار شد خواه آنکس از غاصبین و مشعلین باشد خواه از اهل
 استخوانی امامت و شرافت و از نجابت که امامی بکشد که حضرت امام باقر علیه السلام
 حدیث یاکت الیوم در زمان خلافت خلفای ثلاثه با و حدیث یاکت الیوم در زمان خلافت
 و بیعت ناموس بیعت را نکست ازین حدیث و بیان امامت و خلفای را ظاهرین
 بر اصول شیعه ثابت میشود زیرا که هرگاه بیعت ایشان بوقت نبوت یا بعد از آن
 جایز نباشد بلکه ناکست است ایشان از رقیبه اسلام بیرون میرود پس بطریق دیگر این را
 از یکدیگر بدارند و ببالند حقیقت اینها بر کلام لا اله الا الله و محمد رسول الله
 یکنون و لا یستغنون و ایضا شایسته اند کور برین دو حدیث و گفتا کرده حدیثی
 دیگر بر آورده و آن آنست و آنکه انار لم یثب یقال لها الحصیة اغلات لایا فها
 فصل و یا فها با ویر المؤمنین فقال ایدی التاکثین یعنی بنای امیر یا صحاب خود فرمود
 در روز خ شریعت بنام حصیة موسوم میکنند آیا سوال نمی نمایند ازین که اندر آن شهر
 چیزی معذب میشود پس صحاب یا شایق تمام از بنای پرسید جواب داد که در آن
 شهر درستیهای کسانی میوزند که بیعت خلیفه را نکست و از عهد خود برگشته اند و این
 حدیث را نیز محدث مذکور از حضرات ائمه آورده است که من گشت بیعتی فقهیری من الاسلام
 جاره الی الله اجزم یعنی کسی که بیعت امام را نکست و از بیعت دست بردارد
 قاضی روزبه را حاضر خواهد شد و امام معاویه علیه السلام بعد از امام برادر مقتدا
 اهل اسلام و پیشوای کفار نکست انعام عام دانسته چنانچه در احقاق الحق و غیر آن
 تصریح بران واقع است و ازین قسم احادیث صحیح معتدله اما بسیار است که
 استیجاب آن بر دشوار و بر اهل خراسان است چنانچه بیعت که در حدیث آمده

بن عمر موت ناکت را ایک نوع موت یا هلیت تشبیه داده اند و بر جای خود مقرر است
 که مساوات تشبیه یا تشبیه به ضرورت کما قال الله تعالی احسن کما احسن الله
 الیک پس شتهای فحوائی حدیث عبدالله بن عمر بر قیام آن قدوه اهل بنی ثبوت کتاه
 برای ناکت خواند بود بخلاف احادیث امامیه که در کفر ناکت نص صریح واقع شده زیرا که
 امامیه فرموده اند و قدر اتفاق که هر که بیعت را بکنند یا در سبک بزار شد از دین اسلام و
 بر طاعت که یزیدی از اسلام بر هیچ مسلمانی صادق نتواند آمد هرگاه اسلام از دست
 رفت پس در ثبوت کفر حالت منتظره باقی نماند زیرا که بر تقدیر نفی ایمان بعضی اند
 امامیه میگویند گفت و بر عم خویش تقریر میگویند که کفر بزرگ لازم نمی آید مختل است
 اگر آن شخص مومن باشد نه کافر بلکه مسلم باشد و بدین اطنای هر علی را ابراهیم با حیل اگر مقتضی
 اطاعت بودن یزید و استحقاق امامتش از حدیث عبدالله بن عمر لازم آید اصول
 موضوعه منکلی در یک نیاست که استدلال باین حدیث بر کفر ناکشین بیعت او و استحقاق
 امامتش میکند بطریق اولی بر هم میگردد و معلوم و دیگر بیان حیرت برز و یزید و امامت
 آنکه اگر بر ذهاب این صدر نشین محفل جاه و جلال مثل فاضل کشمیری در ابرام مطاعن
 مجادل کشوری در احکام مکاید خویش مدعی این معنی شده اند که عبدالله بن عمر بنی ثبوت
 و خشیت و حفظ جان و ناموس بیعت یزید در ساخته بود اکنون تصدیق این تنگی
 در کجای مجد و ثروت نایم و عبدالله بن عمر را معتقد حقیقت خلافت یزید پدید میاریم
 یا تصدیق عماد خویش که عبدالله بن عمر بکس بیعت و استحقاق او اعتقادی نداشت
 و بیعت او فقط برای حفظ و صیانت خویش نمود اما ثالثا پس در کتب شیعه مانند
 معقل ابو مخنف و غیر آن ثابت است و سبخی فی کلام المعترض که هرگاه جناب امام حسن
 بجلد برین تشریف بردند شیعیان عراق اتفاق کردند که جناب امام حسین اخلاص نامه
 نوشتند که اکنون بر معادیه خروج فرمائیم کما ب سادات انتساب تو شویم و دمار از
 بنی امیه بر آریم امام حسین در جواب نوشت که میان من و او عهدی نیست ان عهد انشاء الله
 نکست و ازین جواب مره اولی الالباب است میباشند که حضرت امام حسن رضی الله

تحت نظر همان امارت که در نقض عهد و کشت بیعت و موافقت واقع شده اند الهما
 شیعیان را قرین اجابت نکردند لکن لا غیر زیرا که اگر در شرط جهاد نقصان
 متطرق می بود این نمی فرمودند که فیما بین من و او عهدی قرار یافته است و عقل سلیم
 و ذهن سقیم مکی چگونه خلاف روایات و احادیث مذہب خود اجازت تفرقه داده
 باشد که معاویه با بنین رضی الله عنهما گاهی بنقض عهد پیش نموده و بروثقه امام حسن
 ثابت قدم و راسخ دم مانده و آخر آیت قرآنی مد نظر حضرت امام حسین باشد که
 فَأَعْتَدُوا عَلَیْهِ مِثْلَ مَا أُعْتُدَ عَلَیْكُمْ چنانچه بنهادت قاضی و محاسن
 المؤمنین خیابانید و زجل یا صفتین این آیت یاد از بلند بخواند پس اگر مصلحت شد که
 اینست که معاویه سلطان منقرض الطاعة و امام برحق است خروج بروی نخواهم کرد
 زیرا که نقض عهد و کشت بیعت چنین و چنانست پس طعن مشترک الحور و استحضرات
 متشیعین ایامی که اول فکر جواسیه فرمایند من دید بر عهد الله بن طعن گشتند که خوب
 فاکمی خدمت نظر داشتند از مطاعن این بزرگان دست بردارند و اگر مراد از اینست
 که این وقت و وقت تقیه است بنابران اطاعت معاویه فرجست و تقیه نقض عهد
 حرام بلکه موجب کفر است و علتش حقن دماء مسلمین و حفظ بیان ناموس است پس
 در حدیث عهد الله بن عمر کدام مانع است که حضرت ابن امیر المومنین در زمان آنکه
 پیش همین قدر است که این کشت بیعت مذہب گناه است مگر بحث جواز تقیه در وقت
 شدت ضرورت و یقین قتل و کتب اهل سنت ندیده اند که این به استبعاد است
 موهوم به بخاطر مقدس راه حق یا بد کاشش بخاتم تقوه اول از فضل سوم از باب پیش از
 از توفیق اثنا عشریه ربوع میفرمودند و میدادند که علامه دلموی چنین فرموده که قایده
 عظیمه باید است که چون کلام اینجا میجرم بکشد تقیه شد و در میان مسلمانی اند و تقیظ
 اعظم فرق اهل اسلام را در پیش آمده افراط ایشان در کشت کشته باید دید که بادی
 خوفی و نفسی اظهار کفر را جایز نمی شمارند بلکه واجب است که در تقیظ توابع و زاید
 که اصلا در مقابل دین باطن ناموس و جان را معتبر نمیدانند بلکه خارج درین باب ترشوات

دیگر باشد و او را بقدر ضرورت موافقت بآنها درست است و سعی در حلیه خروج
 واجب و اگر قواست منفعتی یا حقوق مشقتی که تحمل آن میتواند کرد مثل حبس ضرب قلیل غیر
 مملکت او را منظور باشد موافقت بآنها جائز نیست و در صورت جواز هم موافقت رخصت است
 و اظهار ذمه ب خود غنیمت تلفت جان هم بشود و رینجا مسایله شیعه را در افراط اینها را نظر
 باید کرد که با ذوقی طبعی در مال منسوب بلکه توقع اغزاز و اکرام در مجلس و گفتن صحاب و قبله
 در کلام دین ایمان خود را ترک داده کلمه مخالف میخوانند الی ان قال و اما قسم ثانی پس علماء
 را اختلاف است در وجوب هجرت و عدم آن در انصورت طائفه گویند که واجب است
 بدلیل **وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ** و بدلیل نبی از اضاخت مال و تمی
 گویند که واجب نیست زیرا که هجرت از ان مقام مصلحتی است از منافع دنیوی و در
 ترک هجرت بسبب اتحاد ملت نقصانی بدین ضعیف عاید نمی شود الی آخر العظام مع
وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ اگر جواز تقیه در آوان مذکور نزد اکابر اهل حق بی شکی نیست و بود از
 یاقر مجلسی در بخار و از ند رانی در شرح کلینی و مجتهد فانی در عماد اسلام و مجتهد الزمانی در فیه
 سیریه جریا انتساب آن بقضاء و مسافرین اهل سنت مبادرت کردند که لا یخفی علی الماهرین ^{بالکلیه}
 عبدالله بن عمر چون دید که بزید وقت الحار بیت باسلامه خاندان نبوت و رسالت انکرده
 که کسی با کسی در هیچ وقتی نگزیده پس برای خالعهین بیعت زیاده در مقام خوف مهرس
 است تکلیف که شای گران بیکدیگر کی مسرت شقی سرعته شوربتان برای استیصال
 روانه شده باشد بقصد فتنای غیرخواهی و حدیث صحیح الدین النقیه عبدالله بن مطهر را
 منع کرد و ازین منع که حاش دلتی مقرر من الطاعة بودان بزید و حقیقت اما متش لازم
 نمی آید چنانکه از منع امام حسین رضی الله عنه کوفیه را از خروج بر معاویه و نقض عهد
 حقیقتش لازم نیاید و اگر بنظر انصاف بیند از زمان بزید عنید تا معاویه فرق بسیار
 خواهند یافت چنانچه محب ایضاح هم از اربابان کرده لهذا عبدالله بن عمر گفت
 آنچه گفت بلکه حرکت عبدالله بن عمر مطابق عقل و نقل است و خلافا
 بزید و معاویه است و این را از اربابان شایسته و عاقلان است

البقیة کما سچی فی آخر الکتاب انشاء الله تعالی غایة المسعی علمای ایشان کما
 یتعجب من البحار و ما یأمله انکه برحق بودن امام عبارت از آنست که حافظ شریعت و عالم
 ماکان و مایکون و مجتنب از معاصی بلکه معصوم باشد که سبکه اکابر وقت نظر بلاحظه
 حفظ جان و ناموس بیت او کنند و او را بلفظ خلیفه و امام و امیر المومنین حاکم المسلمین
 تعبیر نمایند لیکن اگر نزد اینها امور مطروحه از شروط امامت است آخر مرتبه امامت نزد
 علمای امامت نیست و جماعت نیز در مرتبه لا بشرط شریعت بلکه مانند اجتهاد و عدالت
 و شجاعت الی غیر ذلک از شروط است پس عجب از فاضل مدعی الصفات که حایلیا
 زبان درازی نمیزماید و نمگوید که آنچه علمای امامیه درین احادیث میگویند که نقص
 عهد و خلع بیت موجب تنفک دمار مومنین میباشد و وجوب حفظ جان زیاده تر
 از جمیع واجبات است کما فی کتاب آقا احمد بن اسباط البهبهانی باین مصلحت جناب
 امیر بعضی از یاران خود را بجهت عدم بیت خلیفه اول بر سرش کرده بودند کما فی الوافی
 و غیره و امام حسن فقط بلاحظه حفظ جان و ناموس است از خلافت برداشته و
 امام حسین شیعان عراق را که قرق حمیت آنها در جوش آمده بود از خروج بازداشتند
 و همچنین آنکه بدی وقت خروج زید نهید و امثالش هیچ نهج مطابقت و التزاما انوعیا
 احادیث مستقاده میکرد یا صراحتا امام مقرر ض الطاعة بودن خلیفه اول را فاضل
 الصدیقین و معاویه و مانند او از ملوک بنی امیه و آنکه خلع بیت و نقص عهد موجب
 سوز جانیه بلکه سبب کفر و اقعی مشعرا بالا احادیث المذکوره اذان برمی آید +
 تلبیه از عجایب افادات مومن جالسی انکه در کتاب ثالث که بالاتفاق غیر
 مطبوع جائیکه علامه دهلوی قدس سره الغریر روایتی از ابو مخنف ذکر کرده ایراد نموده
 و گفته که ابو مخنف لوط بن یحیی از دی که از عمده اخبار یثین امامیه است از امام حسین
 روایت کرده اند که کان یسبی الکر اهسته لما فعله اخوه الحسن من صلح معویة و یقول
 آخره انکار از تشیع او نموده و بیبارت ابن اجدید که با عذرانش به دران مقام امر
 دارد نه گرفته عهدت قال ابن اجدید معتزلی بعد از کربلا که بعضی را خبر که در جنگ حمل بعضی

از مجاهدین خوانده اند این عبارت گفته ذکر ابو مخنف لوط بن یحیی فی کتاب رقة
 الجمل و ابو مخنف من المحدثین و من بری صحه الامامة بالاختیار و لیس من الشیعہ و لا
 معه و دانسته رجایا انہی کلامہ اینقدر ہم بخمال مومن جالسی بعد انتظام تار و پود کا برگ
 اجتہاد باقی نماند کہ در کتاب خلاصۃ الاقوال شیخ حلی و مصنفات امام اعظم اول
 امامیہ و کشتی دعوی صاحب تحفہ حدیث سمر الغریز بدلائل مطابق بجای خویش نشانی
 است پس انکار از تشیع او بقول ابن ابی الحدید معتزلی سوال از آسمان و جواب
 اندر بسمان است باینہ فاعتبر و ایا اولی الابصار و ان کنتم طالبین فاید جہ زائدا
 علی ہذا الاجمال فارجمو الی ذلک الکتاب و ازین مقام باند کہ امعان
 تشیع ابن ابی الحدید زبانی مجتہد فانی بشیوہ میرسد زیرا کہ صاحب تحفہ قدس سرہ
 الغریز برای الزام شیعہ روایت ابو مخنف آورده پس حال او از غیر شیعہ نقل
 کردن و عدم اعتبار روایتش از ان بر آوردن چگونه درین مقام مناسب و مربوط
 خواهد بود فتحین شیعہ باعتراف الفانی کما لا یخفی علی الاقاصی و الادنی طرفہ آنکہ
 ہمین مجتہد فانی بمقتضای مثل مشہور در مواضع حسنیہ ابن ابی الحدید را از حلقہ علمائے
 اہل سنت میدانند الموضع از معمولات علمائے شیعہ نمی آید کہ بعضی را از طرف خویش
 سنی قرار میدہند چنانچہ ابن ابی الحدید را باقر مجلسی در حق الباقین از اعظم اہل سنت
 ہی نویسد و از تشیع بعضی انکار دارند تا نظر بابل کمال فراخ حوصلگی روایت دین از اہل
 الزام پیش کنند و نظر بنانی طرق فراہ مفتوح باشد و از وارویر اہل حق نجات رود و
 اما را ایعال پس لزوم موت علی الکفر برای ضائع بیعت یزدی ازین حدیث ہمیدین تمامی
 علمای خود را بصفایت و بلاست و اعذار ساختن و خود را با بیای از انکار بر طایفہ
 خویش از گروہ شقاوت پڑودہ کفار نکونار پنداشتن تفصیل این اجمال انکہ صاحب
 جامع الاخبار کہ از مشاہیر امامیہ است و خاتم المحدثین است عین معنی باقر مجلسی در بحار ال
 و غیر او در دیگر کتب اسفار بر احادیث مرویہ کثیر اعتماد میکند از جناب سید العائین
 در باب تاکید کردن نماز جماعت روایت انی نماید قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم

من کاین جا بریت اسد ولم یحضر الجماعة ثلثة ایام متوالیه علیه لعنة الله و الملائکة و اناس
 اجمعین فان شروج فلا تروجه و ان مرض فلا تودوه و ان وقع فلا تعیدوه الا فلا صلوه
 الا فلا صوم له الا فلا زکوة له الا فلا حج له الا فلا جهاد له فان بات مئة جالیة یقتی
 هر که سه روز متواتر با وجود اتصال مسجد کما قال الشارح ملا نذرانی جماعت را ترک کند
 لعنت خدا و تمامی ملائکه و بنی آدم بحال او مستوجب میشود و هیچ عبادتی از عبادات بدنی و مالی
 و مرکب ازین هر دو از وی قبول نمی گردد چون مریض شود عبادتش زیهار نباید کرد و موت
 او موت جالیة است و روایت دیگر در کتاب مذکور این است قال رسول الله ﷺ
 علیه و آله وسلم اتانی جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل مع کل واحد ثمانون الف
 ملک فقالوا یا محمد الجبار یقرنک السلام و یقول بلغ امک انه من بات مفارقی الجماعة
 لا یجدر رایتی الجنة عندی ملعون و عند الملائکة ملعون و قد لعنتم فی التوراة و الانجیل و الزبور
 و الفرقان و تارک الجماعة یصبح و یمسی فی لعنة الله یا محمد تارک الجماعة لا یتحیی له دعوة
 و لا انزل علیه الرحمة و هم یهود امک ان مرضوا فلا تودوه و ان ماتوا فلا تشبهوا اجزاء
 هم الخ بلفظه محصول این روایت آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که هر
 چهار نوشته مقرب نزد من نازل شد یا هر یکی پستاد هزار فرشته بود و هر یکی متفق الحکم
 شد و باین اتهام بمن گفتند که ایزد تعالی و تقدس ترا اسلام میرساند و میفرماید که است
 خود این و حمی را برسان که تارک جماعت اگر چه عمل او از همه عباد ذراید باشد لیکن بعد
 از موت بوی جنت نخواهد شمید و فرض و نفل و هر چه در راه خدا کند از وی مقبول نیست
 و نزد من ملعون و نزد تمامی ملائکه ملعونست در هر چهار کتاب بروی لعنت نموده ام
 و در هر صبح و شام لعنت همقرن است و دعای او را اجابت نمیکنم و رحمت را
 بروی نازل نمیکنم و اینها یهود این است اند اگر سوار شوند عیادت شان میکنند و اگر میرند
 بر جنازه های آنها حاضر نشود و کتاب منتهی المطلب مولف امام اعظم امامیه موجود است
 که خود بر تالیف آن نازش میکرد و یکی از مستوفین شیعه با بعضی از متقین او که برین
 کتاب می باید گفت که شیخ علی لیاقت مجمع و تالیف آن نداشت کتاب افصحی را که

که از علمای سنت و جماعت است زیادت قدمی امامیه و اولاد ایشان بسوی خود نوشته
و باین ضمضمیه آن کتاب را برز و فر بر نام خود قرار داده و همچنین کتب متقدمین از
فقههای امامیه اینک حاضر ملاحظه رود کسی نیست بدانش بزرگ تا کید نیز قابل
نیست و احدی فتوی بر وجوب نداده مگر در جمعه و عیدین و عایشی استحب است
لا غیر بلی بعضی از متاخرین که رسائل در تاکید جماعت برای رواج محدثات خود و
حضور امر و سلاطین نزد خویش نوشته اند و غرض بوجوب آن داشتند از چنانچه
از مواظبت حسنی که موضوع آنهاست که گفتیم می توان یافت اکنون
بعضی دیگر از احادیث در باره ترک جماعت از اصول اربعه باید شنید
حدیث صحیح عبدالله بن ابی یعفور از صداد فی عایه اسلام موهوب است قال قال
رسول الله صلی الله علیه و آله لا صلوة لمن لا یصلی فی المسجد مع المسلمین الا من علة
و قال رسول الله صلی الله علیه و آله لا نعبد لمن صلی فی بیتة و نحب من جالسنا و یترک
عن جماعة المسلمین و حب علی المسلمین غیبة و سقطت بیهم عدالته و وجب هجرانه
و اذ رفع الی امام المسلمین انذره و حذره فان حضر جماعة المسلمین و الا احرق علی
بیتة و عن عبدالله بن ابی یعفور انضا قال بهم رسول الله صلی الله علیه و آله یا هو ارق قوم
یصلون فی منازلهم و لا یصلون الجماعة فاتاه رجل اعلمی فقال یا رسول الله انی ضریب البصر
در ما اسمع الذم و لم اجد من یقول فی الی الجماعة و الصلوة مسک فقال لا یصلی
الله علیه و آله من منکر لک الی المسجد جملا و احضر الجماعة و عن عبدالله بن سنان قال
سمعت یقول ان اناسا کانوا علی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله البطا و عن الصلوة
فی المسجد فقال رسول الله صلی الله علیه و آله یوشک قوم یدعون للصلوة فی المسجد ان امر یحطب
فیوضع علی ابوابهم فیوقد علیهم ناراً فیحرق موتهم انتبه ما نقل من صحاحهم ان فی این
اخبار که شنیدی حال تفوق رفعت بقتضای فرمود اینهم و کانوا شیعا و متفرقشان
از جماعت کاشمیر در اقبه انهار است بلکه از نایب ایشان که است که بر این
جمعه و قرآن را ان علیا حمود و ابی سنان و غیره مدینه که علی جمع کرد و ان

مجید را به چنانچه باید قرائت کرد آیت کریمه ان الصلوة تنهى عن الفحشاء و
 المنکر را بر تنها نماند گذاردن دلیل می آرد و کلام عربی پسین را فارسی میبازند چنانچه
 در ردیهات خادم شهیدی مذکور است قال الله تبارک و تعالی و لو جعلناه مفرقا
 انجمیا لقالوا لولا فصلت آیاته العجیبی و عرانی قل هو الله الذین
 امنوا هادی و شفیع الذین لا یؤمنون فی اذا یفسم و قد وهی علیهم
 علی اولیک ینادون من مکان تعبید و اگر برین قدر قناعت کنی
 و حدیثی دیگر از کتب معتدین امامیه در خبر من مینته جاہلیه مستحی شوی هنوز کیشن خالی
 نیست اینک الفین شیخ علی امامیه امام اعظم رخصه موجود است حضرت پیغمبر صلی الله
 علیه و آله وسلم در باره کسی که بلا وصیت از جهان بگذرد مات مینته جاہلیه فرموده اند و
 حال وصیت هم از قرآن و حدیث و فقه پیر ظاهر است و از بنی خطای قاضی زطل بوق
 روشنی تری کالسین شیخ علی و مشتم طوسی در احقاق الحق عیان شد جایکه این قسم حدیث
 را سقیس علیه گردانیده و گفته که حدیث فلان مات مینته جاہلیه در عرف عرب دلالتی
 جز بر کفر ندارد و اگر چه معنی حدیث که از عبد الله بن عمر نقل کردند و سخن در این
 آنچه بنده قاصد در آمد موبد بحدیث جعفر است چنانچه صاحب تفسیر نور الثقلین بدیل تفسیر
 آیت کریمه یوم ندعوا کل اناس با ما هم هم الا ینقل کرده من بار السابا
 یعنی ابی عبد الله علیه السلام الا ینقل الارض بغير امام یکل حلال الله و یحرم من الله و هم
 قول الله تعالی یوم ندعوا کل اناس با ما هم هم ثم قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله
 من مات بغير امام مات مینته جاہلیه فمدوا عناقهم و فقیه اعینهم فقال ابو عبد الله
 علیه السلام ایست الجا بایة الجملایة فلما خرجنا من عنده قال اناسمان هو و الله بجا بایة
 الجملایة و لکن لما را کم مددتم اعناقکم و فتحتم عنکم قال لکم کذلک استنبی لبقطه +
 فصل حدیث آنکه روزی امام صادق علیه السلام فرمود که زمین گذاشته نمیشود بدون
 امام که حلال کند محملات را و حرام کند محرمات را و معنی قول او که یوم ندعوا الهم یمن
 باز فرمود که رسول خدا فرموده است هر که بمیرد بدون امام موت او بموت جاہلیت است

مخاطبین گردنهای خود کشیدند و چشبهای خویش را کشادند و قصد سوال از چند امام
فرمود ازین جا اهل بیت کنا را براد نیست را وی گوید هر کاد رخصت شدیم و
بیرون آمدیم سلیمان با گفت و اسد که جا اهل بیت جهلا مراد بود و لیکن امام از شما تنقید کرد و بد
اعتناق و تسخیر اعدین را بچشم دیده انکار از معنی مراد نمود اگر هم بر آنچه از سلیمان متقول است
و محصولش آنکه امام بر تشدید و خلاف حق گفت فوالله علی المدعی و هو اقرار علی رضی الله
عنه بلا استثناء **مع ذلک** این امر مخالف روایت کلینی و دیگران از جامعین اصول است
که امام صادق در کتاب آسمانی ماسور باظهار حق بود و منی از خوف مردم پس خرافات
این شخص و مانند او کی کسی از عقلا گوشش تواند کرد که جرکذب و نفاق پزیری دیگر نیست
و اگر این همه کمیت و دخل را دخل ندهند چگونه از جهل کسی باور کنند که این مغتربان
بعضرات ائمه اهل بیت توکل داشتند این همه را که میگویند چون این دشمن اهل بیت افتاد
را از امام کرده و آنکه بدی علیهم السلام قتل انبیا را که در روان خود پدید و نسبت نموده اند
به او اذاعت را از و افشای اسرار تفسیر کرده اند و کتاب اصول کلینی و بحال (اشی) را که
بر آن دارد که اذاعت و اظهار در حقیقت کشتن ائمه اظهار است قول چنین دشمن را چگونه
می توان شنید بل و خرافات این اشقیاء برای ادلاء معنوی عبد الله بن سبأ بکار می آید
کمالاً مخفی علی و ه این حدیث با عترت شیعه ماول است زیرا که عجمی امام را
کافری می گویند مادامیکه از توحید یا نبوت یا معاد مثلاً انکار کند چنانچه از ذوالفقار
مومن جالسی هم گفت دیگر که فاضل اخباری نوشته عیانست پس سخن اهل حق را
چرا گوشش نمیکند و در حاشیه کلینی که از ملا صالح است قریب معنی اهل بیت است
یافده چنانچه بر ناظرین مخفی نیست **عجب است** که سیران بر آنکه کلینی در حاشیه
مقام بر سنگ حیرت نمی شکنند و خیر اشتیاع بر کردن نمیرود و سنان را هر که او است
در سینه اش نمی خندد و گریبان انصاف او تا بدامن چاک نشسته و در نیمه ام بکمال طهارت
سانی میفرماید که او ای جال اما میگوید که فتوی بر موت علی الکفر بر آن تارک جماعت و
کسیکه بلا و نیست میرد نمی نویسند و مداحه خلاف بر و در عالم تسلیم علیه و آله و سلم

میکنند بلکه ترک جماعت را تا سه روز متوایا کنه بگیرند هم ندانند تا بکفر چه رسد هرگاه
 ازین امور بیدار و نتایج ظاهره منکر شدند پس از کدام محبت و پیران که آخر هر یک
 از مقدمات خواهد بود اما صیه الزام داده شود چه قدر مناسبست بحال اقاویل
 و یا طویل علمای شیعه وارد کلام شیخ رشید در مفتح طبعیات شفا به بیان مذایب
 مستفیده بر مایه سوس و مالیکوس در مایه طبعیات حیث قابل بعد توجیه کلامها
 الذی الی آخره پس بخیر اینک سرالینک باید زد و سینه را بشناید باید سوز
 و این فی الضایفه از که توان خواست یقین است که حضرت مشکلی از یک بقال است
 که از آن بی بار عضال مبتلای باشند باین اشارات و تلویحات و پنهانیات بی برده
 دست از شفا و نجات برداشته بقانون نوازی علاج خود را منحصر دانسته و مانند ذیل
 از خلویطن بفریاد و فغان آیند یا از ضیق عطن بیکوت و خاموشی گرایند فگوید یا
 من الخرافات و المخرجات اما خامس این محتمل است که عید الله بن عمر
 خطاب خود را اکثریت لشکر یزید و قوت و شکوشتش و مردن و کشته شدن محبت
 کشته شویعت از آن ترسانیده باشد که شاید از استماع این امور زیاده تر شویش نماید
 و عرق غیظ و غضبش زیاده از آن بکثرت آید برای الزام عید الله بن عمر بگوید که مرا از اکثریت
 فوج یزید بلیه و قهر و عتاب اومی ترسانی و آیت قرانی که مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ
 فِئَةً کَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ در انی خوانی و هنوز کلام
 جناب مرتضوی در وصفی که فاروق اعظم بنصرت خویش بجای اهل فارس استشاره کرد
 یا ای ان هذا الامر لم یکن یفره ولا یخذلانه بکثرة ولا یبقاه الا آخره علاوه آن که ام وقت
 بود که تنهایی یار و مددکار برین مردود سیه کار خروج کرده بود و نادشوق دو کسبه
 بر زلش آن شقی رفتی چنانچه تفصیلش از کتب معتبره شیعه در سابق گذشت و اینها
 بس است که هرگاه شخصی را مقتضای ثوران حقانی سلطان قوی مغلوب میسازد جاه
 کری او با نخبه هیچ مخالف مقتضای طبع و صورت علمیه او دران میباشند نمی گنند بلکه طایفه
 همیشه اینست و زرمی در کلام می باشد و ازین است که حضرت یارون در مخاطبه حضرت

موسی کلیم الله که در شدت غضب و اندوه بود و دست بر سر و ریش مبارکش انداخت
 بسوی خود کشید و عتاب کرد که چرا قوم را نکنداشتی و من لعن شدی کما فی غلغلة شیخ
 المشایخ و قد اخرج عنه الله تعالى بقوله فَوَجَّحَ مُوسَىٰ اِلَىٰ قَوْمِهِ غَضَبًا زَاكِيًا
 فرمود باین آیه لَآ اَنَا خَلِّیْتُکُمْ وَاَیُّهَا الَّذِیْنَ آمَنُوا تَتَّقُوا اللهَ تَعَالٰی فَمَنْ تَطَوَّلَتْ بَیْهُمُ
 زیاده بر عطفوت و رافت بدی است باید آید و موجب انطفاغ غبطه و غضب گردد
 و ازین جنس است که در بروی صاحب غضب کلام کسی که متکلم و مخاطب هر دو او را
 مقتدای خود میدانند و طاعت و انقیاد وی را باعث سرخروی جاودانی اعتقاد
 میکنند میخوانند و بکن که در خیال عبداله بن عمر همین معنی مترجم شده باشد که اگر مرتجع
 و شریب عبداله بن مطیع خواهیم پرداخت موجب زیاده شورش و تطویل تقریر و تفهیم
 و جرح خواهد شد پس بهتر که از ظاهر حدیث پیروی صلی الله علیه و آله و سلم بی توهم مقتداست
 آخر و دخل استیضا خود را با او اعلام نمایند اما ازین ادا آید و خود را با جمیع
 لحقه و تبعه از دست لشکریان آن شقی که در ظلم و جور انکشت نای آفاق اند میرسانند
 و تهنیک بدهد که عبداله بن عمر اینهم دانسته باشد که منیع آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 در امثال این مقامات از خلق معیت بجهت تفکد دانه بسبب حقیقت و اہمیت این
 حکام و امر او بر طلبه علوم دینی مثل آفتاب روشن است که منصب این منکر را که نباشد
 منصب اہل استدلال است و تزلزلات این فقیر شاکسته بانی نزلت توجیه و ایجاد افعال
 و خود این فاضل در مناظره مولانا رشید المتکلمین جایی افاده فرموده که الموجب کمالنا
 یکفیه الاحتمال البصیر کما وقع من اہل المناظرۃ بہ التصحیح پس چون رفع این احتمال
 بجهت شگوبان اجلائی بیہیات است اعتقاد عبداله بن عمر بحقیقت امامت بزرگ
 بهضات استبعد بیک محال است اما سادس این نیز آن گفت که آنچه رشید در
 توجیہات احادیث نقلت بحیث وضع اہم حسین علیہ السلام شبیه از او خروج بر
 مساویہ و تمیز بین شیخ امام زمان زید بن علی را از شریح بر بعضی از اطفال بعد اصلاح حال
 این بزرگان تا وصل فرمایند اگر منظور جماعتشان می بود چرا شبیه جان عراق و زید بن عبد

صریح نفرمودند که این متقلبین قوت و شوکت و عساکر بسیار دارند شما از عیده مقابل
 ایشان بر نمی آید در ظاهر سبب خلع بعیت یا خروج خود را بکشتن می رسیدند آنکه از رعیت
 خیرخواهی معادیه و امثال او انقدر استیمن از طبع پهرسد و بند و عذاب این دل کرهها
 فرماید و شیعیان عراق و اقارب خود را باز دارند اما سبب این استی که اگر
 شغف و ولایت بعیت متغلبه میباشند میبایست که بعیت یزید را قبول میکردند در وقت
 معاویه بن ابی سفیان که در پی اخذ بعیت از عبید بن عمر و امثال او بود و هیچ دقیقه
 در اصرار و احاج و چیلها که درین باب مبذول نداشت کما فی التواریخ نه مذموب
 الا ما به مثل تاریخ اعظم الکونی و کتاب الامامة و السیاسة لابن قتیبة الا تصفها فی ما نهی
 که یزید در صورت انکار از بعیت خود شش ثقیل عبید بن عمر و اقران او نامه نوشت کما
 و نایان او در پی اخذ بعیت شدند بایستیکه عبید بن عمر و حجت اختیار نمیکرد و در مکه شکو
 نمی نمود و خود را از بعیت باز نمیداشت بلکه دست بعیت بردست او میگذاشت و این امور
 بر اهل کتب است و تصحیح کتب سنی و شیعه پوشیده نیست ابو مخنف مذکور که از عمار مجذین
 امامیه است که عرفت آنرا و است میکند قلت یزید ابی الولید بن عقبه کتاب یا یقول شی
 اما بعد فاذا قرأت کتابی یا فخذ لی البیعة علی من قبلک عامه و علی سوار النفر الاربعه
 خاصه فمن لم یبایعک منهم فانذری براسه مع جواب الکتاب و السلام ازینجا بطلان افاده
 تازه که سنی و معتد او مقتدی او در جواب عبارت ایضاح لطافه المقال فرمودند پیدا
 و هویدا شد و آن عبارت اینست پس های شیون و کریان چاک کردند بر مصایب
 اهل بیت رسول الثقلین که این عمر را در خلافت امیر المومنین علیه السلام چنانکه بعد ازین
 عنقریب آید تردد و انگیختن خود حتی که از روی توریه و خوف هم بعیت نکردند و در خلافت
 یزید بلعقهای مزید میخواست و موافقت خارشبه در دامن دل نخلد و با او بعیت بر
 بعیت خدا و رسول کند البته زیرا که از عبارت ابو مخنف صریح معلوم شد که یزید در آ
 اخذ بعیت از عبید بن عمر نشد و بسیار نمود و بقتل او حکم کرد اما بجزوت و انزوا
 او در مکه پس ابو مخنف در مقام دیگر افاده نموده گفته کتب یزید کتابا الی عبید

بن عباس اما بعد فان ابن عباس حسينا و عبيد بن عمر و عبيد بن الزبير ابو اعرجی
 و الحق ابك مراد بن الحسنه و موشين انفسهم لثقلك يا لجلال انچه اين بزرگ نشسته
 و تشيقات بر عبيد بن عمر کرده از قبيل قصه حضرت حمزه و عمر عيار است که بوي
 از مطايعت نفس الامر ندارد و جز بر خرافت و سفاقت بر چیزی تمسك نموده است و هرگز
 بايشه اهل استدلال و تدبير نباشد چون مسكي پشت انشای فارسی دارد و از علم کلام
 بهره ايستش نيست بچاره بجز اين عبارت آرای و خامه نهایی ديگر نتواند چيزي بگويد
 مقبول النفس و تخير بها چون اين همه تقاعد و تخلف و هجرت عبيد بن عمر را برای ثبوت اين مردم
 از سبب نيز پديد آيد و در تغيير ميانيد معلوم نيست که برای امام است و يا اينکه او را
 که با وجود قدرت بر قتال مساويه چنانچه دليل کراهيت و خطيه امام عين و قدر تقدير
 سابقه و قرينه نورش و جوش و خروشش و هوان بیدار و فاضل انعامي که از شرف
 انعام محض ثبوت ميرسد بجمع خلافت راضی شده و در سبب سبب واديه که گفته اند
 و اگر نه انچه بغير رأي امام سر بر باره سرپرستی بنی اميه فرض کرده شود چه در علم امام
 رايخ دارد و خطيه امام حسين عليه السلام مساويه ميرسد از ميان ما حسن و مجتبه
 عقلا صريح ترانند در پافت که اگر نيز در وقت امام سر بر باره که سلطنت جلوس
 ميگرد خدام ايشان از بيعتش هم در پافت نمی نمودند بلکه تفهيم بغير او ايشان ان لعمري
 و او بلا و استغنی که طفاة بنی اميه قدر دانی اعمال ايشان نموده و دانست که انچه
 در بيت خفقان اين گروه کمال شغف و دل در نه و بافتن بنی اميه و بر روی
 طريقه مرضيه شایع بر روی اتفاقات نمی آید و از بخار در میان صفت و ولد اين مردم که توان
 و قبالی مبنی نيست و شغف و ولد امام حسين را و اقمي و نفس الامر و انچه است عهد
 بنی اميه نيز بود که او مانا انچه فوقي بين ديون بنی اميه و شرف عرق و گيا که
 بيت عبيد بن عمر از فرض محال که پس از ساخته نميد که بلاست و ميباشد و علم
 و بيا در ابيست سيد انبيا نيست بخلاف طر خد و فاضل و انچه کرده اند و انچه
 بنی اميه بر تان ابيست و خد انچه است مبنی بر اصول خود اگر بنی اميه نبود و انچه

رشتی نروند خواهند دانست که خلعت و ثبوت و مقبالت بمعاذیه بخشیدن بدست
 خود از دشت جگر خراش کلوی حق جوی جناب سید الشهدا یریدن است ای کاش
 حرم محبتی خون امام حسین را باین مرتبه را بیکان نمیدانستند و ایشان را در حقن دما
 مانند امای مسلمان قرار میدادند لغو دیار من تلک المقالات الفاسدة علی اصولهم المکرمه
 الکاسدة و سخی حال بعض اخوتہ الاخر مثل محمد بن الحنفیہ و عمر و یظهر انهم مثل اخوتہ یوسف
 علی السلام فیما فعلوه من ترک الصداقه و الحب و القائه فی غیابت الحب اما
 ما متا پس ثانیة یزید برای عبد الملک بن مروان در وقت سمیت عبدالله بن عمر
 مخرج است و سند مش مطالعه تواریخ و کتب اخبار است و از آن درایت میشود
 که در ابتدا حالش تنگ بود و قبل از خلافت او را بیکال عبادت و خوف و خشیت
 علی ستودند و ذکر جمایش در مجالس و محافل میخواندند در علم و فضل بر امثال و اقوان
 خویش بر اعلی تمام داشت و در ضبط احادیث و استنباط مسائل فروعیه از اول
 شریعہ اصدید میر تبی کاظم و خط ذافر رسیده بود و این علوم و تبحر او را از حدت
 ام المومنین ام سلمه رضی الله عنها و صحبت ذی القورین و ابی سعید و بریره و ابن عمر
 و غیرهم حاصل گشته شیخ جلال الدین سیوطی رحمه الله تعالی در تاریخ الخلفاء میفرماید
 و قال ابن سعد کان عابداً ناسکاً یلمذ یتیه قبل الخلفاء و قال ابن الزناد فقیهاً را الهیة
 سعید بن المسیب و عبد الملک بن مروان و عروة بن الزبیر و قیس بن ذریاب و
 قال ابن عساکر و له الناس ابنا و ولد مروان ابا و قال عباد بن لسی قبل لابن عمر انکم
 ساعثوا شیخ و لیس یوشک ان تقرضوا فما نسئل بعدکم فقال ان لمروان ابنا
 یتیمه ما یسئلوه و قال عبدة بن ربیع العنابی قالت ام المومنین عبد الملک ما یسئل
 ان یخبر به الا لا یفیک متذراتیک قال و کبت ذلک قالت ما رایت احسن من انک
 و لا اعلم منک استمدا قال الشیخی ما جالس احد الا و عدت لی علی الفضل الاعبید
 الملک بن مروان فانی ما ذکرته حدیث الا انی یتیم و ما شوال الا انی یتیم انتی من حقیر
 و انی من حقیر علم و فضل و تحلی ابی سعید و تعلی ز اخلاق و ز دل و تحلی بیارت

قلته فاعتقل فقال ان كان قاعدا في الحجرة ومعه رجل يحمله فاذا هو بوزن يولول لمسانة
 فقال الى نزل اترى ما يقول الوزغ فقال لا علم لي بما يقول قال فانه يقول والله لمن ذكرتم
 عثمان بن شيبة لا شتمن عليا حتى تقوم من ههنا قال وقال ابني ليس بموت من بني امية ميت الا شتم
 وزعنا قال وقال ابن عبد الملك بن مروان لما نزل به الموت سخر وزعنا فذهب من بين يدي
 من كان عنده وكان عنده ولة فلما ان فقدوه عظم ذلك عليهم فلم يدروا كيف يصنعون ثم
 اجتمع امرهم على ان ياخذوا جذا عا فيصنعوه كهيئة الرجل قال ففعلوا ذلك ولبسوا الخبز درع
 حديد ثم القوه في الاكفان فلم يطلع عليه احد من الناس الا انا وولة انتهى بلفظ يعني عليه
 بن طلحة سكيو يد که روزی از جناب امام صادق علیه السلام پرسیدم که حال وزغ چیست فرمود
 که پنجاه سال است و تمام او مسوخ است هرگاه او را بکشی باید که غسل کنی باز قصه او بیان
 فرمود که روزی پدر بزرگوار من در حجره نشسته بود شخصی دیگر با جناب مکالمی نمود که ناگاه
 وزغ وارد کرد و او را زد و پدر بزرگوار من از مخاطب خویش پرسید که میدانی که این جانور چه
 میگوید جواب داد که مرا علمی نیست فرمود این جانور میگوید که بخدا سوگند است که اگر عثمان را
 بریدی یاد خواهم کرد و در حق او سب و شتم خواهم نمود من علی را شتم خواهم کرد تا آنکه
 مجلس منقضي شود باز پدر بزرگوار من فرمود که از بنی امیه کسی نمی میرد مگر مسخ میشود و بهشت
 این جانور و فرمود که عبد الملک بن مروان هرگاه از بنحان سفید کرد و بهیبت این جانور
 مسخ شده روی فرزند ان خودش رفت و که نشست فراوان حیرت همه کس را روا داد
 بخيال شان نمی گذشت که اکنون چه می باید کرد باز برای شان برین اتفاق کرد که شاخ و چوب
 را بصورت انسانی ساختند و زره آهن بران پوشانیدند باز در کفن پیچیدند بر زمین کسی غیر
 از من و فرزندان من اطلاع نداشت و وجه پوشانیدن زره از بیان مجلسی در کتاب مذکور
 چنین معلوم میشود که نقل حاصل کرد و اگر کسی دست بکشد او را سبب شاخ و چوب را نداند
 صدها بار از امثال این قصص حاشا که حیرتی باشد زیرا که این حکایات را که امامیه
 در باب وزغ و جوم شوم و دیگر جانوران معلوم در کتب دینی خود از ائمه اطهار نقل میکنند
 و سرائق را بر آن دارند نسبت بمجموع این نوع قصص که در کتب اصول امامیه نیاید

مشیره و طرق متکثره و در بیت نسبت احاد و بمبتهای احاد و ستم نیست مگر چیزی که دارم
 از نیرت فرزند آن عبه امکاب با نهدار امام معتمد دارم که چون معمول و مرسوم همین بود
 که بنی امیه و قریه تسلیم جان بجان آفرین با حساد و زنج در آیند و موقوفه انجیر کردند پس تجرد و تفکر
 درین امر با وصف وقوع این سوانح مره بعد اولی و کراهه بعد اخیری و آنکه حال ایاچه باید کرد
 چه سنی داشته باشد که لا ینفی علی من لا عقل سلیم و ذین سقیم لا حیرت دیگر
 آنکه نمای امامیه قاطبه در تواریخ می نویسند که جسد حضرت عثمان تا چند روز در فلان مقام
 افتاده بود و شکلین ایشان دست از عاقبت اندیشی برداشته بلیک از او راتی را مثل
 نامه ای اعمال سیاه کردند و در مظان ذی النورین تقریر نموده که کسی از صحابه انفساته
 بدین ایشان نکرد و تهنیتشان نپرداخت و اهل حق به بعضی از وجوه نظیر مثل مشهور نیست
 در و عکس را تا بخانه آید و کند که طعن اولین و آخرین امامیه در نیای عجب است با این
 و با در هواست زیرا که در حق و کفایت و آنچه بدان تعلیق دارد و قوی تصور میشود که از جمله نامی
 و تشافی باقی ماند پس انصایب معذور خواهد بود و ظاهر اخبار مبرهن شدن جوابی از امامیه
 را باره ذی النورین صدور نخواهد یافت شره که نازده محدثات عباد بن سیاد و اولاد
 منوی او جز بآب شمشیر امام مهدی نخواهد نشست فدائی زوجه جل در باره خلافت آن
 امام امام دعای اهل حق را بر ردی استجاب گردانند تا مکایده و محدثات و جمل
 از صفی هستی محو و منشی گردد و هر یکی از فرزندان حیاکت باشد علی با تقیضیه اصول الا
 انجری اعمال خود رسد اما تا سحر پس از دالالت حدیث بانی دالالت کانت
 بر این معنی که اقوال بعیت از عباد بن عمر قبل از خواستش عبه امکاب بن مروان بود بیا
 فرمایند محفل است که بتو عی خواستش طرف ثانی دریافته حبارت تجرد مکتوب کرده
 باشند عجیب است که خدا این مدعی القاصد در توجیه حدیث عباد بن عمر که در برد
 عباد بن مطیع روایتش که مطالب دالالت سلطان باقی یا التزامی باشند و درین دعوی
 و دالالت از دالالت ثابت میکنند که این تقدیم کدام پنج متفق تواند شد اما
 محاسن را پس تو بفرمیک در حق عباد بن عمر نموده بر طبق دلالتش خبر غفلت

و نمایی و عدم تتبع روایات مذمبش درباره مقبولین علمای امامیه و درین مقام بر بیان
اجمالی نمی آیم و مابین مخالفین را اینها نامی نمایم که محمد بن حنفیه و اصل اصولی و عکاسیه
از معتدایان فرعونیه امامیه با وجودیکه در آیات قرآنی و مور باطل محبت امام حسین علیه السلام
و مقاومت نیز دیده بودند مختلف نام از امام نمودند و محمد بن حنفیه در ادای مراسم اخوت برین
قدیم قانع نشده بلکه زیارت نیز پدید به پیش رفته و دو صد هزار درهم نقد و اسب فاخته
و اقمشه نفیسه صد هزار دیگر علاوه بر آن از یزید گرفته و غیر از شرب خمر به از شهادت و قتل
امام حسین جوی و انگی پراخی آن شقی تجویز نکرد و بر غم ریحان رسول الثقلین و ابراهیم علیه السلام
می گفت و صد و شصت و پنج استین آنچنان نیست که تو از رخ و کت سیر و حدیث امامیه
تآن مخلوقه شخول نباشد و ایند ابراهیم بنین و امام حسن وقت وفات یا مخصوص او را
در رحمت و انقیاد امام حسن و امام حسین مخاطب کرده اند و تاکید تمام بر داخه چون سید
کرده است یا این هر دو بزرگ در مقام و ثناء و اخلاص نیست و با این همه آنچه با امام سجاده حسن
سلوک بجا آورد و از غایت و صحن نتواند پوشید خبر امامیه کار کسی نیست که آن تراغ و حال
را بر اخلاص و کمال و صفات حاصل نمایند چنانچه از کتاب خراج الجراح بعبارت فارسی قاضی
نورانی نوشته است می شنود که محمد بن حنفیه پید از علت امام حسین علیه السلام با امام زین العابدین
علیه السلام نزاع کرد که وصایت حق من است که عم تو ام و پس از یزید گرفتار امامیه
اسلام در جواب او فرمود که ای عم بپرس در کتب این دعوی کن محمد بن حنفیه ترک نمی کرد
نزاع میان ایشان بمشبه شد آخر الامر امام در جواب او فرمود که ای عم بیاتبار ویم نزد
حکمی محمد بن حنفیه گفت کدام حکم است امام گفت برویم پیش حجر الاسود با اتفاق نزد
حجر الاسود آمدند امام زین العابدین محمد بن حنفیه را گفت که اول تو سوال کن که خلافت
حق کیمست او سوال نمود هیچ جواب نشنید امام زین العابدین بعد از آن دست بر عاقد آ
و خدا را با سبای عظام بخواند و طلب آن کرد که حجر الاسود را بسجین آورد پس روی بخیر کرد و
گفت که بحق آن خدا یک مو این بنده کان خود را بر تو مربوط ساخته ما را خبر کن که امامست و
و صایت بعد از حسین بن علی علیهما السلام حق کیمست حجر الاسود بر خود جنبید چنانکه نزد یک

که از جای خود بیفتد و زبان فصیح زبانی گفت ای محمد مسلم دار که امامت و وصایت بعد از
 حسین بن علی حق علی بن الحسین است انگاه محمد بن خفیه تسلیم نموده و پای مبارک
 حضرت امام را بوسیده بعد از این منازعات و آنچه از اوصاف محمد مذکور شد
 صاحب کتاب خراج و دیگر اتباع و اشیاع او را اعتقاد همین است که محمد بن خفیه جهت
 از آن شکوک و اوام مستضعفان آن ایام در مقام اظهار آن نقص و ابرام شده بودند
 آنکه فی الحقیقه در امامت آنحضرت منازعت می نمود انبی اکثرون و دوسه حضرت
 در زمره او که قاضی در مجالس المؤمنین ذکر کرده گوشتن کن و در باب که این قاضی او را
 در صدر مجلس چهارم یا نموده لفظ سیدنا بعین در حقش گفته و در کتب ملای مجلسی
 مدایح او مسطور و مذکور است و اما حال عبد الله بن عباس از تظلمت صریح از امام حسین
 نموده چنانچه تفصیل آن بهین الفاظ از کتب معتدیه شیعیان خواهی دریافت چنانکه
 در این امر ستانغ فیه کلام دار گشته و سخن در رساله انبیاء العین از آن رفته از مجلس
 المؤمنین نوشته می شود که مدایح و مناقبش را در اوراق بسیار ضبط کرده و در آن
 او صاف جلایا نیست عبد الله بن عباس از آن عالم صدای پیغمبر صلوات الله علیه و آله
 او را دعایا بس و مرید و تلمیذ حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بوده و در رکاب آنحضرت
 پیشه یا محافل بجا نه نموده و علودیده او در علم تفسیر و نقد و حدیث مشهور و متنی از
 ایراد او بلطف هرگاه بهین جلد اطلاع یافتی و بیلی یا رسول تشیعین برای تدین و
 جلالت این بزرگان زیاده ترازین می باشد که بیعت مثل امام حسین کوشواره بخش
 رجایا رسولی استقلین بجهت شهید تن ندادند و با انهمه تاکیدات که خطیب بر سر منبر ادا
 نمود و گوشت که فردا بیوی عراق میروم هر کس که آزدوی شهادت و شهید باشد همراه
 من شود و انانی را راه فتولی بوی این بزرگان نوشته که هر که خائف از من کند
 یقیناً قتل او خواهد شد و انهمه که سید خلف و زید و دیگر کباب حادثت فضایلش را نوشته
 و حضرت امام بن خفیه بجهت ازیست و اخوت از انهمه ترقی نمود چنانچه انشا الله

تودم و تفصیل حکایات بر مقام خود تبصیح اسامی کتب معتبره امامیه بعد ازین خواهیم گفت
 انشا الله تعالی کاش حضرت امامیه تبصیح فرمایند که آن کشیده و تردد چه بود غایب بر اصول
 شیعیان و چه تردد است که خواب امام حسین را مانند مناسبات فاطمه زهرا رضی الله عنها
 از قبیل اضیاف اعلام دانسته که سیجی بیانه ایضا انشا الله تعالی و ازینجا
 باطل میشود آنچه امام اعظم علی نرزا امامیه در جواب سید بنان بن سنان بن عبد
 الوهاب نوشته و این مقدمه از رساله سید مذکور منقول میشود صورت سوال آنکه بقول
 سیدنا الامام العلامة فی محمد بن الحنفیه بل کان یقول یا ماته اخویه و امامه زین العابدین
 ام لا و اهل ذکر اصحابا له یترامون تخلفه عن الحسین علیه السلام و عدم نصرته له ام لا و غیر
 نذاک چنانکه از من اهل السعاده و کیفیت کمال الحال الحاکم تخلف عنه بغیر عذر و کذا نیک
 عبد الله بن جعفر و امثال یعنی محمد بن حنفیه امام حسن و امام حسین و زین العابدین رضی الله
 عنهم اجمعین را امام میدانست باینه و علمای مادر باره تخلف و نقد لان امام حسین که
 او و عبد الله جعفر و امثالش ارتکاب نمودند چه عذر بیان کرده اند و صورت جواب است
 قد ثبت فی اصول الامامیه ان ارکان الایمان التوحید و العدل و النبوة و الامامة
 و السید محمد بن الحنفیه و عبد الله بن جعفر و امثالها اجل و اعظم من اعتقادهم خلافت
 الحق و فرجهیم عن الایمان الذی یحصل بارتکاب التوابع الدائم و التلاصق من الایمان
 الدائم و اما تخلفه عن نصرته الحسین علیه السلام فقد نقل انه کان مریضا و قتل فی عذر
 عدم العلم بما وقع لمولانا الحسین من القتل و غیره و منو علی ما وصل من کتب العذر
 الیه و هو هو الضمیم له علیه السلام یعنی در مذنب ما ثابت شده که امامت از اصول
 ایمان است و ثواب دایم و خلاص از عذاب جهنم بران تترتب است پس چگونه در
 باره طین بزرگان اعتقاد باید کرد که از دایره ایمان بیرون ترستند و از امامت
 هر یک کس منکر شدند و چه تخلف محمد آنکه او مریض بود و محتمل است که علم بانواقص
 داشت و بنیاد تخلف شان انیت که اهل کوفه نصرت خواهند کرد ما را ضروری نیست
 من بعد مخفی نماند که سید بهشت کور خاچه علمای امامیه تبصیح کرده اند عالم متبحر است

و قوی میدهد و اجتهاد میکند چنانچه از رساله مذکور این امر هم هیئت فتنه بر محبت دارم
 از شیخ حلی یعنی امام اعظم ثانی رفته که اصول کلینی هم از نظرش نگذشته که از احادیث
 چشمه در که بطریق مختلفه در الاصولیت موضوعی ایجاد که انجمله سابقین نمیدانند
 از آنجا که معتبر به تمام دارند و محمد بن حنفیه در خلوتی زجر و توبیح یا امام ترین العایدین بعمل
 آورده و آنجا که باطل را غیر معتبر قرار داد و دعوی امامت آغاز نهاد و زید بن شهید که از آن
 مدعیان امامت با عین بدولت بران میکند که او قطعی جنتی است و مرتبه شهادتش مثل
 آیه کریمه است امام یا قرآن آید نمیدانند و گفت که سیکه چانه زنان بد شد و بد آیات
 امامت نمیشود و از امام نمیشود و کتاب نقد الحاصل که است و حلی تصدیق کرده که بمطالع
 او رسیده که در قولی سزاوارت است که امام صادق علیه السلام که امام لایق اصیل است
 یا موسی یا این پدر شیخ حلی که بنده وقت خود بود که او را از این غایت که در امامت از اصول
 است و از ایجاد شروع نمود که چگونه تجویز کنیم که این بزرگان ابیست از ان معرایستند
 بهیات مگر این تیر و لایه بود که پیکانش تا کاشش برسد و هنوز او را از نم خود متیقن شرد
 از این تفصیل این مباحث و آنکه پیشوایان رفته مثل شیطان و دشمن و زراره هم خبری
 نداشتند که بعد فلان امام امامت کیست در چند جزو کلام بصوله جدید به علی الموسی القدر
 شد و گشت که مزیدی بران بخیال که گذشته و هر سیکه بمطالعات آن پرداخته یا یقین داشته
 که صفوان امامت انداخته بطور امامیه از خود شاکت که در زمان نه بود یا بخیریت و از آن
 از ان خبر افتد و از آن کن من القافین طرفه آنکه شیخ حلی یا بنیته هم بیله نبرد که اجمعه
 به از محمد بن حنفیه و مانند او غرق ریزی که حقیقته بلاست کیشی و ناعاقبت اندیشی
 است زیرا که اهلست اینچنین مفالات را در باره ابن عمر سرانجام توانست داد بلکه بطریق
 او را که در امامت از خود نشان از خروج است و در ان ثواب و عقابیکه در اذان
 شیعه دعا و بود ابران ترتیب است بر مذبحشان نیست لاجرم ضرورتی که
 علما و ائمه که از ان بر عهد بن عمر کاند و تحلف او را خداوندی نهادند و در شیعه
 را چشم روشن و زنده پس و ان سید بهما و انتقال شیخ حلی سخن از آسمان و جواب

از رجحان است بلی آنچه بر اصول رفته که سخن سازی و کا و تازی است می نشیند و انطباق
 کلی میگزید تقریرش آنکه تخلف محمد بن حنفیه و عبد الله جعفر و عبد الله عباس رضی الله عنهم
 و حسین برای آن بود که عقیده مستضعفین آن زمان که فاقد بصیرت و بصیرت بودند بوقوع محزونه
 خاتم نبوت در باب اخبار واقعه کربلا و کرامت سید الشهدا قوت گیرد و توانای خرید
 پس ناگزیر شد که این بزرگان که اطباء و حاکم بودند از امام حسین علیه السلام مخالفت
 نشدند و براه خذلان روند تا اهل بیت با تقاب و آلام گرفتار آیند و با بتلای انواع ظلم
 و خشم جان دهند و این واقعه بطور معجزه نبوی و حضرت امام حسین سرور دیده مستضعفین
 شود و ثواب اخروی برای متخلفین افزاید و بالاخر بمصوب نواید دیتوی بکار آید و خون
 بیای رسید الشهدا ابواب سیر روی ایشان کشاید چون دانسته شد که بهترین دلیل
 توثیق و تحسین این بزرگان تخلف و مخالفت امام حسین و قول یا ماست بنید است که
 از بحار الانوار مجلدی در وقت المتقین پدر بزرگوارش برای عبد الله بن عباس و ابن
 حنفیه بیان میشود و کتب تاریخ هم تأیید آن میکنند پس میتوان گفت که عبارت کور و کور
 و تفسیق و تکفیر عبد الله بن عمر معاذ الله من ذلک بنابر آنست که او چادر رحمت بریزید
 توقف و تخلف کرده بود و بعد از واقعه شهادت امام حسین چو ابروی خروج نمود
 و مردم را بر او خوراند و دایم و مثالب او را بر ملا گفت افحال عبد الله بن عمر را که
 بیست بریزید و قبول نکردن در هم و دنیا را مویله الی سفیان با وصف کثرت و انزو او
 هجرت و باحقاق حق پرداختن یا اهل سنت پروان شمشیر اولی و شغف دول بریزید
 که از محمد بن حنفیه ثابت شده و باره از ان ششیدی بجناب مکی و ادبیای و لوش
 از کاسه لیسان کوفیه تا بعین عبد الله بن سبانه عین مزید و لای اهل بیت سید انبیا
 صلی الله علیه و آله و سلم مبارک یاد جزاء بما كانوا لیکسبون و بر ناظر
 اخبار سابقه این کتاب پوشیده نیست که عبد الله بن عمر هرگز از بیعت امام است
 و خلافت امیر المؤمنین تخلف نورزیده فلا حاجه الی الا عاده آری افاده تازه
 ایست که این شبهه بجز آنکه در آخر شرح نهج البلاغه گفته و اما عبد الله بن عمر فالتجا

الى اخيه حفص بن غوثه النبي صلى الله عليه وآله وسلم بعد ما بايع لامير المؤمنين ومكة
 مع حرب الجبل وقال قد اعجزتني العبادة عن القروية والمجارية فليست مع علي ولا
 مع اعدائه لفظه وازين عيارت نیز عیان شد که عبدالله که در بیعت خلافت و امامت
 جناب امیر بعل آورده و حاشا که ابن عمر رضی الله عنهما خاشاک تنهت قتل
 ذی النورین را برداشتن پاک امیر المؤمنین افشاند و باشد و اتفاقا چندی را از اوصیای
 در محروب لیاة مبطل خلافت را شده آن خاتم الخلفاء تصور نموده باشد این
 از خیالات نفسانی و وساوس شیطانی است که بخاطر مسکلی و تعبد الزمانی ظهور کرد.
 بنی ارشد تلامذه حضرت در تصوی یعنی عبدالله بن عباس که اخبرت داشتند و جهالت
 و اخلاص بی نظیر بودند که گرفت و گفتی که بر صهره از جانب مر قسطنطین ~~فرستند~~
 تمامی مال بیت المال را با وجود ترک رفاقت آن جناب در همین ایام فراق القیوم
 و در بلده طیبیه که منظمه بامن تمام آسودند و درین تنگت و محال در آن وقت که
 اختیار نمودند و یا و صدقیکه حضرت امیر در مکه بارت شریفیت انواع اعطای سوره مهر
 و در آن صدیق جمیع انری نکرد بلکه بر آن ترقی کرده بلکه پیر آنجا که تمام با کمال
 و یکون داشتند پروا خسته و عیاذ الله انجناب را بهمت قتل سلم و صد و این کتاب
 بیده بهم ساختند چنانچه مرزا محمد مازندرانی در کتاب بیروج القالی نیز باری و نامین و
 تالیف مع را باین اسرار غریبه بیدار و شایر می نماید قال الکاشی بر وی علی بن زیاد
 الصانع الجرجانی عن عبد الرحمن بن محمد بن عبد الله بن علي الجرجاني عن حلفاء الخوارج عن
 عن سفیان بن عیینة عن الزمری قال سمعت الحارث یقول استعمل علی علیه السلام
 علی البصرة عبدالله بن عباس فحل کل مال فی بیت المال بالبصرة و حتی مکة و
 ترک علیا علیه السلام و کان یبلغه القی القی درهم فسمع علی علی المیزبین بلغة فکی فقال
 فی این نعم رسول الله علیه وآله وسلم فی علیه و قد رد یفعل مثل فی اقلیعت لوسن
 و و نه الامام انی قد ملتهم فارسی منهم و اقصی غیر عاخر و لا ملول قال الکاشی شیخ من
 ایما نه از عن علی بن بلال عن الشعبي قال لما احتل عبدالله بن عباس بیت مال

البصرة وذهب به الى الحجاز فكتب اليه علي بن ابي طالب عليه السلام من عهده علي
 بن ابي طالب الى عهده بن العباس المأبى فاني قد كنت شركتك في امانتي ولم يكن
 لي من ابيتي او ثقتي مثلك لمواساتي ومواسيتي وادار الائمة الي فلما رايت اني
 علي ابن عمك كتب اليه وقد حارب وائمة الناس قد خربت وهذه الائمة قد فقت
 قديت لابن عمك ظهر يمين وقارقه مع المفارقين وقد لبت اسرار خذ لان اتحاد بين
 قاتك لم تكن تريد الله جهادك وكانك لم تكن علي بينة من ربك وكانك انما تكبر
 محمد صلى الله عليه وآله وسلم علي دينهم وتزوي غرتهم فلما امكنك الشدة في حياتك
 انه محمد صلى الله عليه وآله وسلم اسرعت الوشي وعجلت الشدة فاحفظت ما قدمت
 عليه اخطا من الذميب الانزل رامة اخرى الكثرة كانك لا اياك انما برزت
 علي الملك راك من ابيك وانك سجان الله ما توس بالمداد او ما تخاف من سوء
 الحساب انما عليك ان تشري الامار وتكج الشار ما موال الارامل والمهاجرة
 فلو من افار الله عليهم هذه البلاد اردد الى القوم اموالهم فوالله لن لم تقبل ثم انما
 لك لا غدر من يدريك فوالله لو ان حسنا وحسنا ففعل مثل الذي فعلت لما كان
 بها عذري في ذلك مودة دلا لواحد منها عند سعيه رفته حتى اخذ الحق والبر بالبحر
 عن مطلوبها والسلام قال فكتب عبد الله بن عباس المأبى فاني قد كنت
 تقطع علي اصابة المال الذي اخذته من بيت مال البصرة ولعمري ان لي في بيت
 مال الله اكثر مما اخذت والسلام قال فكتب علي بن ابي طالب عليه السلام فاعجب
 كل العجب من ثرين نفسك ان لك في بيت المال اكثر مما اخذت واكثر ما رطل
 من المسلمين فقد افلحت ان كان تبتك الباطل وادعائك الا يكون ينجيك من
 الاثم ويحل لك ما حرم الله عليك عمرك الله لانت المهدي اذن فقد بلغت لك
 اتخذت كره وطنا وضربت بها عطاء تشري مولدات كره والطايف تتحارون علي
 عينك وتعطي فيهن مال غيرك واتي لا قسم بالله ربى وذهب العزة ما يسرني ان ما
 اخذت من اموالهم لي حلال او عذري ميراثا فلا غرور اشد باعنا طك ما كله

كان محبوب الذي عرضك على ركب والحمل الذي يمتلئ الرحمة والهدى

لك ولات حين مناس و السلام فكتب اليه عبد الله بن عباس المأجود

لثرت على نوايه لان القوي بعد جميع ما في الارض من ذبها وعقباها احب اليه
اللقى انه بدم رجل مسلم انتبه باز در ترجمه خرميه بن ثابت مرويت دوى محمد بن
عيسى عن عبيد بن محمد بن سنان عن موسى بن بكر الواسطي عن الفضيل بن يسار عن
ابي جعفر عليه السلام قال سمعته يقول قال امير المؤمنين عليه السلام اللهم اني
فلان وفلان واعلم الصابرين كما عميت قلوبهم الا حين في رقتي واجعل علي الصابرين
كما جعلت علي قلوبهم و نیز از فضيل بن يسار درين كتاب روايت است از ابي جعفر
عليه السلام قال اني رجل فقال ان فلانا يعني عبيد الله بن عباس بن علي بن ابي طالب
يتمية نزلت في القرآن في اي يوم نزلت وفيمن نزلت قال فاسالكم فيمن نزلت
من كان في هذه اعمى فهو في الآخرة اعمى واضل سبيلا وفيمن نزلت ولا تشفعكم
نصحي ان كان ابيدريه وان يغويكم وفيمن نزلت يا ايها الذين آمنوا اعبروا
وصابروا الخ **فصل بعضی از فقرات** اين روايات الكوفي عن عبد
بن عباس از جانب امير المؤمنين بر بصره دست يافت غامی مال را همراه گرفت
وقتی تلقی مسلمين رواد بپايد در فاقه در قنونی كذا شته ياد ام تمام در كيه همراه
كرده كيز ان خود و بصيرت آنها مشغول بود حضرت امير بن از استماع اين خبر
و حشاش اثر بر مبر بلند شد و در از ار كريت و گفت هرگاه برادر جناب سيد
المسلمين با وصف اين علم و فضل چنين خيانت و خذلان نمايد آنوقت از
يكرا ان جتام توان برد باز برين قدر اكتفا ساخته نامه طويل الذيل نزد او بلاء
نمود و صفه نوشت انكه در اجابت خود مثل تو ديكري را در ادای امانت و اخلاص
نميداشتم به كاه و پدي كه دشمن بر من هجوم آورد و زمانه در بي وفائت افتاد
برك وفائت تن كفتي و در دوست دشمن كذا شتي پس معلوم شد كه اين همه
افشاها و امانت و جهاد تو محض برود يا بود زيرا كه بجز وفا بياستن مانند كرك

حقوق مسلمین مشغول شدی از خدائی ترسی و اعتقاد بیدار سازى اهل
 بیده و اهل بخت کجاست میکنی و کنیزگان میخیزند که اگر حسین چنین میکرد
 سر بر حضرت میداد و انتقام و ایضا میکردم عبدالله بعد از آنکه مضمون نامه امیر
 آل کوسین در عالم ماکان و مایکون جواب نوشت که این همه که از قلم شما جکیده بوی آفتاب
 الامند آشته من اینجا از مال بصره گرفته ام کمتر از آنست که در حصه من می افتاد حضرت
 امیر چون بر نامه او اطلاع یافت زیاده تر میفرستاد و بدتش تمام که فریدی بر آن
 مشهور باشد زبیر قوم نمود که ترا دنیا فریب داده هرگز این مال بر تو حلال نیست
 فریض منخور و غدا بخت را برای خود بهیامکن باز عید الله بن عباس در
 مکتوبی یاد کرد که تطویل بسیار بکار بردی و راه دراز نقیسی سپردی بخدا سوگند بخورم
 که بلا قات خدا با وجود کفر حق تمامی مال دنیا تو من بهتر است اندک پیش خالق
 ارض و سما روم و غنای مسلمانان بر ذمه خود داشته باشم انگاه حضرت امیر بدین
 پرده لعن او و برادر او معاذ الله مشغول شد و فرمود آنچه فرمود و هم از آنکه بدست
 ما نرسد است که آیت کریمه من کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی و اصل سبیل
 هم آیات دیگر که دستی در شان عید الله بن عباس و بزرگان اوست
 اهل استقامت و منجی نیست که درین چند حدیث مثالب این بزرگ زنها محصور
 نمی شود بلکه منقبات کشید و محدثین محدثین بر کثرت آن دلالت دارند ان شاء الله
 تعالی یا اینکه مخاطب در حق عید الله بن عباس خبری نوشته در مقابل آن تحقیق شارح
 پنج البلاغه یعنی ابن مثنی بانی و پدر بزرگوار مجتهد الزمانی خواهیم آورد ان شاء الله
 تعالی که دلالت بر این امور میکند الغرض از این مقام این قدر معلوم شد
 که عید الله بن عباس با این همه عداوت و دشمنی جناب ولایت و حق و فخر
 حضرت امیر را یاد می بیند و بیانی میدهد است و بعد و این گناه که اگر کتاب بود بخدا
 و الهی جناب شیر خدا را شنیع می نمود بکلاف عید الله بن عمر که هرگز بر جناب
 مرتضوی هیچ تهمت نگرداده و هیچ برسی در خلافت را شده آنجناب ندانسته هر چند

میل و قال این مکتبی که بماند و کرامت مکتبه بر جای بزرگان زنده و او ایهای دیگر
 خاطر مسکن است نگار و مال لا خفا برین وجوه عشره قناعت کرده بمقتضای بقیه
 موقوفات مجتهد الزمانی میگزاریم و گره آرزو از دینی شش ماهین میگیریم **قوله**
 این دواهی عظمی و زراایای کبری الی آخره **اقول** ازین تقریر بر عاقل غیر مستغف
 تواند شد که در رساله قدیمه بعد عاقل فقیر پزیده اند چه ذکر حوادث مذکوره برای
 آنست که عبید الله بن عمر بن خطاب بن مسعود و تخریب بدین سید انا بنیاه صلی الله
 علیه و آله و سلم بعد از وقوع واقعه کربلا خلعین سمیت و ناکشین صفت را منع کردند
 بود امام برحق بودند یزید علیه و صلاحیت و حقیقت آن عبید از ان لازم نمی آید
 زیرا که این امور اگر نزد عبید الله بن عمر برای یزید حاصل می بود یا سینه که در قبول
 بیعتش با عبید الله بن عمر و ان بن عمر مکتبی و مجتهد الزمان تقدیم بر خواهرش یزید
 می نمود چه جای آنکه در ایام معاویه بمحرمها درین باب سودی بخشد بلکه تشدد است
 ظلمی و سانی یزید را بهم عبید الله عمر و قعی نباشد کما عرفت آری چون سفاکی و میبایگی
 آن متغلب بنده بغایت ظهور رسید و شداید ظلم و ستم آن فاجر علیه ثبات
 قضوی انجامید اگر ناچار به بیعتش تن در داده و بقرض محال لفظ بیعت او بر زبان
 آورده باشد یعنی از خروج بران قبی القلب سر و کاری ندارد و تا که امر او بعساکان
 آید وارد نشود و در بیعت او بود بعد بخوابد و چون اهل مدینه نظر بکمال خست طینت
 آن شقی و اعتماد بر جمعیت خویش در مقابل آن سکراراده نکست مصمم کردند عبید
 بن عمر را بر خیر خواهی این جماعت حدیث آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم باید و باید
 و حقوق ایشان بی تقدیم رسانیده و خواست که گفته و نوشته خالوین باز نیامدند و
 فلان و رستمکاری خود را در خلع دانستند و بدین نصیب هرگز باس ایمان و اسلام
 و رعایت حق مدینه و سجد خبر الانام علیه و علی آله و اباحه الاف و التیجه و السلام نگرد
 در شاکت و تحریب مدینه کوشید و واقعه کربلا از سر تا زده شد هواداران و مخواران
 سید الشهدا نیز با وجودیکه آنجناب در پیش در نیامده بود و سفاکی و میبایگی یزید آن قدر

بنظر رسیده از خروج بریزید منع میکردند و میگفتند که بر حرف و حکایت کوفیان
 غرور مشوم معصود آنها نزد علمای امامیه نیز مدین بود که حضرت امام حسین را از شداید محن و
 مصائب و فتن باز دارند اگر مجتهد الزمانی غور کند آفر از منع آن مردم دینی از فریضه کی تا قول
 غداران بی اخلاص با وصف مظنه وقوع در بهالک چه بر می آید و مال اینهمه بیدامان و غفلت
 و تذکره عبد الله بن عمر بن عبد الله بن مطیع میگفتند باینکه حکم عدم جواز خروج امام حسین علیه السلام
 از مدینه از آن بواسطه بمرض اثبات نمی رسد پس حکم عدم جواز خروج اهل مدینه
 اجماع حقیقت امامت بر پنجانچه در اذهان مجتهد و سرآمد متکلمین مذہب اوست هم ضروری
 نباشد و بر فهم عالی مخاطب در هر دو جایز امام حسین و عبد الله بن مطیع ارتکاب الایکوز فی
 الشیعة با عقاید عبد الله بن عمر و عقیده دیگر مخلصین امام حسین خصوصاً عبد الله بن عباس
 که شمه از وصف شان بقلم آمد لازم می آید لغو ذیاب من شرو رنقه و من سسات
 اعماله قوله و نیز یک بیان الخ **اقول** قبل از آنکه جناب مجتهد با تبحر مقال مشکو
 برادران صوری و معنوی او مشغول شود و بمرقه افادات شان در آمده اند که اینجند
 مذکور و ما متعلق به بردارد اینجند رادیده میزان عقل و فراست سنجیده ام که هرگز
 بر حرمت قطع دلالت ندارد و عبارتة مشکو بنده از روایت مذکوره یعنی حدیث
 جامع الاصول روایتی دیگر صحیح تر است که این تا دلیل علیل برادران کنجایش
 نیست و اگر چه ایرادش برای مولانا سامع تراشی است الا بحکم ضرورت امیدوار
 عذر و عفوگست تا حقیقت در صحیح بخاری در کتاب الفتن آمده حدیثنا سلیمان بن حرب
 قال حدیثنا حماد بن زید عن ایوب عن نافع قال لما خلع اهل المدینه یزید بن مویج
 ابن عمر شمه و ولده فقال انی سمعت النبی صلی الله علیه و آله یقول ینصب لکل غادر
 لواء یوم القیمه و اما قد یأینا هذا الرجل علی بیعة الله و رسوله و انی لا اعلم عذرا الا
 من ان ینایج رجل علی بیعة الله و رسوله ثم ینصب له العقال و انی لا اعلم احدا منکم
 قطعه و لا تابع فی هذا الامر الا کان الفیصل بینی و بینة انتی عبارت اینجند
 از برای خدا اند که ملازمان ملا خطه فرمایند و چشم حق بین و اتانید که شواهد و قراین

پدرین حدیث بنظر می آید یکی آنکه پیش وی چشم و اولاد خود این بزرگوار را
 جای توریه بوده است با آنکه اینهمه توابع و مطیعان او بودند و بالقص که باشد
 منع از فتنه بقر که مذکور شد کفایت میداشت آری اگر در حضور نریه این چنین با وجود
 رسیداد البته این احتمال صورتی میداشت که به سبب کذب گمان انحراف خود را
 از خاطر او برداشت دوم تمسک او بظهوریت عذر که دلالت بر وقوع اصل بیعت
 بطوع و رغبت دارد سوم قول او که باین مرد بیعت بر سبب خدا و رسول کرده ایم
 بیعت کدائی متصور نیست الا با کسیکه نائب و خلیفه صدق نبی است و اگر چنین بیعت
 منصرف در عدل نیست و استیجاب شرط امامت نباشد لازم می آید که اگر شخصی با ملک
 یهودی یا نصرانی بیعت نماید و آن ملک با وجود بجا بهره کفر بودن وقت بیعت کفر
 منافقانه باین کلام بکشد که بیعت میکنم به سبب خدا و رسول و مباح عام بعقیده
 اشد اشته باشد این بیعت هم در واقع بیعت خدا و رسول واقع شود و ملک از آن
 تحقق عهد و عذر با خدا و رسول بود و لایق رضی الله عنهما القول ادنی من ذوی العقول
 عمر الفاضل المحیی الفضل العلماء القول الی قوله فارشبهه در دامن دلش تخلص و با او
 بیعت بر سبب خدا و رسول کند انتهی مختصرا آید هم بر تدم دلالت این حدیث بر حرمت
 خلیف یا تش آنکه علمای و یقین خلفا عن سلف تصبیح نموده اند که با اوقات شیعیان
 باین بایک مسئله شواهد کثیری می باشد لکن نظر مفاسد منع از آن نیکنسته و از نجاست
 که مرد جوان را در حالت روزه از تقیل زن منع کرده اند و در ایام مقرری از مباشرت
 مانعت الا زار باز داشته چنانچه در کتب فقهیه و احادیث و یقین بر جای خویش منوط
 است و حال آنکه اباحت این چیز نیز بر جای خود مفصل است که لا یخفی و بروایت
 شیخ صدوق در کتاب الاعتقادات حضرت امام صادق علیه السلام در حق شخصی
 که نام بام دشمنان واقعی انجام را بدی گفت چنانچه فرمودند و گفتند ما لله
 نرضی بما وقد قال الله تعالی وَلَا تَسْبُوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ فَيَسْبُوا
 عَدُوًّا بِعَيْنِ عِلْمٍ يَعْنِي لَنْت كُنْدَا وَرَا خَدَّيْهَا بِا تَرْضَى مِير ساند و نمیداند که حق تعالی

از سبب این نام بنی فرموده تا کفار در حق او تعالی زبان درازی نکنند و بر همه اهل گنایت
 روشن است که سبب احصاء و بدگفتن کفار بلیام فی حد ذاته از قواعد مقرره دین اسلام است
 بطریق مفهومی مذکور نهی عنه و ممنوع است عبد الله بن عمر نیز برای حفظ جان و ناموس
 خود و تمامی اهل مدینه آب خیرخواهی بجا آورد و حدیث مذکور را روایت کردند تا از خلج
 بازماند و در امن و امان باشند بطلان واقعی و حرمت خلج اهل مدینه و حقیقت است
 نیز با اعتقاد عبد الله بن عمر لازم نمی آید خیانت بنی امی صداقی از سبب و تبرای اعتقاد
 نفس الامری اهل بیت مسلم اعتقاد آنجناب بحسن سیرت و جانشان نزد شیعه بنی
 باشد مدعی اجتهاد و تنقیح سنی از ملاحظه لفظی عذرائی آخره زیاده تر در شوریدگی
 و خیرگی افتاده روایات کتب معتبره خود را بر طاق نهاده از آنجمله غلطی و
 است که باقر مجلسی در سراج التواریخ یعنی جلد عاشر وارد کرده و محضش آنکه روزی حضرت
 پیغمبر در خانه جناب ولایت قصد افطار صوم کردند امیرالمومنین بجهت عدم تمسیر
 طعام از چند وقت بنایت نخل بود که ناگاه خاتون قیامت قاب طعامیکه کاهیش
 آن ندیده بودند بروی جناب سید المرسلین بمیان نمود جناب امیر از غایت غیظ
 و غضب متغیر شد و نگاه نیز جناب قاطعه زهر انداخت حضرت خاتون بفراست
 دریافت در و با تسمان کرد و گفت خدایا تونیک میدانی که گناهی از من صد در سافته
 که باعث تغیر و بیمزگی علی ابن ابیطالب باشد امیرالمومنین فرمود سبحان الله ای قیام
 اعظم الی آخره یعنی هیچ گناهی ازین زیاده خواهد بود که از چند وقت قسم شرعی بخوری
 بر آنکه چیزی نخورده ام و طعامی در خانه موجود نیست الی آخر القصة بطولها اینهمه فحاشا
 مصونین در خلوت خالی از اغیار روداد اگر عبدالله عمر نظر بکجا به کشتن اهل مدینه
 رسول مقبول از شداید ظلم و دُرای خلج آنها را بنا بر حفظ جان از غایت خیرخواهی
 بعد از تغیر فرمایید نباید باشد و بر فهم مجتهد برای جناب امیر علیه السلام قیامتهای بسیار
 در حدیث لازم می آید بسبب غیظ و غضب بر جناب سیده و اینهم پیش ختمی آب با
 وجود این قسم احسان یعنی آوردن قاب طعام که موجب رفع ندامت حضرت امیر

این اسلام بود که لایحقی علی اولی الهی و حاشا جنابه عن ذلک و اگر بد

حصول مرتبه عصمت برای احمد بی امثال این احادیث را یکی نمیگزیند و در مرتبه اعتبارش نمی شمارند اهل حق نیز این امور را بخيال نمی آرند بحکم محفوظیت و عدالت
عبدالله بن عمر و مدایع و مناقب او بعد از انکار شدیدیست از پیوستن برید و اینکه هرگز
اولیاست این امر ندارد و اختیار هجرت و انزوا و شرفی مایم آن قدوة الاشقیاء
که لایحقی علاوه بعد ازین بر اصول امامیه میاید میشود که عصمت ائمه اطهار قبل
از مرتبه امامت هنوز در مقام بحث و نظر است و ضرورت آن در وقت امامت
است و بلا ریب قصه تیز امیر المومنین بر جناب سید موردن اذیه افتاد اذانی
میش روی مبارک حضرت پیغمبر است صلی الله علیه و آله و سلم ندر وقت امامت حضرت
ابو سعید مرسل لعبد که از شریعت که تقابل فکری از حدیث امام حسین جواب
شیعیان عراق که قصد خروج بر معاویه کرده بودند و امام حسین را تحریف بر آن
نمودند و تقصیر در تعصیف کلام خود نقل خواهد نمود و نقلت در زبده عبارت سرکار
افادات ایامه کریمه السلام انما یبایع الله الذین یبایعون الله و یبایعون رسوله و یبایعون
عدهم و یبایعون من یبایعون الله و یبایعون رسوله و یبایعون من یبایعون الله و یبایعون رسوله
و جلالت لازم می آید که معاویه امام برحق بودند زیرا که امام حسین بکشتن شیعیان خود
این کلام فرموده نه رو بروی تو صفت ظاهر است که از اتباع و اشیاع خود فعل نقیه
نیاستند سید ما شیعیان کوفه که با شاعشری بودن آنها در رساله بصارة العین
اشاره رفته و سببی تصریح بعد از کشتن الله تعالی و اگر منع از خروج برای چنین
دعائی آنها بود تعلیل آن باظهار شوکت و ثلثت عساکر و غلبه معاویه و وجوب نقیه
سبب عدم امکان مقابله و مقاومت و مانند آن از حفظ لفظ شیعه در اصلا
اهل خلافت چنانچه از امام حسن در علل الشرایع و از امام حسین در کتاب امامت
ارو استیاء مرویست لازم بود بر مقولات علمای شیعه و کثیری که بابت حدیث صحیح
را در باب اعتقاد عبدالله بن عمر بحقیقت خلافت برید از خصوص قطعیه و بالاثرو دین

آنکه از حدیث جامع الاصول میداند پس نظر باینچه بزرگانش در کلمات عرب عبا
 متبع کرده بعضی از دقائق امور بر آورده اند حاشا که بر نحو بیعت عبدالله بن عمر
 دلیل باشد چه جای اعتقاد بامامت حق بزرگوار **ایضا** این ابهام ^{تفصیل}
 این مرام آنکه محققین امامیه در تاویل و تفاسیر بعضی از حضرات اندیدی اعنی الهی عصیت
 و ظلمت و توانیت بر طبق تصریحات صاحب لوا مع الانوار و شرح اربعین و در صفت
 صفت محکم و احذر ابر صفت جموع غایبه حمل میکنند و در بیان معنی آن میگویند که الهی آن
 شیعته عصا و ظلمه را توانوا و باوردم نمی آید که شکلی مذکور بخیر تواند کرد که با کار او
 لی آنکه بخوار حمل نمودن صیغه محکم و احذر غیبت و جمع لکن دلیل و سندی در محاورات فصیحی
 و باقیایند من تا قمار النفسین با مثال این تاویلات بارده و یاوه لب کشوده باشند و بگویند
 این معنی در صیغه واحد محکم که اساس وضع آن بر اختصاص عدم اشتراک است نزد
 پیشوایان او محصول شوند از لفظ باینکه که صیغه محکم مع الغیر است و بنیاد آن بر
 شرکت و معنی تحلیف تکلف و بلاغیه در آن صورت می بندد چگونه بیعت عبدالله بن عمر
 ثابت میتواند شد پس محتمل است که لفظ باینکه نظر بر بیعت بعضی از اهل مدینه که بیعت
 بنید بعد از ظهور شقاوت او در باره او بعد شهادت کرده اند و بعد از واقعه
 کربلا و جری و بجای آن سر آمد کشید و در باب بیعت سید انبیا صلی الله علیه و آله
 و سلم قصد وضع نمودند و دریافت باشد که در خطاب آنها انا قد باینکه انزل
 گفته اند اثبات بیعت عبدالله بن عمر از لفظ مذکور مستلزمی از یک جلالت و نبالت و اوست
 و آنش را نمی آید در وایاتیک در مناج و دیگر کتب معتبره شیعه و سنی وارد شده و
 بر عدم بیعت عبدالله بن عمر است مطلقا مویدا احتمال مذکور است و اگر کسی از مخلصان
 و فدایان این مملکتی مثل نجاشی مدعی که در کان اجتهاد خود ابر بهضاعت فرحات
 انشا الله است و صاحب تحفه را در رساله ضمیمه و مانند آن ساری دانسته گویند که
 بر تقدیر بیعت ششم و عدم بیعت این عمر مخالفت با تبع تابع لازم می آید و
 ظاهر لفظ ساد گوئیم قطع نظر از آنکه این اشکال بر ما وارد نمی شود زیرا که قصد دارند

این مقالات مجرد ایقاف و تمیزه طالب دیگر سامعین و ناظرین بر منتهی
 در علی نه نور ابراثات پست از لفظ با اینا که بظن نظر فرید عاقلش فیهده مصدر
 نیست و تقریب و لیش نام است مدفع است یا یک صدق یا بعین نظر بچند کس خدای عز و جل
 که بیست و نوزده وقت خطاب حاضر کرده باشند حاصل میشود و زیست که تمامی ششم
 خدم عبدالله بن عمر از مبایعین نزدیک باشند تا مخالفت اتباع یا متبوع لازم آید مع
 ذلک هرگاه حضرت امیر وقت خطبه ابو بکر صدیق ساکت و صامت بود و حسن
 مجتبی این خطیب و قیام او بر منبر شریعت و داند دارد و گوید یا ابا بکر اتزل عن منبر
 جدا نکما آوردند آیه نه مطاعنه یعنون از درونی روایات انقر لیتین و جناب به تقضوی
 بروایت علل الشرائع و مانند آن لغیر شری در مسجد نبوی و بر روی خیم فرماید که فعله
 عن امری یعنی حسن فرزندم بتعلیم و تکفیر من دانت ابو بکر کشید و بنا بر تقدیر بعد
 ازین مختصر خواهی داشت انشاء الله تعالی و جناب فاطمه زهرا با وجود مأمور بودن
 به پیروی جناب امیر و سر و غضب آبی بودنش وقت عصیان آن امام بنی کمانی جاری
 الا نوارده که حضرت زنی از رساله ابی به اینها کاشف از امام عن ثلث النعمان و
 انزال امیر المومنین و رقیه و استار زعفران بکشد تا از آن در آن ایام بماند
 سعاد الله بن ذاکر آدم باز پسین شمار خود سازد و اینها با این روایت با هم
 از اخبار تالیف ثانی که از اخبار کجایا نوشته شده و در آن ایام با حضرت
 امام حسین با وجود ریخت بودن از خطبه امام و قتل یعنی سب و تحقیر و نه از دقاری
 فرو نگذاشت و اگر آن طایفه بر زبان راند که از مجروحان و اسیران و اسیران و تصدیق
 موی بر بدن می خیزد و عجب که مصافقه قهرانی بر مدین فرزند و لا میزند اگر الله و متبعه
 عبدالله بن عمر نیز در آن ایام و امر مخالفت متبوع شوند و بیعت نزدیک است و در وقت خروج
 عبدالله بن مطیع خیال بکشد قتال در سر بهرسانند اما بعد از آن استیجابی نداشته باشد
 فرق ایست که اهل بیت امیر المومنین با وقت افتخار و نزول صید و زخا نشان
 و عصمت و امامت او نشان برین مخالفت با طایفه بیعت بر بندن داشت که با امیر و مخالف

استاد عبدالله بن عمر که معتقد عصمت آقای خود باشند و نه نزول صحیفه را بر او

یا وقتی که اجتهاد را بهم میساختی و مدخلی درین امور نداشتی چون خود باطلان

فرع بیعت است پس بخیل که عبدالله بن عمر برای الزام آنها که حکم ضرورت بیعت بر پدر برد
بعد از بیعتی اراده خلع نمودند و حال آنکه ضرورت مذکور نزد عبدالله بن عمر در حال خودش
باقی و در خلع بر پاشیدن قنیه مقطوع و متیقن بود حدیث آنحضرت صلی الله علیه و آله
و سلم روایت کرد تا الزام آنها که تیغ شریعی ب حفظ جان خود در رتبه بیعت یزدید و آوردند
بخطا بر حدیث متفق شود **علاوه** کتب مقبره امامیه دال بر آنست که انکه مدعی بیعت
از سببان نقیض میگردد بهم چنان از شیعیان نبرد آیا این بیعت بر هیچ کس از ناظرین کتب شیعه
و متبع سیر این زرگان و مسالک ایشان نسبت بخیلفای عباسیه و غیر آنها که مذکور است
ساکت شیع بودند که ما محقق تواند بود معتمد از بخار و مانند آن بوضوح می انجامد که
خود سلمان فارسی از ابوذر که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم عقد مداحات
ایشان بحکم بسته بود نقیض میکرد و حدیث کوه علم ابوذر مافی قلب سلمان بر نقیض است
که لا تخفی علی ناظر الکتاب اندک و اگر کتاب الحق بلکه امامیه نیز عیانست که اگر کسی
در آنوقت از تابعین براه اجتهاد میفرستند و غلطی و آقای را ملحوظ نمیدارند
پس استیجاب و استغراب سکتی مذکور در باره عبدالله بن عمر و خدم و حشم او مدعی بیعت
و دلیلش مستلزم مدعای او نباشد و اگر گویند که باعث حمل صیغه مائی
مسکلم واحد بر صیغ جمع غایبه در دعای مذکور است که عصمت این اوصیا با و قطعی
عقلیه بر جا خود ثابت شده پس بها اکتفا نقل را مطابق عقل باید کرد و این ضرورت
دست بر تاویل مذکور زدند گوئیم که سخن درین است که علمای شیعه صیغه مسکلم را
را بر جمع غایب حمل میفرمایند و این امر بدون اثبات محاوره عرب با صورت
نمی نهد ثبوت و عدم ثبوت عصمت را در آن مدخلی نیست و بعد تنزل و تسلیم دلالت
آن اذ که بر عصمت ائمه اثناعشر از اول عمر تا اخرا ان ممنوع است کف لا و حال
آنکه علامه سیل عصمت امام که علمای طایفه کمال ترین و نقیض در کتب ظالمیه مانند

بنجم طوسی تواند خواند چنان ایشان در تحریر و شیخ علی امام اعظم امامیه در منبع ذکر می نماید
ملکوم و در تسلسل و وقوع مرج و مرج در تو این شریعت و اطاعت بر تقدیر عدم
است و آن بعد از تسلیم جاری می شود مگر تقارن اقصاء فعلیت امامت و اندکی ثابت
می تواند کرد که این دعا بعد حصول رتبه امامت است لا محال صدوره بزمان کثیر قبل
ذلک و لولسلسله فیمثل که برای تعلیم و تلقین فرموده باشند چنانچه بر ناظر
تبعقبات میر علی نقی بر علی شیخ المشایخ مخفی نیست بالجمله سوتی دلیل عصمت و انطباق
ان برده های شیعه قبل از امامت بزمان در از صورت نمی بندد و در وقت مذکور عصمت
از جمیع صفایر و کبار بر عدا و سهوا چه ضرور و معاضد ایمنی است آنچه چند موقوف
در آئینه حق ناما کمال الطباب کما بود ایه وارد نمود و بعضی آن در چند سطر ثبت میکنم که
مرزا کاظم علی صاحب که شافی حقیقی از خزانة غیب نوسنداروی نعمت برای وی میسر
و مالش بخیر کرد اند بخندست آقا احمد ظاهر نموده که درین ایام در محبت امامت رساله
می نویسم آقا پرسیده که اعتقاد امامیه در باب نبی و امام است که از اول عمر تا آخر
آن از صفایر و کبار مصدوم می باشند از ابتدا از عمر چه مراد در مراد از گناه کلاه ظاهر
اقوال علما مقتضی آنست که بعد از ولادت بیچگاه ترک غسل و صوم و حج و زکوة
مطلوب نموده اند و نظریات محرم تمیذاخته و احادیث امامیه بر غلات آن ناظر است
بعد از آنکه این تقریر از مرزای مذکور منتهی خواست بر نماید و لفظ آئینه حق ناما بعد از
تقدیر انالی در باره حل است بهر سطور و ایراد بر کلام آقای مزبور میگوید که از کلام
و محارم شد که امامیه در عقیده مذکور غلطی ندارد و این غلط است چه امامیه را
در هیچ عقیده غلطی نیست و هر چند که کلام مذکور بر می آید که انبیاء و ائمه در محارم
حوائج دوم اند لکن این عقیده است که پیشین کلام مشرانی مذکور و مخالف است
و به عبارت نقایص مذکور و نیز قابل ذکر و شرح آن در اینجا مفید آورده است
نه اب طوسی شیخ مرزای مذکور این عقیده را در تسلسل پس از بعضی از وجوه ثابت کرده
باز ادوات عالیات ابرطیبین که از نو سید امامیه آفریده شده اند و این

که در حق و غیاری در طینت و خلقت و غیر ایشان راه نیافته بلکه مقتضای احادیث عقل
 مانند آن هیئت ایشان از اعلیٰ علین است چنانچه اینهمه مطالب از ترجمه این عبارت عربی
 هوید میشود و در ذیل عوام مرکز میکرد و میگویی که حاصل مضمون آنچه شیخ صدوق گفته است
 که اعتقاد مادر یاب انبیا و رسولان و فرشتها اینست که آنها معصوم اند و پاک و پاکیزه از
 آلودگیها و مرکبات آن صغیره و کبیره نمی شوند و عصیت حق سبحانه و تعالی نمی کنند بلکه
 آنچه مامورند بجا می آورند و کسیکه نفی عصمت کند از آنها در حالی از احوالی پسندیدنیست
 و او امری باین حضرات حاصل نیست و اعتقاد مادر یاب انبیا و رسولان و فرشتها
 آنست که آنها موصوفت بکمال علم می باشند از اوایل امر خود تا اواخر آن و در هیچ
 حالی از احوالی متصف بمقصود جهل نمی باشند تمام شد حاصل کلام شیخ صدوق و ظاهر
 این کلام چنانچه می بینی آنست که آنها علیهم السلام در همه حال متصف بعصمت و کمال علم
 می باشند و خلاصه کلام شیخ مفید که در شرح کلام شیخ صدوق فرموده است آنکه
 مراد از عصمت که حق تعالی بانبیا و اوصیا کرامت فرموده آنست که ایشان را امر و نهی
 میسر از توفیقات لطیف خود را مبذول میدارد که بسبب آن از کمالی و کمالی و کمالی
 و از ایشان عطف در دین خدا صادر نمیشود و عصمت تفضل است از جانب حق تعالی
 و تعالی بر شخصی که میداند که عصمت الهی تنمک خواهد کرد و عصمت متعلق به آنست
 معصوم قادر بر تمییز باشد و نه او را مضطر میکند از بی طرف بجا آوردن فعلی حسن
 بلکه عصمت عبارت است از چیزی که خدا میداند که هرگاه من به بنده از یتدکان خود
 عطا خواهم کرد او یا اختیار خود را بکتاب بعصیت نخواهد کرد و هر یک از بنده چنین
 نیست که خدا دانسته باشد که هرگاه من او را عطا خواهم کرد او گناه نخواهد کرد
 بلکه آنیکه خدا میداند که هرگاه ایشان را متصف بعصمت خواهد کرد گناه نخواهد
 کرد و آنها از جمله بزرگواران و ابرار اند چنانچه حق سبحانه و تعالی میفرماید إِنَّ الَّذِينَ
 سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ ۖ لَا يَمِيزُهُمُ الْفِتْنَةُ ۚ وَهُمْ
 وَلَقَدْ اخْتَرْنَا هُمْ عَلَىٰ عِلْمٍ عَلَىٰ الْعَالَمِينَ ۖ وَنَزَّلْنَاهُ وَآلَهُمْ عَنَّا

[illegible]

مگر آنکه فرض کرده شود در بعضی افراد مصیبت حصول نفرت طبایع خلایق بجهت آنکه
 نیست و بعلیه بر محال بودن غیر این فرومانند ترک کردن نماز و حالیکه بسن یکایمیه یکسان
 بوده باشد و ممکن نیست قول بحال بودن ترک نماز بر امام علیه السلام از اول وقت
 ولادت خود با وجود بودن ترک آن از جمله گناه کبیره پس هرگاه که نوعی از حسن چنانکه
 بیان کردند موجود شد در بعضی از ایشان و بعد از آن زایل گشت از و صادق آمد
 و باب آن حسن از جمیع ایشان انتهی کلام مولانا کتابی است که در باب اولین
 جمیع مصیبت و ظلمت و توانیت التقالی با قول و عقاید علما میگردد و تصحیح حالات
 آنکه که ادعی الهیه آقا احمد المذنبین است بباطال الباقی البیها و قد مر انقادی نمودند و در
 نزد که تاویل مسطور یعنی حمل صیغه مستحکم واحد بر جمع غایت است اندازند و لیکن الهیه
 در محاورات عرب عیا و ارد شده باشد پس در نقطه باینجا که صیغه مستحکم مع النیر است
 اگر این استنحال ملحوظ باشد چه قیاست و استبعاد لازم می آید بلکه بطریق اولی این
 احتمال در نقطه عبد الله بن عمر جاری نگذاشت مراد او بر فرض تسلیم اگر مستبعد و مستغری
 هم باشد زیاده از استبعاد تاویل مذکور در اینجا آنکه بدی علیهم السلام نخواهد بود که کمالا
 یخفی علی من له انی سکت و اگر کسی را طایفه خود گفته بودند که ما اولین بر سرنگ
 شیخ صدوق اند نه بر سر شیخ مفید دانسته او پس آنها را ضرورتی یابن تاویل در آن
 کشیده گوئیم بر تقدیر تسلیم هم جوایش در کلام احتقار الیر که گفته اگر ادنی تاویل و
 تقدیر را کار فرمایند علاوه ضرورت تاویل مذکور هرگز به نبوت نخواهد پیوست چه آن
 ما اولین بناسی اگر از تنقین که در تاویل و تفسیر آن گشت غای جهان و جهانیان بود
 و درین شبهه نظیر خودند آشتن توانند گشت که انهم بر اینست ظلم و عیان است
 در امور دین و اتباع مناسی و اجتهاد و اعتزال اند و امر الهی بوی ذوات مقدس خود
 شان بجهت ترک اولی کرده اند نه بنا بر بعد در کما کوه صغیر و از اقصای غایت شیخ
 ابن بابویه این امور یعنی حل این چیزها بر ترک اولی و بهیوشیان در غایت ظهور
 است مای صلی تاویل مذکور همانوقت حفظ از صحت پیدا خواهد کرد که در محاورات

عرب و نصی و بلخی این قسم اطلاقات وارد شده باشد والا این تاویل خاصه
 در واقع کمتر از تحریف میبود و نخواهد بود قال الله تبارک و تعالی اَقِمْ وَجْهَكَ
 لِلدِّينِ الْقَدِيمِ الَّذِي فَطَرَكُمْ فِيهِ مِنْ عَدْنٍ مَسَكُورَةٍ وَكُنْ مِنْهُمْ
 حَقْلًا مُقَرَّنًا ۚ وَلَقَدْ جَاءَكَ مِنْهُمْ بَعْثٌ اَنْ يَنْصُرَكَ بِفُلِكَ فَمَنْعُوكَ مِنْهَا
 حَتَّىٰ نَسِيْتَ ۚ وَكَانَ وَجْهُكَ لِلدِّينِ الَّذِي فُطِرْتَ عَلَيْهِ ۚ وَكَانَ اَقْبَلُ
 مِنْ دِينِ الْاَوَّلِيْنَ ۚ وَكَانَ اَوَّلُ دِينٍ ۚ وَكَانَ اَوَّلُ دِينٍ ۚ وَكَانَ اَوَّلُ دِينٍ ۚ
 هنوز بسیاری از احادیث اهل بیت درین باب در کتب معتبره و فریقین خصوصاً
 امامیه یافته میشود که دلالت بر آن دارد که شرکت متکلم در صیغه مع الغیر ضرورت
 از انجا حدیث مرتضوی کرم الله وجهه در کتاب شریف مرتضی ملقب به ثمانینی که موسوم
 به در الفوائد و غز القلاید است و بعد ازین ان شاء الله تعالی در خانه این کتاب خواهد آمد که
 بر آن مسکونه که جناب امیر در جواب شخصی از یهود خدایم است که فرمود که یهود از دین یهود
 کائنات صلی الله علیه و آله و سلم اختلاف کردیم و در ابیاس و اشتباه افتادیم و چگونه
 مفصل نقل این معنی اقول که حضرت امیر در آن اصحاب داخل میشدند که اختلاف
 داشتند از آنها بطور رسیده چنانچه از شرح تبع البلاغه خصوصاً شریک ابن مثنی کجائی نشود
 یوضوح می انجامد حدیث قال و قال له بعض اليهود ما دفتم بیکم حتی اختلفتم فقال انما
 اختلفنا عنه لافیه و لكنکم ما جفت ارجلکم من الیه حتی قلتم لیکم اجعل لنا الیها کما لکم الیه
 قال انکم قوم تجلون اراد انکم تخلف فی نبوة و ذلک فی ذلک و انما وقع خلافتنا
 عنه اسباب اشتباه ما جاعته من کتاب اوسته علی من لا یعلم ذلک منا و اما
 انتم فقد اختلفتم فی انکم صانعوا ام لا حتی قلتم لیکم اجعل لنا الیها ذلک یلزم انکم
 سکتم فی نبوة بیکم بالاولی انبئی بلطفه الغرض انکون یسیرین که صیغه متکلم مع الغیر
 را اطلاق میکنند و خود سکتین در آن شریک نمی باشند پس مجرد لفظ بانیما در کلام عبدالله
 بن عمر رضی الله عنهما سفید معاشی شیعیه نخواهد بود و هو المطلوب فکیف که در کتب تواریخ
 بلکه شروع کتب حدیث مثل صحیح بخاری و غیره علمای بصرین تصریح کرده باشند
 که عبدالله بن عمر زینبیه رحمت یزدید کرده نه در ابتدا و نه در انتها آری بعضی با عبدالله
 مسلم است و هیچ بخاری ندارد که لا یخفی علی من طالع هذه الاوراق و اگر

کتاب اکمال الدین و هدایه شیخ صدوق یابند نیز این قسم محاورات خواهند یافت که نفس مستکلم در صیغه مع الغیر داخل نیست کاش رساله اعتقادیه او را در نظر آرند که آنهم درین باب کافیه خواهد بود ولیکن امریکه علمای شیعه از کتاب کرده اند و شکر کرده اند و تدارک استدش البته ذمه آنها هنوز باقی و مخفی نماند که بحديث درر و غیره آنچه متعلق دارد در خانمه این کتاب چنانکه اصل حدیث مذکور خواهد شد ذکر خواهیم کرد آن است که درین مقام بهمین قدر اکتفا در زیدیه با صل مدعی پرورداریم و اگر متکی و اولیای او جز مختصات در سیه ندیده اند باید که بجاشیه سید سند جانی بر خیزند و آن منطقه که بقطعی مشهور است رجوع آید حدیث قال و امثال هذه السوالات تحلیلات متعظم عند العامة و لفتح بها لدی الخاضعه نفوذ باسند من شرو انفسنا و من سیات اعمالنا اما آنچه متکی گفته آری اگر در حضور نیز مدیح پس مبنی بر قلت فهم اوست چه توریست این عمر رضی الله عنهما و رغبت نیز بهم صورتی دارد زیرا که واقعه نویسان و ناویان او در مدینه منوره موجود بودند کما مرث الیه الاشاره پس عبد الله بن طلیح و امثال او باستماع حدیث معلوم از جمیع کردن مردم در مقابل نیز باز آیند و خدمه عبد الله بن عمر شورش نمایند حفظ جان و ناموس همه کس از ان اشقیاء متعین یا مطمئنت و اگر باصرار خلع گرانند جان و ناموس صحیحین و هر که گوش بر سخن آنها نهد سلاست می از چنانچه واقع شد زیرا که کار پردازان اشغال سلطنت آخر نیز در از مو عطلت و نصیحت ایشان خبر خواهند رسانید و در واقعات خواهند نوشت چنانچه بر ناظرین واقعه حره و غیران مخفی هم نیست و آنچه گفته دوم تمسک اوانح جوابش باندک التفات باسبق بر می آید فلانیده مره بعد از خری و آنچه گفته سوم قول او انخ پس مشعر بآفت که او از شما و احتمالات لفظ بقیه الله و رسول که سابق ازین بر زبان قلم رفته خبری نداشته و منتهی این الفاظ را در حقیقت امامت نیز می مختصر انکاشته و لیس کند لکن قد تقرانه اذا جار الاحتمال بطل الاستدلال و معویه صحت احتمال مذکور است آنچه متکی در بیان قیاح و قضایح نیز دیده اند گفته و خلاصه آن

اینست که زندگانی صحابه حضار آنوقت فسق و فجور بلکه کفر و نفاق نیز به مشهور بود پس
عباس بن عمر که در وقت معاویه بیعت نکرده و خلافتش از بنهار تجويز نهاده و
بعد از جلوس آن بنحو سب نیز مصر را نگار بوده و از مدینه طبعی هجرت کرده و در مکه معتکف شده
شده و گاهی نوبت تبلیغ باب سائیده چگونه ویرا امام برحق خواهد داشت لیکن شاید بعد
یقین سائیده ما بحکم ضرورت دست یغتش داده باشد که یومی الیه بقر البارات علی رغم اهل
البریات و لا محذوریه و اگر معتقد حقیقت اوی بود باینست که راسته که فسق و فجور و ظلم و بیاد او
و کفر و نفاق او باین تبه پوشیده بود بیعت میکرد بلکه بزعم شکی تقدیم بر خویشش اوی نمود پس
مفسر لفظ بیعت است و رسول که او فهمیده مردود باشد عجب ازین متکی که درین مقام
برای حقیقت استحقاق نیز باید در چنین مایه گوئیهای نموده بیعت آوردی بزعم خود ثابت میکند
که سائیده بر حق است و تقدیر الهیت حقیقت او بود و در جواب آنکه بخلایف آن تفسیر خات میرا
کما اشتر و در مقام تقدیر هم باشد فی نماید که افاد با افادات سبیه ماضی علم است
تکلیفی متانی و سبیه است خواهد بود تفصیل این را بجا آنکه ماضی الحقیقات است و سبیه
صائب معنوی و اوطا این فوات اما سبیه گفته بود که چون امام حسین رضی الله عنه را در مدینه
خوف یا ترسید می گفت نماید دیگر را بخت است عیا رسالت و بیعت که کبریا سبیه را در
آن حق او باز داشته بود و در خلافت جدید با او عهد و پیمان نموده است و سبیه را در مدینه
خدا بر دین الحکام بپوشیده است نماید که استیم که افادات اما سبیه قار سبیه بیعت حاکم الهی است
اهل منالارت جواب اوی نویسد بعد من القلوب لانا فی دنیا الا سبیه سبیه انما فی دنیا و او
ذکات شرخاه و سبیه الخوف فی انما حال کا خوف من بزرگ میس است و کیفیت برون الخوف
من مظهر للصدق و الخداعه و الحیاة شک لا سک عنده و لا شسته فی ان الامه طایع غلبه
وانه لا شرط من شرایط الامه فیه کا خوف من مقدم منظم حمل الظاهر من اکثر الامه
ان الامه دونه و انها ادلی سازید و اما الجامع من الامر من الا کا جامع بین انفسد ان
القوم انهم استخوان من بخته نیز قد عرف باجری علیهم من انفصل و المکاوه الخ
اکتول ترجیه این کلام که حل آن برعوان بلکه تلمای این زمان چنانکه باین شکل از زبان

مجتهد در جمله فن از بحار الانوار بشنو که این کلام از صدق و صواب دور است زیرا که ما این
 کردیم سوانح کبیر را در وقت حضرت امیر و فیکه آنحضرت در آنوقت داشت مثل حرف امام
 حسین از نبرد ننوده و چگونه خوف از کسیکه اعلان و ابها رغبوق و فحوری نمود و تفتیح و حوا
 در دین اری بی پروا بود و از عقل و شعور بهره داشت و کسی اشتباهی نبود در سکه آن طعن و قائلیت
 امامت نداشت بلکه مانند سایر ملوک جردانده غلبه و سینه زوری ادعا خلافت کرده و هیچ یک
 اثر شرایط امامت در او متحقق ننوده برابری می تواند کرد با خوف و خشیت از کسیکه مقدم قوم بوده
 باشد و بحسن ظاهر تصف باشد و جم غفیر و جمع کثیر از امت او را لایق امامت میدانستند
 بلکه مرتبه او را بالاتر از خلافت میدانستند پس قیاس یکی ازین هر دو امر ایراد باری قیاس
 مع الفایده است و بیامع بین الامرین مثل جامع بین الصمدین است علامه آنکه قوسیکه
 امتناع از بیعت بزرگتر و دایحه از قتل رستم و اسرو غارت بر آنها واقع شده ظاهر معلوم
 است الهی آغوش و آنچه گفته و اگر چنین بیت مختصره اگر مستثنی یا سماع مطابق امور است
 جواب اشکال بر عمومی و بسیار سهل است چه بر تقدیر یک آن یا د شاه میزنی خواه نصرانی بیعت
 خلافت خویش از مسلمین در جوخته و در بی اگر آه آنها ننوده پس تخیل با وجود یک بر محض نه لفظ
 نمی پذیرد بیشتر بر گزشت نیست لفظه تها و لکن جعل الله للکافرین علی المؤمنین
 سبباً لاجل در رساله قدیمه اشارتی بدان فته و اگر کشتن مؤمنین و هت غارت بیعت
 شان مانند نبرد بر تقدیر عدم بیعت در پی شده پس بیشتر باین الفاظ و بقیه و توبیه و مد ارا
 او بقدر ضرورت است معافیت ندارد فان الضرورات تبیح المحظورات و این تقریر قبل ازین
 بعنوان تفصیلی گذشته قلا تعیده مرة بعد اخوی حکایات و قصص قدیمه علما مگر بکوشش منگی
 نرسیده از آنجمله قصه ابن جوزیست که وقت سواک شیعه و سنی که خلافت بلا فصل برای
 کرده و چاشین جناب سید المرسلین با تحفا و ادب است کبیت و قریب بود که فتنه
 عظیم میان ایشان بر پا شود فرمود من بنه تبه و رجوع ضمیر موسی اقر ب نزدیک
 درین کلام مرجع گردانید و همچنین قصه با علما در زمان بعضی از خلفای عباسیه الی غرض که
 من الحکایات اما تخصیص و عید کثمت بیت با طام مستخرج شرایط که منگی و مقله اش

ذکر میفرمایند پس اگر مرادشان اینست که نزد اهل سنت و جماعت حدیث مذکور نامادیه
 تخصیص یافته الی غیره لکن پس مسلم است و لیکن در احادیث و اخبار یکدیگر تدبیر و عقل نسبی
 بشوق عصای مسلمین بر دزد و حبیبیت شان را بجهت خروج بر امام وقت متفرق سازد و
 شده و مدعی اجتهاد و کسب بجهت غفلت و بی تمیزی جمیع آن روایات برداشته کدام
 مانع پیش آمده که بر امام عادل محمول نمیفرمایند و حضرت امام حسین را در خروج بر بزرگ
 نزد هیچکس لیاقت خلافت نداشت معاتب می نمایند و اگر مقصود اینست که نزد علمای
 شیعه با امام بر حق مخصوص است فقد ظهر بطلان سابقا و ازینجا است که امامیه میگویند که
 حضرت امیر در زمان خلفای ثانیه اگر چه با کراهت پیوسته نمود و لیکن نکست بعیت و نقض
 آنجا را احوام بود و لهذا میبایستید بر خود کشید و در چشم خود دید آنچه دید که کافی حصول
 الکافی و تمیض الشافی و غیره با و اتفاقا در جواب مشکلی است ذکر یافته که در توریه عبدالله
 بن عمر برای حفظ جان و ناموس یا الزام مخالفین خود این قسم کلام را به علی تمام است
 لکن مستلزم اعتقاد حقیقت یزید رئیس الیماست چه معنی این اعتقاد است که در
 خلال قلب عبدالله بن عمر ادعائی و تصدیقی یا اجتماع شرایط امامت برای یزید حائز
 شد و بطلان مالا یحقی علی اولی الالبی زیرا که بتصریح سید مرتضی علم الهدی شیعه
 و متخصیص مجتهد و منکر تقلید کابر خویش یزید شقی بشرطی از شروط امامت نزد احدی از
 صحابه و تابعین متصفت نبود پس سبب آنکه محال است که عبدالله بن عمر میل قلبی اعتقاد
 دل بحقیقت خلافت آن پلید کرد در دفع بعثت بر روایات فریقین انواع تلبیسات را
 بعمل آوردند داشته باشند مثل بعضی از معاصرین در سافه امامیه و اگر گویند
 که سید مرتضی و منکر آنچه گفته اند که یزید از شروط امامت معزیه و کسی از صحابه و
 تابعین او را لایق خلافت نمیدانست نظریا اعتقاد خویش گفته اند پس لازم نمی آید که
 بر نهاییست عبدالله بن عمر او را لایق امامت ندانسته باشد گوئیم برین تقریر
 مستند فتاوی در حق عبدالله بن عمر که حال او در حجت ایلست از سابق و لاحق سلوک گشته
 بجان دل با عیبه شد و وجه صحت کلام علم الهدی و دیگر علمای امامیه که اساس عدل و الزام

بنادند هم تلاش باید کرد بمقابل قاضی القضاة یعنی عبد الجبار صاحب مفتی و مانند او
 که نظر بامور نفس الامری تقریرا میسر را بخاک برابر کرده بودند کما لا یجفی علی الامور معلما
 عن العلام الا اعلام صلاست تمامی بنی آدم را که حال عصیت و عناد علما شیعیه را
 ببینند که مجرد روایت حدیث و غیره را برای حفظ جان خود و تمامی خائنین و الزام
 ایشان نفس قاطع در اعتقادند کور می بندد و بعد از آنکه حال عبد الله بن عمر در باب
 خلافت نیز بدیده کسی و شن گشته و هرگاه اهل حق بیعت سلمان و ابوذر و علامه و قول
 تولیت حکومت دمشق و کوفه دید این از دست خلفا در شوا به حقیقت راسته بنی علی
 علما می رفته غیر از آنکه بهم برانید و غلب غیظ و غضب شوند خبری از ایشان بظهور نمی آید
 و چگونه طایفه رفته بمقبرت نه است نباشند و بر نفس الجلی آنها عظامی عالم را خنودند
 که یا عزرات علم الهی در محضر و اندکان خلفا بحسن سیرت انصاف داشته بعد بکه مردم
 اتوقت ایشان را بر جناب امیرم تفضیل و ترجیح دادند پس این بزرگان بر تفرقه و عدم
 اعتقاد بحقیقت خلفای نشسته چو این مذرات از پنجاه خلافت قبول کردند و در اصول
 و فروع مدت العبر بر مذیشان بی اجار و اگر آه قادی نوشتند و حضرات خدایان
 گوناگون را علی گرا نشود و مالد مور ترسلک آنها فیصل کردند و حال آنکه در بجا و غیر
 آن با حدیث مستفیده ثابت شده که هر که از جانب خلفای جور عمل شود خشنود و با
 خواه بود و ابدا بدین در پیهم همراه شان خواهد ماند آیا اینهم با عاصبت بودین خلفا
 نزد خود و در بین جمیع تواند شد فاعبر و ایا اولی الابصار کاشش مقبولین ایا
 خزانیت الهالی که حق اید المومنین و اهل ایمان و دین بود بصرف خود می آوردند و
 هزاران در ایم و دنانیر مثل عبد الله بن عباس می ر بودند ذخیره ساختن بر تقدیر ضرورت
 بحیثیت رفقا و نگهبان داشت مجاهدین می برداختند و جناب مقتضوی را بسواری لذل
 می طلبیدند که یکدم بابا شجاع الدین را در بلاد شیعه و مانند کما فی الکافی و تالیفات
 فضل بن شاذان یا بسواری ابر که بیک گردش چشم آتجانب کرامت آب با جسی از
 اصحاب عجایب تمامی دنیا نظاره فرمود کما سیحی بیانه انش الله تعالی و بعد از اتفاق

سپس بخارند

امیرالمومنین را برار یک حکومت می‌نشانیدند و اگر انهم جز قتل بود باری مثل سلطان
 الفیض بن عباس بن عباس که تفصیل و سوفی بجای آنش الله شکر در عین هجوم اعدا ترک
 رفاقت خلفا نموده خانه بیت المال را همراه می‌بردند تا حوصله خلفا در مضیق می‌افتاد
 انکس که این نیز صورت بدست سخن بهانست که خدا این حضرات بجهت حسن سیرت خلفا
 که اعتراف به علم ابد در امامت بلا فصل امیرالمومنین نود نمودند و علم رفاقت نه افرا
 گمانی البجار و مجلس المومنین متقولا عن الثقات و المتعبدین بلکه با وجود توابع و موافق
 حقیقی بروقت موعود و سرهم نتراشیدند و از عهده معاذیر علمای تحریر طایفه است که
 بزرگان مذکور در بعضی از اوقات خلفا را بد گفته اند و بیخ از بختی نود نموده باشند بخلاف
 عباس بن عمر که وقت خلع اهل مدینه نباید بزدید پرداخته و بر افعال و بیعت بزدید تکیه
 نکرده و همانا این خیالات از وساوس شیاطین و خرافات مجانی منهای علم
 ابدی در شاقی در مقامیکه پیغمبر مشغول گشته تخلف را از مراتب اعلی شمرده اگر شمه انصاف
 مرعی شود عباس بن عمر برین هم اتفاق کرده که مراد را و وضع سابقا ملاحظه کنند
 که اکنون انکار غیر مصداق این آنکه الاصلوات الصلوات الحیاتیه بانه آدم
 بر اینکه ازین بزرگان بر اصول امامیه بیکد و حرف در بد گوئی خلفا و تذلیل شان منقولست
 و این عجاب محض ناقص اندیشی و سفاقت گیتی است بجادل مکار را هرگز خیال آن
 در دل نگذشت که این امور منافقانه مخالف رای صواب انهای حیدر کار و دوست
 ابرار است و بولمن خلفا علی روس الاشهاد بر خلافت بنی دانی و وسایای رسول با
 است و بر تقدیر تسلیم اگر کالیرق الخاطف بیکد و با بر تقریر حقیقت مر قنوی کرده باشند
 ان دو حرف در آن واحد معارض نماید خلفای رخشین که احقاب اتفاق
 افتاده و یا جماع فریقین ثابت گشته چگونه تواند شد حال اخوان و انصار خلفا مگر
 بر اصول امامیه منتهی است که چون حضرت امیر مانند جنین رحم در پرده نشست و مثل خنجر
 بخانه کز خنجر و فاطمه زهرا علیها السلام تمامت رتبی باشم را طلبید و پرستاران
 و خدمت کاران را جمع نموده بر خلفا فوج کشی نمودند در مجانب اصحاب در آمد و سیف

زبان بکشید آواز فوج و زاری اصحاب بپوشش برین رسیده و بسیار از کربانها چاک
 شد و نگاههای غاصبین بر خاک افتاد و کلمات قدس زبان جاری گشت و حال
 لشکریان نزدیک و دور و اهل این مرغانه مگر در بخار و متقللهای صدوق و ابو محضت و مانند
 ایشان ندیده یا نشنیده که بعد اجتماع مواظط شهید کربلا که با وصف تشییع خلافت
 عمود و مواثیق و زریده و شمشیر ظلم بر روی پاکشید و قطره آبی باطل بیت من
 و از تشکی قیامت و احوال محشری ترسید لعن بکرمیکردند و بر رئیس لشکر شورید
 میشدند باز بجز دستمال او برخاست و نیای فانی مایل میکردند پس اگر آنقدر
 و سلمان در وقتی از اوقات بنا بر بشریت یا وجه دیگر بعضی از کلمات بقصر محال
 منقول باشد و بدرجه صحت رسیده در چه حساب که از وقت مهبود که برای جهاد خلفا
 بعد صرا ایشان قرار گرفته بود بخلفت و زریده و سر تر کشیدند و اعلات مرتضوی
 بجا آوردند بار خدا یا مکر کار علمای طائفه باین تاویل علیل مخلص جویند و از
 جانب مقبولین خود مانند سلمان گویند که باعتبار معنی حقیقی چنانچه از شرح کلیتی بر
 محیا آید که خلق و حیات اینها را بر وقت مهبود بهم رسانید پس آنیکه مثل عمار یا سرور
 مقصودین باشند و در زمره مخلصین نباشند میتوانند گفت که دایره وفات سرور انبیا که
 مردم در آن ایام سر از پانمی شناسنا خند و جگر خسته و دلها بر بال کتوت بسته بود
 فرصت خلق رکس کجا بهم رسیده تا کفار را سابر اس رو میداد و حکمتی و موسکا
 دستا شد تا سرهای ما همچو دست موسی علیه السلام سفید میشد فتود باسد من الحزانت
والعجب کل العجب که رازی الهول و دی که یکی از مریدین و مخلصین ابوالکاج
 اعمی و امام احوال و کلینی اعور و عبداللین سیاه بودیت و نزد امامیه از سر آمد
 متکلمین و کتاب خود ابرو شبنامات اعور ملقب کرده دعوی نمایند که مفسد کس از
 اکابر اصحاب جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و زیاده تر از صد هزار کس از عوام همراه
 جناب مرتضوی بودند و میخواهند که آنجناب بمقابل خلفا صف آرا شود و حتی خود
 از غاصبین باز ستاند و بر بنهم ترقی می نماید و میگوید که این مضمون در کتب فریقین
 موجود است

است تَكَادُ السَّمَوَاتُ يَتَّقَطُّنَ مِنْهُ وَتَلْشَقُ الْاَرْضُ وَتَخْرُجُ الْحِمَالُ
 هَذَا و اهل خود را بعد از ملاحظه این امور در حقیقت خلفا تردید بخاطر خطر نمیکند
 و هر یکی از عقلا بجنون علمای شیعه پی میبرد و بهر حال غناگیری او بهم خامه نموده و از ثروتن
 حقایق خود را باز داشته یا اصل مطلب می گرایم و بر فضل از زمان طاهر مستقیم
 که برگاه حال بصاعت مزاجات این منگی مرکب خرافات واضح شد و تمیحات او بر کمال
 شکفت و هوید اگر دید و کان علم این مدعی اجتهاد که بکمال زیر زمین با ثبات
 عاریتیش از کشته بودیم بر باد شد **بیت** جهودی سسی را ز راند و کرد بدین
 غارمیدن بران سو کرد **قوله** و علی التزل الخ **اقول** حرمت و تقی لازم آید که تقیه
 در وقت خوف نزد عبد الله بن عمر واجب باشد و این ممنوع است و مستند تابع این عقلا
 یا تحقیق کرده اند که تقیه در هیچ حالتی واجب نمی شود که ترک آن آدمی بی دین و ایمان
 شود چنانچه مذموب امامیه است و کلام صاعب ثقه قبل ازین گذشت مع ذلک
 سائلش آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در حق کسی که بدست کفار و فرشتگان قرار
 شده و هرگز کلمات کفر بر زبان نیاردند و تقیه نکردند چنانچه در تفاسیر و توفیقین
 مرویست بر تقدیر حکم و وجوب چنانچه امامیه بان تقیه مذموبی و قلب موضوع میشود
 بالجملة سئله تقیه بر مذموب قدام و ساخرین یا چیزی دیگر است و سئله تقیه بر مذموب
 امامیه چیزی دیگر و از اینجا بی ثبوت پوست که مدعی اجتهاد در هر دو مذموب فرق کرده
 و اهل خلق را بیدین و ایمان قرار داده لغوه با سه من سیات اعمال و اقدار بر نه
 و عماله **قوله** دوم آنکه الخ **اقول** معارضه است بچیزی دیگر که در مباح است
 و معنی عبارتش امنیت که چون معاویه متحضر شد ضحاک بن قیس اطلب کرد و حکم
 نمود که مکتوبی بنام یزید باید نوشت که وعده اهل قریب رسید بجز در دین مکتوب
 بجنایح استیصال روانه شود تا خیر کن القصة چون یزید حاضر شد و معاویه را اگاه
 کردند یزید را بسینه خود چسباند و وصایا نمود و گفت ای فرزند بهترین اشیاء
 صدق و صفات و حسن اخلاق و بد آنکه دنیا دار فانی است نه سرای جاودانی

و اگر دو دنیا همیشه برای کسی می بود سیدنا و نبینا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم با حق
 باین بود چنانچه وصیت بر تو القای میکنم باید که در حفظ آن کوشش نمایی و در نقص آن
 خیال بسندی اول از همه اینکه با اهل بیت پیغمبر نیکو سلوک کن همچنین بابل مکّه و مدینه تا آنکه
 گفت که من بر تو از چهار کس خوف میکنم زیرا که ایشان بر خلافت تو دل نهاده اند است
 و بیعت تو هرگز نخواهند بست و بیعت تو هرگز نخواهند کرد عبد الرحمن بن ابی بکر صدیق
 و عبد الله بن عمر خطاب و عبد الله بن الزبیر و حسین بن علی بن ابیطالب رضی الله
 عنهم اجمعین الی ان قال اما حسین پس اهل کوفه او را خواه نخواه باعث خروج بر تو
 خواهند شد و فوج کشی خواهند کرد پس اگر ظفر یابی و او را دریابی احسان بوی کن
 و رفتن و مدارا کن بجهت قرائت بیک با حضرت صلی الله علیه و آله و سلم دارد و بداند که بدین
 از پدر تو بهتر و مادر تو بهتر و جد او از جد تو بهتر و ما یابین رشتہ بجهت جد آورده
 ایم و باین شرت بیکانش فایز گردیده الی آخره و مثل این روایت از ترجمه طبری
 متعارف نیز منقول است که معاویه بن ابی سفیان هر چه که می بایست کرد و
 مبارزان جهان و شجاعان عرب اشکستم و برای تو بخت کردم گر چنانچه بیعت نکردند
 من با تو در حق ایشان میگویم الی ان قال اگر حسین بن علی بیعت با تو کنند بهتر و الا
 خود را نگاهدار و اهل مکّه و مدینه را نیکو دار که همسایه خدا و رسول اند انتهی و بنی حارث
 و رافضی می شود که معاویه چنانچه بزید را در باب حفظ مراتب اهل بیت با حضرت امام
 حسین علیه السلام و احسان بوی ایشان وصیت کرده در رعایت اهل مدینه هم
 وصیت نموده و این تقریر وقتی است که دلالت قول معاویه بر آنچه می طاعت می
 از ایشان مدینه فتنیده اند مسلم داشته آید و الا قائل را میرسد که بگوید چگونه بنابر
 حسن ظنی که در باب اصلاح بین افاضل نسبت مسلم بن عقبه داشت این وصیت
 کرده باشد پس ثانی هر دو یکی میشود یعنی یقین و تجربه میدانم که اهل مدینه از بیعت
 تو خوف خواهند شد و براه خلافت تو خواهند رفت پس علاج این و انوار اسلام
 طلب کن که از بیم من خیر خواهی طرفین خواهد کرد و موجب اطعای تازه خواهد شد

دما از روزگار آنها خواهد بر آورد و محاصره این احتمال است آنچه اهل
گفته اند که معاویه از مقاتله امام حسین از آن منع کرده بود که مردم از وی بدار شکست
اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم شوری کی نکنند و در خلافتش رخنه نمانند پس
می توان گفت که چون قتل و هتک ناموس اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از ضحایه
و ابلت و هتک و غارت بیوت این بزرگان و قطعی مسجد نبوی موجب اختلاف ریاست
بزر بود غالب که مقصد او اصلاح قیامینم باشد نه قتل و کجی ایشان و از ادعای خود و
که آدم بنیان بایست است و محتمل است که مسلم بعد از ولایت معاویه بصحبت نزار
سر آمد ضایع و فجار سرف کز دیده باشد و سابق ازین گذشته که یکن آن مسمی الرطل
کا فزا و بیع نو ستاد با کس بالجد حال آدمی نمائند بسیار بد اصفهانی در مقام
حمیدیه را نیز در تری این حالات شخص گفته خلاصه آن بسیارست فارسی چنین میشود که در
سنو هرگز عجیب نیست که آدمی کردی باشد و در شام و عربی شود و قیاس عجیبی منقلب
باشد صیغهم و مجتهد کرد شب هنگام نزد ابوالقاسم قمی میگفت که بخت است آقا فخر
به پیشگاه تان شتاه بکستاده شغول بودم آنچه در دست مذکور بران بایل ارشاد
سفر بود مقیم میداشتم که وحی جبرئیل امین است و بعد از توقف بر جانب بایل میشد
حق را در آن منصرف می شد ششم هرگاه دست مذکور سپردا سر مشال اقا یعنی تقاضا
بر من حرام شد انشی تافیس الامر خلا و ه آنقا گذشته که حضرت امام که از سر تا
قدم نور ایمان در گوشت و پوست ایشان برایت گواه و هزاران جزات و ثواب
عادات از جناب سرور کائنات و خصوص خلافت و امامت و کمالات خلی و علی از جناب
مر قیسی علی دیده و شنیده بودند کمانی الهی و حیات القلوب و نور من لای غبار
اصول و موقوفه مدین و لای اهل بیت نبوی درباره حقیت امامت مراقتوی از موقوفه
خلافت خلفا و صحبت اخوان و انصار آنها مصداق خاص حقیقه شده و بجای دیگر
و بیس اقا و ندک غفلت بلکه در ایشان بابت ادکشد بلکه تابت و بحال انجا
چنانچه در کتابهای فن رجال مرویست مسلم جاریه را که نمی پرسد و ترسید دیگر بر تنفعی که

برید بر خلاف مساویه در پی قتل ابل مدینه گردید آنکه چنانکه برید را بنید
خضعت و عداوت زاید الوصف بود مسکنه و ابل مدینه را از اجمال و اهریاف
جناب و غمهم که از ابتدا منکر بیعتش بودند و قول مساویه را هم قبول ننمودند و شمشیر خود
میدانست پس برید اول وصیتی که مساویه در باره ابل میت نمود ترک کردن بعد وصیت
او را در باره ابل مدینه از دست داد و برین تقدیر موافق نفس الامر نمیزد جناب را دست
دیده شروع نمی شود قوله سوم آنکه الی آخره **اقول** این جهان اجمال است که مظهر
زبان در از می آید است پس مما شاة میگویم که از داب فرومایگان قلیل النعمه
است که کلام را با بکار و اجمال او انما یند تا در وقت دارد و دیگر احاث محققین که بر کار
و جای پناهی برای شان باقی ماند و نزد عوام باین صنایع و بدایع از عهده جواب
رساله بصارت العین قانع شوند و فی الحال از کشمکش تقاضای جواب نجات
یابند و این کلام جناب مخاطب از افراد همین کلیه و از فروع همین اصل است تفصیل
اجمال آنکه ترغیب دلیل مخاطب بر هدایت شکل اول است یعنی ابل مدینه مریض
از تائید ذی النورین بودند و هر که مریض از آن بود واجب الانتقام است و در هر شهر
و مسلک است اول منع صغری و سنده منع بعد ازین تفصیل هر چه تا متر غمناهی شنیده
جانبیکه محبت الزمانی واقع شد است ذی النورین را در منج ثانی ایراد نموده و زبان را باز کرده
کرده و مجلس اینست که ابل مدینه سماعی بسیار در تائید انجناب و دفع بلوی و مضین
و اشرا ر مبدول داشته چون تقدیر ساعد بنده کار از پیش بر زنده و تدبیر است ایشان
سودی نداد و مسلک دوم نظر در کبری یعنی از اعراض که انتقامش آید
بود چه میخواهی اگر معنی اینست که هر که در پیش روی ملوانان شمشیر کشیده انورین
و جهانست فلا نسلم که انتقام درین صورت عموما ضرر و زیاده از لزوم انتقام
در صورتی تواند بود که حضرت ذی النورین از ابل مدینه مسل سبقت و قتل ملوانان
طلبیده باشد و هویش مسلم زیرا که نقیض و ضد آن در کتب اهل حق نایاب است که
بهاجرین و انصار و تابعین اختیار و غیر ایشان که قصد کارزار نموده بودند حضرت

عثمان آنها را ازین اراده بازداشت تا چارگی شوند چنانچه در کتب شروع حدیث
 مفصل است باز هم بسیار از فرزندان و عظامان اجله اصحاب برای محافطت
 بر دروازه عثمان رضی الله عنهم جمعین بیالات حربی حاضر شدند و از شر اعدا آنجا
 را نگاه میداشتند چنانچه تفصیل این امور هم درین کتاب بر مقام خود خواهد آمد انشا
 الله تعالی و ازینجا است که بلوایان از اینجانب یوسس شده با انواع مکاید و حیل از
 اطراف دیگر اکتفب نموده در خانه امام الصابرين داخل شدند حاصل که بجهت اکتفا
 مفصل نمی تواند گفت که اهل اعراض از تائیدی النورین گسیخته تا معلوم کرد که سر
 شقی آنها را گشت یاد دیگران را تا در وقت سخت و نظیر برای چپته مفیدی باقی ماند و بر
 تقدیر عدم ایهال ضرر معر نسین برای سرور تا وین گند و اسراف تمام بکار برد که شاید
 و بی را خیالی ایمنی در سر اقتداره باشد که در صورت نقل و معر نسین بسیار
 از لطف گیر و خارج و نوا صعب بخاذا آمد که در اسلاب مروتین و تلکرم است برادر
 خواهد رفت چنانچه حضرت امام مهدی نور انظار بیرون آوردن لطف شیعیه از ظهور
 سنیان می کشد و از ظهور خویش است برداری شد و این ششم اسرار مذنب شیعیه را
 در جواب ثمره اختلاف در بطلان عمل محبت امام مهدی شیعیه مفصل گفتیم فی الجمله
 الفاضلین و بلایع الیه المثلثات قول به پس از بدرا الی آخر **اقول**
 بر تقدیر که فتن انقسام می بایست که بر دقتی هم آنها نوشته میسرست و الله
 سکر دیا از نورین و بزرگ که موفض از جناب ذی النورین بودند منع می نمود یا بر خفین
 و تفتیش موقوف بدانشتم لم یبق احد من هذه الامور چه آن بدعت دو باب
 اهل مدینه با عنراف نمی طلب این مضمون بر زبان آورده بود که اگر از دخواست مدینه
 و قبول بیعت و اطاعت از سدر راه نوشوند شیخ میر و کسب است برگیرد
 از صفا و اگر رایشان اثری باقی دارد تا سه روز و او غارت و هتیب به و
 اگر براد خلافت و جدال نوزند تو نیز متوضیح می شان مستو و با منتهای مهم
 این نیز توجه شود در کتب شیعیه نیز بنظر نگذاشته که او وقت و ستادن مسلم از قصد

خون عثمان و اعراض اهل مدینه حرقی بر زبان آورده باشد این حکم مذکور نفس اماره
 در عموم یا بشرکای قلعه ذی النورین و کس دیگری بر تقدیر تسلیم از اهل مدینه عرض از
 تأیید وی بودند و جدا و جدا تعرضی نداشت با جمله مقصود او انتقام اهل مدینه است
 بجهت سربازی از بیعتش اولاد اراده نکشت و خروج ثانیاً چنانچه وقت ساختن کربلا
 مطلع نظر آن سرآمد اشتقیا باطل را علمای ذیقین مین بود که امام حسین از بیعت انکار
 میفرماید نه آنکه علت غائی آن بود که جناب امیر علیه السلام بر او ایست عبدالله بن عباس
 کما من قبل نقل من کتب الشیعه باعث قتل اهل اسلام --- و ذی النورین بودند
 و امام حسین هم اهل نمودن پس یا ضرورت این بزرگان را باید گشت بی مصرف
 بد کردار بنمایان و اخوان الشیاطین که بار داده ان بد بخت و بی دین اطلاع بهم رسانیده
 بود و بنابر بیعتش کوی سبکی از انبیس بعین می رود این همه حرف و حکایت خون
 ذی النورین را وسیله خون ریزی و انتهاک حرمت اهل مدینه سید انکونین قرار
 داده بود تا ذیل آن بپذیرد تا باب این محاذیر شست و شود و نمیدانست که
 طاعت بک بر بای هفت گانه بشوی تا چونکه ترشد بپذیرد باشد قوله
 و هم از قرطبی آورده **اقول** چون نزد اهل حق امثال این اعدا را بار ده
 در باب عداوت مقبولین بآگاه احدیت تعالی شانه و تقدست اماده
 مقبول نتواند شد چنانچه در کتب کلامیه بتقریرهای مضبوط مسرود و مسبوط
 است پس این ظالمین که حرمت اصحاب و اهل مدینه بر در عالم نگاهند آشتند
 بآباد افراهِ خواهند رسید و بیمه دوزخ خواهند گردید بخلاف اصول و قرارداد
 حضرات متبعین که دخول این ظالمین را در جنت فردوس منقضي است تفصیلش
 آنکه آنچه از قرطبی منقول است در کتب معتبره امامیه از سیر و احوال و شروح
 احادیث بضائیم اخذ کرده است پس این نوع اخبار با اتمام احادیث ایشان
 که دلالت بر آن دارد که بغض مجنوبان ایزدی بکمان آنکه نزد او تعالی از سبغضات
 اند مشهور ثواب و منج حسانست روی امامیه و تقسیم الاغور فی الکافی با ستاده

عن ابی جعفر علیه السلام قال لو ان رجلا احب رجلا له لاثابه الله على حبه اياه
 وان كان المحبوب في علم الله من اهل النار ولو ان رجلا ابغض رجلا له لاثابه الله
 على بغضه اياه وان كان المبغض في علم الله من اهل الجنة يعني بايد که دوست
 و دشمنی هر دو به باشد پس اگر شخصی سینه کسی را دوست میدارد اگر چه آن شخص
 نزد خدا بد باشد و لیکن این شخص بر نیت خویش در دوستی او ثواب خواهد یافت
 همچنین در دشمنی شخصی که محبوب خدا باشد انتهی شخصی در گناه آدمی است دوست
 بر گناهش نیست و پناه عظمای شیعه در گناه خویش تصریح کرده اند و اقصای
 شیخ الاسلام بنظر امامیه هم مثل منجی السلامه واقع میشود که در آنست که در وقت
 وقت اجتناف و معیت کرد که در او نشود فلان امام ظهور نماید و در آن وقت
 کذب و دروغ نیست و متحقق است دلالت بر آنست که سبب کذب و دروغ
 در یاقوت باشد که مسلم بن عقیل علیه السلام را دوست بغض می نمود و دوستی را
 باعث دخول جنات و موجب ترقی درجات است و پس بر سبب که در این کتاب
 این احوال شایسته لایق ذر و دسر علی باشند و خواهی بود قوی و مستحکم
 نیست **اقول** با وصف اظهار فطام و بیدار دفته پر داری و سیر گریه
 دوست بریزید به نهاد خیال اجتهاد ایشان بر اساسی علایم اعلام و سبب با وجود
 یا کرمانی قسمت اعتقاد بر کور یا نه نمودن از عجایب خرافات و سیر گریه از کمال
 شایسته و در زرا محمد اکبر آبادی و اقران و امثال ایشان آنچه در باره حق
 و حقیقت و فضایل و فضایل ثابت میشود و هم کلامه بر این دلالت دارد
 لیست از آن جمله بیان آن بر آید از محال و تقوی چه نام توان برد که حرف
 و سلام و خشنی عام است چنانچه اشارتی بدان رفته و در دیگر مقامات آیه
 این دانست با جمله در باب معاویه بن ابی سفیان که لفظ فقه و جهل در کتاب
 معین است و دلالت بر این امور افاده میفرمود بر مذمت معتقدین خلافت صحابه

میشت در حق بزرگ و مسرف عقیدتشان دهب که علمای سنت و جماعت کجا دعوی ایجاد
 کرده اند علما و چون بر اصول امامیه که سبقت آنهاست و برادرانشان پیشین
 بالبحث باشند و کلام اکابر علمای طائفة بران دولت کند خصوصا آنچه ابو القاسم قمی در کتاب
 قوانین گفته که خلاصه آن بدین عبارت میرسد که اگر بت پرستی بعد تحصیل علوم ضروری که در علوم
 بفهم قرآن مجید و حدیث شریف دارد در عبادت اهتمام اصرار نماید و متفقدای جدید
 او همین باشد اگر او در اتش و دوزخ مغرب شود و ظلم از بار حقان خواهد بود و آنرا
 است پس چه عجب که اخلاق مسلم و حقیقتش که در کلمه کوی زاده ای احکام ظاهر است
 و اینست که چون از قاعده اجتهاد و زور اجرو ثواب مزین باشد و در کتب
 در کتاب انبیا انچه لصاب ثمره الحکامه زیب تریم یافت که اگر سرت با این
 دلیل و قیاس که گاهی اهل حق در باب او بکار برده اند ساقط از درجه است و
 تا ابد از مرتبه اجتهاد نباشد پس اولی آنست که خوارج نروان و سن یقوم مقامهم نزد
 علمای تشیعین از زمره مغذورین بلکه مجتهدین و مایورین خواهند بود زیرا که باقر
 مجلسی در تذکره الاممیه نویسد که عمده اصحاب حضرت امیر که قرائت قرآن و تفسیر
 بحال تقوی و ایمان بوده اند بعد از واقعه جحیم از جناب مرتضوی برگشته و خروج بر آن
 جناب نموده مسأله کفر آن امام بر حق نمودند و لشکر بجنگ او آرستند لیکن پانجم
 که رشتنای خوارج مذکور برخلاف اصحاب صفین اخلاق حق منظره رشتند و ابطال
 باطل هست میگما رشتند اکنون در اجتهاد ایشان چه انتظار باقی ماند چه نبوت علم
 و فضل ایشان از مقدمه اولی کویا بدیهی اولی و نجات ایشان از دوزخ و دخول جنت
 بسبب بعضی که گفتند صفای نیت حق طوبیتشان تصریح روایت کلینی و غیر
 در سابقا و بتخصیص عمده علمای امامیه که معرفت آنها بود از علوم ضروری چه جای
 فضایل دیگر از فایق بودن خوارج بر ملازمین محبت مرتضوی که بلا ریب مجتهدین امام
 از ان بی بهره باشند اما قاعده طوسی در آخر تحریر العقاید یعنی محاربا
 علی کفره و مخالفه فسقه پس حجت و بدان را نمی بخاید و بنظر افادات قمی امثال

با و متاخرین امامیه در مقام مناظره بکار نمی آید چه معمول و صدق کلام منجم طوسی
 بر سید نیات آنها فاسد و مکنونات آنها کاسد باشد مسلم و مشهور است و عموم و معمول
 آن مثل خوارج نهروان که با طهارت محلی علیه ما علیه و دیگر پیشوایان او نیات آنها محدود
 از شواک و پاک از غوائل و اعتساف بود ممنوع است پس باید که در محاربین هم توفیق
 و تقسیم بکار بر ندان تطبیق این اقوال همه که صورت بند و الا یلزم من صدق کل کذب
 الاخر و بالعکس حیف از اکابر علمای مدعین مزید ولای اهل بیت سید انبیا صلی
 علیه و علیهم اجمعین که مفسرین جناب مرقصوی را بخلوص نیست متصف سازند و تبریز
 قوانینکه دخول جنت را برای خوارج بی دین مستلزم باشد نه شیع عر فی راهم
 در برابر باز و بروی اهل حق بدعوی زیادت محبت اهل بیت نبوی کردن کشند غریب
 باید ازش این کج و بها ذائقه عدل قهار حقیقی می چشند **و از کلام** از به امامیه یعنی
 جناب مرزا کاظم علی صاحب که بحجاب استفقای مسلکی سیر امارت کوفه خدا از عبارت
 خبر بد بگوید و ورق نوشته اند تطبیق مذکور سمت و ضووح دارد که هر مخالف فاسق نیست
 پس هر محارب کافر هم نباشد کما قلنا بلکه بعضی از گروه اول فقط مرکب خطا باشند
 و بعضی از جماعت ثانی هرگز کافر نباشند عبارت بر سر بلاغت شان یعنی این آ
 در جواب رشید الدین خان باید نوشت شما بنی الفین بگوئید شما که میگوید که تاویل جناب
 مغفور در کلام محقق طوسی قابل تسلیم نیست چرا مقبول نیست حال اینکه تصریح عدم
 ایانت و رد دلیل که بر عدم دخول بهشت آورده اما جواب عبارت شرح تحریر
 این آنست که مخالف جناب امیر پنج قسم افدکی اند از آنها با اتفاق شیعه و سنی
 کافر بسبب علتی که نزد شیعه و سنی بالاتفاق موجب کفر است یعنی چیزی که مستلزم
 انکار ضروری اسلام است و یک قسم از آنها بالاتفاق فاسق اند یعنی مومن نیستند
 و حکم اسلام بر آنها جاریست و یکی از آنها فاطمی اند و یکی از آنها سانی اند که میان شیعه
 و سنی خلاف است در کفر و عدم کفر آنها بسبب عللی که نزد آنها موجب کفر است
 و نزد آنها موجب کفر نیست و آنها محاربین اند و کسی از آنها کانی هستند که در میان

شیعیان در کفر و عدم کفر آنها خلاف است و در اینها مخالفین اند و راحت و محنت را کفر
 در محاربین و فسق در مخالفین نیست انتهت بحر و فاعده برین مقام جواب مجتهد فانی همین
 قدر کافی است که محاربین امیرالمومنین علی الاطلاق کافر نتوانند شد چه اگر مراد از کفر کفر
 اینست که در احکام دنیوی نیز کافر بوده اند پس در رد این احکام بر مثل جناب ام
 المومنین که در زمان امیرالمومنین هم ملازم مقبره شریف سیدالبین بود معینا جناب
 یعسوب السین در خرافاتشان و حضرت طلحه و زبیر از حواریین پیغمبر صلی الله علیه و آله
 و سلم احکام اسلام جاری نمود چنانچه در کتب امامیه و منها کن باطل الشیخ المشایخ
 روایت هزاران اشکال و اعتضال بر امامیه متوجه است و اما عمل یکفیه الاشاره و دیگر
 بدلائل احادیث و فتوی که در بیج البلاغت و شروح آن مجموع است خود محادیه اتباع
 او یا تعنی باشند و غایت کار ایشان با وجود اخوت اسلامی بغض رسد فاطمک فی زوج
 الرسول المقبول و حواریه و اگر مراد آنست که در احکام اخروی مصادق کافر
 اند نه احکام دنیوی پس حال فساق و کفار هر دو از محاربین و مخالفین برعم مجتهد مذکور
 و صفات خواجهاجمکان از همه بالاتر با کجمله بعد از روایت امام الایده امامیه در کاف
 و بیان فاضل کاشانی که لا یخفی علی من رای مولفاته بنجات اهل و محبوسین جناب بکر یار
 و تصدیقات مرزا ابوالقاسم قمی ناجی بودن مشرکین اشیاء و کشتن نیات و
 مقاصد خوارج کفرین شیر خدا که از مجلسی منقول شد حکم یکفر محاربین هم علی الاطلاق
 نمیتوان کرد و بر ظاهر قاعده منجم طوسی زینها زریب نمی توان جزو ذلک که فاضل اجاب
 بر ادبهم مسکنی در جواب ایضاح بتقییم مذکور در فقیه مخالفه فقه تصریح کرده باشد
 پس و ثوق کلام او باقی نماند چنانچه و ثافت کلام آمده پی بر اصول امامیه باقی نماند
 زیرا که احتمال دارد که چنانچه منجم بدین از سلاطین ابلست خوف کرد و خلفا را از
 فاسقین و مومنین قرار داد و براعات بعضی از اهل احکام رفته حکم یکفر محاربین
 حضرت امیر نموده باشد و در اینصورت هم مثل افعال یزید نیمه کلام منجم راست و
 یم آن دروغ میشود فلا یصغی الی بیغوات هذا المنجم رئیس الملحیدین امیر السامانین

که در تائید فهم صاحب تحفه قدس سره العزیز در باره عبارت این منجم خواج
 متشیعین و رفع طعون و اوام مجتهد فانی و اوام شیعیان دیگر که تعلق بعبادت
 مزبور دارد رساله جده اکانه در جواب ذوالفقار محسنی بصوله حیدریه علی المحمدر
 تمیزب زده ام و شکوک اولین و آخرین رخصه را از پنج برکنده هر که مشتاق باشد
 بآن رجوع نماید که مزیدی بران در خیال کسی نخواهد گذشت بالجمله شک نیست در اینکه
 اگر اجتهاد خوارج نردان و سرف مقرون بصدق و عدل است ملزم حصول است اجز
 و ثواب بحکم آیت کریمه من جاء بالحسنة فله عشر مثا لها باشد لا اقل خطا
 اجتهادی باعث حصول ده اجر و ثواب خواهد بود چون تحریف کتاب آسمانی و تبدیل
 و تحریف شریعت رسول ربانی و اخراج سادات از دار المؤمنین لکنه و تفضیح اهل عتبات
 عالیات و تفسیق و تفطیل سکنه مشاهد شرف و تحقیر همانان که لایح طبق بزرگان خوش
 یعنی اهل کوفه مرسوم و معمول و الله مخاطب بود حتی که بلا حظه این امور بر بسته خواص و عام
 جاری شد عیست از آب هم مضائقه کردند کوفیان : خوش داشتند حرمت بهمان که بلا
 چنانچه از مطالبه کتاب مقام حیدریه مذمت الاجتهاد و معادول العقول اصولیه اخبار
 سمت و صنوح و نقش ظهور دارد و لایح برای مسرت و مانند او هم مرتبه اجتهاد نزد فرزندان
 مجتهد جاسی ثابت باشد عجیب نباشد اعاذ بالله من الخرافات منجم دوم در
 جواب از طرف متفقین برید پلید شتملیرده مقاله پیرکی متضمن
 بر مباحث بسیار مقاله اولی شتملیرست و هفت مبحث بصمن
 هر مبحثی غالباً مطالب عمیده تبیان نش بدین عنوان است قال
 القاضی المجتهد بهاء الله تعالى الی سبیل الرشاد قال الحجب
 العزیز المصیب اما بطلان هذا فتش نزد جمعی که صد و امر بقتل امام دمانند او از زیر پلید نزد
 آفتاب شورت نه پوسته و آن بد بخت بر علم آفتاب از آنکه اسلام بیرون رفته پس از اجتهاد

که بیت اهل حل و عقد و لوکان واحد از هیچکس مثبت خلافتش و مصلحت نبوات سینه
 الشهد از علم مستفی باشد و قیوم نه پذیرفته قال العلامة المدیونی مدوۃ المحققین نجواب
 بعض السالکین هنوز اهل مکّه مدینه و اهل کوفه تسلط برید پیدا را ضعیف شده بودند و مثل
 امام حسین علیه السلام و عید ابن عباس و عید ابن زبیر و عید ابن عمر رضی الله عنهم
 اجماعین بیعت کرده بودند با بطلان خروج امام حسین برای دفع تسلط او بودند و رفع آن
 اهتبی مفضل و کفایت بیعت واحد مطاع بشرطیت که استیجاب غر و طامامت را برداشته باشد
 لیکن چون برید پیدا از شروط طامامت کما سبجی به بهره محض و فسق او جمع علیه بود بیعت
 عید ابن عمر و منع از خلافتش که بعد از خروج شهید کربلا و جور و جنای اشیقات معذ
 مدعیای مخاطب اسوة الاذکیا نخواهد بود مع ان الامامة بیعة الواحد او الاثنین مؤثرت
 حقیقه کیف لا ولس عندنا غیر النبی صلی الله علیه و آله و سلم معصوما بدلائل قوله تعالی انما
 الذین آمنوا و اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم فان تناز
 فی شیء فرؤوه الی الله و الی الرسول الایة و قوله تعالی من یطع الرسول فقد اطاع
 الله و قوله عز و ثانه و من یعص الله و رسله فان له اجرهم خلدین فیها
 ابدا فان کان غیر النبی معصوما بلزم نقصان القرآن و هو غنی عن البیان لکنه یدل للمحققین
 و رحمة و شفاء للمؤمنین و این مخالفتها مجتهد الزمانی را پیش نیاید که جناب مجتهد متوفی و اول
 ماجدان ان التقصی از ان حاصل گشته و بیعت اهل دمشق بملاحظه قدر و علم غیر قابل اعتماد
 نیست اهتبی قوله اما بطلان خلافتش له قوله خروج امام حسین علیه السلام برای رفع تسلط
 او بود الخ اقول بکه از سموات فرومایگان قلیل البصاعت نیست که در تحریر عبارات
 اجمال میسازند تا در وقت دار و گیر اجاث محققین گریز گاهی جای ناپیوسته باشند و در
 رساله اکثر مقامات همین پنج تحریر یافته چنانچه این عبارت نیز منجمله آنهاست با بطلان فاضل
 بحسب لازم بود اگر بیان فی واتی پس سازد که اهل شام و اهل مدینه و غیره که بیعت برید پیدا
 بودند کما یل علیه قول ابن عمر انما باینا بنی النضر و بنی النضر علیه فی جارسه و الا رسول و لیس
 خلع اهل مدینه بعد از کک فان التخلع فزع البیعة و اکثر سابعین صحابه کرام و قرار قرآن و امان

عظام بودند از دایره اهل حل و عقد خارج بودند و نیز از وقت اختلاف میا و یه
 یاز به خلافت خود فاسق و فاجر بود و نیز بیان نمایند که گمانیکه با وجود فسق و عدم بیت
 یزید بیت او نمودند فاسق بلکه کافر شدند باینه چقیقت حال و حقیقت مقال ظاهر شد
 و از کلام مجمل که درین مقام نوشته آلی بر روی کار نمی آید و کدام عاقل تجویز خواهد کرد
 که صحابه کرام و تابعین عظام و قرار توان از استحقاق یزید برای امامت جا بل باشند
 و فاضل مجیب عالم بان پس لاجرم محاربه جناب امام حسین علیه السلام که در بدو خلافت
 یزید و ایام بیت صحابه و تابعین واقع شده موافق قوانین اهل بیت جایز نباشد و اینجا
 که خلیفه زاده خروج آنحضرت را محمول بر طلب دنیا نموده مخالفت از آن فرموده بود اما
 کلام فاضل دبلوی که مجیب آنرا مستند خود ساخته پس با یتهمان ربطی ندارد زیرا که سوال
 سایل مبتنی بر این معنی بود که یزید را تسلط حاصل بود و نی از خروج بر سلطان تسلط
 از احادیث مشکو و غیره مستفاد میشود پس فاضل عزیز در جواب آن بیان تفرقه میان
 ارفع تسلط و دفع آن کرده و این سوال و جواب را بتیاضی به بیت اهل حل و عقد مطلقا
 ندارد پس آن ذکر در یتهمان نوشته نمی مجیب است بی آنرا این قول را در جواب طریق
 ثانی از طرق ثانی ثبوت خلافت اعیان قدر استیلا ذکر میکرد و چه میداشت و تالیف
 مثل خبر علما و ه بان میگویم که آنچه فاضل عزیز نوشته که اهل مکه و اهل مدینه بر تسلط
 او راضی نبود غیر مسلم است کفایت و قول ابن عمر انما یأمننا هذا الرجل علی بقیة الله و اولی
 و اولاد بر بیت اهل مدینه بصمیم قلب دارد و الدعای مطالب بالینه اما عدم بیت جابر
 امام حسین و عبد الله بن عباس و عبد الله بن عمر که آن عزیز نوشته پس قطع نظر از مکه
 از عبارت شرح مقاصد و شرح موافقت دیگر کتب معتبره کسان ظاهر میشود که بیت
 یکس از اهل حل و عقد کافیست میگویم که حال خلافت یزید با وصف عدم بیت
 ایشان منافی است بحال خلافت حضرت صدیق و عدم بیت عظام و صحابه با و در
 زمان جنایه جمالی مالمین گذشت در تاریخ زوخت الاحساب که بنا بر تصریح فاضل دبلوی
 از بهترین است نوشته و نه عبارت منقول است که او را مهاجرین بیت کردند بعد

از ان انصار الاطائفه قلیده که گفته ما بیت با سچکس الاعلی بن ابیطالب میکنیم کونیا
 شیخ فریدالدین عطار از زبان این جمیع گفته طبعیت زمشرق تا مغرب کرانام است
 علی و آل او ما را تمام است * انتهی و هر چند که ذکر اسمی تا رکنین معیت غالی از طول است
 رکنین مقتضای مالایه رک کله لا یرک کله بالا جمال نوشته میشود که از انجمله است جناب
 ولایت تاب امام المشارق و المغرب حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام که بنا بر تصریح
 بخاری و دیگر محدثین اهل سنت تا مدتها شش ماه معیت ابو بکر ننموده و طایفه است که مقتضای
 حدیث متفق علیه علی مع اخی و اخی مع علی انصفا که حق از ان نفس رسول محال است پس
 لاجرم هر یک معیت تا انبوت دلیل بر بطلان خلافت اولی خواهد بود و از انجمله
 است فرزند رسول و سید شباب اهل الجنه جناب امام حسن ^{علیه السلام} صاحب صواعق محرقة
 نوشته اخرج الدارقطنی ان الحسن جاء الی ابی بکر و هو علی منبر رسول الله صلی الله علیه
 و آله و سلم فقال انزل عن مجلس الی فقال صدقت و الله انه لم یجلس ابیک ثم اخذه
 و احبته فحمله و از انجمله است فاس آل عباس حضرت سید الشهدا کما یدل علیه
 ما رواه السیوطی فی تاریخ الخلفاء من انکاره علی عمر کا نگارینه علی ابی بکر بمثل ما مر اتفاقا
 و از انجمله حضرت مقداد و حضرت سلمان و حضرت ابوذر اند که علوم است این
 حضرات از استیجاب و غیره کتب معتمده کسبیه طاهرست کما یدل علیه ما فی شرح
 المقاصد و از انجمله سعد عباده که سید انصار و از صحابه کبار جناب سید برابر
 بوده چنانچه این عبدالبر در استیجاب میفرماید کان عقبای نقیبا سید احواد اقال ابو
 کان سیدانی الا انصار مقداد و جهاله راکبه و سیاده یعرف قومه بها الی ان قال
 و فی سعد بن عباده و سعد بن معاذ جاءوا المانوران قرینا سموا اصحابا یصیح بیلای علی ابی
 قیس شمر فان سلیم السعدان سلیم محمد * بکله لا یخشی باختلاف المخیلف فقلت
 قریش انما سعد بن زید بن مناة بن طهم و سعد بن هزیم بن قضاة فلما کان فی الایامه
 اثنا ثیه سموا صونا علی ابی قیس شمر ایام سعد الا و کنت ناصر * و با سعد سعد الحارثی
 العطارف * اصبوا الی داعی الهدی و تمینا * علی الله فی الفردوس عارف

فانی ثواب الله لطالب الهدی لا یجان من یفرد کون ات روافد یقال فقالوا یندوا الله
 سعد بن معاذ و سعد بن عبادہ الخ و الخ و سعد بن عبادہ از سمیت خالفه بسبب کمال اشتہار
 حاجت استشهاده دارد و قد ذکره ابن عبد البر ایضاً فی آخر ترجمته و از آنجمله است
 زبیر عوام که بزعم اهل سنت از اکابر صحابه و منجمله عشره مبشره بود چنانچه فخر رازی در اربعین نوشته
 و الزبیر کان مع غایه شجاعته مع علی علیه السلام فانه یردی انه سل لیسف و قال لا ارضی
 بخلافه الی کبر و از آنجمله است حضرت عباس عم جناب سالت ماب چنانچه شارح
 متقا صنفیه یاد کقول العباس علی رضی الله عنهما و یک ابابیک یقول الناس یندوا
 عم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یایع این عمه فلا یختلف عنک لثان و از آنجمله
 است عثمان بن عفان الرزقی الانصاری که دلیل کفیل و شاعر اینها بوده کما فی
 الاستیعاب و از آنجمله است حسان بن ثابت انصاری دلیل علیه و رواه
 الدین الاصفهانی فی حاشیه علی البیضاوی فی تفسیر قوله و اذ قلنا للملائکه
 اسجدوا لآدم من اشاره و از آنجمله است خرید بن ثابت انصاری ذو
 الشهادتین کما رواه جمال الدین المحدث فی روضه الاحباب ترجمه خلافت علی علیه السلام
 و از آنجمله است بریده بن الحصب میل علیه عبارته ثاب روضه السفا و غیره و
 از آنجمله است در عالی مقدار خلیفه بنی سنیان معمر بن سوب ابوسفیان میل علیه عبارته
 غیر واحدین علی استند سوای اشخاص مذکور بسیار از صحابه در سمیت بکریه توقف نموده
 بودند و هرگاه حال بر نمی از تارکین و معصنین سمیت صدیقی بر تو سناشت کردید پس
 به آنکه چنانچه جناب سید الهدایه سمیت یزید نموده همچون جناب لایت ماب که معصود
 حدیث ابوہامیر منها افضل و اصل از آنجناب بودند تا مدت شش ماه یا مره ترک
 سمیت صدیق نموده و بعد از آن بفرمودت بنابر صیانت نفوس و حفظ ناموس است
 بدست ابو بکر و او نه کمایل علیه بانی صحیح المسلم و شرح المقاصد و غیرها و عبد الله بن
 زبیر اگر سمیت یزید نموده در شش زبیر که از عشره مبشره بود در بدو خلافت بکریه
 انکار از سمیت نموده بود و اگر عبد الله بن عباس سمیت یزید نموده و الله ما حدش

حضرت عباس نیز کاره از بیعت ابو بکر بوده بلکه بقادر امتیاه کا ذیبا غادر خانیانم
که در صلیح سلم و ارد است شیعین را کاذب و غادر و خاین میدانستند و با عترت
سامی عدالت شرط امامت میکردند و صف کذب و غدر و خیانت چگونه عمالت شیعین ثابت
خواهد شد و در شهادت با و صاف شکی نیست که حضرت عباس متفرد نبوده بلکه جناب
ولا یتما ب نیز با قرار فاروقی شریک بوده فلیضی که قبله و لیسک کثیرا اما عدا
بن عمر الخوار از بیعت یزید بعد از فاضل عزیز است چه خودش مقر بیعت او علی کتاب
است و گفته رسول الله است و خلیع آنرا عظیم عذر با می پذیرد و او را عقلا علی انفسهم
مقبول و بعد تسلیم میگویم که عدم بیعت این عمر با جناب علی بن ابیطالب هرگاه منافق خلقت
در مرتبه چارمی باشد پس ترک بیعت یزید چرا آدم اساس خلافتش باشد علما و
اگر معلوم است که مجتهد اعظم بلکه خلیفه پنجم و حضرت عمر و عاص و تمامی اهل شام و غیره از
بیعت حضرت امیر علیه السلام استکفاف و اعراض نمودند پس از دو حال خالی نیست یا
اینکه مجیب مذکور در برده انکار خلافت یزید با انکار خلافت جناب و لا یتما ب
می بردارد و یا از صمیم قلب بخلافت آنجناب قائل است علی الاوّل چون کلام اهل
سنت است نه با خارج پس وی سخن بغافل عزیز که انکار خلافت جناب امیر بن
نقدیر کنون وقت تأثر او می باشد نخواهد بود و علی انسانی پس تفرقه میان اهل شام
و عبدالله بن عمر و معاویه و دیگر تارکین بیعت حضرت امیر و میان اهل کوفه و حضرت
امام حسین و غیره تارکین بیعت یزید بیان فرمایند و اگر انصاف نمایند مرتبه معاویه
و عبدالله بن عمر را نزد اهل سنت زیاده از مرتبه امام حسین خواهند یافت زیرا که
امام حسین پس خلیفه چارم و مفضول خلفا بوده و عبدالله بن عمر پس خلیفه دوم و
فاروقی زمان و معاویه خود خلیفه پنجم و امام محسن و مجتهد مطلق بوده و با بر تصریح نافع
اجماع اهل حل و عقد بر خلافتش زایده از اجماع آنها بر خلافت جناب امیر متفق
شده و بعض این حجر خلافت او در کتب معاویه منصوص بوده پس انصافیت صحابه
از امام حسین اظهر من الشمس است نمودن او از آنست که قول و کفایت بیعت و

مطلع بر طریقت الی آخره **اقول** این کلام مدفوع است بحدیث وجه اول آنکه اگر چه
 از بدو خلافت خود بجمع جمیع صفات امامت نباشد لازم می آید تفسیق علی بن ابی طالب
 اهل مدینه که بنا بر تصریح فاضل مجیب صحابه کرام و قرار قرآن بودند کما و مانا الیه
 سابقا و دوم آنکه سیوطی در تاریخ الخلفاء در بیان وجه عدم ذکر عیدین نوشت ته و بها
 ان مبايعتهم صدرت والامام العباسی قائم موجود فلا یصح اذ لا یصح البیعة لایمان
 فی وقت واحد و **اصحیح** المقدم و منها ان الحدیث ورد بان هذا الامر اذا وصل الی
 بنی العباس لا ینخرج عنهم حتی یسلو الی عیسی بن مریم ادا الیهی فعلیم ان من سیمی بالخلایفة
 مع قیامهم خارج باغ ظننه الامور لم اذکرا احد من العییدین ولا غیرهم من الخوارج
 انما ذکرنا الخلیفة المتفق علی صحته امامته و عقیده انتهی ازین عبارت چنانچه پیشین ظاهر
 میشود از خلافت خلفای عباسی صحیح و متفق علیه بلکه متصور است پس متوکل که یکی
 از خلفای عباسی بود ابنته امام بحق خواهد بود و ازینجاست که یحیی الدین عربی که در علوم
 و تاریخ و حدیث و فقه و شهود و کلمات کثیره از مجیب اغضل بود متوکل مذکور را از
 عید انقلاب شمار نموده حیث قال و منهم من یکون طاب الحکم و یجوز اخلافة الظاهر
 کما جاز اخلافة الباطل من جهة المقام کالی بکر و عمر و عثمان و علی و الحسن و موسی بن
 یحیی و عمر بن عبد العزیز و المتوکل انتهی و این متوکل کسی است که حکم نموده بود که قبر
 سبارت جناب سید الشهدا را بکنند سازند و زراعت در آن مقام نمایند تا کسی بر آن
 زیارت آنحضرت نرود چنانچه سیوطی در تاریخ اخلافا میفرماید و فی سنة
 و ثلثین امر المتوکل بدم قبرا بحسین و بدم ما حور من الدور و ان یعمل مزارع و منع
 اناس من زیارته و حوث و بقیه صوار و کان المتوکل معروفا بالتبذیر و التعمق قال
 بعض الشعرا **شعر** تامة الکانت اینه قد اتت بد قتل ابن نبیت منها مظلوم یا
 فلقد اتاه بنوا بیه بنو العزیز فیره بهد و ما اسفوا علی ان لا یکنوا شاکر و ان یکنوا
 قسوه و میما انتهی بعضا پس فاضل مجیب اگر مدعی عدالت خلفاست لازم است
 که عدالت متوکل و دیگر خلفای عباسیة بدلیل مقبول ثابت نماید تا همان دلیل درگاه

عدالت یزید بن عمر تحریر آید سوّم آنکه اگر کلام مجیب صحیح باشد لازم آید که ذیاب اگر علی
 است که یزید را منجمله خلفا ذکر کرده اند منهم سیوطی در تاریخ الخلفاء و منهم ابن حجر
 فی فتح الباری حیث قال المراد باجماعهم انقیادهم لبعیته و الذین اجتمعوا علی الخلفاء
 الثلثه ثم علی الی ان وقع امر الحکّامین فی مصنفین فیسمی معویة یومئذ بالخلافه ثم اجتمعوا
 علیه عند صلح الحسین ثم علی ولده یزید و لم یطعم للحسین لربل قتل قبل ذلک ثم لما
 مات یزید اختلفوا الخ و ازین عبارت ابن حجر چنانچه قائل شدند او خلافت یزید و
 عدم ثبوت خلافت خباب سید الشهداء ثابت میشود هم چنان اجماع صحابه و تابعین
 بر بنیت یزید مستفاد میگردد و ابواللیث که از فقهای اهل سنت است در کتابستان
 نوشته ثم ولی بعده عثمان بن عفان و کانت خلافت اثنا عشر سنه و ستمه فقلنا بل لثبته
 ثم ولی علی کرم الله وجهه و کانت خلافت سنه سنین فقلنا عبد الرحمن بن ملجم ثم معویة
 بن ابی سفیان و کانت ولایته عشرين سنه ثم یزید بن معویة و کانت ولایته ثلث سنین
 فلما مات یزید بن معاویة وقت فتنة انتهی از عبارت ابن فقیه ظاهر میشود که خلافت
 معویة و یزید مثل خلافت خلفای اربعه است و فتنه و اختلاف بعد یزید واقع شده
 و سوره آنست لفظ و الاست که در کلام ابن فقیه در ماده خلافت مساویه و یزید دارد
 و مصنف صواعق در شرح قصیده حمزیه که مصنف اوست بعد نقل لعن ابن عباس
 گفته اند لم یقل ذلک الا لقضایا وقت منه صریح فی ذلک ثبت عهده و ان لم
 یثبت عند غیره کالغزالی فانه اطال فی رد کثیره ما نسب الیه قتل الحسین فقال لم یثبت
 من طریق صحیح انه قتل و لا امر بقتله ثم بالغ فی تحمیل سببه و کاین الی الکی فانه نقل
 عنه انه قال ما قتل الحسین الا بسیف جده اسی فانه الخلفه و الحسین تابع علیه و البقیه
 سبقت یزید و یکفین فیها معظم اهل الحل و العقد و سبقت کذلک لان کثیر من اقدمه
 علیها حتی ان لم یجد مع عدم انظروا لی استخلاف ابی امامه مع النظر لذلک فلا
 تشترطوا اتفاقا حد من اهل الحل و العقد علی ذلک انتهى و وضع الحیثیه من کلامه
 الی غیر ذلک من عباراتیم سبحان الله کابر اهل سنت مثل سیوطی و ابن حجر و ابواللیث

و غیر هم را استحقاق یزید برای خلافت معلوم نباشد و قاضی نجیب را معلوم باشد **قوله**
 و بیعت عباس بن عمر آن **اقول** چنانچه بیعت عباس بن عمر بعد از خروج شهید کربلا و جبر
 و جفای اشقیای مفید مخاطب اسوة الاذکیا نخواهد بود همچنین بیعت جناب امیر کل امیر بعد از
 عرصه شش ماهه بلاحظه جو رو جفای اشقیای و اخافت با حراق بیت که هر بیضی و حی خدا بر مقرر
 اهل بیت سید انبیا بود مفید مخاطب اسوة النواصب و اهل نخله و نخواهد بود و این باب
 بطریق تنزل است و الا بنا بر تفصیل تمام مبین شد که در بیعت ابن عمر احتمال ثقیه منظر است
 کیفیت لا و حال آنکه خلیفه پنجم سنیان که سبب ملاقات و صحبتی اعلم بحال ابن عمر بود در
 دستبند که به یزید بنزده تصریح کرده که اگر از عباس بن عمر در اخوانی کرد او اطاعت تو
 خواهد نمود و اگر مثل ابن زبیر حال انحراف ابن عمر بر معویه ثابت می بود البته حکم قتل او مثل
 حکم قتل ابن زبیر میداد و اگر بطریق تنزل تسلیم نمایم که بیعت ابن عمر ثقیه واقع شده
 این تسلیم باعث بطلان خلافت یزید بر مذاق اهل سنت نمیتواند شد لایستلزم فوق
 عطاء الصحابة و کبراء التابعین الذین كانوا من المهاجرین کما او مانا الیه فکن من المتصیرین
قوله مع ان الامامة الی آخره **اقول** این عبارت مصداق المعنی فی بطن اشعار
 است و اجمال و سقم آن بر هر مصنف ماهر ظاهر و ماهر معلوم است که نجیب کدام فرد
 داعی شده که بر عبارت فارسیه گفتا نموده اظهار مهارت خود در عبارت عربیه
 و در حقیقت تحریر چنین عبارت باید از علمیت امام آن علم نباشد و سید بد قال این خلیفان
 فی تاریخ لم یمن ابو حنیفه بحاج اشقیای سوسی قلیه العربیه من ذلک ما روی ان ابانقرین العلما
 المقرن النخوی المقدم ذکره ساله عن الفضل بن القائل یوسب الطوام لا نقال لا
 لما و قانده مذمبه خلافا للمام اشقیای نقال لا ابو عمر و لوقایه بحر المنجین نقال و لوقله
 بابا قیس السلاب ان یقول بابی نفس انت خلاصه الذ نجیب انما یطابقه مستأخر
 خبری دارد و نه از ذکر ما یلزم ذکرنا الحقائق و عباراتش از دعوت یزید سر
 که لفظ موقوف را موافق تمام نه بندی استعمال کرده باشد و مع طبع انظر عن نیست
 و نیست فتقول الحرف قیما قبل بیان لغایه پیچیده احد المیطع مشهور با و از اخبار و الامانه

من يستمع شرائطنا فيقول اذا ارادوا الواحد المطاع ان اراد المعصوم وليس عنده غير النبي
صلوات الله وآله وسلم معصوما فيكون المعنى كفاية بجهة النبي مشروطة بالخروج وانه اما بضيق منه
المشكلى كيف ولم يباين ابا بكر باوى بدو الامر ولم يكن نبيا باجماع الاصحاب لو كان يتزل
على ركنه الوحي والكتاب اللهم الا ان يقال ان حديث لو كان بعدى نبي لكان عمر لمخ
الى استجاءه بشرائط النبوة والرسالة وان اراد غير المعصوم فقد ناقض غرضه ان يصل
وبالجمله فقد بدم اساس خلافة ابي بكر وعثمان لعدم ثبوتها الا بعقد عمر وعبد الرحمن رضي
عليه السلامه تقارروا على ان قوله ليس عنده ناخير النبي معصوما مقدوح او لا بان النبي صلى
الله عليه وآله ايضا عندهم ليس بمعصوم فضلا من غير النبي قال العلامة التقارر الى في
شرح العقائد النسفية وفي عصمتهم عن سائر الذنوب تفصيل وهو انهم معصومون عن
الكفر قبل الوحي وبعده بالاجماع وكذا عن تعدد الكبار عند الجمهور خلافا للحشوية وانما
الخلاص في ان امتناعه بدليل السمع او العقل والاسم هو اجوزة الاكثرون واما الصغار
فيجوز عدم اعند الجمهور خلافا للجمهور واتباعه ويجوز بهوا بالانفاق الا ما يدل على الحجة
سركة اللقمة والتطيف بجهة لكان المحققين شرطوا ان يهبوا عليه فينبوا اعند العامة
بعد الوحي واما قبله فلا دليل على امتناع صدور الكيفية وذات المقترلة الى امتناعها
لانها يوجب النقص المخالف عن اتباعهم فيفوت مصلة البعثة الى آخره وهذه العبارة
مثل دلائله واضحه جواز صدور الكبار عن الانبياء قبل البعثة عمدا وبعدها هو اصرح
بذلك غير واحد من علماء السنة فثبت يسوع للمجيب ان يقول ليس عنده ناخير النبي معصوم
عنه اهل السنة قال الفخر الرازي في تفسيره المسئلة الثالثة اعلم ان قوله منكم في
اول الامر منكم يدل عندنا على ان اجماع الامة حجة والدليل على ذلك ان الله تعالى
ادعى اولي الامر على سبيل انجزم في هذه الآية ومن امر الله بطاعته على انجزم
منع لا بد وان يكون معصوما عن الخطا والا لكان بتقدير اقامه على الخطا يكون
قد امر الله بما نعتبه فيكون ذلك امر بفعل ذلك الخطا والخطا لكونه خطا يكون نبيا
عنه فهذا يفضي الى اجتماع الامر والنبى في الفعل الواحد بالا اعتبار الواحد وانه

فان قيل قوله ليس عنده ناخير النبي معصوما مقدوح او لا بان النبي صلى الله عليه وآله ايضا عندهم ليس بمعصوم فضلا من غير النبي قال العلامة التقارر الى في شرح العقائد النسفية وفي عصمتهم عن سائر الذنوب تفصيل وهو انهم معصومون عن الكفر قبل الوحي وبعده بالاجماع وكذا عن تعدد الكبار عند الجمهور خلافا للحشوية وانما الخلاص في ان امتناعه بدليل السمع او العقل والاسم هو اجوزة الاكثرون واما الصغار فيجوز عدم اعند الجمهور خلافا للجمهور واتباعه ويجوز بهوا بالانفاق الا ما يدل على الحجة سركة اللقمة والتطيف بجهة لكان المحققين شرطوا ان يهبوا عليه فينبوا اعند العامة بعد الوحي واما قبله فلا دليل على امتناع صدور الكيفية وذات المقترلة الى امتناعها لانها يوجب النقص المخالف عن اتباعهم فيفوت مصلة البعثة الى آخره وهذه العبارة مثل دلائله واضحه جواز صدور الكبار عن الانبياء قبل البعثة عمدا وبعدها هو اصرح بذلك غير واحد من علماء السنة فثبت يسوع للمجيب ان يقول ليس عنده ناخير النبي معصوم عنه اهل السنة قال الفخر الرازي في تفسيره المسئلة الثالثة اعلم ان قوله منكم في اول الامر منكم يدل عندنا على ان اجماع الامة حجة والدليل على ذلك ان الله تعالى ادعى اولي الامر على سبيل انجزم في هذه الآية ومن امر الله بطاعته على انجزم منع لا بد وان يكون معصوما عن الخطا والا لكان بتقدير اقامه على الخطا يكون قد امر الله بما نعتبه فيكون ذلك امر بفعل ذلك الخطا والخطا لكونه خطا يكون نبيا عنه فهذا يفضي الى اجتماع الامر والنبى في الفعل الواحد بالا اعتبار الواحد وانه

فحال نیست ان امر مطاعه اولی الامر علی سبیل الجرم و ثبت ان کل من امر الله بطاعه
 علی سبیل الجرم و جب انکون معصوما عن الخطا ثبت ان اولی الامر المذکور فی هذه الآ
 لابد وان یکون معصوما ثم نقول ذلک المعصوم اما مجموع الائمة او بعض الائمة لا جائز
 ان یکون بعض الائمة لاننا بنی ان الله علی اوجب طاعته اولی الامر فی هذه الائمة قطعاً
 و ذلک شرط بکونه عارضین بهم قادرین علی الوصول و الاستفادة منهم و نحن نفهم
 بالضرورة انما فی زماننا هذه عاجزون عن استفادة الدین و العلم منهم اذ کان الامر
 کذلک علمنا ان المعصوم الذی امر الله الموتین بطاعته لیس بعضاً من بعض الائمة
 و لا طائفة من طوائفهم و لما بطل هذا وجب انکون ذلک المعصوم الذی هو المراد بقوله
 اولی الامر سبیل اهل محل العقد من الائمة و ذلک یوجب القطع بان اجماع الائمة حجتاً
 کلامه اما آنچه محیب گفته که این مخالفتها بمقتد الزانی را پیش نیاید اه پس مخالفت
 نیست فالاعراض عن جوابیه جواب و الله الهادی الی الصواب و آنچه گفته که بیت
 اهل دمشق بخلافه و غلبه یزید الخ بید تصریح اکایرا و بر بیت اهل مدینه و غیره از
 درجه اعتبار ساقط است که لا یخفی علی اولی الالباب انتهى کلام المخالف بلفظه
 و قول و افوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد این زبان درازی
 و اعتراض می باشد اول بر ذلک الله جالس این فرزند حاد فتنه اید میشود چه عجب
 اوقات و صفت تطویل عبادت در میان و فساد احوال اهل مال بجاری برد و از
 امور خیالی و تخیلیش بود ای خام می بردند یعنی که ازین جنس نیکو است مولف و سید مادی و
 مصنوع که قبل از سوارم مطبوع است مملو و شخوصت اول بسم الله در دیباجه کتابه بود
 توبیت نسبی است که بدان و فتاک الله تعالی که نسبی کسی است که بعد جناب سید المرسلین
 خلیفه یکتا الی بکر برادر اند و اعتقاد داشته باشد که او خلیفه و جانشین حضرت استحقاق
 بوده نه بغصب و عدوان انتهى بر اطفال هم مخفی و مستور نیست که معتزله از انصاف
 و خوارج بالاتفاق همین جاده سلوک دارند و با تعارف بمقتد جاسی در اساس
 الاصول و اظهار فرزند دینش در بین قول که اتفاق شده و قد عرفت هر دو فرقه

اخیر مخالفت نیست اند و باطل را تو را نه شوشتری در مجالس المومنین نیست طائفة
 معتزله را بشیعه تغییر میکردند این پس طرد و تفریق مظهر نظریه دخول اغیار بدین البطالان
 است و حال حشر و لغو بودن عبادتش از لفظ مظهر اعتقاد داشته باشد الی آخره بحری
 عین نیست که اگر اعلای ضرورت بایت توان فهمید زیرا که هرگاه کسی ابو بکر صدیق رضی الله عنه
 و خلیفه بر حق بنده اند باید که او را خلیفه و جانشین حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله استحقاق
 داشته باشد نه بعضی عدوان پس این همه با وجود و معنی فریب دادن عوام کائنات
 و تفصیل حاصلات و ابضاح و اضحیات خواهد بود و برای دل دلتش مخفی نیست که مقتضای
 مقام آنت که کسی را بعنوانی مسین کنند که احتمال دخول اغیار و خروج از او مستغرق نشود
 باز جناب مجتهد متوفی در جواب مقدمه اولی از مقدمات عشره از باب تولا و تیرا بعد
 تا بخص آن گفته که هر یکی از مقدماتش محل مناقشه است بویژه عیدیه که تفصیل این موجب
 طول است انتهی و حال آنکه اول آن مقدمات نیست که عداوت خاص است و ملحق است
 عام فاضل جالسی را لازم بود که باین شافی دانی پس سازد که تعلیل و ابطال
 خصوص عداوت و عموم مخالفت از کدام دلیل و برهان ثابت است مگر باین فرومایگی
 و اضلال و تبیس نبی آدم اجمال و ایهال نموده و گفته اند که احدى از مقدمات مقدمه
 اولی از باب مذکور صحیح نیست بلکه همه باطل و نامقبول طبایع علما افتاده و این امور
 تا کجا شرح دهم که قلم و زبان به بیان تعلیلی از آن تن بعجز و قصور در داده است
 حال اجمال و ایهال پذیر برزگو را مخاطب عدیم المثال که مضحک و محال است
 گو یا موضوع کتابش با عترت فرزندان سعاد رسالتش همین فرومایگی و جعل
 و تبیس بر امی اضلال مردم است کما لا یخفی علی من راجع الی کتابنا الکبیر اعنی الصوله
 علی المجس القدریه با کجمله اولای بایست که باین نوع طعنت و لیدیرا لیدیر خود را
 ضحاک بنمود و میگفتند که ای پدر یکی از معمولات فرومایگان بی بصاعت است
 الی آخره و ترا که بر مسند اجتهاد و نیابت صاحب الزمان نشسته نمی زبید که شیوه
 فرومایگی و کم حوصلگی برای خود اختیار کنی که منصب اجتهاد و بایکامی فریب و بارگاه بی

منیع است مصلحت آن می بینم که در وقت تالیف کتب مخصوصاً قرن کلام کرد پس و فرود
ما یکی نکردی نوشتند لیس در نوردی یقین است که آن مجتهد دورانیش چنین را برکن
کرد و آنچه در ترجمه این فرزند آئینه حق نامرئوده میگفت که هر چند ای فرزند نه تنها
ملائک شایسته آن تو که جن و بشر جمله قربان تو ولیکن کی آمدی و کی پرشیدی من نه از
نیستم بلکه هنوز درین باب استادان خود که در فن اجمال و اجمال و تبیین و اضمحلال
به طولی داشتند نمی بینم و آخر ترا ای فرزند روزی در مناظره اهل سنت این قسم امیر
ناگزیر خواهد بود و دیدن این کرد و نزد یکدیگر احوال ایشان با وجود علی کعب قدم
نتوانی فشر القصد فرو ما یکی می طلبی از ضمن جوابهای آینده حواله کرده میگویم که اگر
رساله عبارت العین را بعین بصیرت مشاهده میکردند و تقلید کور و صلی و ابو
الحار و اعمی را احوال می نمودند هرگز بدعوی اجمال و غر و ما یکی کردن خود نمی افروختند
و علم احوال و تبیین نمی افروختند مقتضای این همه امور آنست که مطلب عبارت است
نمی فهمد پس ناگزیر شرح عبارت متوجه میگردد بد آنکه در رساله مذکور چنانکه
دانی برند متفقین بریزید نوشته بودم اما بطلان خلافتش نزد جمعی از مطلب
این عبارت با انضمام مطلب استحقاقاً چنانچه برداشته اند این عالم تحقیق نیست آنکه
مستفی در صورت اولی از طرق ثلث اثبات است گفته است که بحیث بی
از اهل حل و عقد نزد اهل سنت برای امامت کفایت نمیکند و عبدالله بن عمر اورش
نمایند و در کس و رئیس ایشان بحیث بریزید کرده پس امامت شریعت ثابت شد و شهادت
امام حسین باطل گشت معاذ الله من ذلک جوابش انما بحیث عبدالله بن عمر
به بیکیه مثبت خلاف برغم مستفی و مبطل شهادت باشد و قوی پذیرفته یعنی
بحیث بعد تسلیم تاخرا از خروج امام حسین است و بنا بر مستفی استی می آید مقدم
می بود و چون چنین نیست فائده هیچ بحالش میرسد و معنی انظر رنم این
مستفی بکمان خودش بحیث را مثبت خلافت دانسته و حالانکه ظاهر امام است
و مثبت آن گمانی شرح الموافقت و بموافقتی علی الموافقت یعنی هرگاه مردی

بیاقت امامت باستجماع شروط گذشته باشد بیعت اهل حل و عقد آن قوت و
 استبعاد را بر مرتبه ظهور میرساند نه انکار اهل بیت و استحقاق دارد باینه مجرد بیعت
 امامت را ثابت میکند اما اینکه خروج شهید که بلا قبل از بیعت است پس ثابت
 اصحت بقول علامه دهلوی رحمه الله علیه زیرا که آنجا بیعت چنین فرموده که هنوز اهل که
 باقی آخره و ازین عبارت که در ساله نقل کردم بدالات مطابقی هویدا شده که خروج
 امام حسین وقتی بوده که کسی ازین بزرگان بیعت نه نموده و ازینجا از هم می پاشد آنچه
 بعد ازین خواهد چنانچه دانی که نقل این عبارت باید عای محیب ربطی ندارد
 زیرا که جناب مجتهد عداوت اندیش نمیده اند که نقل عبارت حضرت علامه قدس
 العزیز فقط برای عدم تسلط و قهر و استیلا یزیدیه است و لیس کنه لکب چه تقدم
 خروج امام حسین از بیعت عبادله نیز از ان بر می آید بلکه دلول مطابقی آنست پس
 و استظهار باین عبارت برای دو چیز تواند شد یکی عدم تسلط یزیدیه چنانکه خودشان
 کرده دوم تقدم خروج امام حسین علی با عرفت آنجا چنانکه در کتب فریقین ثابت شده
 و بنا بر ما ثبت عند الفریقین و درینجا مقصود امر ثانیه است باقی ماند اینک تطوین
 در عبارت منقول بلا ضرورت داعیه لازم آمد و هر چند این فقره ضمن این حدیث
 علی صریح به المحققون از اداب تحصیل نیست لکن میگویم که از لفظ هنوز ثابت
 میشود که وقت خروج امام حسین نه اهل حل و عقد بیعتش کرده بودند و نه او تسلط
 و اگر لفظ مثل منقول میشد انکار تقدم بیعت عبدالعزیز عمر و تا آخر خروج امام حسین
 که مقصود اصلی این مقام است با ثبات نیرسید و المقصود بنا درین ذلک
 علاوه اگر تاملش نقل کردم عبارت صدر یعنی هنوز از آن بعد ازین در جواب
 امر ثالث اعنی قهر و استیلا در کار میشد پس درینجا با الاستیعاب نقل کردم تا عصبه
 یا اینکه بران نقلی بر عدم استیلا قائم کرده ام اشاره اجمالی اعنی لایمکن انفا
 صحیح شود و ازینجا واضح شد که معنی قول الحق البزیه اما نقلنا فلما انفا کما سجدی
 انش الله هنوز در دین مجتهد بشیعه در نیامده و لایمکن مثل خبر آمده بر آن

این چند من در آن زمان از اکابر علمای قریش بودند و بدست خلیفه ستمند و دوات
ایشان غلامی میشدند فو و انظر من الحسن و امین من الامن نه الی که مراد از اهل حل و عقد
خواجه در رساله تفصیل نیست روسا و علمای آن زمان اند و ریاست و پیشوایی اهل اسلام
در حقیقت مخصوص این بزرگان اما امام حسین و عبید الله بن عباس رضی الله عنهما پسند
اهل حق سلاله ائمه نبوی و رئیس ائمه اهل حق اندان عالی محمد بن علی بن ابی طالب بود و
و کسی درین مورد بر ایشان نبود اما عبید الله بن عمر پس از ورع و اتقی در زمره بقیه
صحابه بود خواجه خود مجتهد از استیفاء ابو عمر نقل کرده و حال عبدالرحمن بن ابی بکر و
عبید الله بن زبیر هم از اینجا قبضه بایه کرد خواجه تراجم ایشان در کتب رجال بران در کتاب
دارد و از اینجا است که مساویه بن ابی سفیان و یزید و مروان را امکان اهتمام بر ایشان
بعیت ایشان بوده خواجه کتب سیره و تواریخ بران شایسته است و قد عرفت سابقا
و مستوفی لافقا زیرا چه میدانستند که این روسا اهل اسلام و عظامی اهل بیت عظام
او صحابیکرام اگر برین بعیت اقدام فرمایند برای بعیت دیگران از سایر طبقات امام
مهاجری بکشتن و کوشش نخواهد افتاد سید جمال الدین محدث بزم غریب
در بهترین سیر میگوید چون زیاد و وفات یافت و سال پنجاه و ششم از هجرت در آمد
مساویه کنونی مروان بن الحکم که در آن آوان حاکم مدینه بود ارسال نمود که سخن بگو
یزید را در خاطر ارباب بلد و طایفه قرار ده و بجهت عبید الله بن عمر صد هزار درهم
فرستاد چون قاصد مدینه رسید آن مال را نزد ابن زبیر و عبید الله بخش احوال را
قبول نمود چون نام بعیت شنید مالها را رد کرده گفت که من پیش از این و درین
من بعد هزار درهم بغایت از رانست و بمجاویه پیام داد که مردم مدینه معتقدند
بن عمر اند و میگویند که تا مقعده ای با بعیت نکند ما بعیت نمیکنیم دیگر آنکه علایقه سید
میگوید که این بعیت است که مساویه احداث میکند چه ابو بکر و عمر که خلیفه بودند
خلافت را با اولاد خود دادند و این رسم اکابر و قیاده و جباران و
مندان است من بعد وایت دیگر آورد که عمرو بن العاص اهل مدینه با مخصوص

امامت مجربیت بعضی از اهل حل و عقد کفایت میکند و وابسته و منقبة جمیع مسلمین بحکمت
 لایستدغه فرو نمی ماند نص علیه السید السند فی شرح المواقف و هو لا یخفی علی المواقف
 فخطبک اذا اجتمع الحکم العظیم و لم یات احد منهم بالکبر بعد از اثبات خلافت و حقیقت
 امامت نیز بدینیه حکم کل امارت بر شیخ بما فیہ مسکنی مذکور با ثبات بناوت امام حسین و
 ابطال خروج آن مقتدای کونین متوجه شده و بزعم خود کس بر اصول اصلیه اهل حق بطلان
 شهادت آن عالی قیاب را منطبق دانسته مصریع اصناع العرفی طلب المحال
 و از اینجا هم عیان میشود که رئیس المجتهدین در استفتای خویش سرفاقت آن نمود و با
 اجتهاد را بحالائی مسکنی و برادر همین و بهائش ارکسته الغرض من برهنه شدن و کار
 و عارفان هر را محتجب نخواهد بود که چون بحیث یکی از اهل حل و عقد یعنی عبید بن عمر
 که از سکنه مدینه و جمله اهل حل و عقد بود بعد تسلیم هم از سانحه شهادت سلطان کربلا
 متاخر است و از اینجا است که متعصبی از رفقه مدعی تقدم آن از واقعه کربلا شده بلکه در
 جمیع تواریخ انکار عبید بن عمر مثل امام حسین بر زبان رفقه هم دایر است و از تالیفات
 مجلسی و جالسی و این مجتهد که جاری مجرای اوست هم ظاهر دعوی اجماع و اتفاق تمامی اهل
 حل و عقد بر بحیث نیز بدینیم و اخراج حضرت امام حسین و عبید بن عمر و عبید الله
 و عبید الرحمن بن ابی بکر و عبید بن عباس از زمره اهل حل و عقد که این وصف منوط
 و مربوط بلکه محصور بذات مقدسه این حضرات یا عقراست بنی اسیه که مجتهد و کالایشان
 میکند و مثل سائر بنی سست و کواچه است بر و صاده و متفق که ارباب قیل و قال
 بلکه طبعه مجانبین و اطفال است مگر فایده با فضل مدعی عدل و انصاف با وجود ملا خطه
 عبارت شرح مقاصد و شرح موافقت کرد بر یا ضراب برای همی در مقام معلوم منقول است
 مقتدی تحصیل معنی آن نه نموده و وقوفی بر آن حاصل نفرموده در صحابیت شیخی و بود
 از اهل حل و عقد بسبب کاسه لیبی اهل بیاض و بی سواد ملازمه دانسته و اقامت
 برهانی بر آن نموده آیا درست و یقین ندیده که چون مردم بعد شهادت ذی النورین
 نزد جناب و تقوی جمع شده و خواسته اند که انجناب بخدمت خلافت تعلق شود امامت

بر صفت آنها منوط قهرمود و گفت که این امر بر صواب دید اکابر مهاجر و انصار موقوف
است بلکه قسم بر این معنی یاد کردند که اگر امامت موقوف بر اجماع دفعی می بود سبکی برای
عقد آن بهم نمیرسید بل باید که اهل حل و عقد که حاضر باشند یکی را من بین الناس
برگزینند و بر غایت حکم نمایند که باطنش بر داند الی آخر ما افاد کرم الله وجهه و در مقابل
اجماع و بین ابی سفیان که با عترت و اظهار امامیه آخر دعوی خلافت خویش کرد بر صفت
قرطاس رقم نمود که انما الشوری للهاجرین و الانصار فان اجتمعوا علی رجل و سموه اماما کان
بید رضی الی الله تعالی حفظ المقدسه بتارجم بر نصیبت حضرات امامیه که در تاویلات
این کلمات قاضی چهره کرده بیاورده اند و چه رقص الجملها که نکرده این همه امور را
خلافت نفس الامر داشته گاهی بر الزام و گاهی بر تقیه از اصحاب خود که معتقد خلافت
خلفای راشدین بودند فرود آوردند و حیرانم که بقول مستکی که امر تقیه وقت ارشاد
کلام اول از بلوایان قاتلین ذی النورین که با عترت صاحب مجمع البحرین و در تحقیق
شیعه از تلامذه عبد الله بن سبا بودند و امامت را از جانب خدا تعالی اعتقاد مینمودند
و اسکنند شیخ نهادند چه معنی داشته باشد و الحمد لله که فاضل مدائنی نجفی
ابن ابی احمد در شرح نهج البلاغه که نقل عن غیر مره بعد نقل این کلمات طبعیت
مرقنوی اقرار بان میکنند که مذاهب اهل سنت به ثبوت رسید که اهل حل و عقد را در بار
امامت اختیارست و مذاهب امامیه که سبیل برای ثبوت امامت بدون نص و معجزه
نیست باطل گردید و این فاضل مدائنی شخصی است که امامیه بجان و دل معتقد است
و خود فاضل جالسی در کتب مطبوعه بر انصاف و عدل اولی قطعی مینماید و بنیاد لال
بن می نهد و شیخ او هم از اقوال مجتهد و دیگر امامیه ثابت میشود که اشترنا سابقا
و عجب عجاب دعوی این سرآمد اولی الالباب با جماع جم غفیر و عدم ایان
یکم بر امامت نیز بدستگیرست چه شدت خلافت و انکار چنانچه قبل از حکومت آن قدوه
اشترار در وقت مساویه از جماعت بسیار در کتب معتبره وارد گردیده بعد از جلوس
او نیز بر منصفه ظهور رسیده که مذکور فی المنهج الاول پس دعوی محبت تمامی اهل حل

و عقد و صحابه آن زمان و عدم صدور کتبه از ایشان که مایل علیه و قوی
 اکثره تحت النفی صدق این انگار که اصوات لصوت الحمیه است
 باشد و معلوم شد که نصیحات اکابر علمای فریقین نقل از اصحاب و تابعین
 در مناسب نیز می نمود بمباح این منگی فضل و جاسمین بیاض مقتفی آثار حندی از
 مدین بی سواد نخورده یا همه منقولات و روایات را بمقتضای اعتقاد و
 عصبیت کان لم یکن شمرده اکنون بر ذمه این مجتهد رعین سارقین کسب کرده
 مضاعف مزجات منگی مذکور پرداخته و دعوی بیعت اهل حل و عقد نموده واجب
 و لازم که ثابت کند که از اهل حل و عقد قبل از خروج حضرت سید الشهدا کلام کم
 و بیعت آن شقی الانام در آمده بودند تا کلام در آن کرده شود و پرده از روی کار برداشته
 آید **قوله** ویزید از وقت اه **اقول** این بحث قبل ازین بتفصیل تمام گذشته
 است فالاعاده بلا فائده و آنچه علم الهدی امامیه فسق و فجور یزید را از بد و امر
 نزد یحییان در کتاب فی بر اصول و روایات فریقین ثابت کرده رفته و قضای
 این و طر نموده از ترجمه مجتهد فتن از بحار الانوار که مجتهد غفلت شایسته آن نموده
 در جزو سابق نقل کرده ام و دلالت عبارت علم الهدی بر ثبوت فسق و فجور یزید
 از بد و اباحتش هرگز محتاج بتفصیل نیست زیرا که با اتفاق روایات فریقین یزید شقی
 مجرور بنوکس برار یک خلافت باطله بیعت از اربعه تناسبه که امام حسین رحمان
 پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از سر آه ایشان بودند از روایات و ایشان بر طبق
 روایت سید جمال الدین محدث در بهتر سیر و باقر مجلسی در جملار البیون و
 غیر اینها در کتب دیگر و در وی که مدینه نبی و نام و مشایخ او فرموده بودند پس
 فسق و فجور شدت فکرم و کسب و عدم اتفاق او بشیر و خلافت بتصریح علمای زهدیه
 ثابت باشد و الا فسق و فجور جناب امام حسین خال بدین ناسبه اوست اهل بیت طاهرن
 که از فسق و فجور یزید و در واد منکر است لازم می آید و لازم باطل عقدیه شیعه
 فاللهم مثل و بیان ملازم است با این است زیرا که نسبت فسق و فجور بسبک بری این

اسرار باشد اقرا و بهتان است و مرقبه اقرا بر روایات فریقین کما فی الصحاح و الاصول
 الاربعه از عینیت که بر زبان مهتس سید الکوین اشهد من الزمانست بالاتر و بالا
 که شئت که آنچه از سید مرتضی منقول شده در مقابل اهلست و اعتزال است پس
 می باید که ایشان قابل بدان باشند و در معجزات آنها وارد شده باشد کما لا یخفی قوله
 و نیز بیان نمایند اه اقول اثبات بیعت صحابه کرام و تابعین عظام از اهل حل و عقد
 و عظام و روسای اسلام که برای مخاطب و الامقام فایده دهد بر ذمه اوست که در حق
 حقیقت خلافت برپا و بطلان شهادت امام حسین میکند اول ثابت نماید که از اهل
 حل و عقد کیست نگاه از من پرسد که حال بیعت کندگان چیست و اثبات شروط
 خلافت برای یزید پدید هم عهده مخاطب است که خلافت او را در ثبوت بدلائل زیاده
 از خلافت خلفا دانسته چنانچه برناطین کلامش در استقفا مخفی نیست و از کلام
 محمل که درین مقام پوشیده الی بر روی کار نمی آید و که ام عاقل بخیر نتواند کرد که چون
 اهل حل و عقد و روسا و سادات قریش بیعت کنند دیگر صحابه و تابعین با وجود اعتقاد
 این معنی که آن بیعت بشروط امامت متصف نیست کما افاد علم الهی علی سبب
 التفریقین و طریقت الطریقین بطیب قلوب بیعت آن رئیس اهل ذنوب
 کرده باشند گر شایدا از احیاط طایفه بنی امیه و غیر هم بگوشتائی آنها رسیده باشند که
 از کان دین و روسا مذکورین بیعت آن پلید تن برضاد او اند چنانچه شهرت
 ایمنی از روایت جمال الدین محدث در روضه الاحباب و این تفسیر اصفهانی
 در کتاب امامت و سیاست واضح میشود و اینجا گفته اند مصرع بنان که امام آن
 رازی که سازنده محصلها و چون بنیاد این بیعت بر سلبه بای دنیوی بوده قابل عتاب
 و لایق اعتماد نخواهد بود با کجمله دانشوران عالم نیک میدانند که چون دعوی
 عجمه که مستلزم به تقدم تبعیت عبدالله بن عمر از خروج امام حسین بود باطل برآمد
 اکنون صاف نمیکوید که امام کدام از اهل حل و عقد و ذمه اصحاب کرام بیعت
 یزید اقدام نموده پس انصاف باید کرد که اجمال و امال که میکند و از دار و دگر انجاش

اهل تحقیق که فرار سینما یه قول و کلام عاقلانه اقول درین قول بحث لفظی معنوی
 برد و جاریست اما بحث لفظی لایمن حیث موبس از آنکه بعد جمیع کردن تمامی نسخ این کتاب که بعضی
 بنظر منطقی رسیده و بعضی بلاخط دیگر علما فارز کرده معلوم میشود که عبارت همین است و
 حال آنکه در غلط بودنش تردید هیچ عاقلی نمیتواند زیرا که محیب مصیب مدعی استحقاق بزرگ است
 تا این کلام صحیح شود بلکه او منکر استحقاق و اہلیت بزرگ است پس سوچ عبارت چنین باشد که اگر
 عاقل تجویز خواہد کرد صحابہ کرام و تابعین عظام و قرار قرآن استحقاق برینید اعتراف کند
 و محیب از انکار نماید یا آنکه کلام عاقل تجویز خواہد کرد که این بزرگان اہل از عدم استحقاق بزرگ
 باشند و محیب عالم آن و ازین مقام انکشاف نام یافته که مدعی علم و اجتہاد را خود در شی و نقیض
 شی امتیاز حاصل نیست **قطعه بصورت آدمی شد قطره آب** چہل روزش قرار اندر رحم
 و گزصل سال را عقل و ادبیت تحقیقش شاید آردنی خواند اما بحث معنوی پس
 بیانش آنکہ یکی از عقلا و علما بلکه رئیس المسکین و قدوہ فقہائی امامیہ کہ خود جناب بر تقوی
 اقب و اعلم الہدی نہادند کہ استغفر انشاء اللہ عا جلا یعنی شریعت مرتضی در زمان سابق بکتاب
 شافی و سکی درین جو زمان در اوراق مذکورہ کہ در اصلاح و تشوہ مجتہد نبود تصریح نموده
 اند کہ تمامی خواص و عوام را یقین فسق و فجور و عدم اہلیت و عدم انصاف او مشہور
 حاصل بود و اگر کتب اہل حق نیز معلوم میشود کہ در فسق او کسی را کلامی نیست پس چگونه با وجود
 عدم و دانش جمیع کتب لائقہ و لا تخصی از حقا و سفہا و صدق کمال الحار کمال اسفاد او بودہ
 باشند تکلیف کہ مجتہد تریب کلام شریعت مذکور ہم کرده باشد این ہمہ از سفہا و حق و استحقاق کار
 جناب مجتہد از انانی است نہ کہ از اہل و انواع انسانی و لیکن کسیکہ در تمام عبارت مخاطب درین
 کتاب بنور اہل نظر کرده باشد صدور این امور از مجتہد مستبعد نمیداند زیرا کہ در باب
 بصارت اہلین منظورش همین است کہ در عوام نہت باید کہ مجتہد جواب تمام سال محیب از آغاز
 تا انجام نوشته کوزہ اہل تحقیق تمییز و تکیہ بر طائفہ او از قدما و متاخرین انجامیدہ
 باشد و تغییر بر چون او را از قلم و کیر مباحث فقیر مغری باقی نماند و ماندہ معاذ اللہ دعوی
 جناب سید الشہداء خاص صی کیا عیدہم صدوات استحقا گردان از سر ۱۰۰ (و در بابیت)

نخواهد داد و روح شمر و عبید الله زیاده را شد و خواهد ساخت که سیجی بیانه اثبات الله تعالی
 عند ابرام قلب الاستفقا حالیا حکایت وجه لقب شریف مرتضی بعلم الهدی علیه
 شینه که قاضی نور الله شوشتری در کتاب مجالس المومنین میگوید که وجه لقب او
 بعلم الهدی بود و همیکه شیخ اجل شهید در رساله جهل حدیث و غیره و در عزرا بیان نموده
 اند است که محمد بن الحسین بن عبد الرحیم که وزیر قاهر عباسی بود در سال چهار صد و سیست
 بیمار شد و بیماری او نمک گردید تا آنکه حضرت امیر المومنین را در خواب دید که باو میگوید
 که یا علم الهدی بگو که بر تو دعای بخواند تا شفایابی محمد وزیر مذکور گوید که از آنحضرت
 پرسیدم که این علم الهدی گفتند علی بن الحسین الموسوی الکاظمه وزیر رفته مشتمل بر
 التماس دعا و اجابت مودی بخدمت میر نوشت و در آنجا همان لقب را که در خواب
 دیده بود درج نمود و چون آن نوشته بنظر شریف میر رسید اندوی بمضمون غرض خود را
 مابقی آن لقب شریف مذکور و در جواب وزیر نوشت که الله الله فی امری فان قبولی
 لهذا اللقب شفاعت علی وزیر بوضر سائید که والله که نوشتم بخدمت شما الا
 آنچه امیر المومنین را بیان امر کرده بود و بعد از آنکه وزیر بمرتد دعای میر مرتضی شفا
 و رست واقعه را بقادر خلیفه عباسی عرض کرد و باین میر مرتضی را از آن لقب
 مذکور ساخت قادر با میر مرتضی گفت که قبول کن ای مرتضی آنچه جد تو تا بآن لقب
 ساخت و حکم شد که منشیان بلاغت نشان آنرا در القاب او داخل سازند و از آن
 زمان بآن لقب مشهور مشهور شد انتمی راست و در رفع بر کردن راوی خصوصاً قاضی
 شوشتری و شیخ شهید او که در تلمیس محفل و حال و طبع بود و آنچه را و بیان
 بآزاد طایفه مناسبات دیگر برای این بزرگ نقل میکنند و قلوب اهل حق از این مغترب
 در آن موجب تطویل کلام است قوله بس لاجرم الخ اقول صلاست
 و انتمندان روزگار را که ترنات مجتهد شیعیان را بیستند و برای خدا اندک انصاف
 نمایند که مجتهد در استفتاء بیعت اهل حل و عقد تمسک حسیته بود اکنون بیعت مطلق
 صحاح منزل مینماید و آنرا هم محفل و مبهم میکند از تا او را اجابت و وقت گیرد و در علمای

باقی ماند و با وجودیکه از حال محمد بن حنفیه و عیداس بن عباس که امام حسین را از خیمه
بریزید منع کردند و تحلف صریح بکار بردند چنانچه بیانش بالا جمال گذشت و تفصیلش
از معتبرات امامیه مثل رجال روضه المتقین و مجلدات بحار عجبسی عمده الحمدلین
منقول خواهد شد بر عیداس بن عمر که جلالت و اشکالات و سابقا از کتب معتبره و نقلین
دارد کرده ام و معنی قول او در باب منع خروج امام حسین بکمال شرح و بسط بیان
نمودم طعن بنیامیه و از عاقبت و مال کار را غماص صریح میفرماید و لوی و پهنوی و حق
امامش بر خویش فرموده طبعیت جوایز خواهد که پرده کرد و شایسته است از طبعه
باکان بر قولیه اما کلام قاضی دهلوی **الحاق قول** این همه افلاک است که در باب
محمد بن ابی بنوشن نمی آید در حقیقت عند العقلا رسوایی شود و استود
از تطولات لا طاکر بازمی آید چه ترک بر زبان قلم نغته که آنچه بر مردم ربط این عبارت
اغراض کرده همه اش طبعی صبیان است که نزد هیچ عاقلی بربوط نیست و تفاوت
کریم و کلا یقتضی این مثل خیر طه شعر یا است که کتاب معاد و العقول فی قلع
اسکن الاصول بطلان محمد الزمانی می باشد که در انچه ابرایادی که بجهت بعضی
سوانح و عقوبت اصولین در بلاد مشرق و مشایخه منکر گشته اند نوشته و کلام است
بر کمال تماثل وجودت در میان اخلاط و بهوات بناسی و ظهور و حدوث مقلدین
شیخ جلی دلالت دارد و محمد با لسی و الله مخاطب در آینه تنی نا ابرایادی مذکور
بعد طیب ولادت و ما بونیت تصدق میبازد و شواهد و قرآن بران مذکور می نماید
و ابرایادی مذکور بعد استماع این اخبار و حشت و قیامت آثار اموریکه کوشش
ایل علم و دانش استماع تفصیل آن مستلک است به این سن بر اول اجتهاد
وارد میفرماید و لا ینسبک شیخ خیر الله علی کل شیء قدیر اکنون بیانات تمایز که حق مالکند
بهر دو و معقن از او هست در انچه مستطوره در بایستید که ذکر مرزای مذکور درین کتاب است
از شیر خا آه ایست که ناظرین سلیمین زبانی محمد جالسی خال او اوقت شود از چنین
تکلیف است میفرماید که مرزای محمد بن ابی بنیه نکست و عیدالبنی که کلاست در

مرد خوبی بر سواد فارسی داشت اطوار و کردارش در زبان موافق و مطابق نجی و
 شرفای اشراف اهل ایران و شاید که نیش پوری بود چنان می نمود که در ملک خود زبانه
 از پنج شش هزار دویست و پنداشته باشد و قریب پنجاه سال پیش ازین ساکن ال آباد بود
 و تجارت اوقات صرف مینمود و مادر نزار احمد خواهر معصوم علیخان و احد العیر بود این
 معصوم علیخان جمعی از بود همراه بحفت خان مرحوم مردی بود با لیاقت و عزت فی الحکله
 ثروتمند داشت ابتدا عبد البنی یک تسلطی که باید بر وجه خود داشت و این زن بطور
 خود که را نیکو چنانچه هر وقت که دلش میخواست برای سیر باغات و اجتماع مردم در قدم
 شریعت و غیره با جمیع خلایق در مسجد کاه نمود آن میرفت و کسی مزاحمت نمی توانست
 لکن خوب معلوم نیست که درین اوقات شوهرش در خانه می بود یا در سفر با اغلب که
 مسافر بود و چند مرتبه فقیرم دیده بود که زن مذکوره بالائی رتبه سوار است و مزراحمد
 بسن ده یا زده سالی بر یا بوعفت رتبه بود و برای سیر و تماشا میرفت و عرض باد
 مرزای مرقوم در بلده ال آباد بر طور و طریق سنوان اشراف و نجی مشهور و معروف بود
 عند الله و چشم و ابروی مرزاحمد با چشم و ابروی عبد البنی شباهت کلی نمیداشت
 بنابر آنکه مادرش زبان زد مردم بود شاید که این مرد را کسی پس عبد البنی یک
 نمیدانست خصوصاً از اهل ایران انتهی بلفظه و عبارت مجتهد در مقدمه ثانی نیست
 با کجمله اکثر مؤمنین را از وفور حاصل شد خصوصاً بضمیمه آنکه جو آنیکه بصحابت
 خود آورده بود او و دیگران او را بهم می ساختند با نچه امار و قوم لوط بان عادت
 کرده بودند و بعضی حکایات دیگر هم مویده این معنی بسمع میر رسید که شاید صدق
 این معنی بود و الله اعلم الی ان قال چون آن ناکس ازین امر اجتناب کرده باز بکربلائی
 رفت اخباریت او با علان رسید و مرتبه منصب و اخلاف او از جاد و شریف
 آشکارا کرده که جناب خطاب آقا سید علی طاب ثراه اراده تخریر و تادیب او
 نمودند الی صل شیده شد که در املکه دیگر از بلاد فارس و غیره بسبب زور و کمر و
 طلاقه بسالی که چند روز قلوب عوام را تشویر ساخت اما عاقبت الامر چون خست

عقاید و اعمال قبیح او که از انجمله نهیم بودن اوست بجاوست ظاهر شد تا پس
 بیرونش کردند و جای دیگر بعد از ساحر و کافر بودنش مجتهد فانی چنین حکایت میفرماید
 که شبی اخراج دوست و دشمن از ویکی آنست که یوسف نامی نوجوان در خانه و محبوب
 او بود در چند آنکه زوجه او سعی نمود از خانه خود بدزد و چون از سبب یوسف زوجه او
 بسیار برهم شد و رسوایی بهنایت رسید ناچار برای چند روز یوسف را اجایی فرستاد
 و بعد اوس سعی شد تا زوجه خود را از طهران بکامطین علیها اسلام روانه کرد چون او را
 شد باز یوسف را نزد خود طلب کرد و زوجه او از کامطین زبانی زن بنده ^{خشیسته} فرستاد که
 شیطان در کون تو انگشت میکند لهذا دوست از یوسف برنگرد ^{و در شش ماه}
 خود را تباه میکنی آنچه بگرد و از اینجا عقلانی روزگار قیاس کنند که چرا محمد مزبور ^{و نه}
 و او لادش در حق مجتهد فانی که کتاب خود را از سیکونه او بر کرده و در فرماست
 و صلحای این دیار بعد از آنکه طشت از بام افتاد و حال عدالت و انصوای او انگشت
 نای خاص و عام شد از نماز جماعت که پشت سرش میکند اردتاب نند و چنان نوشته
 باشند و العاقل کیفیه الاشاره و العاقل لا یجدیه الف العبارة قوله علا و در آن

ان اقول اگر خنی بصمیم فواد است که اهل دینند نیز میبینم را بشروط

میدانسته به پیش مایل گردیده نه فوایدی کلام علماء را فریقین بیا علم الیه و اگر در اد
 رسوخ اهل دین بر اعتقاد امامست اوست بیتی که در خروج امام حسین قانع باشد یا نباشد
 پس قطع نظر از قیامت مذکور خلع ایشان از بیعتش که با اتفاق و آیات قریشین ثابت
 با وجودیکه خوف طقت جان و ناموس بود منافی آنست و اگر از بصیم فواد چیزی د

کرده فلا بد من تصویره حتی شکم علیه جدا فرده خلا و ده دلالت قول این عمرانیان

انغ بر معنی که اهل دین بصمیم فواد بیعتش کرده بودند در تشریع است و قدم تفصیل است
 سلمنا که قول این عمر دلالت بر رسوخ اعتقاد بصمیم قلب اهل دین دارد لیکن این دلالت
 فی الجمله و قتی بکار آید که تقدم این بیت بصفت که ای خروج امام حسین بقول این عمر
 باید لایزال و غیر ثابت فرمایند وانی از ذناب باقی ماند اثبات مقدمه نموده و

علامه و ملوی انارسد بر پایه معنی عدم رضای اهل حرمین شریفین بخلالت و تسلط نیرد
 بعلیه پس بر وایات فریقین در کاسبق بر جای خود است بجز انیا هیچ نزاعی بر امر آن
 آن نمیکرد و واحدی را از فواصیل یعنی مستثنین خلافت بریدگی استصال آن بر باشد
 من بعد باید دانست که سلما که قول این عمر دلائل بر حیت اهل مدینه دارد لیکن برای اثبات
 بیعت اهل مدینه معلوم نیست که این دلائل مطابق است یا تضمنی یا التزامی یا این دعوی
 مقرون به دلیل دیگر است که خود وقت رحمت شیطان الطاق اظهارش جایز نیست
قول امامت بیعت اه اقول حال مجتهد زمانی باید دید که برای ایله فریبی می نویسد
 که ازین کتب که همیشه ثابت میشود که اگر یکیم از اهل حل و عقد بیعت کسی نماید آن شخص
 حلیفه میشود و این قدر بر امر آن خاطرش نمیکرد که این هر دو کتاب مانند کتاب سلیم
 بن قیس بلالی و کتاب فعلت فلا تلکم که شیطان الطاق علیه علیه مصنف است و
 بسیاری از علمای امامیه را هم هنوز این سنت معلوم نمکنند و فقیر اقل الخلیفه بعد از
 نتایج بالغ دریافت در صداتی تقیه مخفی نیستند بلکه نیابت امیری در دست علما
 متداول هستند پس این طلبیم هم بکنند بجهتد خواهند پرداخت و خواهند گفت
 بجهت ضرورت امامت هم برای آنکس می باید یا هر جا ملی و فاسقی و فاجری
 رسی از علمایش کند او امام است در اینجا که بدین جناب مجتهد ایمان نماند که در
 ترجمه از جمله بخارفتن چه نوشته میگوید که نزد شیعیان نماز کردن خلف هر یک از نیکو
 کردار را بر کرده از جائز است بخلالت خلافت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و امامت عامه
 که برای آن شروط کرده اند تحقق عدالت و شجاعت و قرینیت و دیگر صفات کامله
 انتهی بلفظ یا وجود دعوی نیابت صاحب الامر از کتاب این طلبیات نمودن آنرا
 عجیب و غریب است و این تقریر وقتی است که و تعمیم را اراده کرده باشد که او مانا
 الیه و اگر مخصوصش است که ازین کتب ثابت میشود که بیعت یکس از اهل
 حل و عقد در فعلیت امامت مستجمع شرایط هیچ انتظاری باقی نمی ماند اگر چه سایر
 اهل حل و عقد از خلافتش بکفر نمایند و از تقلید حضرات انبیا بر اصول اشقاد منتهی شوند

که لای مجلسی در مجله هشتم از نواد و جامعین بیان را بهی در بعضی از مجلدات و محققان
 در فتح بسل و در از آن کشیدری در نرینه و فاضل جالسی در صوارم و سکی در افادات و او را
 سابقه و مجتهد الطائفة انما که در استقباحت عدم فهم کلام علمای اعلام و عدم احاطه اطراف
 و جوانب این مقام درین مجاله گرفتار شده اند و بکمال است و قوت در مقام خودش حل این
 اعضال و اشکال می نمایم و بر سر کشف مطلب شرح موافقت سید جرجانی و شارح
 مقاصد علامه سعد الدین تقی زانی می آیم فانتظار انتظار را سیرا قوله میگویم ادا قول
 در کتب فریقین باعتراف و اظهار جمله علمای مصرح و منقح است که انکار اهل حل و تحقیق نیست
 نیز از جهت عدم یقینش بوده چنانچه تفصیلش بر چه تا متر بعرض نرکنم آید و توقف چند
 کس از نمره صحابه که عدد ایشان را نیز از صد نبرد بود و بر و است مجلسی در تذکره الامه
 بچهار صد نفر او میرسد بر تقدیر ثبوت دوباره بیت افضل الصدیقین از جهت خاص ممنوع
 است تا وقتی که اتحاد جهت را با ثبات نرساند این مشابهت مفید نخواهد شد و آنست
 للمجتهد ذلک و عبارت شریف در تفسیر که ترجمه آن بزبان جناب مجتهد الزمانی در مجلد فتن
 از بحار الانوار است این است که جمیع مسلمانان با ابو بکر معیت کردند و اظهار رضا و خوشنودی
 بآیه و سکون و اطمینان بسوی او نمودند و گفتند که مخالفت او باعث کننده و خارج از ملت
 اسلام است و نیز منع است زیرا که دلالت بر آن دارد که تمامی اصحاب و حضار
 آنوقت صدیق را لایق این منصب میدانستند آدمی بر سیکه شریف مذکور بعد از
 شهادت بر این معنی که جمیع اهل اسلام ابو بکر را استجمع شروط خلافت اعتقاد میکردند بلکه
 مخالفت او را مبتدع و خارج از دایره اسلام می فهمیدند بقدری معدودی از اصحاب در
 سیاق صدیق اشاره کرده و گفته اند گفته سیر جوالبش در فصل سابق بعنوانی باید کرده ام
 که اگر شریعت بر حسب قهقری درین زمان ... باز گردد و تمامی همت خود در روانه آن
 کند بشرط انصاف حرافی از آن تقریر نمونو اند ساخت مع ذلک بعد ازین غمخیز
 در همین مقلد جا نیکو خلف سلمان و ابو ذر و مقداد رضی الله عنهم اجمعین را ذکر کرده چندی
 از اصحاب و دیگر بمنو انیکه نریشی بر آن در خیال کسی نگذرد می آید از ان شاء الله که روح بیهوش

تاجی در عالم برزخ برزده و مصداق صنعت علی ابا که کرد مجتهد که در شی و نقیض شی
 تفرقه نمود که در کما عرفت چگونه مجال بر روان داشته باشد قوله چنانچه
 جمال الدین محدث الخ **اقول** معلوم نیست که علامه دهلوی قدس سره العزیز
 در کدام کتاب افاده فرموده است که تمامی دقاقراین کتاب از بهترین سیرت
 ثابت شود که این نقل از ان مقامی است که صاحب تحفه آنرا باین عنوان آورده
 بی باید فقیری آید که علامه موصوف در رساله اصول حدیث که برای سید محمد اله
 حسینی نوشته بعد از تصریح بر معنی که اخباریکه تعلق بقوله آجباب صلی الله علیه و آله
 و سلم تا غایت حدیث شریف دارد آنرا سیرت می نامند اینقدر بفرمایید که نسخ
 روضه الاحباب اگر مصنون از زیادت و نقصان بدست آید بهترین سیرت است
 ازین کلام کتابش ذکر اولش به ثبوت میرسد نه ذکر آخر که جناب مجتهد محری از
 انجا این نقل برداشته اند و اول دلیل بر اینست که ذکر اخیر لاین این مدح نیست
 آنکه در فصل ثانی از باب دوم از تحفه اشاعشریه که در محل خبریات مکیه آمده است
 کرده اند آنچه علامه مدح ارشاد نموده است از ان بدلائل صریح پیدا و هویدا
 که محدث مذکور بدقت از کتاب مسطور در بعضی از مکایده این فرقه که تفسیر شده
 و معطله ها و او را داده حثیت قال کید پنجاه و یکم آنکه جمعی از ایشان مخاصمه
 میکنند با مورخان اهل سنت پس کتابی در تاریخ تالیف میکنند و از اخبار و قصص
 خبری موهم آنکه مولف این کتاب خارج از اهل سنت است درج نمی نمایند لکن
 در سیر خلفا و احوال صحابه و محاربات ایشان خبری قلیله از مذہب خود داخل
 میکنند و بعضی از مورخین اهل سنت از ان کتاب بکمان اینکه مولف ان از اهل سنت است
 نقل نمایند و بخلط افتد و رفته رفته موجب ضلالت ناظرین بی تحقیق شود و نقض
 این کید بر مراد ایشان نشسته عالمی را از مضیقین تواریخ در ورطه انداخته و ناظر
 آن تواریخ را در ریفه ضلالت کشیده حتی سید جمال الدین محدث صاحب روضه
 الاحباب نیز در بعضی جاها ازین قبیل تواریخ نقل آورده مخصوصا در قصیدت الی یوم

صدیق رضی الله عنه و توقفت حضرت امیر کرم الله وجهه و در قصه قبل حضرت عثمان رضی
 الله عنه و علامت استغفار بقول در کتاب او آنست که میگوید در بعضی روایات چنین
 آمده اما محققین نیست از نظر در توارخ مصنفه مجاہل اخترا تمام واجب است ابتدا
 با وصف این همه تصریحات که شنیده فی لفظ بهترین سیر برین کتاب مطلقا حکم
 کرده باشند پس معین شد آنچه از ترقی بدان نمودم گو تو سجا لفظ سیر بر حال خلفا
 هم اطلاق باید که ما بخفی و این دعوی یعنی صاحب تحفه بر تمامی دفاتر مذکور کنی
 لفظ بهترین سیر بر زبان آورده بدان ماند که بعضی از معاصرين نزد قضا و خواهی
 از تشکیک گفتند که صاحب تحفه قدس سره الغریز حکم بصحت خطبه منصفه میفرمودند
 و نمانی از خلافتی این امر را نقل کرده و حال آنکه مولفات آنجانب اشاره و صراحت
 نکند این حکایت بنماید که لا یخفی علی المتصفین حقیقت اینست که چون خبریست
 غیر متناهی و در هر زمان مستجد است خصوص اخباریات فن یکدست که ایندای آن از
 ابلیس و ردای آن از عبد الله بن سباست و انهای آن علوم نیست که برگردان
 از عمای این قوم اتفاق افتد آنچه این معاصرين نقل میکنند از باب کجایه افترا است
 بالیقین ما عوام را بدام فریب کشند صاحب تحفه قدس سره الغریز در قصه
 کتب کلامیه و تفسیر که می بینی این خطبه را که متضمن شکایت و مطاعن خلفاست
 را شنید است و علمای متشیعین در کتب خود می آرند از موضوعات و مقدمات می آرند
 و از کلام قاضی در روایات الاعیان و غیر او در غیران نیز نسبت و ضمیمه دارد که
 نسبت اینج البلاغت را بجناب امیر تصوی اهل سنت از افتراست قم اعتقاد میکنند
 بلکه از کلام علمای امامیه مثل کاشانی در صدر ترجمه خطبه مزبوره نیز میوید است که اهل
 حق این خطب را محجول میدانند و بعضی این خطبه را خاصه از معقولات رضی الله عنه
 انتہی و چرا از موضوعات نشانند که خود خطب مرتضوی در پنج البلاغت در مجامع
 و مناجات حضرت صدیق و غار رقی قطعا موجود است که لا یخفی و سوف یخفی تفسیرها انشاء
 تعالی با کماله و فترا اول از روضه الاحیاء قابل تمسک و احتیاج خواهد بود که

مخالف ماخذ و صحاح روایات نه افند بجلالت و قدر تانی و ثالث کی بجهت مغایله تانی
 مذکور غیر مستقیم و مدخول است و انتساب این دفاتر محدث مذکور مبتنی بر نقل و تسلیم
 والا اگر تتبع از کتب نموده شود بوضوح می انجامد که این دفاتر از محدث مذکور نیست بلکه
 بعضی از اولاد و تلامذه او تالیف کرده اند و از اختلاف عنوان عبارات هم همین بعد از اهل
 پیدا نه اند چه جای آنکه این دم از شیخ مفید بانی معانی تشیع که شیخ و رشید بیجان از خوین
 فیضش خوشه با بر می دارند و او را داعی مکتب که سنگ شکاری باشد می شمارند نیز درین دفاتر
 نقل روایت کرده باشند و اگر آنکه در عبارتیک حضرت مجتهد الزمانی نقل فرموده اند غور کنی
 صاحب این دفتر را براد حکایت مختلف شدن بعضی از البصار و تذکیر بعضی از اشعار بعد
 از انتساب آن شیخ العرفا فرید الدین عطار بر تشیع این بزرگ که از اکابر و اهلین و قدومه
 محققین است هم اشعار می نماید چنانچه معمول اهل مکاید است و اگر از سیم ترقی
 که بطور جدل میگویند گفت که قاضی نور الله ذی سبیل بنوره بر طبق افادات بعضی
 از اکابر مذکور است در مجالس المؤمنین نوشته است که محدث مذکور یعنی مصنف و
 الاحباب از خلص علمای شیعه بوده چنانچه عبارت شریع چشم انصاف نظر فرموده شود که بعد
 از این شافعی نظیر او در کتاب روضه الاحباب میگوید که صورت صحت عقیده
 بر این است که کتاب تحفه الجبار که بنام خواجه سلجی استر ابادی نوشته و غیران ظهور
 تمام دارد و لکن در مقدمه امکام لاهوری بعضی از شیخ آنرا بسوختن فرموده و اما خلف
 الصدق او امیر نسیم الدین میرک شاه اگر چه تصنیفی از او ظاهر شده که در این تشریح
 بعقیده خود نموده باشد لیکن در کنار بعضی از شیخ کتاب میزان ذبی دشتی نشان
 که بنظر مطالبه او رسیده بخط شریعت او مواخذ چند بر سخنان ذبی ناصبی دیده که در شیعه
 دیگران در جنب آن ناچیز گردیده انتهی بلفظه حاصل که دعوی مذکور از کلام جناب علامه
 در حق کتاب فرموده ای اقامت دلیل و بر ناسی سموع نخواهد شد و ظاهر این است
 بر این دفتر که از انجا این عبارت آورده و روایات مجاہیل در ان اندراج یافته نسیم
 بنمایند بر سببان اند بر خلافت مذهب ملوک اصحاب بر روایات و یقین سبب انجاسی است

بطریق خاطر جمع آیند به بحثش مشرف شوند و مجتهد دعوی کثرت تارکین و متخلفین در آثار
 و انجام نماید و در نفس الامر برین چند بزرگ اهمیت باشد پس حکایت دروغگوی موافق حال و حال
 نوکوس مطابق النحل یا النحل آورده اند که دروغگوی میگفت که در این فلان شت فلان وقت
 هزاران هزار مار سیاه چشم دیدم و حضار چون عادت او را میداشتند میگفتند راست بگو که
 چه قدر باشند و او در هر سوال عددی را قاعی را بقلیب ساند و از لکوک با لوف میکردانید و از آن
 بعشرات و اعداد تا آنکه گفت رسنی دیدم بودم تا بیدیدم چون افی بر خود پیچیده قول از آن جمله
 است **اقول** ذکر این دلیل منیف و حدیث شریف بغل مت و احسان بر علمای
 سنیان است چه بر فرض تسلیم تخلفش باشد از بیعت حضرت صدیق که غایتش است
 نه و خوب چنانچه علمای او احمد بعد واحد تصحیح بدان کرده اند و منهم الاحم النودی فی شرح علی
 الصبیح الشانی اگر دلیل بطریق خلاف صدیق بحکم حدیث میت باشد عجب که رفاقت و سال
 تقریباً با جناب الفضل الصدوقین و میت ده ساله با فارق اعظم و صحبت دوازده ساله
 با عثمان ذی النورین و وصف بیعتشان بیکدیگر در باب بعضی از سائین از وجوه انتظام خلافت
 خلفا و اولی استقامتی آن در وقت جنابشان فرمود که ما در وقت خلافت سابقین محمد و حسین
 و همقرین بوده ایم و در وقت من این امور بشما تعلق دارد که ما فی شرح الفاضل المدامنی و غیره
 بر این شریعه دلیل حقیقت خلافت آنها باشد فالحق مع المرتضی و المرتضی مع الصدوق و الفاروق
 و ذی النورین فالحق مهم حیث كانوا و چون این بیعت و حسن معاشرت یقینی و آن تخلف نظر
 بانکار ریافت خلیفه اول بلا شبهه باطل و بلا خطر روایات دیگر که در صحاح و سنن و جوامع مندرج
 و دلالت بر آن دارد که بعد از زودی یا در روز در مبدی خلافت بیعت کردند چنانچه ابو زکریای نویدی هم
 در کتاب تهذیب توضیح آن بیاورد و روایات معتبره نموده ساقط از درجه اعتبار یا موهوم و ظنی و در
 اصول فریقین با ثبات رسیده که البیقین لایزول الا یقین مثله پس این نفس تخلف موهوم و سار
 ان میت حسن معاشرت متیقن که با عراف مخالفین هم که مدعی تقیّه است و خیال می باشند بزرگای
 خود ثابت است نتواند شد لانه ضعیف و بولای قدران بعارض القوی آنها که شنیدی بسیار
 از احتمالات در آن تخلف که مخاطب دعوی آن مینماید جار است مانند مزید حزن و اندوه و فاق

جناب سرور کائنات چنانچه بلال خادم شریف را اتفاق افتاد که یکایک علی الروایات و بی غش و
 کالوحي المنزل من السموات و ملاحظه آفتاب و تیار حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و شیون و ستاره
 امام حسن و امام حسین و غرض و تامل و تحقیق خلافت بلا فصل و افضلیت ابوبکر صدیق
 و حفظ جمیع آیات منشره قرآن مجید بر طبق نزول و انضمام بعضی از تفاسیر در آن چنانچه
 از کتب اکابر امامیه مثل بحار و غیر آن هویدا میشود که جناب امیر سبقت فرصت
 و کثرت مشاغل جمع قرآن مجید و غیره فرصت که ادرن نماندیم در مسجد نبوی صلی الله
 علیه و آله یعنی یافت با وصف و روداده کثیره در وعید کسیکه جابر مسجد مخصوص
 مسجد شریف باشد و جماعت حاضر نشود چنانچه قبل ازین در محبتی از مباحث
 منہج اول در یافتی علامه و ه میگویم که در وقت غیظ و غضب بر جناب سیده
 و نسبت نایب دای ذات عالی صفات آن محصوره از صفای و کبریا بر سرها
 و عهده که محض به تعجل و ثوران نفس بر اصول امامیه بود و ذکر آن هم در پیشانی از
 منہج مذکور گذشت لامحاله انفکاک از حق روداده باشد سیمای نیکو چنانچه
 نفیض آیات قرانی که بکمال بذل توجه و استقام تمام اتفاق افتاد حتی که ردای سیاه
 بردوش نه انداختند و جندی از ثواب نماز جماعت در مسجد نبوی دست بردار
 چنانکه داستانی که بیان آن که اگر کبار است گوشه بند و ایتنی از حق البقیین بود و خروج
 می انجامد و حضرات ائمه مثل امام صادق که کاشف دقایق و وقت حقایق بودند
 و از نسبت عصیان و ظلم بسوی خویش دریغ نمی فرمودند که معرفت سابقا بر طبق تعقیب عیاشی
 ارشاد نموده که آیت کریمه **الَّذِينَ يَكْمُلُونَ كَمَالًا مِّنَ الْبَيْتِ وَ الْهَلْكَ**
الْجَانِ در شان حضرت امیر است و حضرت ابو جعفر امده دیگر را هم در آن داخل فرموده حیث
 قابل علیه السلام یعنی نه لک سخن و اکابر علمای امامیه که اعتقاد این کتمان به تمامی است
 دارند و این سلسله را از جناب امیر المومنین تا مهدی دین عیاد امامیه میرسانند برین قدر
 اکتفا نموده روایت دیگری نمایند که حضرت امام صادق فرمود که مراد از **أُولَئِكَ**
يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّائِيحُونَ ما یوم و این روایت نیز در تعقیب عیاشی و جلد

اول از چهار مجلسی است آدم بر آنکه مراد از احادیث است که اهل ارتداد و نفاق
 آیات نازل را در شان این حضرات پوشیدند و از قرآن مجید بیرون کردند چنانچه از روایات
 علی بن ابراهیم قمی و تمییز شد او در کافی معلوم میشود جوابش آنکه بر فرض محال آیا
 کسیکه قرآن مجید را کلیه مخفی کردند بلکه از قرارت آن که کتاب است علی حدیث بود نیز منع
 فرمودند کافی الکلینی لائق ترجمه اقی بودن این احادیث و آیت مزبوره اند با خلفا
 علی که بعضی از قرآن مجید را با اعتقاد معاشرین و جمعی از قدامت و تهمی آنرا بی کم و کاست بر
 مذمت سید مرتضی و صدوق و مانند او چنانکه تفسیر مجمع البیان در سال اعتقادیه و یا
 بر تفصیل آن منضم است شایع کردند باقی ماند آنکه چون خلفا و اعوان شان قنوان مرتضوی را
 بسبب آنکه مشتمل بر ذمیم مایعین و انصار بود قبول کردند با ضرورت جناب امیرالمومنین
 بکتمان آن برداشت چنانچه مجلسی در بخار و حق العیز با برادران تقسیم مہلات تقول کرده و از آن
 بهفواتش قطع نظر از لزوم کذب صدوق و علم الہدی آنکه این عذر به تر از کتمان و این علت
 از و سادس این سبای رویا است زیرا که پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم با سکرین قرآن مجید
 جهاد نموده و کائناتی بجهت انکار شان حرقی را از قرآن مجید مخفی نگذاشته پس جناب امیر کائنات کتاب
 مستطاب معاذ اسد من ذلک بر اصول افضله لیاقت نیابت نداشته باشند -
 اگر گویند که بجهت اختیار تقیہ نتوانستند که شایع سازند گوئیم قطع نظر از آنکه عدم تشہیر
 چیزی دیگر است و کتمان و منع چیزی دیگر و روایات بخار و کلینی و غیر ما نص در امر تائید
 واقع شده اند می توان گفت که تقیہ از شیعیان خویش که جناب امیر را معصوم میدانستند
 نہ مجتہد و مطلع و متقداً آنجناب بودند نہ مخالف یعنی چه که صرح به التکی حین انکرا خوف
 ابن عمر عن جشمه و خدمه مع ذلک در خطبہ تشقیق و دعای صنفی قریش و مانند آن جز تقیہ را که
 نہ نشاند و کتمان این مضامین و امثال آن نکوشیدند که انشای آن بر علم و افضان
 جنایت معاذ الله و از اینجا بابی امامیه واضح میشود که این خطب و ادعیه موضوع علمای قوم
 است چه جای اہل حق که اجماع بر آن دارند که از جناب امیر تلمیذی در بارہ خلفا صد و رنیاقت
 چنانچه شارحین پنج البلاغت از روضہ ہم گفته اند پس معنی لفظ حدیث علی که در نہا جزیرہ

است که آن الخطیبه نسبت الیه کرم الله وجهه کما فی القاموس و لا تناقضاً لهما قطاً بالجمله از
وقت کتمان قرآن جمیع که بخدا اسد از جناب امیر صدور یافت بلکه مدت عمر بران گذشت غلط
گفتم بکتمان کتاب بین بانه لاحقین وصیت هم نمودند تا آنکه هر یکی بعد دیگری اصرار بر
ورزید که امام صادق صراحتی از قرارت آن فرمود و دیگر بانه اسد از جناب با حضور
نسبت باین کتاب مستطاب چنانچه برناظرین کلینی و سایر فضل بن شاذان پوشیده
نیست صادر شد و صراحتاً از جمیع روایات این بر دو محدث چنان روشن میشود که تاویلاً
مرزاجی شیری در ترجمه و سوسه نقاشی است و در کتب آباء انفساک حق بعرض تحقیق رسید
یا بنور حق از جناب امیر بر اصول شیعہ جزو لای تفک است و عجب نیست که چون مجتهدین و تکلمین
امامیه درین امور ملجأ شوند گویند که برای جمیع امامه از جناب امیر تا امامه لاحقین قاطبته
در صحف آسمانی همین امر ارشاد شده بود که این کتاب آسمانی و خطاب به جاودانی و امان
قیامت کتمان باید کرد و این جواب بعد از سواب بر تقدیر فرض محال بکذب روایات
کلینی و دیگر امام شیعہ است زیرا که بدلائل مطابقتی در صحیفه حسینیہ و باقریه و جعفریه
ایمنی اندراج و اندماج یافته بود که هرگز از کسی جز خدا غنی نباید کرد و حق را علی رؤس
الاشهاد اطهار باید نمود و در نشر علوم باید کوشید الی غیر ذلک و اگر تکذیب کلینی
رواندارند باید که از امامت این بزرگان تا صادق مصدوق رضی الله عنه دست
بردارند که باین تا کلمات هم کتمان کتاب نمودند و هم نمی از قرارت آن قرآن بودند
و ایضا جناب امیر و تنبکه و توبه است که قند و بکمال عنی و غضب امام حسین بجان
رسول انقلین را طلب کردند و اینهمه مدت و بیجستی زود داد تا آنکه اگر شمع کرامت
حضرت جعفر طیار را بیا دینی آورد در زدن دره بر جناب امام حسین که ایای او عین
ایزای یلدا و رسول بود حالت منظره باقی بود انفساک از حق و غفلت از مناقب
و حصول عصمت برای امام حسین زود داد بانه و این قصه را امام اعظم بلکه مرشدان
افخم او در تصانیف خود آورده اند چون مجتهد جالسی در کتاب فوائدها صغیه
و مواعظ حسینه ترجمه آن بفارسی نموده نظر بعموم فائده سوادش بر می آورم و این

حکایت بر دایت حضرت عقیل است که بقرب از قضایاں رفتن وی را بروی معاویه
 بن ابی سفیان نقل کردند که روزی بهائی پیش حضرت امام حسین نازل کردید پس امام حسین
 در می قرض گرفته نائی خرید و مان خودشان داشت که مان را بان حاضر سازد و در آن
 روز با چند مشکهای غسل از طرف من بخت حضرت امیر رسیده بود پس امام حسین بقبر
 خادم فرمودند که در من مشک از مشکها را بکشد به چون کشود حضرت بقدر یک رطل از آن
 مشک غسل گرفتند و بهمان خوراندند پس چون امیر علیه السلام خواست که مشکها را امیانه
 مسخین آن قیمت نماید از قبر رسید که کسی در من این مشکها کشوده قنبر عرض کرد که
 یا امیر المؤمنین و هرگز نشد بر انقل نمود چون حضرت امیر حرکت ادراشیدند در شب
 شده فرمودند عی بن حنین حسین را حاضر سازید چون حضرت امام حسین حاضر شد حضرت
 امیر در ره برداشت امام حسین گفت بجی عمی جعفر یعنی بحق و جهرت علم من از نضیه من
 در گذر و ضابطه حضرت امیر المؤمنین بود که هرگاه کسی بحق جعفر میگفت پس غنیمت حضرت
 تسکین می یافت پس حضرت امیر فرمودند ما احکام اذا خذت منه قبل القسمة چه خبر
 باعث شد ترا که قبل از قسمت آن بان متصرف شوی امام حسین عرض نمود که حق ما در دست
 چون قسمت میشد من بقدر یک رطل از حصه خود داخل میکردم حضرت امیر فرمودند که
 بدر تو فدا می تو ما بد که ترا میرسد که تو از آن منتفع شوی پس از آنکه سلمان منتفع شود
 آگاه باش که اگر نمی بود که من دیده بودم که دندانهای ترا بنمیرد اصله علیه و آله
 و سلم می بوسید بر آئینه من ترا درین وقت بزم بعد از آن حضرت امیر خود در می
 که در کنی ردای خود بسته بود بقبر دادند و فرمودند که قسم اهل غسل از بازار خریده
 بیا چون آورد عقیل قسم خورده میگوید که گویا من می بینم که از به دوست من مشک
 را حضرت امیر گرفته اند و قنبر غسل را در آن داخل میکند بعد از آن حضرت امیر علیه السلام
 در من مشک اخی است و میگوید و میفرمود اللهم اغفر لعمین فانه لم یعلم خذ و دنا
 از تقصیر حسین در که که او نادانسته این کار کرده است به خطه کوعا غلی که
 اندک بخور و تا بل در صحنه بان امثال اینجیست که در کتب رفته از الوف به در که

بج

میان

چنانچه بر بصیر محقق نیست بکاربرد و علم ماکان و مایکون ایمه و حال عصمت ایشان و تنقیح
مسائل فقهی بر اصول رافقه و تزییات و کلمات غالیان بدانند ایشان درینا
و انواع تفریبات را که نظر تنزیه برای خواص کافیست که باره علم دارند چه جای که خوانده
عرش رب المشرقین بخیال آرد و بدینند که هر یک از روایقش فرو شدن آتش غیظ را
بمجرد شنیدن نام حضرت جعفر طیار در هر مقام از فضایل و مناقب می شمارد و در
وقف بودن فاروق عند کتاب الله بهمت طعن و تشنیع می نماید و اگر نه مقام تطفلی
محبوب این مباحث را بمویدات بشمار تفصیل میدادم و پیش علمای رافقه بطریق
ارسلنا الزامی نهادم و لیکن العاقل بکفیه الاشاره و الناقل لا یجدره الف العباده
العرض بر اصول اهل حق کما اثرنا فی صدر البخشیه عباره در معنی حدیث معجوت
عنه یعنی حدیث معیت نیست و انصفا که حق بجهت امور مرسومه لازم نمی آید چون در خلافت
جناب مرتضوی حروب بجا پیش آمد و یا استدکشید ارشاد این قسم مضامین بر روی
خویش می نمایند تا مردم سوزن بهم نرسانند و بدانند که حق با جناب مرتضوی است
نه مساویه بن ابی سفیان و دیگر بنی امیه یا **و ایضا** نظر نوردد اینجهت در
حق عمار بن یاسر که در کتاب منهج المقال هم مروست بر اصول امامیه میتوان گفت که
در وقتیکه عمار تردد با امامت جناب امیریم رسانید و سرم تراشید و دست از رفعت
بازداشت چنانچه از بخار و منهج المقال دریافت میشود و حال آنکه تخلف از جناب علوی
و مخالفت آنجناب و بودن شخص مصداق حاصل جیهه کمتر از فسق نیست و الا اصل
الاصول امامیه منقول میشود کما لا یخفی و از کتاب اقدم یعنی نسخه سلیم نخوی منکشف
میشود که او از خاندین جناب امیر المومنین بود و نکت بر نکت نمود تا آنکه مورد لعن آنجناب
کرد و کما سیجی انشا الله تعالی حق از عمار جدا شد یا نشد و حال آنکه زبان امامیه بر
تفسیق او در آن وقت جاری نمیشود پس اگر تخلف پس از جناب مرتضوی کرم الله وجهه
که حالش مفصلا دینی بهر حال مستلزم بطلان خلافت صدیق باشد لازم آید بطلان
امامت مرتضوی بجهت تخلف عمار بعین هذا الدلیل و الا لازم باطل فاملزوم شکله

مخرج یجد باید دانست که مجتهد بی سواد تقلید جامعین بایض در مقام حاشیه نشسته
 عبارت ها نه مخفی نماید که اختیار لفظ خالفه در مقام که مقام ذکر اسامی تا کین بیت و
 میگزین خلافت صدیق است ایام لطیف دارد بطرف روانیکه این اشیر در نهاده
 حدیث قال و فی حدیث ابی بکر جاره اغرابی قال له انت خلیفه رسول الله فقال لا فقال
 فانت قال انا الخالفه بعد الخلیفه من یقوم مقام الایم و یستسده و الباء
 فیه للیاء الخ و جمیع الخلق علی معنی التذکیر لا علی اللفظ فاما الخالفه فوالدی لا غنی
 عنه و لا خیر فیه و کذا الخالف و قبل هو کثیر الخلاف و هو من الخلقه بالغیر و اما قال
 تواضعا و هذا لکنه صین قال له یا خلیفه رسول الله انتی کلامه ازین روایت ظاهر
 میشود که حضرت صدیق نیز بسبب کمال صدق و انصاف از خلافت خود انکار داشت
 میفرمودند تمام شد حاشیه در آخر قول مجتهد بقایه مذکور که در کتاب است و بسبب این
 و تطبیق مختلفات نظری ندارد صاحب استیجاب بسناد خود از این ابی میگوید آورده
 که مردی صدیق را گفت ای خلیفه الله فرمود من خلیفه الله نیستم و این خلیفه بنو خدیجه
 الله علیه و آله استم و بدان را ضمیمه و انجمله که ترجیح برای این روایت حاصل است زیرا که
 مستند است و روایت بنایه بلاستند و خود عقلمانی و غیر او تصریح کرده اند که احادیث
 بنایه اعتبار را نشاید مادی که مستند معتبر بنیاید مع ذلک کتب فرائض بدان ناطق است
 که مهاجرین و انصار صدیق را خلیفه رسول الله میگویند اگر او انکاری نمود که این اصرار بر
 محقق می و در زیند الغرض اگر قصه یکی است روایت بنایه قایل ذکر نمائند و اگر مستند
 است تا که بر تواتر محمول است چنانچه صاحب بنایه گفته و محبت دفع این احتمال
 دست و پا کم کرده و از مناسطه بر اصل افتاده چنانچه این بحث در مقاله سادسین خواهی
 دید و در کت کلام مجتهد در این فراست خواهی دید و این است الله تعالی قول و انجمله
 است **اقول** بر هر دو حدیث صدیق در میان مخالفان نیست و این حدیث است
 از امام حسن مجتهد حضرت سر بر تواتر است و در حدیث اول که است اهل میگوید که
 العمد و این اهل حق با از خویش مشغول بودند و مودعش را انتمم سخن نمیدانستند و غایب

در جنایات آنکه نه این قسم کلمات در سبای خلافت صدیقی فرموده باشد و اقوال
و افعال هزاران از اینبای کرام در وقت طفولیت نزد ما محبت تابانم چه رسد که
بعد از آنکه مصداق حتی اذ ابلاغ شده و بفتح ماریعین سسته شده نیز معصوم نبوده اند
بسیار عدم اینست حضرت صدیق از کجی لازم آمد اما بر منسوب روایات شیعیان و ایشان
زیاده تر آنست چه در عمل شیخ الشیخ خود حل این اشغال از جناب مشکل است مرویت
تفصیل این اجمال آنکه محدث مذکور در باب الحله التي من اجلها دفنت فاطمه
باللیدر ولم تدفن بالنهار از علی بن احمد بن محمد از محمد بن ابی عبد الله کوفی از موسی بن عثمان
نخعی از حسین بن یزید از حسن بن علی از ابن ابی حمزه از پدر خود شنید از امام صادق در
انسانی حدیث طویلی که چند ورق ثبت است و دلالت بر آن دارد که بعد از اخذ فدک
و غضب جنایات سید ابوبکر صدیق در استرضای آنجناب نجاست قصوی پوشید و
آخر همراه فاروق با جازت حضرت امیر در خانه هدایت کاشانه داخل شد و فیما بین
مکالمه طویل و عریض روداد و ابوبکر صدیق هیچ دقیقه فروتنی باقی نگذاشت در دفع
بر کردن راوی که جناب فاطمه زهرا را ضعیف تر وایت میکند فلما أصبح ابوبکر و عمر
عائدين لفاطمة فلقيا رجلا من قریش فقال له من اين اقبلت فقال غریث علیها لفاطمة قالوا قد
مائت قال نعم و دفنت فی جوف البیل فخر عابز عاشد به انتم اقبلا الی علی فلقيا و قالوا
ما ترکتم شئ من عوالمنا و مسائنا و ما هذا الا شئ فی صدرک علینا بل هذا الکما غلست
رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم دوننا و لم تدخلنا معک و کما علمت انک ان یصبح
بابی بکر ان انزل عن منبر الی فقال لها علی علیه السلام القصه قانی ان خلعت لکما قال نعم
فخلعت فادخلها علی المسجد فقال ان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لقد اوصانی
و تقدم الی ان لا یطلع علی عورتی احد الا ابن عمی فکنت اعنله و الله لا یکره قلبه و الفضل
بن العباس یأولنی النماء و هو مربوط العینین بالخرق و لقد اردت ان اخرج القميص ففج
لی صانع من ایت سمعت ولم ار الصورة لا اخرج قميص رسول الله و لقد سمعت الصوت
یکر علی فادخلت یدی من بین القميص فسلته ثم قدم الی الکفن فکفنته ثم زعمت القميص

بعد گفته و اما الحسن ابنی قده عثمان و یعلم اهل المدینه انه یخطی الصفوف حتی یاتی النبی
صلی الله علیه و آله و هو ساجد فیکرب ظهره فیقوم النبی صلی الله علیه و آله و سلم و ید علی ظهر
الحسن و الاخری علی رقبته حتی تم الصلوة قال لا نتم قد علمنا ذلک قال عثمان و یعلم اهل المدینه
ان الحسن کان یسعی الی النبی صلی الله علیه و آله و سلم و یرکب رقبته و ید الحسن رجلیه علی
صدر النبی صلی الله علیه و آله و سلم حتی یری بریق غلی لیه من اقصى المسجد و النبی یخطب و لا
یزال علی رقبته حتی ینفخ صلی الله علیه و آله و سلم من الخطبة و الحسن علی رقبته قلما رای الیه
علی منبر ابیه غیره شق علیه ذلک و الله ما امرت به ذلک و لا فعله عن امری انتهی بقدر الحاجه
محصل معنی این عبارت چنانکه مبینی آنکه چون شیخین رضی الله عنهما فردای صبح آنروز که
در استوضای قاطی اعتمد از راهی که از حد گذرانیدند قصد عبادت آنجناب کردند قصارادر آنای
راه با شخصی در خوردند و گفتند از کجای آئی گفت بنزد حضرت مسیده نزد علی کرم الله وجهه
رفته بودم گفته قاطی زبر اگر جهان گذران را پدر و در گفت بی بکه اورا هم در میان
دفن کردند پس شیخین کریم و زاری آغاز نهادند و جوع و فرج شروع کردند و نزد جناب
مرقنوی رفته شکایت نمودند که در قلب تو عباری از جانب اراده یافته که بر جنازه قاطی را
طلب کردی و رسول خدا را بدون حضور غسل دادی و چون وقت صبح ابو بکر بر منبر آمد
بفرزند خویش یعنی حسن مجتبی تعلیم کردی که گفت فرود آ از منبر بدر من حضرت گفت اگر
قسم شرعی خورم تصدیق من میکنی گفته بی پس قسم خورد و در مسجد نبوی شیخین را همراه
آورد و گفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرا وصیت نموده بود که بر شتر کاه من
جز تو کسی اطلاع نیابد پس من غسل میدادم و ملائکه بدن مبارک را از پهلوی به پهلوی میکردانید
و فضل بن عباس که عصابه بر چشم او بسته بودند آب میداد خواسته بودم که قمیص را
مبارک را جدا کنم تا گاه شخصی باد از باند بکار تمام گفت قمیص را جدا کن و من اورا ندیدم
که بود پس با قمیص غسل دادم و بعد از تکفین قمیص را از جسم شریف بر کشیدم پس خاک که دیگر
در وقت غسل طلب نکردم همچنان شما را اما قول حسن پس شما بلکه تمامی اهل مدینه تنگ میزند
که او در عین مسجد از صفوف من در گذشت و پشت آستر و صلی الله علیه و آله و سلم

سوار میشد و همچنان حال او بود و وقت خطبه هرگاه این طفل ابو بکر را بر مینداخت حضرت
صلی الله علیه و آله وسلم دید بروی کران آمد چنانکه معمول اطفال است بگریای الهی گریستن
او را باین قول امر نموده ام و نه او آنچه کرد با من کرد انتهی حالیا اگر مدعی
اجتهاد و فزید و لا اهل بیت امی قسم شمسوار سیدان لافقی و مورد سوره اهل است
راست دانند معای با جدیت رضوی کرم الله وجهه تمام است و اگر تائیدی قدما می
از ناصین عبد الله بن سبا و شیه طان الطاق بجایا دروغ بنیاد اهل حق را بگریه
کلاف دوستی زنند و قبا بنی ناصیه در بر نهند کلامی نیست عنقریب با دافرا می
ولا یکر عذاب غلاط نیشداد لا یعصون الله ما امرهم و یفعلون ما
یؤمرون فبرین اعداد دین و کجک ابدال کفره و منافقین مسلمان میشوند دیگر
ای نشین و جوه و ادما را نشان میزنند قال الله تبارک و تعالی فکیف اذ انتم
الملیکه یضربون و جوههم و اذ بارهم ذلک یا ایها الذین آمنوا اتبعوا ما
الله و کبر هو ارضوانه فاخبط اسمائکم ام حبیب الذین فی قلوبکم
موضع ان کن یخرج الله اضغاثکم و اگر مقتضای اصل اصول
خود و دلایل است کرمیه و کفر فیه فی سخن القول بر زبان آورند که ما را از
حدیث مرصنوی و قسمهای شرعی آنجناب کاری نیست نشان دهید که اقوال
علمای شیعه در کدام کتاب دلالت برین دارد که افعال و اقوال ائمه در وقت طفلی
حجت نیست گوئیم که بر تقدیر حجت بر قول و فعل ایشان در سن صبا و عدم صدور
مقتضای طفولیت مطلقا و دعوی مطالع لوج محفوظ در هر زبان برای ائمه پدی انکار
علمای شیعه مثل صاحب کشف الغم چه میگویند آنچه دلالت بران میکند که در طفولیت
و جوانی ایما فرق بسیار است نه منی که جایز نقل روایت شیخ مفید که جناب سید
المرسلین واقع کر بلار آنجناب امام حسین ذکر نمود صاحب کتاب مزبور مثل
زمان رقیب القلوب استبعاد می نماید و میگوید که چگونه دل جناب سرور عالم یاری
داد که این خیر جان که ز جگر سوز را و بروی حسین با وجود کویکی او بیان فرماید

و سیاهی تفصیلات اشاعه کما همچنین در روایات دیگر که یکی از ان نیست که چون
 مرقضوی از واقعه خندق بعد از کشتن عمرو عبید و برگردید شمشیر خود را بحسن محبت
 عنایت فرمود و گفت که بفاظ زهر ابد و بگو که شمشیر را از خون آن ناباک صاف
 کن بعد از شست و شو ذوالفقار را نزد حضرت امیر برگردانید فرمود که اگر فاطمه
 می شست بیک نقطه از خون آن کافر فاجر چرا باقی میماند امام حسن عرض کرد که ای
 پدر بزرگوار مادر من شمشیر کشته است فرمود که این نقطه خون از بهر صیبت جفا
 سید المرسلین ارشاد کرد که این امر را خود از ذوالفقار پیرس نگاه ذوالفقار
 بجز تخریک سخن در آمد و گفت در شستن فاطمه هیچ شک نیست مگر بیکم از دستان
 آفرین بیک قطره خون عمرو آتش میدیم تا تاشانی باقی ماند و ملائکه آسمان و زمین برود
 که ذوالفقار را از نیام برگشتی بعد از دیدنش صلوات بر تو فرستند انتهی بالکمال
 جماعتی استغراب درین حکایات دارند که طفل دو ساله چگونه تحمل این امور بیان
 تواند کرد چنانچه بعد استغراب کتب امامیه مخفی نخواهد بود و برخی بر صور خیالیه خویش
 فرود می آرند و میگویند که از ائمه معصومین این امور بعید نمی نماید چنانچه صاحب
 بحر گفته مع ذلک قبل ازین تفصیل تمام گذشت که والد مخاطب در کتاب
 آینه حق نما بفتنای مثل مشهور الکذب قد یصدق خبر باختلاف اکابر طائفه
 نویس داده و گفته که در عصمت ائمه از ابتدای عمر قبیل و قال است پس دعوی اجماع
 طائفه به حجت جمیع افعال و اقوال ائمه اثنا عشر عموما متطرق نمیتواند شد و گویانکه
 از طائفه امامیه در جواب استبعادات مرقوم الصدراشل ذکر قصه بروی امام
 مساعی یلیع بتقدیر ساینده اند ظاهرا نزد آنها علم ائمه از اول ولادت تا بهنگام
 رحلت مساوی میباشد چنانچه مغالدین اروسستانی در کتاب است و باقر مجلسی
 و امثال ایشان در تصانیف خود بر روایات مفتریات برین مدعا استدلال ننهادند
 که لا یخفی و سنوافست این اعتقاد ببلایات و کرافت بر اهل الصاف چنان نیست
 که حاجتی به بیان در کشته باشد چه همین وقت از روایت صدوق معلوم شد که امام

الا انه لا محذور غل بغير صلایه علیه وآله وسلم معلوم نبود تا آنکه از کبریا و تحبیه تعیین کردند
 و مسئله شرعی آموخته اگر علم این بزرگان در خردی و بزرگی بر یک منوال باشد معلوم
 نیست که در توجیهات حرکات امام حسن و امام حسین خصوصاً نسبت بجد امجد خویشان
 هیچ جمع خواهند کرد و شتر گریه خواهند آورد که قطع نظر از اقدار در نماز بر سر و دوش مبارک
 بشهادت مرتضوی که عرفت آنقادرعین نماز سوار میشوند و حرکات را که نسبت
 بر کوب بعل می آورند و دامن مقدس در عین خطبه می کشیدند و تا آخر حیات آنجناب
 این حال بود چنانچه تقریر جناب امیر و عذر خواهی ایشان دلالت بر آن دارد بر اصول اهل
 حق و جمعی شیعیه که از حال شان ایمانی رفته در همه مقامات امری سهل است و در
 جناب حسین موجب اقتضای برداشت محموله و اصول موضوعه طائفه ایمنه بی اندیشهها
 دلی ادبها از کجای کجای سیرسد و سراز صغیره و کبیره یا کبر الکبایر معاذ الله می کشد و بر اعتقاد
 این فرق تجردیل حضرت مصطفوی صلی الله علیه و آله وسلم که بنا بر حرارت دینی کبار در
 مدت الامر خلیفه ثانی را اتفاق افتاد تا بر جنازه منافقین نماز نگذارند سنت حسن
 و روش برگزیده شهید کربلا باشد پس بر نش و طعن شیعه خصوصاً مخاطب با مروت
 و جاکله فاضل جالسی در رساله ضمیمه از هم می پاشد **سلسله** که اهل حق بعضی از
 افعال حسین را در خردی بر خوارق عادات حل کرده اند لیکن اینجستی مستلزم آن
 نیست که جمیع افعال و اقوال این بزرگان در حالت صبا محبت باشد تا دعوی اهل
 خرافت به ثبوت رسد و بنیاد خلافت خلیفه اول متزلزل کرد و کلیف که از جناب
 مرتضی بنض صریح مروی باشد که هرگز بتعلیم و رضای من امر نه کور از حسن محبتی صد
 و هرگاه بر آنچه نه کور شد اطلاع یافتی و دقایق این امور را بسطی فنی بر تو واضح
 شد که این جوابها بر تقدیر صحت حد و در این الفاظ از امام حسین در سبای خلافت
 فاروق نیز جاریست فرق اینست که صفرا امام حسین وقت تخلیه فاروق برعم مجتهد
 با اتفاق فریقین ثابت است بخلاف تخلیه امام حسین در باره حسن محبتی که در آنوقت
 بهمال جوانی رسیده بودند و کلمه **لک** که تو خوانستی اه موافق اصول شیعه بزرگان آوردند

بلکه حل این حرکت بر صغر امام حسین بطریق اولی جاری تواند شد زیرا که بعضی از نواب
 که قلوب ایشان بر تصدیق ایمان جناب امیر قرار نمیکرد چون دیدند که اگر امر نزول را بر بعضی
 طغولیت حمل نه کنیم در حکایت امام حسن ترک تقیه و ترک دین و ایمان و مخالفت جناب
 رضوی لازم می آید راهی دیگر مسلوک داشتند و گفتند که تا زنده کی جناب سید و جاست
 امیرالمومنین بر وایت محمد بن اسمعیل بخاری برقرار بود پس اعتراض ترک تقیه بر امام حسن
 ظاهر السقوط است انتهی و ازین کلام صاف پیداست بلکه اظهر من الشمس که چون مانع
 تقیه در خلافت فاروق برتفع و مقتضیاتش از هر جایت برعم امامیه محبط پس اعتراض
 از امام حسن برخیزالش دفع است بآریب باعتراف او بر جناب امام حسین و سوجاست
 و شیعه را بخواند بر تقضای حسن حمل کند علایح نیست زیرا که مطالب کتاب منقوش و فک
 خاتم برای هر معصوم بر وقت معلوم است نه قبل از آن چنانچه از کافی پیداست لاجرم
 بنابر عموم این بعضی نواب حسب جواب در حکایت امام حسین با حسن و جود جاریست
 آدم بر بیان سخافت این نواب پس می رسم که وجه ترک تقیه امام حسن بر اصول کدام
 فرق است که بر وایت اهل سنت که بمجلس عنقریب مذکور خواهد شد اثبات نمائیم
 نموده این تقریر وقتی مفید می افتاد که اعتراض ترا تقیه برای الزام شیعه بر صدور خیالیه
 ایشان نمی بود پس این صفوات اهل بر است که هنوز این نواب اصل مدعای متکلمین
 اهل سنت را هم نفی ندادند و بر صغیر و کبیر عیانست که بر فقرات قوم مورد ظلم
 و لوم اکثر سوامخ عظیمه که واقع شد بر جناب فاطمه و اولاد اجدادش واقع شد سوختن
 خانه و سقط محسن شکستن پهلوی انصوم بضرر تازیانه او دریدن سینه معافی
 ندک الی غیر ذلک که بتصریح محققین امامیه بتواند رسیده ایا بعد رحلت فاطمه زهرا بود
 بار خدا یا مگر بر اصول نواب اینهمه که مذکور شد باقیه جا که از چویش برد از غضب نام
 کثوم تعظیم و تکریم امیرالمومنین باشد و لیکن هرگاه اینهمه از تعظیم است باری معلوم است
 که نه لیل و تحفیر بر اصول دشمنان اهل بیت چه خواهد بود و متوجه شد که این قال
 و قیل از قسم امور فرضیه باشد نه واقعی نفس الامریه زیرا که فاضل اخباری برادر مستور در جلا

ایضاً جایگاه از عدم تقیه جناب امام حسین وقت یزید و تقیه حضرت امیر در وقت خلافت
 اعدا را برده مرتب نموده با قهاری خود با مثال این امور لب کشوده بلکه و سب
 اتفاق فریقین بران نقل فرموده اگر با درت نیاید اینک عیارش بشنوید که گفت
 بعد حال صغیر عالی میکند که هر چند این مقام مقام کلام درین مقام نیست و محاش و بیکر است
 لیکن از یک درین رساله بکرات و مرآت در بناهای رنجا رنگبند کور شده و مقصود
 اینکه سباده اعراض این همچنان از حوالش و ظرف بخند ملازان کنجایش باید نگذاشت
 که از شش میدارد که در خوب تقیه نزد امامیه مسلم لیکن کلیه ما بمن عام الا و قد حق و الس
 صافیه اذ بان ذاکمه نیز مرسم و اگر با نضات تامل فرمایند واضح است که بنا و علی
 مرحوم الامامیه از حلقهای ثلثه را شنیدین کوسبت یا میرالمومنین علیه السلام و فاطمه
 سلام الله علیها نقض عهد و نکست بیعت غدیر و غضب فدک و دیگر چند افعال بر خاندان کبر
 اما با این همه باز در ظاهر طریقه معاشرت اینها با اهل بیت علیهم السلام همین اعزاز
 و اکرام با اتفاق فریقین بود و اجراء شجر اسلام را بجز افعال مسود و که در کتب کلامیه
 و سیر موجود و منشای طعن و قبح در شان ایشان است بالمره نزد امامیه نیز از میان
 بر نهشته بودند و با سبب شرع ستین و انصب العین خاطر خود را سید شتند الی آخر
 ماقال نفوذ یابد از مذہب اعدا و اهل بیت طاهرین که با وصف ذکر امور مسطور در
 مطاعن خلفاء و دعوی استفاضه و شهرت و اقیات مذکور در باز و بروی اهل بیت
 با قتی تمام میکنند که طریقه خلفاء اعزاز و اکرام اهل بیت بود فاعبر و ایا اولی الامر
 و اگر مراد آنست که سوا این مصایب و دواهی تعظیم اهل بیت نبوی میکردند پس
 طراز از همه خرافات و ترانست که اهل بیت شخص را لکد زنند و خاندان او را سوزند و
 بپلویش را بشکنند و بیعت فرمانماده کفای علی شیخ مشایخ متهم سازند و خود
 آن بزرگ را بر سواهی تمام بعد از آنکه رستی در کلویش بسته باشند بر سر باز کنند
 و دخترش را غصب نمایند و چند کس را بر قتل او بر غلامند و اصحاب او را در سزای
 ذلیل و خوار گردانند چنانچه در سطور مختصرات ایشان مسبوط است باز منعی تعظیم

باقی باشد اللهم اهد قومی فانهم جاهلون ومن الحق کما رهون وعن الصادق علیه السلام
 وچه ترک تفسیر امام حسن که بعضی از خواص ترتیب داده بودند بر برگزین اصول و فقیهین
 الطایف نمی باید من بعد مسطور نامه که در جواب این طعن بعضی از علما در صحت
 روایت گفتگو کرده اند چنانچه از شرح تجرید منجم طوسی مثل شرح ملا علی قوشچی و غیره
 بطور مری انجامد و بعضی از علمای اعلام بآنکه درین باب حجت زنده بیان اطلاق
 تقریب امامیه پرداخته اند چنانچه حضرت صاحب تحفه اثنا عشریه و الاتفاق اختار
 و اینمضمون مستلزم صحت و روایت نیست و نه ذمه امامیه را از اثبات صحت آن قانع کرده
 چه محتمل است که جواب این یزکان بر تقدیر تسلیم باشد باقی ماند آنکه در اقطنی این قصه را آورده
 لیکن بر محمد شین عیانت که مجرد روایتش بر مستلزم صحت نیست چه جای روایت
 ابن ابی الحدید که اعتزال و تشیع را با هم آمیخته و بعد از اثبات صحت اینهم بزرگ امامیه
 است که استفاضه حدیث مذکور بلکه تواتر از آن چنانکه در مطاعن خلفاء دعوی میکند ثابت
 نمایند عبارت مجتهد جالسی در صوارم جوین بغور دیده شود که درین امور نص قطعی است
 باین و آن نیست که ادعای امامیه هرگاه برستیان احتجاج نمینماید بر قیام اعمال و
 حصول اصحاب ثلثه احتجاج نمیکند مگر با آنچه مشفق علیه بین الفریقین و از جمله مسلمات
 و مشوات است الی آخر باط **فیه المکمل** در اکثری از روایات کافی که جامع آن
 این کتاب مذکور در اینمینه بین اسد محبت میداند مانند مجتهد کربلای در حاشیه کتب اصول
 قبح میکند و ثلثی را ازین کتاب صحیح میدانند و از اهل سنت در باره مولفات و آثار فاطمه
 که بالاتفاق مانند صحیحین نیست چشم اندازند که تمامی احادیث آنرا صحیح ندانند بالجمله
 بعد ازین همه امور که شنیدنی ممکن نیست که امامیه بدلیل عقلی یا نقلی حجت جمیع افغان
 اقوال امامین را وقت طفلی ثابت کنند زیرا که اهل حق را فقط صد و فیلی از ایشان بر
 اطفال در جواب کافی و اگر جمیع افعال و اقوال شان حجت باشد لازم آید که مضمون ایشان
 که در روایات امامیه اکثر با وی معاند را یک با هم کوپ بعمل می آورند از لحاظ کمال کثرت
 و تواتر زدن از آن نباشد و اینهمه تقریرات از راه شرح است چه وقتیکه خود خباب امیر

حل این مشکل و قضای دطر از طرف اهل بیت بوده باشند از اهل حق بزرگان مشغولیت
 نیست مل فی هذا المقام فانه قاطع لعموم جميع الشبهات والا واما قوله وازاجله
 است حضرت مقداد الخ **اقول** تخلف این بزرگان اگر باین معنی است که در استبعاد
 استحقاق ابوبکر صدیق قاذح بودند فلا تسلید و عبارت شرح مقاصد که مخاطب ایشان
 بدان کرده عا شاکر باین معنی دلالتی داشته باشد غایه مافی الباب بر بعضی از فقهاء
 است که آنچه مردست که فردای الیوم و زمیعت ابوبکر صدیق این همه بزرگان که مانند بعضی
 دیگر حاضر شده بودند گرد آمده و جمیعیت جناب امیر بیت کردند نزد ملا سعد الدین
 نقیانی مقام بحث و نظر است و این معنی هرگز مستلزم آن نیست که این بزرگان قاذح در
 استحقاق افضل العلیقین بودند قصارای امر آنکه روز اول در معرکه جمیعیت نبود خانه
 و هو لا یسمنم و لا یغنی من جوع چه قبل ازین بر و آیات شیعیه از جناب مرتضوی دانشی که
 اجتماع همه کس از اکابر وقت امامت شخص ضروری باشد بخلاف امام حسین و هر چه اول
 و غیرهم که صریح در خلافت یزید قبح کردند کما صرح به علماء الفرقین اکنون عبارت
 شرح مقاصد که مدعی اجتهاد اشاره بطرف آن میکنند باید دید و مامودی انه لما بولج
 لابی بکر و تخلف علی و الزبیر و المقداد و سلمان و ابوذر راسل ابوبکر من العدالی علی
 رضی الله عنه فاتاه مع اصحابه فقال ما خلفک یا علی عن امر الناس فقال عظم المصیبه و
 رایکم استقیمت بکم فاعتمد الیه ابوبکر ثم اشرقت علی الناس فقال هذا علی ابن ابیطالب
 لا یقه فی غنمه و هو یخیر فی امره و انتم بالخیار فی بیعتکم ایای فان را یم لها غیری فانما و
 من پایو فقال لی لا نری احد غیرک فیا یه هو و سائر المتخلفین **پس** بدانکه
 شرح مقاصد در مقام مختلف انداده در بعضی مین الفاظ واقع است و در
 بعضی دیگر بجای و مامودی فماری بغای تغریع مسطور است و در خانه عبارت بعد
 لفظ و سائر المتخلفین لفظ محل نظر نگردد و با حدی از دلالات بر دعوی مزبور که
 ابوذر و سلمان و مقداد و غیره استحقاق هدیه شرح می نمودند و دلالتی ندارد و وقت
 تحریر این اوراق درین فکر بودم که مخالفین که شیعیه اعتقاد طبعیت آنهاست نخواهند

که دعوی اختلاف نسخ من تقاضای بنفس بوقوع آمده سیلی برای الزام ایشان مفتوح شود
 که ناگاه بعبایت ایزدی بر بعضی از اوراق عماد فاضل جالسی نظر افتاد و معلوم شد که
 در مطالبه او همین نسخه بود که از قاضی تفریح و لفظ محل نظریه و اثری در آن نیست و
 بر ظاهر است که اگر در نسخ او چنین می بود ذکر آنرا از معنی غیر مترقبه بجای خود می شمرد
 - **مع ذلک مستلزم تحریف** او خواهد بود که جای فاروی ماروی بدون تحصیل
 معنی نقل کرد و غیر متبدا را یعنی لفظ محل نظر از اخیر ساقط کرد و این را متقلدین او هم
 تجویز نمودند که تا بفرزندانش چه رسد و منشای این اختلاف خاص نزد احققائس
 اینان مکنده است که اکابر امامیه از مقتدای خویش یعنی ابن سبائی تسامی را ذکر کرده اند
 و سرآمد ستارین ایشان جامع بیاض علی ابراهیم خااست که دو در اختلاف شباهت
 با دهم از مکیدت خویش دست بر نمیداشت بلکه مجلدات کتب اهل سنت را بنظر دلفریب
 می نویساند و کمال در نیست و تزیین می آرد است و بقیعت سیر میفرودست و چو اورا مرتبه
 از خطی و بلند در لاهور و کشمیر بعهده صوید دادی دست داد هزاران کتاب از تزیین
 اهلست خرید و انسخ نمود و بسیاری از علمای ابرارین کار بر آنکشت و چه تحریفات کرده
 کار نیار و در و تا بود کارش همین تلبیس و تحریف بود و از اینجا است که جامعین در جلداول
 بیاض مذکور در خصوص این مقام برای تزیین عوام اتمام تمام نموده حاشیه نوشته اند
 محصولش آنکه در نسخ مفتی لاهور که ما همش محمد کرم است و هم در نسخ ملا عنایت الله کشمیری
 همین الفاظ در کتاب شرح مقاصد برآمد که بحث و نظر در آن دارد است انتهی و بعضی
 از امور که تعلق با قبل عبارت منقول از شرح مقاصد علامه نقضانی داد و بعد ازین جای
 مذکور خواهد شد که محاطب در اینجا انبیا را برابر برای تأیید هو اسب نف نیه خویش نقل
 خواهد کرد انشاء تعالی باز باید دانست که جدل و جدال و بحث فضایح و قبایح
 خلیفه اول را این بزرگان نسبت کردن با عترت سید شمعین در شافی و صاحب بخارا
 و غیر اینها از روایت قوم است پس اهل حق الزلم باین فرخنده است منخورند و اگر ازینهم ده
 گذریم آنهم مناقشات نامشمل سایر است که مدعی سب و گواه سبست که لا ینفعی علی من منع

الکتابه کور او طالع المجلد الثامن من البوار من المقام المستور و حکم بموجب تقصیر
 و صورت ظن قدر متناقص آن حکایاست و هرگاه اهل امامیه بعد استقرار و تقصیر و
 بران دارد که خبر دهد هرگز این بزرگان نزد جناب امیر یا و صرف مواجبه جنمی حاضر نگرددند
 پس فتن ایشان در مجامع اعوان و انصار صدق بدون محبت شریعه و دوستی از جاهل
 خویش برداشتن و ادانصرت اهل بیت دادن مقبول نمیشود و ایضا این جماعت
 را لازم آن بود که در وقت فتنای مداین و حکومت وطن شیعه یعنی کوفه بعد جمیع مال و
 منال از خلفا و راشدین سربازی کرده به استگیری حضرت امیر که بجهت فتنان اعوان و انصار
 علی بن ابی طالب و ایا تهیم دست از حقوق خویش برداشته و ان طوفان اعدا شده و بی تیزی
 مبتلا گردیده بود می پرداخته زهی دعوی اتباع طبیعت و مخلص تشیع برای این مردم
 که سانی کوفه و مالک سلسیل با تمامی فرزندان جلیل و ابلهست بهیض جبر سلی سبب غضب
 حقوق خصوصاً صفائی قدک بکمال ضیق و عسر میسر کنند چنانچه کتاب ارشاد دلیلی بران
 گوایست و از دست خلفا معاذ الله انواع مصائب چشیده و این حضرات بطیب
 قلوب برای حکومت مداین و کوفه و بصره رخت اقامت گشته و ایا این مضمون هم بگوش
 حق نبوش ایشان رسیده بود که طبعیت دوست آن باشد که دست دوست
 در پریشان حالی و درماندگی علم الهدای امامیه در شافی میگوید و مخاطب اجتهاد مآب
 ترجمه آن در مجله فتن از جای اربعه ای می نماید که اگر گویند که سلمان و الی مداین از جانب مجبور
 اگر ارضی بخلافش نمیشود چرا از طرف او متولی حکومت آنجا میشد گوئیم اینهم محمول بر تهمینه بود
 و امریکه باعث بر بیت ظاهریه و اظهار رضاشده باشد بود همان امر باعث قبول تولیت
 از جانب آن منتظر گشته بود اگر گویند در قبول حکومت و ولایت تقیه را چه مصرف است
 گوئیم جایزه است که عمر او را تکلیف قبول حکومت برای امتحان کرده باشد که آیا قبول
 میکند یا نه اگر قبول نکند و عدول نماید خلافت و عداوت سلمان از ثابت و مسلح سازد
 و در صد آزارش بر آید پس باین خوف متولی مداین شده باشد و همچنین است
 حالی تولی عمار کوفه را الی آخر اینها مداین حد را اندک انصاف نمایند

که چهره بی مغز است که بعلت کبدت ازین با نیان شمع سر میزند اینهمه طول مکنت
 بلکه مرد و دهر که بی طهر من حیات القلوب برای امتحان کی در کار می باشد خصوصا
 و قتی که در مبادی انکشاف صبح خلافت معین چنانکه دانی کدام دقیقه تقضیع بر
 روایات مفتریات قوم ازین بزرگان نامرعی مانند پس البتة خلیفه ثانی اسامی این
 بزرگان را در صدر دفتر عداوت و خلاف سجل بلکه میرای صنادید مهاجرین و انصار
 مزین کرده باشد حاجتی بقبول تولیت و عدم قبول در میان نبود و انصاف باید کرد
 که از قبول حکومت استهلال بصفای قلب میتوان کرد چه جائی آنکه تشیع سمان و
 بغض او با خلفا در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم کالشمس فی رابطة النهار باشد
 چنانچه از مفتریات قوم در بخار و حیات القلوب توده توده موجود بلکه حال ابوذر و
 امثالش نیز در زمان سرورالش و جان بهم بین بود پس دشمنانرا که تشنه خون و در پی
 استیصال خلافت باشند باین عهدای جلیله سرفراز کردن و یر بلا عظیمه سخط کردن
 بقبول نمی آید مگر آنکه از ماضی راضی نباشند و هرگاه سلالا اہلیت نبوی را بر عقده است
 فاسده طائفه فی اعتبار و امتحان شنید کردند و آتش بجانه او زدند چنانچه حضرت
 مجتهد جالسی در ذوالفقار دعوی صحت آن کرده از امتحان سمان و ابوذر و مقدار
 و عمار و امثال ایشان و آنهم نامتهای دراز چه نام توان برد و از ناموس ایشان بعد
 بر بادی خان و مان سیده نسایم لیبان روی اینها چتری باقی بود که گناه آشتن
 آن علت قبول احکام مذکور تواند شد نزد خرد خرد بین پرد ناموس اولین و
 آخرین این قوم یعنی مقبولین است همان وقت دریده شد که بجز دوات سر و کلاه
 تخلف از او امر و تقضوی نمودند و وقت معهود اکثر ایشان حاضر نداشتند و تمامی
 مصایب اہل بیت را بچشم دیدند حتی که سیف زبانش را نیز در آن وقت بکرت نیاورد
 باوصف این بیخوف و بدلی و قتی که ناموس اینها برقرار بود چگونه در جمیع اصحاب
 برای نصرت اہل بیت رفت یا شد تا بلعن و طعن غاصبین خلافت بزعم امامیه بچهر
 و اگر خوف جان بعد باری بعد از قبول تولیت چه با بجزت کردند کاش دست بدین

مر قنوی می آید و بختند و بسواری دلایل بجای می فرستند که ابو لولوی لا یعنی بابا شیخ الکر
 ر فضه بدان سمت بعد قتل فاروق متوجه شد و جان سلامت برد محو حیرتم که
 در باره قبول تولیت از خلفای جور در زبان خلافت بنی امیه و عباسیه و در قتل
 بنی امیه از حضرت معصومین متواتر مرویست و قبل ازین مجملش تسبیح ساجین
 و ملا حظا طبرین جا گرفته تیر از یاد ایشان رفته بود و هرگاه تولیت بدین و بصیرت و کوفه
 و مانند آن مبتنی بر اصل الاصول شیعیه یعنی تقیه بوده و آن نیز برخلاف نص نبوی در
 حق مقبولین سانی عموما و حضرت ابوذر رضو صا باشد چنانچه از بحار و غیر آن بوضوح
 می انجامد پس دعوی امر بالمعروف و نهی عن المنکر برای ایشان و توقع هدایت و مصلحت
 ازین بزرگان اصحی که دیگر است که از علم الهی طائفه در مخاطب که مترجم و کامیاب
 این بابین است صد و ریافته چنانکه بعد از عبارت مزبوره میگوید جایز است نزد ما توی
 مناصب از قبل حاکم جایز هرگاه شخصی را مطلقون باشد که با وجود توی اقامت احکام
 الهی میتواند کرد و امر بالمعروف و نهی عن المنکر بجای می توانم آورد پس این اهل ضحاک
 که متولی حکومت شده بودند مطلقون یا موقوف نزد ایشان بوده باشد که نهاد احکام
 الهیه میتواند کرد انتهی حذر را اضااف باید کرد که شخصی که در قبول حکومت تقیه
 کند و بعد از تسلط بر بلاد و سیج بید خوف را از بابی خاطر خود ببردارد و هجرت را
 نکاهی یاد نماید امر بالمعروف و نهی عن المنکر که بنیاد آن بر اظهار مبادی است تو
 کرد و مردم تواند گفت که امامت مستخبر بذات امیر المؤمنین است و خلفا که با ابان
 آرزوهای دلی رسانیده اند با طریق امتحان نوردیده منافقین و غاصبین اند و کفایت
 که مقبولین سانی امیه هم اعتقاد نیک و حسن ظن در باره شیخین و غیر ما برسانیده
 باشند که بنیاد تقیه را میکنند چنانچه محقق حیلانی در فتح السبل کلامی طویل از نقیب
 ابو جعفر که استایش نقل میکند و بران مبادی گفته می نماید که مقام حاجت نیست
 سبب دیگر در تقویت حسن ظن مردم بعد قدین نیست آنست که آنها نفوس خود را از
 بازداشتند و شیوه زهد و دنیا پریشی گرفته و در غایت بدینا و در ولایت آنرا که

کردند و قناعت بقلیل و اکل خشن و لباس گر بکس مسلک خود ساختند در حالتی که اموال
 برای ایشان حاصل و دنیا رو کرده بود و آزاد و رایانه قوم قسمت میکردند و خود را یاران
 اصلاً آلوده نمیکردند پس دلبهای مردم با ایشان مایل شد و ایشان را دوست داشتند
 و طغیون مردم با ایشان نیک شد و هر کس را که در باره ایشان شبهه در خاطر بود یا کینه
 داشت با خود گفت که اگر ایشان به هوا نفس غفلت نص میگیر کرده بودند باست
 اهل دنیا باشند و ترک اموال و لذات نکنند تا خسران دنیا و آخرت هر دو برای ایشان
 نباشد و اینها اهل عقل و زای صحیح اند چگونه خسران دنیا و عقیق بر دورا پسندیده
 باشند پس فعل ایشان صحیح است و کسی را شک در صلاح ایشان باقی نماند و اعتقاد
 بولایت ایشان کردند و افعال ایشان را پسندیدند انتهی بلفظ برین کلام که سید برادر
 و درایت است و افادات ابو جعفرین قبه و شریف مرتضی در شافی هم نمائند آن
 میکند فواید عظیم نرسید شد که اگر در صد دیالیش به بسط و تفصیل شوم رساله جدا
 مرثیه شود و از هر لفظ و معنی آن اصول و فروع مذمب شیعه باید قفا رود و لیکن
 بطور قاعده کلیه حرفی چند منیرم و استنباط خبریات را بر ذکر آنجا طبع فهم حواله میکنم که
 هرگاه زهد و قناعت خلق به آن درجه رسد که از زینت دنیا خطی برند و از لذت
 اطعمه چیری نخورند و باندن سبکین لباس خشن پوشند و در جهاد نفس که اعلای مرتب
 مجاهده بنص مرتضویست کوشند و لکوک در اینهم و دنیا نیز بضرع خاطر و در سبک
 مردم قسمت کنند و حقوق شرعی را در آن بکارند و خود زینهار یاران آلوده نشوند عقل سرسری
 کی باور کند که زمین و محصول فدک اگر جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بحضرت زید بخشند
 و وکلای انجیاب از بدینا بجهده خویش منصوب باشند ابو بکر صدیق و فاروق آن همه را
 بکشتاکشی ضبط سازند و کیلان و علما را از انجی اخراج نمایند و بخوردن آن مال بگوش
 کردند چنانچه قاضی در احقاق الحق دعوی آن می نماید و بر یکی از علمای ایشان در تالیفات
 خویش همین ترانده می سراید طبع هر را باور نمی آید زنی اعتقاد بر حق زید را خوردن دین بمر
 داشتن بدینا بعقل زین و خوردن دین چه رسد که ازینجا اینهم معلوم است که کلامی

دیگر که هزاران مراتب زیاده تر بر این بود چنانکه بارها دانستی و بعد از این نیز خواهی دانست
 از دست این بزرگان کی بوقوع آمده باشد و بعد از صد و این جور و جفا زوال نباشد
 و ثبوت اعتقاد امامست خلفا بقلوب مقبولین سانی امامیه که در ابتدا متخلف بودند و گمان
 بد داشتند چگونه ممکن بود پس همین شد که آنچه اکابر امامیه در باره مطاعن ایشان انجام میجویند
 و بی خوف بر زبان می آورند مصداق بذات ایشان عظیم است و الحمد لله رب العالمین **سپهر**
 سعفی دیگر بیاد آمده که بعد از مخفی لفت ابلهیت که از مقبولین امامیه مره بعد از خوی عمداً
 شده چنانچه قبل ازین اشعاری بآن رفت و عنقریب روایات دیگری آید چگونه این بزرگان را
 وقت تولیت مداین و کوفه و غیره یاقین با یکدیگر برای نفوس خویش خواهد بود که اقامت احکام
 الهی و اجرای او امر و نواهی خواهیم کرد تا شریعت مرتضی از طرف نشان گوید که مقصود آنها
 رواج شریعت و دین بود قال الله تبارک و تعالی بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ
 وَلَئِن لَّمْ يَکُنْ لِّلْفَقِیِّ مَعَاذٌ مِّنْهُ وَآزِجًا است که بر صور خیالیه اکابر قدما و متاخرین امامیه مثل سلیم
 بن قیس طالی و باقر مجلسی کمایل علیه افاضات فی الکتاب المشهور و البحار در حق خلفائے
 راشدین این مقبولین سانی هم در وقت موت و هم در زندگانی اقوام مجذبات خود التماس
 و مطابقت مثل خلفای ثلثه برزعم شیعه میفرمودند از جمله آن روایات قصه ایست که دلمی
 در ارشاد آورده که برین اعتراضها دلالت صریح دارد و آن اینکه حدیثه در جواب یکی
 از سائین حال خود را مع مقبولین دیگر بیان میکند ذهاب یقین و کسر الخالف و قل
 انما صلاهل الحق فقال له الفقی فقال انتصمت سبیا فکم و صنعتوا علی رقابکم و ضربتم بها
 الرماحین عن الحق قدما قدما حتی تموتوا و یدرک الامر الذی تحبونه من طاعة الله عزوجل
 و طاعة رسوله فقال له ایها الفقی ان اخذ و الله باسما عنا و ابصارنا و کرهنا الموت و نیرت
 الدنيا حنة نالی آخر الروایة بطولها و اگر با این همه اعتراضات یقین بحسن اخلاق و افعال
 خویش داشته باشند مورد آیت کریمه قل هل ننبئکم بالآخِرین انما الاالدین
 ضل سعیهم فی الحکوة الدنیا و هم یحسبون انهم یحسبون ضل سعیهم
 بار خدا یا اگر مراد از این عن المنکر و از بالمعروف که تزیین مرتضی برای مقبولین سانی

و دعوی نمود چنانکه یاد است باشد و ارجح دارد از سبایل فروغیه یا خلیفه بن مزید نوامیس
الت باشد که علمای امامیه روایات این باب ازین بزرگان با قضا تمام نقل میکنند
چنانچه در تصانیف شیخ المشایخ و تفسیر کاشانی است تا هم معتز را در کان از بنی آدم
و فرشتگان بوجود آیند و متمتعین به ارج سید الشهدا و حسن مجتبی و علی مرتضی رضی
الله عنهم اجمعین رستند بل هم بزید و نعلیه بعد از کربلا و زیاده و میتون الی ذی
العرش سبیل سبحانه و تعالی عما یقولون علوا کبیرا و ازینجا عاقل نمودی بهرگاه که قول
علم الهدی که در شان رضوه بان کرده پی میبرد و پرده فضل و بلاغت او را نیز در صاحبان
کیاست میدرد و الفرض حال انبار علمای امامیه عجیب است که جای قبول تولیت را از
خلفای بنی امیه و امثالهم موجب عداوت اهل بیت میکردانند و بعضی از اصحاب را
درین باب سخت طعن و لعن میدانند و زبان درازی و دهن دریدگی را ازین جهت
خاص از حد میگردانند چنانچه بر ناظرین تصانیف مجلسی و بیفوات کنتوری مخفی نتواند بود
و هرگاه نوبت بدو حال مقبولین سانی رسد گاهی قضای مداین و کوفه را بر ترقیه و امتحان
حل میکنند و زمانی امر بالمعروف و نهی عن المنکر قرار می دهند و اینهم باذیان عالیه بطور
کلمه که چون آن مقبولین خود اقرار با بدعت و احداث و عی و تعامی برای نفوس خویش
میکردند و دیگران را هم بار کتاب این کنه در حق اهل بیت علیهم السلام که با خرافات
منکی بلکه این مجتهد هم در سال حدیث الحوض کفر معنوی بود شراب میکردانند و این
تا ویلات کجا کجایش اشتباه باشد این همه که ششیدی و احاطه بر آن کرد
در صورتیست که از خلف این بزرگان و مانند ایشان قدح در استحقاق ابوبکر صدیق
رضی الله عنه قصد کرده شود و از غور و تامل اینها در افضلیت انتخاب و وقوع مقتضای
شتری بعد از وفات سید انبیا صلی الله علیه و آله و سلم بر اصول اهل حق غرض بصیر نموده
و اگر معنی تخلف ائمه است که نزد ایشان خلافت امیر المؤمنین سبب قرابت جناب سید
المرسلین یا وجه دیگر از امامت و خلافت افضل العارضین در پادای رای اولی نمود
و باعث تفراتن یا سیر در سبب شد من بعد بقولی تا می بیند ازین و مانند اینها و صفا کلام

رجوع نموده اختلاف سابق را با ایستاد لایق رفع کردند چنانچه بنحویں و وجهی که
 قهوا ایضا لایس لازم ما هو مطلوب الخالف عجب دار هم از حضرت مدین شمع
 که رجوع این بزرگان را بجا سب خلفا و صرف کردن عمرادر خدمت حضرت اینها کما
 الشانی لم یقضی بجوی نمی شمارند و اعتراف مقبولین خود را بکاسه لیبی و رفاقت شان
 چنانچه در سجاده الانوار مجلسی سرود است بنا و دلیل و تسویل می سپارند و رجوع بعضی حضرت
 امیرالمومنین بعد حضرت ذی النورین با وجود نظری احتمال حرص و طمع چنانچه در باب
 طلحه و زبیر معتقد اند قابل اعتباری ندارند اما اینکه اگر خلوص جناب علوی نداشته
 چرا بنی کعبه و بنی شلاله حضرت عباس همت نگماشتند و چگونه در رفقای رقتوی
 انسلک داشتند پس در غرابت و طرفگی کمر از ادله سابقه نیست چه محتمل است
 که در آن وقت رفتن ایشان بسوی امیر شام و پرداختن کس و کوی خود را از بدین
 رسول محال یاد میکرد یا بسوی ملایک و در دست متعذر باشد یا به بعضی از وجوه ^{نقطه} قطع
 توقع از معاویه متیقن باشد مع ذلک این تنگ نظران کنجک حوصله را
 امید اقد و جرنی اجدله بر فاق رقتوی هم باقی بود و شاید اینهم بخيال ایشان بعد
 از تجربه بار سوخ کرده باشد که هر که نقد قلیل را به نیکی کثیر از دست میدهند است که از
 مرد و طرف خائب و خاسر میکرد چنانچه مثل پند نیست گوی و نو جهان پند می نه حلوا
 ملانه ماندی الی غیر ذلک من الاحتمالات الکثیره و این سخن که بر زبان آمد نظر نظر احوال
 آنکه بود و الا کاینکه براسرار واقف باشند و شب و روز ملازمت آنکه بر عزم رفته و رفته
 بر آنها کی مخفی خواهد بود که حضرات ای که خصوصاً جناب مرتضوی را تمامی سلطنت حضرت
 سلیمان حاصل است با تمامه اختیار و تعلق و فوق کار خانه خدائی که حضرت سلیمان و کوی
 از اینها و رسول او طوا العزم بخواب هم نمیده چنانچه از علل الشریع صدوق ^{بار} باره
 ازین بیان گذشت و باره دیگر را از روایات همین صدوق بعد ازین خواهی شنید
 ان شاء الله تعالی پس قهوا و تقسیم بزرگان در زمره مخلصین و رجوع ایشان بجناب
 امیرالمومنین از باب خلوص گردانیدن و استیجاب صد کسر از زمره اصحاب که چنانچه

بودند که ما را با بقا و اوصاف ما من کتب نمودن و مدعی مضمرات قلوب کثرت
 که این بنده کان تحم مدراقت مر تصوی بر زعمه و الهامی کاشته و نسبت خلفای ثلثه
 که ورت و عداوت میداشته چنانچه در هیچ و مجالس و مانند آن اتفاق افتاده بعید
 از عقل نیست فاعبر و ایما و اثر المومنین قوله و علوم مراتب اه **اقول** بعبایت
 ایزدی نماید از لی نزد اهل حق علوم مراتب ایشان فی نفس مسلم الثبوت است کما کتابه
 خواهی یافت که جامع پیشرو و از مناقب و فضایل ایشان معلوم میشود چنانچه
 کتب کلامیه باره سرپرستی اصحاب عموما چه که بودند و سلمان و غیره با حق تعالی
 اهل حق را بر خودت و محبت اهل بیت ظاهرین و خلفای رشتدین و تمامی این بزرگان
 دین را نسخ دم و ثابت قدم دارد بخلاف امامیه که این چند کس را هم بعد از تقریر آ
 مطاع و خلفای ثلثه دست دایم خیالیه خویش ذلیل و خوار کرده از دایره حیات ابدی
 یعنی اسلام و ایمان خارج و در رتبه محات سردی یعنی فسق و نفاق واحد است و اصل
 کرده باشند طبعیت شهیدان تو بیرون از حسابند و تو هم با خود حسابی کرده باشی
 قوله از آن جمله اه **اقول** در خلف سعد بن عباد در وقت مذکور بنده را کلامی نیست
 حرف در نیست که بعد از خلف مذکور بمجور و صحابه بر کرده یا نه علم الهادی امامیه در
 نقل کرده که جماعتی را از اهل سنت بر جوع او اذیت و طایفه گویند که بر خلف وجود
 مصر بوده انتی و روایات نسخه سلیم دالت بر اول دارد زیرا که جای از آن در است
 میشود که خوشنودی کامل و هم که هرگز سعد بن عباد در آن نبود همه کس بیت برضا کرده اند
 و کسی بر خلف مصر نبوده چنانچه اندک اندک مناصب تمام بعد از من مفضل علمی شود
 ان شاء الله یا لجهان اگر چشم عبرت بین کشای و زنگ تعلیم را از آینه قلب
 زدائی و در دعوی او اندک تامل نمائی خواهی دریافت که خلفه که اندکی است
 ما علیما زیرا که از آن قطعا و یقینا به ثبوت میرسد که جان ناموس این مردک که از
 خلف هم باز اثر نباده و اصرار بر رد در خلافت صدیق بمرض یافت نبود و علما
 همیشه فقط برای سخن سازی و کشیدن ابیت علیه السلام بسوی خود و بفرشتن خود و خفا

بر این اهل صدق و صفات نسبت می دهند پس مستحق نامند که فقط کتاب استجاب
 بر مناجات سعد بن عباد و شهادت نمایند بلکه کتب دیگر هم گواه این مدعاست اگر
 اندک استیجاب نمایند و لیکن از مطالع جلد هشتم از جارجیسی عیان میگردد که او از
 خدیجه بن بن ذلک بود و میگوید این معنی است روایات کتب سلیم که اکثر آنها در
 فی الجمله تصحیح روایات موضوعه شیعه و رفع شود بالیقین خواهی داشت که او
 بوی از ایامان نداشته زیرا که مدعی امامت خودش بوده چنانچه از روایات امام
 اعظم اول و ثانی یعنی ابو جعفر طوسی و شیخ حلی که بعضی از آن در بخاری و مسند
 می انجامد و هر که مدعی امامت خود غیر از ائمه اثنا عشره از بنی هاشم بلکه از بنی فاطمه باشد
 بر روایت کافی کلینی کافی است کفایت که از بن دو دمان عالیشان هم نباشد کما لا یخفى
 القصه اگر سعد بن عباد بخلاف صدیقی قایل شده کما بدیل علیه اکثر الروایات و
 اقوال العلماء و هو الاصح و الاصحیح علی ما فی الکتاب المعبره مثل الصواعق و التحفه فلاحه
 فله فی سبب الخلافه اندک گزیده من باب التخلف الذی یقیه المتخلف در صورت اصرار
 ضرری باهل سنت نمیرساند بل بحدیهم نفعا کما اشترنا و در کتب شیعه حال بریده اسلی
 نیز بر طبق حال سعد دیده شد و برین تقدیر زیاده ترجیح میگرد که در خلافت فضل
 الصدیقین توضیحی بمختلضین نمیکردند و جو و جفائی نمودند بلی اگر ثابت میشد
 که سعد بن عباد مدعی امامت حضرت امیر بود و بجانب ابو بکر صدیق رعیت نکرد و تخلف
 از وی نمود البته برای شیعیان تا عاقبت اندیشی نه الحال بخاری آمده و اثباته من
 جمله المحالات و بعضی از خوافات اکابر و اصاغوا میگوید که در باره این امام المذنبین
 ضد و ربافته در کتاب نهی وارد کرده ام من اشتاق فلیزج الیه من بعد محقق
 شایند که در عبارتیکه از استیجاب نقل کرده بجای مناه بن مسم این تمیم و بجای برسم
 ندیم و در مقام این فضا من فضا باید می آمد طرفه آنکه در نقل اشعار اینهم خیال
 نه داشته که کدام یک از آن نوز و نست و کدام در میزان مستقیم نیست در مصراع اول
 لفظ کن است در کار است و محمد الزمانی لفظ کن است ایراد فرموده تا شش است اما

سعدا و سکن است ناصر او در شعر ثبات که شامه ای است بر دو مصلح محرف
 افتاده در اول المطالب بحکم بلام شاید و در ثانی بجای روافد رفاقت مذکور
 بعد از قول او قال فقالوا ائذان که برای منی فرار یافته نه اید اگر فرد واحد است
 باید نوشت مقصود ازین تعرضات آنست که اهل علم بعبارت استیجاب شوش
 نشوند و صحیح را از سقیم امتیاز دهند قوله و از انجد زیرین عوام اقول انکه
 مخاطب فهم در پی آنست که تخلف این اصحاب ابروایات اهل حق ثابت کند
 و از عبارت اربعین این مدعا که تخلف زیر نزد اهل سنت بجای خود راسخ است
 به ثبوت نمی رسد زیرا که تخلف بلکه متعین است کما بدل علیه تقریر الامام فی غیر موضع
 در تصانیف که این حکایت برای الزام شیعه ایراد فرموده تقریرش آنکه عقا
 خوالیش ثابت شده که زیر با و صفت بودش از شجاعان عرب همچنین دیگر بزرگان
 همراه حضرت امیر بودند پس اگر خلافت مرتضوی چنان باشد که شیعه گمان میکنند
 ضرور بود که آنجناب بجنب و جدال و قتل و قتال پیش آمدی و چون این امور
 بر کمر از آنجناب منقول نیست بلکه خلافت آن از موافقت و حسن معاشرت و نصرت
 و اعانت خلفا قطعی است پس حقیقت خلافت صدیق ثبوت رسیده باقی مانده
 آنکه الزام شیعه وقتی تصور باشد که رفاقت زیر در کتب شیعه مروی باشد
 و هرگاه امامیه قائل بارتداد او هستند و او را بمقتضای مذہب خود معاذ الله کافر
 میدانند و در روایت درباره رفاقت و ملازمت او سخت بعید می نماید -
 جوابش آنکه طی کردن این مرحله نزدیک در مانده بنایت آسان است اینک
 احادیث اقدم و افضل کتب نزد محدثین که روایت ابان پیش ایشان باعتراف
 باقر مجلی سلم الثبوت و به نسخه سلیم لقب حاضر است دلالت بر آن دارد که
 در آن گمان اربعه که بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از سانحه ارتداد
 و فداق سلیم بودند و رفاقت علوی بدل و جان نمودند زیرین عوام رخصتی
 را از آن جهت حاصل بود و آنچه از وی رو بروی خلفا صدور یافت کسی بر آن قادر

نش و هرگاه جناب امیر ارسلن بکلو بته برای عیت کشیده او درین وقت
سره که قتال آراست و خواست که جوابشان بشمشیرهای ستان دهد فاروق حجت
شمشیر از دستش ربود و اعوان و انصار خلفا عرصه کار را بر او تنگ نمودند و
سیف او را بر سنگ زدند انگاه زیره کور سیف زبان را ب حرکت آورد و هیچ
از بی حمتی فاروق فرو نکذاشت و گفت ای ابن ضنهاک سوخته بخدا اگر شمشیر
بدست من می بود بر حقیقت کار آگاه میکردم و اگر ترا این مردم اعانت نمیکردند
هرگز بسوی من متوجه نمیشدی عمر گفت ضنهاک را هنوز باید میکنی زیر جواب داد
مرا هیچ مانعی نیست ایا حاش مخفی است و تو انکار از زبانی او توانی کرد مگر مردم نمیدانند
که او کینز جد من یعنی عبدالمطلب بود و نقیص جد تو با وی در ساخت پس بد پرت از و
بوجود آمد و آن کینز را بعد ازین بوی بخشیدند و پدر تو هم غلام جد من بود و بهم دل از زنا
چون ابو بکر دید که نوبت بدینجا رسید با صلاح این اسور درآمد تا آنکه ماره این فتنه
فرو نشست و نزاع بر خاست عبارت نسخه سلیم ملاحظه فرمایند که محصلش همین است
یا چیزی دیگر دهی بنده ثم ناوی علی قبل ان یباع و الجبل فی عنقه یا بن ام ان تقوم
استضعفونی و کادوا یقتلوننی ثم شاول ید الی بکر فباعوه و قبل لایزیر یباع فابی فوثب
عمر و خالد بن الولید و المغیره بن شعبه و اناس معهم فانزعوا سیفه فضروا به الارض
اقوال الزبیر یا بن ضنهاک اما و الله لو ان سیفی فی یدی لحدت یعنی فوجوا عنقه حتی ترکوه
کاسلوه ثم اخذوا قبایع مکرثم یباع ابوذر و المقداد مکرهم و ما احد من الامه یباع
مکر یا غیر علی و اربعنا و لم یکن منا اشد قولا احد من الزبیر فانه لا یباع قال یا بن ضنهاک
اما و الله لو لا مولانا الطعام الذی اعانوک لما کنت تقدم علی و معی سیفی اخرت
من جنگ و لو تک و لکن حدت طعاما تقوی بهم و تصول فغضب عمر و قال انه کر
ضنهاک فقال و ما یمنعی و قد کانت ضنهاک زانیه و تکذرف لکب اولیس کانت
لجیدی عبدالمطلب فرنی بداجیک نقیل فولدت اباک الخطاب فو بهما عبدالمطلب
لجیدک بعد ما ولدت و انه لعبد جدی و ولد زنا فاصح ابو بکر بهما و گفت کلا احد بهما من صاحب

انشی بلفظ و از اینجا به لالت مطابق اینهم به ثبوت رسید که هر یک از ارکان اربع
 هم در حقیقت مصطفیایمان نبود و دخول درین زمره منافقانه بود و کفر نیست و هرگاه
 حال زیر که با اعتراض سلمان کسی از وی در عداوت خلفا زاید نبود چنین باشد که ارتداد
 و کفر او را در باید و ای بر حال دیگران قطعاً و یقیناً که آثار و نای قلبی بدولت خلفا
 و ملای مجلسی در حق الباقین از ابن ابی احمدید که حال انصاف و عدالت و
 تشیع او قبل ازین در یافتی نقل میکند و چون و چرا نمیکوید الفاضل آنکه روایات
 در قصه سقیفه مختلف است و آنچه شایسته میگویند و جمیع کثیری از محدثین روایت
 کرده اند اینست که حضرت ابراهیم المومنین استماع نمود از بیعت و گفت بیعت نمیکنیم
 و گفت اندک زیر شمشیر کشید چنان عمر آمد و کرد و وی از انصار و غیر ایشان با آورد
 گفت شمشیر زیر را بگیرد و بر سنگ زند شمشیر را گرفته و بر سنگ زدند و
 شکستند و همه را بجز آوردند نزد ابی بکر بیعت کردند و کسی بغیر از علی علیه السلام
 نماند و از رعایت حضرت فاطمه علیها السلام او را بیرون نیاوردند و بعضی گفته
 اند که بیرون آوردند اما ابوبکر بیعت کرد انشی مختصر او تصنیفات دلیلی نیز دلالت
 بر فاقیت زیر بن العوام دارد و چنانچه بر اهل نظر مخفی نیست **الغرض** اگر
 رفاقت در تقوی برای تقیولین شیعه در مبادی خلافت صدیق مسلم داشته باشد
 باینه بر حال نباید نه هر شیعه بخاک برابر میشود چه بر تقدیر اول حقیت خلافت
 صدیق بر نبی عیان میرسد که مرو بر تقدیر ثانی هرگاه اساس دین و ایمان ما به
 خود متزلزل است پس البتة خصوصیات مذہب ایشان ساخته و پرداخته اهل
 دین نخواهد بود و الحمد لله علی ذلک مخفی میباشد و که بعد از نوشتن این مقام کتاب
 مستطاب اربعین بهم رسید و خیال مذعن شد که احتمالیکه از عبارت امام برآورده
 ام منافی کلام شریف اکنون مفاد تمامی عبارتش بشود و انصاف کن که دلیل
 خلافت بلا فصل صدیق مثل آفتاب نیمروز روشن است باینه میفرماید که فضل
 رابع منعقد است در استدلال بر بیعتی که امام بعد نبی صلی الله علیه و آله و سلم ابوبکر

صدیق است و درین مسئله اعتماد مستکملین بر آنست که امت محمدی اتفاق بر آن کرده
 که امام بعد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ابو بکر است یا علی یا عیسیٰ هرگاه این
 هر دو قول باطل باشد ضرور است که ما امامت صدیق قایل شویم بدانکه این دلیل موقوف
 است بر چند مقدمه **مقدمه اول** آنکه اتفاق امت بر آنست که امام ازین سه
 بزرگ است و پیدا است که انصار خلافت را طالب شد پذیرای خویش در حقیقه بنی
 ساعده و آخر کار گفتند که یکی از ما و یکی از قریش امام باشد بعد از مناسط صدیق
 از قول خود رجوع کردند و ثابت شد بطلان دو امام در وقت واحد با جماع است
 پس متفق شد که امام ازین اشخاص یکی خواهد بود مقدمه دوم آنکه علی رضی
 الله عنه بعد وفات بنی صلی الله علیه و آله و سلم باین مرتبه عاجز نبود که حق خود را طلب
 نمیکرد و ابو بکر آن مرتبه قوت نداشت که حق او غضب نمود بدلیل آنکه جناب امیر
 بشیاعت مفرط انصاف داشت و حضرت فاطمه با وصف علم و منصب و وجه
 او بود و حسین فرزندان او و عیسیٰ با وجود کمال منصب همراه او بود زیرا که در
 اخبار مرویت که فرمود ای علی دست خود را از کن تا بسویت کنم و مردم بگویند که شتم
 پیغمبر بسیت علی کرده و اختلاف دو کس هم در خلافت تو بدید نباید و وزیر با وصف
 کمال شیاعت رفیق علی بود مرویت که او شمشیر از نیام کشید و گفت راضی
 نمیشوم بخلافت صدیق و ابوسفیان گفت ای بنی عبدمناف شمار ارضی میشود بخلوت
 بنی تیم خدا که پرسیدیم میدان از سوار و پیاده و گروه انصار طالب خلافت خویش
 گشته بودند و مخالفت صدیق کرده ابو بکر حدیث شریف الاتمه من قریش باید کرد و
 همه را الزام داد پس اگر رض بر خلافت علوی می بود البته انصار آنرا می در یافتند
 و با ابو بکر می گفتند که تو را باین دلیل از خلافت باز داشتی ما ترا منع میکنیم بجهت
 آنکه بر خلافت مرتضی رض واقع شده است پس خلافت را مستحق او میدانیم و پیر
 ظاهر است که خصم قوی هرگاه چنین دلیل باید لا محاله ترک کرش نمیکند پس ثابت شد
 که اگر رض در حق مرتضوی در دومی یافت قدرت حضرت علی بر اخذ خلافت زیاده

از حد بیان مینمود و لا محاله ظالم و غاصب خلافت امنع میکرد و حال ابو بکر خود
معلوم است که لشکر شوکت و کثرت مال داشت و نزد شیعه ضعیف تر و ناز بود
هرگاه چنین باشد محال خواهد بود که انجساب با وصف شوکت و قوت و درود نص قطعی
عاجز شود و بدست ضعیفی نامردی که گاهی از خانه خود برآمده و در مناظر حق و محاربتی با
کسی کرده و در مبارک قتال درآمده واقع شود کجایان احدی شیعۀ اثنا عشریه باشد
و دید که گاهی خباب امیر را در باب شجاعت بجزش برین میرسانند و گاهی عکس آن را از
حضرت زمین میگردانند مقدمه سوم آنکه هرگاه اتفاق است بر آنکه امام بی
ازین کسی باشد پس بگوئیم که حضرت علی و عکس آنارک منازعت یافتیم با ابو بکر و
این ترک بسبب آنست که بودند بنابر مقدمه ثانیه پرتاب شد که با وصف قدرت و
کثرت منازعت را ترک کرده بودند پس اگر خلافت حق امیر یا عباسی بود ترک
منازعت البته مصحیت گیر میشد که در خلافت خلفا تبدیل ثریوت غر و قیج یافته
و این موجب سلب امامت ازین هر دو خواهد بود پس امامت صدیق ثابت شد و اگر امامت
حق شان نبود واجب میشد که حق ابو بکر باشد تا حق از جمیع امت بیرون نرود و پس ثابت
شد که اعتراف با امامت صدیق باید کرد بد آنکه مخالف درین دلیل کلامی نمی تواند کرد
مگر آنکه حضرت امیر تقیه را کار بسته و این احتمال دین دلیل باطل گشته پس بران
خلافت صدیقی از اعتراضات شیعه بیستماندتهی ازین سیال بلاغت
نشان احتمال سابق که بیچان ذکر کرده بودم واضح شد و بر بر کس عیان گشت که امام
المستکملین را اسوق دلیل بعنوانی مطلوب است که جمیع مقدّماتش نزد خصم مسلم الثبوت
باشد و اگر او یای مستدل یعنی حضرت مجتهد گویند که مدعای امام آنست که مقدّمات
در دلیل باینست تقریر کرده شود که هیچکس از اهل حق و باطل سر خود از ان نتابد و راه دار
نیاید زیرا که در ذکر نامردی و بد دلی صدیق نام شیعه بر زبان آورده تا معلوم شود
که این مقدمه بندهب ایشان مخصوص است و اهل سنت ابو بکر صدیق را بجان خود
وصف نمی کنند و اگر سلیف و اظهار عدم رضا مخصوص بر ادایات امامیه می بود و آنجا

بیست و نه در انجام تخصیص میکرد و میگفت که نزد شیعه مرویت گوئیم مختل است که تخصیص
 بران بهیست باشد که بابو بکر صدیق کندی نرسد و مخالف خوده بگوید که دلیل امام بر تفحص در عا
 دلالت دارد یعنی ابو بکر صدیق لیاقت خلافت داشت زیرا که عبداللہ بن ابی بکر است
 که صورتش بیان بود در جمله شروط امامت شیاعت را قرار داده اند فیهتم بنیان ما هو الام
 بعد ده و در عدم تقیید بکلام سابق یعنی سل سلیف کندی بنده است اهل سنت نیز بعد و سلب
 امامت صدیق لازم نمی آید از جهت تقیید و طلاق مجمل آمده باشد بن بعد باید نیست که
 امام در خانه دلیل فرموده و تصریح بر این معنی نموده که مخالف درین دلیل کلامی میشود اند که موی
 احتمال فقیر است که در اینجا الزام شیعه منطوق است پس ثبوت تخلف زیر بن القوام و عدم ضای او
 باین عنوان خاص که شمشیر از نیام بر کشید و هنگامه کارزار را کرم کرد نزد اهل سنت ازین عبارت
 لازم نیاید هر گاه معلوم شد که استدلال مخالف بر صورتی که خود بکلام امام فخر المستحکمین که
 در کتاب اربعین است تمام اقتاده و تقریر در بابش بصفت کمال انصاف یافته اکنون بر
 تقدیر تسلیم نمیشی که در تخلف او احدی از اهل سنت کلام نیست و علمای شیعه مدعی آن باشند
 باین سخن میرود که اگر مراد از تخلف زیر بن عوام است که وقت اتفاق خلافت حاضر شده
 بلکه بطلب صدیق اکبر شرف بیعت در یافته بی آنکه قدحی در استحقاق او کرده باشد پس خارج
 از مابه التراع است و از مطلوب مخاطب بمراحل دور وقت و اگر مراد است که تخلف او
 امتداد کشیده پس قطع نظر از آنکه منافی قید کلام گذشته و آینده اوست حیث قال و بعد ازین
 زیر اگر بیعت بیزید نکرد پدرش زبیر که از عشره مبشره بود در بدو خلافت بکره انکار بیعت
 نموده بود انتهی بروایات معتبره ثقات محدثین مثل بیهقی و ابن سعد و حاکم از ابی سعید خدری
 که مویده بقرآن و مستند برایت و ظاهر کتاب تطایب است مخالف خواهد بود و محصلش آنکه
 روز اول که قرعه خلافت بنام افضل الصدیقین زدند مردم بیعت او مشرف گشتند زیر
 در مجلس بود کس تمامند تا او حاضر شد و دست بیعت صدیق دراز کرد و این همه بطیبت ظر
 وقوع یافت و کلامیکه فیما بین صدیق و زبیر میان آمد چند کلمه پیش از بیعت صدیق گفت که
 بسمع من رسیده که تو غنایل خود را شمار میکنی زیر معذرت کرد و دست بیعت بکشاد

فضایل صدیقی اباید آورد و از اینجا معلوم میشود که حکایت سیف و شکار که از ار پیرا کرد
 واقعی نفس الامری نیست و الا باینکه صدیق و احمه سیف را ذکر میفرمود و آنچه از پیرا درین
 روایات نقل میکنند محصولش بین عبارت میرسد که ناخستودندم مگر از اینجا که در شوره خلافت
 شریک نکردند سلسله که سیف هم اتفاق افتاده بود ولیکن محتمل است که برای افاده این
 باشد که امیرالمومنین با وصف شجاعت و شرکت زبیر بن عوام که جنگ آزموده و واقعه دیده بود
 شمشیر را بر او بکوشید بلکه در استحقاق او بخلافت قدحی نفرمود و اگر زبیر چنین میکرد بعضی را توهم
 این معنی بخاطر راه می یافت که چون امیرالمومنین احدی را از مهاجرین مخوف از خلیفه اول نیافته
 بنا بر آن سکوت ورزیده و بیعت خلیفه اول کرده پس شمشیر از نیام بر کشید و در سبب خلافت
 صدیقی و عدم رضای ایشان از او هر دو نفر برای امتحان از زبیر بن عوام که یار یار از اعوان و
 انصار خلافت بودند بیدار شد و هیچ مانعی ازین احتمال نظر نظر نمی آید بلی بعد از آنکه که جناب
 سید بعد از گردیدن بجای آن انصار زبان بیایست مجموعی که امامیه دعوی میکند و در حق امیر
 هم بجای ایشان ثابت شده و نسخی مسلم مذکور بر آن گواهی داده با وجود ملاحظه تمام محبت از امیر
 المومنین و آنکه اصحابی او نموده و از نصرت اغراض صریح بکار بردند خود در جمیع اصحاب
 نزد ابو بکر صدیق تشریف بردند و مشا رب قوم مادر باره فدک نشان نمایند و این همه حرکات بر
 امتحان و اتمام محبت محمول شود و در مناظره گفته آید که مقصود شریف اخذ فدک که بدست خلیس
 منصوب گشت بود نبود چنانچه از حق یقین و طعن المومنان ظاهر میشود و این هم ازین کتب بکلام
 قطعی ثابت است که اهل بیت خیر معصوم از بهادری طینند بخلاف سیف از حضرت زبیر که
 نه بعضی انصاف داشت و نه علم ماکان و مایکون او را حاصل اگر برای امتحان بکار مکارا را که
 نماید و خواهد که اتمام محبت در بدو خلافت صدیقی بظهور رسد مستعد و مستعرب نخواهد بود بخلاف
 جناب سیده که حضرت جبرئیل این وحی الهی بسوی آنجناب انعامی آورد و از تمامی واقعات
 که تا قیامت در دین از آن می بخشید و جناب امیر کاتب وحی شان بودند و مصحف نامی را جمع نمودند
 چنانچه در کجاء الانوار و حق یقین مجلسی و کتب اولین و آخرین ایشان مبسوط است و انصاف
 در باره **سیف** نقل است که خود خلفا بدعوان و انصار این طور امتحان آموخته

باشد آنچه در قلب تصوی که سکوت اختیار کرده بود کما فی روایات انگلیسی پیر بند و دریا بند
 که طالب خلافت است باینه الی غیر ذلک من **الخلافت قوله** و از آنجمله است حضرت عباس (ع)
اقول در این مقام نیز به سطور سابق آنجا بحث و نظر است و حاجتی برای توضیح نیست که تبیین آن بر زبان
 مگر بشریح این مجله عوام طلب را خورسند بسیارم **نخستین** آنکه از عبارت شرح مقاصد لازم نمی آید
 ثبوت تخلف حضرت عباس (ع) از عهده نزد معاشرست و جماعت زیرا که تحمل بلکه متعین است که مقتضای
 علامه تقضازانی مثل معصوم امام فخر المکملین در کتاب بعین الزام شیعه باشد که پسند خویش قائل
 جمیل حضرت عباس (ع) میشوند و در کتب ایشان این روایت موجود است غلط کفتم زیرا که سید مرتضی
 علم الهدی در تبصرة العوام این حدیث را از اجماعیات امامیه دهنده قذکر و بیاد فقیر چنان می آید
 که در کلام فاضل جالسی در عهد و هم انجمنی می توان یافت که حضرت عباس (ع) بنابر امیر را فرمود که دست
 خود را از کن تابعت کم و مردم این محبت را دلیل بر خلافت تو گردانند و کسی از منشی تخلف نوزاد
 و حضرت امیر قبول نفرمود پس معلوم شد که حق مرتضوی ابو بکر صدیق غصب نکرده و خلافت او
 مسلم الثبوت گردیده چنانچه امام رازی و سعد الدین تقضازانی تقریر نمودند و این بیان بر حسب
 کسانی است که حضرت عباس (ع) از زبان مدح میکنند و اصولیه آنها را از خویش اعتقاد مینمایند
 اما حال جماعت دیگر که السنه آنها بر مثالب حارست پس بعد از این اشعار بان خواهم کرد ان شاء
تعالی و متوهم مباد که قدای اهل حق هرگز روایتی را از احادیث الرایه خصم پیش نمیکردند زیرا که
 خود تصانیف ایشان مکتوب این هم است آری مثل متاخرین معمول و مرسوم آنها نبود که غالب اوقات
 گفتار بر دلائل الزامه نمایند **فرق دیگر** آنکه قدما غالباً نام کتب خصم را یاد نمیکردند و نمی گفتند که
 این روایت که بموضع استدلال آوردیم در کافی است یا فقیه الی غیر ذلک چنانچه تصانیف حضرت امام
 رازی ضمیمه دمانده او کواه بر آنست بخلاف متاخرین خصوصاً بنده کمترین که بنا بر الزام شیعه دفع
 احتمال حمل روایت بر کذب و افترا الزام ذکر استقامی شیعه می نمایم و سید رضی برادر علم الهدی
 نج البلاغت تمای حضرت عباس (ع) بنصیریه استدعای دیگران هم ابراد کرده که لا یخفی و شایعین
 این کتاب انفعال حضرت مرتضوی البقضاء مثل شهور من جریب الحرب حلت به الله امر نیز نقل
 میکنند بر روایت فاضل مدائنی که او را البته انصاف می ستایند و جلالی رفقه هم بر کلام او

و او ستاد او فتح اسبیل فی نزد اگر فایکیم و اصل قصه را بروایت مذکور از تیشه
 کتاب مفتی کشوری که ایشان را نصرت نشان میدهم که حضرت علی علیه السلام و بعضی
 بنی هاشم تجوین غسل سینه پهلای حضرت صلی الله علیه و آله و سلم قبول بودند پس
 عباس از علی گفت که دست خود را دراز کن تا با تو بیعت کنم تا در میان خواهی گفت که
 عم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پیغمبر رسولی را بیعت کرد پس اختلاف بخوانند کرد
 بر تو و کس حضرت علی علیه السلام در جواب گفت آیا طمع خواهی که دایم درین امر
 طمع کنی بغیر من عباس گفت قریب است که خواهی دانست پس درنگ نشد که خبر دادند
 که انصار سجد بن عباد و رانسانیده اند که با او بیعت کنند و عمر آمد و دید ابو بکر بیعت کرد
 و بیعت بر دو بر انصار باین بیعت این ابی احمد میگوید پس علی نادیده شد بر اینکه
 بیعت عباس انکرفت انتی بلفظه ازینجا صریح ثابت شد که حضرت امیر که سینه
 او مانند لوح محفوظ بود و معلوم لدنی اتصاف داشت قول حضرت عباس در باره
 بیعت در تنوی از صمیم قلب میدانست و الا حصول ندانست معنی ندارد و الحمد لله
 المفضل الامام علی امام حجة العلامة والامام تنها این ندانست و اتفاقا جازم
 جناب امیر که کسی طامع خلافت نیست و صاحب پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم احد
 را غیر من خلیفه نخواهند کرد ازین قسم روایت ثابت گشته بلکه خطیب بکر هم دلالت
 برین دارد صاحب سفینه النجات بی ادراک و شعور چنانچه معمول اوست بعضی از ان
 خطبه را برای ابطال خلافت خلفای راشدین و اثبات امامت بلا فصل برزعم
 متبعین از کتاب بیع البلاغه مدعوی تواتر نقل میکند و ننیداند که ذکرش برای امامیه
 وبال و کمال است **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا هَؤُلَاءِ فَسَيَمُنُوا بِكُمْ بِمَنْ شَاءُوا**
 بالجمله فاضل بوالفضل در اصل یازدهم میگوید که جناب امیر در بعضی از خطب دیگر فرموده
 فلما مضى تنازع المسلمون الامر بعده یعنی چون در گذشت رسول خدا صلی الله علیه و آله
 سلم مسلمانان در امر امامت بعد از آنحضرت تنازع کردند فواسد ما کان بلقی فی روی
 خطه غیظ علی بانی ان العرب نزع هذا الامر من بعد من ابی بنیه و لا انهم معوه عنی

بخوانیم که انداخته می شود در دلم و منظور میگوید در خال و لطم که عریان بیرون بریند این را
 بعد از آنکه خدا صلی الله علیه و آله و سلم از اهل تیش و دورکنده باشند خلافت را ازین
 اهلی الفاظ الخطیبه مع ترجمه این کلام عریح نخست است در سوره تیسیر و انقلاب تقدیر و تلا
 دارد بریکه قدامی کشیده بر حجاب سید انبیا صلی الله علیه و آله و سلم روایات لا تعد و لا تحصی
 که در مداد و قوطا کس میگذرد بهینصحنون از طرف خویش ترشیدند که ای علی اصحاب من با تو
 غدر کنند و صفایان برین را از سینه برگزیده بود زوفات من ظاهر نمایند و بالیقین خلافت مرا
 از تو بگیرند و فکر اگر برای قوت شما می کرده ام از تصرف شما بر آرند و رسن بکلوی تو برین
 و طایبیت شوند و در صد قتل تو باشند و آتش افروزند بلکه خانه زهر را را بسوزند و بر تو
 او صدمه گذرانند و محسن اسقط گردانند و قرآن مجید را محرف سازند و اوراقش را محرق
 نمایند و دختر ترا بغضب و عداوت بخانه خویش بریند و پرده ناموس اکبر بدزدند و بنی امیه را
 مسلط گردانند و مطرودین را از بلاد و در دست باغ از تمام بخوانند و مقبولین را از جوارش
 بسوی الغض فری پروان کنند و این همه امور لا ریشندی است و اجل بهم و تقدیر متختم بر آن
 و در علم ازلی همچنین گذشته چنانچه کافی کلینی و تصانیف ابو جعفر دوم و سوم از جامعین اصول
 اربعه و حیات القلوب و جلاء العیون و حق الیقین و کبار الانوار مجلی و کتب دیگر از تالیفات
 ائمه امامیه پیش از حد و شمار بر آن گواید و تفصیل آن جز در کتب بجم صورت نمواند
 است و اینج که کفتم بی شائبه اغراق حرفی از آن کتابها و لفظی از آن خطایها و سنگی از سینه
 و قطره از حیوان و غرض ازین و کلی از گلشن است پس اگر این بخار محجوله واقعی باشد لازم
 آید که حباب انصاف سبب اعتقاد خویش در حق اصحاب خلافت را از رستی آن صرف بخوانند
 کرد و بیت بغیر من نخواهند نمود مصدق مخبر صادق صلی الله علیه و آله و سلم باشند نمود نامه
 نزد کتب و ایضا از خطب و افادات حضرت عیوب المؤمنین اینهم تا باشد
 که صحیفه ملعونه را اصل نمود که وجوه مهاجرین بعد که شوری کردند و مواعیه و موافق
 مشید نموده و فتری مو که لغسم های غلاطی بهر های خویش منجیل گردانیدند که خلافت
 را از خانه ان بنوی بر آرند و مورد انصاف جلیه را ازین امر باز دارند و الا لازم می آید

که علمای امامیه عالم این امور باشند و صاحب علوم لدنیه و مصداق لکشف الله

از دست یقینانی خبر از این حاشا و نیز این کلمات طلیات دلائل بران
که اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از عداوت آنجناب و خسد مرتضوی پاک بوده
والا حضرت امیرالمومنین چگونه بضمیمه قسم شرعی میفرمود که بهلم در نمی آید و بخاطرم بر
سبیل احتمالی بهم ظور میکرد که اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم خلافت را عصب
کنند و امامت را بر طاق برند و بهم مستلزم این معنی است که همراه کردن صنادید مجربین
با ساسه بن زید برای اموری بود که اهل حق در کتب خویش ذکر میکنند و خرافات امامیه
که مقصود شریعت مصطفوی خالی شدین از فتنه کری مفسدان بود تا حق بحق دار رسد
و هر سفسه از شهر بر نشود باطل محض است و رنه چهل مرتضوی انبیاء باسد لازم خواهد
آمد که بجناب حضرت عباس فرزند طایح خلافت کسی نیست اصحاب نبوی مرا خطیبه
خواهند کرد و از اینجا است که کمال اطمینان از جای خود نمیکنند و این قسم کلمات مرتضوی
بر لکثر طمانیت دارد در کتب فتنه پیش از پیش موجود است که خوفی از ان بایجاز تمام
نشان آدم سبحان الله جناب امیر که بهتر از انبیاء و رسل و منزله از خطا و زلل
بودند از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که در هر غزوه آنجناب را بدست و شمنان و خوار
سپرده راه فرار می سپردند و برای رسیدن نافه شریعت دبا از کوه می انداختند و بجهت
غلبه بخل وقت نزول آیت نبوی به اذن در می راضی نمیشدند و هر بلابل بطعام سرور
انام بکار بردند و انکار نموت و نسبت سحر بجناب خاتم رسالت اعتقادشان بود و هزاران
معجزات نبوی بقلوب آنها اثری نه نمود چنانچه از بکار و حیات القلوب محلیس بود است
چشم خلافت و امید امامت از اینها دارند و اعتقاد میکنند که اینها انصوص امامت را
بشنیده و معاملات سرور کائنات بار بار دیده اند جز من بزعامت دیگری راضی نخواهند
شد این بر حسن ظن مستلزم آنست که قطع نظر از حصول عصمت و علم بستی بدن بر اصول
روافض حد لهم سیر معلوم شد که عبد الله بن سبا و مقلدین او هر چه خواسته در باره اصحاب
گرام از پیش خود بافته و ساخته اند چنانچه ساخته که لفظی را از موضوعات و مفرداتشان

است خال از خلافت و از دست هم می افتد و از ترکان حضرت عباس را شتم

بنو کثرت و هزاران مجولات اینها را بر دگاو و سامعین و ناظرین گذارم تا چشم خود بانه تنه
 و نیایم و قضاوت نیانیم **سرفه آنکه** علمای قوم چنانکه دانستی ندانست آنجناب
 را مطایقه و التزاماً در کتب دین و ایمان خویش می آرند و هرگاه در کتب الحق این قسم امور
 می بینند آنجناب امیر و عزل مساویه و خروج بسوی بصره اندک عجلت نموده و بر مشوره حسن
 مجتبی و عبدالله بن عباس رضی الله عنهم اجماعین کوشش نمایند و آخر بعد از جنگ بصره
 و دیدن کثرت قتل ندانست برداشته و راهبانی خود را میگویند و آیت کریمه **يَلَيْتُني**
مِثُّ قَبْلِ هَذَا و **كُنْتُ لَنَفْسِي** مفسیاً ملاوت میکردند طعن و طلام را نسبت بایل حق
 از حنیض زمین با وج عرش برین میرسانند چنانچه بر ناظرین امفوات کستوری مخفی نیست
 اعادنا الله عن العصبية والحاد و عداوة الاصحاب الامجاد بحجة آنکه قدامی رخصه کرد
 تمام منتجب و برگزیده بودند و علم ازلی بار متعالی را انکار می نمودند و قد مبارکش را بهفت
 شیر می سپردند و نصف بالار اصمت و نصف پائین را محوت قرار میدادند نسبت
 تا عاقبت اندیشی و ندانست بسوی او تعالی عما يقول الظالمون علواً کثیراً نمی رسیدند
 و این کوچک ابدال شان که در هر خزان و بهار لباسهای رنگارنگ می پوشیدند و برایش
 و خراش اصول و فروع میکوشیدند از نسبت این امور بسوی الله محیب ظاهر ابر و ترش نمیکند
 و چین بر چین می شوند **مصرع میراث** پدرخواهی علم پدر آموختند **و دوم آنکه**
 بعد از تسلیم دالالت این قول بر تحلف حضرت عباس نزد اهل سنت چنانچه بجهت
 الزمانی گمان دارد میتوان گفت که چون حضرت عباس بصیرتی نداشت و بر طبق روایات
 مجلسی در بحار و حیات القلوب نامینای محض بود و میل قلبی او بجا ب خلفا درین
 کتب یقینی و جناب مرتضوی از معاینه این حال سرگردانی و دستگی داشت و شکایت
 او و اولادش سیما اکبر فرزندانش هم کمال بلاغت ادائی نمودند بعضی ازین قسم
 اخبار قبل ازین بقدر ضرورت بر زبان قلم رفته عجیب نیست که برای امتحان گفته
 باشد که ای علی من با تو بیعت میکنم تا از حال درونی آنجناب خبر گیرد و بخلفا اطلاع
 بخشد که علی مرتضی با شما مکر راست قرار داده خلافت خویش دارد بانه **سوم آنکه**

محفل است که خلف حضرت عباس (ع) چنین تعلیم کرده باشند و او درین امر که دست
 دراز کنی تابعیت نمی گزیند خلافا باشد و این احتمال در باره عباس (ع) هم قبول
 بر خیال ارباب فضول بعدی ندارد که از روایت ارشاد المؤمنین چنان واضح
 میشود که ناصربین خلفا حضرت عباس (ع) از خرافت دنیوی امیدوار کرده بودند
 و کمال مراعات بعمل آوردند و مثالب حضرت عباس (ع) المظهرین الادناسه
 محمد بن طائفه آنرا روایت میکنند و قد عرفت نموده ارکان این احتمال را
 میسر نماید چه جای بعید بودنش بلی العبد المیت که محمد بن حنفیه یا
 امام زین العابدین خلوت نماید و انکار کند از آنکه امام حسین (ع) او را وصی و نائب
 خویش قرار داده باشد و فضایل خویش بیکان بیکان بر شمرد و او را مانند اطفال
 داند و منطوق کلامش عصب منصب امامت برای نفس خودش باشد من بعد
 طشت از بام افتد یعنی بانه شهادت حجاج سود انجامد که امر تفصیل و علمای امامیه
 آنرا امتحان و اتمام حجت بر مستضعفین و اظهار فضایل امام زین العابدین (ع)
 اعتقاد کنند و گویند که هرگز محمد بن حنفیه مخفی امام نبود که لا ینحی علی من طالع
 روایات الکلبینی و تاویلات علماء القوم فی تراجم فی احوالات و احوالات
ستر المکس نماید که از عبارت اربعین که حاصلش عبارت فارسی
 اتفاق است چنان سمع و ضوح دارد که چنانچه امام المستکملین رفاقت زیر و کل
 سیف را در اثباتی دلیل تقریر کرده رفاقت حضرت عباس (ع) و قول آنجانب را نیز
 ذکر فرموده بلکه این امر را مقدم بر آن ابراد نموده و مخاطب درین مقام نام شریح
 مقاصد میگردد و نام اربعین ذکر نمیکند و این شعر باینست که حضرت مجتهد کتاب
 اربعین خود رجوع نموده بلکه مانند سگی تقلید کسی از زبان و بهین نموده و الا اینکه
 نام اربعین می نوشت که کلام امام درین فن زیاده از کلام علماء بقاء از آن معتبر
 است و بهتر از همه آن بود که بعد اربعین نام شرح مقاصد میگرفت و لایحکام
 مثل خیر قول از اجله الی قول من علماء اسناد اقوال باید است که بعد از

وزیرت عظمیٰ یعنی داماد وفات سرور انبیا صلی الله علیه و آله وسلم
 محمد از صاحب کبار را بخیری و غفلتی از دنیا بیات روداد مثلاً فاروق اعظم با عتر
 شعیبه در مطاعن شمشیر از پیام بر کشید و گفت که اگر کسی خواهد گفت که جناب قدس
 هم المرسلین و در دنیا جلالت فرموده او را زنده نخواهم گذاشت و سرش از دوش
 خواهم برداشت تا آنکه بتفہیم و تنبیه افضل الصدیقین که در نبات و قرار بقول جناب
 مرتضوی مانند کوه در نمکین و وفار بود که لایحه که الوصف و لایزاله القوصف در
 شان اوست بنا بر بعضی از وجوه کما لا یخفی علی من طالع مطولات الکلام محتاج شد
 و بجهاد که فاروق بزودی بعد از مواعظ صدیق موقت گشت و دانست که قاعد توفیق
 از لی دستگیری نمود و زود تر از غفلت بهوش باز گردانید عجب از بعضی مشتتین که
 رجحان الغیب بردارن فاروق عبارت تمت افشانند که انکار موت آن سرور صلی الله
 علیه و آله وسلم از ان نموده بود تا مردم امیر المؤمنین را خلیفه نکر دانند و این قسم
 سخنان نامربوط که بجهل عواقب امور از علمای شیعه سری زنده خود بادم اساس
 مطاعن ایشان می باشد در باب خلفا مرتب می سازند چه اگر این معنی را مسلم داریم
 باری آنچه قدما می و متاخرین این قوم ازین معنی بر فاروق اعظم اندیشیده اند یعنی
 ثبوت جیل او از آیات قرآنی و موت رسول پزدانی همه بر باب میرود زیرا که از قول
 این گروه چنان معلوم میشود که فاروق بموت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم یقین کرده
 بود مگر انکارش از آن جهت اتفاق افتاد تا صدیق از خانه خود مراجعت کند و درین
 سو که شریک شود و مردم امیر المؤمنین را خلیفه نکنند علما و چون تمامی اکابر
 از دہتای در از در و فتنه صحیفه را نوشته در زمین کعبه دفون ساختند و مضمونش
 این بود که عهد موثوق میکنیم و خدا را گواه میکنیم بر این معنی که بعد آن حضرت صلی الله علیه
 و آله وسلم علی مرتضی را از حق او باز داریم و با ابوبکر و عمر داد و گرفت و ملازمت
 دهیم چنانکه قبل ازین ہم دانستی پس احتمال خلیفه کردن امیر المؤمنین از عجایب
 قہماست و بر هر کس عیانست که ذاتیات اہم از یکد و کس که دعوی محبت مرتضوی

بر زبان در شده باشند سرانجام نمی باید عجبتر آنکه این گونه زیاریات را مستعبدین
روزی کار بنابر عاقبت اندیشی از اذنان خود می تراشند و از غایت شگفتی
افتخار بران میکنند و اینکه شنی حال فاروق و مدینه او بود یکد و حرمت در
باره مرتضوی بر اصول و قرار داد شیعه کوش کن و آنچه منگی از یک اقبال در حاله
حدیث الحوض گفته و با مجلسی در بحار و حیات القلوب و دیگر علمای شیعه در کتب
و دیگر دریای تحقیق گفته اند بعد از آنکه غور و امعان بشنو که تا مدت جد مبارک خاتم المرسلین
شیخ المذنبین بے غسل و کفن افتاده بود که زبانم بسوزد و خاک بدنم با حیوان
گویم که در مثل آن مدت اجساد موتی متغیر میکرد و بعد غسل و کفن که بعد کلفت و سخت
و غفلت از سایل این باب کما اشترنا سابقا روداد فتوی بران دادند که ده کس
از مردم که ماتد مورد ملح بودند در حجره داخل شوند و نماز جنازه چنانچه در حق بسقیق
و جلایه الیقون مرویست بگذارند از بیعت مدت سه شب و روز بر جنازه شریف
گذشت و هرگز خیال مرتضوی در نیاید که درین تجویز استند بسیار خواهد رفت
و منب بلکه محتمل که جنازه شریف را در میدانی وسیع نهند تا بزودی از نماز فرا
بایند تا نرم بر اعجاز ختم البنین که هزاران هزار مردم در گترین مدت چنانچه اشارتی
بدان رفت قانع شدند و الا مقتضای فتوای حضرت خلیفه اول امامیه آن بود
که تا ده روز هم دهنه مردم باین عبادت مشغول بماند این قدر هم خیال شان نگذشت
که صد ا حدیث درباره عجلت در چند باب وارد است که نماز جنازه و تجنیز و تکفین
میت از آن جمله است و خود لقمانیست مجلسی مذکور کما اشترنا الیه دلالت بران دارد
که جناب امیر را حضرت بشیر و نذر در باره سامان اخروی و غسل و کفن و صنها
فرموده بود و خلفا بجنازه شریف تحریری کردند و این همه استداد از رای جناب
مرتضوی وقوع یافت پس مقام خوف و تقیه هم نبود باشد و اگر این امور را از
جمله وصایای جناب ختمی بکارند و آنچه از دست مرتضوی سرزد مطابق
در شاخصه فتوی دانند چنانکه که از آنجا که امامیه نظر باین اسباب در باره اصحاب

انکار عهده الرحمن بن ابی بکر و حضرت امام حسین و عهده عمر و عهده ابی بکر
 در آن مذکور است و اینهم درین کتاب مرویست که آخر معاویه در مدینه رسید و گوشتی
 بسیار در آن خدایت نرید نمود و فیصل نشد پس خواست که اربعه تن را بکشد آنرا خود
 طلبید و خبر رسانید که این همه بزرگان بهیأت مجموعی بجانب حرم که روانه شده اند
 بعد چندی متعاقب ایشان داخل که شد و امام حسین را نزد خود خواند چون صحبت دست
 داد معاویه پیغام بعیت نرید در میان نهاد حضرت سلطان کر بلا ایان نمود و معائب او
 بر سر داد و بیعت عقل معاویه اعلام نمود چون نوبت خلوت بعید الرحمن بن ابی بکر
 رسید آنکه معاویه در کلام آید گفت که هرگز باغواهی تو در رقبه بعیت نرید در نخواهم
 آمد و بیعتان عام فریب تو نپذیرم و نخواهم شد تا آنکه نوبت بعیت و خوشنوبت رسید
 و عهده الرحمن بشمول ایزدی سالما و غانما باز کردید عهده ابن عمر هم بر نوبت نشین
 مواظب ارجمند و فصیح بوش اقرار القام نمود و معاویه خلفای رشتن که بر او لاد
 خود با وصف لیاقت رقم خلافت کشیدند و برای دیگران که الیق بودند کار خلافت
 را که اشتباه داده بایده رخصت شد چون نظر معاویه بر عهده ابنه زبیر افتاد تویر لغت
 و تصریحات نسبت با و بجا آورد عهده ابنه زبیر نیز دقیقه از مراتب زجر و توبیخ
 نامرعی نگذاشت و گفت باید که تو بکس میانی فتنه نباشی و خلافت را بشوری
 اندازی که جانشینی محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم امری بس خطیر است و آخر
 ترا در موقف استاده کشد و سوال نماید که چنین امر عظیم را بکه گذاشتی و برجا
 خود که را خلیفه ساختی آخر بعد زمانی این همه بزرگواران را مجموعاً نزد خود بخواند
 و از هر دری سخن راند تا نوبت بجای رسانید که نرید و فقط بحسب ظاهر خلیفه
 شمامند و بر حقیقت خود خلافت و فرمان رواهی نماید این زبیر گفت که حسن
 شقوق انت که احدی را خلافت نه نشانی و این امر خطیر را برضا و اختیار
 اهل حل و عقد حواله کردانی چنانکه اکابر مهاجرین و انصار بعد آن سرور صلی الله علیه
 علیه و آله و سلم یکی را از شما ندیدند قریش امام کردند همچنان بعد وفات تو و اگر بزرگ

دست بر خنجر نشاند و از بنی هاشم یابنی تیم و عدی غیر بنی عبد الشمس و بنی امیه
 بر گزیده کن و الا بشوری بگذار معاویه گفت سوای این هر سه چیز امر دیگر بهم نیست
 گفتند انگاه به بقیه فاطمین خطاب کرد و گفت که رضای شما چیست گفتند که منحصراً
 در همین شقوق نشسته است پس مجلس تمام شد و صحبت منقضی گشت باز فرمان داد که تا
 اشراف و هنادید قریش و سایر مردم جمع شدند انگاه بر منبر برآمد و خطبه طویل خواند
 و در آخر یاد کرد که دی روز از مردم بگویم خرد که هنادید قریش و اکابر قبایل و سادات
 قوم یعنی این چهار کس به بیعت بزرید رضامند شدند و حالانکه این خیر خلاف نفس الامر
 است زیرا که این بزرگان بطبیعاً طر بر بیعت بزرید اقرار کرده اند هر که شک داشته
 باشد تحقیق نماید بحد استماع این کلام مردم شام شمشیر از نیام کشیدند و گفتند
 که اگر این اصحاب از بویه علی روس الا شهادت کنند بیهوده و الا دردم خون ایشان
 می ریزیم معاویه بیانک بند گفت که ای اهل شام ازین فتنه در گذرید و از کبریا و جلالت
 الهی خوف کنید این بزرگان در پیش اقادند و دیگران دست به بیعت بزرید
 برکشادند و جماعت متفرق شد و آخر نوبت بشکایت انجامید که بظاہر این
 بزرگان استماع از بیعت بزرید میکردند و باطن را حتی بآن بودند تا اگر این بزرگان
 ایمان غلاظت یاد نمودند و بکشف این حیل پرداختند انتهی بعضی الکتاب است که در
 د ازین قسم عذر و حیل در کتب دیگر نیز ملاحظه است ازین عبارت است و معاویه
 دانشوران دقیقه رس دریافتند که معاویه بزرید و مردان و انصار او را
 شان را از طرف همین چهار بزرگ اندیش بود و خود هم با و از بلند سیادت
 و قدوة را به ذوات عالیات ایشان منوط میکردند بلکه منحصراً میداشتند و او
 که و مدینه زاد بماند شرفا و مکرمته درین امر مقتضی آثار ایشان عجا
 یب عمر با وصف استمال معاویه و الکاح او بیت بزرید قبول نکرده و به
 وصلات او را ستود نموده بخلاف محمد بن حنفیه پس خلفت خلیفه اول امام
 جانات همچو بزرید را و او هم بعد از قتل شهبه که بلا بطیب خاطر قبول فرموده و

نیا رنش بهین امید ناد مشق رفته کما سبق مجلا و سبجی ان الله تعالی مقصود و مبر معلوم
 شد که بیعت بعضی از اهل مکة محض بخیال مذکور یعنی اربعه متناسبه بیعت یزید بعد از اهل کربلا
 و اصرار معاویه بضرورت کرده اند واقع شده و اهل مدینه و یمن بیعت نکردند
 و خود اهل مکة بعد از استکشاف امر بیعت ازین اربعه متناسبه بیعت مذکور ادر
 شمار نیاموده بایل به بیعت امام حسین ریحان رسول الثقلین بودند باظهار مورخ
 مذکور و دیگر مورخین اهل مکة بعد از وفات معاویه و جلوس یزید بر تخت خلافت
 باطله بقدم جابر سید الشهدا مسرود و خوشوقت گردیدند و هر صبح و شام
 نزد آنجناب حاضر شدند و در غیبت آنجناب اشتند و تردد خود را نزد عهده اعد
 بن یزید موقوف ساختند اکنون از اهل حل و عقد کیست که بیعت یزید را ان
 وقت یا قبل از خروج امام حسین در زمان یزید اختیار کرده باشد اما اثبات
 بیعت یزید لیم از خلق خالصین پس وقتی برای مستفتی بکار می آمد که تقدم ان یا با
 رساند و هنوز مستفتی چنانچه بر هر کس عیانست مانند دیگر یزید بر پیش خود در راه
 و بیج و بیله نایت نکرد که خروج امام حسین متاخر و بیعت خالصین قبل از ان
 بوده و بر ناظرین باعث کلامیه مخصوصا این کتاب عیانست که بعد ثبوت این
 عقد هم هنوز بر اهل دیکر مستفتی را طی باید کردن کما او مانا الیه سابقا و
 اثبات من الکتاب انکلامیه قطعا با رخصه ایا مکعبه بایس از عهده بن عمر که
 بلاریب یزید را فاسق میدانست و بیعتش بعد ازین امور هم نکرد و هم نا اید
 از خلق خالصین محمد منشیعین بجا بیعت خلف خلیفه او خویش مایل کرد و او را
 از اهل حل و عقد قرار دبد بلکه این مرتبه را در دشتش منحصر اند که نظر بکلیت
 از یزید کما او مانا الیه اتفاقا دلش رضامنداد که کسی بر امام او یعنی یزید
 بیعت خروج کند و فوج گشی برود نماید چنانچه از تقریرات او نزد امام حسین عیانست
 و سوف تعرفانی آخر الکتاب ان الله تعالی لیکن در مضمورت هم اثبات
 تقدم بیعت این خلف الصدق بر جواد امام حسین بر ذمه محمد ضرور خواهد بود

و معلوم است که **شیخ محمد بن محمد بن محمد** المثال جاکرین است باینکه هر چند طی این مرحله
 نظر با قوال و افعال محمد بن حنفیه که با اتفاق بیعت امام حسین نکرده را حصول
 شیعہ بنیاد است آسانست که عرفت و لیکن مشکل نیست که بقایده اهل سنت کار
 نمی افتد تا از کتب معتقد ایشان بطور مذکور با شایسته نرساند که لا یجفی من بعد
 گذارش است که نمی طلب مدعی بیعت اکثری از صحابه کرام است و هنوز مدعی او باقی
 برهان برین دعوی مشغول است از مطالعہ بهترین سیر بلکه دیگر تواریخ نیز مید است
 که هیچکس از صحابه کرام چه خاص و چه عام معادیه را برین حرکت نه ستوده بلکه اشاره
 و صراحتی در شستی این فعل بیان نموده اند و آخر مال این انکار بهمان امر می کشد که نزدیک
 لا تواریخ است نمیدانستند و الا می بایست که اصحاب جناب امیر که اعتراف اکابر
 شیعہ مثل مرتضی علم الهدی سنی معتقد بحسن سیرت شیخین بودند نیز از نفس
 خلافت بر امام حسن یا اعتقاد مجتهد شیعہ انکار بر جناب مرتضوی می نمودند و او پس
 فلیس حکمت است که اهل حل عقد بیعت نیز را رضی بوده باشند و هرگاه از روایات معتبره
 این سنت و کلام علم الهدی ششصد و دیگر علمای ایشان واضح شده که نزدیک لایق خلافت نزد
 احدی از صحابه و تابعین نبود پس گفتن اینکه پس مستبعد است که مجتهدی که هم استحقاق نزدیک
 نزد ائمه و مدنا را نوقت بخیر از آن محض ناوہ کوی و حلیه جوئی است بلی نظر بتعلیلات علمای
 قوم که در باب غیبت امام مهدی منتظر کمال اطباء تقاریر مختلفه گفته اند و الروایات و فضول
 در علل غیبت نوشته اند و حدیث جعفری که امام محمد ثن ایشان با ترجمه در حق تعزین
 و دیگران هم در کتب سفار معتقد و خود روایت مینمایند میتوان گفت که سبب این امر
 چه بهیبت گمراهی و دامیه غلطی است که ذوات معتقد به اندامی که علم با کائنات و یگونی
 داشته و قلوب صافیه ایشان در رنگ لوح محفوظ حامل بر عیب و شهادت
 بود از علل غیبت مطلع نباشند **نظم** بی خودی چند ز خود بی خبر
 عیب پسندند بر غم منور و در شوند از بد باغی رسند به باد شوند از چراغی رسند
 بروی و در علل غیبت صاحب الزمان واقف باشند فاعبروا یا اولی الابصار

چگونه روا خواهد بود گفت که **در همیشه** که در ابتدای دعوی قدک و رختن بجامع
 اصحاب با سارت را بنی باشم و انجام آن بنگایت جناب بر تفتوی برداختن بلکه
 از سحرته رد قضا و نکته آشتن جناب سبده الشار را بر اصول امامیه پیش آمد خود
 بشرح و بسط فیت و حال بعد بن عباده اینست که باوصف ملا حظ
 مناف صدیق اکبر و امیر المومنین حسب مدعی خلافت کشت و باامت خویش در قیقه
 خیال بست و بعضی از انصار منا امیر و مسکن امیر بخطاب اکرام قریش گفتند و از حدیث
 وحدت امام و آنکه دو بادشاه در اقلیمی گنجه غافل شدند و لیکن بحمد الله که این تمهیل
 و قال آئی پیش نبود ایند کریم مجود و عطا صدیقی ایشان را ازین مدینه وار بایند
 اگر خرمیه ذوالشهادتین و مانند او را نیز بیک ساعت یا یکدور روز تقسیم زلات پیش
 آمده باشد هرگز بعید نخواهد بود بر اصول امامیه چنانچه از کتاب منتهی هوید است که این
 بزرگ بکوشش انصار من تلقا بنفس و مید که علی مرتضی خلافت را زینهار قبول نخواهد
 کرد پس با یمنی شما بدایت کنید انصار را بگفتن خرمیه تهو و جبارت بهر سید اگر کلف
 نه کوریم غایه چندان بعدی ندارد **یا کجمله** چون ما مردم بدلائل کتاب دست
 و بر این یقینیه عقلیه و نقلیه ماموریم که بابل بیت نبوی و اصحاب مصطفی محبت
 و مودت داشته باشیم و برای زلات اینها محامل صحیح تجسس کرده دمار از روزگار
 خوارج و نواصب و روافض سودا سه و جو هم بر آریم بنابران افعال ایشان را
 که در قرب و فوات سید انبیاء و ریافت و ذکرش بجل آمده بر منتهی فزوداد و دم
 و الا مقتضای بشریت ازینهم پیش قدمی میکند و با فزاتر می نهد نگاه کنی در حال چو اینها
 حضرت عیسی که بگوایی کتاب مجید و باره استه غای مایه چه کلمات بر زبان
 آوردند و حضرت عیسی و باره ایشان چه فرمود که یا نشر زاد قتری با بد طولیل و
 کتابی پس در از بلکه آنچه از اصحاب رسالت تاب در آن زمان صد و ریافت و جناب
 مجتهد بنصر من آن قصد کردند نسبت با آنچه از انبیاء بلکه مرسلین بلکه اولو الحرم من الرسل
 بر اصول امامیه صادر گشته نسبت قطره بدو یاد دارد و کردند آنی که جناب موسی کلیم الله

که با وجود کمال و کبریا و کمال استقاده اسرار علوم لدنی از حضرت خضر بر طبقه رو

جهانده محدثین بر فتنه و منہم علی بن ابراهیم استاد کلینی در تفسیر

معلمش طفل را گشت هیچ از یحیی متقی فرو نگذاشته یعنی حضرت خضر را بالا برده

بستر بر زمین زده و در گشتن او دقیقه نامرعی ندک

نمیشکر شد و بسبب غفلت بشری آوازه عدم رضایه بیت صدیقی بلند گشت

و اصحاب دیگر بعد از آن وقت لغزش نماند و یکدو ساعت یا یکدو روز تخلفت

کنند باز برودی بر جوی آوردند هیچ نگزیده باشند اکنون روایت مذکور بنویسد

که بر فهم و دعوی فقیر دلائل قطعی دارد بانه فلما فتحت السفینه فی البحر قام الخضر

الی جوار السفینه فکسر و حشا بالخرق و الطین فغضب موسی غضبا شديدا قال

للخضر اخرقها لتعرق اهلها لفت کجنت کینا امرا فقال له الخضر

الم اقل لك ان کستطيع معی صبرا قال موسی لا اقول اخذنی بما

کسیت ولا تهیئ من امری عسرا فخر جوار من السفینه فطر الخضر الی

غلام یلبس بین الصبای حسن الوجه کانه قطعه قمر فی اذنیه و ران قنایه الخضر ثم

اخذہ فقتله فوثب موسی علی الخضر و جلد به الارض فقال اقللت نفسا

ذکیتة بعیم نفیس لفت کجنت کینا لکرا بعضی از مناظرین امامیه که پس

دلیری دارند بحجاب همچو آن بعد تذکیر این روایت داد شوخی دادند و هرگز بر کربان

فکرت نبردند و گفتند که چون خود حضرت خضر حضرت موسی علیه السلام را معذور دارد

که الم اقل لك انک لست تطیع معی صبرا تذکر این قصه مناسب نمی نماید پس

امدایت حال سخن فہمی علمای طایفه حروف درین میرفت که آدمی را بسبب

مقتضای بشری چہا پیش نمی آید حضرت موسی با وصف او لوالغری بر روایت شیعه

استاد خود را برترین زد و در گشتن او دقیقه فرو نگذاشت اصحاب رسول خدا صلی

اسم علیه وآله وسلم بعد از اذامیه و فاشش اگر یکدو ساعت یا همچنین مدت قلیل از

بیت افضل الصدیقین یا بر بشریت و ندیم جمیع باو کمال انصاف او غلفی نمایند

باد و استغراب خواهد بود پس مجرد گفتن اسم یعنی که خود حضرت خضر موسی

را معذور داشت چه فایده برای محبت تواند داد علم حضرت خضر با عشت برین یعنی

و غصه دیگر مشاهده می نمود و تیر می بود کما یجی در مقاله حالت مشطره باقی

بایره این مردم که بعد از تسلیم لغزشی از ایشان کافه صدور

یافت در پی مواخذه شده و در صدر بصر متنی ایشان افتاده حاشا و کلا و این قدر محیب

ند که روزی یاد نمایند که هرگاه در قرآن مجید در باب مهاجرین و انصار عموما و خصوصا فضیلت

الهی و عفو از جرائم کمال تاکید و تحقیق ثابت باشد دیگر در صدر مطاعن و تحسین عیب

ایشان افتادن و در قرآن در آن سیاه کردن کمال بی یانستی است باینه و اول می باید که

تقریر طعن بعنوانی گشته که نفوس قدسیه ائمه هدی و حضرات رسل و انبیا از آن سالم

مانند و بار مآذیدی و آزمودی که اگر طعن شیعه را در باب اصحاب سلم داریم بسیار از

انبیا و ائمه از منصب خود بایس بعید میشوند و از مرتبه نبوت و رسالت و امامت و خلافت

نامی باقی نمی ماند و شیعه را نقد ایمان از دست میرود و از اینجا گفته اند بلیت

چون خدا خواهد که برده کسی در \times میلش از طعنه با کان برد قوله و سوا می شنایند که

انح **اقول** حاشا که کسی از اصحاب در استحقاق صدیق قیل و قال کرده و خلعت

از بیعت آنجناب گردیده باشد چنانچه در هر مقام بعنوان شایسته داشتی انصاف

رو سقیفه در استحقاق صدیق گفتگو نکردند بلکه آرزوی شرکت نمودند اگر حوصله تقریر

و تحریر باشد درین باب کلام باید کرد تا دعوی مخاطب که در صدر تقریر گفته یعنی حال

خلافت نیز بیا و صدف عدم بیعت ایشان مشابه است بحال خلافت حضرت صدیق

و عدم بیعت عظمای صحابه با و در اوایل زمان رو بر راه نبوت آوردیم و اگر آنها

قاصح استحقاق می بودند لا محاله بر عزم حضرت مجتهد متصف تشیع خواهند بود درین

صورت صدور لعن بر ایشان از جناب مرتضوی بقل اصدی از اهل دانش نمی آید

تفصیل اجمال آنکه از کتاب سلیم چنان ظاهر میشود که حضرت امیر بعد از دفن حضرت

بشیر و نذر صلی الله علیه و آله و سلم جناب سید را بر دراز گوش سوار فرمود و هرگز

کسی از چهارمین و انصار زفاقت آنجناب را قبول نکرد مگر چهل و چهار کس آخر اینها نیز
 کثرت بیت و تخلف از مواجیه و موافقت کردند و بدقت جهاد حاضر شدند و از آن
 اربعه تا آنکه کار از دست رفت و کار را بویگر محکم شد و حضرت امیر وقت تفضیل و تفصیل
 این مردم فرمود لعن الله قوما بایعونی ثم خذونی و اینهم ارشاد نمود که و الله لو ان اولئک
 الاربعین الذین بایعونی و قوالی بجا بدکم فی الله معنی بخطاب عمر گفت که اگر آن چهل کس
 که بیعت جهاد کرده بودند و فایده خویش می نمودند البته در راه خدا جهاد بشما میکردم پس معلوم
 شد که آنهمه مقبولین سانی مثل عمار یا سر و حدیفه و خرمیه و بویده و مانند ایشان بر زبان
 جناب سید او صیاح نمودند و الله لو ان اولئک من ذریعتی حالت منتظره باقی نیست
 که اینها همه صدیق اکبر را امام خویش میدانستند و بیعت ایشان از راه تقیه و اتفاق زنهار
 نبوده و قیل ازین عبارت کتاب سلیم که در باب رفاقت زیرین عوام منقول شده
 برینهم دلالت دارد که غیر از امیر و ارکان اربعه همه با بویگر صدیق بی اگر اربعه بیعت
 کرده اند و از کتب امامیه چنانچه میدانی اینهم بظهور می رسد که این ارکان اربعه را نیز قول
 در گرفت و بعد جنیدی اینها را یقین بر نه و کمال تقوی در باب خلافت بر سید دیکم از اینها زیر
 بن عوام است که کفر معین اختیار کردند که لا تکن من المنافقین و ازینجا است
 که امامیه در آخر مضطر شده این ترانه هم میرساند که جناب امیر جز اهل بیت خود کسی را همراه
 نداشت صاحب سفینه النجاه خطاب مرقصوی را ترجمه میکند یک دو حرف از آن
 بکمال اختصار باید ششینه میگردد که در بعضی از خطب چنین فرموده فقطرت فاذا لیس
 لی معین الا اهل بیتی فصنت بهم عن المنیة پس نظر کردم دیدم که در آن حکام مرایه بازی
 دهند و بود و نه باز دارند و دفع کنند کثیری و نه همراهی که تقویت من کند مگر اهل بیت
 من پس بازه اشتم ایشانرا از مرگ و کشته شدن در راه من و در بعضی از خطب
 چنین فرموده فقطرت فاذا لیس معین الا اهل بیتی فصنت بهم عن الموت انتهى
 بلطفه و خدا این مجتهد تا عاقبت اندیش اینجاست رابعه ازین از پنج البلاء است
 نقل خواهد کرد با جمل ازین اخبار و آثار هم صحیح می توان یافت که ایشان را

عید است یعنی در وقتی این بزرگان فسیق حضرت امیر بودند و آخرت

رداشته خباثت در پاره زیر داشتی و بخيال عقلا بعد از اطلاع بر حال

و سلمان که چند حرف از ان مبعوض بیان آمد در نمی آید که اینها نیز در اهل بیت

ان نخواهند بود مگر مورد آیت تطهیر خباثت غیر عظمیه

ست پس معلوم شد که در حقیقت کسی از اینها تخلف از صدیق نه نموده فلا تعضل

قوله و هرگاه اقول این دلیل هرگز صحیح نیست زیرا که جناب امیر الکرمیت فاسقی

بر تقدیر تسلیم محبت ظلم و ستم کرده باشند افحام و الزام امام حسین علیه السلام و

عدم اتمام محبت از جانب ایشان لازم می آید کما ذکر فی الرساله القدیمه و سبب بی

آخر بنده کتاب بعون الملک الوهاب مفضلا و لیطهر انما قال المجتهد فی الجواب

او بن من نسج العناکب قطعاً آدم بر ضرورت داعیه صیانت نفوس

پس میگویم که این وجه بیدار است عقلیه و اصول امامیه باطل است زیرا که افعال

تخلف سعد بن عباد و دعوی او و در پی تشدن اعوان و انصار صدیق بناموس

که روی علما بهم جناب بر قیاس اولویت بوضوح می انجامد که هرگز صحابه کبار

جور و جفانه نموده اند و در پی او نیفتاده پس حاجت بصیانت نفوس و حفظ ناموس

جناب مرتضوی راجع باشد بخلاف وقت خلافت یزید با اتفاق که هم جان مردم

و نفوس ایشان بر باد رفته و هم مال و ناموس و انصاف باید کرد که در مقدمات

تقلیه اقامت دلیل بعنو انیکه ترکیب آن از قضایای عقلیه صرف باشد چگونه میتواند

شد فلیتدبر مع ذلک معامله جناب مرتضوی یعنی بیعت او با یو بکر

صدیق اگر از راه تقیه و خوف باشد بر عکس حدیث متواتره امامیه خواهد بود کما

عرفه مفضلا زیرا که بیعت آنجناب بعد از ساخته اسقاط محسن و سوختن خانه و زدن

تازیانه پرسیده نثار زمانه الی غیر ذلک من الکفریات جلوه ظاهر گرفته نه بنا بر

صیانت نفوس و حفظ ناموس یا رخدا یا مکر مراد از نفوس و ناموس حفظ

جان و ابروی شیعیان خصوصاً بابا شجاع الدین ایشان یعنی فیروز مجوسی که اتمام

زانکه اوصفت با کثرتان تعلق داشت بوده باشد نه جناب است سید الشریح جان که خون از پیشانی
 و اولاد ایشان مثل ترک و در یلم بر اصول کالیسیان بود و بخوس محض امکان بود است
 حال اصول موضوعه که در هر مقام خلاف قرآن مجید و احادیث شریف واقع میشود
 اند من ذلک برین تقدیر با آنچه برای جناب امیر بر اقوال و در این استیحه لازم می آید بیشتر
 خارج از اندازه تقریر و تحریر تواند بود **قوله** اگر عبدالله اه **اقول** حاشا که حضرت
 عباس از سبیل ابو بکر صدیق کاره بوده باشند بلکه مقصود ایشان کما او مانا الیه بقا
 از لفظ اهل و الخ نزد اهل نظر امتحان و اعتبار بود و حدیث امیر المؤمنین در حق این بر
 خود بزرگ بعبادت عجل و ذیل بودن از دست نفس اماره که تفسیر اجماع و بکار و محاسن
 المؤمنین مرویست نیز برین معنی دلالت دارد زیرا که در صورت کرامت و تافه و شرف البتة
 ایشان نخواهد بود مگر بطور تقیه که در آنوقت از جمله واجبات بود و برین تفسیری باید که این
 بر دو صیغره و کبر مورد مدح و ستایش امیر المؤمنین باشند نه مورد قبح و سرزنش کما لا
 یخفی معلوم شد که زبان ایشان بر تقدیر تسلیم نظر بمعنی اعتبار و امتحان بجایست
 امیر مؤمنان بود و قلب آنها بجای خلفای و ان پس کرامت و تافه و شرف البتة
قوله بلکه بمجاد و اتیه که از با غدار الخ **اقول** غلط محض است که سببی تحقیق مفصلا
 از آن است که آری جناب سید بر اصول مدعیین مزید و لا حضرت امیر را مثل فائزین و
 غادرین و مانند چنین و ذل البتة سید المرسلین صلعم میدهند زیرا که ذلت مرتضوی که
 از نظر فاطمی یعنی خود را ذلیل کردی حاصل میشود البتة مستلزم ذلت البتة مصطفوی خواهد
 بود فان نفوسهم الفدیه کف نفس واحدة پس حیرانم که با وصف ذلیل البتة و اختیار کذب
 و تقیه امارت الامر و حصول مشابهت تامه بنادرین و فائزین در تبصرت جناب مرتضوی
 که تا کثر از منزلت عدالت اصحاب بود و هر چه منافق عدالت است منافق عصمت و لا تنکس
 در کجا ثابت خواهد شد و هرگاه عصمت متقی باشد امامت و خلافت بر اصول مستقیم کجا
 بر آن خلافت و امامت علی الاطلاق تواند بود اما مست بلا تفعل کجا و قیاس مستلزم است
 بلا تفعل از دست رفت مساوات با جناب سید المرسلین در هر چیز با غیر از مرتبه نبوت

که کمتر از اوست است چنانچه در منبع السداد است کجا چنینکه اینهم مستفیض است حصول مرتبه
 استاد و پیری نسبت بنجاب مصطفوی چنانچه بعد ازین مفصل خواهی دید در تالیفات
 علمای شیعه خواهی شنید کجا الی غیر ذلک من المقدمات و نعم ما قال الحافظ الشیرازی
 مصرح به بین تفاوت ره از کجا است تا کجا الی غیر ذلک من المقدمات و دانستند ذکی
 بادی امعان تواند داشت که سبانه این هر دو روایت فرق زمین و آسمان است چه بر اصول
 امامیه بنجاب مصومه خود گوایی بر امور تنجیه قبیله دادند و بنجاب مرتضوی را نه از اہلبیت صراط
 و کتابت اعتقاد کردند بخلاف لفظ را تجماع اہل کلمتی نیست و لاسلم کلمتی مطابق نفس الامر
 باشد کما سبھی تفصیل ان شاء الله تعالی و اینهم بخیال مستکلم حضرت امیر و حضرت عباس کما لا
 یخفی علی اوساط الکائنات طرفه آنکه در شهادت با وضعت ثلثه یا اربعه بنجاب سیده متفرد
 بودند بلکه امام حسن و امام حسین گوشواره عرش و در بیان رسول الثقلین نظر شواید صحیح و قرآن
 صریح کما سبقت الیه الاشاره نیز شریک بنجاب فاطمه زہرا بودند نمود باسد من اصول دو تفصول
 من بعد مخفی نماید که مخاطب فہیم لفظ بکریه یا بر معنی تعریض مییہ مند بہ در حق صدیق اکبر می گوید
 معلوم نیست که چون بنجاب مرتضوی بر اصول امامیه مثل خائنین باشند و مانند جنین در رحم پرده
 نشین شوند و نیز لیل ذات و الاصفات خویش و رسوا کردن اہلبیت علیہم السلام کوشند
 مخاطب و الا مقام در باره آنجناب چه تقول خواهد کرد معاذ الله من ذلک و اینهم بخیال طحطا
 عیوم المثال بر نکرست بانه کما سبک از مقصد ایان و شویان امامیه که بصفت سبھی و ہنر سبھی
 مستصفیہ بودہ کلی و بکری هستند چنانچه کتاب رجال افشا رواند آن در نہ نیست شیعه برین
 امر دلیل است روشن فلیضضکموا قلیلا و لیبکوا کثیرا جزا و بما کاوا یکسین
 قولہ امامعباس بن عمراہ **ما قول** ازینجا ماند سفیدہ صبح صادق روشن میشود کہ جناب
 مجتہد الزمانی بمطالعہ عبارت علامہ دہلوی قدس سرہ بوجہ بصیرت نہ برداختہ ہر چند از قول
 سابق او کہ بنا بر لاف زنی در تعلیم این میچکان وارد کردہ و در آخر آن آیت کریمہ و کلا
 یبیک فیکل حبیر را ضمیمہ ساختہ بود و افصح میشود کہ قاضی عبارت مکتوب آنجناب دیدہ است
 و در بنجاب یافت میکرد کہ سچ ندیدہ و آن زعم انہ فعل شاکن لم یفعل شایان را کہ

علامه و بلوی قدس سره العزیز لفظ هنوز در صد عبارت منقول چنانکه میدانم آورده است
 حیث قال هنوز اهل مکرمه و بنه و اهل کوفه به تسلط یزید پلید را خنثی نشده بودند و مثل
 آدم حسین و عبد الله بن عباس و عبد الله بن زبیر و عبد الله بن عمر رضی الله عنهم اجمعین
 نکرده بودند مقصودش آنکه وقت خروج امام

بطحان این خروج متوهم شود باقی ماند آنکه احدی ازین بزرگان به رت
 کر بلا و ساختن نهادت نشان بیعت یزید کرده است یا نه این امر سکوت عنه و خارج
 از محل نزاع است و بعد از ثبوت نیز معترض را بکار نمی آید که سبق تفصیل پس عجیب که مدعی
 علم و اجتهاد در ازین امور پیش پا افتاده اطلاعی و سر و کاری نمی باشد بالجمله آنچه برای
 رفع اعتراض معترض و اجابت سائل بکار آید در کلام علامه و بلوی سخن رفته و با عدم
 وجود بیعت که از بعض بزرگان بر تقدیر تسلیم و فرض محال بعد از ساختن نهادت امام حسین
 صد دریافت روی سخن متوجه نیست که لا ینفی علی العقل قول و بعد تسلیم میگویم اه
اقول از سابق و لاحق عیان است که هر چند در کتب قدیم و جدید متبع بالغ رود

جز آنکه بیعت یزید از عبد الله بن عمر خنیزی بر نمی آید الا لفظ یا ایها که حالش مفصلا
 در منبع اول دانستی فلا تکن من الذالین و اما لا مرا لا حصر جوابه البضا بآتم تفصیل
 و اکمل بیان فتدکر آن گشت من نوع الاتان **قول** علاوه اه **اقول** جناب
 امیر با جماع اهل سنت صلاحیت خلافت را شده مخصوص نبوی صلی الله علیه و آله
 و سلم داشتند پس بیعت اهل حل و عقد یعنی کبار مهاجرین و انصار را امام بافضل
 شدند و برار یک خلافت حقه جلوس فرمودند و سابق ازین گذشت که تمامی
 مهاجرین و انصار به بیعت شریعت شان در آمدند و خود آنجناب باین دلیل
 با تمام مقدمات و افعیه و بروی معاویه بنی تمسک فرمودند و بقیه کتابت آوردند
 که آورده الرضی فی نهج البلاغه اکنون اگر همه کس از افراد کس مثل معاویه و عمرو
 معاص از بیعت شیر خد امیر باز زنند و پهلوتی کنند در فعلیت خلافت را شده ایشان چه
 نقصان عجیب است که مجتهد معتقد خلافت یزید پلید تقلید مسکنی را که اقبال و مزار محمد در اصل

استفاد قریح میکند که اهل سنت بیعت یکس از اهل حل و عقد در فعلیت امامت شخص
کافی میدانند حالیا بعد ثبوت بیعت تمامی اهل حل و عقد این همه خرافات می نگارد و نسخ عتقا
را حصار آیین و قطع سنگین می زندارد و آنچه در خطب و مکاتیب نیج البلاغت درین
باب وارد است که اجتماع همه کس ضرورتیست بهایرین و انصار هرگاه بر امامت شخص
گردد آیند امام میشود و هر که منحرف گردد قتال با او رواست بتحصیل معنی آن بیعت بنگارند
قوله نه خروج الخ **اقول** بجهاد که سخن حق برخلاف آنچه والد ماجدش در ذوالفقار
افاده نموده که امر فیما سبق بر ذبانش جاری شد هرگاه خارجیت که در یتقام کنایه از
دشمنی جناب امیر است لغو باشد که انقض علی ذلک صاحب اثبات الحق از اهل حق مشتقی
باشد تا بصیبت که عبارت از دشمنی امیر المومنین و استحلال خون تمامی الهیت طاهرین و
تجویز لعن این بزرگان است علی افاده صدوق الطائفة و قد آورده المجتهد الجالی
فی اساسه بطریق اوسطه ملوک خواهد بود این فائده را باید که بدین خود محفوظ داری
زیرا که در نقض بعضی از مفوات مجتهد جالسی و مخاطب ذکی و مانند او که فقیر ابعادین
بناصبی بلکه اسوة النواصب تعبیر خواهد کرد بکار می آید و تناقض و نهافت کلام اینها
از آن ثابت میگردد و مخفی **من** اند که عبارت اساس الاصول روزی بعد
از تسوید و تبیین این مقام در اوراق برآمد و بغایت از روی چنان نمود که آنچه صدق
امیه فهمیده و در معنی ناصبی نوشته قطعا و یقینا مطابق واقع است و قول صاحب
قواید مدینه که ناصبی انکس است که عداوت بتدبیب امامیه وارد و هر که فتوی یعنی اول
داده بصیرت در اخبار الهیت علیهم السلام نه گشته باطل محض است زیرا که لازم
می آید که صدوق امامیه مثنوی بر خدا و قلیل البضاعت در احادیث ائمه پدید باشد
اکنون آن عبارت باید شنید لطیفه اخیری مناسب ذکر با قال محمد بن بابویه فی
الفضیة روی الحسن بن محبوب عن سلیمان الحمار عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا یبغی
للرجل المسلم ان یتزوج الناصبة ولا یتزوج ائمة ناصبیا ولا یطرحا عنده قال یصنف
فی کتاب من یحب حبال محمد صلی الله علیه و آله و سلم فلا یحب کلام قلند الحرم بکامهم

و قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم صفان من امتي لا نصيب لهم في الاسلام انما نصيب
 لا يفتي جربا و قال في الدين مارق منه ومن استحل لعن امير المؤمنين والخروج على امير المؤمنين
 وقتلهم و حرمت مناجاة لان فيها الاتقار بالايدي الى التبتك والجمال يتوجهون ان
 كل مخالف ناصب وليس كذلك وقال صاحب الفوائد ائمة الثانية مشاجرة عظيمة
 من غير فصل بين المتأخرين من اصحابنا في تحقيق معنى الناصبي فرغم بعضهم ان المراد
 من نصيب العداوة لاهل البيت عليهم السلام و ذهب بعضهم الى ان المراد به نصيب
 العداوة لمذهب الامامية وفي الاحاديث نصريحات بالتأني ومن قال بالاول كان
 قليل البضاعة في احاديثنا الواردة في اصول الامامية فعلى زعم هذا القليل اخطا ابن
 بابويه في تفسير معنى الناصبي وكان قليل البضاعة في الاحاديث وكذب على الله
 و اقترى انتهى بلفظ الجالسي واگر اندك غرور امكان درين عبارت صرف کرده شود
 باليقين عيان کرد که آنچه بعضی از اهل دعا و لا طائل خواسته اند که میان دو گروه
 مذکور که بقول صاحب نوایه مدینه مشاجره مشغول اند و هنوز مطارحات شان
 انفصال نیافته محاکمه نمایند و تطبیق مختلفات در آیند دلالت بر قصور فهم و عدم
 استقرار ایشان دارد و حکم می نماید که این عبارات و مضامین را اندیشه بسیار
 می کنند نه در بابیه منها قوله و علی التمام اه اقول عبدالعزیز عمر ادر تارکین بیت
 مرتضوی شمرون حال آنکه اسفار معتدله اهل سنت بخلاف آن مطلق است که عرفة
 سابقا از افادات عجیبت بلی بعضی از روایات و عبارات موهم این معنی است حتی
 که بعضی از علماء اعم یاجع و عشرت شده که لا یخفی و تفرقه در میان این بهره و امر نزد
 بهره از عقل سرسکه دارد نیز رطاس است لکن برای حضرت مجتهد یا نشناگر میری سینم
 و سکیم که در وقت یزید علیه السلام حقه که خدا دید بهاجرین و انصار باقی نبود تمام حسین عبدالعزیز عبا
 و عبدالعزیز عمر و عبدالعزیز بن زبیر اهل حل و عقد بودند بلکه انتمی مخصوص و ات عالیات ایشان
 و عمر و عاص و اهل شام که از اطاعت خلیفه برحق متوقف شده بافادت و زور و ستم از اهل
 حل و عقد باشند پس تفرقه واضح تر شد قوله انما فرایند اقول این زبیر

میگویم که مراد از صحت امامت و عقیدت خلفای عباسیه نه آنست که ایشان بشروط
 خلافت متصف بودند و اجتهاد و سایر شرایط در هر یک از اینها یافته شده پس معنی عبارت
 اینست که مقصود من ذکر آن ملوک درین کتاب است که عقیده بمعیت شان صحیح باشد و خلفای
 عباسیه باین حصول مرتبه اسلام چنین بوده اند بخلاف خوارج و غیرهم و موصوفه این مضمون است
 آنچه حضرت شاه ولی اسد دهلوی نور الله مضجعه در کتاب مطاب از ان النجف در بیان شروط
 خلافت فرموده اند که از انجمله آنست که عدل باشد یعنی محتجب از کبار غیر مصر بر صغار و صاحب
 مروت باشد نه هرزه کرد خلیع انداز زیرا که در شاید و قاضی در اوی حدیث هرگاه این
 شرطست در ریاست عامه که زمام خلق بر سر او افتد اولی آنست بآنکه شرط باشد و قال الله
 تبارک و تعالی *مَنْ تَوَلَّاهُمْ فَأُولَئِكَ يَتْلُوا صُدُورَهُمْ* و رضی بودن مفسرست بعدالت و مروت
 و از انجمله آنست که مجتهد باشد زیرا که خلافت مقتضی است تقصا و احیاء علوم دین و امور
 دینی منکر را و اینهمه بدون مجتهد صورت نگیرد و قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم *اقضوا
 منتهی الدنیا فی الجنة و انتم فی النار فاما الذی فی الجنة فرجل عرفت الحق فحكم به فهو فی الجنة
 و رجیل عرف الحق فجار فی الحكم فهو فی النار و رجیل قضی للناس علی حیل فهو فی النار و رواه
 ابو داود انتهى و بعد از سبب و استخلاف و شوری که در خلفای راشدین یافته شده
 میفرماید طریق چهارم استیلاست چون خلیفه میرد و شخصی مقصدی خلافت کرد بدفع
 و استخلاف شوری و همه را بر خود جمع سازد باینکه باقی قلوب یا بقهر و نصب قتال
 خلیفه شود و لازم کرد بر مردمان اتباع فرمان او در آنچه موافق شرع باشد و این دو نوع
 است یکی آنکه مستول مستجمع شروط باشد و صرف منازعین کند بصلح و تدبیر از غیر
 از کتاب محرمی و انقسم جائز است و رخصت و انعقاد خلافت معاویه بن ابی سفیان بعد
 از حضرت مرتضی کرم الله وجهه و بعد صلح امام حسن عسکری علیه السلام نوع بود دیگر آنکه مستجمع شروط
 نباشد و صرف منازعین کند بقتال و از کتاب محرم و آن جائز نیست و فاعل این کتاب
 از کتاب محرم و از کتاب محرم و از کتاب محرم و از کتاب محرم و از کتاب محرم و از کتاب محرم
 از کتاب محرم و از کتاب محرم و از کتاب محرم و از کتاب محرم و از کتاب محرم و از کتاب محرم*

جهاد می‌تواند کرد و این انعقاد بنا بر ضرورت است زیرا که در غزل او انانی نفوذ می‌کند
 مسلمین و ظهور مرجع و مرجع شریعه لازم می‌آید و مقین معلوم نیست که این شده اید
 مفسد بصلاح شود یا نه بحتم که دیگری بدتر از آن غالب شود پس ارتکاب فتن که فتح
 او منقضی است چرا باید کرد برای مصلحتی که موهوم است و محتمل انعقاد خلافت عبد
 الملک بن مروان و اول خلفای بنی عباس همین نوع بود البته و از بنی عباس
 سر اسرافات معلوم شد که حکومت سلاطین اموی و عباسی از قبیل قهرو استیلا
 است و اینهم غالباً از نوع ثانی که غیر مستجمع شروط غالب شود و مردم بنا بر ضرورت
 مذکوره مطیع و متقاد او در آنچه مخالف شرع نباشد شوند نه از قبیل بیعت
 اهل حل و عقد که با اختیار خویش مستجمع شروط را بردارند و خلیفه سازند چنانچه
 بحیال مجتهد الزمانی گذشته و اینهم از جمله فتنات و مخالطات اوست زیرا که
 کلام در بیعت اهل حل و عقد می‌رود و سخن در صورت اختیار نیست نه حکومتی
 که غالباً اضطراب است فلا تنقل الغرض مراد جلال الدین سیوطی از وقت
 انعقاد خلافت استجماع شروط امامت و انعقاد اجماعی که خلفای عباسی
 مثلاً مجتهد و عادل بوده اند نیست بلکه مقصود آنست که بنا بر دفع حرج و علم مسلم
 بین العقلا اعنی الضرورات تیج المخطورات اینها را بسبب اسلام و ایمان از ملوک
 اسلام توان دانست و این همه خارج از ما نحن فیه است که لا یخفی پس آنچه در باب
 مجتهد الزمانی در آخر این قول افاده می‌نماید که فاضل مجیب را که مدعی عدالت خلفا
 است لازم که عدالت متوکل و دیگر خلفای عباسی بدلیل مقبول ثابت نماید
 تا همان دلیل در ماده عدالت بزیاد تجرید بر آید عقلی و جمعی یا توافقی و تجامع عظیم
 است که طرف دیگرش بدینست مع ذلک بحسب مصیبت مقلد حضرت
 ابو حنیفه نعمان بن ثابت است که بسوی ائمه اهل بیت منقطع بود و از خلافت عباسی
 انکار شده داشت و همچنین از خلفای اموی اگر با ورت نیاید و روایات کثرت
 اهل حق معتبر نباشد اینک و آیات مجلی امام خویش را در تذکره الائمة پیش کن

میگوید که ابوحنیفه در باب منصور و امثال او از خلقای بنی امیه و بنی عباس میگفت که
 اگر اینها مسیحی میبازند و امر کنند که اگر آنرا بشمارم هر یکینه بشمارم زیرا که ایشان فاسق اند
 و فاسق اهل بیت امامت ندارد و عاقبت منصور او را ازین سخنان از نظر انداخته او را بر
 کردالی آخر از تشیع محیب مصیب گوی گفته و که اعتقاد داشته که جمیع خلقای بنی عباس
 مستحق شروط امامت بوده اند تا این تفریع و تعدی حکم از اوسط با صغر صحیح باشد
 زیاده برین نیست که او در رساله بصارة العین فی شهادة الحسن جابجا میگوید که اعتقاد
 امامت در ما نحن فیه بدون ادغان اثبتی که شروط امامت او را حاصل بود صورت
 نمیکرد و زید را کسی جامع این امور نمی پذیرد و شخصی که بدون اجتماع بزور شمشیر خود
 و ظلم و ستم غالب کرد انقیاد و اطاعت او در آنچه موافق شریعت غر است
 و غیر اوست و بناچار است که اعرفت و این قدر مستلزم اعتقاد بحقیقت خلافتش
 نمی شود چنانچه این قول و قال بعد ازین در مقام خود بالاستیجاب خواهد آمد انشاء الله تعالی
 بر محیب مصیب این مخطوطه که جناب مجتهد الزمانی بکشفش کردند هرگز فریب نمیخورد
 و تیرنهار بر دلانزم نمی آید آنچه را بی ادراک و شعور لازم نموده اند بی اگر محیب میگفت
 که هر کس بروی اطلاق لفظ خلیفه گسسته ضرورت است که او عادل و مجتهد باشد البته
 کلام مجتهد بر جای خود می بود و این امر بر اهل از اعتقاد و تالیفاتش دور است
 مست خدا سر اغزو جل که نسخه تاریخ الخلفاء از دوستی بهر سید و بعد از رجوع
 اطمینان تام حاصل شد که حاجتی بمحو و اصلاح این مضامین که درین اوراق بزبان
 قلم سپردم باقی نیست و مجتهد الزمانی در باره اکتفا بر عبارت مذکور پیرس عوام را قصد
 کرده تفصیلش آنکه جلال الدین سیوطی بعد از حمد و ثناء در عنوان کتاب مذکور میفرماید
 که کتاب بعد اکانه در حال انبیا علیهم السلام تصنیف کرده ام بنین در حال صحابه و مجتهدین
 و خاندان غیرین و اصولین و او بیا تا آنکه از اعیان خیر جماعت خلقا که نفوس شریه پستان
 اخبار ایشان شوق وافر دارند زمره باقی نماند پس این کتاب را خاص برای این مردم
 تالیف کردم و ک نیکه خروج کردند و دعوی خدمت نمودند و امر خلافت برایشان نهاد

تمام نشد ذکر آنها درین کتاب دارد و نگردم مثل بسیاری از علویین و اندک از عباسیین
 و از خلفای عبید بن احده را یاد نه نمودم زیرا که امامت و حکومت شان بجهت چند امر
 صحیحی نداشت نخستین آنکه آنها فریضی بودند و نسبت آنها با طایفین ناشی از محض جهل
 است و الا جدشان تپش پرستی بود قاضی عبد الجبار بصری گفته که نام جد خلفا مطهرین
 سعید بود و پدرش مذموب بود و داشت و قاضی باقلانی میگوید که قدحی از عبید الله که
 مهدی نام خود گذاشت مجوسی بود و این خلکان می نویسند که اکثر اهل علم نسب مهدی را
 صحیح نمی پندارند و در معنی اشعار هم منقول است و غیر این معز که از ایشان بود و جساب
 اندلس مکتوبی مشتمل بر بیجو و نسیاد او در جواب نوشت که تو ما را می شناسی پس بگو که
 و اگر ترا می شناسی غنیم البته جواب میدادم یعنی نسبی نداری و از قید معروفیستی نیز
 بیا رنگین شد و بر جواب قدرتی نیافت ذہبی گفته که اهل تحقیق اتفاق کرده اند
 که مهدی علوی نبود و چه خوش گفت صاحب قاهره که شمشیر خود را بقدر بخت از
 عنایت برگشید و بجواب ابن طباطبای که از نسب او سوال کرده بود گفت نسب من نیست
 و بر حضار دینار و روزگار نمود و گفت حسب من اینست تمام شد و به اول و بنیان
 اکثریم ز نادقه خارجون عن الاسلام و منهم من اهل سب الانبیاء و منهم من اهل
 الخمر و منهم من امر بالسجود له و اهل الحرم را فضیلت لیم یا مریب الصواب و مثل
 هؤلاء لا یبقی لهم شیء و لا یصح لهم امامه ابو بکر باقلانی گفته که مهدی مذموب باطنیه
 داشت و تمام ممت خود بر ازاله ملت اسلام گذاشت علما و فقها را اینست و نا بود کرد
 و براغوی خلافت ممکن گشت و اولاد او نیز داد باطنیت دادند و بر منوالش زندگانی
 کردند که رفض را در عالم شایع ساختند و خمر و فروج را مباح نمودند و ذہبی فرموده
 قائم پسر مهدی از پدر خود هم زاید بود و زندق و ملعون بخت انبیا علیهم السلام را
 بر ملا بدی گفت و سب ایشان می نمود و عبید بن خنیام اسلام نداشتند و از تتریم
 کوی سبق ربودند و ابو الحسین الفالسی نیز همین قسم فرموده و قاضی عیاض گفته
 و فدایشان نقل کرده و یوسف رعی میگوید که اجماع کردند علما در انحراف و انحراف

عجیبین حال مرتدین و زنداقه است و این خلکان گفته که با این همه زندقه و جور و ظلم
و عوی علم غیب هم میگردند و مردم اینها را بارها الزام میدادند و باز نمی آمدند البته
کلامه مختصراً فی الفارسیه و بعینه فی العربیه وجه سوم و چهارم آنست که مطلب
ذکی اطرا ایراد کرده و ازین مقام بر اهل بصیرت کاشمیس را اید اینها را منجلی شد
که عیدین را از اینجهت یاد نموده اند که نسبی صحیح نداشته و از قریش نبودند که
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بنا بر روایت مجلسی در مجلسی عاشر از بخارا انوار فرمود
که قریش اند مردم اند ابرار را با برار را و فجار را با فجار را و نه اکثر آنها در حقیقت مسلمان
بودند و از اینجا وجه ذکر امثال خلفای عباسیه عیان شد که در شیت و بودن اکثر
آنها حقیقه در زمره اهل اسلام باعث بران گردیده نه آنکه مستجمع شروط است
از عدالت و اعتقاد بودند و بهت این اجتماع و قرار یافتن حکومت آنها را ذکر
کردند بلکه اگر عیدین نسب صحیح میباشند و از اعیان می بودند و بسبب زندقه و
الحاد اکثر آنها از حقیقت اسلام بدر نمی رفتند آنها را نیز ذکر میگردند چنانچه بنی اسبه
و عباسیه را درج کردند با حسب مناسط ذکر حصول قرشیت و حکومت و عدم
خروج از اسلام است خواه این امور در ضمن مستجمعین شروط بهر سه خواه غیر
اینها که جاز شروط نباشند عیدین را چون اول و ثالث حاصل نیست ذکر آنها
بطل نموده و اکثری از علوین و قلیله از عباسیین را که نسب صحیح داشتند از ان
جهت در خلفا منسلک نکردند و اندک امر حکومت بر آنها کمال نیافته چون عباراتیکه بنده
از کتاب مذکور نقل کردم نص در مقصود فقیر بود و همراهی و تفصیلاً بعد عای مقصود
که تبیین خواهم است تا به آنکه مناسط ذکر خلفای عباسیه اجتماع شروط است
است حضرت شیه میرساند هر دو وجه را اسقاط کرده مذکور وجه دیگر مبادرت
نمود شکر و سپاس الهی بکدام زبان گفته آید که بشمولی عایشش مطلبی بدون جرأت
گفت گفت شود و فتمولش مطابق آن افتد و نویست مجود اصلاح نرسد و لفظ حسن
باقیل فی الباب طبعیت شکر کردن کی تو اتم در خور نهی تو شد شکر نهی تو چنانکه نهیهای تو

قوله پس متوکل اه اقول بسط تمام مذکور شد که مناط ذکر عباسیین و مانند شان
 در زمره خلفا وراثت و حکومت و بودن اکثر آنها محاط محیط داره اسلام در حقیقت
 است پس نصب متوکل چند آن منافی با مقصود تاریخ مذکور نیست بلی اگر مناط ذکر اجتماع
 مذکور می بود شاقصنهای صریح و تهاقهای قبیح در کلام او راه می یافت و این معنی هم بخاطر
 مجتهد الزمانی رسوخ در دیانند که اهل سنت اطلاق لفظ امام بر بادشاه نیز جایز داشته
 اند و لامشاخته فی الاصطلاح چنانچه این معنی بمطالعه تحفه اثنا عشریه واضح تواند شد
 و عبارات آتیه قبل ازین گذشته و علمای شیعه نیز لفظ امام و ظل الله بر ملوک
 جاری ساخته اند چنانچه از تصانیف مجلسی در فارسی و عربی معلوم توان کرد و قبل
 ازین گذشته که خود اکابر علمای شیعه علمای خود را بلفظ امام اعظم یاد مینمایند
 که گاهی آنکه بی رضی الله عنهم را بآن لفظ یاد نموده اند من بعد گذارش است
 که از عبارات تاریخ الخلفاء که در ناصبیت متوکل آورده فائده عظیم بدست آمد و آن
 اینکه ناصبی اعلمای اهل بیت مجدی مردود و مطرود دانسته اند که متوکل را با وجود
 سلطنت و فرمان روائی همچو کردند بلکه بر در و دیوار بغداد که محل دولت و مستقر
 حکومت عباسیه بود کافی ایستادگان للفقیه الی اللیت قلع و فضاخ او نوشته اند
 و دادش بیدادند و در نصرت ذریت طاهره پیغمبر صلی الله علیه و سلم از جان هم دریغ
 نکردند بخلاف شیعه که از ایشان جز اهل نفاق گروهی دیگر که خلوص داشته باشند
 و طاهرشان بیاطن بکی باشند بر نیاید چنانچه از روایات کلینی و شیخ طوسی و شیخ طبری
 پر طاهرست بلکه اکابر و اعظم شان بکلمات توأب تکلم میشدند و داد ناصبیت
 باطنی و کالیت ظاهری میدادند و نام نقیبه بران گذاشته بر عم خویش راه دین دست
 را با اقدام اهل بیت علیهم السلام می پیچودند و متوسم نشود که این همه امور بر
 اهل حق بر روایات خودشان ثابت میشود و شیعه باین اعتقادند ازین امور
 خبر نمیدهند زیرا که در همین نزدیکی گذشت که حضرت ابو خنیفه وقت خضای عباسیه
 معایشان بر ملا می شمرد تا آنکه او را در حبس بنهید کردند و پدر باقر مجلسی هم باین امر

اعتراف دارد و اینها بمقتضای الکذب قد یصدق به شیخی هم تصریح میکنند که آنچه
در اعانت و سرپرستی اہلبیت از سنیان بطور انجاسیدہ از شیعیان عشر عشیر آن
بعل نبایدہ کہ لا تخفی علی المتصفحن قوله از نبیاست کہ محی الدین براه **اقول**
درین ازادہ جدیدہ حکم کل جدیدہ لذیذہ کمال احسان بجال شیخ محی الدین رحمۃ اللہ علیہ
فرمودن و یہا فقر او تاحصیت والد ماجد خود کوشش نمودست تفصیل انہما مقام و تشریح
انہما امکنہ مجتہد فانی در آخر حسام الاسلام خویش بعد از آنکہ دفاتر طوال را بکمال جوش
در مثالب صوفیہ سیاہ کردہ بتفصیل شیخ مذکور سعی یبلغ منہاید و مکیوید کہ بالجلہ نظر عقلی
وین دارد و علمای اسلام در باب حق و صدق بودن منی بطرف او دست و بطرف
ترتب آثار نہ امثال چنین مبالغہ پھودہ و تکرار و اصرار و دراز کار و معلوم است کہ این
اتباع صوفیان در کتب و مصنفات خود چہ کفر و زندقہ کہ ازین ادبیای اصطلاحی نقل کرد
اند و خود اینہا کہ ادبیای کہ انشی اند چہ پل پرہ نہیات پھودہ کہ نمی سرانید و چون تفصیل
انہما در کتاب شہاب ثاقب بوجہ حسن شدہ و انہما مقام کنجایش ذکر آن نہ در محلی از
اقوال و عقاید شیخ اکبر اکفر این مرید پد گوہر اکفای منہاید پس از جلہ اہلکاش شیطانیہ
او کہ با وجود آنکہ از حق تعالی بدون توسط ملک علوم حقہ فرامیکرد اینست کہ در باب
تائید و تبیین از کتاب فتوحات مکیوید کہ از جلہ کسانیکہ ہم قطب بودہ اند و ہم غوث
و مقربان در گاہ صمدیت و سید الجماعت ابو بکرست و عمر و عثمان و علی و حسن و معاویہ
و یزید و عمر بن عبد العزیز و منوکل الحال این مرید شیخ اکبر کجاست کہ با وجود اینکہ خود شیخ
در شرح مسلم حکم نمودہ باینکہ یزید از اسلام پھر نہ داشت و محی منزل پر خود را بہ چند دباہ
با و از طینہ تاسیای شیخ اکبر خود بگوید ان یزید و منوکل کانا فطینین مقربین حقہا حقہا
انہما مبطنہ این عبارت چنانکہ می بینی نفس است در قطبیت و غوثیت و مقربیت نیز
پسید در بار گاہ صمدیت برخلاف عقیدہ اینست کہ او را کافرا فاسق دانستہ اند یا در
اسلام از تہافت نمودہ و بسیار از عوام طلب بلکہ متوسلین از جماعت تہا بعد از دین
ہین عبارت کہ بطرف شیخ منسوبست بر خود می لرزیدند و در گرداب حیرت می افتادند کہ انگو

متقی بگردد و از اجداد ارج نه گزیده و سائیدن و در باره او باین اعتقاد گردیدند چنانچه
 شیخ بر چیزی محمول نتواند شد بعد الحجه که جناب مجتهد الزمانی عبارت فتوحات را باین
 نقل کردند که بر همه کس عیان شد که مجتهد فانی پیش از آنکه اقرار داده و بجای معاویه
 بن یزید معاویه و یزید نقل کرده و هرگاه خود رض بر این معنی نموده که شیخ موصوف بن یزید را
 قطب و مقرب قرار داده و در احتمال غلط از کاتب و طابع در نقل عبارت غرور
 باقی نماند و الحجه علی ثبوت کذب المجتهد الفانی علی لسان ولده اجماعی و غلط نامه که بعد از
 سلام ضمیمه است نیز همین معنی را مقتضی طریقه آنکه جالبی و حرام چنانکه در فای باب ابراهیم
 این عبارت هم ذکر میکند و هیچ اندیشه نمی نماید و ما احسن الخصال الشیرازی رحمه الله
 علیه السلام چه دلا و راست دزدی که گفت چراغ دارد و اینست احسان مجتهد الزمانی در باره
 شیخ و عوام طلب و متوسطین علماء اثبات متقیری بودن جناب مجتهد فانی امام بیاض
 ناصبت مجتهد تنگ اختر و پاک گوهر که مولانا عبده العلی بحر العلوم اناراده بر آن نه را باید که بر
 یاد میکند پس بیانش بسبیل ارجح آنکه چون بجای خود ثابت شده که مر آنفا که شیخ
 در مقام نه گزیده بجهت معاویه بن یزید تصریح کرده نه معاویه و یزید و معاویه پس یزید بخیر
 اما بر فریقین مرد تنگ بود و راه محبت و صداقت ابلت کما یبغی می پیوسته بلکه از بر گردان
 بابرگاه الهی و در چنانکه بود آیات طرفین خواهی دانست انشاء الله تعالی پس یزید متقی
 را بجهت درین زمره کنج نیند و بر مقربیت او رض نمودن و معاویه بن یزید را که حاش
 بالاجمال دانستی اخراج نمودن نخواهد بود الا من تقار بنفس الاماره الناصبه التي
 تصلحها حایه و قد تقران کل اناء بترشح بما فيه فثبت انه ناصب عداوة اهل بیت
 الطاهرین بل یزید علی ابن زیاد و ذی الجوشن اللعین این همه و بالذات
 که بجهت دشنام و لعن شیخ محی الدین و مولوی عبده العلی رحمه الله علیهما که حق او ستاد
 آباء که امش بر ذمه همه کس از فضلاء این دیار محقق است و بنال جالسی گرفته که از دست
 فرزند ان خودش رسواست شیخ شیراز درین مقام چنینکه گفته و در شا بهو و اندر زبانه
 ابلت تو بجای بدرج کردی غیر از آنکه چشم داری از برت به خاک الهی

دایته من العقوبة في الدار الدنيا وهي ليست محلها واذاب الاخرة اشد وابعى
 باقی ما تدخلى وبرزكى معاوية بن يزيد از خانه صواعق شش این حجر کی عبارت
 فارسی که مترجم کتاب مذکور نوشته بایشیند که از جمله صلاحیکه از وی ظاهر شد آن بود
 که چون از الی امر خلافت شد بر منبر برآمد و گفت این امر خلافت عهدیت از جانب
 خدای تعالی و بیکرستی که جد من معاویه نیز از آن کرد درین امر با کسیکه اهل آن بود و باین امر
 احق و اولی بود از وی علی ابن ابیطالب رضی الله عنه و ترکیب امری چند شد که شما انرا
 میدانید تا وقتیکه وفات او در رسید و در قبر رهن ذنوب خود گشت باز پدر من متقلد
 این امر گشت و اطمینان آن نداشت و با پسر دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 منازعت نمود پس عمر او بکوتاهی رسید و شل او منقطع شد و امر او در قبر بویالی
 و نکال کنایان خود گرفتار است بعد از آن گریه بسیار نمود و گفت از اعظم اسویر بر ما
 آفت که سو مصرع و قبایح اعمال ویرامید انم که قتل عترت رسول الله صلی الله علیه و آله
 و سلم کرد و اباحت مدینه نمود و کعبه را خراب ساخت و حلاوت امارت و حکومت
 نه چشید پس متقلد ارادت این امر نمی شوم هر چه شما دانید علاج کار خود بکنید و الله که اگر دنیا
 خیر است ما خطا آنرا یا فتم و اگر شر است آنچه بدتریت ابو سفیان رسید این از کافانی
 است انگاه در منزل خود منزوی شد تا بعد چهل روز وفات یافت چنانچه گذشت
 رحمت خدا است که بر و باد که انصاف داد از پدر خود و مستحق خلافت را اهل آن
 دانست اما مدح او از گشت شیعه پس نقل کلام نور الله شوشتری که کتاب
 خود مجالس المؤمنین را بنده کر خیرش شوش می نماید کفایت میکند و هو بن معاویه بن یزید
 ملقب به راجع الی الله است بمقتضای کلام معجز نظام بخروج الحی من البیت نیکو بخت
 و دین دار و محب فائز ان سید ابرار بود سه ماه خلافت کرد و بعضی گویند که چهل
 روز چون مانند موسی آل فرعون با لهام ربانی و فطرت صحتیه المیانی دانسته بود که
 کار خلافت حق اطمینان است بعد انقضای مدت مذکوره روز جمعه بر منبر شد و پس
 از حمد الهی در دو حضرت رسالت پناهی گفت ای قوم ایند که من شخصی عاجز و کار

خلافت لایق من نیست و یا کار خلافت بر تنی آیم اگر حق بود و اگر باطل آن کار را
 بنی امیه کردند و در ذمه ایشان است و خبر میدهم شمار اگر کسیکه وارث با تحقیق
 خلافت است و احدی را در مجال طعن نیست علی بن الحسین است رضی الله عنهما
 بر وید و با او بصیرت کنید و اگر چه با یمنی قبول نخواهد کرد بعد از اتمام این خطبه از منبر
 فرود آمد و بمنزل خویش رفت و ابواب اختلاط مسدود کرد اندیشه از خانه بیرون
 نیاید و بعد چندی وفات یافت انبیا که شنیدی علوشان و وفات مکان
 مجتهد جالسی زبانی فرزند بلندش بود الطفت از همه بمقتضای قول شیخ شیراز ع
 که خود سید و پرده خویشتن \times آنکه مجتهد مذکور بر راه نگذیب خویش و تصدیق شیخ
 و ناصیت خود بحکم ان فلانا یکذب قلبه سانه رفته و باین امور در کتاب شهاب
 ثاقب که نامش در عبارت حسام یاد کرده خیال بسته زیرا که مجتهد الزمانی همان عبارت
 را که مجتهد فانی در شهاب ثاقب از فتوحات نقل برداشته درین رساله ذکر میکنند
 و ازینجا سر معنی کلام نامون امام المستکین امامیه علی ما نقله صاحب شرح المقاصد
 و غیره و در مثل سایر عیان میشود که ان الرافضه اکذب الناس و ان الکذوبه
 لا حافظه له فقیر درین مقام از تطویل کلام برنهاریندیشیده بلکه بعضی از نوایه
 در ذکر آن تمیید محصلش بفارسی نقل میکنند باز بخدمت گذاری او مصروف میشود
 تا همه کس از خواص و عوام بهره ازان بردارند و بخوش فیهی مجتهدین امامیه بجز بترین
 و جوه پی برند با بحکم مجتهد فانی بعد نقل عبارت مذکور که نام معاویه بن یزید
 در انت دهر کر نام معاویه و یزید در ان مطابق حسام مذکور است در شهاب ثاقب
 مسکویه که خطای شیخ محی الدین مجیدی عیانست که حاجتی به بیان ندارد کسی را در خلافت
 ظاهری خلفای ثلثه کلامی نیست و همچنین در نیعتی که آنها دعوی خلافت باطنی میکردند
 چه حاجی دعوی ابترتبه عظیم از غوثیت و قطبیت و چگونه عقل سلیم آنرا با ورتواند
 کرد که این مرتبه برای شان حاصل باشد با وصف آنکه جناب امیر المومنین که اتفاق
 عنه المخالف و الموافق سید الاولیاست حضور صانند و صوفیه در جای بسیار

اینها را اندست نماید و مثالب و ذنایم شان بر شمارد که از انجمله خطبه شفشقیه است که
 بالضرورت از انجانب صدور یافته چنانچه ابن ابی احمد معتزلی در شرح نهج السابغة این
 به نقل کرده و در بر کسی نموده که با کمال رش حبارت نموده هر که خواهد بداند کتاب جمع
 نماید زیرا که او صحت استناد خطبه مذکور را بعنوانی بیان کرده که قطشش لشکان
 رافع میکند و عرض بیمار از ادفع منیاید و از عبارات آن خطبه این عبارت است اما و الله
 لقد تقصصها ابن ابی قحافة و انه سيعلم ان محلي منها محل القطب من الرحي نيجد رعي ايل
 ولا يرقى الى الطير فندست دونه ثوبا و طويت عنها كشي و طفت ارتامى بين أن اصول
 بيه جذار او اصبر على طمحة عيا يهرم فيها الكبر و يشيب فيها الصغير و يبيع فيها مومن
 حتى يلقى به فرايت ان الصبر على ما انا اجمي فصيرت ذني العين قدني ذني الحلق شجي
 اري شرآه نينا حتى مضى الاول سيلة فاولى بها الى فلان بيده ثم تمثل بقول الاكشى
 شتان ما يوفى على كوراء و لو حان احمي جابر فيا عجبا بنا بسوق يبيعها في حيوة اف
 عقده لا فوا بعد وفاته لشد ما تنظر اخر عنها فصرنا في حرة خشنا ملط و عجن مسها
 و يكثر العثار فيها و لا اعتذار منها نضا جها كراكب الصقبة ان اشق لها حزم و ان
 اسلس لها فحم قبي نضا جها الكس لعمرا سد كخط و ساس و ملون و اعراض فصيرت سلك
 طول المدة و شدة المحنة حتى اذ همضني بسبيليه جعلها في جماعة زعم الى احد ثم فيها سد
 للشورى سى اعرض الرب في مع الاول منهم حتى صرت اقرن الى هذه النظائر ككتي
 استفتت اذا استقوا و طرت اذا طاروا و اضغى رجل منهم لضغفه و مال الاخر لصره
 بن و بن الى ان اقام ثالث القوم ناهي حفضيه بين ينيك و مختلفه و قام معه بنوا به
 بضمون مال الله تعالى حضم الابل بنه الربيع الى ان انكث عليه قتله و اجمر عليه عملة اه
 اما شمر دن متوكل از کرده اقطاب ظاهره ليس اول و دلال برانست که شیخ
 محی الدین ناصبی بود و هرگز از مودت اهل بیت که حکیم قرآن مجید واجب است نفسی نداشت
 چه حاجی انکه از اولیا باشد با وصف مدعی بودن شیخ مرتضی خود را خاتم الاولیا چگونه بد
 محضی باز که متوکل از خواص بود و از معنی چند آن شهادت داشت که انساب بنم روز

جلال الدین سیوطی با وجودیکه از اہلسنت است در تاریخ الخلفاء میگوید کہ سبیت
متوکل علی الله کہ نامش جعفر بود در ماه ذی الحجہ در سال دویصد و سی و دو و بعد از او
واقع شد پس سنت را ظاہر نمود و اہل آنرا الضرت کرد و محنت و مشقت را بر طرف
کرد ایندو ہمین مضمون بافاق نوشت و این امر در سال سی و چهار ظاہر شد و محدثین را
بماہ اطلب کرد و انواع احسانات با ایشان نمود و لازم گردانید بر ایشان کہ احادیث
صفات و روایت را بیان کنند تا آنکہ جلال الدین سیوطی گفت کہ علما میانہ دزدانی
او کردند و عظیم او بجا آوردند تا آنکہ شخصی گفت کہ خلفا چند کس اند ابو بکر صدیق در
قتال اہل ردت نظیر خود ندارد و عمر عبدالعزیز در سرپرستی مظلومان و متوکل در زنده
کردن سنت و عینت و نابود کردن بدعت تا آنکہ سیوطی گفت کہ در سال سی و شش
امر کہ متوکل کہ فرج مہکتس امام حسین را ہندم سازند و آنچه گرد آست آنرا بجاگ
برابر کنند و در آنجا زراعت نمایند و مردم را از زیارت مانع شد و مدتی مثل صحرای بود
متوکل در ناصبت شہرت تمام داشت پس اہل اسلام را ملائے از اید بہر سید و اہل
عہدہ دشنام اورا بردرد و یوار نوشتند و شعر را آؤقت اورا بچو نمودند و دل
چمل و ہارم متوکل مذکور یعقوب بن سکیت را کہ امام عربیت بودہ کشت صورت
واقعہ آنکہ اورا برای تعلیم فرزندان خویش نگاہ کشتہ بود اتفاقاً روزی متوکل
بسوی فرزندان خود نگریت پس ابن سکیت را گفت کہ نزد تو این دو فرزند من محبوب
تر اند یا حسن و حسین او جواب داد کہ غلام امیرالمومنین کہ قبر نام داشت بہتر از
فرزند انست چہ جای امام حسن و امام حسین پس ترکانرا امر کرد تا شکم اورا جاک
کردند و باین عقوبت کشتند و بعضی گفتہ اند کہ زبانش بر آوردند پس برود و دیش
را بسوی پدرش فرستاد و بود متوکل ناصبی من بعد از امالی شیخ ابو جعفر طوسی نام
و اقدہ را کہ تعلق بہ ہم قبر ریحان رسول مقبول صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم دارد نقل
کرد و چون جابجا اوراق و عبارات آن محدثش بود نوبت بیان محصل آن مفضلا
نیفتاد مگر مختصرش ہمین است کہ ابن متوکل در اندام مقبرہ شریعت دقیقہ فرونگد

چون روایات تمام شد باز مجتهد جالسی میگوید که باعث بریدن متوکل ناموسی شیخ
 محمد الدین را هیچ نبود مگر آنکه با وی در ناسبیت شرکت داشت انتهی مقاله —
قول و باید التوسیق مدنی میکند که فقیر را پند محله از شرح عبد الحمید ابن
 ابن ابی احمد به بعد اشتیاق و تلاش بوساطت اهل وفاق برای چند روز عاریه
 بهم رسید که بود بعد از متع و استقرا چنان ظاهر شد که شارح مذکور در اثبات
 صحت این خطبه بر عکس آنچه مجتهد کند و بمتقصد صدوق گفته بعجز و زبونی بهدوش
 و بیخافت و خرافت هم آغوشش بوده اکنون بر روایات و عباراتش که بر چند
 جزو انتخاب نموده نگاشته بودم رجوع کردم همان معنی دیرینه مدعین شد که
 اثبات صحت این خطبه خصوصاً بر قرار داد اهل حق پس کارست مشکل و هرگز معتزلی
 شیعی باین مقصود بر نیامده عبارتیکه در او راقی ملقطه بنظر آمد محصلش همین است
 که شارح میگوید که از ابو انجیر مصدق واسطی که شیخ من است بسماع من رسید
 در سنه شصت و سه از هجرت شریف گفت که من این خطبه را بر شیخ ابو
 محمد معروف باین خطاب قرار دادم هرگاه رسیدم بر قول این عباس که در آخر
 خطبه محکی است یعنی افسوس که شخصی در آشنای خطبه مکتوبی بشاه ولایت داد و او
 بطلان آن مشغول شد و آنچه مقصودش بود که کلام را اینهاست رساند در پرده
 کتمان ماند شیخ من گفت که اگر من بمشور این عباس میبودم میگویم که از روی
 تو بر جای خود نیست که در کلام این عم تو آیا خیری درباره شکایت اولین و آخرین
 باقی مانده است تا ناسف را کنی ایش باشد مصدق گفت که این خطاب مزاج
 و بزل را دوست میداشت با وی گفتم آیا مراد تو اینست که این خطبه مجعولست
 گفت بجز این نیست و من با یقین میدانم که کلام مرصع نیست چنانکه میدانم
 که تو مصدق گفتنش که بسیاری از مردم میگویند که این خطبه از کلام رضی است گفت
 رضی و غیر رضی قدری بران ندارد که باین اسلوب کلام را داد تو انده که در ما بر سائل
 رضی و طریقه و فن او در کلام منشور اطلاع تمام داریم باز گفت که این خطبه در کتبها

مذکور است که قبل از وجود رضی بقدر دصد سال تصنیف شده اند و یافته اند و یافته اند
 علما که طور کتابت شان را می شناسم قبل از آنکه نقیب ابواحمد بوز رضی پیدا شده باشد
 من بعد شارح میگوید بدستیکه من یافته بسیار ازین خطبه را در تصانیف شیخ
 ابوالقاسم بلخی امام معتزله بغداد و او در زمان معتز بود قبل از بدایش رضی بک
 در از و نیز یافته کثیری را از ان خطبه در کتاب ابوجعفر بن قبه که یکی از مکتوبین امامیه
 از قلمه بلخی مذکور بود و موثقی قبل از وجود رضی اتفاق افتاد و نام کتابش انصاف
 است اینست محصل عبارت که انتخاب آن کرده بودم و صاحب سنیة
 النجاة نیز ترجمه عبارت شارح را مثل فقیرلی تحریف و تغییر ایراد نموده و موثقی
 ارشاد المؤمنین یعنی عماد الدین یحیی بن ابراهیم اصل عبارتش را بعینه آورده
 باز بخمال فقیر بنا بر مرید احتیاط خطور کرد که شاید این الی الحمد به معتزلی در اثبات
 صحت این خطبه بعضی از امور دیگر هم ذکر کرده باشد که بقول مجتهد عالمی است که از
 سیراب می نماید و بیمار از اشفای کامل عطا میفراید پس بالضرورة محل آن
 را از بجا مجلسی که محل شک و شکایت در تصویب مثل خطبه ششصد است که شام
 یقین سابق باطنیان انجامید و عیان گردید که سعی طبع عبد الحمید در شرح دیگر
 غیر مشکور است و غایت افادتش همین قدر است که مسطور شد آری ذوق میان
 انتخاب فقیر و نقل ملا مجلسی مقدم و تاخیر و استیجاب و اختیار است پس آنچه
 در اوراق بنده مقدم است آنرا موخر ساخته و بالعکس و فقیر قصد استیجاب را انتخاب
 کرده و او وقت نقل نه و اید را حذف نموده و علی ای تقدیر اعتقاد مختص بهم
 که فلان عبارت بالیقین از فلان بزرگست و بنا بر ایراد شلش قادر نیستند
 و چنانچه از معارضه قرآن مجید عاجز بودند همقرین مجوز بودی میشوند چیزی دیگر
 و اثبات آن بسند صحیح چیزی دیگر و هر که میانه این هر دو مضمون استیجاب نماید
 قابل خطاب طلب علوم دینی نمی باشد پس معلوم شد که مجتهد عالمی نیز صاحب انصاف
 را درین معرکه در نمی یابد خوشحال ابو اسحق اطعمه که گفت به طبع

سیرانی سال بر شجاع شد تحقیق بمعنی \times که بورانیت باد بخان و باد بخانست بوران
 خلاصه اینکه علمای رواقض چون در اثبات صحت خطبه مذکور سیر آمده اند دست
 بر امن اعجاز عیارش زده اند و در توطیه و تمهید آن از بنهم بافراتر نهاده عبدالمجید
 یعنی این طاعوس که با طهارا حله علمای قوم سپیدستند و در اکابر طائفه مقتدی و مستند
 و نابریشه مکیدت در کتاب طراوت خود را بلباس زمیان و انموده بید جنب
 ورق از مادی آن میکود که ومن اعجب حضائمه ان القرآن اختلف الناس في
 فصاحت و بلیغ فصاحت علی بن ایطالب الی انما تحقق علیها عند جاحد فصاحت القرآن
 و غیر هم من سایر الناس انهی مقام الضرورة بعینه حیرت دیگر آکنه
 ستمی در وقت خطوط اگر ائمت که از کلام نساخ تاریخی معلوم شد که پدر رضی در آن وقت
 پیدا نشد. بود این قدر از اهل افترا دشواریت و از حركات ایشان دور نمی
 نهادند فقری هزارتدبیر میخواست که دعاوی خود را سر سبز گردانند و اگر مطلوب متکلم
 این است که خودش آن خطوط را می شناسد پس از همه لطیف تر خواهد بود که او
 در سال سوم بعد از ششصد از هجرت شریف موجود باشد و خطوط آن مردم
 شناسد که چند صد سال بروی مقدم بودند و نسیم باقیل بیست ولی از فقری
 نتوان برآمد که او از خود سخن می آفریند بهرگاه قبل ازین از کتب فریقین
 گذشته که اهل حق این قسم خطب را موضوع و محوت میدانند اکتفا برین امور که
 فلان مغتری برادر بزرگ جالسی و فلان متکلم شیعی این خطبه را در کتاب خویش
 آورده زینهار برای اثبات صحت بکار نمی آید و ازینجاست که چون مجتهد جالسی
 دیده که از عهده اثبات صحت آن در طرق شیعه نیز بر نخواهد آمد چه او اعتقاد
 بعشق و فخر منتهای رواه یعنی عبدالله بن عباس داشته و او را از خاندان و حائزین
 مرتضوی نبداشته که اشتراکی المبحث الخامس والعشیرین من المنهج الاول سابقا
 و بحقی تفصیل انشا الله تعالی لا حقا تشبث نمود بکلام معتزلی که حالش در مباحث
 گذشته دانستی مطابق رویایی که حکایتش در کتب طرفا منقول است و از اینجا که

جالسی مذکور میباشند که عبارت فاضل معتزلی مثبت صحت نیست باضرورت کلمه
 و حواله برداخت و دانست که شرح ابن ابی الحدید که مبسوط و کیاست کی نیست
 میرسد تا بکثرت تعلیقات کوشش نماید **باب** صحت این خطبه از کلام
 ابن ابی الحدید معتزلی شیعی هرگز برقرار داد اهل حق ثابت نمیشود و من ادعی علیه البیان
 بلکه صحت خطبه مذکور نزد علمای امامیه هم به ثبوت میرسد و مجرد روایت ابن عباس
 باعث حکم بصحت نمیکردد زیرا که هنوز اکابر علمای امامیه را در وثاقت و عدالت
 عبدالله بن عباس کلام است کما لا یخفی علی من طالع الکلبینی و الکشی و رجال الفاضل
 المجلسی فکیف که مومن جالسی در حق او نیز سوی اعتقاد داشته باشند بهیچ آنکه
 مکاتیب مرتضوی که در پنج ابلاغت است دلالت بر فسق و بی ادبی او نسبت باجناب
 دارد چنانکه انستی **سلبا** که ابن عباس بر اصول امامیه معدل و منکر است
 ولیکن ازین مقدار صحت این خطبه فی حد ذاتها نزد شیعه بمعرض ثبوت در نمی آید
 زیرا که رضی جامع پنج ابلاغت را تا حضرت ابن عباس البته چند واسطه خواهند
 بود تا وقتی که همه ثقات و عدول نباشند صحت خطبه که صورت میگیرد و دونه خط
 القناد و ازینجاست که اگر بنزیه کشمیری که مستند و ماخذ کتب مطبوع جالسی است
 رجوع کنی خواهی یافت که او بعد از عبور بر اعتراضات صاحب تحفه که تعلق بخلف
 بخطیب و مکاتیب و مواعظ پنج ابلاغت دارد صحت جمیع مافی پنج ابلاغت را
 منع می نماید و رفع اسناد از انا جناب امیر منکر است کما لا یخفی علی من راجع الی
 کلامه فی رد اباب الثالث من التحفه که عماد دیگر از علمای قوم مثل صاحب
 النجات و غیره و کما اشرنا دعوی تو اتر هم داشته باشند چنانچه صاحب صواعق
 و صاحب تحفه بلا خطآن تصریحات لفظ توانر را بر زبان قلم می سپارند مع
فک بغایت ایزدی اهل حق دلیل منتهض می توانند که بگویند
 بهمانان را متیقن شود که انتساب این خطبه باین عباس رضی الله عنهما اقرب است
 محض است و آن اینکه از کتب معتبره اهل حق و امامیه چنانچه در سابق و لاحق اشارت

بدان وقت بودی است که ابن عباس متعهد حسن سیرت شیخین و بجهت این بزرگواران
 بسیار بی حاشیه و مذمت حاضر بود و از جمله احوان و انصارشان معدود پس چگونه عقل سلیم
 باور کند که او فو مایم خلفای راشدین و حواری حضرت ختم المرسلین را بجان و دل صفا
 فرماید و چون و چنان نماید بلکه بران هم ترقی کند یعنی چون جناب امیر ساکت شود و او طول
 کلام و تفصیل مقام را در خواست نماید و جوش و خروش آنجناب است عا که کفایت
 که از انهم با فراتر نهد یعنی بگوید که من تا سفت نکردم گاهی چنانکه افسوس کردم بر آنکه
 جناب بر نصوی استیغای مطاعن خلفا و آنچه بدان تعلق داشت نفهمود چنانکه خاتمه
 خطبه مذکور نص قطعی در معنی است و من بنها قالوا ان الدرایه خیر من الروایه و ازینجا
 اینست که میفرماید باسی خاتمه خطبه ششگانه را ذکر نکرد بر همه کس روشن میشود که سباده
 این آیه را پیش کند و ناموسند و شیعیان بر باد رود و الحمد لله که عقلا و نفلا
 از این شبهه متنبه و روایت این خطبه بجناب ابن عباس از باب اخلاق و اقر است
 علیا عبارت خاتمه با ترجمه که علی بن حسن زواری نموده و نامش روضه الابرار
 نهاده باید شینه قالوا و قام الیه علیه السلام رحیل من اهل السواد عند بلوغه الی نهاده
 من خطبه فنادی کتا با قلیل یظرفیه فلما فرغ من قراءته قال لا این عباس رحمه الله
 یا امیر المؤمنین لو اطردت مقالک من حیث اقصیت فقال بهیات یا ابن عباس
 تلک شقیقه بدت ثم قرأ قال ابن عباس فواسه ما سفت علی کلام قط کا سفی
 علی ذلک الکلام ان لا یكون امیر المؤمنین بلغ منه حیث اراد کونیه راویان که بزحمت
 مردی از شهرای عراق نزد رسیدن آنحضرت بایتموضع ازین خطبه که میفرمود پس داد
 او را نوشته پس روی آورد و نظر کرد در و پس چون واپرداخت از خواندن آن گفت
 مرا آنحضرت را مرا این عباس با امیر المؤمنین کا کشر و همیشه مقاله تو از جای که گذاشتی
 گفت بهیات ای ابن عباس این شقیقه است که با و ازشت یافت آنکه سر شد
 و قرار بجات ابن عباس گفت و اسه که اندو یکین نگشته ام بر هیچ کلام هرگز در جمیع ايام
 چون اندو یکین شد من قلم سفت خوردن در بنیام که چرا امیر المؤمنین علیه السلام

نرسد از سخن بپایان و اگر عاقلی فقط درین خاتمه قطع نظر
از مضامین خطبه ششقیه که مشتمل بر تناقضات صریح است اندک امری را بگوید
بوجود دیگر یکم دلالت بر سفاکیت و اضغین دارد پی خواهد بود مثل اینکه تا
نذکور وقتی بر جای خود خواهد بود که ابن عباس را که هی مضامین خطبه را از افسرد
خاطر مقدس و انداختن ریمان خلافت و اختیار از او و مطاعن خلفا شنیده
باشد پس معلوم شد که قبل ازین زمانه که از حجاب شریف مرتضوی چند روزی
پیش نبود کمایدل علیه ماترب علی مخالفت اهل الخروج که هی مطاعن خلفا و صنیعه
آن زبانی حجاب امیر المؤمنین کوشش رس نبود و هرگاه حال حجاب امیر و ملازمین
صحبت و اکابر اهل بیت چنین باشد علمای رد اقص را بدون توسل عبید بن
سبا مطاعن خلفا پیش از پیش از کجی بهمرسد چه خوش گفت بر که گفت که مدعی است
و گواه چیست و الحمد لله علی ظهور الحجة و صریح البرهان علما و هیچ یکی از
دانشمندان تجویز تواند کرد که حضرت امیر بخطبه مشغول باشند و شخصی بکلام را بر
آن حجاب قطع کند و مکتوب کسی بخدمت حضرت بکذرا ند و عبید بن عباس که چنین
مشتاق بود تعرضی با شاره هم نرساند و اگر گویند که دانسته بود که کلام شاه
ولایت تمام شده گوئیم برین تقدیر العیاذ بالله سفاکیت عبید بن عباس لازم
مآید که کلام را تمام دانست و تمنای استیجاب کرد و تاسف و تلهف زاید
الوصف خورد و قسم بران یاد کرد که کاهی مثل آن تاسفی نکرده باشد مسلمانی
که این خطبه را اصول امامیه صحیح تواند شد لکن لا تقوم حجة علی محشر است
و الجماعة بالقدر معلوم چون ذکر این خطبه درین رساله بر زبان مجتهد الزمانی بعد
ازین خواهد رفت آنچه بعضی از متعلقات این خطبه است در آنجا مفصلا پرايه
که ارزش خواهد پوشید لهذا بر دیگر مضوات مجتهد جالسی میگیرایم و تعلیمات او را
کشف می نمایم و میگویم که آنچه در باب متوکل از فاضل جالسی سر زده محالست
تحقیقا و الزاما اما تحقیق پس بایش بسبیل اجمال است که چون از تاریخ خلفا

طاهر شد که متوکل بعد از حصول خلافت صنوف احسانات بر محمد بن و دیگر اهل دین
 نمودن جای سنت و امانت بهت مشغول بوده و عالمی باست و آفرین دهنی
 بر او داشته پس اگر او را در اقطاب و مقبرین شمارند حوجی نیست آدم بر آنکه متوکل
 بعد از آن در عبادت ذریه طاهره حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم متوجه گشته
 و ناصبی گردیده جوایش آنکه در کتابی از کتب معتبره که نامش این وقت از فکر
 من افتاده دیده ام که موفّقش با ثبات رسانیده که متوکل ناصبی نبود و جلال الدین
 سیوطی اگر این روایات را در تاریخ الخلفاء آورده چیست از آنکه سیوطی
 اگر حال او لش که با قرار شیخ جلال الدین سیوطی سیرت نیکوست برقرار باشد
 چه محتمل است که این قسم روایات ساخته و پرداخته علمای شیعه باشد که در نسبت
 ناصبت با اهل حق که بر تمامی اهل بیت بجان و دل فدا هستند دروغ ندارند نه عینی
 که صاحب تحفه قدس سره الغریرا که نواصب نزدیکترین کلمه کو بآن می باشند
 همین جایی خانه خراب بلکه دیگر برادرانش از ذوی الاثاب نیز ناصبی تفسیر میکنند و
 بر خلافت آنچه از آنکه در تعریف ناصبی با ثورات و قد اعترف به الفاضل الجلی
 کما من قبل همه کس را از اهل سنت باین لقب یاد نمایند و اهل بیت یا تجا بل
 میدهند و هم تجسّبون انکم یحسنون صنفاً پس احتمال قویست که علمای شیعه
 چون متوکل را از زنده کنندگان سنت و کشته گان بدعت دیدند و دانستند که بدعت
 رفض و تشیع چنانکه در زمان دیگر عباسیه بود در زمان او رونق نمی گیرد و علمای فضا را
 بجا ابرو را بر نمی نوازند چنانچه خلیفه یونانی نواخت و تفصیل آن بزبان قاضی نوراله
 شوشتری در مجالس المؤمنین و دیگر علماء در غیر آن او آموخت و تمهید بر متوکل نهادند
 و در پرده تقیه که از ذاتیات مذہب ایشان است براه گول محمد بن اهل حق رفتند
 چنانچه از ابتدای ظهور همین قنّه انگریزی که اهل حق بلا حظه آن دندان بر حکمی فشار
 و دست زار ناپلهار و بروی مستقم حقیقه بر میدارند معمول و مرسوم ایشان بوده بعد که تمیز
 این قوم پس پیش افتاد بعضی از عرفا نور باطنی یافتند که فطانی اگر چه در زمره علمای اهل سنت

اعتبار تمام پیدا کرده و لیکن چون صورتش بشکل خنزیر نظری آید لامحالہ رافضی است او را از
 مجلس میراندند و این معنی باعث انا بیت او میشد و بعضی از علمای متقدمین بعد از استیلا
 صحبت و وقوع منکطات گوناگون فیما بینهم و قرآن و شواهد دیگر برای غائبین حاضرین
 را ادراک مینمودند چنانچه بر مینده کتب رجال مخفی نیست **و حاشا** که اینچنین در امور
 امامیه بر زبان قلم و صفحه قلماس رفت من تقار النفس باشد زیرا که شیخ اکبر خود هم بملاقات
 عارفین این محقق و کاشفین این دقائق فایز شده و لیس الخیر کالمعاشه در باب التائب
 و السبعون فی معرفه عمده ما یحصل من الاسرار عند المقایله و الاخراف و علی کم یخرف
 من المقایله از فتوحات بعد از پنج ورق میفرماید و منهم رضی الله عنهم الرجس و منهم
 لقای کل زمان لایزیدون و لا ینقصون و هم رجال عالم القیام بعطی الله و هم من
 الافراد و از باب القول الثقیل من قوله تعالی انا سنلقی حلیک قولاً ثقیلاً
 و هم از حبیبین لان حال هذا المقام لا یریدون لایزیدون و هم من اول استبلاله
 الی یوم القضاء ثم یفقدون ذلك الحال من انفسهم فلا یجدونه الی دخول رجب من
 السنه الآتیة و قلیل من یعرفهم من اهل هذه الطریقه و هم متفرقون فی البلاد و یعرف
 بعضهم بعضاً منهم من یرایهم و یأثم و یأثم بکبر لقیته و احداً منهم بدین سر دایر
 بکبرارایت بنهم غیره و گشت بالاشواق الی ربوبهم و منهم من یقی علیه سائر السنه
 امره ما کان یکاشف به فی حاله فی رجب و منهم من لایقی علیه شیء من ذلك و کان
 هذا الی یأثم قد التقی علیه کشف الروافض من اهل الشیعه سائر السنه فکان یراهم
 خذیر قیاتی الرجل المستور الذی لم یعرف منه هذا المذهب قط و هو فی نفسه یدین به
 ربّه فاذا مر علیه رآه فی صورته خنزیر فیسند علیه و یقول له تب الی الله تعالی فانک
 شبیبی رافضی فیسبقی الاخر متعجباً من ذلك فان تاب و صدق فی توبه رآه ان
 و ان قال له تب لمسانه و هو یضمیر فی ملائزال یراه خنزیراً فیقول که سمع فی قولک
 تب و اذا صدق یقول له صدقت فیرف ذلك الرجل صدق و فی کشفه فیرجع
 عن مذهبه السبی و لقد جرى لهذا مثلی هذا مع رجلین عاقلین من اهل العراق من الشیعه

هم معرفت منها قط التشیع ولم یکنوا من بیت التشیع غیر آنها و ادایا الیه نظر ما و کانا
 متکلمین باین عقلمایان نظر ذلک و احصا علیه بینها و بین اسم تلک کانا یعقدان السوء
 کانی بیکر و عمر رضی الله عنهما و یقالون فی علی کرم الله وجهه فلما مرابه و دخل علیه امر
 با حرم چها من عنده فان الله کشف رعن بر اظلمها فی صورة خنازیر و هی العلامه التي
 جعل الله له فی اهل هذا المذهب و کانا قد علما من نفوسها ان احدا من اهل الارض ما
 اطلع علی حالها و کانا شاهدین عدلین مشهورین باینسته فقال له فی ذلک فقال اراکما
 خنزیرین و هی علامه نبی و بین اسم فیمین کان مذبه بهذا فاضر التوبه فی نفوسها فقال
 لهما انکما اسعدت قد رجعتما عن ذلک المذهب فانی اراکما انین فعیجا من ذلک
 و نایا الی الله انتهی بلفظ بعضی از عرفا را رچیون میگویند و اینها چهل
 کس پاشته نه زیاده نه کم قیام لعظمت او سبحانه و تعالی و ملازمست قول نقیض که
 از جانب پروردگار بر ایشان القا میشود کرا ایشانست و این نام از انجته بر ایشان
 تنها اطلاق میکنند که کشف حقایق بر ایشان از اول راه رجب می باشد تا آخر آن و این
 عرفا منفرق می باشند بعضی در زمین و بعضی در شام و بعضی در دیار بکر شیخ مفید
 که من شوق کامل به دیارشان داشتم تا آنکه در موضعیکه بدینسانم دارد و یا یکی از ایشان
 بر خوردم و بزیارتش مشرف گشتم بعضی ازین او یامی باشند که خبری از انحال که بر او
 مشکف شده در تمام سال باقی میماند و بعضی را هیچ و این بزرگ که من با وی ملاقات
 کردم در تمام سال رفته را بصورت خاک میدید پس بعضی از رفته مستور الحال استی
 می آمدند و می گفت که از مذهب رفض توبه کن که ترا بصورت خنزیر می بینم پس اگر
 بصدق دل و خلوص خاطر توبه میکرد دردم او را بصورت انسان میدید و الا میفرمود
 که تو در اظهار توبه دروغ میگوئی و من ترا هنوز بصورت مذکور می بینم باز از مذهب
 خویش رجوع میکرد و ما جراحی عجیب آنکه دو کس از اهل عقل و عدل و
 تقوی که از جمله شافیه بودند و کسی گمان نشیع بر آنها نمیکرد و نه از خاندان این
 مذهب بودند بلکه زیادت خود بعنوان شیعه گشته بودند که جز خدای تعالی کسی آنها را

نمی شناخت و از جناب شیخین بزرگ می پنداشتند و در حق حضرت امیر غلو بیکر در حق
 مذہب شیعی است و در گروه شافعی ستواری بودند و روزی برین عارف که از مذہب
 متعالی بوده را از صورت ایشان بر انداخت آن بزرگ فرمود بر طبق معمول کاینهارا از
 من دور کنید و بر اینچون این برد و میدهند که کسی بر مذہب ما مطلع نیست و ما را آیت
 و غیره اهل سنت یقین میکنند گفتگو بسیار نمودند و شورش و شتب پیش کردند و فرمودین
 شمارا بصورت خوکی می بینم و همین علامت برای ایشان حق تعالی مقرر فرموده انکار
 شما مقبول نیست انگاه آن برد و بجهت قلب تائب شد بدلی آنکه توبه را بر زبان آورده
 باشند فرمود که این جماعت شما از مذہب باطل خویش رجوع کردید که من شمارا بصورت
 انسان می بینم پس تعجب کردند و بجهت مذہب حق که مذہب اہل سنت است گردیدند و انہی
 ہر چند جناب مجتہد جانی در شہاب ثاقب این قصہ را قرینہ الی اللہ بطور اجمال
 حکایت کرده ولیکن نقل از کتابش فضول المستمع بہت از جالبی خود بکتاب
 فتوحات رجوع نفرموده غالباً اجمال و اجمال بر طبق کتابیکہ در این قصہ مذکور است
 بکار برده باشد پس فقیر تاملی روایت از اصل کتاب آوردم تا سعی مجتہد مسطور
 حقیقہ بتقصیح خویش و سایر امامیہ دقیقہ فرو نمیکند و نامشکورانہ و حقیقت حال حقیقت
 تمام معلوم شود و عبارت صحیح قصہ مذکور بی بری و بدانی که کمتر کتابی خواهد بود کہ خود
 آن برای اعانت دین و اہانت محدثین متوجہ نشدہ باشم باقی ما را بیکدیگر در حق
 ہوس غام را بختہ دستہای عجیب و غریب گفتہ یعنی دیدن آن ولی شیعہ را بصورت خنزیر
 بکلیت بریدست کہ پیر خود را بشکل مذکور دید و غریقی بچہ نظر کردید بیک گفت عجبت از
 زیرا کہ مرشد مثل آئینہ میباشد و در اصل شکل تو چنین بود کہ سطر آمد و توبہ و انابت شیخ
 کہ شیخ در فتوحات دعوی میکند مسموع و مقبول نیست و احتمال دیگر آنکہ این تائبین از
 رجوع آن ولی باشند چنانچہ این کرد و نزد برہ صوفیہ شایع و ذائع است و وجہ فای
 آنکہ این احتمالات دور از کار کہ تقدیر فرعون است کہ سحرہ خویش را بعد تصدیق حضرت موسی
 و مارون از مریدین و تلامذہ آن جناب قرار داد کہ نطق را کتاب المستطرق فی الحق

السَّخَرَةُ سَجِدِينَ قَالُوا مَتَابِ رَبِّ الْعَالَمِينَ رَبِّ مُوسَى هَارُونَ قَالَ فَرِحُوا
بِأَنَّهُمْ أَدْرَأَ لَكُمْ أَنْ هَذَا لَكُمْ مَكْرَمَةٌ فِي الْمَدِينَةِ لِيُخْرِجُوا مِنْهَا
أَهْلَهَا فَهَبْكَ لَعَلَّكُمْ وَتَقِي تَصَوُّرَيْهِ كَمَا مَوَالِي وَرَشْدَانِ مَجْتَهِدِ جَالِسِي شَيْخِ

و در هر پیشتر و تقی مجلسی غیر متشیع شیخ و دیگر اکابر صوفیه قابل نیاست
آنکه مصنفات ایشان موجود که حکم تبعه بودن اینها میکند چنانچه غریب گذار
بلکه اینهم در تصنیفات اینهاست که شیعی حقیقی بدون تصوف ممکن نیست پس حقیقت
امامیه بعد از این احکام و اشکاف شد و این خمیده و غنا و مخدزه زیبا بعد از مردن مورچه و علقه
از پرده برآمد و الحید که منور است این اعمال هم برای شوشتری و مجلسی در عالم برزخ نمودار شد
کما عرفت و چه دهم برای حضرت مجتهد جالسی که بر این بزرگان بجان دل فدا میشود و اینها را
بکمال انطیم و تکریم و ستایه و بخیال نمی آرد که در ذوالفقار چه گفته ام که صوفی و دیگر که مایل تصوف
است خواهشی خواهشی همه ملعون اند پس بعضی را بگفتن و برای بعضی سر پرستی نمودن درین
مناظر و امهلیت برخی و اخباریت جمعی و نظرداشتن عین بوالفضولی و خسران است
بل هر حسن بر عمل شیطان هرگاه این مرحله طی شد اصل اخبار را که در حال
متوکل است بنظر آید و گویم که بعد تسلیم اقیات این روایات که دلالت بر نصب متوکل
میکند می توان گفت که از تتبع تاریخ سیوطی روح مغفرت او دریافت میشود چنانچه خواهی داشت
انشاء الله پس اگر مراد شیخ سیوطی است که در بعضی آخرین افعال و اوصاف از وی
صدور یافت و لیکن کنایان او با احتمال توبه و انابت بر لال عفو مجوشند پس منافاتی با کلمات
و مکاشفات شیخ ندارد بلکه ازینجا معلوم میگردد که آنچه مولف رساله حدیث الخوض در
افادات قدیم خویش که تعلق به استقفا و غایت زاهد دارد کرده همه کس ایجاب است
فانه لذا اجاب الاحتمال بطل الاستدلال و آن عبارت است که صدق این مقوله حال متوکل
علی الله عباسی است سیوطی در اعوانش می نویسد و فی سنت و تثنین امر بیدم قمر
رضی الله عنه و بیدم ما حوله من الدور و ان یعمل مزارع و شیع الناس من زیاده و حرث
و بقی صحرا و کان المتوکل معروفا بالنصب ثم ذکر قول القائل فلقد آتاه بنوایه بمشاور

هذا المبرک قبره بهد و ما و آنچه در ذکر کتب تواریخ معتبره حال عداوتش با جناب ولایت
 آید و وجه قتلش در بر است برناظرین مستتر نیست و هرگاه حال نصب آن عدو آل عبا
 تلبس حال مع و تنائیش هم از زبان فحول علمای اهل سنت و ثقات آنها بشنویم
 میگوید حتی قال قائلهم الخلفاء ثلثة ابو بکر فی قال اهل الردة و عمر بن الخطاب
 و لم و المتوکل فی احوال سنة و اخرج عن احمد بن حنبل قال سهرت بیده ثم
 منعت فرايت فی نومي کان رجلا یخرج الی السمار و قال یقول ملک یقاد الی ملک عادل
 متفضل بالحق و لیست بجائر ثم اصبح فی فجا و نعی المتوکل و اخرج عن عمر بن شیبان الیهنشی ثم را
 المتوکل فی النوم بعد ان شرفقت بافضل الله بک فقال غفر لی بقلیل من سنة التي حیثما
 اکون محل غور است که خود اینهمه عناد و عداوت او با جناب سید الشهدا نقل میکنند
 و اقرارنا بصیت او می نمایند و باز قایل بمعفرت و حسن خاتمه او میشوند حتی علی نقل
 بعض الثقات و العهدة علیه شیخ ابن عربی که اعرف العرفاست در فتوحات ذکر
 زمره که خلافت را با ولایت باطنی جمع داشته متوکل علی الله را قطب فرد نوشته
 آری هرگاه در عداوت آل رسول فرد باشد و نظیرش نباشد چگونه قطب فرد باشد
 اکنون ارباب انصاف ارشاد کنند که بعد این همه اقرار و نصیب مع متوکل بجز عداوت
 اهل بیت مگر وجهی ذکر دارد انتهت بعینها متوکم نشود که از ملاحظه احتمال مذکور
 در افتادات شیخ جلال الدین سیوطی روح دامن قاضی شوشتری پاک شد بیان آنکه
 قول نجات مامون و مانند او از قاتلین آنکه چنانچه از عبارتش بدست و سببی انشای
 تمام در فوت این معنی است که اینها توبه کرده پاک و صاف ازین جهان رفته و خلافت شیخ
 علیه زیرا که قبل ازین از منیج اول نصوص آمده بی متواتر و متصل در لعن و کفر مامون
 و آنکه امام رضا را نیز خواهد کشت و خود با نخل السافین خواهد شتافت بطریق متواتر
 معتبره و از کتب شیعه گذشته فلا یکنون هذا الاحتمال مجوزا و از اینجا دانسته شد که بعد
 قرارنا بصیت بلکه قتل امام رضا اقتضای بر شیخ مامون نمودن و او را از فرد ناحیه
 وی البصائر و الابصار شمردن بجز عداوت اهل بیت طاہرین و وجهی دیگر ندارد الی غیر
 آنکه

من المضاهات التي يظهر بعد الامتحان واكرمها واستغفرت متوكل است باوصف نصبت
و متقدي بودندش بریزید بیدایستی کرد و کلام که سیوطی نقل کرده متناقض خواهد بود خانه تهر
که بعد از آن مکتوب احدی من المشرق فی النار الا واحدة و دست اعتراض مغرضین نماید این
شیخ هم نخواهد رسید زیرا که صوفیه بر تقدیرند که خواهند گفت که حسن سیرت متوکل
را چیزی معارض نیست کما در پس اگر او بدو بر وجه قطبیت رسد چنانچه بر شیخ متکاش
محل استبعاد و اعتراض نباشد اینهمه که ششیدی تعلق بدعوی اول داشت که باصول
و قواعد اهل حق مرتبط است اما الزام پس یافتن نیز بطور اختصار آنکه از
کلام باقر مجلسی در تذکره الائمة اشاع متوکل برمی آید و کلام ملا محمد تقی مجلسی و الله او
در لوا مع نیز بطور جامعیتی دارد که دلغای عباسیه در باطن شیعه بوده اند متوجه که در بعضی
از کتب رفته اینهم بطور مخصوص موجود است که عداوتهای ایشان با ائمه اهل بیت از
اه تقییه بود که ستورده انشاء الله تعالی محلا و کلام شوشتری بعد از فتح بغداد کما نقل
سینا بدین دعوی مجتهد جالسی که نصب متوکل کاشمیر در رابطة الهبار بود و هرگز کسی
توفیق نبود بعد این همه امور سخافتی پیش نیست این همه را بر طاق بنه و یک سو گذارد
و باید که احسان نظریه بین که هرگاه قتل ائمه و زهر دادن شان و انواع ظلم و جور در باره
شیعیان و سادات رازنده در زمین دفن کردن از مسطور و مامون و امثال آنها
بغض ظهور رسیده باعث یقیه تشیع بلکه سلب اثنا عشریت و ایجاد نصب نمکشد
چنانچه از مطالبه مجالس المؤمنین قاضی نورالله شوشتری که مجتهد جالسی ادراهمولانا و
تیسری نامه و بر کلام او می نازد و جایجای کجاست لیس او مشغول میشود عنقریب بوضوح
میکر آید هم مقبره منوره حضرت خامس آل عباس موجب نصب قطعا و یقینا و باعث
اشتباه نصب متوکل کاشمیر در رابطة الهبار چگونه خواهد بود آیا این امر زیاده از قتل
ائمه و سادات و شیعیان ایشان بدین عقوبانست و مرتبه قبور ائمه بدی زیاده از ذوات
قادر است معلوم نیست که عقل مجتهدین و تکلمین شیعه وقت مناظره کجای باشد
محجب تر از آنکه جماعتی از اخباریه و اصولیه که شغل کلام داشتند چون این مضامین

در

در کتب اکابر خویش مثل وفیات الاعیان جدید و مجالس المؤمنین نوشته شده اند
 و حقیقت الامر را فهمیدند که از کبر و داراجات اهل سنت جان سلامت نخواهند
 برد و این برای پلوس عوام مفتوح ساخته و آن اینکه دعوی تشیع برای خلفای عباسیه
 فقط باین معنی است که آنها قایل خلافت خلفای ثلاثه نبودند و جناب امیر علیه السلام
 فصل میداشتند آنکه از امامیه اثنا عشریه بودند بی خرابی این بود که خلفای عباسیه
 از فرق تابعیه می شمردند و اولیس فلس چنانچه از کلام فاضل اخباری مولوی حسین
 علی کفر می آید و این عبارت فی جواب الایضاح که من بعد عرض رساست که میر
 نور الله نوشته است رفع الله درجته که خلفای عباسیه را شیعیه گفته حقیقتش اینست
 که تشیع دو معنی دارد یکی آنکه بر شخصی حقیقت خلافت بلا فصل جناب امیر علیه
 السلام بعد از وفات سرور کائنات و بطلان خلافت خلفای ثلاثه رشتن
 ثابت و حالی شود که مقتضای مصلحت آن را بر زبان نیاورد یا محاطه و معاشرت
 با مردمان خلاف مقتضای آن کند دوم همین که سجود عت و محل نزاع بین علماء
 اهل السنه و الامامیه است یعنی مجموع اعتقادات امامیه که در کتب کلامیه است
 اند معتقد باشد و این مشابه آنست که لفظ سنی هم بنا بر عرف در دو معنی مستعمل
 است یکی همین محل نزاع که خلافت خلفای ثلاثه را قبل از جناب امیر علیه السلام
 حق دانند و تفصیل شیخین و حب خستن قایل شود و افعال عباد را مخلوق ندانند
 و بر دیت جناب اقدس الهی در آخرت بحشم سزا عقاد کند و عذاب قبر
 و سوال منکر و نکیر را حق دانند و صفات واجب را از اید بر ذات یا لا عین و لا غیر
 گوید و فاسق را ناجی من النار را لی غیر ذلک من الاعتقادات مسطوره کتبهم
 دوم حضرت صدیق را بعد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم خلیفه بر حق دانند و بعد از آن
 حضرت فاروق را همچنان با خستن هم عقیدت نیک داشته باشد و دیگر عقاید اهل سنت
 مذکور الصد نیز قایل باشد یا نباشد و باین معنی اکثری از فرق معتزله که خلافت را اختیار
 ثابت دانند و بالضرر صفات واجب را عین ذات و بعد از افعال بالاستقلال

بلا غایت قدرت الهی می‌دانند و رویت باری تعالی در عقیبتی نیز محال گویند در عهد اهل سنت و مفسران و هرگاه این امر بر صفحه اذان متبصران متفحص شد باید دانست که تفسیر قاضی نورانی شوشتری خلفای عباسیه را از جمله شیعه یعنی اول یعنی بر وجهی است جناب امیر علیه السلام می‌فایده ظاهر شده باشد که بعد از آن بمقتضی

و طبع زخارف دنیا عداوتها هم نسبت بائمه اهل بیت علیهم السلام از و سرور باشد و قاضی انبار از امامیه و از فرقه ناجیه نوشته بلکه این مذهب معتقد به عالمی از امامیه نیست که جمیع فرق شیعه ناجی باشند چه اینها بعضی فرق شیعه را کلاب مخطوره گویند و نصیری و دیگر غلاة را کافرانند با وجود آنکه اطلاق شیعه بر همه می‌نمایند البته بعینه عجیب است ازین فاضل که در مقابل رشید المتکلمین بر و امامیه مضحک خود را یکداز میدان مناظره میداند و جواب تمام ایضاح لطافه اقبال را قصه میکند که بنابر غلبه تقدیر آرزوی او بر نیاید و تعویضات بلکه تصریحات بآن می‌نماید که مجتهد الزمانی را در مناظره شیعه کوشی مدخلی نیست چنانکه میگوید که رشید المتکلمین جواب رساله مجتهد را چست نوشته و در مقابله ماست شده لیکن تفسیرش بنابر چهل تا چهل خبری است که قاضی نورانی شوشتری خلفای عباسیه یعنی دوم که بقولش میجوش غنه و امامیه از بین الفرقین است شیعه میدانند افسوس که قطع نظر از عبارت دیگر دیباچه مجلس ششم را که در ذکر ملوک است هم نمی‌بیند غلط کفتم بر دو چشم می‌بیند لیکن دیده و دانسته از حق چشم پوشی می‌کند عبارتش خود قاطع و رافع مفعولات اخبار است فیکون بالقوة مالا یرضی به قائله اینک کتاب مجالس رجوع کن و دریاب که قاضی در مجلس مذکور می‌نویسد که مجلس ششم در ذکر ملوک نامدار و سلاطین کامکار از فرقه ناجیه اولی البصائر و الاصلان انتهی و چون بجای خود درین کتاب یعنی مجالس و جمیع کتب کلامیه در مذمه امامیه نرغم نشان ثابت است که جز اثنا عشریه احدى از فرق شیعه ناجی نیست بامه التزلزل ثابت شد و قول اخباری که از حلیه صحت عاریست باطل محض گردیده و هذا هو المطلوب این نیز که متبع مجالس غیر آن از کتب امامیه نموده است میدانند که حکم احادیث مرغومی باطل است

رسانیده اند که تمامی افراد امامیه آنها عشریه بجهت خواهند رفت و هرگز لعناب چشم منسوب
 نخواهند شد چنانچه در بعضی احادیث بسیار لایحه و لایحه ذکر میکنند زیاده از یا نصیحت
 فقط در رساله تفسیری بن مسلم حین منقول است بر حنفی از ان اعلام منیام و بتجدید مشابه
 می دانند زیرا که عبارت بحال را در کتب دیگر آورده ام پس بدانکه در آنجا از این رساله
 حدیث روشنگاری عبارت طویل از ابو بصیر روایت که صادق فرمود یا اباجه اعلی
 ان الله یکره الشباب منکم و یستحب من الکهل ان یکاسبهم قال قلت فداک هذا
 خاصه ام لا اهل التوحید فقال لا و الله لکم خاصه دون العالم انتمی موضع ایجاب اکنون معنی
 این کلام از ترجمه ملا خلیل قزوینی بشنوا ما گفت که کرامی میداد الله تعالی جوانان از شما
 از اینکه عذاب کند ایشان را و شرم میکند که خدا در دوزخ از شما محاسبه کند ایشان را چه عذاب
 ابو بصیر گفت که قربانت شوم آیا این برای شیعه امامیه است و پس برای جمیع گویندگان لا اله الا الله است
 ابو بصیر گفت پس امام فرمود که نیست برای کسی بخدا قسم مگر برای شما و پس برای کسی
 دیگر از جمله گویندگان کلام لا اله الا الله حال کلام ملا صاحب از شرح روشنی بایشینده
 از تحقیق لفظ کهل که در حدیث مذکور است میگوید و لما لم یکن فی کرمه تعالی و جابه نقض لزوم
 عدم تعزیه شباب عدم حسابم نکلا یخجلوا من حساب الکهل و عدم تعزیه بل عدم حساب
 الشیوخ و تعزیه بطریق اولی فاذا فی خلل الشیعه کلهم بلا تعزیه و بلا حساب فی الجنة
 و لا الجنة و لا و آخر او لما لم یکن قوله یکره الشباب منکم اه دلالة علی المحصر الله قال
 فقال لا و الله لا لکم خاصه دون العالم امی لا یكون هذا و الله اول و الله لیس هذا
 الا لکم خاصه دون اهل العالم و انما یقل دون اهل التوحید كما قال ابو بصیر للبتیه علی ان
 غیر الشیعه لیسوا اهل التوحید لیس مشرکون مقصود ملا صاحب آنست که هرگاه از کلام معصوم
 دریافت شد که خدا شرم میکند از حساب کهل پس از شیوخ بطریق اولی شرم خواهد
 کرد و چون در کرم او نقصانی نیست لازم آمد که از جوانان نیز حساب نفرماید و الا اینها
 نادم خواهند شد پس معترض ثبوت رسید که هر یکی از شیعه جوان و متوسط و پیر فرقت
 بحساب و عذاب و پستی برین داخل خواهند شد من بعد ملای مذکور لطیفه دیگر را آورده

که امام غیر شیعه را از اهل توحید نه گفت تا معلوم شود که همه مشرکانند و از شما حکم
 می توان کرد که نزد شوشتی آقای فاضل جالسی این خلفای عباسیه یا اینهمه و حاکم
 اعمال که پاره ازان بقلم آمد و نزد فاضل اخباری بنابر طبع دنیا واقع شد چنانکه
 قاضی بقرصیت زکوة باشد و بنابر حجب زرا از ادای آن مقصر کرد همه پاک
 بهشت غیر شریعت داخل شوند **القصة** در خطبه فاضل اخباری بر همین
 کرده و خطبات دیگرش را تعرض نه نموده باصل مدعا بگیریم که سبحان الله صلب
 عداوت اینهمه مهملات و ناصبیت اکابر خویش را مطمح نظر نداشته شمردن متوکل را
 در اقطاب باعث ناصبیت شیخ موصوف می شمارد و سر بکریان خجالت فرو نمی برد
 که بزرگان در مجلس و غیر آن پا و زبند می سرانید که این کشندگان ایمنه آنچه کردند
 بنابر حجب جاه کیده اند و مصلحت وقت و مقتضای زمانه را رعایت نموده اند و در اثنا
 مشری بودن شان حریفی نیست **مَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي آخِرَةِ أَعْمَى وَ**
أَصْحَلُ سَبِيلًا الْعَجِبُ وَمَا أَدْرَاكَ الْعَجِبُ که این مقدار هم بحال
 مجتهد جالسی نگذاشت که اگر شیخ ناصبی بودی و روح دشمنان ائمه نبوت رضی الله عنهم
 امیعیین دیده و دانسته کردی شوشتی و بهاء و تقی مجلسی و دیگر بزرگان را از
 از مرده شیعه چگونه می شمردندی و بکشف و ولایت او چرا قایل می شدندی و نصرت
 او را چرا بجان و دل می خریدندی و چگونه شب و روز مطالع کرده دعوی آن میکردندی
 که خاک پایش را تو تپای چشم سازند و خویشتن را بروی قد اکستند و از خرمن فیض او
 خوشه مبردند پس در حق نواصب اینهمه حسن اعتقادات بهرسانیدن و رئیس ایشان را
 پیرو مشرب برحق دانستن ایاد او ناصبیت با وجود ادعا کثرت تشیع دادست بانه و کتاب
 او را بطور مزبور نصب العین داشتن عین نصب است باینست و خود انصاف باید
 کرد که هرگاه این اعظم ائمه اثناعشریه با وصف ناصبیت شیخ را بولایت و کمال عرفان رسانیده
 اند اگر متوکل هم با وجود نصب زرا این کرده از سلاطین عدل و قطب و غوث و ظل الله باشد
 که امام استبعاد خواهد بود اکنون از روح مطهر خباب مجتهد فانی کسی نمی پرسد که مولانا راست است

که محبت حضرت شاه ولایت و ذریت طایفه او با شیخ متبع الا جماع است یا با تنسج خاک
 در ذوالفقار غیر مطبوع دعوی سبکی و برابر بیضه کبک یا ماکیان یا شیخ در دلی کدام یک
 این دو جماعت بعضی نصب الیهست میباشند و الحاحی بر سر که چون به نفع شهاب نا قی
 افتادند علم شد که حضرت مجتهد فانی ازین امور دم بخود مانده یا بجهت ساده دلیها صحنی
 ازین معانی خوانده **اکنون** بعضی از فقرات رساله فارسیه ملا محمد تقی مخلمی که خود مجتهد
 جالسی در شهاب مذکور اقرار نسبتش با وی نمایه شنبه است بعد از انباشت شیخ میگوید
 که اگر دانشمندی احوالت فقهیه کلام شیخ محی الدین بوده باشد میداند که فضیلت و
 جاه او در چه مرتبه است چنانچه مولانا جلال الدین دوانی در شرح زور اطناب در مدح او
 کرده هم چنین مولانا شمس الدین خضری بلکه جمیع محققین و نقض خوشه صبر خرمین افضل
 او میدانند **وقاضی نور الدین** خوشتری در آغاز مدح و محبت برای فرقه سنی میگوید
 که مجلس ششم در ذکر جمعی از صوفیان صافی بود که نزد سالکان سالک طریقت و
 موسسان قواعد شریعت و حقیقت مقصود از ایجاد عالم و اختراع بنی آدم بعد از ایجاد آدم
 زوایا بر انبیاء الهی علیهم الصلوات الهی املک الا علی وجود فاضل الحور این طایفه کرام
 و اصغرای عظام کثریم الله من الانام است که میبایست توفیق از ادنی مراتب خاک را علی
 مدایج اخلاک ترقی نموده اند و از خصیصه حمول شریعت با وج قبول ملکیت تلقی فرموده اند
 که از پر تو حیراج و مانع و عکس شعلی بهدی الله نوره من شایر با سالکان طایفه اعلی و
 شیزد بان عالم بالا در سلک انظام منخرط گشته و بمرتبه رسیده که عواقب امور قبل از ظهور
 پشاده نموده اند و خوانیم کتب پیش از بروز وجود مظهر فرموده دعایم دین و دولت
 عیامن مملکتیان قایم و قوایم ملک و ملت و روابط و جوارش ان منتظم با که بازان ساط
 فی روی صدر نشینان صفه در دست جریه ایشان نشسته جاگرد دست افشانان بی پای و سرگشته
 چادر سلامت منور بان کعبه سلامت زنده پلان زنده پوش و زنده دلان صاب هو شر خرقه
 بر شان خاتمه قدس باده نوشان بزکات است شایان بی کلام و میران بی سباه
 و بی سبک قومی ملک طبع که از روی سلطت اکوی کرام سلاطین کشور اند

شان در حق پوشش که گاه حمایتی از یکدیگر می‌کنند و قائل فیضند بر امر و از تعلیم جهان چشم دور
فردا خود از گرمی ببرد و سر نکند و مسکینم خوار درین بار سنگان نزد خود عزیز و از دیده
آدم بخت داند و کندم اگر فرو شد حقا که این گروه بیکدیگر نمی‌خیزند و قاضی نور الله مذکور بعد از این
که باره از ان بهمت ذکر یافت وقت ترجمه شیخ موصوف میگوید که از خاندان فضل

تعلقات دقید با وج اطلاق و نهود صعود نموده و نسبت خرقه وی بیک اسطوخودوس میرسد
و خضر موجب نصیح مولانا قطب الدین انصاری صاحب کتاب خلیفه امام زین العابدین است
و شیخ ابوالفتح رازی در تفسیر این آیت که قَالَ فَأَمَّا الْفَخْفَخَةُ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً
یَذْهَبُونَ فِي الْأَرْضِ روایت نموده که حضرت خضر با بعضی از نظریه فغان درگاه گفته
که من از موالیان علی و از جمله موکلان بر شیعہ ایدیم و از بعضی درویشان سلسله نور بخشی شنیده
شد که هر یک از مشایخ صوفیه که اظهار ملاقات خضر نماید یا خرقه خود را با او منسوب سازد
فی الحقیقت اخبار از التزام بدشعبه نموده و اشعار بعقیده خود در باب امامت فرموده و کلام
شیخ در کتاب فتوحات بروجهی که سابقا مذکور شد در اعتقاد او امامت دو صحت آمده
آنرا عشر نسبت بدشتر صلی الله علیه و آله و سلم صریح است الی آخر ما قال و از اینجا حال حضرت خضر
بر اصول امامیه نیز مشتق از امام خواهد بود که بنایت قصوی از نصب رسیده اند معاذ الله من ذلک
طرفه تر آنکه از تحقیق مجتهد که در باره نوشتاری اشالش در کتاب شهاب ثابت نموده و
محصالش است که ایشان از قائلین بوحده وجود نبوده زیرا که بعضی از کلمات ایشان دلالت
بر خلاف تصوف دارد صریح میتوان یافت که بعضی از اقادات اینهم بلکه اکثر دلیل قول
بوحده وجود نیز است که تصحیح جالی هیچ کفر و زندقه بر آن نیست که نفس علی ذلک نه
هذه الکتاب و الکلب المطبوعه و غیر المطبوعه پس بر تقدیر تسلیم دلالت انکلام بر عدم تصوف
هر دو قول از بایه اعتبار ساقط خواهد بود فانه اذا تعارضتا ساقط الیسر علی ایشان تصوف
و صوفیه و حسن ظن نشان در باره این فرق و تاویلات کلمات ایشان نموده و بوجه کشف
تبعی فرودن الی غیر ذلک خود امر است که هیچ نفس بشر از فیض آن موهوم نتخیل نخواهد بود
لیکن معلوم نیست که حضرت مجتهد فانی باین همه ادانی از نوع بشر بود ندیا از جنس دیگر که هنوز نشان

داره نظر باینکه آرتدو بسج و بهی از وجوه بمقبرن الطمان و یقین نمیشوند و در شبهه
 بیفرمایند کفنی ان شیخ بهار الحله و الدین الفیاحین الطن با مثال مولانا و کذا مولانا
 بقی رحمه الله لطیف تر آنکه بقاصد یک ورق میگویند اصل ان من تتبع کتب مولانا
 الشیخ شیری و شیخ بهار الحله و الدین کجاس المومنین و الایمن و الکشکول تعقلن بان
 حسن ظن بعض الصوفیه و الحال از لیس بد و از لفظ لفظن می توان یافت که اهل تتبع را
 یقین خواهد بود یا نهی که اینها را بصوفیه حسن ظن حاصل بود زیرا که فطانت بمعنی فهم است و کسیکه شک
 و طمان میباشد او را نمکونید که بعد از تتبع کلمات فطانی فهمیده و اگر ظن جناب مجتهد را بر یقین
 حمل کنند باید که حضرت مجتهد بلعن بهائی و نفی و شوشتری نیز قوی در چنانچه درباره سید حمید علی
 آملی و صدای شیرازی و حسن کاشانی داده و گفته ملک الحیاء من علمنا علی نوحین احدیما من
 و مثل جث اخار القول بوجه الوجود علی طبق محی الدین الاعرابی و نظرائه و اما منهم بری هم
 لیسوا من علمنا حقیقه و منهم السید جبر علی الائی و قد ذهب شطر من زندقه و منهم صدر الدین
 الشیرازی صاحب الاسفار الاراقیه و الشواهد الربوبیه فان من طالع ندین الکتابین یحرم حرمانه
 فضله الاعرابی و اطن ان المحسن کما شئ منهم و لیس نه اسر بعض الطن الی آخر ما قال زیرا که در دنیا
 ذو الفقار از احادیث اهل اظهار برعم خود شتابت کرده که صوفی و اهل تصوف و ماول کلمات و
 همه ملعون اند و خشر آنها بازید و شمر و یک بطله و فخره و در تمقام از اصل احادیث قطع نظر کرده
 تراجم آن کار قلم تحقیق مجتهد موصوف چکیده متعرض می شوم میفرماید که از آنجمله آنکه شخصی از جناب
 صادق عرض نمود که قومی درین زمان بهم رسیده اند که آنها را صوفیه می نامند شما در باب آنها چه
 میفرمایید جناب صادق فرمودند که بدستیکه آنها دشمن ما اهل بیت اند پس یک غبت نمایم
 آنها از حیل آنهاست و او با آنها محشور خواهد شد و زود است که قومی بهم خواهند رسید که ادعا
 دوستی ما کنند و با وجود این غبت بطرف صوفیهها نمایند و در لباس و گفتار با آنها خود را تشبیه
 و خود را لقب لقب صوفیان کنند و اقوال آنها که عین کفر و زندقه است تاویل نمایند پس آنها
 از نیستند و ما از آنها بیزاریم و کسیکه آنها را انگار نماید و در بر آنها کند ثواب او مثل کسی است
 که همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جهاد کرده باشد و از آنجمله آنکه تابع آنها نمی شود

این کتاب در بیان حقایق و معانی است و در بیان حقایق و معانی است

مگر کسیکه برای زیارت یکی از اینها برود و در حال حیات و خواه بعد از آن او چنانست
که زیارت شیطان رفته باشد و بیگانه باشد و کسیکه اعانت کند یکی از اینها را پس چنانست
که اعانت کرده است بر ضد معاویه و اباسفیان انتهی مقام الضرورة اکنون
برای خدا یکد و حرف از تاویلات قاضی نور الله شوشتری که در مجالس المومنین برای
شیخ محی الدین باقر افجهت حرف در شهاب ثاقب گفته باید شنید و مع و ستایش
قاضی نور الله و امثالش که بر زبان مجتهد جاری میشود و بمولانا و سیدنا از ایشان تعبیر
بمیزان عقل باید پیچید میگوید که بسیاری از علمای شام نیز تکفیر و تضلیل شیخ محی الدین
کرده اند در قولی بوجدت و بجز آنکه وجود خالق همان وجود مخلوق است و در آنکه عبادت
اصنام عبادت حق است بلکه هر که عبادت بت میکند عبادت خدا کرده و در آنکه
رسل استفاده معرفت از خاتم الاولیا میکنند و در آنکه اهل نار تنعم و راحت دارند
و زار و در آنکه عذاب متعلق خواهد شد و پوشیده نماند که ممکن است توبه این تخلف
و بجهنم که طایم شریعت مطهره باشد و بالجمله حکم بآنکه وجود خالق وجود مخلوق است
مستلزم حکم با اتحاد خالق و مخلوق نیست تا کفر لازم آید زیرا که جمیع ائمتا الهان
ارباب حکمت و کلام بر آن وقت اند که وجود مقیته حضرت حق سبحانه است و وجود
ممکنات عبادت از انتساب ایشانست با حضرت و مبادید که قوننا زید موجود
بمنزله قوننا مار شمس است چنانکه علامه دوازده در حاشیه ذوق المتابعین از خط
قدیمه بر بخرید تحقیق آن نموده اند پس حاصل کلام شیخ موجود حکم بوجدت وجود باشد
چنانچه اذواق المتابعین اهل اشتراق بآن گرویده اند که حکم بوجدت وجود نیز
چنانچه مورد فهمیده می تواند بود که مقصود از قول شیخ که عابد صنم عابد خداست
آن باشد که معبود و مقصود بعبادت خداست و صنم بمنزله قبله است چنانکه بعضی
از قدامایان رفت اندر آنکه صنم خداست تعالی من ذلک علوا کبر او در نسبت
که غرض او از اهل نار که شمع اند در نار ملاک موهله پشندن اشتها هر سنده و اینها
بعضی از متاخرین تحقیق فرموده اند که اشتها با اراده خداست یکی بر وجود است که

قول خدا تعالی اِنَّمَا امْرُؤٌ اِذَا ارَادَ شَيْئًا اَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ
 حکایت آن حدیث را ایشان از ارباب حدیث و جمیع کتب را و حسب
 آن سماع و تواتر از طولی اما پس ازین احوال ببرد شعور و اشعار فرساید بلکه شوشتری و کلام
 برین قدر صبر نموده بر کسی که عبارات شیخ را بر کرده اند تشنیه نموده چنانچه شهاب جلی
 هم گواه بر آن است و رساله ملا محمد تقی مجلسی در آنجا شوشتری جای گفته است
 بر آن دارد که صوفیه از ارباب در آن آمده اند و خدمت گزاری آنها از ثوابات
 اخروی می فهمند و زیارت قبول آنها را تقرب الی الله می بنمایند پس تراجم احادیث که
 عبارات جالبی بکوشش رسیده از آغاز تا انجام برین جماعت منطبق افتاد اکنون آنها
 تعظیم و توقیر نمودن و بمولانا و سیدنا تعبیر کردن و محبت و اخلاص باینها داشتن و تقاضا
 ایشان را نصب العین ساختن موجب شر یا دشمنی و ابلت نبوی مثل زید و شهر خواهد بود
 باینه انصاف باید کرد و اعتراف آید که اشت و از اینجا نباشد که مجتهد حلی
 در تصنیف کتاب شهاب ثاقب و طرف داری و پیروی این جماعت کو حکم ابدال
 صوفیه بمصبر خود رفته چه خوشتر گفت خواهد حافظ لسان العیب مصرع با در دل
 هر که در افتاد بر افتاد هیچان الله بقتضای الکلام بجز الی الکلام بحسب مقتضای
 پیش آمد و سخن تا باین مقام رسید ازین امور نظر بغیر است و استطراد طی کش می نمایم
 و این بحث را بر مظلوم جواب ذوالفقار و رساله که در تحقیق این مقامات نوشته ام
 و راه فرار مجتهد حلی را از جهات بسته مسدود گردانیده ام حال میکنم و باز در آنجا
 مجتهد الزمانی کشان کشان متوجه میگردد انتم قوله سوم آنکه اه اقول بزرگ بزرگ
 در زمره خلفا مستلزم آن نیست که او را استیضاح شروط دانسته باشند چنانچه دانستی
 ظریف که خود این علما بنهایت ایندی تصریح کرده باشند که مراد از خلافت عام
 است که حق باشد یا باطلی و از جمله ان خلفای زیدیه است که کسی نمی آید ان شاء الله تعالی
 عبارت بدلائل مطابق معلوم شد که زیدیه صلاحیت خلافت نداشته و جلای ایشان
 با وجود دشمنی زیدیه از جمله خلفا از لعین و تکفیر او هرگز درین نگزیده چنانچه عبارتش

دیده بانی می بنده و جوی بر سره ضیاع عتقه فی طریقه وضع بین بدی ابن زیاد
 قائمه و ابن زیاد صمد و نیز یضاد از اینجا بر عوام هم عیان شد که تعداد این قسم ظلمه و کفره
 بزرگه خلفا من حیث السلطنت و اجتماع ناموس موجب صحت و حقیقت خلافت بمعنی
 اجتماع شروط نیست مخاطب با وجود ادعای ریاست اجتهاد غفلت و جهل میکنند
 و با طراف و جواب کلام بلکه مقدمات بدیهه را هم نمی بینند و این مرض را هیچ از الیه نمی
 توان کرد پس دعوی تکیه ب علمای اهل حق که او را در خلفا ذکر کرده اند و بر بطلان خلافت
 و عدم لیاقتش نص فرموده چه معنی داشته باشد حقیقت همین است که **طیبت**
 کما از بسط جهان عقل مستعدم کرد بد بخود کمان نبرد هیچکس که نماند **قول** و ازین عبارت
 این **اقول** آنچه از عبارت شیخ ثابت میشود اجتماع مردم بریزید است و تاریخ را
 در آن ذکر کرده تا معلوم توان کرد که این اجتماع قبل از خروج امام حسین علیه السلام بود
 یا بعد از آن مفصل باید نوشت و اجمال و ابهام را باید که داشت با کمال غایت فانی الباب
 بر فرغوم مجتهد امینست که در شمردن نیز بر بزرگه خلفا بعضی از اهل سنت خطا کرده باشند
 و بهیچس بجل النزاع بل النزاع فی انهم اتفقوا بحسن سیره و حقیقه خلافت و هو باطل کما ذکرنا
 سابقا مع اکثر این طوائف و شیعه و افراده و کثیرا من التوازیب السود فامولون بحسن سیره
 الامامون المردود و قد ورد النصوص القطعیة من النبی صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه الهدی
 مره بعد اخری فی لعنه بحفصوص اسم و انه سیقتل علی بن موسی الرضا علیه السلام باسم
 فافرقا بر تمامی ادائی و اقا صی بعد از شهادت این صفوات پیدا و هویدا گردیده که حضرت
 مجتهد الزمان در برابر استقای خویش ورد جواب محیب عاقبت اندیش خسته با تشویش
 بمقرین است که هیچ عالمی را چنین خرافت و اختلال حواس اتفاق نیافته **قول**
 و ابو الیث اه **اقول** و یا الله التوفیق در تمیض مجتهد مقام کار بند نیست و غیبت
 خیانتی عظیم در نقل روایات داشته اند برای تفصیل اجمال محصل تمامی عبارت با قبل و عبارت
 یحوش عنہا یعنی تا آخر منقول میشود پس بد آنکه فقیه مذکور در آخر کتابستان مکتوب
 که بعد از اختلاف سیر رای همگیس از هاجون و انصار بران قرار یافت که ابو بکر صدیق

به شود پس تا دو سال خلافتش امتداد یافت و نام او عبدالله بود و نام پدرش عثمان
 و این نام برای او از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم عنایت شده و الا در جای
 نام او عبدالله الکعبه بود تمامی اصاغروا کابرا و را بلفظ خلیفه رسول الله یاد میکردند هرگاه چنانچه
 اجلاس بریز گشت و عمر فاروق خلیفه شد در زیادت لفظ خلیفه و تجدید اضافت آن در هر
 خلافت طول مسافت دانسته لفظ امیرالمومنین بمشوره اصحاب کبار برای خود قرار داد
 و خلافتش به سال کشید غلام مغیره بن شعبه که ابو لؤلؤ گشت او بود عمر فاروق را گشت
 ثم ولی عثمان بن عفان و کانت خلافت اثنی عشر سنه نقضه اهل الفتنه ثم ولی علی و کانت
 خلافته سبک سنین نقضه عبد الرحمن بن لمیم المرادی ثم ولی معاویه بن ابی سفیان و کانت
 ولایه عشرین سنه ثم یزید بن معاویه و کانت ولایه ثلث سنین فلما مات یزید بن
 معاویه وقت الفتنه فاهل العراق بايعوا عبدالله بن الزبير و اهل الشام بايعوا مروان
 بن الحكم و کانت ولایه مروان مقدار ثلثه اشهر ثم ولی عبد الملک بن مروان فبعث
 عبد الملک بن مروان الحجاج بن يوسف الی عبدالله بن الزبير و کان کله فحاصره و اخذه
 و صلبه رحمه الله فقارت الولایه كلها لعبد الملک بن مروان و کانت ولایه عشرین
 و کانت غایه الفتح فی ولایه الی فرغانه فی امیه ثم الولید بن عبد الملک ثم سلمان بن
 عبد الملک و یروی ثم یزید بن عبد الملک ثم العبد الصالح عمر بن عبد العزيز بن مروان
 ثم هشام بن عبد الملک ثم یزید بن الولید ثم ابراهیم بن الولید ثم هشام بن عبد الملک
 ثم مروان بن محمد فهو لا رکبهم من بنی امیه من وقت معاویه و کان مقاهیم بالشام آنه
 بلفظه **براهیل خیرت** و ذکا بعد از مطالعه این عبارت هویدایش شود که لفظ فاهل
 العراق بايعوا عبدالله بن الزبير و اهل الشام بايعوا مروان بن الحكم تفسیر لفظ فتنه
 واقع شده و معنی این عبارت چنانست که هرگاه یزید از یمنان در گذشت فتنه واقع
 شد یعنی اهل عراق بیعت عبدالله در آمدند و شامیان دست بیعت مروان دراز
 کردند و و بادشاه حکمران بعد از یزید بهر سید و بهر ج و مرج در نفس حکومت
 پیدا شد پس مراد از نفی فتنه که معنویست نفی این فتنه خاص است که لفظ فاهل العراق

الخ تفسیر آن واقع شده پس بهمین را ذکر کردن و تفسیر آنرا حذف نمودن را نمی
 آنت که عوام طلبه از دیدن این تمجید چشیدن کردند که جو و جفا و ظلم و ستم در خلافت
 یزید هرگز پیرایه وقوع نه پوشیده و آنچه بر جناب سید الشهدا و اهل بیت و اصحاب
 او گذشت که متغیر است عین انصاف و عدل بود و بود بلکه فتنه با جو و جفا بعد از
 یزید ظهور آمد و بعد ذکر تفسیر مذکور بر کر ایهام باقی نمی ماند و این معنی فاسد خیال کسی
 متطرق نمیشود بلکه همکس از اهل دانش و تیش میداند که فتنه بهمین بود و بر ظلم متمول
 و عموم داشت چون جمله فاعل العواقب الخ ضمیمه کردند معلوم شد که مقصود مصنف کتب
 از فتنی فتنه در حیات یزید که عبارتش مفهوم میشود است که فتنه اجتماع دو حاکم بعد از
 یزید وقوع یافته و در نفس حکومت این فتنه که در وقت واحد بیت دو کس کرده باشند
 و دو بادشاه فراهم آیند وقوع گرفته و آنچه قبل ازین اتفاقات افتاده که کوفیان در دست
 خلافت یزید بیت مسلم بن عقیل کردند اعتباری ندارد که امتداد زمانه بهم بر آن نکته است
 بلکه اهل کوفه در همان وقت متخرف گردیدند و راه فرار پیش گرفته بخلاف بیت و خلافت
 عبدالله بن زبیر که استغفر فی الله لا عیلة و لا عیلة علیه و عبارتیکه مجتهد الزامی از فتح
 الباری در قول سابق آورده و بعد ازینهم بقاصله جبهه و با اختلاف الفاظ نقل خواهد
 کرد و فقیر آن مجله حکام تحریر این محال بهمین رسید تا مطابقت نقل اصل اتفاق
 میشد نیز تصویب این معنی که فقیر برای عبارت فیه ابواللیث قرار داده نظر دارد
 زیرا که در آن این الفاظ واقع است ثم لما مات یزید اختلفوا ثم لما مات یزید وقع
 الاختلاف الی ان اجمعوا علی عبد الملک بن مروان بعد قتل ابن الزبیر ازین عبارت
 معلوم شد که آن اختلاف است که بعد یزید بهم رسید بعد قتل ابن زبیر با اجتماع مردم بر عبد الملک
 بن مروان بر طرف شده و آن اختلاف نبود مگر اجتماع دو بادشاه در زمان واحد
 که فقیه ابو البیاض آنرا بلفظ فتنه تعبیر کرده فلا تعضل قوله از عبارت این فتنه ظاهر
 میشود الخ اقول معلوم نیست که وجه دلالت در مقام چیست مع ذلک اگر مراد
 ازین تشبیه آنت که عبارت فقیه مذکور دلالت بر آن میکند که چنانچه خلافت خلفای زبیر

بن باب خلافت رانده و لایق هیچ کس نیست همچنان حکومت سعادیه و غیره
 حاشا که چنین باشد بلکه از عبارت این فقیه خلافت آن بخاطر اهل صفوت و صفای قضا
 و در کامتباد و مشور و زیر اگر دوباره اربعه متناصبه لفظ خلافت نوشته چنانکه دانستی و
 برای معاویه و بنو امیه و مانند ایشان از بنی امیه لفظ ولایت بمعنی حکومت اطلاق کرده
 و از میان این زمره برای عبدالعزیز لفظ صلاح زیاده کرده پس معلوم شد که حکومت
 معاویه و بنو امیه و از باب تقلید و از بنی امیه شخصی که مدوح و خلافتش محمود باشد
 عمر بن عبدالعزیز است و اگر مراد آنست که مدلول عبارتش چنین است که این همه
 کس از خلفای اربعه و بنی امیه و بنی امیه خوانده اند و در نفس حکومت برابر بوده اند
 و بعضی از انقیاد و ابرار و بعضی فاسق و فجار باشند فلا ریب فیہ و این معنی قطع نظر
 اندا که خارج از مایه النزاع است مستلزم هیچ قیاسی نیست زیرا که در افراد این مایه
 آخر مایه الاتراک ضروری است نه مبنی که در نفس قیاسیت صلاح و طالح بلکه انبیا و رسول
 علیهم السلام و سایر عباد نیز برابر اند و نظر بقیود از لوازم و عوارض حکم است نه کس جداست
 یا بجمعه نفس عبارتش یعنی استعمال لفظ خلافت برای خلفای اربعه متناصبه یا بحکم
 رائل بنی امیه را بلفظ ولایت تعبیر کردن آخر مبنی بر همین معنی خواهد بود که سمت ذکر
 یافته و اگر مقصود اول تشبیه اول بودی بایستی که لفظ سابق را بدل نمیکرد و نیز اگر مقصود
 بحقیقت خلافت معاویه بن ابی سفیان می بود البته تخصیص لفظ صلاح عمر بن عبدالعزیز را
 مخصوص نمیکرد صریح ازین تقریرات خاص همان مطلب برمی آید که بدین احقر الکس
 بطریق یافته و الحمد لله علی ذلک من **لعن** باید دانست که هر چند منصب فقیر دین
 مقام منصب موهوب و مانع است و احتمالی که از عبارت فقیه مذکور بر آورده ام صحیح نظر
 نمیکرد و عاقلی بر تعین این معنی از عبارت بهمان ترتیب می تواند کرد بیا نشاند اگر آنچه فقیه
 مذکور در حال حضرت عثمان چنانکه دانستی گفته گانت خلافت اثنتی عشر سنه فقیه اهل
 الهقه نصرت در وقوع قتل در آخر زمان خلافت ذی النورین پس بعد از قتل علی **ط**
 از مردن نیز در صورت نمی بندد لفظ فی نفس الامر می قتل که در نفس خلافت بهر سبب

و دو حاکم در یک وقت بر او یک خلافت نشینند واقع نشده مگر بعد از نوبت علی بن ابی طالب
و مشهور است که این امر سهل بود بقتضای تغییرات و اگر چه بعضی از ما واقفان فن را
خبر آن نشود زیرا که اجتماع دو کس از پادشاهان قریب عظیم است بر اصول فریقین اما نزد
ای حق پس صحاح ایشان بر آن دلالت میکند که لا یخفی علی من طالع ردایا بها و قد مر بعضها
فی المصباح الاول و در از شمس در کتاب علی بن ابی طالب اینها تفریح و اقصی که اجتماع
دو حاکم در وقت و اصحابان است که شریک بی عز و جلیل پیدا شود و کارخانن زمین و آسمان
بر هم کرده معاذ الله من ذلک و این قسم امور بعد ازین درین کتاب است الله تعالی
قد کرد لکن من النافلین **قوله** و مصنف صواعق اهل **اقول** فی نظر لفظ و
اما لفظ پس از آنکه مسما این مالکی که استناد قول مذکور را نواند شد در هیچ کتابی
از کتب فن رجال و تواریخ علما معلوم نمیشود و شخصی که این کلمه را علی سبیل تضعیف
و التردد با و منسوب است قاضی ابوبکر بن العربی المالکی است و از قاموس اللغة
و دیگر کتب معتبره این فن هویدا میگردد که ابن العربی محلی مخصوص بقاضی ابوبکر مالکی
است و بدون لایحاجت فو حات یعنی محمد بن عبد الله ماتی طای اختصاص دارد و علی
ای تقدیر این مالکی نام قاضی ابوبکر بنیت تا باین لفظ تغییر از وی نمایند و بر سبب آنکه
مبارتی در کتب لغت و رجال و اسامی علما داشته باشد میداند که لفظ المالکی در عبارت
قاموس و غیره صفت ابوبکر است نه صفت عربی و اگر این همه جعل و اختراع در سماعی
علما سمعت جواز داشته باشد و فقط ملاحظه تقلید ایاستان بعضی از فقهای اهل
کافی باشد تا یکی را ابن الحنفی و دیگری را ابن اثباتی و سبب این مالکی
و ابن الحنفی نامند باینکه این امامیه و وقت تمییز تعیین بلفظ ابن امامی و ابن شعبی
و ابن اثنا عشری و ابن جاسی و بضمیر ابادی و امثال آن تغییر نمایند و از اینجا است که در
رساله جدیده یعنی کاشف عن الغوامض گفته ام که خصوص وضوح از وضع مسی خبر میدهم
یعنی موضوعی که منقول گردون لفظ ابن مالکی که بنابر مجتهد اتفاق افتاده مجتهد از آن است
که بوجه و بیان و تشریحی را ابن مالکی قرار داده اند و حال آنکه کسی از علمای اهل سنت

که قوتی نیکو را به منسوب کرده این مالکی نیست **اعجوبه از همه آنکه** در وقت
رسیدن رساله ثمره الخلافه نزد بنده چون نظر بعضی از مستفیدین بر لفظ این مالکی که در
رساله مذکوره مانند این رساله چند جا واقع است اتفاق و تحقیق این لفظ و معنی
آن شروع کردند روزی در خلال این قیل و قال یکی از طائفه امامیه که لفظ صلیح و زوار
بر هر فردی از ایشان مثل حصا جبر اطلاق کرده میشود شریف آوردند و کلام در تعبط
مجتهد الزمانی و آنکه از علمای اهل سنت مسما این اسم کسی بنظر نرسیده بغور و نامل
الاصغاف رسوده بهم برآمدند و گفتند که این نگذیب و انکار مثل آفتاب نصف النهار
هویدا و آشکار می شود که شما هنوز دیباچه الفیه نخوهم خوانده اید هر چند بلحاظ این معنی
که این بزرگ بعد اشتقاق تمام قدم رنج فرموده و فیما بین پس از مزید آرزو و محبت
صوری اتفاق افتاده خود را ضبط کردم لیکن سبب غلبه حال بی ساخته بر زبان
رفت که ازین جودت ذمین و سرعت انتقال حائل میشود که مکر جناب دربار حضرت
احدس الہی تقدست اسماؤه و جل سلطانہ ہم اغفار نسبتش با ام مالک دارند و نفوذ
اورا مالکی می پندارند زیرا که در مصحح ثانی بیت اولی کتاب مذکور که اشارتی بدان
نموده اند واقع است احمد بی اسد خیر مالک احباب از کثرت قاه قاه پشت دو تا
شدند و موج مسطور از غایت رنج و ملال و ذمات و انفصال تغیر شد و گفت که
بخدای کریم من این توجیه را از مستفیدان مجتهد الزمانی شنیده بودم و من تلفظ **لفظ**
نکفته ام چون لفظ این مالکی بر طبق رساله ثمره الخلافه درین رساله هم جای بزرگان
قلم اجتهاد آید رفته غایب که آن زوار و صاحب روزگار در دفع نکفته باشد و آنهم
از افادات مجتهد عالی مقام است که فیض آن از مکران تا مکران رسیده از اینجا
بشعر فہمی عالم بالا معلوم شد **مناسب** این مقام حکایتی است که یکی از
احباب قدیم بیان کرده بود که شخصی از دوستان روشنی علی نام با تسی چند از احباب
گرامی نشست بود و سخن از نظم او ستادان فارسی با اخبار متاخرین مثل خزین تریل
بنارس میرفت تا آنکه سید از ایشان مطلع نشد بعد از آن آورد و گفت بایران بپسندید

که شاعر چه بگوید گفته **بلیست** روشن شد از وصال تو شبهای تاریک صبح قیامت
 است چراغ هزار ماه روشن می مذکور از شنیدن آن ره برابره و حسین را
 پریشان کرد یکی از اصحاب بر منتهی متفطن شد و تکرار این بیت شروع نمود تا مبرده
 بغایت بی مزه شد و گفت که قبل ازین کلام شما متعلق بشعر و شاعری بودن بنم فرما
 خورشید صله و استعداد خود از استماع آن منبسط بودم و خط و افریدی دیشتم اکنون
 که نیست بخوابی و رسوایی من کشیده آه از درونم برمی خیزد شمار ابا این جمله اخلاق
 و مودت که نسبت بمن دارد مدتی زبید که دوزبان فارسی فال بد برای من زنید و نام نامی
 من با تعارض و ایهام بر زبان رانید گرفتم که من ازین کچه تا بدم و کتب فارسی که بخانی
 نخواه ام مگر این قدم جا بل هم نیستیم که بیتی چیست خبری نداشته یا ششم یاران که این
 کلام شنیدند بغایت خندیدند و پرسیدند که ستم طریقی باهم اتفاق کرده کلام مرقوم را
 را با او از بلند می سرانیده اند و مخاطب ایشان سنج و نقد می شد آخر نوبت بهت تمام
 رسیده یکی از اینها گفتش که اگر تکرار این شعر نظر باین است شمس چنانچه در دنیا
 شمار سوخ یافته ماری بگویند که معنی آن چیست تا مبرده گفت که معنی شعر بر ظاهر است
 این گفت و معنی آنرا در مثنوی بیان کردن گرفت که ترجمه آن بفارسی این است
 روشن شد از وصال یعنی ای روشنی بعلی تو بختی و اصل شادی و اندیشه که شستی
 شبهای تاریک یعنی شب هنگام مادر تو صبح قیامت است چراغ هزار ماه صبح قیامت
 چراغ بر فراز تو افروخته بگریه و نوحه شغول است یاران از شنیدن این مثنوی قاه قاه
 می خندیدند و مانند ماتی بی آب بر زمین می غلطیدند از تنگی طرفه ماجرا آنکه احقر الام
 را با روشن بعلی مذکور می نمود می نمود می نمود بود پنداشتم که شاید این حکایت محمول بر مبالغه باشد
 قصه را مشاء الله از سفر مشرق بازگشت و بعد زمانی صحبتی بهم رسید که ناقل حکایت درو
 شلی مسطور بهم در آن زمره بودند ناقل قصه اشارتی کردم که اگر شما در بیان حکایت مذکور میالوید بگوید
 و قصه ای کم و کاست گفته اید بشمار اید بگوید که با بر دیگر می است را اعاده نماید با جمله
 اشارت منسبت بر خنجر را به سنو و سبق اعاده کرد و آخرش اینهم گفت که اکنون بخواب من می

این سخن علی شخصی دیگر بوده باشد که شاعر در قبح او این مصنون نظم کرده است مرا
 نمی باید که از استماع آن رنج شوم و سر که بر روالم و بر راه اندوه و غم روم آیا فقط من و دیگران
 در جهانم و کسی دیگر ستای این اسم نیست با کجمله نوجیه خباب مجتهد الزمانی برای تصحیح لفظ
 این مالکی به بیت الفقه در غایت و طرفی کمتر ازین حکایت نمی نماید بهر حال بدولت خدام والا
 متعاش عجایب و غرائب شنیده میشود من بود بیکدارم که حضرت مومن جالسی در صوادم از
 همین کتاب یعنی شرح قصیده همزیه عبارت مذکور را باین الفاظ نقل میکند و کابر العربی
 المالکی و نسخ دیگر که این عبارت در آن منقول است مثل بعضی از مجلدات بیاض ابراهیم بن
 بصری مدان خان معتدله شیعه و ترجمه آنرا عشریه و مانند آن نیز بر همین لفظ کابر گوایی
 میدید و برای همین امر مدتی جدید مذکوره این عبارت نوشته ام که هر قدر که از نسخ عبارات
 این کتاب بنظر من رسیده لفظ کابر در آن دیده شد چه نسخ جمع نسخی است و نسخی منقول
 را میگویند و آنچه در قاسوس است و اضافت نسخ بسوی عبارات مانند لجن المال است
 القصیده نقل مومن جالسی که لفظ کابر را لکن المالکی است نیز خالی از ذکر است و نیز آنکه
 قاضی ابوبکر بن العربی را عربی مالکی کس نمیکوید و عنقریب از نقل عبارت اصل نسخ کتاب
 مذکور خواهی دریافت که پدر منی طلب لفظ این را از ابن العربی با قسط کرده و مدتی
 که نام آن بزرگ صفت نظر آن الولد المولد الشاهد و المشهود فی کل وادیهان
 و فی کل تیه نهان و از عجایب منقطه نام مومن جالسی را بنا بر تقلید با وصف
 دعوی اجتهاد پیش آمد آنست که قصیده همزیه را بقاضی ابوبکر مالکی مذکور انتساب
 نموده حیث قال ابن حجر در شرح قصیده همزیه که از ابی بکر بن العربی است میگوید
 که کابر العربی المالکی او و هنوز او را وقت تصنیف صوادم اطلاعی دست نداد
 که آن قصیده از تالیفات شرف الدین بو صیر است نه از قصاید بن العربی المالکی و برین
 تقدیر بطاهر عبارت آن بود که شارح مکلف کابر لمصنف فیما نقل عنه حالیا ترجمه حسب
 قصیده همزیه از کلام شارح باید شنید و باید دریافت که او بو صیر است یا قاضی مالکی و
 نه عبارت نه فی ذلک الکتاب لاریب فیہ شیخ الامام العارف الکامل الهام المتضمن

البیاض شرف الدین ابو عبد الله محمد بن سعید بن حماد بن حسن عبد الله بن صنهاج بن
الصنهاجی کان احدا بویه بن بوسید النصیب الاخر من ولاء من ذکرت لسنه فقیل ابوالثنا
ثم اشتهر بالبوصیری قیل وعلما بلد اسیه فقلت علیه ولسنه ثمان وستمائة واخذ عنه
الامام ابو جابر والامام السعری ابو الفتح بن سید الناس وحق عصره العربی جماعه و غیرهم
و توفي سنه اربع و تسعین و ستمائة علی ما قاله الفرری لکن صو شیخ الاسلام
ایسنه اربع و تسعین و التوفی سنه احد و ثمانین و سیمائة انتهى بلفظه و ارنشیا
خطای صاحب صوارم رو کشن شد و کتاب مذکور موجود است ملاحظه نمایند و قلمط نامه
را ببینند که هرگز این قسم الفاظ در آن مندرج نیست کاش به بیاض ابراهیمی رجوع میکرد
و از اینجا سدر رافقت که صاحب قصیده شرف الدین بوصیریت مذکور بیکرین العربی و نسخه قدیم و
صحیح نرسیده کشمیری که بواسطه بعضی از اصدقا درین زمان بهر سید نیز حاضر است و خود کشمیری
مذکور در ظاهره رشید المتکلمین لفظه کابری نویسد چنانچه بر ارجحین کتابت الراشدین و ذوالنورین
مخفی نتواند بود ایمنه که گفتیم متعلق به بحث و تدریس بود لفظا اما معنی پس اگر مدعی فخری طالب
از نقل عبارت شرح قصیده هنریه نیست که امام حجة الاسلام ابو حامد غزالی رحیم الله تمام سبب بزرگوار
حرام دانسته پس بزرگوار او خلیفه برحق و مستحق خلافت بوده باشد فهدا باطل زیرا که مراد از
که غزالی بنا بر قول با حقایق از لعن او مخصوص اسم منع کرده و او را کافر ندانسته بلکه حکم بر لعن
او ننموده چنانچه از کتاب حیات العوام و مانند آن واضح است و ازین مقدار صحت خلافتش نزد
غزالی ممنوع است کلیف مجتهد الزمانی بعد ازین نقل خواهد کرد که نزد شافعی خلافت فاسق
برگزدرت نیست نه ابتدای و نه انتهای با جمله صحت خلافت و استحقاق و ابلست مطابق
این فصل برای بزرگوار دیگری است و منع از تکفیر و لعن او چیز دیگر و من مدعی استسلام
فهم مطالب بالبنیه و البرهان و اگر مقصود ابلست که ابو بکر مالکی که از علمای
ابلست است امام حسین را سزا داد با غی دانسته پس ضرور است که بزرگوار خلیفه حق
و امام مطلق اعتقاد کرده باشد که نیم بعد از تسلیم تحویل که ایراد لفظ نقل بصیغه مجهول
بر انبی تضعیف و تمیز باشد و محاضراین احتمال است آنچه بعضی از علمای مغرب در افادات

از بعضی تصانیف قاضی ابوبکر بن العربی اما کلی که غایب البیان نام است محصلش نقل فرموده
و خلاصه آن در فارسی باین عبارت مودی میشود که قاضی مذکور در احوال یزید روایات مختلفه
آورده و کلمه قتل بسیف جده بر روایات و معانی متقنین که دلالت بر ثبوت خلافت یزید
و نبوات امام حسین معاذ الله دارد گفته من بعد رجوع امام حسین نقل کرده و فرموده که هرگاه حال
بر کشگی کوفیان و شهدا مسلم و مانی بر آنجناب متحقق شد خواست که بدین مشرفی بر کرد و ترک
قتال نماید شکر این ابن زیاد بر او هجوم کردند و از شداید ظلم و عذاب از جا بر سوختن آنجناب متحقق
تا آنکه امام حسین اباتامی عشرت و ائلیت و رفقا لش با نواع بیداد و ستم شهید گردند و درین
آنجناب در شهید او قتلار فی سبیل الله داخل است پس معلوم شد که مذمب و نبوات
امام حسین نیست بلکه گفتگو بر روایات نموده یعنی شهادت امام حسین بر روایات ثانی
است نه بر مقامات متقنین که راه تعصب می بینند و **قریب است**
انچه بعضی از کما بر محدثین فرموده اند که شیخ ابوبکر مذکور قصه مسطوره را بر سبیل جزم و یقین
نه آورده و هرگاه بجای مذکور نباشد که شیخ از علمای ائمت بوده پس چگونه با مری شقه خواهد
نمود که نزد تمامی اهل حق باطل و مجعول باشد و موطا هر چه اهل کادان یکو من البیدیهات الا
بالحجله از نقل مذکور که در شرح قصیده همریه بصیغه مجهول وارد است ثبوت حقیقت خلافت امام
یزید و بطلان شهادت امام حسین نزد قاضی ابوبکر نیز با ثبات نمیرسد و بر فرض و تقدیر که قسم
کو یکی از علمای ائمت کثر هم الله تعالی فی الامه که اگر در هر طبقه بعد از ایشان قصد کنی از
جمیع خواص و عوام فرق اسلامیه زیاده تر باشند در باب امام حسین رضی الله عنه چنین گفته باشند
با وجود شذوذ و مرد و بودن این قول طعن و تشنیع بملاحظه آن بعلمای کرام نمودن و از غایت
خوش فہمی این مذمب ابرا اصول اصلیه اهل حق بکمال تکلفات و تصنیفات منطبق فرمودن
در چه مرتبه خرافات است **من بعد که ارشاد است** که بر تقدیر بودن لفظ
کما بر چنانچه از نقل کشمیری و جانی و مانند ایشان هوید است صریح از عنوان کلام
توضیح بر قول مذکور که منسوب بوی قاضی مسطور است شروع کرده اند زیرا که مکایره
عبارت از انکار امر است که بدلیل و برهان به ثبوت رسد پس معلوم شد که مذمب است

شهادت امام حسین مجدی ثابت است که منکران کجابر و منکر بهیات اولیه است
 کما صرح به فی تبیه السفیه رد صوارم الجائسی بارشراح موصوفت برین قدر قناعت
 نور زیده لفظ ما یقشعر منه الجلود را بدان صمیمه ساخته یعنی از قاضی نقل کرده باو
 بطلانش از شنیدن و نقل نمودنش موی بر تن می خیزد باز وقت بیان معنی جمله
 منقول لفظ بحسب اعتقاده الباطل افزوده باز ازین تشبیحات راضی نشده و گفتفا
 بران نور زیده برو صریح ثاقب کلام قبیح نموده پس معلوم شد که بدفعات کلام متقول
 را مردود کرده اند و بر تقدیر لفظ کابن بجای کابر که در نسخه حاضره مرقوم است و
 ستعرفت عبارت هاد و بار برد و قبح آن متوجه گشته و علی ای حال شارح چندان
 بتناقض این قول رفته که از پنج و بنیادش هم صراحت و هم اشاره و هم دلالت و هم
 عبارت مستاصل نموده حالا عبارت شارح که شرح خویش را التمسح المکیه فی شرح
 الهمزیه نامش نهاده در ذیل شرح این بیت سه من شعیب بن شعیب بنی الطیف
 سحابها و لا کر بلا و با پیشیندگان یزید بلغ من قیاح الفسق و الاخلال عن التقوی
 بملک لاسنکثر علیه صد و رتک القیاح من قال احمد بن حنبل رضی الله عنه بکفره و
 اهلک و دعا و علما بقضایان نه لم یقل ذلک الا اعتضایا وقت من صریحه و فی ذلک
 ثبت عنه و ان لم ثبت عنه غیره کالتوالی فانه اطال فی رد کثیر ما نسب الیه یقتل
 الحسین رضی الله عنه فقال لم ثبت من طریق صحیح انه قتل و لا ادر یقبله ثم بالغ فی
 تحريم سبه و لعنه و کابن العربی المالکی فانه نقل عنه ما یقشعر منه الجلود قال انه لم یقبل
 یزید الحسین الا بسیف جده ای بسبب اعتقاده الباطل انه الخلیفه و الحسین بالغ علیه
 و البیعه سبقت لیزید و کیفی فیها نظم اهل الحبل و العقد و بعینه که لک لان کثیرین اقدموا
 فخر من لها بعد مع عدم النظر الی اختلاف ابیه له مانع النظر لک فلا یستلزم فقه
 احسن اهل الحبل و العقد علی ذلک و یروون بان هذا ما هو سببه استقرار الامکان و اعتقاد
 الاصحاب علی تحريم الخروج علی الامام الجار ما قبل ذلک فکان الامر منوطا بالاجتهاد و اجتهاد
 الحسین رضی الله عنه بقضی از وجود الخروج علی یزید مجبوره و بناهی التي یقیم عنها الاذان فهو معنی

احسین رضی الله عنه محی بالنسبه لما عفو ولا سیما برای احمد من کفره الی آخره بعد از
عبور برین عبارت و غور و فکر در معانی و قیود آن چنانکه دانستی مرتبه اطمینان قلب
بجصول انجامید و بر هر یک از خواص و عوام متیقن گردید که مقصود مخاطب این استقامت
لفظ مایقت مرئنه الحمله و حذف قید سبب اعتقاده البطل در تفسیر کلام قاضی
منجور و عدم ایراد عبارتیکه متعلق بر کلام اوست فریب عوام است تا بداند که چنانچه
مذهب تکفیر و تنقیق یزید از محققین اهل سنت منقولست همچنین مذهب اثبات خلافت
یزید و البطل شهادت امام حسین بلا تکلیف و بام تفصیل و اکمل بسط دریافت شد
که این همه از باب ضرب و کول است که از جهت جالی مخدوم الفحول او را بر پشت
رسیده **قدم بر شکر** نشخو کار بر طبق نقل مذکور بر کدام توجیه موجود است و من حیث
المعنی صحیح تواند شد بانه جوابش آنکه بعضی از آنکه که دعوی صحت کابن و غلبه
کابر میکنند و می پذیرند که هیچ محلی برای درستی آن ممکن نیست شأن یکی نیست
که او را برای عطف است و عطف کابر بر ماقبل صحیح نمیشود و نه ابعده تسلیم ایضا کما
تری زیرا که دعین این شیخ و اقلین آن کی گفته اند که او برای عطف است اما این
بزرگان گویند که عطف صحیح نیست بلکه محتمل است که او از نزد آنها برای استیانت و
اعتراض باشد گویا بعد از ذکر مذهب احمد که تکفیر یزید است و مذهب ابو حامد غزالی
که منع لعن یزید با وجود تنقیق اوست کسی میگوید که در اینجا همی دیگر است درای
این دو کتب و ادوات امام حسین معاذ الله و هیئت خلافت یزید است پس شارح با اختیار
جدید جواب داد که آن کابر محض و خلاف اهل سنت است که مذکور آن موی بر تن میخورد آن
مشوب یا بوبکر مالکی است و محصلش نابین نسبت چنین و چنان است و از آغاز تا انجام
بر دو دست و **کمان دوم** آنکه اگر لفظ کاری بود یا لیتیکه معنوش را نیز
ذکر میکردند و میگفتند که کابر الفلانی فلان را دایم مغلطه پیش رفت زیرا که اهل مناظره
و کلام که این لفظ در کلمات شان دایر است همین عنوان ذکر میکنند و فقر را بعد از
شیخ عبارات این بزرگان از قدما و متاخرین بیاد می آید که ایشان لفظ مذکور را بر

تقریر متوهمین ذکر کرده باشند نه بینی که ابوالقاسم ثنائیتی برادر رضی که نزد امام علیهم السلام
البدی شهرت یافته در کتابشانی که بحواب مغنی نوشته در بحث آیت کریمه یا ایها
الذین آمنوا من یردد منکم عن ذنبه که صاحب مغنی بحق حضرت صدیق آورده
مگوید فان قال دسیل علی ثنائی ابی بکر و اصحابه قول اهل التفسیر قول اهل
التفسیر قال ذلک فان قال نعم کابر انتی بلفظه شیخ رئیس یعنی حسین بن علی بن سینا
که ریاست حکمت نبوی او منتهی میشود و کتابی در چند مجلد در تحقیق لغت و معادلات عرب
بهم نوشته خواجه از تواریخ حکما توان یافت لفظ کابر را بهمان دینیه مستعمل کرده که
خواجه از ثنائی سید مرتضی نقلش گذشته و عبارت شیخ رئیس مصنف شفا قبل
ازین در منبع اول دیده حاجتی با عاده نیست یا الحمله چون منصب بر منصب است
و منصب یکدیگر دعوی تغلیط نسخه ثانیه میکند منصب است لال است و قد تقرران المانع
یکفیه الاحتمال و المستدل لا یکفیه الاحتمال پس تغلیط بحیالات و او با هم نه کار
علمای اعلام است پس بر مستطرن دانشور و عقلای دین پرور تحقیق ننواید بود
که این بنده همچنان در تحریر کتب کلامیه و بحث و نظر در اقوال امامیه از خدا ایای لفظیه
من حیث می گفتگو نمیشد فانه علی صرح به العلما و موافقین او مخالفین پسند آید این
و از ریاست که بعضی از متکلمین او صلا الله علیه علیین از خطبه مومن جالسی و اظهار نظرشهای
او که بنده در نقلش اعلام نمودم غرض بصیر کرده و ارضا و عنان نموده لکن چون انتقام خالی
از حکایات عجیب و مرادیت غریبه نبود و بسیار از اغراض مغویه هم بآن تعلق داشت خواجه
نصایح کلام اشارتی بدان نموده شد باریا این قسم خطبه با حشرت نمودم مصرع
والله عز و جل کرام الکائنات مقبول قوله اکابر اهل سنت انی اقول باید دانست
که احباب کرام که در وقت انبیا حریفی نیست اصل ساله مجتهد را که هنوز منصب آن تمام
و با انجا بخت خویش که بر حلی خود تصحیح میفرمودند بنده میفرستادم چون انتقام نویسد
حق رسیدد است که هنوز مجتهد الزمانی علامه درانی را در وجود و عدم و لا و فهم آید
بهم نیست اگر برینا بر این اعتبار بعد از آنی این ساله از جای دیگر که در اینجا اشارتی

بدان رفته تا ز طلبیدم و طلبه و علمای شیعین هم نرفته فقیر اصرار این رساله درین وقت
 ارساله شدند و گفتند که برین نقول ما را اعتماد کلی است الغرض قریب ده رساله جمع نموده هر یک
 سراجیست که در همین عبارت از رسایل بر آید که اکابر است آه چون شبه غلط کاتب و طغیان قلم
 در میان نیست اکنون میگویم در تفصیل این اجمال می گویم که بنده بکنانه شرمند و سکر استحقاق بزرگ
 و مانع ثبوت حقیقت خلافت او هستم پس در دفع این انکار جناب مخاطب سر آید عظمای روزگار
 عبارت علمای است را که بر علم اول حقیقت خلافت بزرگ بود از تاریخ اختلاف و شرح قصیده
 منزیه و لیسان فقیه ابواللیث و مانند او نقل نموده اکنون فذکر کلام و نتیجه عبارات علمای
 اعلام بر علم او باین پنج می باید که علمای است را استحقاق بزرگ معلوم شد و فاضل محیی الدین
 نماینی الحمله چون در تحریر رساله بصارت لعین عین بصارتش موقوف گردیده است درین امور
 ظاهره هم مغلط با او را در می بیند یا آنکه قادر توانا امثال این الفاظ بر زبانش جاری نمیدارد
 تا عقلا سنبه شوند و بدانند که هر چند این مجتهد برای اثبات عدالت و حقیقت خلافت بزرگ کوشش
 بلیغ نماید درین راه آسمان و زمین و خاک رفته اند و خود را برای امامت آن لعین بسوزد آخر همان
 عدم استحقاق که اهل سنت درباره او معتقد اند از زبانش بر می آید چون اصلاح کلام استی -
 اکنون معنی عبارت مزبوره بر طبق تحریر مجتهد تحریر بشود که ای محیب این طرف تماشا است که
 ترا استحقاق بزرگ برای خلافت معلوم شد و اکابر علمای مذکور معلوم نباشد یعنی تو مخالفت
 به قایل باشی و علمای تو نباشند و نه امن مزیه اخرا که دادن بضحک علیه السکلی فضلا عن العلماء
 و العقلاء و عجب است که این مصنون ادراجا دیگر چنانکه خواهی است بکار تمام خود اید گفت
 لا حول ولا قوة الا بالله قول خواجه بیت عبدالله بن عمراه اقول قبل ازین خود گفته
 که اقرار العقلاء علی نفهم مقبول پس با قرارش ثابت شد که آنچه در اصل استحقاق
 برده ی ثبوت خلافت بزرگ به بیت عبدالله بن عمر ثبوت نموده محض ایکان و بیکار است
 و زینها ز فایده بحال او نیرساند بلکه اگر است بر می حضرت شدید برای او دارد
 زیرا که دلالت بران میکند که مستحق را هنوز خبری نیست که بیت عبدالله بن عمر بطوریکه است
 شاعر است از نهادن امام حسین پس ثبوت بیت عبدالله بن عمر برای اوست بزرگ نموده و آنرا

مبطل شهادت آنجناب دانستن دلیل چهل و خواهد بود **باقی مانده آنکه بیعت جناب**

مطلوب علت تهدید با حراق بود و ازین بیعت فاده بحال نیست عاید نمیشود و البتة قبل

ازین تفصیل تمام گذشته فلا تکن من الغافلین **قوله** و این جواب بطریق نقلی

اقول ازین عبارت معلوم میشود که مفید بودن بیعت عید الله بن عمر برای حضرت مجتهد

الزمانی بر همین تقدیر تنزل است ولیکن عید الله مذکور فوق و صیغه بیعت یزید در آن حال

آنکه هو شمنه ان خبر بلکه همه برنا و بهر نیک میدانند که بر تقدیر بیعت مذکور بیعت فاده

بحال او نتواند رسانید زیرا که اگر مثل شریک الیاری معا و الله اگر فرض کنیم که بیعت عید الله

بن عمر نظر باستحقاق و ائمت یزید بود یا زهم مفید برای استغنی نیست چه این بیعت نخواهد

بود مگر بعد از خروج امام حسین بر یزید چنانچه خودش در غرّة الخلافه اشعار کرده پس

بر زعم مجتهد الزمانی زاده برین نیست که خلافت یزید بعد شهادت امام حسین ثابت

باشد و برین تقدیر شهادت امام حسین را مفرت چیست هر چند این مضمون مکرر گفته میشود

جناب مجتهد الزمانی هنوز متنبه و هشیار و متنبه و بیدار نمیشوند آری کسیکه در پیرانه عشق

جو انان بسردارد و شب و روز خود را بصحبت طائفه ناقصات عقل و دین بسربرد از وی

توقع انتباه باقی نیست شیخ شیراز چه بگوید **بیعت** یزید اگر گذر نیم شب

ست ساقی روز محشر بآید **قوله** حال آنکه تالیف پنجم **اقول** مدوشتن

پنچین و جغستین آنکه در وصایای معاویه و مقالات او که وقت اخیر گفته بود

و در باب تواریخ نقل میکنند اینهم روایت کرده اند که من برای تو مردم را بآزار گوشتن

گوشتن مسخر گردانیدم مگر با یکس که عید الله بن عمر از جمله آنهاست برگزیده یا بیعت نخواهد

کرد و در بنیام بنده را حاجتی بدان باقی نمانده که این مدعا را از کتب دیگر اثبات نمایم

زیرا که آنچه از متهاج قبل ازین نقل کرده ام دلالت قطعی بران دارد که این ارجح است

باعتقاد معاویه زیرا بیعت نخواهند کرد و این روایت را رب مخالف خیال مجتهد

الزمانی است و اگر روایتی دیگر مطلوب باشد بتاریخ اعظم کوفی که بعضی علمای ائمت

و شهم العلان الله یوی نه بیعت میباید داشت رجوع بایده کرد که صراحت از ان برمی آید که

معاذ بن ابی سفیان بزرگوار از تعرض سکنه حرمین زجر شد بد نموده بود و مورخ
 مذکور بدین معنی هم تصریح کرده که او خلافت وصیت پدر خود بجعل آورده فلما تفضل فرمود
 آنکه اگر این وصیت بمنطوقها دلیل باشد بر آنکه وقت مرگ او اجداد بن عمر رعیت
 و اطاعت بزرگوارند که پسین معنوها در مقام دلالت خاص مسکنه بر آنکه در وقت
 سلطه او اطاعت و رعیت نخواهد کرد و قبل ازین از کتب شیعه نوشته شد که بزرگوار چون
 بر سر حکومت سرای این بزرگان چهارگانه از حاکم مدینه طلب کرده بود نقدی یک ستر است
 باز زننه و تن باطاعت در نه بنده و قد نفرات اذاعات الشرط فالتا بشرط لیس میاید
 که عدم رعیت عبداللین غزازین و شایسته کرد و غنچه اتقای عمارت هجرت عبداللین
 عمر بسوی که مخطبه و آنرا او نامد در از در حرم بیت الله زاد الله مکرته و تعظیما
 سوم آنکه این همه از طنون و خیالات معاویه بوده چه ضروری که نامش مطابق
 نفس الامر بر آید هرگاه یقین خباب امیر که جناب فاطمه زهرا رضی الله عنها قسم دروغ
 بر آنکه خبری نخورده خلافت واقع بر آنکه کما مر تفصیله فاما طاعت لفظون معاویه و خیالات
 و در کتب گذشته مکرر نیست که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فرموده که همیشه جبرئیل
 علیه السلام در باب مساو و وصیت میکرد تا آنکه گمان بردم که اکنون حکم بوجوب آن
 همه و خواهد یافت یا ندانهای من خواهند ریخت و حال آنکه این فرمان زیور رضا
 نه پذیرفت و نسبت مساو بوجوب مبدل گشت و اینهم ارشاد شده که در باره حسن
 با همبایه چند آن تا کید بومافو ما میرفت که پیش آیم که اکنون حکم میراث بر او نزول
 اجلال خواهد کرد و از روایات متواتره بر هر کس رسد او مویده است که اینچنین اتفاق
 نیفتاده و اینهم بکتب امامیه بمطالعه فقیر در آمده که حضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود
 که بپوسته روح الامین بر عایت زن تحریف مسکری چند آنکه بدین من و اسخ شد که طلاق
 دادن لایق نیست و در باره بندگان نیز تا کید با بعضی العایت میرسد حتی که مظلون
 که شاید مجاد برای بندگان معین گردد که چون با نقض رسد خود بخود آزاد شوند و اگر کسی از
 امامیه متکلم این خواهد بود بگو که بکتب من لا یحضره صدق در سایل این محمود رجوع کن و اگر

مشکل افتد بحواب باب پنجم الهامات از تحفه اثنا عشریه که در از محمد شمیری نوشته است
 باید کرد و انقسم احادیث خارج از احصاست پس اگر ظن معنی یقین است چنانچه خواهد آن
 در قرآن مجید موجود اعتراض و بالا میشود و الا اصل مدعا فقیر که قلع تقریر مقصود است
 بجای خود حاصل چهارم آنکه معنی اطاعت است که مادامیکه امر مخاطب یعنی نیز ریشه
 باقدام معصیت بر عباد بن عمر صادر نخواهد شد امثال خواهد کرد و ازین اطاعت حصول
 اعتقاد بحقیقت خلافت آن پدید منوعیست و قدر آن حصول الاعتقاد باستحقاق زیاده
 للخلو فی مع الاعتقاد بعد بل فقه فطاطه امره که ما قال الشرف الثانی و هو علم الهمه عند
 و غیره من علماء الفرقین مصرین بنکیر عباد بن عمر یحیی لا تصور المریه علیه اجتماع الضدین
 و اثبات النقصین فنذكر ولا تکن من النافلین قوله این عبارت مصداق معنی بیطن
 از اشعار **اقول** چه خوش فرموده اند جناب مجتهد فانی که یکی از دانایان و یگانان قلیل بصیرت
 است و این افاده جدیده هم در رسم فرد مایگی داخل است زیرا که با اینهمه طول مدت هنوز جناب
 مجتهد را در اینهمه نرسیده تا قسم عبارت را ثابت کند و حال آنکه مستحکم قیل و قال مجتهد
 مدیم المثل با صوفی صفوت نباه موفت و طریقت دستگاه مولوی سلامه است که اکنون
 در شهر کاکانپور بر سرال مجتهد الزمان که بنام در از محمد فیض آبادی شهرت یافته مشغول می باشند
 همین عبارت واقع شده بر سید بودند که ترجمه این عبارت بطور ترکیب عربی بیان باید کرد
 صاحب نوشتند که بلد این کوچه نیم از محرر رساله باید پرسید از طرف مخاطب
 آنکه که سایل شخصی بکیر است و من واسطه ارسال رتبه اویم مگر من هم اشتیاق ترجمه آن دارم
 تقیه و خوف بر نگارند باز جناب صوفی بزبان خامه سپردند که بر تقدیر خلل در عبارت مذکور زبان
 با اعتراض بستی نشود و در باره صحت و عدم آن طلب شهادت از من چه ضرور پس مجتهد العصر در رتبه
 خویش با معنای حرف زدند که غرض سایل از استفسار معنی آن عبارت بطور زیر آن بود که لفظ
 و اخلاق شهادت یافت کند من بعد مکاتیب دیگر میانه ایشان دارند و سخن از اصطلاحات
 میزان بسیار آمد هرگز حضرت مجتهد قدرتی بران نیافتند که آنست اعتراض بر عبارت فقیر بنده چنانچه
 تفصیل این همه امور در دیباچه این کتاب بخوبی و جوهر گذشت فلا حاجه الی الاعاده

بالجملة یا وصف نگار و اصرار صوفی صاحب بر این معنی که چیزی از اعراض عقل یا نقل
 بر عبارت مذکور باید کرد هیچ اعتراض و اشکالی از مجتهد و اولیا و سراسر انجام نیست
 باز یا وصف امتداد زمانه در جواب رساله فقیرم تفصیل بعمل نیاید پس بغایت
 ایزدی معلوم شد که بر عبارت مرئوسه حکم بسقم نمودن خلاف عقل زرین است
 و خود را نزد اصحاب دانش و نیش رسوا ساختن و دعوی به اهت که از لفظ
 ظاهر و یا هر یک است از عجایب افادات آی معاشر شیعه اندک جای انصاف
 که آن شخص که او بنا بر سخن سازی خود را و اسطه فی الثبوت او فی العروض اثبات کرد
 مجتهد است زید مفروض که او را سائل قرار داد و برگردنش این بار عظیم نهاد بر تقدیر
 تسلیم فرزند اکبر قدوة المجتهدین است که نامش محمد باقر و حال استعدادش
 در علوم مخصوصا علم کلام بر هر خاص و عام ظاهر چنانچه از محران اسرار بعد تحقیق
 پشمارین رسیده که جناب مجتهد اگر جواب بصارته العین را تمام کرده باشد
 مشهور خواهند ساخت و بر فرض این توسط دستگیری پسر بر پدر مخصوصا در وقت
 زبونی و بیچارگی ضرورت است یا نه و ضرورت هم تعلق بدین ذمب داشت
 از ضروریات دینی نبود که اهل دین و دانش در پایه اعتبارش نمی نهستند
 مانند آنکه اثبات ضرورت از کی میتواند شد جوابش آنکه بسیار سهل است
 و کلام مخاطب اول دلیل بر آنست تصویرش آنکه این افاده تازه دلالت بر آن
 میکند که عبارت معلوم مقیم است و بر یکا خود مقرر است که چون الفاظ معانی را
 نمیشود وضعت تالیف و قوع می یابد فضلا در فهم آن عبارت متغیر میشوند و یک
 تشویش مخاطب مجلا به ثبوت رسید مفضلا بعد ازین خواهی دانست فقد ثبت
 بالضرورة بالضرورة و از اینجا اینهم مقین میرسد که تاویل مخاطب که مقصود سائل
 انکشاف حقیقت انصاف و اخلاق شاه صاحب بود سراسر بی شائبه
 من بعد محتجب نماند که این همه اعتراضات را که در اینجا اشارتی کرده اند
 در رساله جدید از بهای عبیدر ذکر کرده بودم چنانچه بسیار از خاصه و عامه و

خویش و بیکانه میدانند که از دست طبع رساله جدید یعنی کاشفۃ الغم عن سبع
 المجهده العظمی در رساله قدیمه یعنی بصارة العین خارجیلان در قلب و جگر شیعیان
 شکسته و سقیمی که در عبارت فلان یعنی بنده ناتوان گمان کرده اند منشای آن
 با تمام در رساله مذکوره متاصل گشته و لیکن مخاطب بارانوز از آن اطلاعی نیست
 این صفت را تمامی موافق و مخالف که مابین می دانسته انگشت تحریر نه ان می کنند
 لیکن چه کنند که غیر از صبر چاره نتوانند کرد **قوله** معلوم نیست که بحسب اکه ام ضرورت
 داعی شده که بر عبارت فارسیه اکتفا کرده اظهار مهارت خود در عبارت عربیه
 نموده **اقول** این تعریضات و تشیخات و قبیحی بحسب راجع شود که و هم و حینا
 مخاطب که تعلق با تعریض بر عبارت مذکوره دارد بجای خویش باشد و تحقیر است
 بتفصیل تمام می کنم و با و که قطعه نبیوت میرسانم که این قسم ترا یک در قرآن مجید
 و فرقان حمید موجود است و توضیحاتیکه مفسرین در آن باب ذکر میکنند اکثر بطریق
 اولی در عبارت فقیر مخور است علاوه بطور جدل و الزام نمی توان گفت که ضرورتیکه
 فقیر را از فارسی بعربی پرده همان ضرورت است که او را مخاطب او تصدیق آید
 حق نماد داعی شده که در بعضی از مقاماتش فارسی را اکتفا داشته بعربی تعلیم نموده اند
 و لقد حسن باقل طبعیت تو کار زین را انکوشانی که با آسمان نیز برداشته می
 چنانچه بختد اسفهان در مقام حیدریه و بعضی دیگر از سایل بتفصیل و اجمال متفصل
 باین این امور شده بلکه از مطالع کتاب مذکور و سایل مشا را الیها چنان بوضوح
 میگرداید که از فن انشای فارسی هم نابلد محض بوده اند غلط کفتم برین قدر هم قدرتی
 نه داشته اند که آیت قرآنی و حدیث خاندانی را هم بلا تحریف و بی زیادت و نقصان
 ترجمه توانند کرد اعمود بامدادینم امر عظیم است نقل است و حدیث بعنوانی که هرگز
 کمی و بیشی و تبدیلی و نه از اسقاط الفاظ اتفاق نیفتد از دست آن بزرگ انعام
 نیافته است و حدیثی نقل کرده اند که برده غلط شتمی است و در بعضی از آن
 ترقی فرموده و اگر غلط ترجمه را هم همینهم آن نکردم در این فقط یا حدیثی تنها با

بمقتاد بمقتاد و هشتاد و هشتاد غلط بوقوع آمده بی اختیار از زبان سامعین و ناظرین
 این کتاب و مانند آن برمی آید و بآواز بلند سر میزند که خود غلط املای غلط است غلط
 این همه محلا حال گنایه بود که احیانا یکد و سطرش بعبارت عربی نوشته باشند از بی
 قیاس کن که در کتاب اساس الاصول چه خطای افتاده باشد و **الحمد لله** که
 خدمت این کتاب امیرزاده محمد اخباری که غالباً اصولیه او را در کاظمین گشته و اثبات
 او را با اکثری از رسائل مولف و تباراج برده بجان دل نموده که اجاثت لفظیه و
 در کتاب محاول العقول فی قلع اساس الاصول بهم دیدن دارد و بهم شنیدن این
 اوراق را چنان نمی بینم که در هر مفاسد تفصیل ایرادات و اشکالات ذکر نمایم و
 هرگاه در رساله اساس الاصول که چند جزو پیش باشد این خرابیها پیش آمده حالیا مجله
 ضخیم عماد الاسلام را که در جواب امام رازی رضی الله عنه که امام فنون ادبیه و علوم
 نقلیه و عقلیه است و عبارتش در بلاغت و فصاحت بمشایقی واقع است که مطالب
 دقیقه غامضه را بعنوانی در سلک تقریر میکشد که طلبه شرح کافی بشرطه برین مسلم
 بلا تکلف می تواند فهمید برعم خود بعد از اختصار عبارتش جمع کرده اند خیال باید نمود
 که هر چه اغلاط شمل خواهد بود **والله اعلم** که خود قلوب محققین مجتهدانی
 بسیاری از علمای شیعیان از ادراک آن برخوردارند و دید بای ایشان از ملاحظه
 مملاتش شک چون اسامی جمیع آنها را نقل کردن درین اوراق مناسب نمی بینم
 و حاجتی هم نیکو بعضی آنها نیز بنا بر قیاس اولویت باقی مانده ولیکن تفرش باطل را نام
 فردی از افراد مناسب می بینم پس بدانکه از جمله مذکورین که بعد از ملاحظه اغلاط لفظیه
 صاحب عماد الاسلام و نا بله بودش معلوم ادبیه و کلمات خود را در ردع مجوز بهیچ لبه
 اند و دستهای خویش را استون زنج کرده فاضل معاصر صاحب تفسیر منہج السیاح
 اند که اجزای کتاب مسطور را از نسخه نواب احمد علیخان نزد بنده گاهی گاهی ابراهیم
 میدارند و در پرده شبنمی کشف مخطوطه ای او از دست فقیر اند یا زبیم حضرت مجتهد
 دعوای همه دانی در سر دارند و کسی را از علمای متقی که علامه دیوبندی را بر این شلایه خود

بهم نمی تسانند و در ذوالفقار مصدق به دعوی عدم ربط عبارت مقتضی او گردان میکنند
 غلط گفتم نزد تمامی منشیان دهر خود را رسوا میکنند نه بانی ثقات مرویت و اولاً
 آن عقرب در عبارت مجتهد الزمانی در آغاز مجله ثانی می آید ان شاء الله تعالی که هرگاه تحفه
 ثنا عشریه را در بلاد مشرقیه بقالب طبع ریخته و با طراف عالم و اکناف مسکن نمی آدم
 فرستادند امامیه را از ملاحظه آن شور شهاب هم رسیده تا آنکه رئیس ملک بنگاله را بر آنجسته
 بجدیکه این کتاب پیش علمای ایران با مبلغی نمایان فرستاد نوشته بود که حضرات را
 بدو چیز تحلیفت میدهم یکی آنکه مطالب این کتاب را من المبتدا الی المنتهی اصولاً و فروعاً
 برهم زنند و اعتراضات و اشکالات مولفش را که بر عقاید اصولیه و فروع فقهیه
 امامیه نموده و درین کتاب درج کرده از پنج و بنیاد بگردانند دوم آنکه در لغزشهای
 قلمی و غلطیات لسانی او هم حرفها زنند تا افتخار سنیان بر الفاظ و معانی آن هر دو
 از هم پاشد و کسی بعد ازین رود و قبح مجال گفتگو نباشد چون مقدمه دین و مذاهب است
 خدا را همه ما فراهم آیند و بعد از اتفاق کشش و کوشش نماینده علمای ایران و منشیان
 بلاغت نشان که دران زمان بازار افادات گرم و گشته آنچه در جوابش نوشته اند
 در بعضی از کتب وارد کرده ام ملخصش آنکه اجتماع مابین همه کتب که مصنف تحفه ثنا
 عشریه در رد عقاید و مایل فروعیه بدان تعرض نموده و بحثها که درباره مفومات و
 قصبات و تولا و تبرا ایراد کرده درین زمانه متعسر و متعذر است پس تطبیق نقوا
 باماخذ و اصول جابجه باید صورت نمی بندد و اگر اینهم اتفاق افتد کتب اهل سنت
 درین بلاد کجاست بعد از رولج مذہب اثنا عشریه درین دیار کتب سنیان؟
 آنحضرت عفا و الاقیل و قال و بحث و جدال در معانی و مطالب این کتاب کرده
 میشد اما امر ثانی پس یکدیگر در فن انشاهاتیکه داشته باشد و این قسم عبارت
 تواند نوشت مجال هر کس نیست که چنین عبارت سلیس بخواهد و درت قافی از
 تعقید قلمی نماید و از آغاز تا انجام ازین عهده بیک طور بر آید درین شهر مرزا علی
 اکبر شیرازی از به تمام مقیم است و مذہب شیعی دارد کاتب الحروف بلا و اسطیخ

عبارت بنو الاما زبانی او گوش کرده بلکه مشهور است که در دوران بزرگ در هندوستان
 زیارت آنجناب بوده و تقدیر مساعدت نموده و این قصه بدان ماند که بزرگسایان
 بیدل از ایران طی مراحل نمود و قصار اخبارش دادند که در ایام کور حلت فرمود و گویند که آن
 مشتاق بر سر ترش رسید و دیوانش بست گرفت بخیال این معنی که بپیند که از آمدنش
 صاحب دیوان را و توفی هست باینه بر ورق همین مطلع بر آمد **خود** چون بگردی خورده ششم
 تو بر گورانی و من مرده باشم **سده الفقه** چون مجتهد عالمی عبارت تحفه اثنا عشریه را نامر بوط گوید
 اگر پس بمجوید بر مقتضای الوله کسرا بیه طریق و الله خود را جوید مقام شکوه و شکایت برگز
 نخواهد بود **علاوه** اگر تمیق نظر را کار فرمایند و راست پرستند مقام است که کلاه گوش
 این پیچیدان با قیاب عالمیاب رسد زیرا که در مقام و نامر بوطی عبارات و عدم انضباط احباب
 علامه دهلوی قدس سره نسبت نامه بهر ساینم **قوله** در حقیقت تحریر چنین عبارت است
اقول مخاطب از کجا تا کجا میرسد و محبوب خانگی طائفه خود را نمی بیند چون بطلان
 هر دو اعتراض او که در باب مقام عبارت بنده بدان تشبیه نموده بچوال الله و توفی برداشته
 عالم حالی است چنانچه عقرب خوانی است پس بر تقدیر انصاف باید گفتن که چنین عبارت
 خالی از تطویل و اطایب محب اولی الالباب است و یاد از عربیت علامه ثانی سدا الدین
 دامنه او که درین فن مرتبه قصوی داشته میداد **اما طعنیک** بر عربیت نام
 هم ابو حنیفه نعمان بن ثابت نموده پس ظاهر السقوط است بچند وجه **اول** نسبت این
 جوزی گفته که ثقات را بایست نقل قول ابو حنیفه را و لو راه بابی قبس بر طبق مذہب جمهور
 جرح یا نقل کرده اند نه بود و الف و خلاف این نقل بر چند محلی است لیکن قابل اعتبار
 نیست و بر تقدیر حاجت بخشم تحریر جواب از طرف ابو حنیفه **ثانی** افتد و باطل میشود آنچه حضرت
 ناظم در ضربت حیدریه دعوی شهرت و دار بودنش بر البته جمهور اهل سنت نموده اند
 بر آنکه تصریح فاضل مذکور خلاف نقل مخاطب از ثقات دریافت شد و معلوم گردید که خبر
 جانت این حکایت آورده اند که ابو حنیفه ابو قیس یا ابی قیس الف و او از خود به پس
 ز ثقات جمهور این نقل اثبات میکند دعوی شهرت آن بر البته جمهور و شیاع و ذیاع آن

هرگز مجتهدین امامیه نمی‌زیید و جواب علماء که قاضی ابن خلکان آورده گما سجدی اشاره
 بجمله احتمال دارد که بعد از تسلیم باشد و تسلیم که جمله لم یکن یجاب بشی اوستند
 آن باشد که نزد جمهور بقلبت عربیت عیبی داشته باشند و دوم آنکه ناقلین
 خطای ابو حنیفه اختلاف دارند پس محمود غزالی معتزلی بتصحیح اکابر حنفیه ابو قیس را
 در منقول بواو نقل کرده و قاضی در و قیام الاعیان بalf حکایت نموده فقارضا
 نصارا لامر الی انقل الاول الذی آورده الثقات علی اعرفت اتفاق حال
 این نقل در اکثری از کتب مخصوصا کتاب علامه امام شیخ الاسلام رسل الفضلاء
 المحققین رئیس العلامه الراحمین ابوالبقایاء الدین السیسی ذکر الامام الحنفی
 سبط ابن الجوزی از اقرا علی ابی حنیفه و انما انقول عنه بانی قیس کند اقاله
 الثقات من ارباب النقل انتهت بعینها و تحقیق نماید که مولانا بقایاء الدین مذکور
 کتاب حافظ فقیه ابوالموید خواند می رحمة الله علیه را مختصر کرده و پانزده مسند
 امام اعظم را نام برده و کمان مخالفت ابو حنیفه رحمة الله علیه را با احادیث شریف
 با و که قطعی و براین یقینه بکمال بسط و تفصیل باطل ساخته و فضایل و کمالات
 او را پیش از پیش نقل فرموده و بر همه کس عیان گردانیده که در مجتهدین است
 مرحومه اینقدر خودت ذهن و استقاست نقل و ملکه استنباط کسی حاصل نیست
سوم آنکه از سه حال خالی نیست که امام ابو حنیفه لفظ مذکور را بواو فرموده
 یا بalf یا بیا و اعراض بر صورت اولی و ثانیه متوجه است و یکین میگویم که بقدر
 و او خطای ابو حنیفه ممنوع است و سند منع امور بسیار از جمله آنکه بعضی از قاریان
 لفظ الی لهیب را در قیاس ابو لهیب بواو خوانده اند و بجای علی بن ابیطالب
 ابوطالب و در مقام مصوبه بن ابی سفیان ابوسفیان گفته اند چنانچه حضرت امام
 رازی رضی الله عنه در تفسیر کبیر و قاضی ناصر الدین بیضاوی در تفسیر التاویل
 و انوار المنزل و جارا سید محشری در تفسیر کلمات آورده اند و
 از کتب عمده الطالعه سبب الابطال که و ثانی و اعتماد این کتاب

از کتاب السمار و العالم از بشار الانوار مجلسی دریافت میگرد و واضح شده که نزد
 بعضی از علما ثابت گشته که حضرت امیر با وجودیکه افعح و ابلغ بوده اند در حالتی که
 خود جمع و تالیف آن کوشیده اند نوشته بودند که هذا ما کتبه علی بن ابی طالب کو بعضی
 از دیگر علما انکار آن کرده باشند و بعضی دیگر باین نحو توجیه نموده که صورت کتاب
 یا در خط کوفی بصورت و او است بهر حال از نقاشی نه کور و آنچه ناقلین لفظ ابی طالب
 می نویسند از آن بوضوح میگرداید که لفظ ابی لهب و ابی طالب و ابی سفیان اگر چه گنیت
 است ولیکن مانند علم برای این مردم شده و علم میمانند از تغییر و تبدل نزد عرب
 محفوظ میماند و مخاطب نودعی در کتاب ضربت حیدریه شهرت ابی قیس را در حالت
 رفع مسلم داشته لفظ ابی قیس که بلا ریب معنی گنیت در آن مطلوب نیست و حقیقت
 و معنی آن هر دو درین ماده مفقود چرا علم نباشد و از صدمه تغییر و تبدل محفوظ نماند
 که درین باب ضرب المثل است **حالی** باقی نماند مگر حالت نصب یعنی ایاب
 بالف و جالبش آنکه بخوبی از اعراب اسما بسته علی با حقه شارح التبا اختلاف
 است جمهور بر آنند که در رفع و او و در نصب الف و در جریمای باید و نزد بعضی
 اعراب این اسما مثل لفظ عصا است در همه حال و این در نصب و در کتب دیگر نیز آورده
 اند و ستعرف شاهه انشاء الله تعالی چهارم آنکه نقل جناب مخاطب شده
 از حیات نیست زیرا که از اکتفا نمودن بر قدرند کور از کلام قاضی این خلکان چنان
 حالی میشود که قاضی نه کور این اعتراض را مسلم داشته و هرگز جوابی از این متصل
 نفرموده و حالا که چنین نیست اهل تتبع نیک میدانند که قاضی بعد از عبارت منقول
 میفرماید و قد اعتذر و اعن ابی حنیفه بانه قال ذلک علی لغته من یقول ان الکلمات
 الستة المعربة بالحروف و هی ابوه و اخوه و فوه و بنوه و جموه و ذوال اعرابها
 کیون فی الاحوال التلیث بالالف و انش و اعلی ذلک ان ایاب و ایابا
 قد بلغانی المجه غایتا و هی لغته الکو فین و ابی حنیفه من اهل الکو فیه غنی لغته و الله اعلم
 پس این جواب آنکه نشستن و فقط بر امر اول اکتفا ساختن اگر خیانت نیست باری

که ام چیز است **چشم آنکه** ازین نقل همین قدر ثابت شد که وقتی ابوحنیفه را
 این اتفاق رود او ازین اتفاق قلت عربیت ایشان از کجا لازم می آید والا این
 قلت کس و لغزش زبانی مستلزم آن باشد که هیچ فصیحی و بلغی در عالم موجود نباشد
 بسا کس از بلغا و عرب عربا باشند که در انشاء عبارت و نظم اشعار با قدام تعقید لفظی
 و معنوی اقدام شان بخشیده مع هذا از مرتبه شان بسیج نگامیده انصاف فرماید
 که فرزوق شاعر که در شعرای عرب کلام او سلم الثبوت است درین بیت چه قدر
 تعقید را مصدر شده **فرد** و ما شکی فی الناس لا عملک ابو اقبه حی ابو هلقار به
 که اگر کسی را از علما که حل معنی این بیت را در مطول و مختصر و مانند آن زیهار ندیده
 باشد پرسند که بعد از نحو من کجاست که معنی بیت حدیث غالبه برین تقدیر هم سخت مشکوک
 و متوجش گردد و از جمله بیان آن بر نیاید پس اگر ابوحنیفه را همچنین اتفاق رود بد
 چرا باعث قلت عربیت خواهد بود و این جواب وقتی است که لفظ مذکور را در صورت
 رفع و نصب بفلت حمل کنیم یا رخصد یا اگر چون ابوحنیفه بمقتضای عبارت
 مذکور عیبی ندانست این امر اتفاق را بطریق مبالغه در عیب او شمرند چنانچه مردی است
 که صاحب دلی بزرگ را از اهل خانقاه بخویش بر طریقت همراه گرفت گویند که
 چند سال بخدمت من بود و ضرورتیات مکاش و محاد را در سفر میامیکرد و از کار
 کردن بنجایت محتجب بود روزی پرسید که چون امروز برگشتی سوار خواهی
 بشکول را همراه برم یا نه بعد ازین به پیروی خود مکتوبی نوشت و در آن مکتوب یاد کرد
 که خادمی که بر فاقست من سپردی مردی معتقد و ذاکر و شاعر و صاحب نسبت است
 مگر آنکه قصول دارد **هو لا تا ابو البقای** مذکور در بعضی از جوایات چنین
 افاده میفرماید که اگر کسی را بخت و مهارت امام اعظم در نحو مظهر افتد و آینه علم
 امام با آنکه دیگر ملحوظ گردد باید که بمبایل ایمان از کتاب جامع کبر که امام محمد شیبانی
 مولف اوست رجوع کند آنوقت قطعا و یقینا بخت آنجناب در علم اعزای او در حصول
 خواهد انجامید و به بدست اولیه خواهد دانست که امام محمد ازین جزو خارج نماید انکار

چند قطره اغتراف کرده و برین سایل ایمان از کتاب مذکور که بدقایق علم نحو تعلق
دارد اما این فن مانند این چنینی و قاضی ابوسعید السیرانی و ابوعلی الفارسی شریف و روح
نوشته اند و کافرا جمیعین به توفیق و تبحر ابو حنیفه در علم نحو و درجه علیا و نهایت قصوی
گواهی داده اند و ازینچایی توان برد که خطیب عراقی که این مطاعن امام اعظم از دست
زبهار سایل ایمان را در آنچه بنکات علم اعراب تعلق دارد ندیده و بر چیزی از این
واقف نگشته زیرا که اگر مطلع میشد با وصف غلبه هوای نفس هم هرگز جرات
بر نقیصه اعتراضات نمیکرد که مکابره از شان عالم نیست بلی جابل بیب نادانی
جبارست می کند پس معلوم شد که خطیب گریه الصوت از جهت عدم اطلاع مرتکب
این بهفوات گردیده و چه خوشش کرد سلطان فاضل بادشاه سلیم عیسی بن ملک
عادل ابو بکر بن ایوب فرمان روای شام حدیث رسیده روحه که در کتابی مستقل
مطاعن خطیب را که تعلق با حنیفه داشت رد کرده و داد تحقیق داده جزاها
عن الاسلام خیرا انتمی محموله بعد از آنکه حاصل کلام مولانا ی مذکور
دانستی آنچه مجتهد در ضربت حیدریه بجواب این مقدمه یکد و سطر عبارت عربی نوشته
و کار فرمایکی بر خود بسته و اجمال محل بکار برده و با صل این بدعا رسیده قابل
مانند کسی از اهل علم بر دآن التفالی گشت فکیف که از کتاب عقود الجمان
سابق ابی حنیفه النعمان که علامه محمد بن یوسف الدمشقی الصالحی اشرفی
مصنف کتاب فنیجیم یعنی سبیل الهدی و الرشاد فی سیره خیر العباد که در ترجمه او
نزل بر فوقیه نیز ثبت میکند جزاها استیجابا حسن اعمال هم تبحر ابو حنیفه در علوم
عربی و دیگر فنون نیز بطور می انجامد و حال کتاب ملک عادل عیسی بن ایوب
نیز بوضوح می یوندد و آنچه عبارتش بعینها ملحوظ شود **قال بعض من صنف**
فی المناقب کان ابو حنیفه روح اخذ من العلوم با و فریضی اما علم الکلام فحقه
تقدم انه بلغ فیه مصغرات را لیه بالا صایع و ناسیک به از سلم الیه علم انظر
والعکس و اصابتا اگر حق فاقه ابو حنیفه امام اهل الکرام و اما علم الادب

والخوف بفتح فيه الوايات والافتقار كما قال بعض اعدائه فقد ذكر المالك
 المعظم عيسى بن ابي الربيع في الرواية عن المسائل الفقهية التي بنى ابو حنيفة اقواله
 فيها على علوم العربية لو وقفت عليه لرأيت العجب العجيب من تمكنه في هذا العلم
 وحسن استنباطه واما الشعر فقد روي عنه من نظم اشياء عظيمة قلت وسبها
 جملة منها في باب حكمه واما القراءات فقد اوردوا تاليف قراءات القرويه يارود
 عنه بالاسانيد وهي مذكرة مشهورة في كتب التفسير وغيره ومن اوردوا ابو القاسم
 الزمخشري وغيره قلت وسياتي على ذلك في باب قناعاتي من زعم انه كان لا يحفظ
 القرآن وقد روي عنه انه كان يختم في شهر رمضان ستين ختمه قلت وقرا القرآن
 في ركعة واحدة كما سياتي في باب ولابي المويد الموفق بن احمد **اشعار**
 ابي حنيفة ذي القنار قنارة مشهورة سمح لغيره غرضت على القنار في ايامه
 فتعجب من حسن القنار في دور ابي حنيفة انه خضعت له القنار والفقه
 خضعت الصعابة كلهم في علمهم قضاة الجبال خلفا سلطان من في الارض من فقهاء
 وهم اذا اقوال اصدار وكان اصدار جميع صدا بالقصر وهو الذي يحكيك مثل
 صوته في الجبال وغيره اشارة الى ان الاصل منه تشار وعنه اخذ لانه كان
 كافي الفقهاء ورويههم لانهم عيال كما نص عليه الامام الشافعي رحمه الله عليه وعلى
 الطحاوي ان حاله المذني كان يهيم النظر في كتب الامام ابي حنيفة وكان ذلك
 سبب انتقال الطحاوي عن مذهب الامام الشافعي الى مذهب ابي حنيفة كما
 روي ذلك ابو يعلى الخليلي في الارشاد واما الحديث فقد قال ابو يوسف
 راج ما رايت احدا اعلم بنفس الحديث من ابي حنيفة وقد علمت انه راى خلافتي
 من المحشين وقال ايضا كان ابو حنيفة ابر بالحديث الصحيح مني واكثر ابن المبارك
 على من قال انه ليس بعرف الحديث كما سيأتي بيان ذلك في محله وكان راج
 بصيرا للعلل الاحاديث والتعديل والتجريح مقبول القول في ذلك وروي
 ابو عيسى الترمذي في كتاب العلل من جامع عن الحسن بن علي قال سمعت ابا حنيفة يقول

ما رایت اکتب من جابر الجعفی ولا افضل من عطاء بن الی رباح وروی ابو یوسف فی المجلد
 عن عبد الحمید قال سمعت اباسعید القصانی سأل یقول الا قام ابو حنیفه ما تقول فی الاخذ
 عن الثوری قال اکتب عنه فانه ثقة ما خلا احادیث ابی اسحق عن جابر و احادیث جابر
 الجعفی وروی الخطیب عن سفیان بن عیینة قال اول من اکتب فی الحديث ابو حنیفه ان
 هذا اعلم الناس بحديث عمر بن دینار و اجتمعوا علی فقه شتم فاما بک من یستأمن فی
 الحديث الثوری و یجلس ابن عیینة سیاتی لهذا مزید بیان و انشد ابو اسود روح
 شعرا نعمان قد نشر العلوم بکسرا ۛ علامته داری الاطوار ۛ ثم انتهى
 منها الی الفقه الذی ۛ قد راج فی الاغوار و الانجاد ۛ ثم انتهى من عبده یعنی الثوری
 حقار نعم سلس الحراد لقد ارتقی فی فقهه فیه قلته ۛ منب مصاعده قوی کهاد
 فرق الفصل حد و الیهیم فنداهم و کل قوم ۛ و بعد ازین فموضوع قاطعه
 که از فقهای سحرین و ائمه محدثین در باره اعلیت ابو حنیفه و مزید انصاف او بعلوم
 دینیة منقول افتاد سیکس را برسی مانده که قاضین را بر جلیل و حدیثی دیگر باعث
 شده باشد خدا یا مگر را خطیب نه که در حیطه رتبه ابو حنیفه و انتقاص او نباشد بقرینه
 آنکه در تاریخ خود بسیاری از جلال او صفات او را یاد کرده تا آنکه جمعی از علماء
 مناقب امام را ازین کتاب خوا گرفته اند بلکه مقصود او از کلمات قاضین
 این معنی باشد که ائمه مسلمین یا مخصوص امام عظم با اینهمه در جایت رفیه از اینهمه
 مسأله و جمله نجات یافته اند و از اینجاست که آن امور بیشتر از مجادله و دلیل
 حدیث نقل کرده پس چگونه در رتبه مسلمانی باین کلمات بنحیفه متصور باشد
 فما طمک با امام ائمه المسلمین خباخیه از کتاب خیر احسان فی سنن ابی
 حنیفه النعمان سمت ظهور دارد و اینهم ازین کتاب منجلی است که حافظ شمس
 الدین ذہبی و حافظ ابو الفضل عسقلانی بتصریح افاده کرده اند که این کلمات
 قاضیه از جهت عداوت و حد که کمتر کسی از ان نجات می یابد بر روی کار آمده
 و کاش که ابو حنیفه متصف بان باشد انتهى محضوله اسید از سامعین آنکه گمان

تطویل کلام و استیجاب مناقب امام را در تفصیل دخل ندهند که بر قطره از
 دریا و ذره از صحرا اکتفا کرده ام و در باره نشر ابوحنیفه ازین نقائص اگر کما
 میبختی متوجه شوم کتاب صد خبر و مرتب می توانم کرد کما لا یخفی علی من تتبع مناقبه
 التي کادت من اکثره ان لا تنالی الا کنول بدفع هر دو اعتراض ایشان که
 اشارت به ان کمال جمالی و اجمال نموده اند متوجه می شوم و بر تفصیل عبارت
 رساله جدید مشغول میگردم پس بدانکه شرح اعتراض اول نشان است که در بیان
 سببه او خبرش مطابقت در کلام عرب می باید یعنی اگر متبدا ذکر بود خبرش را نیز
 ذکر می آرند و اگر متبدا مونث باشد خبر را مونث وارد میکنند و این مطابقت
 در عبارت بحسب مفقود است زیرا که لفظ الامات که مونث است متبدا واقع
 شده و لفظ سو قوت که مذکر است خبر اوست بجاوب این اعتراض که زبانی بعضی
 از تقلیدین حضرت مجتهد بعد رسیدن رساله بصارت العین خبر نشان شنیده ام
 در رساله بعد یعنی کاشف الشام عن تلمع المجتهد المقام این عبارت ششم
 که معلوم شد که جناب مجتهد الزمان بنا بر وجود تکیه در طبع دارند در فهم بعضی عبار
 رساله مذکوره اعنی مع ان الامة الخ مستحیر شده و با وجود ظهور معنی عبارت
 وعدم وقوع تعقید لفظی و معنوی در آن و استعمال لغات اجنبیه در مطاوی
 آن صد تشویش پهرسانیده گاهی بعد از مطابقت متبدا با خبر لب اعتراض کنند
 و از رحمت الهی که قریب محسین است بمراحل بعیده با فراتر نهاده اهمیت
 مقصود بنده چنانکه عیانت و حاجت بربیان برای اهل فضل و علم ندارد
 آنکه مثل این ترکیب که متبدا مونث بود یعنی ثا در آخرش باشد و خبرش مذکر و اول
 شود در کتاب آسمانی و خطاب نورانی که سکر صحتش منکر دین اسلام است
 موجود است ان رحمة الله قریب من المحسنین که پس جناب مجتهد که
 اعتراض عدم مطابقت نمی نمایند و بر عبارت من اکثره اعتراض می نمایند در حقیقت
 این اعتراض بر کلام کسی میکنند که فاشاک امکان را در بارگاه لم یزلی او کتب

نیست و در واقع بعد این اعتراض بعد از رحمت الهی میشود افسوس و صد هزار افسوس
 که با وصف آمده از زمان بهم معنی این عبارت لطیف و کلام سلیس انجی فهمند
 برگاه بر این امور اطلاع یافتی اکنون بعضی از وجوه اختیار ترکیب مذکور که مستدا
 مونس باشد و خبرش مذکور بر طبق مواجید سابق بشنو که علامه نظام الدین نیشابوری
 در تفسیر خویش و غیره از شیعیه و سنی در غیران و چوایی که در باره تذکر لفظ رحمت
 و تائید لفظ رحمت افاده فرموده اند اگر کش در توجیه عبارت بنده بر فهم آن
 بزرگان بطریق اولی جاریست یکی آنکه تائید لفظ رحمت لفظی است نه حقیقی
 پس در تذکر خبرش هیچ مضایقه نیست و جریان این توجیه در عبارت فقیر از اینجا
 اولی است که تائید امامت فقط لفظی است نه حقیقی و مفهوم تائید بر اسم
 مفهوم امامت که بحث در آن می رود منافیت و ازینجاست که کسی با امامت زنی
 درین است قایل نشده الا شیعیه من الخوارج خدا بهم الله تعالی که نفس علی
 ذلک صاحب تبصرة العوام خابرن گفته دقیق لفظ موقوف که مذکور است در
 خبرش آوردیم و **ووم** آنکه رحمت بمعنی غفران و انعام و ترحم است و معید بن جبر
 علی نقل البغوی فی المحالم فرموده که مراد از رحمت ثواب است پس رجوع و صفت
 بسوی معنی است نه بجانب لفظ چنانچه حق تعالی در آیت دیگری فرماید **وَإِذَا**
حَضَرَ الْقِسْمَةَ أُولُو الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينُ فَارْزُقُوهُمْ
مِنْهُ و نه فرموده نه زیرا که مراد از قسمت میراث و مال است پس میگویم که مراد از
 امامت نیز وجوب اطاعت شخص و نقاد امر اوست نیابت از جناب پیغمبر صلی الله
 علیه و آله وسلم و این امر بلا ریب مجرد از تائید بلکه مخالف است **ووم**
 بر طبق تفسیر جلالین و تفسیر نخاعه که است که مضاف از مضاف الیه که مفعول
 باشد یا مثل مفعول تذکر را اکتساب میکند لفظ رحمت هر چند مونس است لیکن
 از مجاورت لفظ الله گویا تذکر شد پس میگویم که چون الف و لام الامامة عمومی
 مضاف الیه است و تقدیر عبارت اینست که ان امامه الرجل مبعوثه الواحد و الا این

موقوف لبه الفظ اماست بطریق اولی از لفظ رجل که مذکر حقیقی است اکتساب
 نمیکند و این بجای خود ثابت است که مقدر با وجودیکه هیچ خبر اقام مقام
 نمیشد مثل موقوفت پس اینقدر که الفظ و لام قایم تقاضی موجود چرا مثل موقوف در الحکم
 نخواهد بود این همه توجهات در صورتیست که قبول دارم که موقوف خبر میدهد است
 و الا امر میرسد که مانند بعضی از موهین آیت مرقومه بگویم که این صفت لفظ شی
 واقع شده یعنی رحمه الله شی ترکیب پس میتوانم گفتن که موقوف بهم وصف شی است
 نه خبر میدهد و تقدیر کلام نیست که ان الامة بیعة الواحد والاثنین شی موقوف
 اینست حال اعتراض اول که باین عبارت اشاره کرده که بحیث از مطابقت
 مبتدایا خبر خبری دارد اما حال اعتراض دوم یعنی نه از ذکر ما یلزم ذکره من
 المتعلقات در عبارتش اثری پس اول مطلب این عبارت باید فهمیده مقصودش
 آیت که لفظ مجرد در معنی بیعة الواحد متعلق لفظ موقوف نمی تواند شد زیرا که
 در صله لفظ و قف علی می باید نه حرف یا پس متعلق موقوف را ذکر نکرده و
 از بیعت عبارتش سقیم گشته جوابش در رساله جدیدیه باین عنوان گفته ام که بنا
 صله لفظ موقوف را مقدم فهمیده با جماع عقلا در گرداب مغالطه تنگ گردیده
 این یعنی اینقدر ندانست که لفظ علی الاجماع مثلا بعد لفظ موقوف که از متعلقها
 بود از عبارت محذوفست و تقدیر ترکیب عبارت اینست که مع ان الامة بیعة
 الواحد والاثنین موقوف علی الاجماع او عدم التکیر و درین جواب هم تخطیه حجاب
 مجتهد الزمانی است و هم اشارت بلفظی است که ازین عبارت حذف کرده چنانچه در
 جواب اول هم ذکر سند است و هم تعریف و مقصود آنست که اگر یکدکس بیعت مستحق
 خلافت کنند و باقی اهل حل و عقد انکارش نمایند زیرا او خلیفه نتواند شد آری
 اگر قدا از دو سابعیت کردند و دیگران همان روز یا بعد از آن انکارش نمودند
 و بیعت برداشته او امام است پس امامت بیعت یکدکس بمنزله امر موقوف
 باید فهمیده مثل مکان حدیث که در بعضی از صورت موقوف بر تجویز او بعد از بلوغ است

فقهوا در کتب فقهیه درین مسئلہ بیشتر لفظ موقوف را بدون صلہ ذکر میکنند و جامع
 المرجمین علی بن ابی بکر قرطبی در باب خیار اشترط ان کتاب البیع علیہ یفر ما به
 فلو قبضه المشتري و ملک فی یدہ فی مدة الخيار ضمنه بالقيمة لان البيع مفسخ بالهلاك
 لانه كان موقوفا ولا تفاؤ بدون المحل فبقى مقبوضا فی یدہ علی سوم المشتري وفيه القيمة
 انتهى و نیز بعد فاصلة چند سطر افادہ می نماید فان ملک فی یدہ ملک بالثمن و کذا اذا
 دخل عيب بخلاف ما اذا كان الخيار للبائع و وجه الفرق انه اذا دخل عيب يفسخ البيع
 و الهلاك لا يعرض عن العقد فوجب فملك و العقد قد ابرم قبل زوال الثمن بخلاف ما تقدم لان
 دخول العيب لا يفسخ البيع الرد حكما لخيار البائع فملك و العقد موقوف و من اشترى امراته
 على انه بالخيار ثلثة ايام لم يفسد النكاح انما يلفظ الى غير ذلك من عباراته التي لا تحصى
 كثرة و صاحب فتح القدير در شرح مسائلك قبل از خيار مذکور است مفرقا
 قال الفقيه ابو الليث في شرح الجامع وفي الزايدات ابيع موقوف فان علم قبل
 ان يقترقا عرضي به فابيع جائزا و در شرح باب الخيار مذکور ميگويد بخلاف ما اذا كان
 الخيار للبائع فملك فی ید المشتري لان العيب قبل الهلاك لا يمنع الرد حكما لخيار البائع
 فلما لم يمنع الرد لا يمكن العقد مسرعا قبل الهلاك ثم لا يملك بلك و قد كان العقد موقوفا
 حينئذ فلزمه القيمة الى غير ذلك من عبارات و در کتاب كنز الدقائق
 در باب احكام تنقيح كه بعد از سلام كفو را اختيار ساخته باشد اين عبارت و آتشه
 و نزول ملك المتردد عن ماله زوالا موقوف و در وقاية الرواية و شرح آن كه از فقيه
 عبید الله بن مسعود بن تاج الشيرازي است در باب مذکور چنین مرقوم است و نزول
 ملكه عن ماله زوالا موقوف فان سلم عاده و ان مات او قتل او حتى يدبر الحرب و حكم
 به عتق بربه و ام ولده و حل دين عليه فان في حكم الميت فانه بن الموصل
 يصير حاله بموت امه يورثه و عنه اثبات في روح يعق ماله موقوف كما كان و بعد چند سطر
 سيفرمايد اعلم ان النكاح و الذبح باطلان اتفاقا و الطلاق و الاستيلاء صحيحان
 اتفاقا و المفاضة موقوفه اتفاقا و الباقي موقوف عنه الى حنيفة روح باقده عند ما انتهى

والکربان سهام بهای هرزه در این دوخته نشود تبری دیگر در کیش دارم
 و بسوی معاند کینه کیش را با میکشم و آن اینکه علمای امامیه بلکه استاد امام اعظم صلی
 در شرایع در کتاب تجارت گفته و کذا الوباغ یا ملک و لا یا ملک مضی بیه فها ملک
 و کان فیها لا ملک موقوفه و قبل یفسط الثمن بان نقوا جمیعاً ثم یقوم احدیما و یرجع
 علی البایع بحقوقه من الثمن اذا لم یخبر بالملك و لو اراد المشتري اذا لم یخبر کان له ذلك
 انتهى الی غیر ذلک من العبارات التي لا تعد ولا تحصى پس بر طبق اعتراض جناب مجتهد
 میتوان گفت که این عبارات از ذکر ما یلزم ذکره من المتعلقات خبری و نه در کلمات
 این ازین امور ضروری اثری می باشد و بل هذا الا لبا وة و العناد **آدم**
 بر نیکی آنچه در رساله جدید گفته ام با این تقریر مرتبط نمی شود زیرا که خلاصه این تقریر
 آنرا رد کر متعلق لفظ موقوف است مطلقاً و جوابیکه در رساله مذکور قلمی شد از آن
 معلوم میشود که اعتراض و غلط فهمی مجتهد است که متعلق لفظ موقوف لفظ بیست
و قش آنکه از تحریر رساله جدید تا اتمام جواب رساله قدیمه یعنی بصارة لعین
 فی شهادة الحسین رضی الله عنه مدت دراز است و در این وقت آنچه از تقریر اعتراض
 مجتهد الزمانی نزد سیاح بیدای پیچید آتی بواسطه ثقات رسیده بود تعرض بدان
 نمودم مضمون بلکه متیقن است که بر طبق معمول و رسوم خود جناب مجتهد تقریر اعتراض را
 بدل کرده باشند نه آنی که او را خود سوال از ترجمه عبارت کردند باز خود را واسطه قرار
 دادند باز سایل را که مجتهد الزمانی واسطه سواش کردید نه از تحیر و تردش بزم غم خویش
 نیز مری کردند و چنان ظاهر نمودند که مقصود او از سوال مذکور او را که مبلغ انصاف
 شاه صاحب بودند چیز دیگر جایان وصله بند را مد نظر باید داشت که تا مقدر در طب
 و البس مجتهد الزمانی را با اقوال علمای پیش که بران اطلاع بهم میرسد باقی
 بنگذارم بخلاف مجتهد الزمانی علانیه و درانی که معمولش از جهت عدم مقدرت
 بر رد کلام بنده بیشتر تغافل و تجاہل است که اعرف بمجمل و ستعرف فی موانع
 مفصلاً ان شاء تعالی **اکنون** **دلیل** بر حذف لفظ مذکور مثل علی

اما جماع و عدم الکبر و غیر آن بشنو که نزد اهل سنت و جماعت در باره ثبوت خلافت
 و امامت شخص در صورت اختیار اتفاق اهل حل و عقد نمی باید چنانچه علامه جرجانی
 در شرح مواقف و غیر او تصریح کرده اند و دعوی اجماع برخلاف صدیقی نموده
 پس آنچه از قول این بزرگان دریافت میشود که نسبت یک کس هم کفایت میکند
 و شخص از ان امام بالفعل شود مرادشان آنست که در ثبوت امامت انتظار
 باقی نیست اگر سائر اهل حل و عقد در استحقاق او قبح نکنند و الا بیعت آن شخص مفید
 نخواهد شد بلی سکوت مردم هم محقق برضا خواهد بود و ساکتین در زیره شان محدود
 و محسوب و این امر هر چند نزد منکی از یک اقبال بنا کسی علم الهی شیعہ در شافعی بنیید
 از دانش باشد ولیکن اگر ادنی غوری و امحانی بکار رود عین مقتضای عقل و نقل خواهد
 آنست زیرا که در قرآن مجید مصرح است که وقت اشهر البقاعه و مسلمات شرعی اهل اسلام
 را باید که ازین مجلس احترام نمایند و الا حال همه کس یکسان خواهد بود پس با وجود قدرت
 قیل و قال و ملاحظه این معنی که فلاست یگیری نمود و او را مضرتی نرسانیده اگر سکوت
 اختیار کنند البته در قبول و رضا محسوب خواهد شد چون در کتب کلامیه مثل بنایه لمقول
 امام رازی و شرح مواقف و دیگر کتب این فن این همه امور را دیده و در پیستم
 که کلام با جناب مجتهد الزمانی است که دعوی مطالعه کتب فریقین میکند و بالزام
 اهل سنت باصول مقررہ شان بزرعم خود مشغول می شود پس خطاب او مثل خطاب
 از کیا و علما خواهد بود از جهت ذکر لفظ مذکور را ضرورتی نداشته موقوف ساختن
 و اگر بر معنی و قوت هنوز و قوفش حاصل نمیشود اکنون کلام صاحب پینه بسفیه یعنی
 مجیب صوارم باید شنیده میفرماید که آنچه در کتب کلامیه اهل سنت میگویند که امامت
 بیعت کس یا دو کس ثابت میشود معنیش این نیست که محض آن بیعت کفایت
 میکند چه طریق ثبوت امامت نزد ایشان منحصر است در نفس و اجماع بلکه معنیش آنست
 که در ابتدای اختیار امام من بین الانام بیعت یکد کس از اهل حل و عقد کفایت
 میکند لازم نیست که جمیع اهل حل و عقد امام را مجتمع شده اختیار نمایند چه این معنی

ممکن عادی نیست اری بعد از آنکه بگوید کس امام را اختیار نموده دیگران از اهل
 حل و عقد اجماع برو خواهند نمود اگر بایقت او نرزد آنها ثابت خواهد شد و الا در
 بایقت او قبح خواهند کرد پس اجماع برو نخواهد شد بالجمله این را فتنی چون کتب
 بر فن را از اساسانده معتبر گرفته درین قسم غلط فهمیا جایجا می افتد انتهی این هم
 که دانستی در صورت بیعت مردم است و اگر خلیف سابق لاحق را بر جای خود نشاند
 آن شخص هم خلیفه خواهد بود بر تقدیریکه دیگران در استحقاق او قاضی نشوند و فضیل
 و بزرگی او را مسلم دارند بالجمله در هر دو صورت وقوف بر اجماع و اتفاق
 از این جهت است که ذاتیات امامت صورت بند و امن از خطا حاصل گردد و
 این امر در دو صورت متحقق تواند شد یک آنکه معصومی تصویب این افعال نماید
 و چون از حضرت رسالت به ثبوت بر رسیده که کسی را برای رعایت بگری نصیب
 فرموده باشند فردی از افراد است نزد اهل سنت معصوم نیست پس امن از
 خطا در صورت دوم یعنی اجماع محصور شد پس معنی وقف بلا تکلف ثابت
 شد و همین است حاصل دلیل که در رساله نوشته ام جائیکه گفته ام و لیس عذرا
 غیر البنی صلی الله علیه و آله و سلم معصوماه و امن از خطا و ضلال بر تقدیر اجماع
 از مسلمات بین الفریقین هست نصیر کات اهل حق درین باب چندان ظاهر
 بلکه متواتر است که حاجتی به بیان ندارد اما تصریح و تمضیع علمای امامیه پس بعد
 از استقرار کتب شان قریب این معنی است در اینجا بر یک و حرف اکتفا می ورزم
 جیلانی امامیه که صاحب فتح السبل است در تبیه هشتم که بر علم خویش برای دفع
 استبعاد مخالفان گفت نص از صحابه کبار عقد نموده کلام شیخ فاضل مدائنی شارح
 نهج البلاغه را که ابو جعفر کینت اوست و مشهور بنقیب است و در مکتب
 بمقتضای معتقدات خویش از عبد الله بن سبا کو سبنی ر بوده نقل میکند
 و آنرا در باره هدایت مستتر نه بر وافی و کافی می بیند در ان کلمات بدست
 آیات اعتراف بحدیث حجت اجماع که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود

سالت بعد ان لا یجتمع استی علی حدیث فاعطاینها موجود است و برین قدر چه موقوف
 که اعتراض صحت این حدیث از کلام آمده بی علیهم السلام بر اصول شیعه مبایع امامیه
 عنقریب میرسانم ان شاء الله تعالی قوله و عجب از بهائیان نیست که لفظ موقوف را
 موافق محاوره ندیده استعمال کرده باشد **اقول** اگر بندی بودن محیب و عدم
 بهائیش در فن عربیت مقتضی این تشبیح است جبرائیم که در عبارت علماء که لفظ
 موقوف بدون وصله مانده همین ترکیب استعمال یافته است چنانچه دانستی محی طبع
 چه خواهد گفت زیرا که آنها بلاد هند را در خواب هم ندیده باشند غالبکه آنها بطریق
 محاوره فارسیه که وظیفه فلاطی موقوفست الی غیر ذلک استعمال کرده باشند
 پس تخصیص در تشبیح محیب بویومی نماید قوله و مع قطع النظر عن کت و کت الی
اقول من تأمل فی هذه العبارة یعلم قطعا و جزمًا ان المخاطب جابر بن خط و خط
 و اکتب لا بترکیب من العقلاء من احد و تحت با هو به قلبه من بهت ثم قصد قلبه و قعه
 من حد فما تفوه به فهو دار علیه و اشنع علینا فهو فی الحقیقه راجع الیه و تفصیل فی
 الاجمال موقوف علی شرح العبارة التي وقع النزاع فیها و هی مع ان الایاتیه
 الواحد او الاثنين موقوف الخ فحقن تبایده الله سبحانه جل سلطانه شوق الی
 شرحها و لا ثم نکشف القناع عن تلبساته و نزع الایاتیه عن تلبساته ثانیاً فنقول
 ان مقصود ما من اشارة العبارة المذكورة انه لا بد من عصمة عن الخطا و فی اختیار
 الشخص للرعاية الکبری و الخلافة العظمی و هی محصورة بین الامین لاثالث بها الال
 نصر البنی صلی الله علیه و آله و سلم یعنی اختباره رجلا من الایاتیه بحیث لا یطرق
 الیه التاویل و لا مساع فیة لا قایل و یرتقی فی الوضوح الی اعلی درجات ظهور
 لما یقال لطف المصباح فقد طلع المصباح و هو لم یوجد عند اهل السنة محدثین او
 متکلمین فانه هذا الطريق للعصمة عن الخطا و لم یس احد بالخصوص بمقصود ما من
 الایاتیه و لا بعنوان الفرد و المتشبه لایات الایات و ترتیبها علی نظم الایات
 بحیث یستثنی فیہ نقیض التالی فیتج ما هو المطلوب فانخصرنی الثانی و هو اجماع اهل

المحل والحق الذي قال عليه الصلوة والسلام في شأنه لا يجمع استحقاقا على الخطا وهذا الحديث
 قد تفرق الى الدرجة العليا من الصحة بنبأ لا يترى احد من المخالفين لو كانوا يعقلون شيئا
 ويستهون في صحة دأبه لان علي بن موسى الرضا الامام الثامن من ائمة الهدى عليه السلام
 قد حكم بصحة كذا روى عنه وثق الطائفة في عبود الاخبار فثبت ان
 بالاجماع ولما كان حضور الجميع في مكان واحد وزمان واحد متعذرا مستعسرا فلا بد من بنية الواحد او
 الاثنين فصاعدا للحصول فعليه الامانة لكنه موقوف على الاجماع وعدم الكثرة او العلة الواجبة
 وشايع المتأصدة العلامة التفتازاني من الاكتفاء ببيعة الواحد او الاثنين ما قلته مودة الكلام
 الفاضل الثاني لانه لا يبقى بعد بيعة الواحد او الاثنين حاله منتظرة من وجه حتى توجه عليه
 انه يلزم الامانة رجل قد تابعه واحد من الروسار والعلما وخالفه سائر اهل المحل والحق
 بعده وهو منسقط على اصول اهل الحق بل يصدق على الواحد الملة كوران اصر على بيعة وبقا
 الناس جميعا ان اتبع غير سبيل المؤمنين وكيف يصح هذا عنه هم وهم قاطبة ان
 الخلافة موقوفة على الضرورة في الارض كما صرح به صاحب التحفة قدس سره العزيز
 في اوائل بحث الامانة وقد سبق متى تفصيله ولا يخفى ان خلافة الشخص بعد بيعة الواحد
 ومخالفة سائر العلما والروسار والعوام لا يتصور عنه احد من العقلاء العظام فان الشئ
 لا يبقى بعد ملك الذات عند ذوى الافهام وبالحجة ما خطر بالي من منن كفاية بيعة الواحد او
 الاثنين في خلافة الخلفاء فهو موقوف بغير حجات جهابذة العلما فان كنت في ريب مما قلنا
 عليك بعد فارجع الى مطالب الكتب كثيرة من هذا الفن فان هذه التفصيلات غير محدودة
 به القدر لا ترى الى تصانيف حجة الله على البرية والمصنف تحفة الاشئ عشرة فاهنا تاتي
 يا علي نداء ان ما قلته عين التحقيق لا يسه شئ من التشكيك اذكر محصل ما قلنا في كتابنا
 المسى بازالة الخفا عن خلافة الخلفاء في الفارسية بالعبارة العربية اعلم ان لفظ
 الخلافة حقيقة شرعية اختلفوا في شروطها واهلها اختلفوا في شأنها فاشهد بان الامانة
 لا بد فيها حصول العتمة بالفعل وان يكون الامام انشيا الى غير ذلك من اشتراط التي كانت
 في نظرهم ولا شك ان احد من العقلاء لا يدعي بيزد الامور الثلاثة الخلفاء ونحن نأخذ في

الخلافة العاتية هم السلطة واجرار الاحكام على المسلمين وغيرهم وفي الخلافة للخلفاء
 الراشدين معها السوابق الاسلاميه ولا يدعى احد من العقلاء بهذه الامور للائمة الا اثني عشر
 غير علي بن ابي طالب رضي الله عنهم اجمعين فانه خلاف البدايه ونخالف لما خالفوا
 كما سبق فلهذا لم يقين من الشعب فهو ليس في موضعه وقد نشأ من عدم شيء
 المرام حتى نفي الحق على الخاص والعام فنعى اخلاقه باعتبار اللغة نيابة شخص عن شخص حيث
 يقول ويفعل ما يقول ويقول مستخلف والمراد في الاطلاق الشريعة السلطنة والحكومة لا قائل
 الدين نيابة عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم فان جلس رجل على مقامه ولم ينفذ امره ولم ينج
 المؤمنين لم يكن خليفة وان كان افضل من الائمة كلها ومفترض الطاعة وكان ما شئنا فطبعنا
 انتهى فاعلم من هذه التصريحات انه لا بد من تنقية الاحكام واجرار الحدود واقامة شعار الاسلام وجها
 الكفرة والمشركين الى غير ذلك من مراسم الدين وهذه الاشياء لا يتصور في رفاة شخص بغيره
 شخص شلا فاعلم ان الامة بيعة الواحد والاثني موقوف على الاجماع وعدم النكير حقيقة خلاصة
 الكلام وقد ذكر المرام انه لا بد من الاجماع في الامة حتى يحصل العصمة عن الخطا ايضا
 فمن قال يا ايها الكتاب فمأذركه انما هو يتطابق كلامهم بعضها على بعض بلا كلفة ومشقة
 ليس قلته من قلها بقى بل هو ويد يقول المهر من الكلد كما عرفت انما ستعرفه موبد بالاشياء
 العلوية المنقولة من كتب الشيعة لاحقا هذا ما لا بد في شرح العبارة المستورة ليفهم العوام
 وكانها مثل المقدمات والمبادئ لكشف غمليات المجتهدين ليس في محال ان نشرع
 في نقص كل من فقرات مجتهدين متشيعين نقول اما قوله قد اعترفت بما قبل ثم فهو حكاية
 عما وقع في نفس الامر وهو من المجتهدين ليس بعيد كما يقول العرب في امثالهم انما
 ان الكلد قد يصدق اما قوله فحين نقول اذا اراد الخ فاقول في جوابه اني اردت من
 الواحد المطاع رجلا من اهل الحل والعقد وهو ليس محصوما لكنه قد اطبق العلماء والمروء
 لحسن ظنهم به انه اذا اختار من بينهم من يستحق للامة فهم يطيعونه جميعا ويسمونه اماما ويكون
 سر رضا والارادة من الانبياء احدا فلهذا كيف نفوه بالا يمكن خطوره بالي في هذا
 الموضوع ولا يقبل احد من العقلاء الذين لهم ذهن سليم وطبع مستقيم فما جابه به المجتهدين

بعد ذلك من تشييعات فهو كله من الخيالات بل يكون دليلا على حق رآه وسخا فمقلده و
يتوجه اليه ما جاز في الكتاب المجيد من قول تعالى **أَتَعْبُدُونَ مَا تَخْتَرُونَ** وما شئ سدا هذا
ما والمفرض وقام لا اصل خلافة النبي و ثمان فان وان بالبح النار وق والامين
لا فضل الصديقين في مبدأ الامامة لكن الصحابة رضوا عنه منهم السبعين ^{الجميع} على بيته
بعد ذلك ما يكون اليه من كل جانب واعطوه صفقه ايدهم وثمره اقدمهم ولم يفتح
فيه رجل منهم وما يشعربك لك فهو محروم عن مواضعه وبكته الاخلافة الثمانية فانها
ثبت ايضا في الحقيقة بالاجماع فان اهل الحل والعقد قد حسنوا الظن بلا خوف
بعد الرحمن بن عوف واعطوه الاختيار في باب الامامة واقسموا باسب جبهه باهم
ان مختاره امانا وان من باعه فليقتل فهو ايضا اجماع فكيف يتطرق الاندحام او اللفظ
الى هذه الاخلافة ذلك الاخلافة بعد ذلك الاتفاق من الجمهور اما قوله
مقدوح اوله **فمقول** ان هذا القول يدل على ان المخاطب ارادى شرح
العقائد العنصرية للمحقق الذي رح كما هو ديدنه في هذه الرسالة وغيرها من تاليفاته
فان اصل مقصوده وغاية ما مولا التدليس والتمويه والتبليس الذي يدل على ما قلنا
ان المحقق المذكور صرح في ذلك الكتاب او لا بان نقول العلماء فيما يصدر من
الانبياء عليهم السلام من الكبريه هو او على سبيل الخطا متعارضة فنقل بعضهم يدل على
الاكثر ونقل بعضهم دال على خلاف ذلك صرح ثانيا بان ما نقله العلامة التقطاراني
من عدم جواز الصغار عدا في شرح المقاصد يخالف ما نقله في شرح العقايد ثم صرح بعد
ذكر هذه العبارة التي في الكتاب الثاني من قول التقطاراني **واما الصغار** الى الخاتمة
بانه لا يخفى ما بين اوله وآخره من التناقض واختير في الوقت وشرحه انهم مصدرون عن الكبار مطلقا
اي هو اوعدا وعن الصغار عدا اعدا والمحققون من المحدثين وسلف اصحاب على غصتهم عن
الصغار عدا ومن الكبار مطلقا بعد البيت وما يشعربك بعد والمصيبة عنهم تحول على ترك الادب في
حسب الاباريسية المقربين انتهى كلامه ويوده قال صاحب الطوالع وشارحه المراجع لا يجوز
عليهم الكبر عدا ولا هو اوعدا اما الصغار فيجوز عدا عنهم هو او هو منهم اصحابنا جميع

الله تعالى انتخبنا تشبيهاً في العبارة المنقولة بدون الاشتغال بكلام المحقق الذي هو
 اختاره صواب الوقت والعلامة الجرجاني وقول ناصر الدين البضاوي والاصناف في مخالفت
 العلامة الاقاسمي الادب فيصير المخاطب صبيحة فخطبوا لقوله تعالى انما يؤمن الناس بالثروة
 من ثلثون الكتب افلا تعقلون والعجب ان المجتهد لا يرى قال
 النصيب المستر في مرصايد البصار دأ على المخذوم فيه نظرا با او لا فلان اختاره بوجوب عصيته
 الانبياء بطاها كما يظهر من سياق كلامه فخالفت لاجماع المسلمين فان احد انهم لم ينكر عصمتهم
 عن صدور الذنب عما في زمان بعثة والخلقات فيما قبل البعثة وفي صدور البصائر دون
 الكبار مع ان ذلك الخلفاء يرجح لقيام البرهان على خلافه انتهى ثم اعلم ان المخاطب
 لكثرة اشتغال بالامور الدنيوية الدينية لم يتحقق علمنا في عصيته فبينا صلى الله عليه وآله وسلم سائر
 الانبياء عليهم السلام والا على كمال تقديسهم وشيخهم فخطبوا له بعد نظره الى عبارة شرح العقائد
 ان اعتقاد اهل السنة السنية محصور بين هذا ذلك والعلل على اطلاق خيالات كثيرة جدا ان
 يسع هذا المقام ذكرها لكن لا بد من ذكر شي مما رايته في الاسفار كانه قطرة من البحار فان لم
 يدل على الكثير قال ابن حجر الهيتمي السبكي في شرحه المسمى بالفتح المكي على القصيدة الحميرية ان
 نبينا صلى الله عليه وآله وسلم من سائر الازدواج صغيرا وكبيراً عديدا وسواء قبل النبوة وبعدها
 سار حركاته وسكناته وباطنه وظاهره سره وعلانيته جده ومرضاه وخصمه والمخالف
 في ذلك لا يعمل عليه كيف قد اجمع الصحابة رضوا عنه جميعا على اتباعه صلى الله عليه وآله وسلم
 والتاسي في كل ما يفعله من قليل وكثير صغير وكبير لم يكن عنه هم في ذلك الوقت حتى اجماعهم
 عليه وآله وسلم في السرد والخلوة بحرصون على العلم بها وعلى اتباعها علمهم او لم يعلم ومن اهل العلم
 سواهم من انه كما قال الامام المجتهد السبكي ان يظن ان الشك في عصمته في كل ما ذكرناه
 فكذلك الانبياء عليهم السلام كلهم معصومون كما ذكره في عصمتهم قبل النبوة خلاف ما في غير الجليل البهية
 صفاته ما في المعصومين اجماعا بل لا يشاؤون الا على الكل الاحوال من الايمان بانه حقا وموقر كما
 ينبغي وكل في عصمتهم من الصغار بعد النبوة خلاف ايضا وهو غاية في الضعف بل الزم قاله في حق
 الاجماع وما لا يقول مسلم ومحمد في غير صفاتهم كسيرة ونحوه في غير ما يتعلق بطرق التبليغ اما

هذا قسم مصدق من اجماعنا انتهى وقد صرح العباد واحد بعد واحد بهذا اعتقاد في شهادتهم
 وتقريرهم كما لا يخفى على من طالع سنون الاحبار ووجاهة لفرق بين هذا وما يحكي على السنة الماضية
 من عصمة الانبياء وهو انهم انما انبأوا قبل النبوة بعد ما وان كان قلوبهم لا يرضى ذلك
 كما ستعرف ان شاء الله تعالى ليس الا حكمهم باق الانبياء يجوز عليهم اظهار الكفر في احوالهم وانهم
 يقبضون دباسه من ذلك خلاف علمائنا فانهم لا يجوزون في حال من الاحوال ووقت من الاوقات اما
 الحكم النجاسات فحاشيتهم من ذلك فصار عما ثبت في كتبهم قطعا ولا يحيدهم نفع لانه قد ثبت انما
 والا قول يبلغ التواتر ان هذه النفوس بحيث لا يشوبها ولا تخفى الا ترى انهم يفتنون في موضع
 خير من ان النبي صلى الله عليه وآله وسلم يقبض من ائمة من ائمة كثيرة لا يبعد عنها اتفاق
 وهو ان ائمة الاول لا يكبروا بخبره ولا يستخسروا به ولا يذكرون في ابي مريم و
 ذواوه من امره النبي صلى الله عليه وآله وسلم ويشتر من ائمة وهو يقول لا اله الا الله بالجمعة فحينئذ
 عن متصل سمع المذاهب حتى سقط ابو هريرة على الغرار ثم اتى سيد الانبياء في اليوم من عمر
 فقال يا رسول الله لا تغربن هذه البشارة للناس فانها سوجبة سقط العباد وتغير حالهم
 وباعت لصور الشرايع والكام لهم فقال النبي صلى الله عليه وآله وسلم وعلمهم يا ابا هريرة
 ثم لا يذكرون ما يقرون على نبينا صلى الله عليه وآله وسلم انه يخفي امر ائمة ائمة المؤمنين خوفا
 من الشجبين بين الامم والسود من حين الى حين حتى ينزل الروح الامين بانواع العباد
 الشديدة من المؤمنين ولكنه صلى الله عليه وآله وسلم يعلم بعد ذلك انهم لا يفتنوا في مرة وعلم
 اخي هذا الامر بالوصول الى ائمة نبينا كما لا يخفى على من يتبع الجار المحمدي لما روي في الفقه والاعمال
 وحسب صراط المستقيم بل هذا الاما انكروه الفاس من حيث لا يشعرون والعجب ان يطلب
 انه يذكر ما قال شارح العقايه في نفسه ويذيل عما قال الصادق ع ويرويه الكاثر
 من المحدثين بل انه عمادتهم في الكتب المتقدمة التي اصح الكتب قبل كتابه
 على اصولهم يدل على صدور الكفر من الذين صاروا الانبياء وبعثوا الى الامم ولم
 من سائر موسى عليه السلام وسار ومعه الى النور سالكين رتبة ائمة ائمة طاهرين

الذي في تفسير علي بن ابراهيم القمي شيخ الكليني وغيره من كتب الائمة ان الله تعالى
عليهم حتى احرقوا بعد نزول الصاعقة وما تواني لاساعة ثم مضى ثم اتيوا فثبت انهم
قد اكفروا وكفروا اي كفر عظيم من كفر الجحود الذي هو الكفار بنو امية عليه السلام وطلب
الرواية التي في الحديث عنهم عقلا ونقلوا ويلزم منها جسمية وتجزئة في المكان وتقسده تعالى
باللون والكمثارة الى غير ذلك من عوارض الاحكام فضلا عن الرواية بجملة وعلاية نظره
ان به الحديث يدل على انهم ليسوا موصوفين من الكفر بدون الخوف واليقين ايضا فانك
بالكتاب والصغار هو اوعدا **والعجب كل العجب** من حادي حسان
الكلابي شيعي كما ستعرف انما الله تعالى حملوا هذا الكفر الصريح والتجود الصريح على الصغيرة
فاغبروا ايا اول البعيرة ثم ان الله اخبايا جملة قد رويت من الائمة والى على ان الله
الذين ذكرت قصتهم في القرآن المجيد من اعتقد في الرب المعبود ما يتقده البصائر
واليهود من ان الله تعالى اخذ ربنا وولدا كذبت تخريج من افواههم ان يقولون
الا كذبا وانا اذكر شيئا من مقالاتهم واكتفى على رواية من رواياتهم في حال
ملك لانياس من جملة من رواياتهم المعيرة التي ذكر ابلع من الطاق والباشام
تلازمة فضل الشاذان ياروي الكشي في كتابه المصنوع لتفقيدها حال عن محمد
بن مسعود قال حدثني عبد الله بن محمد بن خالد عن علي بن حسان عن بعض اصحابنا
رفعه الى عبد الله قال ذكر عنه جعفر بن واحد ونفر من صحابة الخطاب
فقال انه صار الى سرود وقال فيهم وهو الذي في السماء والى الارض
الله ط قال هو الامام فقال ابو عبد الله لا والله لا بادي نبي واية مفقت بيت
ابراهيم شمر من اليهود والنصارى والمجوس والذين اشركوا الله ما عظمهم
يصغرهم شي قط ان غريزا حال في صدره ما قالت اليهود لمحي الله اسم من النبوة
الله لو ان عيسى افرجا قالت النصارى لا ورثة الله صما الى يوم القيامة والله لو
اقررت ما لقول في اهل الكوفة لا خدتن الارض وانا انا لا عبد مملوك لا اقدر
على شيء صد ولا تقع الهبة بلفظة والمما حاشيت التي روى سندهم واما انهم ابو جعفر

الكلي في انكافي وغيره ممن يقوم مقامه في غيره انفس على ان الانبياء رسلهم فنفروا الى
 الاثم بغير قصد واصابهم مصيبة الامن بهذا السب فثبت نبرأ وذلك نفوذ باسم من به
 المهابك ثم **سأل** عن المخاطب اذا اردت بقولك ان الانبياء معصومة ما قلنا ان
 فان قال اريد انهم كذالك من ابد اراد الولافة فقول ليس
 بل جهادة علمهم مثل العقيدة واتباعه يكرهون الكفار اشتد بها كما فعلت سابقا واورث
 في ذلك المقام كلام والده المخاطب المقام وان قال اريد انهم معصومون من وقت
 البلوغ الى غير ذلك من الاوقات فلا بد من التمسك في العبارات ولا يسوغ دعوى
 عصمتهم عليهم السلام على الاطلاق كما يجري على استتم فليس للمخاطب ان يقول في
 خطابنا انه يلزمكم عدم عصمة الانبياء بعد صدور الاعتراض من العلماء بتجوز الكثرة
 والخطا لا نقول يلزم من قولكم ان الشيخ المفيد ومن يجري مجراه ممن يرددون
 في حصول العصمة لهم من اول الامر ويكرهونه ليسوا باقائين بعصمتهم فكيف يتحقق الاجماع
 كما ادى غير واحد منهم فضلا عن ان يصح بعضهم ان اصول الامامية لا يحكم بعصمة
 الانبياء من اول الامر الى آخره عن السفاخر نعم به القاعدة مسئلتنا صلوات
 الله وآله وسلم ولا تمتد من عقيدة الظاهرين **والذي** يشهد عليه ما قاله الامام
 في كتاباته على عيون الانبياء ان الحديث الذي روى الصدوق عن الرضا
 عليه السلام في حق آدم ابي الابرار يدل على ان الصغار قبل البعثة قد صدرت
 من الانبياء وكذا اما قاض الامام ائمة كوريجيا عن سؤالات علي ابن ابي حمزة
 يدل على هذا المقصد وفما مثل ذلك من احاديث ائمة الاظهر لا يساغ دلا
 يوافق ما اشتهر من ذهب الامامية ان الانبياء معصومون قبل المبعث و
 بعده مطلقا ومن ثم استدلل المتكلمون من الشيعة على هذا المدعى بالادلة العقلية
 لا بالبراهين النقلية وما يظهر من احاديث العرة عليهم السلام ثم اخبرني في هذا
 المقام وهو ان نبينا صلى الله عليه وسلم والائمة من بعده عصمتهم الله تعالى عن العترة
 والكبيرة من ابد ارجايتهم الى وفاتهم واما غيرهم فلم يثبت بهذه المنزلة لهم لكنهم معصومة

عن الكذب فقط من اول العمر الى انتهائه ولا شك انهم معصونون من جميع الذنوب بعد
المبعث ويؤيده ما دوى الصدوق في كتاب الغيبة ان السبعين المختارين من اصحاب
بعثهم ابي بكرين وشدريين وعلهم من الانبياء والمسلمين بعد ما صدر منهم ما صدر
ما تواتر في الصدقات ايضا يؤيده ما اشتهر من نبوة اخوة يوسف مع ما صدر منهم
في انقضاءهم وايدانه وارثا بكتاب الكذب وغيره انتهى ما افادني التعليق المطور وطى
ان هذا الاضطراب والاختلاف منهم انما هو لانهم اذا نظرنا الى علوشان الانبياء عليهم
السلام قالوا لبعضهم من الابداء واذا نظرنا الى احاديث الائمة المتواترة في شاكلتهم في
عما قالوا كما هو مقتضى عقايد قدامهم وقالوا لحفظها ان الانبياء ليسوا كذلك ويحتمل ان يكون
الاختلاف لا خلاف طباعهم في الاصل بالخير من الخلق والخلاتى وعدمه كما
طعن القاضي صاحب الاحقاف بقى شىء وهو ان تجوزهم صدور المعاصى من الانبياء
على نحو من الانحار لا يستلزم صدور ما فى الواقع من احدهم فضلا عن جميعهم حتى نلزم
الصدور من شرفهم وافضلهم عند العقلاء كيف وقد اكدوه في المعجزات انكارا شديدا
والا بالارباب فان اردت التفصيل فارجع الى شروح الشفاء وامثاله التى تفيض بالليل
وحاشية التى تروى الغليل حتى تلبس عريكة المخاطب ونكس شكميته عندك **ولما**
قد صرحوا بان محمى عليه السلام الذى قال الله تبارك وتعالى فى شأنه لم يحصل له
من قبل سميّا لم يحط به اذ كتاب شىء من الزلات فى زمان من الازمنة فعلم ان
المراد افراد الانبياء فى الجملة لا كل واحد واحد منهم ثم اعلم ان مقصودنا من سلب
العصمة عن غير نبينا صلى الله عليه وسلم ان ليس فرد منتشر او مخصوص من هذه الائمة
المرجوة معصوما كما حققه الامام فخر المصنفين فان ارادنا معنى على ذلك اذ الكلام
موقوف فى نيابة نبينا صلى الله عليه وسلم دون غيره من الانبياء الكرام فالاذعان بان
النبي صلى الله عليه وسلم ليس عند اهل الحق بمعصوم وان عبارة شرح العقايد بالنسبة
يعل على صدور الكبار والخطا ليس محل النزاع **فان قالوا** اننا انكم اوردتم
فى هذا الباب حديث الائمة الاطياب وهو لا يستلزم اعتقادنا به لولا انه قد ثبت

ما نتم في صدقها فبأن الحديث الجعدي غيره عندنا أول ليس بمجول قلنا
ان صدق المعاصي من الانبياء سيما حسدهم وعداوتهم ومجدهم بمناقبهم الهندي ثبت
بالاخبار التي تكرر معنا باضافات القطع واليقين كما بينا في ١٠٠٠
هذا من الاعتقاد من الرواية والما يلزم ان يكون نبارا اعتقادات
مجرد القياسات الوجيه والدلائل العقلية قد نطقت اخبارهم وشهدت اخيارهم بان
اصحاب الجعدي من يثبتون العقائد الاصولية كما يشنون اسباب الفروعية من حيث
المعتمدة المنسوبة فان قطعهم النظر عن تلك الروايات المتواترة التي رويت في مناقب
الائمة الطاهرة تدل على حسد الانبياء وانكارهم عن امامة الائمة فانتم ح باعتراف
الستكم عن دائرة التشيع خارجون وفي مكايه الاباسته وقياساتهم داخلون
للحق كاريون **مع ان** المخاطب في المقام الآتي اثبت نقصان القرآن ^{المجيد}
وتخرجه على رواياتنا وتوجه الى الزمان بمجرد رواية الاحاديث زعمانه انها تدل على
مداه كما وجهه والحال ان هذه الروايات ضعيفة الدلالة وموشوقة على نفس عليه
علم الهدي الشامي كافي في جميع البيان وغيره من كتبهم على ان الحق امامهم الاعظم يورد في
كتابه المسبب في كبر من الاخبار الاحاطا ويطن على اهل الحق ويقول انهم ليسوا
بقائمين بعصمة الاخبار فبعد ذلك كيف يصح قولهم وقت القرار ان الروايات لا
يستلزم الاعتقادات **اما قوله** وثانيا ان آية اولى الامر الخ فاقول في جواب ان
اراد لزوم عصمة امته النبي صلى الله عليه واله وسلم من حيث الاتفاق والاجماع فذلك
مطابق لما يكون عبارة الامام الرازي ^{عليه السلام} اسد عنه تائيد الما قلنا وهذا من غرائب تفسيره
تعالى وان اراد لزوم عصمة بعضهم بالخصوص وعلى مقتضى الفرد المفسر فهو باطل قطعا
كيف لا وقد صرح الامام قدوة المتكلمين بخلافه حيث قال لا جاز ان يكون بعض
الائمة الى اخره ومن ثم يحكم العقل بان المخاطب لا يفهم ما في الكتاب مع ذلك
يتصدي لتحرير الجواب فويل له مما كسب من الزلات والآثام وويل له مما اراد
من عبارات العلماء الاعلام **قوله** اما بجهت كفته الخ **اقول**

حال مقلد مجتهد فانی قبل ازین بر خواص میان گشته و لیکن برای افاده عوام با شرح
 آن میگویم و میگویم که مجتهد مذکور در صوارم تقلید بزرگان خود میگوید که این دعوی اجماع
 اعظم حیل و اکبر مکابله اهل سنت و جماعت است که چون از دلائل بایره و اقامت
 مجمع کاهیره اثبات عشریه عاجز میشود متشبست میشود بدعوی اجماع و ازین اجماع میخواند
 مگر اینکه چند کس از علمای اهل سنت بنابر خوش آید سلاطین روزگار خود بر آنچه که نظام
 سلطنت و یا استحکام مذہب خود در آن می بیند اتفاق میکنند و آنرا اجماع می نامند
 تا باین لفظ عوام خلایق را بیدارند و حق را باین جلیه پوشند نمی بینی که چون شیعیان
 بآیات احادیث منقول علیها و دلائل عقلی در صدد اثبات امامت علی بن ابیطالب
 میشوند و اینها ازین امور مذکوره جزئی در دست ندارند که آن برسبیل محاربه
 امامت ابی بکر را مثبت سازند مجامع شده دست در دامن اجماع میزنند و میگویند
 که حجت خلافت ابی بکر اجماع است و اجماع بنابر قول النبی صلی الله علیه و سلم لا یجتمع
 امتی علی اشتغال حجت است و هرگاه علمای شیعه ایشان را محتوق مبادند باید
 چگونه دعوی اجماع درین مقام صحیح باشد و حال اینکه جمیع بنی هاشم و اکثر صحابه
 کبار مثل حضرت سلمان و ابوذر و عمار و غیره از مهاجرین و سبعه بن عباد و غیره
 از انصار و اهل این اجماع نبودند قایم حاضر گردیده دست از دامن اجماع
 کوتاه ساخته مثل رو باه اینطرف و آنطرف می خردند و دقیقه از دقایق ربوبه
 بازی فرو گذاشت تمیز گاهی میگویند که امامت به حجت سید کس ثابت میشود
 و گاهی بدو و گاهی میگویند که اگر یک کس از نشان بیعت نماید هم امام واجب
 الطاعت می شود چنانچه بر متبع و متفحص کتب کلامیه تحقیق نیست انتہی ما قال
 ایجالی الناصبی علیه السلام اکتول عبارت بعضی از پیشوایان برده مجتهد
 که بنابر شهر و الد و مولود و شاید و متهود باشند و از مجالس المومنین افتد انتحال
 نمایند باید شنید و اذا ثبت حصول الامامة بالاقتدار و البقیة فاعلم ان ملک
 الحصول لا یفقر الی الاجماع من اهل الحل والعقد اذ لم یقم علیه ای علی بن ابی طالب

دلیل من العقل والسمع بل الواحد الاثنان من اهل اهل والعقد كاف فی ثبوت الایامه
 ووجوب اتباع الامام علی اهل الاسلام علیما بان الصحابه مع صلواتهم فی الدین وحق فطنتهم
 علی فشرع كما هو حقها اتفقوا فی عقد الایامه بذلک المذكور من الواحد الاثنین کعقد عمر
 لابی بکر وعقد عبد الرحمن بن عوف لغمان ولم یشرطوا فی عقد اجتماع من فی ائمه شیعه علی اهل
 اهل والعقد فضلا عن اجتماع الایامه من علماء اصهار الاسلام ویتهدی جمیع اقطارا بعد از جمیع
 این عبارت شوشتری در تناقض واضطراب اقوال علمای ما آنچه گفته است نیست که ای
 عزیز یک درین سخنان تامل نمایی که بخط بسیار دارد اول آنکه ایشان چنین مقرر میکنند
 و از آنچه سابقا در موافقت نیز نقل کردیم معلوم شد که دلیل بر امامت یا نقص است یا جماع
 نقص نیست و اجماع در غیر ابی بکر نیست پس امام ابی بکر باشد با جماع و از اینجا معلوم شد
 که ثبوت امامت یسبب میشود و امامت ابی بکر تنها بهم رسیده نه با جماع و هیچ دلیل برای
 از برای ثبوت امامت اجماع می باید از عقل و نقل نیست اینها همه تناقض و اضطراب است

استنبطه کلامه زید خزیه و علامه **و الحمد لله** که جواب

و ندان شکن و قانع اساس کردن این جهت دریده و من قبل ازین توضیح
 آید بعد از آنکه چگونگی از عوام و خواص اشتباهی باقی مانده جایگز عبارت از آنکه الحاق و تفسیر
 السقیه نقل نموده ام پس اعراض این امور دلالت بر کمال سادگی مجتهد زمانی دارد که
 فصاح و شتایع پذیر خود را با نیزه می بیند و اعراض و اعراض ستانید ولیکن چون بچاره بدگاه
 عبارت نصیر رساله بصارت العین بی نمی برد عذری در اعراض پس قوی دارد و لغفم قال
 العالی انما فی بزیایه **فرد و هشتم** از خان صد گفته از سخن فیهان طلب به من خواندن
 عاجزوم پس در تفهیم چه **الغرض** برای تمیز و تادیب این پدرو پس در حق چند
 می نویسم و میگویم که درین مقام هم عنوان جدید بدین حق الامام از رعایت ایزدی در جواب
 فرارسید بفرموده ایشان باید دید و بگوشت جان و دل بایستند که جناب مجتهدین مقتدایان
 مثل قاضی شوشتری درین بیانات عین نصب العین که استند دست از
 سواد ذوی القربی برداشته و مانند شام بن سالم و شیطان الطاق علی مانی ای کلینی

والکشف مذہب رفض را خیر باد گفتند تفصیل اجمال نیست که جناب تقوی بروایت
برادر علم ابدی یعنی رضی در خطبه پنج البلاغت میفرماید و لغری لمن کانت الامانه
لا یتعقد حتی یحضرا عاتقنا من الی ذلک سبیل و لکن اهلها یحکمون علی من غاب عنها
ثم لم یس للشیاه ان یرجع ولا للغائب ان ینتجرا لاولی اقاتل عین رجلا ادعی لم یس و
منع الذی علیه ترجمه این عبارت بر زبان زواری مامیه که علی بن حسن نام اوست اینست
و قسم بزنگانی من اگر امامت منع نشود تا آنکه حاضر شوند جمیع مردمان نمی باشد بانقطاع
امامت از پی در پیچ زمان این جواب انکار معاویه است و اهل شام اجماع را بر رجعت
آن امام علیه السلام بنابر آنکه اجماع محتاج است در انعقاد جمیع اهل اسلام و آنحضرت
اشارت فرمود باین کلام که اجماع برین وجه امکان ندارد و اگر ممکن باشد عاقل اورا در
غایت دشواری می شمارد بلکه معتبر در انعقاد اجماع اتفاق اهل حل و عقد است از
امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم برای از امور چنانچه اشاره فرمودید آن ولیکن اهل
امامت حکم میکنند بر کسی که غایب است از ان پس از ان نیست مر حاضر رضی را همچو
طلحه و زبیر که اوجیت رجوع نماید و نه غایب را همچو معاویه که اورا از برای خود پیش اختیار
سازد از بلفظه اهل ایمان را باید که زبان درازی بجهت فانی بخار بپای پیروی
و نادانی را بحشم انصاف ببینند که از کجای کجی میرسد و حقیقت این یافه در ا و ضلال
و گمراهی برناصیت و خروج او و مقتدایان او دلالت دارد باینکه و البته مد که جناب
امیر برای ابطال مذہب این قوم بی پروا رجعت اجماع اهل حل و عقد و کفایت نیست
چندی از ایشان وقت انعقاد و ترتیب رضای الهی بر اتفاق مهاجرین و انصاف فقط
بر عبارت مسطور اکتفا فرموده اند بلکه جایجا اساس مذہب رفض را بر انداخته اند از
در بعضی از کتب میفرمایند که اند یا یعنی القوم الذین بايعوا ابابکر و عمر و عثمان علی
بابا یومعهم علیه فلم یکن للشیاه ان ینتجرا ولا للغائب ان یردوا انما الشیء للبهادرین
والانصار فان جمعتوا علی رجل و سموه اماما کان مد رضی فان خرج من امرهم خارج
بطعن او بدعت و ردوه الی ما خرج منه فان ابی قاتلوه علی اتباع غیر سبیل المؤمنین

و ولایه امده ماقولی زواری نه کورد در ترمجه میگوید بدستیکه شان اینست که سبایت
 کردند با من گروه مسلمانان آنرا که سبایت کردند بانی بکرد عمر و عثمان بر آنچه سبایت کردند
 بایشان آنحضرت این را فرمود بر حسب مقتضای عقیده قوم از روی مدارا و تقریب
 از برای ایشان با جمیع و اتفاق با صادر شد این از آنحضرت بر طریق احتیاج بر قوم
 الزام بر ایشان را چون اعتقاد کرده بودند که بنای خلافت بر عقیده سبیت است و کردند
 آنحضرت ثابت بود بعد از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بلا فصل بنفس که سبایت شده
 بود از وی فرموده خدا اینها را پس نیست حاضر اگر مختار باشد و نه غایب اگر باز گرداند و
 اختیار نماید بدستی که مشورت کردن برای مهاجرین است و انصار پس اگر گردانند
 بر مردی از انام پس بنامند او را امام باشند آن برای خشنوی خدا است و در آن کار نظام
 پس اگر بیرون رود از امر ایشان بیرون رفته بطنی باید بعتی در آن کار باز گردانندش
 به آنچه از آن رفت بناچار پس اگر سر باز زند کار باز کنندش بر مردی کردن او بغیر
 راه مومنان و بدد او را خدا است و از آنچه برگشت از آن اینی بلفظه و ازین
 افادات شیخ و احادیث شریفه کالتور فی الظلم و النار علی العلم هوید باشد که حضور
 جمیع مردم ضرور نیست و حکم اهل حل و عقد در باره امامت نافذ است و اتفاق ایشان
 همان روز باشد که اتفاق امامت اتفاق افتد یا در قریب آن چنانچه در امامت صدق
 که اصل خلافت در کن عظم تشبیه در حقیقت است با اتفاق است بطور انجامیده که
 بعضی از اهل حل و عقد در سقیفه سمیت نمودند و بعضی بعد از آن فوراً و تدریجاً داخل
 میشدند و اگر اتفاق امامت مشروط بجنورت نامی افراد اهل حل و عقد بود همان نشانی
 کاسه زیرا که حکم مقدس رضوی اهل حل و عقد در آن وقت زمره مهاجرین و انصار
 بوده اند و اینها جمیع غیر بلکه هم غیر و حضور هزاران کس در وقتی از ادوات در غایت
 دشواری و تنگنای از امر کان عادی و اگر اعداد را از الوقت بآست دارند و بعضی دایره
 بکلفات تمام گزشتند باز هم علت مقصود بنیال شیعه نمیکند ارد زیرا که حضور
 مردم بدون توبتهای سابق در وقتی خاص از بقیه همان مستبعد از عقلای زمان

کیفیت جمع کردن صد نفوس بر اینکه مصداق تاجش بر هم زنی خانه سوخت بوده باشد
 چنانچه بعد وفات شریف در خلافت صدیق روداد که مرتدین و کافران بمحجوب علیه
 السلام در دیگر مطروین خانه خراب دینه طیبه را محصور و محاط گردانیدند و استیصال اسلام
 و انواع فتنه و فساد و خرابی قصد کردند پس کلام جناب امیر علیه السلام معلوم شد که حضور
 اهل حل و عقد وقت انعقاد فی الحبله در کار است و مشروط بعدی از قلیل بسیار
 نیست و در هر خلافتی بیعت اهل حل و عقد بدرج روداده و اجماع ایشان بهمین طور
 اتفاق افتاده و کتب فریقین بآن ناظر و مجرایست و تواریخ طرفین اینک حاضر
 الغرض بر خلافت عقیقه محدثه نواصب معلوم بدینی اولی عیان شد که امامت را
 باجماع ثابت می توان کرد و خود جناب نقشبند باب مرتضوی کرم الله وجهه بر امانت
 خود استدلال بیان نمودند و بعضیت و معجزات و نفوس قطعیات کاهی بسیار که
 نمکشوند و اینهم عیان گشت که انعقاد بیعت بعضی دون بعضی از اهل حل و عقد
 ابتداء صورت می بندد و بصفتی که در کس حاصل میگرد و بهمین است آنچه علما
 سنت و جماعت تقریر و تحریر کرده اند از اکابر متقدمین اهل کلام تا امام رازی
 و از امام رازی تا علامه نقض رازی و جرحی و از ایشان تا صاحب تحفه و مولف تفسیر
 السیفه یعنی فاضل تبریزی ملانی پس اجماع را از اعظم کیود و خیل دانستن و بر
 بیت بند کس تحقیق حالش دانستی زبان اعتراض کشادن و بدو قوع تناقض
 درین امور خیالی بستن بر و کلمات مقدسه مرتضویه کردین و ملت شکستن است
 چنانچه شوشتری و جالسی و غیره بایب نفاق باطلی مصداق شده من بعد
 محضی نماید از کلام بلاغت نظام جناب امیر علیه السلام اینهم عیان گشته که بر
 خلافت راشدین اجماع اهل حل و عقد صورت بسته و نور رضوان الهی بران فتنه
 و هر یک که سر از اتباع برزده به بغاوت انصاف یافته بلکه بجهنم رفته اکنون از نهضت
 می پرسم که جناب امیر اگر همراه اصحاب یعنی مهاجرین و انصار بودند چنانچه بسبب
 اهل حق است فتم المقصود و اگر نبودند آنچه لازم آمد تفصیلاً شرح بیج عبارت از آنست

نشاندهد حاشا شام حاشا عکلا ه اگر خباب میر و سایر بنی باشم و بعضی دیگر از
مهاجرین انصار متخلف می بودند بایستی که حضرت امیر آنرا ذکر میفرمودند که ادا بر
مقصود بود یعنی ای معاویه یا ما است صدیق معتقد هستی یا وصف تخلف من و سایر
بنی هاشم و فلان فلان از مهاجرین انصار پس ما است راجع قبول نمیکنی و راجع
نمایی مردم موقوف میدانی فلیند بر و بر اهل قره است محتجب نیست که برخلاف
تمام و خرافات رفته ایم لازم می آید ملزم و متوجه بودن خباب امیر تفصیلش آنکه
امیر شما را سرسید که بخواب امیر المؤمنین بگوید که خباب از بیعت تخلف کرده بودند
و بعد از خرابی بصره بیعت فاشا بنا خوشی است که راه بعمل آورده پس استحقاق امانت
خواب و کلمه می از خباب مسلوب شد غایب نمیشد من امر هم بطعن او بدعت رده الی
ما خیر من ذل ان ابی قحطان که الی آخر المکتوب و چون استحقاق خلافت از دست
رفت نامت من از کلام حضرت به ثبوت پیوست زیرا که بانیان و خلفا هرگاه دو
که مبارزه نمایند و یکی با عترت خودش المیتى و استحقاقی نداشته باشد و از آن
مومنین براجل دور افتد و بر خستند و خدای عزوجل دل ندهد بلکه بخوس قمر طر کرد
معین خواهد بود و دوی دیگری فقین المطلب و اگر حضرت این امور را که در مکتوب
ذکر فرمودند بیکان عبدالله بن سبا و اولاد صورتی و خنوی او و اقصی نمی بندارند و فقط
بای الزام من ترتیب میدهند این از دو وقتی صورت بند که من معتقد آن باشم
که شوره خلافت نیست مگر برای مهاجرین و انصار مع ذلک عویست
مهاجرین یکی نمی ارزد زیرا که آن بپارگان یا وصف ملازمت دائمی بندهب نمهر
بی نبرده و گول و فریب خورده اند و اگر آنها بکنون سنیر منیر مطلع شوند علی الفور انکار
از بیعت نمایند پس قصد الزام چه صورت داشته باشد و نزد من فارتق میانه جناب
و فاشا معتقد من بسیار از امور است از انچه تنفیذ احکام و اجرا قصاص و حدود
کرد و ذوات خلق موجود و از مابده النزاع سلوب فلینم انجام تم الخلفا عیاذ الله
و اینهمه زیادیات و توسیلات اهل خرافات چنانکه دانی لازم آمده و اهل خود را حقین معلوم

گفته که آنها ساخته و پرداخته شیخ نجدی از تاج الحکما را بنیاسیه است و اگر
جناب امیر میفرمودند که بعد از تحلف من اجماع مهاجرین چه معنی دارد تا
 وعید لازم آید معاویه را میرسد که بگوید که مراد از خارج در مکتوب کوراکر عامست
 حاصل فانه اتبع غیر سبیل المؤمنین الی آخر المقدسات و اگر مراد از خارج غیر از همان
 و انصار است پس خون طلحه و زبیر که از مهاجرین بودند چرا میزند و اگر گویند
 که آنها بیعت را آنستنه معاویه توانه گفت که پس جناب از تحلف بیعت چرا باقی
 نشوند چه جائی آنکه بر خلافت وصیت پیغمبر صلی الله علیه و سلم عمل نمایند و بشق عصا
 مسلمین قصد فرمایند و جناب زهرا رضی الله عنها را ابر ابواب مهاجرین و انصار بر آ
 بر بزدن خلافت صدیق بگردانند و بعد بیعت خون فاروق را بدست فروزن و بگویند
 بریزند و برای حمایت آتش پرستی یا عجاز و خرق عادت بر خیزند و طاعت
 کام بخور داده اگر شستن عمره بنگر کر ابقل که دلشاد کرده باز لوعه قلبی فرو بپاشند
 و نایره رشک و حسد بخیر طبعی سر کشند تا آنکه جناب الایه پستین عثمان ذی النورین
 افتد و چنین علیم و کریم را از دست بلوایان بکشند و چون تقبه دین و ایمان است
 قسمهای شرعی را چه اعتبار و لعن و طعن قلعه عثمان را چه روز بازار و مشیو هم
 نشو و کاین تقریرات جائز نیست و سر اسر سواد است زیرا که این و هم دلالت
 بر آن میکند که اهل و هم و خیال بکتب قدیم و جدید رجوع نموده اند کاشش بصوارم چای
 مقله مفری شوشتری که نام کتاب او را هم سرده کرده و آورده و دریابند که میمون
 جالسی در اول مسئله انبیاء که وجوب معرفت ایزدی عقلی یا شرعی است بزم خود
 ثابت میکند که بطور اهل سنت لازم می آید الزام انبیاء علیهم السلام بلکه محجوبیت خاتم
 انام معاذ الله من ذلک پس متوهم را برین تقاریر که بر اصول رافضه لازم آمده
 و بیانیش برای عبرت خلایق اتفاق افتاده نمی باید زبان طعن کشودن و تشیع
 نمودن که آخر تبه خدای از درجه خلافت و فرمانروائی بلند تر است پس این تقریر را
 بطریق اولی برای ابطال مذہب رافضه جائز خواهد بود اینک عبارت صنوارم چون

که مولانا سیف الدینانی از آنجا بزرگترین جوده برهم زد و اندیشه اش نو که تا بر نه بر این است
 هرگاه نبی باید و بگوید که آنها ندانی دار به که معرفت خود را بر شما واجب گردانیده و من
 رسول اویم که بر شما مبعوث گردیده ام عباد را می رسد که بگویند که ما هنوز معرفت بوجود
 خدا نداریم پس ترا رسول او بگویند انکاریم و هرگاه رسالت تو ثابت نباشد گفته تو که
 خدای شما بر شما معرفت خود را واجب گردانیده از معرفت اعتبار رسالت باشد پس
 در رخصت و بیعت لابد که نبی مژم شود و ساکت بماند و خایه و خاسر برآورد و پشتر خدای خود
 از حقیقت حال خبر دهد و لابد که حق است چون این وقت حق بجانب بندگان خود پند
 خلافت را معذور دارد و خود هم از چنین بعثت و ارسال نادم و پشیمان گردد الی آخر
 اقال و کسی از خلافت بخیر تواند کرد که همچو شیر خدا در خلافت خود و وقت خروج نقیه
 و مدار از دست نهد و بنا بر مراعات نه پس ملازمین خود از متقدمین متقدمین و الزام
 مساوی این مقدمات را در خطب و مکاتیب مرتب نماید چه الزام و مدار او تقریب اهل
 دنیا بهین قدر حاصل میشود که مهاجرین و انصار بهین مثل متقدمین گردد اند پس
 ای معاویه باید که سرتابی و برای انجسایل که انما الشوری للمهاجرین و الانصار فان اجتمعا
 علی رجل فسموه اما در الزام معاویه و تقریب مراعات کدام ضرورتی هست فکیف اقرا
 بر خدا که کان مد رضا چه جای نفید و اصلا به جهنم و سارت مصیر که کمال الدین بخراش
 که حال تجریش کجای بنجم طوسی عنقریب آید هم در شرح نهج البلاغت ذکر میکند و نمک
 مقتضای اصول اهل حق حقیقه الزام اهل شام است و مقتضای اصول رخصه الزام
 حضرت امیر علیه السلام و بر نهج استکامی بنات بر مقدمات و اقیه و بنا بر حجت
 مساوی معاویه بر نهج امیه فمن ثار فلیومن و من ثار فلیکفر انما ائمة فالله المین نار
 احاط بهم سرادقها و زینتها و ثار لیس از اهل ایمان خطور نمیکند که باین مقدمات
 تشبیه نمایند که بر لاف و کزاف تشبیه مانند نسج مناکب شد و عالمی بدیدنش گمراه شود
 و خون خلاتی بر زنده و مقدمات متواتره مفسوده را بر زبان مقدس بخارند و بگویند
 که قریب است پیغمبر صلی الله علیه و سلم در فلان وقت و فلان روز چنین و چنان فرموده

و بسیاری از آیات در خصوص آن ذکر شده ای معادیه گوشتی که دم و دو خلافت
 داری و حرف خلافت بر زبان آری ازین معادیه یعنی نصوص آنکه آشتن و دست
 یابن امور در از ساختن صریح می ترادد که خلافت بلا فصل را بر کز اصله نبود اما
 آنکه که بحرانی در شرح نهج البلاغه بیان کرده یعنی احتمال دارد وجود نص و لیکن
 بر زبان نیارند و در اجماع متک کردند زیرا که قوم آنرا در خلافت متقدمین قبول
 میدانستند و محتمل است که سکوت از ذکر نصوص از آن باشد که در مبادی خلافت
 بعد از حضرت رسالت آن نصوص اقبال التفات نداشتند درین وقت که قرون
 و دهو که گشته از یاد مردم رفته که التفات مناسب خواهد بود انتهی محمد لایس
 پیش نیرود زیرا که خود این منجر و دیگران از قدامت و تاخیرین روافض در کتب کلامیه
 جاییکه بحث در فضایل صدیق میکنند میگویند که اگر حدیث قد و خلعت و غیره صحیح بود
 صدیق در سقیفه ذکرش میکرد و چون بر زبان نراند معلوم شد که اصله نداشت چنانچه
 بر پنده این کتاب و بحار مجلسی و تصنیفات فاضل طبری محقق نیست و اکنون چنین
 میفرمایند فاعبروا یا اولی الابصار مع ذلک فیما بین این برد و امر فرقه ها
 از انجمله آنکه احادیث مذکوره نصوص نبود و بدست مرقنوی هزاران آیه است
 و احادیث لا تعدو لا تخصی مصداق و مانع سهم من آیه الا هی اکبر من
 اختتام موجود و از انجمله آنکه صدیق کے طالب خلافت بود آری در مناظره انصار
 امیر ثابت فرمود که خلافت بحدیث الائمه من قریش برای مهاجرین است و حضار
 او را برای خلافت الیق دانستند و سمیت کردند و اختلاف سابق باقی نماند بخلات
 مابیه النزاع که جناب امیر خاصه خلافت خود را ثابت میفرمایند و مرحله ناطلی می نمایند
 و معرکه ای آرایند هر معجزه که بیارند و هر نصی که در خصوص ترتیب دهند بر اصول متخلین
 و نصوص کمتر خواهد بود و از خطب و مکاتیب حضرت مرقنوی اینقدر مثل بدی اولی است
 که جناب امیر گاهی از معتقدات امامیه که در باب امامت خواصهای پشمار و حضارین
 بسیار و نصوص قرآنی و احادیث پیوسته بر ائمه علیهم السلام مرتب و مذهب

کرده اند حقی بر زبان مقدس نیاورده اند حتی که در تمبر که با نیزه اصول مذکور
 یعنی اضمار قلبی را هم همین معنی مقتضی است فانطبق المثل المقتضی رضی المحضات
 و لم یمن القاضی طرفه آنکه چون آن دلائل با بهره و حجج قاهره در قریب زمانه
 نبوت و ظهور اهل بیادوت قابل التفات نباشد چنانچه محصول کلام بحرانی است پس
 بعد از وفات مشهور و عوام دوران آن در خواص و عوام و ابرادان در کتب کلام چه مجمل داشته
 باشد و از اینجا اینهم بوضوح می آید که اموریکه اهل حل و عقد بران عمل نموده لایق احتجاج
 نمی باشند و آیاتی و احادیثیکه رفته اند از این است که لال کرده اند از بعد تسلیم دلالت
 صحت هم ازین باب است که لا یخفی علی اولی الالباب آری اهل حق را میرسد که امامیه را
 پیروان تنبیه در اصول ایشان باشد الزام دهند که خود کرده را در رانی نیست و بعد از
 آنکه خود را در خصوص اندیشه که بود همین بود که مبادا اصحاب که معتقد خلافت متقدمین
 از پیروان ایشان کنند دست از رفاقت بردارند ولیکن میرانم که مقتضای بلاغت کجا
 رفته بود از این خصوص تفاوت امیر شام و خلافت خود بعنوانی ثابت میکردند که غیر از
 منصب عدنان بسوی متقدمین منطبق نمیشد و این از بیغالی کلفت دست میداد که اکثر
 فقیه امام اقصی و ابلغا علما و کتب دینی امامیه از تصانیف کلینی امام اعظم و طائفه
 و صدوق صاحب قلم زوره اینک حاضر اول دلیل بر آنست که آنجناب از فقادر کار نبوده
 چه تقریب مبین میشود که خود جناب امیر تنها بقتال کردن کسان قوم عاصی حیدری ایستاد
 نهاده و دادش بیاعتبار نشان داده که هر یکی از آنها در قوت و تن و توشش برابر بزرگوار
 اهل شام بود و بعد از تسلیم اگر حاجت میکرد کس از رفاقت با اهل ایمان بود و اینها معتقد
 خلافت شیعیان بودند و کوسلنا الزیاده فیکفی العشر و ان الاربعون لایمیه اهل
 یزید و پس معلوم شد که مذکور حضرت امیر تان بود که مهاجرین و انصار و نمایین
 اخبار از ملازمین آنجناب داشتند و کسین است شیعیان مدغم بودند و بطبع شیعه او
 لقب کرده اند که استعرقه فی النجاة انشا الله تعالی و از نیابت که خود بحرانی چون باشند
 عمل بیایانی مغری نیافته در جای بسیار یاظهار با هو الحق برداخته و نامه های مخصوص

تمام نقل کرده و در این و منها تخمین ناکریر برای ضبط و ربط کلمات مرصعوی و شرح آن را
 نموده که رئیس المحرفین یعنی یعنی برادر ثمانی یعنی علم الکره از آنای عبارات متعصبه
 حفظ آنرا موسس مذمینه اسقاط کرده و خلط و خط محرف مذکور ثابت نموده عقرب
 تفضیح او را در مقامی مناسب که آخر این کتاب است وارد میکنم و واضح میگردد انهم که آنچه
 مجتهد الزمانی و قاتی و دیگران از جامعین بواسطه نفسانیه نوشته اند که بروکلام علامه ملوک
 قدس سره العیز برای بست آرنه و رخنه بهرسانند همه اش خط نافع و عشا و مذکر حکایات
 سفاهات که الا بحقی قوله و آنچه گفته ام اقول جوابش قبل ازین در یافتی که بیت
 برای حقیقت خلافت و قتی بکار می آید که مستجمع شرایط باشد زیرا که بعیت کاشف و
 منظر الیه است چنانچه از نهانیه امام زکریا و شرح مقاصد علامه تقاضای و شرح مقاصد
 سید سید جرجانی و واضح است و شوشتری منقری با وجود جمود بن و حماقت در جمیع
 المؤمنین این یعنی را در یافته جایگاه ارشاد برین فصل یاد کردم که لا بحقی علی بن ارجع الیه
 و حاشا که اهل بدین و عبدالله عمر بن زید استحقاق امامت داشت باشند چنانچه بارگاه
 مقاله ثانیه از منبر دوم متضمن بر توده بحث و در ضمن آن
 بسیاری از مباحث قال الفاضل المجتهد هدایه الله تعالی
 الی سبیل الرشاد قال المحیب البقره المصیب اگر نظر استخلاف باشد بر تقدیر
 ثبوت چون استخلاف و عهد نرزد و بعضین خلاف عهد بوده بعیت شان از قبیل بنار قائم
 بر خاسته خواهد بود و حال استخلاف از وثیقه حسن محسنه علیه السلام که رو برو کار و صاع
 تا یکید تمام نوشته بهر و گواهی آنها منتفی گردانیده بودند بر ظاهر است و صورتی بده
 بسم الله الرحمن الرحیم هذا ما صالح علیه حسن بن علی معاویه بن ابی سفیان صالح علیه
 السلام الیه ولایة المسلمین علی ان یعمل فیهم بکتاب الله و سنته رسول الله صلی الله علیه
 و آله و سلم و سیره الخلفاء الراشدين المهديين و ليس لمعاوية بن ابی سفیان ان یعهد
 الی احد من عبده عهد ابل یكون الامر من بعده شورى بین المسلمین و علی ان ان یمنون

حیث كانوا من ارض اسد فی شباهم وعراقهم وحجازهم ومبهم وعلی ان اصحابه
 وشیعته آمنون علی انفسهم واموالهم واسبابهم واولادهم حیث كانوا وعلی مساوئین
 الی سفیان بک جمعه وشیاذ ان لایبغی الحسن بن علی وللاخیه الحسین وللاحدین
 ائیت رسول الله غامله سر او لاجرا ولایحیف احد انهم فی ائق من الافاق شهید علیه
 فلان فلان کفی بانه شهید او این وثقه هم در بواق و هم در کتب دیگر مروی و منقول است
 و ابن ابویه قمی و شیخ مفید و طب راوندی و ابن شهر آشوب ز نداری یا بل حق بر تهمید از ان
 دارند و نزد بعضی اختلاف مشروط باین بود که مقرر حال امام حسین نشود نه هم باین
 خلافت بعد از اختلاف ایضا لا استقرار الشرط و قریب است رویش شیخ صدوق قمی
 از امام زین العابدین علیه السلام که مساویه در باره امام حسین باینیه کت اما امام حسین پس
 نسبت و قرابت او را بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم و او پاره آنحضرت است و از
 گوشت و پوست و خون آنحضرت پرورده شده الی ان قال نزلت او را با حضرت رسالت
 صلی الله علیه و آله وسلم باید آورد و او را بگردانی او مواخذه کن و درو بطیکه من در بندت باوی
 محکم کرده ام قطع کن و زینهار با و مکره ای و آسبی مریسان و از متخی برایت اخصل الخوه
 فوالحقن در بربید و مساویه فرق آسمان و زمین معلوم شد و امکان انعام لا یعقلون شیوا و لا
 یستون پس مفید بودن اختلاف که نامی برای حقیت بزیه لعین در خیر منع است اقول
 اما قول او و اگر نظر اختلاف باشد پس بر تقدیر ثبوت چون اختلاف و عهد نزد بعضین
 خلاف عهد بوده همیشه ان از قبیل بنای فاسد بر فاسد خواهد بود موقوف است باینکه تضعیف
 بحسب اختلاف ابقوال خود بر تقدیر ثبوت بعد تصریح سیوطی و ابن عبد البر و ابن حجر و غیر هم بود
 اختلاف از درجه اعتبار ساقط است اما قول او اختلاف خلاف عهد بوده پس مقدر
 است بوجه و اول آنکه این کلام مجمل است حل اشکال و دفع اعتدال از ان غیر ممکن است
 بفرمانده که این اختلاف کبیره و باعث ابطال خلافت مساویه بوده یا نه بر تقدیر اول که
 بعد اختلاف اطاعت و انقیاد مساویه و اقامه ابای نمودند فاسق بلکه کافر خواهند
 و همچنین اهل شام و ابله مدینه و مکه از صحابه و تابعین که بحدت یزید بعد از اختلاف نمودند

فاسق یا کافر خواهند شد و نیز بر بن تقدیر علای اهل سنت مثل ابن حجر و ابواللیث و غیره
 که معاویه را بعد استخلاف خلیفه دانسته اند کما بدیل علیه قوالیم کان خلیفه عیشین سنی
 کاذب خواهند بود و المطنون ان المجیب لایرضی به لک امکان الامر کذ لک و بر تقدیر
 ثانی استخلاف معاویه صحیح خواهد بود و از اینجاست که کسی از صحابه و تابعین در وقت استخلاف
 یحیی بن علف عهد استدلال نه نموده حتی ادرع صحابه عید بن عمر نیز در باب استخلاف معاویه
 تصریح بر صحت خود بیعت دیگر مسلمین فرموده و اصلاً عهد نامه جناب امام حسن علیه السلام
 ننموده چنانچه جلال الدین در تاریخ الخلفاء فرموده و آنکه تذرنی ان اشق عصا المسلمین لم
 اکن لافعل انما انا رجل من المسلمین فاذا اجتمعوا علی امر فانما انا رجل منهم فقال یرحمک الله
 و یرطها یراست که اگر استخلاف معاویه بسبب خلفت عهد مخالف شرع می بود البت
 ادرع صحابه ترک می نموده مخالف عهد می نمود و راستی بر بیعت یزید نمیکردند بالجمله چنانچه این
 عبارت مویه ما نحن فیه است همچنین دلالت بر شکستان بر بیعت یزید از بدو امر دارد
 فالقول بالقیه او من عن شیخ العنکبوت و اسخفت من ورق التوت دوم آنکه معاویه
 نزد اهل سنت مجتهد مسلمین بود چنانچه ابن حجر در صواعق محرقه میفرماید و من اعتقاد اهل سنت
 و الجماعه ایضا ان معاویه لم یکن فی ایام علی کرم الله وجهه خلیفه و انما کان من الملوک
 و غایه اجتهاده ان کان له اجر واحد علی اجتهاده و اما علی فکان له اجران اجر علی جهاده
 و اجر علی اصابته الخ پس گاه حصن حصین اجتهاد معاویه آنقدر مستحکم و مرموص باشد
 که بسبب محاربه نفس رسول صلی الله علیه و آله و سلم و قتل حضرت عمار و چهل هزار کس از
 نه باجرین و انصار و تابعین کبار با وجود نص صریح با علی حربک حربی و حدیث متفق علیه
 عمار حله بن عینی و قتلک القنه الباغیه در بنیان اجتهاد معاویه خلل راه نیاید بلکه باو
 آیت واقعی هدایت است انما یراه الدین یحادیون الله و رسوله الا یر باعث اجر و ثواب
 باشد اگر مخالفت عهد جناب امام حسن برابر اجتهاد کرده و تا وی بران قرار داده باشد
 چگونه نخل اجتهاد و عدالت خلیفه پنجم خواهد شد و نیز میگویم که چون بنابر نه اقل اهل سنت
 امام حسن نیز مجتهدی پیش نبوده و اجتهاد نخطی و یحیی پس مختل است که را بی آنحضرت در

رنگ استخلاف خطا باشد برای ذی‌نفه پنجم صواب و باعث دعای جود و ثواب کیفیت لا
 و معلوم است که جناب رسالت تأیید حق مساوی فرموده اللهم اجعلنا دایما بعد یا یقین است
 که نزد کسان آنحضرت مقبول الله عا باشد پس البته استخلاف نیز برای هدایت مسکین
 خواهد بود و آنکان خلاف العهد سوم آنکه استخلاف مساوی بعد از وفات جناب امام حسن
 علیه السلام واقع شده چنانچه ابن عبد البر در استیجاب میفرماید و کان معاویه قد اشأ
 بالبيعة ليزيد في حياة الحسن عليه السلام و عرض بها و لكنه لم يشقها ولا غم عليها الا بعد
 موت الحسن عليه السلام و ظاهر است که بعد وفات جناب امام حسن معاویه خلیفه امام
 بحق بلا معارض و مزاحم بوده و خلافت او به سبب صحابه و تابعین و اجماع اهل حل
 و عقد ثابت بود پس در خیال استخلاف مساوی مخالفت عهد نخواهد بود و عجب نیست
 که نوقت مساوی در حیات جناب امام حسن علیه السلام با وجود قصد استخلاف که باید
 علیه عبارة ابن البرسبب ثابت همین عهد نامه بوده باشد پس دقتیکه بلا معارض و مزاحم
 خلیفه شد استخلاف نمود اما آنچه فاضل محیی در باب اتفاق این بابیه و شیخ مفید و دیگر
 علمای نوشته پس در مقام فائده بخراپا برتخترند و در زیر آن بنای استغفار این
 بر اصول موضوعه است است قدر هو لا را اکر ام فی ذلک الاقام بعد عن اولی
 الاقام قول و نیز بعضی استخلافات مشروط باین بود که متعرض حال امام حسین نشود
الحاق قول اولی الاقام که استخلاف مساوی مشروط باین شرط بوده باشد و المدی
 مطالب بالینا عدم ذکر این شرط در عهد نامه کونای صلح بود اول دلیل است بر عدم
 اشتراط بشرط مذکور و لذلک لم یقرض بکره الشيخ السیوطی و اکثر الموضنین و ثانیاً
 بر تقدیر تسلیم میگویم که قول بعضی بهول الحال مفید برای نیب و مضر برای خصوم نیست
 زیرا که کلام در مقتضیات اصول موضوعه و قواعد مشهوره اهل سنت است پس رجب
 بقول بعضی غیر مشهور لایمین و لایمنی من جمیع ثانیاً میگویم که مراد از تعرض حال اگر
 طلب حیات است لا نسلم که مساوی منع ازان نموده لا بد علیه من دلیل و اگر مراد ازان تعرض
 بقول جناب سید الشهداء است فائده ای نصفاً زیرا که آنحضرت در هنگام صحت استخلاف او

عزم مجاریه با و فرموده پس البته مخالف قوانین اهل سنت خواهد بود اما روایتیکه
از صدوق نقل کرده پس از آن پیشتر اطاعت خلافت باین شرط اصلا مستفاد نمیکرد
ایضا لا و اختلاف در بد و استقرار و تسلط معاویه بعد شهادت جناب امام حسن
در سنه خمسین و اشتهاده و این کلام در آخر عمر و قرب ارتحال او صادر گردیده است
این کلام منجمله و صایامی تواند شد و در صورت میگوئیم که اگر وصیت معاویه نزد
حضرات اهل سنت واجب القبول باشد لابد که اطاعت حکم او در باب این زیر نیز
واجب باشد فیکون یزید مشابافی قلله البته و همچنین قتال اهل بدعت از دست سرت
که بنابر وصیت و امر معاویه واقع شد کما فی النص علیه صاحب جذب القلوب قابل توجه
یزید نخواهد بود لانه اطاع فی ذلک امام المومنین و مجتهد المسلمین و اگر اطاعت او
واجب نباشد مخالفت یزید در باب نهید کردن جناب امام حسین علیه السلام نهی
شرع نخواهد بود علاوه آنکه بنابر عموم مجیب معاویه در باب اختلاف ارتکاب خلاف
عهد جناب امام حسن علیه السلام نموده پس اگر این مخالفت موجب زوال عدالت و
ابطال خلافت معاویه خواهد شد مخالفت یزید هم از وصیت پدرش مبطل خلافتش
خواهد گشت و الا فلا و از کجای که امر معاویه بنابر ایجاب نزع یزید بوده بحتمی که برای استیجاب
باشد چنانچه امر بنوی در حدیث ابی ثنی بده و اة و قرطاس با وصف ضمه لن تفضلوا بعد
نزد فاروق محمود بر استیجاب بوده و لهذا مخالفت آنرا جانزداشتند و نسبت بهجرو
بذمیان بطرف سید انس جان نمودند و لو سلمنا کون الامر للوجوب فیزید لایزید علی
الفاروق با کمال هرگاه مخالفت وصیت جناب سید المرسلین و افضل الاولین
و الاخرین مصداق کتبت نبیا و آدم بین المار و الطین در آخر عمر آنحضرت در باب ایامی
روایت و قرطاس و تخریش اسامه با وجود فقره لن تفضلوا لعن الله من تخلف عنه عشت
خطرات خطای صحابه نشود مخالفت وصیت معاویه چگونه باعث خطرات یزید خوا
شد قوله و از اینجا روایت اخبر انما من مخالفتین در یزید و معاویه فرق آسمان
فر زمین معلوم شد اقول اگر چه دعوی فضل معاویه در مقام برای ما مفید و برای او

حضرت لانه استخلف ابنه وقال في حقه لما رايت من فضل له سرگاه مبارک فرمود
 فاضل محب مساوية فضل باشد البته در باب اختلاف و مدح يزيد فاسق و کاذب و نجس
 بود لکن سخافت افعال و خجاست اعمال مساوية در کتب اهل سنت نه آن قدر دارد است
 که در حیطه تحریر توان آمد اما به تحریر نبندی از آن که مشتی نموده از خود واری است می پردازد
 و مخفی نماید که اکثر علمای اهل سنت ذکر نموده اند که مساوية و پدرش از مولفة القلوب بوده
 منهم اسيوطی فی تاریخ الخلفاء و ابن عبد البر في الاستيعاب للفظ للاخير قال ابو عمر مساوية
 و ابو من المولفة قلوبهم ذکره فی ذلك بعضهم و هو احد الذين كبت للرسول و ابن اثير
 و راجع الاصول در بیان احوال رجال صحاح سسته نوشته که مساوية و پدر او از مولفة
 القلوب بودند و بعضی میگویند که او کاتبی بوده و بعضی انکار میکنند یعنی کرده اند و در
 آخر عمر میگفت یعنی کنت رجلا من قريش مني طوى و لم آل من بنا الامر شيئا انتهى
 و علامه جاراذه زنجیری در ربيع الاربار و ابن ابی الحديد و بهیقي روایت کرده اند
 رای رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اباسقيان قبله على حمار و معه مساوية بقوده و يزيد يسوقه
 فقال لعن الراكب و القاعد و السائق و ابن عبد البر در استيعاب نوشته عن ابن عباس
 رضی الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بعث الى مساوية يكتب له فقبل انه ياكل
 فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ولا تشبع الله بطنه و طاهر است که لعن و بعد ما آنحضرت
 در حق مسلمین غیر ممکن است و کافی است در باب حسن اسلام و آنچه ابن اثیر در جامع الاصول
 نقل کرده حیث قال باع مساوية او اذ ذب فقتله اكثر و منها فقال له ابو الدرداء سمعت
 رسول الله صلى الله عليه وآله بنی عن ذلك فقال مساوية اما انما فلا رايه بها فقال ابو الدرداء
 من ذرني من معارية اخبره عن الرسول صلى الله عليه وآله وسلم و هو يخبرني عن رايه
 لا استنكبا برض انت بهائم قدم ابو الدرداء على عمر بن الخطاب فذكر ذلك فكتف
 عمر بن الخطاب الى امة لا تشبع ذلك الا تشكلا مثل و ذنبا بوزن اخر من الموطى و اخرجه
 ابن اثیر و آنچه بر اهل انصاف ظاهر است که این جهاد دلیل حسن اسلام مساوية است
 لکن حجب از شدت و غلظت خلیفه ثانی مصداق التولی علینا خطای علیها که با وجود سماع

این خبر بجز حالت از هیچ جای دیگر برای معاویه تجویز نفرمودند و میبایستی که از محدثین بشنود
 اهل سنت است در جزو کاس سنن خود در کتاب الحج در تلبیه روایت کرده عن سعید
 بن جبیر قال کان ابن عباس بعثه فقال یا سعید یا لی لا اسمع الناس لیون فقلت
 یخافون معاویه فخرج ابن عباس من قضاة فقال لبیک اللهم لبیک وان رنم الفت
 معاویه اللهم العنهم فقد ترکوا الله من بغض علی رضی الله عنه انتهى این روایت
 نیز دلالت دارد بر حسن اسلام معاویه دارد زیرا که لعن ابن عباس که بنا بر تصریح بعض
 است اعلم کس بوده سبب ترک سنت حضرت سید المرسلین بدون حسن اسلام معاویه
 صحیح نمی تواند شد و بنحو و تفسیر خود در ذیل تفسیر است لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَیْهِمْ لَوَلَّیْتَ
 مِنْهُمْ فَرَأَا نَوْشَةً رَوَى عَنْ مَعَاوِیَةَ أَنَّهُ غَرَا الرُّومَ فَمَرَّ بِالْکَبَفِ فَقَالَ کُفْتُ لَنَا
 عَنْ هَؤُلَاءِ فَطَرْنَا إِلَهُمْ فَقَالَ لَرَأَى ابْنُ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ لَیْسَ لَكَ ذَلْکَ قَدْ شَرَعَ اللَّهُ تَعَالَى
 مِنْ بَعْضِ مَنَکَ فَقَالَ لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَیْهِمْ لَوَلَّیْتَ مِنْهُمْ فَرَأَا لَآئَةً فَلَمْ یَسْمَعْ وَبَعَثَ
 لَهُ أَمَّا فَلَمَّا دَخَلُوا جَارَتْ رِیحٌ فَاحْرَقَتْهُمْ وَقَرَّبَ بَیْنَ وَتَفْسِيرُ کُتَافٍ وَبِیضَاءٍ وَغَیْرِهِ
 واقع است و دلالت این روایت بر عدم رعایت حکم خدا و تهاون در امور دین و
 حسن اسلام معاویه کفایت عن البیان است و سیوطی در جمع الجوامع و متقی در کنز
 العمال روایت کرده عن عبد الرحمن بن مقاتل قال صلیت مع علی الخداة فقلت
 فقال فی قنوتہ اللهم علیک بمعویة و اشیاعه و عمرو بن العاص و اشیاعه و الی
 الاعور السلی و اشیاعه و عبد الله بن قیس اشیاعه انتهى بر عقلا و اصحاب ایمان ظاهر است
 که تقریر جناب امیر کل امیر در حق معاویه و عمرو بن عاص و غیره در قنوت نماز دلیل حسن اسلام
 معاویه و اجزای اوست و در شرح نهج البلاغت ابن ابی احمد ید مذکور است و روی
 احمد بن ابی طاهر فی کتاب اخبار الملوک ان معویة سمع المودن یقول انهم ان لا اله الا الله
 فقال انهم ان محمد رسول الله فقال الله درک یابن عبد الله لقد کنت عالی البهمة ما رضیت
 لثقیفک الا ان یقر ب اسمک باسم رب العالمین این مورد ادب که از زبان معاویه سزده
 کما به ابلغ من التصحیح در باب تکیه سید انبیاء و حسن اسلام معاویه است اما وصیت

سائیه او در باره اعانت حضرت بنی سید الشهدا علیه السلام با و نه خط ابیه در
 بلخی که در شهادت برادر بزرگوارش بکار برده و اظهار فرح و سرور بوفات آن نور
 رسول و سرد بوستان قبول کرده قابل اصفا و لایق اعتنا نیست چنانچه اسلام و آوار
 سانی او بشهادتین با وصف محنیت او از مولفه القلوب کار آمدنی نه تفصیل این
 اجمال آنکه جارا سه در محشری در بر سح الارار آورده چهل موی به جده بنت الاشعث امراة
 الحسن بانیة الفت در هم حتی ستمه و کشت شهرین و از یرفع من تحت کذا اطقان
 دم و کان یقول اسقیت اسم مرارا اصابتی قها ما اصابتی به المرة لقد لفظت کبده
 و یویده ما فی الاستیعاب قال ابو قتاده ابو بکر بن حفص سم الحسن بن علی رضی الله
 عنهما ستمه امرانه جده بنت الاشعث بن قیس الکندی و قالت طائفه کان ذکا
 منبایند سیمس معاویه الیها و ما بذل لبانی ذلک و کان یضار و الله اعلم انتهى و در تاریخ
 الحقی ذکر است آخر الامروان بن حکم را که طریقه رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم
 بود و الی مدینه ساخت و منه یلی زهر الود با و داد تا به جده بنت اشعث بن قیس
 کوزن امام حسن علیه السلام بود و با و بگوید که تو بعد از مباشرت امام حسن باین بل
 مس کنی و عالم آخرت انتقال ناید معاویه پنجاه هزار در هم بتود و دتراد رساک
 ازواج نیزه علیه اللعنه کشت تا ملک عالم باشی مروان بدینه آمد و جده را بفریفت
 تا عمل نکور بنقدیم رسانید و حضرت امام حسن علیه السلام بفرودس جهان خراسید
 الخ و قریب باین در تاریخ روضه الصفا ذکر و قاضی محب الدین حنفی در کتاب
 روض المناظر فی علم الاول و الا و اخره اسمعیل بن محمود بن محمد بن عمر بن شاه
 در کتاب مختصر اخبار کسرو غیر بمانر قریب باین روایت ذکر کرده قال المدبری
 الشافعی فی حوۃ الحیوان قال ابن خلکان انه لما مرض الحسن و کتب
 مروان بن الحکم الی معاویه بن ذکفلت الیه معاویه ان اقل المطی الی
 خیر الحسن فلما بلغ معاویه یوم سبعم تکبیر من الفجر افکبر ایل اشام لذلک
 التکبیر فقالت فاخته بنت قریظ لمعاویه اقراسد عنک ما لذلک کبرت لاجله

فقال مات الحسن فقال اعلی وسمه ابن فاطمه یکر فقال ما کبرت بشما تهموته ولكن
استخرج قلبی قد دخل علیه ابن عباس فقال له یا ابن عباس بل تدری ما حدث
فی ایتک قال لا ادری ما حدث الا انی اراک تبشرا و قد بلغنی یکر فقال مات
الحسن الخ و زخمی در پر سح الابرار نوشته لما بلغ معاویه موت الحسن بن علی رضی الله
عنهما سجد ساجده و سجد من حوله شکرا فدخل علیه ابن عباس فقال یا ابن عباس مات
ابو محمد قال نعم و بلغنی سجد و الله یا ابن اکله الکیب و لا سجد حدک اماه حفرک
و لا یزید القصار اجله فی عمرک انشی پس فرق آسمان زمین در میان معاویه و زید و در
داون زمین از آسمان نشناختن است اقول و اقرض اموی الى الله
ان الله یضیی بالعباد برناظرین کتاب اثبات الحراة لصاحب فرة الخلفاء
که باره از وصفش قبل ازین بر زبان خامه تفویض نموده ام مخفی و مکتوم نیست که درین
استخلاف بسیار از روایات علمای ثقات را که ابو زکریای نووی رحمه الله علیه
اجمعین از جمله آنهاست و در نموده ام بعنوانیکه مدلول مطابقی آن نیست که معاویه
بن ابی سفیان را این استخلاف اتفاق میشد پس ذکر جلال الله بن سیموطی و مانند او
در یمقام تهوولی و تربیسی پیش نمی نماید و محتمل است که مراد نافین الحار از حقیقت
استخلاف باشد که کسیر ایجابی نشاندن و کار و بار سیاست مدن بدست او سپردن
است و مقصود مثبتین اثبات آن بطور مجاز بود که ملحق بالاستخلاف است یعنی مردم
اعلام نمودن که زید بعد معاویه بر سر خلافت خواهد نشست و زمام مملکت و کشور گزینی
و حکومت و فرمان روائی بدست آن بدست خواهد بود پس نفی و اثبات هر دو در یمقام
جمع تواند شد کما قال بعضهم قوله اول انکه الی فاسق خواهند شد اقول دعوی
اجمال اگر در اصل جو است فلا بد من اثباته و تصویره حتی قلع اصل تقریره و اگر مراد از
اجمال وقوع آن در متعلقات جو است پس هیچ اندیشه نیست زیرا که معلوم شد که
در اصل جواب قبح مذکور را تقریر نتواند کرد تفصیل مراد انکه مدعی مجتهد در استخلاف
که بخلاف زید دلیل مردم وقوع استخلاف است در جواب بشر کفتم که معتقد بود این استخلاف

بر تقدیر ثبوت ممنوع است اکنون مخاطب اسلوکی از دو طریق می باید معینی ثابت کند
 که این استخلاف خلاف عهده بیان نبوده یا ثابت نماید که چنین استخلاف مخالف عهود
 مؤلفه و ایمان منقطه برای حقیقت خلافت شخص افاده میکند هنوز این دو مقدمه را تعرض
 نموده گفتن که این کلام مجمل است حل اشکال و دفع افعال از آن غیر ممکن آه یاوه گوئی
 بماند جوئی است و این مرحله آخر است که استخلاف معاویه کبیره است یا صغیره بلکه بحد
 تعالی و تقدیر اگر مخاطب در پی اثبات مقدمه ثانی شود بنده را میرسد که از وی استفسار کنم
 و گویم که اکنون بگو که این خلاف عهده کبیره بود مبطل خلافت یا صغیره بود غیر مبطل و بر هر
 این استخلاف چگونه مفید تواند شد و اتباع این استخلاف مردم دیگر را چه بفرود بگردانند
 یا وصف تفصیل که در هر باب درین کتاب نموده میشود مخصوصاً آنچه در منبج اول از
 کتاب مبحث مبطل تمام و شرح مالا کلام فتنه نشینده و در کتب معتبره ندیده که اهل است
 انقیاد و تعظیم و سلطان در امور است که مخالفت شرع نباشد و از قبل کبیره و صغیره بود
 پس ازین رفیع بریزید بر امور دلعن و شیخ مجتهد شیعه خواهد شد و قبل ازین
 معلوم است که گفتن که دلیل بر فسق و کفر اقامت باید کرد هنوز بجهت الزام را پیش
 می رود ولی دلیل و برهان هر چه میخواهد خاطر خود را اندک ترش خورسند بنیاد
 می توان گفت که فسق آنها در صورتی خواهد بود که بر غزل معاویه قادر باشند
 مای مطالب با بنده است این ابر تاریخی دان پوشیده نیست که جناب امیر کرم الله وجهه
 بر غزل معاویه بن ابی سقیان در وقتی که او ناظم ملک شام بود قدرت نیافتند و حال
 آنکه در یک خلافت و تحت امامت را زیر و زمین داده بودند و کفایت آنیکه
 امارت نه داشته باشند معاویه در آنوقت ثروت و جاه و اقتدار از اید الوصف
 پیدا کرده باشد و اختیار او از یکی هزار و از اندک به بسیار رسیده و چون
 سابق ازین از تقریرات علمای امامیه بدربار یافت رسیده که همه کس ندانند بعد از تحقیق
 ریزید بودند پس حجت شان بر تقدیر ثبوت استخلاف هم نخواهد بود مگر تا بر ضرورت
 و تا چاری و شاید ظلم و ستم بعد ازین اثبات تعد معاویه نیز بر عهده مخاطب است

موجود است پس بد که بگویم بختی که بسبب تقادم عهد معاویه را بهوی و نسیانی در باب استخلاف
 پیش آمده باشد و هرگاه خود حضرت معصومین را از امور مهمه غفلت رود و بد و آنکه بدی
 و امثال شانرا همیشه بپیش آید و امور ضروری را با وصف ضرورت ننویسد و بزرگان
 بنارند چنانچه سابقا و لاحقا دانستی فاطمک معاویه و یثیمنا که معاویه عهد را در باب استخلاف
 مرتکب خلاف عهد شده لیکن معاذا الله این امر نسبت با فاطمک بر اصول امامیه از حضرت
 ابنیاصد و ریافته و امامیه آنرا ترک اولی قرار دادند که اسبق مظهرنها بمنزله لاشی است
 و همچنین فعل مذکور از فعل حضرت آدم صغی الله بر تقریرات والد مجتهد الزمانی در حسام الاسلام
 و روایات عماد محمد بن شیعہ کمرست زیرا که با وجود نبوت و صفوت ارتکاب محمد
 عهد و تکذیب ملک الموت که بقول آن بزرگ از کذب و بهتان منزله است نقطه ای
 زنده گانی دنیای فانی بعمل آوردند و هرگز در صفوت و برکزیه کی شان نقضانی پیدا شده
 پس در خلافت و عدالت معاویه که هزاران مدایح کمتر از درجه مذکور است چراغ مستقیم
 قوری و قصوری راه باید و تفصیل این بحث بالا نرید علیه از بهان کتاب یثی اثبات
 الخرافه لصاحب فخره الخلافه یا حجت و المظنون ان المخاطب السیفه لایظهر الرضا مادام
 اللسان فی فیه و النکان الامر که کذب عذابیة قوله و بر تقدیر ثانی آه اقول
 جواب این از قول که نشسته بر می آید کما لا یخفی علی اوساط الناس فضلا عن اولی النبی
 قوله و از بیجا است آه اقول جبرائیم که در اینجا چگونه شهادت علی النقی ننمود
 مجتهد الزمان سموع و مقبول گردیده ایا بعد ازین در مقامات آیه جائیکه استفتا
 فقرر جواب خواهد نوشت تصریح نخواهد کرد که شهادت علی النقی حقی از جواز ندارد
 کما در مجله فی المنهج الاول و شریف تفصیل ان الله تعالى مع ذلک امام حسین
 و عبد الله زبیر و عبد الرحمن و عبد الله عمر انچه وقت انکار از سلطنت بزرگ و بر روی
 معاویه بن ابی سفیان فرموده اند بالش غیر اذین نیست که جانشینی محمد مصطفی صلی الله
 علیه آله و سلم و حکومت بر اهل اسلام امری بس خطیر است و آخر در قیامت بحکم
 الهی ترا در موقف حساب استیاده گشته و پرسند که این امر عظیم را بکه گذاشتی و بجای

خود که یا خلیفه سانی باید که برضا و اختیار اهل حل و عقد حواله نماید یا کسی از بنی هاشم
 و مانند ایشان بگزیده کنی یا پیشوری بگذاری استی محمول بر نقل سابقا من دانسته
 الاحباب و غیره آخر این همه تقاریر همین امر باز میگردد که بپذیرد الایق این امر میباشد و
 مساوی بابت قصد استیعنی خلافت امر شرعی را مکتب میشود و عهد سابقی را برهم میزند و
 مخالفت صحابه کبار که او را در خلیفه اخلیفه کردند اختیار می نماید و او را باید که خلافت را بقتل
 بزرگان دین برگرداند و درین تقریر سبب جامعیت همه امور مندرج گشته کولفظ صلیح
 صراحت مذکور شده باشد قوله حتی اوریح صحابه الخ اقول رضای اوریح صحابه
 یعنی عبدالله بن عمر از عبارتیکه مخاطب آورده در غیر منسوخ است مدعای آن بزرگوار است
 که محمد صلی الله علیه و آله اندک مقصودش از اجتماع مسلمین اتفاق عطا و دروسای دین است
 که همه را با هم بیاورند و کسانیکه اهل حل و عقد و دعوای اسلام نباشند کلام در اینها نیست
 و اینها بقیل تمام از کتب معتبره فریقین دانسته شد که عوام را درین امور کسی نمی برد
 و از انکار دین جناب امام حسین اندو حال آتای آنجناب اشغال و اقران او قسمی که
 بود بر ظاهر بود پس گویا جواب عبدالله عمر از قبیل تعلیق بمحال و از جنس است که می
 لا تقدر لهم ابواب السماء حتی یلج الجحیم فی مسم الخیاط است و با
 می باشد که مستحکم را در خود را با مینی ادا میکند که مخاطب خلاف مرضی خود نداشته در و ان
 روشش بیخ نمی نماید خصوصاً وقتی که هیچ امری از امور در باب انکار چیزی که او در خوا
 رده باشد حکام کلام باقی نگذاشته باشد پس در محتمل بودن اینست که در واقع کو باقیض
 مدعای مساوی بود و بنده برای کلام عبدالله بن عمر که ارشاد ام شک و در بنی نیست و این
 بابی است از باغت که حکام مطاع خود را نزد مخالف خویش بعنوان شایسته ادا کند و او را از دل
 دست ندید که قال ان شاء الله که هم هیچ بر جا بودیم بباب محمد احرانم که صد و سه
 بیست و نهم برضا و شنودی از بنی هاشم بود که در وقت روداده زمانیکه مساوی بقیه جات
 بود و انواع چندان و اقسام تدابیر برای اخذ بیعت از عبدالله مذکور و انشای ترغیب و ترهیبها
 در خلوت و جلوت علی سحر به عمار و القدر بقرین بعمل آورد و زمین را با آسمان دوخت و هیچ یک

از آن سودمند نگردد و وقتی که معاویه جان بخان افرین سپرد و یزید پدید حاکم بدینه را از آن اعلام نمود
 و بیعت از عبدالله عمر و امام حسین و غیره صادر خواست و تا یکدین بنوع نوشت که اگر بیعت نکنند سزای
 شان یاد فرستاد نویت بهجرت و تعلیق ابواب رسیده و هرگز عبدالله ندکوست نکرد و چون امام یزید
 از مکه بسوی اقیانوس فرمود در آنوقت هم بیعت اتفاق نیفتاده چنانچه شرح این امور بخوبی ترین
 و جوه در بقیه دانستی هرگاه خبر جا بگذارد از پیشش پرداز یعنی شهادت بشنیده که بلا منتحقق گشت عبدالله
 بر نقل شیخ حلی امامیه در پنج اتحی بسوی یزید خطی فرستاد و بخطاب آن ظالم پیکال امور حق را یاد
 کرد و شهادت امام حسین را مصیبت عظمی و دایمیه گیری نوشت و احداث و بیعت یزید شقی را
 بر ملا در آن مکتوب ظاهر نمود پس معلوم نمیشود که بیعت و رضا عبدالله عمر در کدام زمان است
 اکنون خبر آنکه بلفظ یا یغیا که در حدیث او واقع است مجتهدین امامیه تمسک نمایند چیزی درست
 ندارند و حاش در اوراق گذشته بعد از آن معلوم شده که حوصله مخاطب غایب از احاطه آن
 کوتاهی کند تا بحجاب چهره رسد و اندک انصاف مرغی شود و ملاحظه رود که پنج عاقلی بخمال خبرش
 می تواند گذرانند که رضای عبدالله عمر در واقع حره بظهور پیوسته که قتل اصحاب بسوی زاری شان
 و انواع امانت مسجد شریف نبوی چنانچه در احقاق اتحی نور الله شوشتر بیعت بعد از آن
 که آن شقی مجاهده بیت الله شکر گشتی نمود لاجل و لا قوه الا بالله و این امور در کتب فریقین
 صریح است که در ظلم و عدوان یزید پدید بیان کرده اند و از عجایب قدرت الهی آنکه
 نور الله شوشتر در کتاب مذکور جای که بحث مکتوب عبدالله عمر مرقوم است آنچه گفته دلالت بر آن
 دارد که عبدالله عمر در آنوقت هم بیعت یزید نکرده تا برضا و شتودی چه گفته شود محصل کلامش آنکه
 چون یزید میخواست که بر دو کس از امام حسین و عبدالله عمر بکشد و آن روی و در باره یکی از این
 بر آید عبدالله بن عمر بعد از شهادت امام حسین یزید را تخویف کرد تا جراتی و جسارتی او را بعد از این
 برین امور باقی نماند و نوشتن مکتوب مذکور از محبت امام حسین نبود انتهی و وجه دلالت بعدی عیا
 که محلیح بیان نیست زیرا که بعد بیعت یزید و رنج در آن خوف و خشیت قتل نزد عقلا مسموع و
 مقبول نیست و از اینجا باطل شد آنچه دیگر علمای امامیه گویند که عبدالله بن عمر و یزید خلافتی نداشته
 و عبدالله عمر از یزید سزا داده راضی بود فلا تعطل اما آنچه در یا معاویه و اتحاد او بر بیعت یزید

نمایه هانامشای آن غیر از اعماض و چشم پوشی از اصول امری دیگر مقبول نمیشود ایاد کتب
 مبسوطه خویش ندیده اند که بعضی از مجتهدین امامیه با وجود بدعت بودن چیزی که کشش دخول
 در ابواب است آن خبر را از مباحات بلکه مستحبات شرعی گردانیده اند از آنجمله است حکم نمودن
 بعضی از اکابر شیعه باینکه در اذان نماز صبح الصلوة غیر من النوم باید گفت و حی علی خیر العمل زیرا که
 باید کرد و بعضی جمیع قائل شده اند خباثت از پادشاه عاقل و عفا عنه آجلا در رساله
 خویش ذکر فرموده با آنکه عماد تکلمین و محدثین و مجتهدین ایشان در بسیار از کتب معتده تصریح
 کرده اند که این جمله از جمله بدعات خلیفه ثانی است رضی الله عنه حتی که مخاطب نیز اعتراض بر حق
 عبارتش نموده و آنرا از بدعات فاروقیه گمان برده گاهی بعضی انشا الله تعالی هرگاه مجتهدان امامیه
 با وجود حکم بکتاب احداث محاذی من ذلک متوقع حصول اجر و ثواب اصفا فامضا عقده
 باشند غایت کار معاوین نیز همین امور خواهد گشت و اگر در قتل و قتال و جنگ جدال یا خلیفه بر حق
 سلوک را در بنیاد و اهلک مسلمین است فتوی مجوز و استحباب امور محدثه سیما احداث کسبه
 حاشش نزد امامیه ناگفته به است هلاک مثنوی جهان و جهانیان است یا نه چشم از حق نباید پوشیده
 و باطل محض نباید گردید و مستویم مساو که این شب و ایش متعرض گردیدند و نام نشانی
 از ایشان پیدا نیست چنانچه بعضی از فقهای امامیه تقریر میکنند و انجام کار را ندانند زیرا که
 این علما هنوز در بلاد ایران بلکه هندوستان هم موجود اند که جمله مذکور را ثور را با حی علی
 نیز العمل در میکنند در زمان سابق را تم الحروف را تا چند ماه در مسجدی قریب ترکی محل
 بنا بر تفصیل بقیه بعضی از کتب و کسبه در خدمت بعضی از اکابر افاض الله علیهم انوار غفرانه
 و اسکندرم بنبوت جنبه اتفاقا قامت افتاده بود پاسی از شب باقی مانده باشد شخصی
 یا تنگ ابل ایران بر غرقه بامی که محاذی مسجد مذکور بود در اذان صبح هر دو جمله را جمع
 کرد چون صبح روشن شد و از نمازش فقیر را با جمعی از احباب فراغت رود و این
 واقعه را در بروی شان بر زبان آوردیم گفتند که برای اطمینان قلب میخواهیم که اگر بار دیگر
 از بعد ایشنوی ما را هم اعلام کنی و از خواب غفلت بیدار نمایی چون ساعتی از شب
 باقی ماند آن شخص بستر سابق بانگ نماز صبح یا و از بلند آغاز کرد جماعتی را که خفته

بگوید اگر کدام همه کس بگوشت خویش شنیدند و اطمینان نام بهر سید چون کتب امامیه نیاز
 ضرورت معلوم بمطالعه فقیر در آمد و انستم که این واقعه محل استبعاد و استغراب نبوده
 و اگر این قسم اجتهاد بابت امامیه در باره طهارت و نماز و صوم و ایواب زکوة و مناسک
 حج و زیارات و محاطات بر شمارم و مثنی المطلب و مختلف را از کتب ائمه عظام امامیه بنظر دارم
 و فتری طویل و کتابی در ازمانند قواعد دینیه فاضل محمد امین استر بادی و مواصل بقول
 مرزا محمد اکبر آبادی می باید نگاشت احادیثی از احکامات از عجایب زرات
 و غرایب مهنات انکه مخاطب رئیس الامعین در رساله تحلیل المتنوسه تصنیفیه که برای تقرب
 معتمد الدوله نوشته بر جمله الصلوة خیر من النوم که بشهادت کتب معتقه امامیه در احادیث
 ائمه امر شده ای آن وارد است و زینهار بر غایت السعی علمای ایشان که محل بر تفرقه باشد محمول
 نتواند شد که استغراب انشاء الله تعالی از راه مانع اقامت اندیشی زبان اعتراض میکند
 و این جمله از جمله بدعات فاروقیه دانسته میفرماید طرفه ترا که زیادت فرمودن الصلوة
 خیر من النوم و اسقاط حی علی خیر العمل دلالت دارد بر اینکه قطع نظر از کمالات دیگر ذین
 و ذکای خلیفه ثانی بدرجه قصوی بوده و الا امری را که بهترین اشغال باشد از خواستهای
 دهن بعید از بیداری و هوشیارست انتهی بلفظ اقول فراوان حضرت
 که جناب مجتهد الزمانی برین لفظ و معنی حروف گیری میکند و آن را از محمد ثبات خلیفه ثانی
 می انگارد و حال آنکه در کتب استدلاییه فقه امامیه مثل معصم اشعید فی احکام اشعیر
 که غالباً بنظرش نظر بادهای اجتهاد در آمده باشد چنان بیاید فقیری آید که علمای اشنا
 عشریه که بانی مبانی اجتهاد بودند و بجانب ائمه تقرب زیاده داشتند فتوی بران داده اند
 که در اذان نماز صبح الصلوة خیر من النوم باید گفت از جمله شان این حدیث و بعضی است
 و متوهم میباد که اینها در محکم قیاس المصلح نظر ساخته باشند زیرا که انشاء استی که قیاس
 مجتهد الزمانی مقتضی آن است که کسی از عقلا باین قسم کلام مستحکم نمی تواند شد بلکه احتیاج
 و احادیث ائمه را که مانور باظهار ما هو الحق بوده اند و الا دیدیمت خویش ساخته اند
 از جمله آن حدیث بزنطی است که در همان کتاب مذکور است از عبدالله بن کسنان از

حضرت امام صادق علیه السلام که فرمود در اذان صبح بعد از تحوی علی خیر العمل الصلوة
 خیر من النوم بگوید براسه اکبر لا اله الا الله ختم کن لیکن در اقامت الصلوة خیر من النوم
 بگو که این جمله فقط برای اذان فجر قرار یافته است نه موضع الحاجه من احدی شالمذکور
 آدم بر بنی که جناب شیخ المفضلین امام اعظم متشعین مجتهد المجتهدین مثل این روایت
 را در کتاب استنبصار بر تفسیر حمل سیف بر حدیث قال فاما رواه محمد بن علی بن محبوب
 عن احمد بن الحسن عن حماد بن عیسی عن شعیب بن یعقوب عن ابی بصیر عن
 ابی عبد الله علیه السلام قال السناد والتوثیق فی الاقامه من استنه الحسین بن حمید
 عن فضال عن العلاء عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر قال کان ابی نادی فی میتة
 بالصلوة خیر من النوم و لو رددت ذلك لم یکن یأس و اما شبه من انجبرن بما
 یقمن ذکر هذه الالفاظ فاما محموله علی البقیة لا جماع الطائفة علی ترک العمل
 بل غلطه این کلام محل حیرت اهل خبرت است بحدود **اول** آنکه از احادیث کلینی
 و اخبار بیکه خود این شیخ در اقادات خویش معین از حضرات ائمه هدی روایت
 میکند چنان بوضوح می نماید که هر یک از ائمه در ضعیف خویش یا مور یا مری و دیگر می گوید
 بود حضرت امام باقر و صادق را این امر تا یکده تمام شرف نزول یافته بود که با شرف
 حق باید کوشید و از کسی نباید رسید و این حدیث در کلام مجتهد الزمانی نیز بر مقام
 خویش خواهد آمد ان شاء الله تعالی پس حمل احادیث این بزرگان بر تفسیر استیصال
 اصول موضوعه خویش نمودن است و اگر این حدیث و نزول صحف قابل اعتبار
 نیست پس در وقت تاویل از جانب ائمه هدی درباره تطبیق اقوال مختلفه و افعال
 متفاده شان این حدیث و کتاب مختوم را ذکر کردن دادستیافت دادست
 دوم آنکه آنچه در کتاب بنظر می آید بر روایت عبدالله بن سنان بروایت دلالت
 بر آن دارد که حی علی خیر العمل یا با جملة الصلوة خیر من النوم ضمیمه باید کردن پس تفسیر
 و اظهار درود درین یک حرف متعارف شده و ذلک اجتماع النقیضین تفسیر میشود بر فرض
 و تقدیر در قی صورت می نیست که فقهای اهل بیت که ائمه هدی در بلاد ایشان اقامت

افتاست نمی نمودند قابل بآن میبودند و حال آنکه ندای حی علی خیر العمل از حضرات شیعه
 است خواجه صاحب معتبر هم بر معنی تصریح کرده و تاویل تفسیر را که شیخ بارتکالیش مضحک
 از باب عقل و نقل گشته و قد عرفت آنجا بجوی نخریده و لفظ الصلوة خیر من النوم را بدون تفسیر
 از جناب امجدی مانور دانسته سوم آنکه دعوی اجماع قابل اصغار نیست شیخ المفسرین خواجه
 مهدی الی بنور از مذاهب قدای خویش که اسامی بعضی از آنها مذکور شد خبری نگرفته یا دیده و دانسته
 براه عناد و خصیت رفته باجمله معلوم شد که مجتهد الزمانی را در پیس محبت ائمت دادناست
 دانست و اعتراض بر حضرت امام زین العابدین که ندای الصلوة خیر من النوم از معمولات آن
 جناب بود و هم بر حضرت صادق که این کلام را از فضول الزان صبیح اعتقاد می نمود و در رد کردن
 استغفر الله در حقیقت این اعتراضات بجناب سید کائنات بلکه خالق ارض و سموات می کشد
 زیرا که امجدی درین امور ضعیف بود و آنچه بر السنه این بزرگان رفته بلا ریب و حی منزل گمانی امکانی
 و غیره لهذا در مقام بر احادیث ائمت اتفاق نمود و مایه النزاع را از کتب معتبره امامیه بابت
 رسانیدیم حاجتی بدان نیست که سنن الصلوة خیر من النوم را از قرآن مجید که در حقیقت نزد مجتهد
 الزمانی بایض عثمانی پیش نیست ثابت کنم جناب مخاطب باین علم و دانش دعوی اجتهاد و در سر دارد
 نفوذ با الله من تلبس النفس و هو اجها باز باصل مطلب میروم و میگوم قطع نظر ازین امور
 در اصل استغنا خود به بیند که مخاطب دعوی اجتهاد استخلاف ائمت دعوی میکند و میگوید که
 دلیل دیگر بر نبوت و صحت خلافت و امامت نیز صحت استخلاف معاویه است و در مقام اجتهاد
 فرموده است خلاصه اش غیر ازین نیست که او مجتهد بوده شاید که تا ویلی بکار برده باشد دعوی استخلاف
 را این احتمال چگونه کفایت خواهد کرد این ابدیلی ثابت نماید که معاویه بوجاه استخلاف اطفال
 دلیل ثابت کرده بود آیا در کتب مناظره ندیده یا بگوشتش نرسیده که دعوی امری با احتمال کافی
 نمی تواند شد علی سوجه را احتمال کفایت میکند سلمنا که معاویه دوباره استخلاف تا ویلی اندیشه
 باشد و لیکن فائده بخمال مخاطب نمی تواند بخشید زیرا که در صورت لائمه که حقیقت خلافت
 برای نیزه نزد اهل سنت لازم آید و المده عاید ادون ذلک و المدهی مطالب
 باینه زیرا که سخن درین بود که از استخلاف که ائمت خلافت نیزه معنی مایه النزاع لازم می آید

اما احتمال خطای حسن مجتبی پس فوج است باینکه معلوم نیست که جناب مخاطب این احتمال را
 بر کدام مذہب از فریقین مبتنی ساخته اند لفظ مذاق نیست نص در بعضی است که بنیاد بر احتمال بر
 اصول مقررہ اہل حق واقع شدہ ولیکن از دعوی اجہاد و ہمدانی دادعای مطالوکت نیست
 سخت بعید می نماید کہ احتمال خطاب بجناب حسن مجتبی راہ باید اینک جامع بخاری و دیگر کتب حدیث
 کہ الزام صحت در آن نموده اند حاضر است در مناقب آنجناب از حضرت سید المرسلین عین
 این صلح بروایت مستفیضہ صحیح رجای خود ثابت است مدعین مزید ولای اہلست را
 کہ نواصب از مکاریہ شان متفعل و خجل باشند بجالی نیست کہ وثیقہ صلح را بر خطا حمل کنند
 و رای مساویہ ابو سفیان ابر خلافت آنچه در علیہ این صلح بود صواب قرار دہند و لفظ اللہ تعالیٰ
 یاد اہمہ بار اور حق مساویہ نصب العین دارند و از مناقب بچان رسول اشقلین چشم نداشت
 بین پیوستہ و آئندہ امکان لم یکن پذیرند و لفظ ہمت بر مکر جان بر بندہ تا خلافت نیز
 را ثبات رسانند لک ہوا بخوان المبین و ازین مقام صریح ہویدہ شد کہ لفظ ہمدانی نیست
 برگزرجای خویش نیست و اگر اساس این اعتراض بر اصول و روایات شیعہ است چنانکہ
 صاحب کشف الغمہ کہ مخاطب اجہاد ماب بعد ازین مشغول خواہد شد و در حق او
 لفظ اعظم خواہد نوشت و اعتراض او را در بارہ استناد امام اعظم اول و تائید او قبول
 خواہد کرد آنرا بطریق روایت کردہ و دلالت بر آن دارد کہ حضرت شہید کہ بلا خود این
 صلح و صلحنامہ را حظای محض دانستند بلکہ در تخطیہ ان جناب از ہنم ترقی کردند و دیگر
 محدثین امامیہ نیز این را مفضل نوشتند پس رجای خویش است نہ مقام افتخار قوم بدانند نیز
 زیرا کہ الزام اہل سنت بروایت مذہب خود خلافت عہد است کہ والد بزرگوار مخاطب در
 صوارم وغیرہ نموده اند **الذی** **مطمح** **نظر** باشد کہ تحسین صلح حسنی از اثر
 الانبیاء علیہ السلام نہ ثابت است چنانچہ تصحیح آن نزد رفقہ از معصوم یعنی
 خاسر اصحاب و ازین اصول و روایات دانند آن کہ سابق نموجہ و بعضی شطر ہما
 انش را بہ تہلیل عیان میشود کہ ثاب غنوم را کہ برای حسن مجتبی ہم نازل شدہ بود اصطلحی بنا
 و الا لایم آید کہ جناب امام حسین علیہ السلام ہمدانی و حصول علم ماکان و مابکون آنرا

یاد نمایند و علماءی کشیده با وصف مرور احتیاط آنرا کماهی فراموش سازند و لوازم ذاتی
 نهیب امامیه همین است که معرفت سابقا و لاحقا ان بذالشی عجاب و متوهم نشود که
 میرا بودن از سهو و حصول علوم لدنی بعد از امامت می باشد چه این و هم خلافت اصول موضوعه
 حسن صفار کلینی اعور و روایت اعمی و احول کمالیغنی است اما آنچه ذکر دعای نبوی
 صلی الله علیه و آله و سلم در حق معاویه کرده پس بر دعای او که اصحابت رای معاویه در
 باره اختلاف یزید است دلیل تواند شد زیرا که نزد فریقین هر نادی را که در هدایت
 او انتظاری باقی نیست ضروری باشد که جمیع اقوال و افعال او بر حق و صواب موجب
 حصول ثواب باشد نه بینی که صدوق شیعیه در عیون اخبار از امام رضا رضی الله عنه حدیثی
 روایت کرده که مضمونش اینست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که رعایت
 حق من در باره اصحاب لازم گیرید و بایشان تعرضی نرسانید و اصحاب من مانند ستارگانند
 پیر که پیروی خواهید کرد راه دین خواهید یافت امام رضا فرمود که خرابیل تغیر و تبدیل کسی
 از حکم مستثنی نیست نامی اصحاب که بر طریق رسالت امام صلی الله علیه و آله و سلم رسوخ
 داشتند همین حکم دارند که در افتدای آنها راه نجات نیست می آید پس با عترت افسانی
 شیعیان سلمان و ابوذر و عمار و ابن مسعود می باید که بسبب اادی بودن شان
 که در لول حدیث مذکور است مأمول از خطا باشند و حالانکه بالاتفاق حضرت ابوذر
 در سبیل زکوة و عید الله بن مسعود در قول بعدم خبر نیست معوذتین لبست بقرآن مجید کما
 روی استاد الکلبینی فی تفسیر و عمار بن یاسر در حصول شک تردود و حیص و حص در باره
 امامت مرتضوی بلکه وقوع دیگران نیز درین امور یعنی شک تردود مذکور در کشم و مجار
 و غیرها بطریق متسوعه براه خطا رفته روایت پس با معاویه چه گمان توانی کرد که غیر از
 جمله دعا در حق او چیزی در بخت نیست و ارد نیست و بر همین قدر اکتفاست که خدا یا او را
 اادی و مهدی گردان بخلاف ابوذر که او بر طبق روایاتیکه امامیه بدان اعتراف دارند
 و مجلسی در حیات القلوب و غیران اخراج کرده صدیق است بوده بلکه در حق او و علی
 مسعود اینهم روایت که این هر دو مقبضه ای اصحاب اند علی الاطلاق و باید پیروی از آن

بکنند چنانچه کتاب ارشاد معوری هم علی ما نقل عنه بران ادل دلیل است و برای عبد الله
 بن مسعود اینهمه درین کتاب از جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ثناء نیست
 لاشی ماضی بها این ام عبد و کریم است لهما ما کریمه این ام عبد و کریمه این کتاب بر طبق
 اظهار عاید طایفه خویش اسحق بودن ابو ذر و این منقبت خاص این مسعود را از
 قطعیات شمرده و باعث یقین و اطمینان دانسته و حال عمار خود عیانست که جمله
 بین عینی در حق او با اظهار مخاطب در همین مقام صحیح شده و برناظرین کتب حدیث
 پوشیده نخواهد بود که مناقب این بزرگان درین قدر قلیل محسوس نیست علما در باب
 فضایل اینها و سبایل براسها پرداخته اند هرگاه حال بر نمیتواند باشد بیچاره معاویه
 بن ابی سفیان که در حق او این مصراع بی کلفت صادق می آید مع جلالت خاک را
 با عالم پاک با کسی برسد و برای ازاله خطائی او در باره استخفاف بر تقدیرند کور
 برگزیده عارفی سلیبی مفید نمی افتد و آنچه گفته که یقین است که آنحضرت صلی الله علیه و آله
 و سلم نزد سیدان مقبوله عا باشد **جو البش** ای که بی نزد اوست همچنین قرار
 افتد که آنحضرت مقبول الله ابو دوی یکی از جمله دعای انتخاب است که فاروق اعظم
 اسلام آورد و آثار اجابت دعای شریعت که خدا یا غالب کن اسلام را بعمر یا
 با اهل چندان بمرتبه ظهور رسید که جز فرق انصاف دشمن کسی از اهل اسلام تا
 این وقت با نکارایان حرفی نزده و لب نکشوده همچنین دعای دیگری که شرح آنرا
 طحا میرطوال می باید تعجب دارم از عقل و سیاست متکی اریکه اقبال که در مقام معنی
 دعای حصول عزت اسلام با بیان فاروق چه بیخ و تابها که نخورده و چه اقوال که یک
 که برسان قلم نه سپرده باز بطور استغاثه رو بروی عقلا از دست اهل حق نمی آید
 و بر حسن تقریر خویش بر خود می بالد با کجمله او را درین باب انکار شدید است و عقلا
 و نقل این عبارت از موضوعات شمرده چون مقام تطفلی است مناسب نمی نماید
 که تمامی عبارت او را نقل کنیم و زیر و زبر نایم انشا الله تعالی بشرحی و تفصیلی که فرستی
 بیان در تصور هیچ فردی از افراد ایشان نگذرد جواب رساله او که دران این بحث

بگویند که این
 کتاب است

واقع شده می نویسم چنانچه بعضی از اجزای آن پراپه تسوید پوشیده امیدوارم از عیاش
 انجام بایم با تم تفصیل نقیض احکام پذیرد و صورت تبصیر قریب
 بعنوان مقبول بر ویس سام با مجاز و اجمال اشاره میکنم بدانکه ملخص عبارت سنگی است که
 فاروق اعظم غرق در غربت داشته پس این حادث را علمای سنیان از پیش خود بر نموده اند
 و حاشا که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم این عا که مخالف عقل و نقل است بزبان مبارک آورده
 باشند انتی افسوس که این اعی حکم را منور خیری نیست که این عا چنانچه در ادعیه نوی
 صلی الله علیه و آله و سلم در کتب الحق مروست همچنین در کتب اصول معتبره امامیه لولا الاختصار
 طریق این حدیث را از رسایل فصل بن ثانیان و تصانیف شیخ طبرسی و طوسی و علم الکب و شیخ
 متبع کرده بروایت مسعود عیاشی و نقل ملا مجلسی در بحار الانوار یعنی مجله چهاردهم آن که از ا طول
 مجلدات توان گفت و کتاب السمار و العالم نام است اکتفای و در زم طای مذکور میگود که
 ردی العیاشی عن ابی اقر علیه السلام ان سول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال اعز الاسلام بعین الخطا
 او بابی جمل بن شام آری فرق نیست که دخاتمه انچه در انهم مروست که بعد ازین عا که حضرت
 پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نمودند این آیت کریمه و مَا كُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلَّاتِ عَصَافًا ابراهیم
 پوشیده ضم این ضمیمه نزد خود خرده بین بران دادار جهان افرینست که اهل اخلاق را بنقرت
 شان مقتضی میفراید چه ازین ضمیمه اصل مدعای الحق بدالات واضحه و بینه قاطعه ثابت میگردد
 تفصیل این اجمال آنکه اگر فاروق اعظم و ابو جهل غرت در قبایل قریش نمیداشتند
 تخصیص عامی نبوی صلی الله علیه و آله و سلم در اسلام ایشان بقطر مذکور که خدا غرت بد اسلام را
 بعیر ابوجهل که اکنون بلا ریب و تردیقین در کتب معتبره ثابت لغوی افتد بلکه از تقدم نام
 فاروق مزید غرت و غرت او هم ثابت میتوان کرد و الا می ثابت که نام ابوجهل را مقدم
 می نمودند حالیا که خاتمه مذکور حدیث حضرت امام باقر که در حقیقت ممنوع و لیکن امامیه در اجزای این
 تاویل و تسویل در کلمات هدایت آیات ایشان دین ندارند ضمیمه شده علمای امامیه را جای این
 قیل و قال و مقام بحث و جدال هم باقی نماند زیرا که اینجمله هم بسبب آنکه مشتمل بر مذمت فاروق
 است و بنیاد این تاویل را یکبار که حمل کردن این حدیث بر تعقیب باشد میکند و اصل مدعای الحق را

بر جای خود ثابت می‌کند و الحمد لله بفضل المعام علی امام ائمه علی الله انصام چون فایده فایده که در
 مقتضای مثل مشهوری عدد شود سبب غیر کرده خواهد بود استی الحال بعضی از قرآن بلکه دلائل
 بر وضع و افرا و ضم ضمیمه بشود که این جمله خاتمه آتی است که در سوره کهف واقع است قال الله که
 وَ مَا وَدَّ قُلْنَا لِلْمَلٰئِكَةِ اسْجُدَ لِآدَمَ فَسَجَدُوْا اِلَّا اِبْلٰسَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِيْنَ فَقَسَّوْا عَنْ
 اَمْرِنَا اَفْتَحْنَا وَ ذُرِّيَّتَهُ اَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِیْ وَ لَكُمْ عَذَابٌ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ
 مَا اَشْهَدُ تَعْمَلُوْا خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ وَ لَا خَلَقَ اَنْفُسَهُمْ وَ مَا كُنْتُمْ تَتَّخِذُوْنَ
 عَصَدًا اَلَسْ بَقَعَةٍ یَرٰهُ كُورَانٌ مُّجِیْدٌ اَمَّا ذٰلِكَ اَطْفَالٌ سَافِلُوْنَ وَ نَظْمٌ سَابِقٌ وَ لَا حَقَّ رَا
 برهم کردند و خود عدد و امامیه و علم الهی و امین الدین و مانند ایشان تصریح می‌کند که ترتیب
 قرآن مجید هم حجت است کافی مجمع البیان و غیره قطع نظر از این اگر شان نزول ایهان قرار دهند که خود
 عیاشی گفته پس انتظامی آیات سوره کهف را چه جواب خواهد بود مع ذلک اگر اندک غرض
 و اسما و منی است معلوم نمایند بطلان ضم ضمیمه عیان شود محصلش همین است که اهل ضلال و تبسیر
 اعدان و انصار خویش نگردانند و در قرآن مجید در مخالفت آن سوره صلی الله علیه و آله و سلم جایجا
 دارد است که ای نبی طاعت کفار و اتباع منافقین زنها کن و جهاد لسانی و قتال سیفی و شمشیر
 را با ایشان رنج بردار و ایشان نمی دانند پس می‌باید که جناب خاتم النبیین عمر فاروق را
 مقرب لازم صحبت و مشیرومین خویش می‌فرمود و از آنجا که در احادیث کتب کبری و کتب کبری و کتب کبری
 روایات و احادیث متواتره اللفظ و المعنی و دلیل برین خصوصیات است و احادیث از علمای
 انکار آن نمی تواند کرد اقدم و افضل کتب ایشان که نسخه سلیم بن قیس بلالی است کافی الجار
 للمجلسی دلالت بر آن دارد که اصحاب ثلثه و اعدان و انصار ایشان همه مقرب پیغمبر صلی الله علیه
 و آله و سلم بودند و شیخین ادرین باب بقعه اولی و مرتبه قصوی حاصل بود جناب از حدیث
 جامع الاخبار خود پیدا و هوید است که این هر دو بزرگ در بارگاه رسالت احاطه تامه داشته
 اند و تحریکات دلیلی و محاسنی بنده می‌تواند که این دو بجهت مستولی بوده اند که حضرت
 پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم رتق و فتق بسیار از امور را بر صوابید ایشان گذاشته بود
 و احادیث ایشان را قیام بدیشان گذاشته و باحسانات اینها شکر گزار بودند در مقام

بنا بر اختصار بعضی از منقولات محقق جیلانی که صاحب فتح اسبل است و قبل ازین و زنیادی
 میقات اولی از منہج ثانی در رد تخلف مقبولین سانی از نسبت صدیقی عبارتش نقل کرده ام
 در کرمیکم باید دانست که جیلانی مذکور پشته هشتم از کتاب مسطور در باره رد اصحاب
 قرار داده و کلام شیخ فاضل مدائنی را در منہج در حق طویل و عریض نقل کرده و تصریح بر آن
 نموده که این کلام از آغاز تا انجام برای هدایت و نجات اهل توفیق کافی است و
 این شیخ و استاد مدائنی که نقیب ابو جعفر نام اوست در یکصدت از شیخ نجفی در گذشته
 در و ابایت و تالیفاتش دلالت تمام بر فضیلت او داشته آن کلام دلیل بر آنست که حضرت
 پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم عمر فاروق را در باب مشوره بهیات امور که تعلق با نظام ملک
 داشت و سیاست مدن بدان متعلق بود بر جمیع اصحاب تفوق و سرکردگی بخشیده بود
 و او را در انکار و عدول جبارتی و جراتی تمام بهر سیده و گفتگوی او را آنحضرت صلی
 الله علیه و آله و سلم تقبیح و تشنیع میفرمود بلکه در بسیاری از بهات رجوع برای او
 می نمود و صلاح او را در مشورت های بی شمار می پسندید و قرآن مجید نیز بموافقت قول او
 نازل میشد از جمله آن امور منع کردن اوست پیغمبر را صلی الله علیه و آله و سلم که نماز
 بر عبد الله بن ابی منافق بکند و انکار کردن فدای اسارتش بر راست و انکار کردن
 تبرج زنان پیغمبر است و انکار قصه حدیبه است و انکار امان عباس است برای
 ابوسفیان و انکار واقعه ابو حذیفه بن عتبة است و انکار امر پیغمبر است بنده
 من قال لا آله الا الله دخل الجنة و انکار امر آنحضرت بنج نواضح و غیر ذلک از
 امور بسیار که کتب حدیث مشتمل است بر آنها و در واقعه قریظ هم اینجی صلاح
 دید او بود آنرا عرض نموده بعضی گفتند قول قول رسول الله است و بعضی گفتند
 قول قول عمر است چون فریاد یا بلند شد و گفتگو و شورش بانتهای آنجا آمد حضرت
 فرمود قوموا حتی فاما یمنی یعنی ان کیون عنده هذا التنازع و در بنوقت هم احدی عمر
 طغنی و انکار می نموده پیغمبر و نه سایر صحابه انتهی موضع الحاجه بلفظه و ملحظه بعد
 از استماع این کلام که با اعتراض محقق جیلانی ربهای گم گشتگان با دیده ضلالت است

مقبول است که عا باشد تا اصول موضوعه خویش را مراعات نماید **قول سوم** اگر آیه اول
 مستلزم آنست که معتقدین خلافت معاویه بر حق باشد لیکن از آن لازم نمی آید که این
 استخلاف صحیح باشد زیرا که عدم تکلیف امام و خلیع الذار و مطلق العنان بودنش
 یعنی هر چه خواهد کرده باشد غریب بعضی از شیعیانست نه مذہب الحق همچنین فرض
 بودن اطاعت و انقیاد امام در برابر او را مورد اگر چه مخالف شریعت غریب باشد و خلافت
 عهده و مضاد موافق بود مذہب اهل سنت نیست تا حضرات امامیه گویند که چون
 او بر خلافت خود استقراریافته اگر چنین و چنان کرده باشد هم صحیح خواهد بود و
 از اینجاست که در کتب ایشان تصریح واقع است که اطاعت و انقیاد خلیفه وقت
 در امور است که خلاف شرع نباشد کما مر فی المنہج الاول مفضلاً و این را از قرآن مجید
 دریافته اند چنانکه حق تعالی شانزداد اطاعت را در کلام خود ثابت نموده که **أَطِيعُوا**
اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ و چون نوبت باطاعت اولی الامر رسید لفظ اطاعت را
 از اینجا حذف کرده بود و اعطفت آنجا فرموده **وَأَنِيعُوا** آیت کریمه گردانیده
 که هرگاه اختلافی در میان شما ای اهل اسلام پیدا آید باید که کتاب خدا و ذات پیغمبر
 مادامیکه در میان شما موجود است و بعد از او احادیث او بر جمع آرید اگر ایمان بخدا
 و قیامت دارید تا بدانی که این اطاعت بالاستقلال نیست اطاعت اولی الامر
 منحصر باطاعت خدا و رسول اوست و بس چنانچه در اصل رساله بصارۃ العین
 اشارتی بدان رفته است و قدمای ما می چون این مقدمات را دیدند و بمنزله عقل
 خویش سنجیدند و دانستند که قصراً است نظیر این آیت کریمه **وَمَا تَزَلْ**
قَائِلٌ خَيْرٌ این آیت شد چنانچه بر ناظرین تفاسیر قدما و کتب حدیث اینها مخفی
 نیست جویر از جمله اصحاب ائمه علی و ابی شیخ النکینی فی تفسیر الایات علیهم السلام بر خاست
 امام صادق مصدق اقرار کرده و گفته قد نزل فان تنازعتم فی شئی فارجموه الی الله و الی
 الرسول و الی اولی الامر منکم انتهى لفظه یعنی در کتاب مجید در آخر آیت اولی الامر چنین نازل
 شده که اگر اختلاف واقع شود بخدا و رسول و امام آنرا گردانید و محقق گمانند

که مسئلایست در قرآن مجید همین طور واقع است و اگر تصحیح کرده شود معنی این است
 بطور شیعه بر گریه نبوت منسبه بلکه خلاف آن که اکتفا بر ایمان بسید اجماع و علی بن ابی طالب
 اجماع باشد چنانچه کور و شیعه محال ندارند که بگویند که در قرآن مجید فقط بر ذرا ایمان تجوید و مجتهد
 بهم اکتفا فرموده اند پس باید که اعتقاد نبوت از اصول عقاید نباشد ایمان بالامامت بخیر
 باید ضمیمه گوئیم قیاس غیر صحیح است زیرا که ایمان به نبوت انبیا علیهم السلام نیز واجب است
 قرآن مجید مفصل است اگر کسی را عاجل باشد چه ضمیمه و ضرر بخلاف مسئلایست که بطور شیعه
 نه مجمل نه مفصل و حال اما دیشتر یقین هم ظاهر که برخلاف دعای شیعه اول و دلیل آری
 محدثین بسیار از کمونات ضما خود را بسیار احادیث روایت کردند و بر اساسی است
 علیهم السلام بسته و لیکن بمقتضای دروغ گو را حافظه نیاشته و در مقام پیش از این
 در سوامی شود چنانچه درین کتاب است و نیز بدین نحو خواهی داشت اشارت قائل
 مع ذلک در وثیقه این لفظ در شروط موجود است که پس از موت بن ابی سفیان ان
 الی احد من بعده عهد ابل کون الامر من بعده شوری بن المسلمین الخ و از مقام صریح معلوم
 شد بدلالة واضح که معاویه را ناذنگ خویش این امر درست نیست و بعد از وفاتش
 اهل حل و عقد هر که اصالح خلافت دانسته خلیفه گردانند پس حیات شریف امام حسن رضی
 عنہ را که ام و حل است اکنون گفتن اینکه استخلاف معاویه مخالف عهد معاویه بود چنانچه
 یا تجاہل اگر در وثیقه میفرمودند که پس از موت من عهد فی سیاست الحسن این تقریر صحیح
 میشد و از پس قیاس قول فائده خبر بخبر دارد **قول** برز مجیب الظهار خبر
 خود در تتبع کتب امامیه و تصحیح اصول و فروع ایشان در اینکات منظور نمی باشد بلکه او
 خود را با مقدار اکابر دین و پیروی ائیت و اصحاب سید المرسلین با بیجا پیغمبر و
 آنچه آنست و دست میکنند و از آنچه باط خویش در مباحث کلامیه نگاه میدارند بر اقل قلیل که
 احادیث و ادوات است نه ای آن باشد گفتنی میشود چنانچه این کتاب اول و دلیل بر است
 و کرد کم و خود را در بیان کم بضاعث مانند فلان و پهاست برداشتن
 نمی شست منظور از این عبارت نگردد و فائده جلیل است سختین آنکه

عاجل

مجیب میگویی که تقریر دستور را بعنوانی آوردم که اکابر اثنا عشریه هم بر آن اجماع دارند و سرباز
 چشم پوشش نمیکند و هرگاه امری متفق علیه اکابر و یقین باشد امامیه را باید که آنرا
 در اعلاای مراتب قوت اعتبار کنند زیرا که بسیار از دلائل ایشان در محبت امامت
 بلا فصل جناب ولایت و مطاعن خلفای راشدین قائم البینین صلی الله علیه و آله و سلم
 بر عموم امامیه بر همین مقدمه مبتنی است که لا یخفی علی المتبحرین و المتصفین و دوم
 آنکه محب مصیب در ایراد و از دایاد این مقدمه اشاره میکند به ثبوت خلافت راشد
 بر اشیخین و ذی النورین رضی الله عنهم اجمعین از طایفه عبارت ذئبقه که تخلص و تفسیر
 را در آن مدخلی نیست زیرا که حسن محبتی علیه التحیه و الثنا که امام زمان و خلیفه وقت خویش بود
 معاویه را به پیروی سیر خلفا علی رؤس الاشهاد بلکه بحدود دولت عظیم که از مودع
 بیش بودند در وثیقه خود امر فرمود پس حقیقت خلفای ثلثه معلوم شد و این هم بوضوح انجامید
 که پیروی ایشان موجب فلاح و رستگاری و موقوف علیه این صلح است که بلا شبهه بود
 تحسین و مستوجب مدح و ستایش بود که فی الجاری و تألیفات این المهور کنوا الی الله
 و محل صیغ جمع فقط بر ذرات مقدس مرقضوی کرم الله وجهه یا بر انتخاب حسن محبتی قطع
 نظر از آنکه مخالف اصول و مفاد طایفه حقیقت و عبارت است معقول نمیشود زیرا که بکمان
 باطل امامیه جناب امیر دشمنی با خلفا داشت بلکه عداوت و تبری ایشان را معاذا الله خوف
 ایمان می پنداشت و مطاعن ایشان بیان میفرمود و حال محبت معاویه با خلفای ثلثه بر دلالت
 و اظهار یقین از نوع بی هیات اولیه تو انکفت و حال اصحاب کرام و معظم تابعین آنوقت
 درباره متقدمین همچنین گما عرفت سابقا و لاحقا پس وی سیرت و عقیدت جناب امیر را
 در نحو استن باجای عجب و طرف خواهد بود فتعین الخلفاء الثلثه و ثبت حقیقه خلافتهم و الا
 یلزم ان یکون معاویه مأمورا بایصال المکاره الشدیدة الی اهل البیت الطاهرين و ایضا یلزم
 التناقض و التهاوت فی کلام الحسن المجتبی فانه فی صدور رفع البغی و الفساد و حصول الامن
 و الصلاح للعباد و الكل باطل عند النفرین فالمراد من قوله کاشترک امامیه گویند که
 هم متقدمین مراد اند و هم امیر المؤمنین و سیرت این جناب عین سیرت متقدمین بود و الحمد لله علی ثبوت

المقصود من کل وجه مسلم که بنیاد صلاح بر ضرورت بود لکن عمل بر کتاب خدا و سنت
سید سید انبیا انبیا چه کسی داشت تا سیرت خلفای ارشدین را در دل دینت این موعوم شد
حسن سیرت خلفا و اقتضای علمای شیعه در باب اینها و اخرا بنهم از قواعد شرعی است
باینکه که باینکه بحسب الضرورة بتقدیر بقدر **علاوه** معادیه کی از زیادت
شروط را اضفی بود بلکه تفصیل شروط درین مقام عین مدعای او زیرا که چون مشارالیه
نزد اکابر علمای فریقین کما صرح به الفاضل الاجباری منتهی جوابه ورده علی الاضاح
بر سیرت خلفا نبود و نمی توانست که بر طور این بزرگان خصوصاً شیخین زنده گشته
کنند پس تفصیل بشروط و عدم اشتراط اتباع خلفای ارشدین موجب خلکی
جبرش امیر شام خواهد بود که با اشتراط عمایه شیعه مثل سید مرتضی کمالیج من
تأیه الحسی بالمشافی و تلخیصه و تقریرات ابو جعفر النقیب کمال دار استی که در
سیر کرده و نفوس خود را از اسوال باز داشتند و شیوه زهد و بی رغبتی از
دنیا پرش گرفتند و بنیت با انواع عبادات نمودند و قناعت بقلیل و لباس
کر با پس مسلک خود ساختند در حالتی که اموال برای ایشان حاصل و دنیا بطرف
اینها متوجیه بود آنرا در میان قوم قسمت میکردند و خود را اصلا بان نمی آلودند حتی
که اهل آن زمان را از طرفت امیر المومنین و قعی نمائند اینها را افضل دانستند و انتخاب
را مقصود قرار دادند بنا بر این ادق بده عظیم نجیب حبیب تعرض بعبارت مذکور
نمود و آن چند فقره را در کلام خود افزود و ان شاء تعالی فائده دیگر که ازین باب
حاصل شده بعد ازین خواهی دانست جائیکه لفظ شیعه اولی در کلام مجتهد
خواهد آمد و زینها نجیب را اظهار تجر خود کنش منظور نیست تعجب که ذهن مخاطب
باوصفت دعوی همه دانی باین دقایق میرسد **گرم** که بنای استقفا
بر زعم مجتهد الزمان بر اصول را خود فروغ شایسته اهل سنت است و جواب آن
بر روایات ایشان کافی و لیکن چنانچه فاضل اجباری در جواب ایضاح جائیکه
رسیده الحکامین روح نمایت فرموده که علمای امامیه در صحبت کلام در بسیاری از

مقامات دست بر افادات صوفیه می زنند و با قوال و افعال آنها نشستی نمایند گفته
است که تا ضمیر نورانی شوشتری بنیاد حجت خود را بر کلام اهل تصوف نگذاشته پس
در کلام مجیب مصیب باید فهمید بی اگر اکتفا بر کلمات شیعه میکرد اعتراض مخاطب
بر مقام خویش بود که بنیاد استغفار بر اصول است اساسی است بر افادات علمای
ماجرای نبی و خلافت مقام چرا تقریر میکنی ولیکن بعد ازین آنچه بر علمای امامیه با تقریر
این مجتهد لازم می آید حاجتی به بیان ندارد و العاقل کیفه الاشارة و دلیل که مخاطب بر
دعوی خود که مجیب در عبارت مذکور بجز تخریج منطوق ندارد آورده در حقیقت اعتراض
بر عمایه مذہب حتی که والد ماجد خویش است **تفصیل** این مجمل آنکه تصانیف
والد او از مطبوع و غیر مطبوع و صغیر و کبیر ماخوذ از کلمات فاضل مد اینی شارح پنج
البلاغت و نقیب ابو جعفر استاد اوست و حال آنکه هر دو بر مذہب اهل حق
نیستند و ابو جعفر مذکور خود شیعی متعصب است و در میلان تمیذ او به شیعیان
کسی را ریبی و شک نیست بلکه ملامه دی است ابادی را اعتقاد همین است که او دین
لباس که در بردارد مذہب اهلست را شکست میدهد و در محبت خلفا کار نمی میکند
که از شیعه صدورش نمیشود اندک غلط کفتم فقط ملامه دی را این اعتقاد نیست بلکه
بدر باقر مجلسی علیه با علیه نیز در کتاب روضه المتقین همین جاده می پاید و از اینجا
معلوم شد که بنیاد مناظره شیعه بر جعل و تبیس که از ذاتیات مذہب ایشان است
می باشد یعنی بعضی از شیعیان را از اعظم ستیان قرار دادن چنانچه باقر مجلسی در
بارہ ابن ابی الحدید در حق البیقین و غیره تصریح می نماید و بعضی را برای اثبات قدم
مذہب شیعه شیعه و انمودن چنانچه شوشتری را اتفاق افتاد نمود بانه من التلبیس
و مساوئ التلبیس پس بنیاد اوله الزامیه بر کلمات این مردم نهادن خلافت
عبدیست که مجتهد فانی از طرف خود و علمای مذہب خود بایمان غلابه در تالیفات
خویش یاد کرده اند که دست امامیه بریده باد اگر خطا عن خلفاء را جزیه مسلمات
نموده باشند و کتب متقدین و متاخرین مثل کامل بهائی و بکار مجلسی و غیره

موجود است که مطاعره خلفا را در بسیاری از مقامات بر اصول خویش ثابت کرده اند از
 جمله مطاعره درین کتابهاست که معاذ الله ابو بکر صدیق فرمود تا جناب فاطمه را نزد خود
 گردانید تا خانه برایت گشاید و ابوزندوبه نعمتی که تفصیلش بر زبان میجای از اهل اسلام
 نتوان آید بنهیم کردند چون که مطاعره بر اصول اهلست است کما اشرنا الیه و اعترفوا بیس
 بر اصول ایشان ثابت کنند که این امور کی ظهور گرفت معاذ الله من ذلک فذكره الخ
 الموضوعه التي یکدها روایات الفرقین فی ذلک المقام بعید عن دعا و علماء الطائفة
 کما لا یخفی علی ذوی الاقیام **قوله** اولاً لا سلم اه **اقول** درین قول جمل را
 با سوء فهم جمع کرده اما جهل مخاطب پس کتاب مهناج موجود است انرا ملاحظه کنند
 و بهینه که این شرط دران مندرج است یانه و مراد ازین مهناج آن کتاب است
 که واقعه که بلا از آغاز تا انجام دران مبسوط است و احوال احمد اهل بیت رضی الله
 عنهم اجمعین به ترقیب زمانی دران کتاب مفصل و مشروح است و اما سوء فهم
 پس به آخرتیه رسیده که عرض و طول آنرا مانند هر دو ساق مثلث که در برابر
 سلی برآنت پایانی بدیدیت بیانش بر سبیل اختصار آنکه از فید اکثر مومنین
 بر ناظرین و سامعین هوید میشود که با اعتراض مخاطب بعضی ازینها این شرط
 را هم ذکر کرده اند و حاصلش چنانکه دانستی بر فهم مجتهد زمانی است که در وثیقه
 امام حسن اینهم اندراج یافته بود که معاویه بن ابی سفیان و قتیله اختلاف نیزه
 نمود اینهم گفت که ترا باین شرط خلیفه و جانشین خود میکنم که بحسین بن علی رضی الله
 عنهما تعرضی ز سانی و همانا این علم غیب اخبار است از شی قبل از وجودان و خل
 این امر در شرط مذکوره کی ممکن بود تا جناب مجتهد ارشاد نمایند و لعل الم تعرض
 به کرده اشخ السیوطی و اکثر المومنین بالجمله مناظره حضرت مخاطب از عجایب
 مضحکات است که هر زیات سوزنی و انوری هم در حجب آن حقیقتی ندارد
و مخفی نماند که جایا بر ذمه مخاطب از مستحکات که با ثبات رساند
 که آن بعضی مومنین که این شرط را بطور مذکور نوشته اند کیستند و محرکه ام کتاب

از مقامیکه این بحث شروع شده لفظ استخلاف را بر همین مقصود حمل کرده و هرگاه
نوبت باینجا رسید لفظ مذکور را صلاح امام حسن و تقویض خلافت قرار داده و اعتراضات
نیاید نهاده و همین است حال مجتهد الزمانی بتقلید مجتهد خانی درین کتاب از آغاز تا
انجام و این مرض فرمن را علاجی نیست غرض که در جواب رساله بصیارة العین عین
بیمارانش ندای شده چون این مطالب سهل را در نمی باید بدقایق امور که در استار
بیمارانش هنوز مخفی و مستورست چه تواند رسید مقصود فقیر از ترتیب عبارت مذکور
این بود که عقلای جهان دریابند که درباره استخلاف چند صورت است اول آنکه بعضی
انکار میکنند و میگویند که استخلاف واقع نشده ازین جهت تضعیف آن کرده بحدی
شانان شده نموده لفظ بر تقدیر ثبوت افزودم دوم بر تقدیر وقوع وجود و عدد عشر
برابر است لایکان خلافت العهد و الميثاق سوم آنکه استخلاف مذکور مشروط بعدم
تعرض بود چنانچه بعضی بدان رفته اند و اذافات الشرطیات المشروط لیس قول
مجتهد که این امر ثبات مفید برای محیب و مضر برای خصوم نیست رنگ یک محض است
تیرا که منظور ازین تقریر عم استیجابند و ایست و هم رد تقریر مجتهد که از
قبیل بقول است قوله ثانیاً الخ اقول جناب مجتهد را بایستی گفتن که برین
تقدیر ثبات حق در وثیقه لازم می آید و لاینگاه مثل جمیع ستر عمر این بهیچان درین
آرزو سیر میشود و الا آن یومایوما این اشتیاق در تیراید است که از مقتضای
اسم و قواعد اهل سنت احدی از امامیه و عا و خویش را با ثبات رسانده و حال آنکه
بر اصول اهل سنت از قبیل حالات ثانیاً که خلیفه بر حق شخصی را از جمله ملوک تقویض خلا
ف برین شرط فرماید که او احدی را خلیفه نمیداند ولی عهد مکنه و خلافت بعد از شوری بمن
المسلمین باشد یعنی بعد از غور و نظر هر که را لایق این کار به بیند برگزیند من بعد و پس
خود را که نزد احدی از اهل حل و عقد قابل خلافت نباشد خلیفه کند این سیر استخلاف
به خلیفه بر حق نشسته و کسی که برون خروج نماید کو قطعی جنبی و سرآمد صلح و اقیان و شوقی
میتواند من بلکه گوشه زده غرض برین باشد که باغی و خارجی است پس گفتن اینها سخن

و بعد نزاع در باره بیعت می باشد پس یکی سبیل انتحیم سیغیه نبی را ایراد کرده تا زیاده در پی
 امام حسین نشود و در حد بیعت که ماده مخالفت با امام حسین است گذاردیم و قسید
 عدم رضای جناب سید الشهدا معاویه را بعلم قطعی و تفصیلی معلوم باشد چنانچه قبل ازین در
 معرض بیان آمده که معاویه در مقدمه اختلاف در نشانیدن نرید بر سبب حکومت و استبداد
 او بود و تناسبه دقیقه امری نگذاشته و تدبیری در بهان باقی نگذاشته لیکن امام حسین
 و دیگر اصحاب را با آنجا که علی بن ابی طالب را علی بن ابی طالب را رضی الله عنه و علی بن ابی طالب را رضی الله عنه
 و امام حسین و عیبه الله عمر و غیره با بجزم رفته او هم متعاقب رفت و در اینجا هم قبول بیعت
 نکرد و تمام یک کلامیکه خطاب لاثانی در علاوه میفرماید چون عبارتش بسبب بیعت مطلق گشته
 چه لفظ مذکور علی الاطلاق یعنی تنهستی استعمال میشود و تنهستی و بیاری را در محاربه جناب
 امام حسین مانع هیچ باب مذکوری نیست و لفظ استخلاص هر چند بمعنی خلع امام حسین در اینجا
 محمول نتواند شد مگر خطاب به صف استخوانان در مقام معلوم بیان معنی میفهمد لهذا استوفی جابر
 نمیشوم و اینهم بعد اصلاح عبارت و اظهار بکسوت خاطر خود بیان باید کرد که آن اکثر تحقیقین
 و الفاظ آنها چنانست **قوله** وایا تکمال الخ **اقول** در اینجا هم مطلب فقیر بنا بر جهل یا
 تجاہل بر خطاب شنبه گشته فہمیده است که مقصود مجیب موجب از ذکر این روایت
 و عبارت اثبات اشراط است یعنی معاویه بن ابی سفیان و تنبیه بر ابائش خود قرار
 این امر را شرط کرده پس کنایه بلکه مقصود او بود مقام اظهار خطای کار بر امامیه است که پدر
 پیوسته در او در یک مره شمرده و در حد اوت ابلت علیهم السلام در سلک مساوات کشیده اند
 و حال آنکه معاویه با عترت عیالیه اثنا عشریه سفارشش امام حسین رضی الله عنه بکمال اطباء
 استیجاب و اگر چه بعد از عقد قرب عبارت مذکور ایراد نموده گفته ام که تحریفی نیست
 روایت شیخ صدوق قمی از امام زین العابدین علیه السلام چنانچه سابق ازین دانستی و این
 لفظ خود دلیل بر آنست که نفس استشرط است و الا عین شی را قریب آن توانی
 گفت مگر باستماع بیعت چنانچه در اینجا مذکور شد که بعضی بطاعن معاویه بن ابی سفیان خوانند

باد صفت عینیت یکی را برای دیگری قریب گفته چنانچه خوانی دانست انشاء الله تعالی
 و تفریع هم برین امر نموده ام چنانکه در همین عبارت گفته ام که از اینجا بروایت اخضر الخواصر
 مخالفین در یزید و معاویه فرق آسمان و زمین معلوم شده و امکان انعام لای عقلون کشید و لا
 یستندون لبس خطیة اکابر امامیه که مقصود اصلی بود بکمال خوبی صورت بست و بعنوان شایسته
 بطور پرست عبارت سلیس انفعیدن باز در پی جوابش گردیدن کار همین مدعی تکلم و
 اجتهاد است و غیره من المجتهدين **قوله** كيف لا **اقول** فقیر در اینجا هم بدستور سابق
 تیشه بر سر میزنم و مثل فراد کو بکنی میکنم باز هم برگزیده منصفی صحیح که اهل انشاء بود را که
 آن شیرین کام شوند برای این عبارت پیدا نمیشود چه اگر مراد از استخلاف خلیفه کردن یزید
 بنزید راست گویا به الشراء این فصل واقع شده و سخن دران میرود پس نشان این عبارت
 خواسته که شایسته است شرط خلیفه کردن یزید باین امور که مستقر من حال امام حسین نشود و بکردارهای
 انتخاب مواخذه کند نمی تواند شد زیرا که زمانه استراط و استخلاف باید که متحد باشد و حال آنکه
 خلیفه کردن یزید وقتی بود که معاویه هنوز بر بلاد مسلط نشده بود بلکه فقط استقرار بر خلافت
 داشت انتهی و این معنی خود باظهار موضحین و محدثین بهیسی ابطالان است و در اینجا بنده را حاجت
 تجشم استدلال بر بطلان شریعت یزید را که خود جناب مخاطب قدوة الاذکیاء در اوراق
 سابق آنچه ارشاد نموده اند درین باب کافی و شافی است و آن اینست که استخلاف مجایز
 بعد وفات امام حسن و اقصیه چنانچه این عبدالبر در کتاب استنباب میفرماید و کان حوایه
 قد انشأ بالبيعة ليزيد في حيوة الحسن عليه السلام و عمن بها و لكنها لم تكشفها ولا عزم
 عليها الا بعد موت الحسن و طاهر است که بعد وفات جناب امام حسن علیه السلام معاویه امام
 و خلیفه برحق بلا معارض و مزاحم بوده و خلافت او بهیبت صحابه و تابعین و اجماع
 اهل حل و عقد ثابت بود پس درین حال استخلاف معاویه بخلاف عهد نموده بود و عجب است
 که توقف معاویه در حیات جناب امام حسن با وجود قصد استخلاف که بایده علیها عبارة
 ابن عیبه الراسب رعایت همین عهد نامه بوده باشد پس و قبیله بلا معارض و معاودة خلیفه
 شده استخلاف نموده انتهی بلفظ و اگر استخلاف بر معنی محمول و موضوع جناب مجتهد الزمانی

علامه دورانی که تفصیلش در سابق گفته شد معمول شود و بر خلع بناب امام حسن و تقوی
 خلافت مجاویه و ارباب مقام است که تمامی اهل تشیع از هر قلم بهیات اجتماع فراهم
 آمده کرسی کلام بحث و اجتهاد در اشل امام اعظم طوسی که مجتهد مستقل بعد از و پیدا شده
 بخوابد و یو قیست برای او وضع سازند و بعد از تلاوت آیت الکرسی و سوره اخلاص
 دست دعا بکمال تضرع و زاری بدرگاه حضرت ارباب بردارند که خدا یا این تخت و تخت
 ارباب مینویسند و گران چنان نشود که مانند امام اعظم اول اهل خلافت او را در یابند
 و در شکنج اجابت و کبر و در اعتراضات او را مخوق سازند و تخت و کرسی را بر باد بدهند
 تمام که او باصل وطن شیعه باز گردید و بکوفیان با وفا پیوست و یاد روزنگ امام اعظم
 دیگر که شیخ حلی شهرت دارد و مجتهد اجابت ادعیه اخبارین زوال دولت رود و در حور بعد از
 کور بطنوزیه چنانکه گفته اند که حلی بجله باز گشت **سلما** که درین وصیت خواه سفارش
 که معادیه وقت حلت نمود و سیانه اشتراط بالمعنی الصبیح که اول بر سفارشش بود و بعد
 زمانی هم نزد بعضی وقوع یافته باشد لیکن این مرد و قریب بیکدیگر واقع شده اند و بر
 ظاهر است که قریب و چیز از معنی واحد حیلولت زمانه ساقی نمی باشد هرگاه حال معادیه
 در سرپرستی امانیت و مراعات حقوق و پاسداری در انوقت چنین باشد پس حلی باید
 که او را از زمره تابست یا لاحقین بطایفه نادین تصور فرمایند بخلاف زید نسیم که بر
 مذہب مخاطب کا بی امانت کرده و با وصف ارتحاب انواع ظلم و شداید نسیم
 بر اکابر امانیت نبوی صلی الله علیه و آله وسلم منقل و نادیم گشت که بعد از ساجده
 که بلا و آسودن اهل بیت در بیوت مقدسه تجزیه بین طایفه کوشید و هیچ امری
 شنیع باقی نماند که مرتکب آن شده که با یوح من شرح المذنبی علی بیج البلاغه باز تجزیه
 زاده الله شرفا و مکره مقصد کرده و زنا با محرمات بعمل آورده و شب و روز ام و بخا ش را با و
 استخوانش خورده که قال اکابر الامامیه پس معادیه و زید هر دو را در یک سبک متسلک ساختن
 مطابق فاشش است و هیچ مخالفتی محسوسین زیرا که در احادیث متیره ایشان پیش از پیش
 عدیم النطیر برین نوبه و باره تفاوت دارد است انا جله المکره حضرت موسی علیه السلام

از وفات حضرت هارون دعا کرد که خدا یا برادر من هارون از جهان درگذشت
گناهان او را بر حمت خویش ببخش حکم آمد که ای موسی اگر در باره اولین و آخرین مغفرت
کنایان بخواستی ترا اجابت می‌کند مگر قاتل حسین بن علی علیهما السلام که بلا ریبی
انتقام خواهیم گرفت و این حدیث در مجلد عاشر از بحار مرویست و دیگران هم در کتب
دیگر آورده اند و در بعضی از طرق خود نام یزید مرویست پس یزید بلا شبهه سرآمد مقتدر
و شکیرین و معاویه مانند ناپسند و بینا فرق بین و اگر این سفارش و وصیت را بچو
تخذه فتوری پس عظیم پیدا میشود زیرا که علمای شیعه غاصبین حقوق ائمه است و اگر در
احراق بیت نبوت و امثال این ظلم و ستم و بی ادبانه و انصافشان بوده بخت سعادت
با ائمه المؤمنین وقت یافتن خلافت بخود صد و در بعضی از کلمات خداست تشیع آنها
و توبه از جریمه سابقه ثابت می نمایند و احتمالات دیگر را که بر امکان زیاد و سعه مشلا
قائم تواند شد که امرت مجله مد نظرند دارند و بخیاال نمی آید که هرگاه توبه مشیر کن صحیح باشد
و تمامی گناهان سابق را بر طرف سازد توبه معاویه و زنده آتش چرا پاک صاف کند
مگر از روایت علی بن ابراهیم قمی چنان سمت و ضوح می یابد که جناب پیغمبر صلی الله علیه
و آله وسلم را زینهار مسئله الايمان محب اقبله یا دینود بعد از تذکیر جناب ام المؤمنین
ام سلمه رضی الله عنها بآیه عبارت تفسیر او باید دید و می آید قوله لَوْنًا وَ قَالُوا
لَنْ نُوَفِّيَنَّكَ حَتَّى تَفْهَمَ لَنَا مِنْ الْأَرْضِ يَلْبِغُ عَنَّا قَابًا نَرْتَلِي فِي عِلْدِهِ
بن ائمه اخ ام سلمه رحمه الله عليها و ذلك انه قال انه الرسول الله صلى الله عليه وآله وسلم مكة
قبل الهجرة فلما خرج رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم الى فتح مكة استقبله عليه بن ائمه
خسلم على رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فلم يرد عليها سلام و اعرض عنه ولم يجبه شي
و كانت اخته ام سلمه مع رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قد دخل اليها فقال يا اختي
ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قد قبل اسلام الناس كلهم و رد على سلامي فليس
يقبلني كما قبل عن غيري فلما دخل رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم على ام سلمه قالت
يا بني انت و امي يا رسول الله سعد بك جميع الناس الا اخي من بين قريش و العرب

روضه اسلام و قبلت اسلام الکس کلهم فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يا اهل
 مكة اني انا محمد بن عبد الله بن النضر بن كلاب بن عبد مناف بن قصي بن كلاب بن
 من الارض بنو عا الى قوله كتابا نقره قالت بالي انت وامى يا رسول الله لم تقل ان الاسلام
 كان بحيث قال نعم فقيل رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اسلامه انتهى **يعني ايت**
 كرمه و قالوا الى آخره نازل شد در شان عباد الله كه پسر و برادر ام المؤمنين ام سلمه
 بود و حضرت پسر پسر الله صلى الله عليه وآله وسلم قبل هجرت گفته بود كه ايمان رسالت تو هرگز نخوايم
 تا چشمه برى ما از زمين جارى كنى هرگاه آنجناب بخت بيرون برآمد او استقبال كرد و تسليم بجا
 آورد سلام او را رد فرمود و در هم كشيده و چيزى نگوشت نگاهت بخواب فرمود كه اسلام
 همه بدو قبول رسيد مگر اسلام من ام سلمه قرآن نگاهت ميشي حضرت باز فرمود
 كه مذهب او از همه زايده تر بود عرض كرد كه آيا جناب فرموده بودند كه اسلام جميع كتاب
 را ناپوش ميگرداند فرمود بلى گفته بودم و اسلام او را قبول نمود انصاف دشمنى و چنانكه
 اكابر اماميه از عقل و دانش بايد ديده كه در قصه ابتداء نزول وحى كه جناب پسر خدا
 صلى الله عليه وآله وسلم را حيرت و رعبى فرا گرفت و بمقتضاى شيرت زره برانده ام
 مبارکش افتاد تا اينكه بعد از قدم در خانه هدايت كاشانه فرمود كه من افكند
 و قصه را با ام المؤمنين خديجه كبرى بيان فرمود و آنجناب است كه شريف متوجه شد و حضرت
 را نزد بعضى از اقرباى خود كه كتب سماوى از بر مى خواند و قصه هاى انبياء ياد
 داشت همراه برد طعن نميكند و بر محال جناب خديجه كبرى رضى الله عنها نام اتا ليقى
 ميگردانند و ضحكه مى نمايند غافل از اينكه محمد ثمين ايشان نيز اين قسم قصه ها در كتب
 خويشان مى نمايند چنانچه بر ناظرين روضه النبى كه در سير و تاريخ كتابى معتمده عليه و سوار
 كنان است مخفى نيت **بليت** چشم بدانه ايشان كه بر كنند با د \times عيب ناپيد هنر شده نظر
 و حال آنكه در به دو قصه فرق بين است زيرا كه بالبداهه حال ابد اى نبوت و انبىا
 آن عيان نيت پس اتا ليقى بعد از فتح موجب حيرت خواهد بود كه لا يخفى **قوله**
 آرى **اقول** سلمه كه از ناب و صيت است لکن دلالت بر سفارش

و وجوب مراعات امام حسین دارد پس ثابت شد که معاویه را محبت امام حسین
 حاصل بوده و پاسداری شریعت خرا و تعظیم و توقیر اهل بیت سید ائمه نظر داشت
 بخلاف یزید که با هوا و ملا هر لاستره قیاس پس مخاطب آنچه در اینجا جاویده گفته است
 ربیعی با مبطلوب فقیر که تحفیه علمای امامیه بر اصول شایسته ندارد و همچنین ذکر
 قتال اهل مدینه با لحد سبیل جواب برای کلام تنیده است که بر اصول خود شن
 با ثبات رساند که معاویه و پسرش هر دو مساوی الاقدام اند و چگونه است او را
 با ثبات خواهند رساند که بحسب ایضاح ثابت نموده که معاویه مثل یزید نبود لهذا امام
 حسین بر او خروج نفرمود و اگر مثل یزید بودی یا یقین بر او خروج گشتی نمودی
 عبارت فاضله که آورده شود که آیا مطلبش همین است یا چیزی دیگر و آن
 عبارت اینست که معاویه در خلافت خود با وجود ظهور و اشتها رعداوت و
 با امیر المؤمنین و بنای سب و تبرای آنحضرت و اشتراک در سهم نمودن امام
 حسن و دیگر خاندانی او با خاندان رسالت که مانند آفتاب بصفت آنها حجت
 اظهار ندارد باز حیائی در چشم می داشت که اعلان بشرب خمر و زنا و محرمات و
 تنگ حرمت که و مدینه نکرده بود لکنه الدواعی امام حسن بر خلافت آنها
 صبر و اطاعت بقیه کردند اما در امارت یزید که طشت از بام افتاد و دین محمدی
 علانیه مخدول شد که با محرمات زنا و شرب خمر با استحلال آن بعمل آورد و صبر غیر
 ممکن بود و اگر حال سایر خلفا مثل یزیدی بود همه آنکه اظهار با هر خلیفه عصری
 میکردند که امام حسین با یزید کردند انتی مختصرا عجیب است که مخاطب تحفیه تنیده
 را درباره علمای خویش بحال نمی آرد تا بنوشتن جواب چه رسد که بدون فهم
 عبارت فقیر ممکن نیست قوله و در بی صورت میگویم اه اقول نظر فادر
 مضحکات آورده اند که یادشاهی اهل توکل را بدل و جان دوست داشتی
 و زاهدان را بکمال تعظیم و توقیر خواستی و بر کس که از دین با بفر رفتی یا او گفتی که
 اگر کسی از عرفای بنی حال او بمن بگو تا بر بارش بوم و سعادت جانی حاصل

نفسه بسی بالخلافه و اما اهل اشام قبا یحیو اسما و تین بزید و کان مده خلافته اربعین
بوما و قیل شهرین و قیل ثلثه اشهر و مات در آخه و عشر و نسیسه و اما ابن الزبیر فانه
استبرک خلیفه الی ان تملک عبد الملک فخر لقتال الحجاج فی اربعین الفان حصر مکه
اشهر ادرمی علیه المنجیق و طعنه بم قله و صلیه و ذلک یوم اثلاثا سابع عشره غلبت
من جمادی الاول و قیل الاخره سنه ثلث و سبعین انتهی مختصر ازین عبارت
صریح بد ریافت رسید که لشکر بزید پدید بعد از تاراج مدینه رسول مختار صلی الله علیه و آله و سلم
که واقعه حربه عبارت از است بسوی مکه متوجه شد و امیر آن لشکر در انامی راه حرم محققا
مصرع گروهی بالش بر در اب نیل و پنجم رفت و شخصی دیگر بجای او اقامت نموده
این زبیر را محاصره کرد و در راه صفر سنه شصت و چار از هجرت شریف متقاتل نمود
و منجیق زد و حق تعالی بزید شفی را در شصت ماه و بیع الاول باز سال مذکور به دار السلام
رسانید چون این خبر بعد از زبیر رسید بر بلندی برآمد و با اهل اشام گفت که طاعنی شما
بلاک شده بخبر استماع این خبر اشتیا مستغرق گشته و یکمال ذلت و خضعت رجوع کردند
عبد الله زبیر مردم را بسوی خود دعوت نمود تا آنکه خلافتش قرار گرفت و شایبان
سوادیه پس برید را بر آنکه خلافت نشانیده بدتش بچل روز کشید و بعضی گویند
تا دو ماه و بعضی تا سه ماه هم گفته اند عمرش سبت و یکسال بود و بعضی بیت مال
میگویند و این زبیر در مکه خلیفه ماند خلافتش استمرار کشید تا آنکه عبد الملک منقلب شد
و چهل هزار کس را بکشد که حجاج بسوی مکه فرستاد اینها بقتال مصروف شدند
و داد بی ادبی و بی اندها دادند پس حجاج بر این زبیر نظر یافت و او را قتل کرد و بر
کشید و این واقعه روز یکشنبه بیستم جمادی الاولی یا آخری سال بنقاد و سوم
از هجرت وقوع یافت طرفه آنکه در منتخب کتاب کامل بهای از کتب شیعیه
جائیکه خلفای بنی امیه مذکور اند در ذکر عبد الله بن زبیر این عبارت است و ان وقع است
در زمان عبد الملک او را کشته و کشت او ابو بکر بود انتهی قولی دیگر میگویند
فی قتل ابن الزبیر اقول قد مر انما ان زبید لم یطفر بعد الله بن الزبیر فانه

و سار الی غیر آن بل و نه عید الکلب بن مردان حین جبر الحجاج لهما که فارکب الظلم و العدا
 و قد سبق ان معاویه بن ابی سفیان او صی ابیه نیز به با یصال الاحسان الی ساکنین مکه
 و مدینه سید البشر و امان و ما و صی ابیه بقال ابن الزبیر کف کان محصول الثواب
 و رضای الرحمن فی قائلهم بحیث یفرض الی ملک الکبار التي رواها الفرقان ممنوع لا علیه
 من اقامه البرهان قوله یجوز قتل المذنب الخ **اقول** جوابش قبل ازین با وضوح
 و اتم بیان میتوانی گذشته که غالباً بعد از آنکه شایب بجهت الزانی سخت با تشویش
 حیرانی دست و پهل بسته و با تامل و اس بعد از آن بهترین شود که امری تازه است
 که از کتب فقهیه امامیه اجماع فقهای ائمه یعنی معلوم میشود که وصیت بحرام هرگز جایز نیست
 بلکه وصیت بمعصیت عین معصیت است و از کتب الحق خلاف کس درین امر یاد نبرد
 نمی آید پس انفاذ آن چه معنی دارد بتردید نه کورنی افند عاقل که نزد اهل سنت است این
 باشد که اگر خلیفه وصیت بظلم و معصیت کند بجا آوردنش جایز و جای وجوب است
 آنچه معاویه درباره اسان با بیست و عدم ایصال کرده با امام حسین گفته بجا آورد
 از سمات که این احسان و عدم اسات خود هم واجب است بحکم حدیث و قرآن پس
 جواب نیز در او این و عدم مخالفتش با شرع و زمانی بر اصول هر دو منسب منفی است
 قوله علاوه **اقول** این تقریر بتنی بر آنست که اولاً حقیقت نیز به اثبات
 رسانیده باشند و هوکاتری چه اگر تحقیقش نظریه سمیت است فجوابه قدر سابقاً
 و اگر نظر استخلاف باشد فقد علم حال انفاذ حال قهر و استیلا بشرط امامت ابتداء
 و بقا بعد ازین بر مقام خود بیاید است و نه الهی فانتظر لیسیر الیس قیاس ایشان در
 باب خلافت نیز به کفر اس از اهل حق حقیقت و صحت آن قایل نیست برخلاف معاویه
 که بعضی بآن گرویده اند و شیو است آن در بعضی از احیان بعضی نموده کمتر از قیاس اول
 من قاس ما نزل بعض القطع نخواهد بود قوله و از کجا که امر معاویه بنابر اسباب
 بر علم نه بوده بجهل که برای استیجاب باشد **اقول** قبل ازین بصراحت و تفصیل
 در یاد شده باشد که مقصود از نقل روایت صدوق امامیه خطبه الکابر است غیر

که معادیه بر تریه هر دو را مساوی الا قدام داشته اند پس این احتمال دلالت
 بر این میکند که مطلب رساله هنوز بدین مخاطب رئیس المشیین در نیامده قوله چنانچه
 ابن نبوی در حدیث اینونی بدو اذ و قرطاس الخ اقول حال حضرت محمد تماش
 کردنی است که از امور همه و آنچه مطلب اصل رساله فقیر تعلق دارد غفلت کلی اختیار
 ساخته باز بدو که امور یک درین مباحث باب التزاع نیست بار بار پرداخته بدانکه
 فقیر ابعاد تنوع کتب قدای این فرق و تصفح مضمرات و مکنونات ایشان که در التفات
 خویش مقتضای حدیث بر تصوی ما اخذ احادیث الا و قد ظهر فی فلمات لسانه گاه گاه
 از آن خبر میدهند چنانکه عن شد که این حدیث مثل حدیث ردت جمیع اصحاب الا شادی
 لا یعیار به از خصایص مذموب امامیه بوده و اکابر این مسلک باین اسرار و وقایع آگاهی
 داشته و این قصه را علوق نفس کمان می بردند و بگمانش بود که و صایامی نمودند
 من بعد ابل بگفت و بعد اصلحت در آن دیدند که در لباس سنن این روایت را
 که منتهای آرزوی شان بقول مجلسی در بحار و حیات القلوب است در مد رسیده
 پیش متقدین خویش از زمره اهل حق روایت نمودند تا آنکه رفته رفته در کتب
 محدثین حتی فخر بن صحت مندرج شد و پیر ظاهر است که اگر این حدیث در صدر
 اول و طبقه تابعین ثابت و مشهور می بود کتمان و اختفا و اینهمه بدین تأکیدات آنها
 که پاره از آن بگوشت رساندم صورتی نمیداشت و هر یک از دیگران عهد و
 موافقت چرا میکرفت و کی میکفت که بس خبردار باید بود چنان نشود که اهل فلمات
 که در حق خود را خدا میکند بر معنی مطلع شوند چنانچه شیخ سلیم بن قیس
 که احدم و افضل از جمیع کتب احادیث امامیه تو انکفت که اعرف المجالی فی مجلد
 الفتن من البحار بر امور قوم الصدور دلالت میکند و اینهمه از اشارات و عبارات
 پیداست که بعضی از اسرار این حدیث را مثل نام فاروق از شیعیان هم دریغ
 میدادند و کتب رجال و رسائل تحقیق اسامی رواه برین مکان اهل دل نیست که
 و اینها از اختفا و استتار همین بود که آئینه علمای است و سبب غریبه بهایم

بر نشانه نشیند و برای مسافره خصوصاً متاخرین ایجا را آید و در صورت ظهور این کید پس
 نخواهد رفت و تمهید محمد بن سنان خواهند گفت که این روایت از حضرات شیعه
 است و مؤید این مدعا که در اینجا یاد کردم آنست که بعضی از علمای نابین مکانیه
 بی بردند و حقیقت امر را دانستند چنانچه ناقصین بیفوات مشهوری از ادبی نقل میکنند
 و میگویند که او در سند خویش میفرماید که قصد اینونی بقراطس بی ثبوت دلی است
 و از شیوخ محدثین نقل مینمایند که بعد از تصحیح بطهوری انجا که در صحیحین دود و ده
 حدیث ضعیف است تفرد بخاری بهشتاد و نقره مسلم یکصد میرسد و در سنی روایت
 در یک شریک شده اند انتهى پس حال حدیث قوطاس نزد احق الزناس در رنگ حدیث
 فک بنیادیکه شیخ مبارک بنوری ابو السعادت در تصحیح خویش آورده و گفته که بعضی از
 اهل اختلاف بعد از آنکه اقرا بجهل و اقرا کردند گفته که با قصد فک اموضوع ساخته بر
 محدثین انداخته اند و در اینها مغفرت روایت نمودیم پس تمامی جماعت مذکور قبول کردند
 و بدام دریب افتادند مگر این شیب علوی که بوضع و اخلاق بی برد و دانست که
 حدیث اموضوعات و انشاء الله تعالی عذارت جزری بعد از این خواهد آمد با کمال
 و قانع گشت اهل دعا جان سلامت بدون سخت و شوار است رخ این مگر لطیفه ایشان نه
 گامی چند به مطالب این فصل بسیار و وقت در کمال افتار بلند این بین مقدار اکتفا
 لیکن چنانکه فی المطلب این قصد را اتمام خواهد کرد جوابی از ثمرات او بعد از تسلیم این روایت
 بعنوان تحدیثی بقیه داد و قوطاس خواهم آورد انشاء الله تعالی چه خوش میشد که موفقت این
 مطاعن را یکی مفصل نقل میکرد تا در همان مقام یکشباع کلام می برد ختم و خاتمه
 فارغ میشدیم و جواب طعن پنجمش اساس بن زید رضی الله عنهما نیز بحواله و قوت بلند
 در مقامی که عبارت ملل و محل شارک است را جناب مجتهد الزانی نقل خواهد فرمود
 بمنوانی سمت که در خواهد یافت که بگویش ساسین بان طور رسیده و بهیات
 بگویش آن چهار مرتبه باشد تا ظهیرن فائز گردیده باشد قوله اگر چه دعوی فضل الخ
 اقول این بر جنایات ناشی از است که جناب حقیقت کلام فقیر را در حق باید بید

مصیب هرگز بر اصول خود این کلام نگفته بلکه در او شش تخطئه متشعین است بر اصول معتبره
 ایشان که معرفت مرار فاین المدعای من الی لیل حتی یقیوه الخاطب الجلیل تنکال البقوات
 والا باطلی قولی سخاقت افعال و جباشت اعمال معاویه الخ قولی علت این تخطئه
 لا طایل و تقریر بجای اصل نه است که مایه النزاع را در نمی یابد و پی باصل مقصود نمی
 یابد و در است نه تجاہل و تغافل از ان می نماید تا عوام بدانند که تحریر اوراق بخدا را بطور
 اتفاق افتاده و چنانست شیعه مجتهد داد توغل و بتجر در جواب ساله قد می داده ذمام
 خلیفه شام و اصرار برش بر عداوت اهل بیت حضرت خیر الانام و مساوات نیزه
 رئیس الایام از اصول و روایات خویش ثابت میباید کرده از روایات معتبره
 و اهل حق پس سرد این اخبار باین دل کریمها بعید از اولی الا سلام و العجب که قبل
 ازین بر بنده حرف گرفته بود که گفتگو بر اصول نیست بود نمی باید ذکر روایات
 اهل تشیع کردن بکار اهل بیت خود منظور است و در اینجا خود مورد اعتراض مذکور کرده
 قولی مخفی نماید الخ قولی چون جناب مجتهد الزمانی در اینجا تعلیه سنگی را بیکه قال
 خویش می نماید و از کلام شان این آثار و روایات را انحال میفرماید و خدام شان
 باستفاده و انتحال محلات بیاصل مشغول بودند که جامع آن ابراهیم علیخان سپه
 علی مردانخان بود و قبل ازین تعلیق بر کلام شان و برادر شان جانجا که در جواب
 رشید العلماء مرتب ساخته بودند بقدر استطاعت و مساعدت وقت نوشته بودیم
 از همان تعلیقات خبری بعد از اندک محو و اثبات و تقدیم و تاخیر خواهم نگذاشت انشاء الله
 پس آنکه در مقام دوم و مرحله واقع است مرصد اولی ذکر ماخذ افادات مخاطب و مرصد
 دوم حصه از ابجاث و ثبانی بعضی از علما که بصحت خلافت معاویه معنی معلوم در بعضی
 از احیان قابل شده اند تا بایه ادراک و قوت حدسید که مجتهدان امامیه را حاصل میسازد
 چنانکه بعد ازین در کلام او خواهد آمد بر هر یکی عیان کرد اکنون سرفهات کمترین را
 بکوشش احتیاج دهند و بدانند که مستکنی مذکور در خطاب رشید المستکین مرحوم فقیر اهل انعام
 بکار برده فقیر باخصاصه انتخاب ذکر آن می نمایم که معاخذ نیست آنچه از خوشی در شرح الکتاب

در باب ثانی و تسعین روایت نموده ان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم را می باسفیان معیلا
 علی حمار و معاویه یقوده و نیزه ای به یسوقه فقال لمن الله الراكب القاد و الناق و صاب
 حیوة الحیوان در لغت او و معنی بط و مرعای گفته قال ابن حنک ان له لما رضى الحسن و کتب
 بن الحكم الی معاویه بذلك فکتب الیه معاویه ان یقبل المظی الی بخیر الحسن فباع معاویه
 موتة تکبیر من الحضرة فکبر اهل الشام لذلك التکبیر فقالت فاختة بنت قرقط لمعاویه قرأ
 عنک النبی کبرت لاجله فقال ات الحسن فقالت اعلى موت ابن فاطمة تکبر فقال ما کبرت
 شامة بموته ولكن استراح قلبی قد دخل علیه ابن عباس فقال لیا بن عباس هل تدري ما حدث
 فی ابن سبک قال لا ادری ما حدث الا انی اراک مستبشرة او قد بلغت تکبیر فقالت الحسن
 فقال ابن عباس برحم الله ابا محمد ثلثا و الله یا معاویه لاس حضرتہ حضرتک ولا نزل غیره
 فی عمرک ولن کنافا صبا بام المتقين و خاتم النبیین فخر الله تلك الضعة و سکن تلك
 البصره و کان الله الخلف علیها بعد انتهی و یسقی که از محمد ثمن شهرین اهل سنت است
 جزو خاکسرخ خود در کتاب الحج در تبییه روایت کرده عن السعید بن جبیر قال کان ابن
 عباس یعرف فقال یا سعید لی لا اسمع الناس یلبون فقلت تخافون معاویه فخرج ابن عباس
 من فسطاطه فقال لبیک اللهم لبیک و ان رغبتم معاویه اللهم العنهم فقد ترکوا الله
 من بغض علی انتهی محج ترا که صاحب شیعای خود معاویه را از مولفه القلوب
 یگوید و در صدر ترجمه او می نویسد قال ابو عمر معاویه و ابوه من المولفة فلو بهم ذکره فی ذلك
 بعضهم و هو انه الذین کتبوا للرسول صلی الله علیه و آله وسلم و سبوا فی در جمع الجوامع در کتاب
 الصلوة ب مقام ترجمه قنوت روایت میکند و متفی در کتب الرجال حکایت میکند عن عبد الرحمن
 بن مقاتل قال صلیت مع علی النداه فقلت فقال فی قنوته اللهم علیک بمعاویه و
 فعمرو بن العاص و اشباعه و ابی اعور اسلمی و اشباعه و عبد الله بن قیس و اشباعه و
 است که شان امیر المومنین از رخ از است که بر مومن سک مال اگر چه فاسق فی
 الحال باشد نازن خصم صاد قنوت نماز فرماید و این وجهی ندارد جز اینکه چنین کس را
 منافق دانسته اند و در کتاب البیع از جامع الاصول نقل کرده حثت قال باع معاویه الا

ذهاب و فضة اكثر من ورتها فقال له ابو الدرداء سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
 اني عن ذلك فقال معاوية اما ان افلا اري به باسا فقال ابو الدرداء من عذري من معاوية
 اخبره عن الرسول صلى الله عليه وآله وسلم وهو يجزئي عن ربه لا اسكنك بارض انت بهائم
 قدم ابو الدرداء على عمر بن الخطاب فذكر ذلك فكتب عمر بن الخطاب الى معاوية لا تبغ
 ذلك الا مثلاً بثل ووزناً بوزن اخراج الموطى واخرجه انشأى انتهى برای اثبات کفرش
 همین قدر بس است چه مجمع علیه اسلام و ظاهر بر هر خاص و عام که کافر است محرم حلال
 و مستحل حرام و با این همه ایمان معاویه همچنان سالم از آفات مانده که حضرت فاروق
 او را بر تنه خوانده بایست که زجر و توبخ میفرمودند و امر بتوبه از ارتداد می نمودند
 اینکه منع کردن از سر نه کور فرمایند و از کفر و ذنوب اغراض نمایند و قاضی بپناوی
 تفسیر آیت لو اظلمت علیهم لولیت منهم فراراً الا انما حکایت است از
 اصحاب کهف در قیم و بنوی نبرد تفسیر این آیت روی عن معاویه انه غزا الروم
 فمر بالکھف فقال لو کنت عن هؤلاء فطرنا لیهم فقال ابن عباس لیسرک ذلك قد
 منع الله تعالى من هو خیر منك فقال لو طلعت علیهم لولیت منهم فراراً الا انما حکایت
 و بعث له اناس فلما دخلوا جارت ریح فاحرقتم و در کشف هم آمده فقال معاویه
 انتهى حتى اعلم علمهم فبعث باسا و قال لهم اذ بسوا فانظروا فلما دخلوا الکھف بعث
 الله ریحاً فاحرقتم ازین و ایتها عدم قبول معاویه نص قرآن را و تهاون و استخفاف
 او با برادر و منان نمایان و عیان را چه بیان و عید الحمید ابن ابی الحدید در شرح
 نوح البلاغة گفته است و روی احمد بن ابی طاهر فی کتاب اخبار الملوک ان معاویه
 سئل لودن یقول انهم ان لا الا الله فقال با فقال انهم ان محمد رسول الله فقال
 الله درک با بن عبد الله لقد کنت عالی الهمة ما رفیت لنفسک الا ان تقرب اسمک
 باسم رب العالمین و ازین کلام کنایه که نزد صاحب فهم زیاده از تصریح است
 که بیز جاب سالت صلوات الله علیه و آله وسلم صرح بمحمد لله که در صدر اول کمال
 محبت نودیده شد و بجهت ضیق وقت بعد از ورق گردانی ان اخبر او این مختصر

نوشته ام و مطمئن بلکه متیقن است که حکایت زهر دادن معاویه بحضرت امام حسن
 و جلاله اشبع نبط نیز درین اخبار موجود است **باقی** یا بعد مرصده دوم بیانش
 آنکه قبل ازین اشاری با نیمنی رفته که مخاطب در ذکر کار این روایات غالباً
 وسواس نفسانی را مطرح نظر داشته و بر مقصود فقیر اطلاعی او را دست نداده و از
 جوابش انبساط می نموده و لیکن این اعتراض و انحصار نزد عامه دلالت بر آن میکند
 که معتقدین صحت خلافت معاویه را به بعضی از اوقات در دلالت این روایات
 بر مقصود حضرت مجتهد قیل و قال میسر نیست بنا بر آن به بعضی از وجوه و اجابت بر
 این آن جماعت اشاره میکنم و بر قانون مناظره گذرین اخبار لم ولا نسلم می اندازم
تحت سیم آنکه در سنی موفقه القلوب نظر با قول عمای سنبت و جماعت و هم
 باین اذاتیه حکایت اهل بدعت اختلاف واقع است بجهت را در بیانش حاجتی نبوت
 بهینه نیست از صاعقه حساسیه که قبل ازین جواب ضربت میدریه بر پای شود و در برگشت
 چیزی درین باب نقل میکنم قال فی المناهج والموقفه من السلم ونسبه ضعیفه اوله
 شیخ یزید بن عطاءه اسلام غیره و صاحب قواعد از آنها هشتم میگویی که الموقوفه
 هم قسماً کفار استمالون الی الجهاد و الی الاسلام و مسلمون اما من ساداتهم
 لهم نظار من المشرکین اذا اعطوا رعب النظر ان فی الاسلام و اما من سادات
 سلطانون یوحی بعلیهم قوه ایتامهم و مساعده قویم فی الجهاد الی اخرها قال و هم
 در کتاب بیان می نویسد و را بهما الموقوفه قلوبهم و هم کفار استمالون فی الجهاد
 بالسهیم و قال ابن الجندی هم المنافقون لیجاد و او قال المفید یجوز کونهم مسلمین و به
 قال ابن ابرس الفاضلان و المسلمون اربعه قوم لهم نظار من المشرکین اذا اعطوا
 نظارهم و قوم فی نیاتهم ضعف فتوی نیاتهم و قوم بازاهم اخرون من اصحاب الصدقات
 اذا اعطوا المجهول و اعمو الامام من عامل و قوم من الاحباب اطراف بلاد الاسلام
 اذا اعطوا المسلمون الکفار من الدخول و رغبوا فی الاسلام الخ لفظه پس میتوان گفت که
 و خواص و بزرگواران آن موقوفه القلوب کفار استمالون غیرشان با عطا فی مال مشوق بود و آنها

در عرب سیادت و وجاهتی داشتند و سود این امر است آنچه صاحب قاموس المحیط و
 و مختصر آنست که معاویه بن ابی سفیان در آن مردم داخل است که حضرت پیغمبر صلی الله علیه
 و آله وسلم مامور شده بود بتالیف شان و آنها از سادات عرب بوده اند تا در یگان از در
 آنها با سلام رعیت نمایند پس شبهه ضعیف نیست معاویه در اسلام ضعیف میباشد پس
 که نیست او در ائمه اسلام ضعیف بود و لیکن مدعی مخاطب لازم نمی آید زیرا که فحش است
 که قوت اسلام بعد چندی در صحبت آنست و صلی الله علیه و آله وسلم که گیمای سعادت ابدی احیاء علوم
 سرمدی منهاج العابدین معراج المؤمنین بود او را حاصل شده باشد و قول ضعیف است و تزیین الاسماء
 و اللغات یعنی امام نووی نیز در تائید این امر پسند است حیث قال و کان معاویه یقول انه اسلم یوم یوم
 و کتم اسلام من ایامه و شهد مع رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم خیاراً و اعطاه من غنائم یوم
 بایه پیغمبر و اربعین و فیه و کان هو و ابوه من المولفه فلو بهم ثم حسن اسلامهما و کان احد الکتاب
 لرسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و هر چند در تائید احتمال مذکور قول ابو زکریای نووی فی نفقه کافی
 باشد و لیکن از طرف جماعت متفقین معاویه بن ابی سفیان برین قدر پسند گرفته و تزیین شیخ
 جلال الدین سیوطی ضعیف میگردد و آنجا که در تاریخ الخلفاء که مخاطب مدعی استقرای آن است
 سبک سری و سردار و فرموده معاویه بن ابی سفیان صخر بن حرب بن امیه بن عبد شمس بن
 عبد مناف این قصی الاموی ابو عبد الرحمن اسلم بود ابوه یوم فتح مکه و شمه حنین و کان
 من المولفه فلو بهم ثم حسن اسلامه و کان احد الکتاب لرسول الله صلی الله علیه و آله وسلم آهتی
 و ازین عبارت هم بصرحت معلوم شد که اگر چه معاویه در ائمه از طایفه مولفه
 القلوب بود مگر بدولت حسن اسلام رسید و در زمره کاتبین آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم
 محسوب میگردد و از اینجا وجه عمل مخاطب از ذکر عبارت این کتاب یعنی تاریخ الخلفاء که در مطالبه
 او بود بسوی عبارت ابو عمر صاحب استیعاب بر این ذکر زیاده از نود و گاه تا اثنای و در عبارت
 استیعاب چنانکه در کتب لفظ بعضی مذکور است و دلالت بر آن میکند که اکثری با جمعی
 او را در مولفه القلوب شمرده اند و اتفاقاً دریافت رسید که آنکه معاویه را در مولفه
 القلوب بشمارند بحسن اسلام او معتقد اند علاوه بر گاه ایمان برکن ثانی القامیه اند

ارکان اربعه یعنی ابو ذر صدیق اثناعشریه نامتهای دراز با عتراف خاتمه المحدثین شیعه
 اعنی بکلیات و مجلسی در تزلزل باشد و بعد از آن بقوی رسد که بنیاد هرمان رو بر او آن پس
 ضعیف نماید چنانچه کتاب بحار الانوار و حیات القلوب کما قبل این امور و تفصیل این
 ماجرا مع ما يتعلق به در کتاب منتهی الکلام بکمال شرح و بسط وارد کرده و ام معاویه بن ابی
 سفیان را که می پرسد و از یمقام منتهای شیعه در باره دیگر بزرگان با عتراف خودشان
 از یم می باشد کما لا یخفی علی المستعین افسوس که امامیه را هرگز بهره از انصاف حاصل نیست
 کما مرتبه صدیقیت ابو ذر و کجا مرتبه خلافت معاویه طیت ای که محال عیب خویشتر است
 طعن بر نفس دیگران چه زنیه و دوم آنکه این قسم کلمات که از معاویه در آخر عمرش
 صد دریافت بکام زیاده بران که دلالت بر حق تعالی و کافر نفسی در حق است بنامی صلی
 علیه و آله و سلم در رد از مقبولین اسانی در تصانیف مجلسی مثل بحار و از شاد دینی مروی
 و دیگر است و خود این بزرگان مقتضای قول او کما بل لا انسان علی نفسه یصدقه
 از لایقی معاذی و اقرار بکوری و کوری سیکار و چنانچه قبل ازین در هیچ گذشته
 ثانی مقدار اولی این کلمات را در فتوی و اکثر معاویه شمردن استیصال نه هیش
 نمودن و بر اهل فطرت سلیمه مخفی نیست که خود مدبفه و ابو ذر و سلمان و اشمال شان
 در آخر عمر خود با حسرت بران هم میکردند که کاشش گرد قضای دمشق و تولیت کوفه میکردیم
 و هم در عسرت شریک جناب مرتضوی می شدیم چنانچه رسائل فضل و غیره بران دلالت
 دارد سوم آنکه استدلال از کجاست کرده که لعن یکس و قاصد و سائق بعد از
 اسلام بود محتمل است که قبل از ان باشد و هر چند بر اصول امامیه قاعده مقرره الاسلام
 بحسب قبله رسول خدا را صلی الله علیه و آله و سلم یاد نمود و حاجت در تذکر
 اما بعضی جناب ام المؤمنین ام سلمه افتاد که سابق فی بنده الا وراق لیکن در نبوت
 و تقریر ان بعد از تقریر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم چنانچه دانستی ریمی و شک نیست
 معذکر و بی هم بر آنچه گفتیم بجز عاقیم است بیانش آنکه در قاموس و غیره مرقوم است
 کما مر آنکه حضرت خاتم النبیین شیخ اندنین از حضرت کبریای الهی مامور بتأله

این مردم بود پس لعن اینها حلوة و حلوة خلاف امر الهی شد معاذ الله من ذلك فقیهین صدور
 الفتن قبل الاسلام و هو المطلوب و مستتر نماید که دلیل الزامی هم در اینجا ترتیبی نمی تواند
 بیان کند مخاطب مجتهد قبل ازین از کمان معاویه بن ابوسفیان در باره عبید بن عمر که بر تقدیر طار
 عبید بن مذکور اطاعت نرید خواهد کرد استدلال برضا او و حریت نرید نموده و فتن معاویه را بر
 طبق واقع دانسته و از حاشیه کتابی که شیخ شهید اول بیان نامش که نشسته چنان دریافت می شود
 که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را حسنیت و قوت اسلام ابوسفیان که رهساز رئیس خراب
 بود متوقع بود لهذا صد شتر بجهت او عطا فرمودند پس ظاهر این است که آنچه رجای سیدانیا
 بود بطور رسیده باشد و باید دانست که کسی قابل شده باشد که اسلام ابوسفیان مرتبه قوت رسیده
 و اسلام معاویه بدان درجه برسد فقیهین المطلوب بطریق الاوالی که اشارت ما من بعد معلوم است
 که مخاطب به حق در این روایت از کجا شریک نموده شاید مقصود او تلبیس عوام خواهد بود چنانکه در
 سایر این رساله مطمح نظر دارد و دیگر آنکه این روایت با ظاهر قاضی نوزاده در احقاق الحقی
 که استعرفه انشاء الله تعالی همان روایت است که امام اعظم امامیه یعنی شیخ حلی در ترجیح الحقی بایرانش
 دو نقطه و تکلم داده و شیخ صدر الدین روزبهان تجمیل و تحقیق او در کتاب ابطال المبال
 ارشاد فرموده که یزید بن معاویه در زمان سعادت توانا حضرت ختمی تاب بالیقین متولد
 نشده بلکه بعد از عم خود یزید بن ابی سفیان که در زمان فاروق در طاعون مرده بوجود
 آمده پس ازین روایت استدلال بر مدعا خود نمودن دلیل بر حصول قوت قدسیه
 برای مجتهدین امامیه است آدم بر مقالات نوزاده سوشتری که لاف و گراف
 نموده دیرینه است محصلش آنکه باعث بغض و عداوت یزید با امام حسین شهیدان
 راده تزوج با زنی داشت و امام نیز عهده او را میخواست آخر آن نیکند
 در حاشیه حضرت سلطان که بلا شرف سکونت یافت پس معلوم شد که یزید عم عمر
 انجذاب بود و بدین یافت رسید که آشتی در عهد سعادت مذهب پیغمبر صلی الله علیه و آله و
 سلم مثل امام حسین بود پس انکار از تو که او در وقت مسطور بمعنی محض است و
 جاد نمی توان کرد که عم یزید بقیه حیات باشد و او نباشد مسمی گردونه یعنی

که بعضی در نزدگی خویش فرزند خود را بنام خود موسوم میکنند و بعضی میباشند که در باره او
 بایست که بهم برسانند البته ابرار و اولاد برادران خود نام خویش میکنند تا ذکرشان باقی ماند چون
 یزید بن ابی سفیان عقیبی گفته است این احتمال در باره او بجای خویش خواهد بود و بعد از سلیم
 جمیع آنچه با حسب ابطال در مقام آورده میگویم که این روایت که امام اعظم نوشته در کتاب
 ریخ الامیر از فخری مذکور است امام شیعیه هر چند معتقد صحت آن نباشند لیکن برای احتیاج و لزوم
 ایستادگی بکار می آید چنانچه بارها گفته شد باز اگر بی ثبوت رسد که یزید در آن زمان پیداشته باشد
 این روایت باین طور ممکن است که در اصل لفظ فاخذ معاویه را نمیدانست بجای آنکه لفظ این نوشته است
 بن معاویه را میدانست و یزید برادر معاویه را نمیدانست بجای آنکه لفظ این نوشته است
اقول معلوم نیست که عقل قاضی مثل امام اعظم چلی کجا بود و صبیان بسیار هم برین توکل
 متعکدند و مانند کرافس که علمای امامیه هرگز از خیره سری و پیری و نه بالغی باز نگذاشته اند و انصاف
 کرد که هرگاه دو کس اراده تزوج با یکی از آنها داشته باشند چه ضروری که در عمر مفارقت یکدیگر باشند
 بظاهر است که هرگاه شخص بالغ میشود حاجت نکاح او را می افتد پس فلان است بلکه بارها
 مشاهده و ماین شده که یکی از آنها دو کس عمر است سال داشته باشد و دیگری چهل ساله
 باشد بلکه حاجت به تزوج در ریعان شباب نسبت بکس که بگذر عمرش را بعین رسد
 بنابر مثل مشهور که در سنن ابی حنیفه و ابی یوسف است که کسی که بکثرت است که اسباب
 شادی آید و ابواب بی غمی گشاده گردد که از مزید حرص و نوبت بجای میرسد که اگر
 آید با اعتبار صورت بر زوج خود قدرتی نباید بر دوزیاری و بر شرب بکنار رسد
 می باشد چنانچه مال نموده زمانی زبان زو حلق است چه جای سلطنت و حکم رانی
 که بزرگواران و بزرگان شیعیه را غیب گشت بسبب آن است که قاضی با این
 سخن سازش در باره اسعید بن یزید پس نیز در وقت حضرت بشیر فزیری
 بر جمعی مذکور شب فرامید و از ابرار و اولاد است اهل شیعیه و اعتزال هم درین
 نه مناسبه ادا دل و سبیل را بر کمال امر آن شقی در زمان نبوی صلی الله علیه و آله و
 سلم بر کینای خیال خود بخاطر نبرد بیا نشاند که نام آن عقیبه

صالحی که خطبه یزید بن ابی امیاس حسین بن علی داشت بر تصریح کنشوری در ایام هجری
 که تقلب الحکامیه نامش نهاد و زینب است و مختصر این قصه نقل شخص مذکور که وضع و
 اختلاقی از عادات اکابر است بلکه معاویه را آخر عمر مدینه آمد و بر وی و جمعی از اشراف
 و خواص بعث و این عاص گفت اکنون آردوی من همین است که زنی از اشراف قبایل حبش
 حسن جمال برای یزید بهر سه عمر و گفت که آن زوج عبدالله زید دختر جعفر طیار است
 پس معاویه ابوهریره را اشارت کرد تا عبدالله را حاضر گردانید معاویه بعد از مناسبت او
 در خلوت گفت میخواهم که دختر خود را بتو تزویج کنم او مغرور و مسرور گردید و روز دیگر باز
 نزد اطمینان و حیل دیگر پیش آورد که دختر من گفت اگر عبدالله زوج خویش را طلاق دهد
 و الا فلا طمیع مالی دیده او را دوست و باعث طلاق شد معاویه بعد از این گفتش که او میگویی
 که عبدالله بر فراق زن صاحب جمال بطمع مال را ضعیف گشته چون ملک و دولت باقی نماند مرا
 خواهد گزشت عبدالله بکمال تخیر باز گردید معاویه او را طاعت و محل که دختر خود را ابرار
 امر و زباید از ارضی میکنم فرستاد تا آنکه عدت بپایان رسید پس موسی اشعری را
 بر خطبه حسین و قاسم بن عباس در آشنای راه ملاقاتی شد و بپایان دادند ابو موسی
 پیام هر کس تبلیغ نمود و گفت من چهارم ام و دیانت خود را بهم ذکر نمود **الحق**
 زینب ابی امیاس حسین را اختیار کرد و انتهی و از کتبت رجال بوضوح می انجا که ابو موسی بعد
 از جوانی در مکه اسلام آورده و زمره قدهای مسلمین محو گشته و از حسن و تفاهات موسی
 حبشه رفته بود و قدم او نزد حضرت خاتم الانبیا ثانیاً همراه جعفر طیار و قوع یافت
 پس یزید بن ابی هریره غوم اسن منسوب عنید که خطبه زنی اگر از چند کس در یک زمان صد و زیاده
 دلالت دارد که آنها هم عمر باشند مساوی موسی اشعری خواهد بود فثبت ان یزید
 اشقی علی تحیل اشعری کان من اکابر الصحابه و بلغ اشده سبته فی زمان
 النبوی صلی الله علیه و آله و سلم و ذلک هو المقصود عند العقل و اربابیه زیرا که
 سوق حمار ابو سنان نه کار طفل اجد خواست **خطبه** گفت **بسم الله الرحمن الرحیم**
 بن ابی کبر باد و چون که اجماعاً سیالیه هم نمود بنابر و ابرت سلیم بن قیس یلمی

که بعضی ملا باقر مجلسی در محله فتن از بحار الانوار اقدیم و افضل از جمیع محدثین شیعه
است میباید پدر بزرگوار خویش و حضرت امیر وکیل شد و در سیر اخلاک و سبیط
زمین بمقتضای حدیث بساط شریک جناب مقتضوی بود علی ماسجی من مرویات
الصدوق ان شاء الله تعالی و سابق بودن یزید چهار نزد علمای روافض جاعلین استقامت
عجبی نخواهد بود و این قصه توکیل در کتاب منتهی به سبط و تفصیل مذکور است من شافیه
البیه و در منتهی هم بر اصول قاضی شوشتری چند ان بعدی ثبت که یزید علیه در وقت
سطور هم از اقزان ابو موسی باشد و هم از اقزان امام حسین ندانی که پیران نایاب
بعضی از انکا بر مخصوص خود را که صاحب العصر و از ان لقب شانت بیه از جا

رسانیده اند چنانچه بر مینه کان بحار و حق المیقین و خاتمه جلال را میخوانیم بهر است
سبحان الله حال ضبط و اتقان رواة این قرض که بر آنها می باشد و در کتب
کلامیه بنا بر ربا و سمع و زب عوام از دست رواة اهل سنت می آید باید دید که قصه
خطبه چه بود و اینها از کی یکی رسانیده اند نام آن زن که معاویه بن ابی سفیان برای یزید
خواستگاری کرد بنا بر تصریح جهانیه و علماء و متهم العلماء الله باوی فی تحقیق و غیره فی غیره هم
خالد بود که حسن و جمال او در دیار عرب شهرت تمام داشت و عده الله نیز و عده الله
جعفر و عده الله مطیع نیز خطبه و نمودند و سفیر از طرف معاویه و این بر سر بود که ابوهریره
بودند ابو موسی اشعری و کتب جمال هم مساعدت باین امر دارند و یا بنجه از ابرام مکارم
شیعه منقول گشت که لا یخفی پسند که ابو موسی بجای ابوهریره مثل خر عیسی صفات
طرفه آگشته قاضی شوشتری بعضی بصر از ان روایات نموده که قبل ازین

معتد ذریقین منقول گشته و دلالت بر آن میکند که یزید را عداوت امام حسین
بود که آنجناب امارت شرا را کرده میدانست و بر احوال و اقراح پدر او درین امر گوش
نداده و بعد از جلوس شوس بر تخت سلطنت نیز از بیعتش انواض فرمود و این چه دربار عده الله
عمر که قاتلش بر تقدیر استماع از بیت در حواسته چنانچه گذشت میر جاریست بخلاف قصه تزویج از
فرق نیست که او را داده خلافت گذاشت بخلاف امام حسین مع ذلک در باره آنجناب

واقعه تزویج هم صمیمه عدوت یزید خواهد بود نه مستقل و اگر عدم اصرار یزید بر عدوت
 یعنی اراده قتل و مانند آن دلیل محبت دینی باشد پس قایل باید شد که هرگز از دستش جان
 سلامت برده او از محبت یزید بوده قایل حتی با یک الیقین آنجب و غریب از همه آنکه قاضی بر
 مقالات رکبکه و افادات سخیفه که عاقل دست میزند و تواریخ که نام آن در کتاب احقاق
 الحق جایجا مذکور میآید در جوع نمیکند حاشا که از تواریخ عاقل باشد مگر در اینجا خود را دیده و دانسته
 مثل جابلان و امثله تا تصویب نماید قول امام عظیم جلی درین لباس نماید و بیس و بیس بکار
 حال امام الدین سیوطی در تاریخ الخلفاء و قول زبید که در باره ولادت آن پدیده نویسه و مکتوب
 ابو خالد الاسود که سنه خمس و سته و عتیرین یعنی یزید در سال بیست و پنج از هجرت
 شریف بیست و شش سال گفته اند هرگاه ده سال را که مدت هجرت و اقامت
 پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در مدینه است ازین بیست و پنج سال جدا کنیم باز نه باقی میماند پس معلوم
 شد که یزید بدینا و نه در زمان حضرت رسول الثقلین صلی الله علیه و آله و سلم پیدا شده و نه
 در اوقات خلافت شیخین بلکه از خلافت ذی النورین چون چند سال گذشت از کیم عدم وجود
 وجود رسیده پس بودن انشقی در وقت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و انهم بعنوانیکه در کلام
 جلی و دیگر برادرش مذکور است در واقع چگونه ممکن باشد قاضی امامیه تمامی نیت بران گذاشته
 که نفقات شیخ جلی را که حقیقه امام اسفها و محفقات درست نماید و اقوال شیخ صلی الله علیه و آله و سلم
 بهان اگر چه مجمع علیها باطل سازد و داد سخن سازی و بد عبارت کتاب تاریخ الخلفاء
 موقوف خطبه معاویه بن یزید که قبل ازین در دمشق یزید گذشته که عمرش بکوتاهی رسید
 نسلش منقطع شد نیز دلیل بر بهانست که از تاریخ مذکور قلمی گشته چرا که اگر یزید از قرآن امام
 حسین علیه السلام بودی عرا و قریب شصت سال رسید این کلام که علی رسول لا اعلام
 از پیشش صد دریافت همان وقت حقیقه راست خواهد بود که یزید شقی در جوانی مرده شد
 و انفا از تاریخ الخلفاء بگوشت رسانیدم که آن بد بخت در زمان حضرت عثمان پیدا
 شده و قبل ازین در تحقیق خلافت ابن الزبیر و سائحه قتل او از همین کتاب
 واضح گشته که یزید شقی در سبای سال شصت و چهار بهنم رسیده پس غالب است

که عمر و ناهجیل سال کامل هم نمیرسد و الحکم بعد که آنچه بر زبان قلمه فقیر فرستد و کتب معتبره
بعینه موجود است از آنجمله تقریب است که در ترتیب ثانی عشریه و فصل شمیری عبارتش نقل کرده و پس از
یزید بن ابی سفیان ابو خالد و ابی الحنفیه سیدین و ائمه اربع و لم یمل الا بعین انفسه
موضع الحاقه یعنی یزید پس و یزید بن ابی سفیان که کنش ابو خالد است در سال شصتم خلافت
یافت و در سال چهارم بمرد و چهجیل سال کاملی نرسیده بود و اگر روح قاضی خوشتری را هنوز
از کلام صدر الدین و زبیهان تردی باشد اکنون او یسای او را باید که کتب غرضش که برای تحصیل
کریا تصنیف شده به جمع آورند اسی صاحبان صفات و صفات کتاب خدای عزوجل بر
سر مینید و سرگزینی نداشت خود بریده ابر و در ترشش کرده لحنی و با و موصفات و
بر سید که در تعیین عمر یزید و تولد آن علیه بر طبق دایب علی رجوع بحساب و توانی
باین ترتیب این قیاسات می شاید که قاضی خوشتری بنظر آن برده اند از آنکه از چهاره
کشیده و در تادیل و تسویل مورد رشت و انشور آن گردیده بلکه هر کسی سخن سازی او
میرسد کریا بشی بدست چون حواله میشود آیت کریمه ختم است و با و جعل علی عبده
کوفی برای او شرف نزول یافته این رتبه بعد از تقریرش تحقیق بود اکنون جواب
وجه متممه را که قاضی ارشد مذکور بطور اختصار باید شنید که مقصود اصلی حساب
ابطال الباطل است که یزید هرگز در زمان حضرت سید ابرار پیدا نگشته بلکه بعد از
عم خود که در زمان فاروق بر او عدم رفته نتوانسته پس در وجود متممه توجیهات
در یک دست و قلم را رنج کرده و تطویل است خالی از تفصیل این همه وجوه و قتی تمت
جواز دارد که بر او محایه و قدرت تواند یزید پسید موجود باشد بحدی که بر او ایات
معتقده با ثبات رسانند که یزید نیم در خلافت فی النورین متولد شده پس این
مخالفات را اگر قاضی از شیخ حلی و مبنی آموخته اگر چنین سخاقتها از قاضی
شوشتری بعد از این رسیده کتاب او چگونه بعد جزو میرسد آدم
بر خاتمه توجیهات مرغومی او که بعد از نشان دادن روایت مذکور کتاب بیع
الارکان داده نموده پس با آنکه در این کتاب گفته اند که در کلام

قاضی قبل ازین دانستی بنظر احقر رسیده مع ذلک ترجمه نریزید ابوسفیان در کتب رجال
 بعنوان مدح و ستایش مضبوط است یاد دارم که صاحب استیعاب نیز او را مستحیل اورا
 ذکر نموده و با خلاق جمیده ستوده و موت او نیز موافق تحریر شیخ صدق الدین و زبیران آرکت
 این فریق می آید احتمال این معنی نیست که او مثل برادر خویش را در جنات و محاربه جناب تقوی بموده باشد
 پس در لعن برین بکنانه از حضرت رسالت نباه اسکاکی ندارد و لکن عابد الرهیل طول عمره و ما
 از کتب شیخان من المناکیر فقین نریزید اکیر ما رخدا یا مگر بعضی از وجه کما مرث الیه الا اشاره
 رجوع نمایند لکن بعضی هم قطعاً و یحیی نقیضاً و اگر گویند که او بالیقین حسن است ششخین بود و چگونه
 ششخین است که نام داشت پس لعن و لعن او بجای خود است لا استیفاء فیہ گوئیم که اکنون بقولین
 سانی خویش را بتابع سرور عالم صلی الله علیه و آله و سلم معاذ الله بدم و لعن ساد را یاد نموده که آنها را
 متفق حسن سیر نشان بودند و حکومتها از پنجاه خلافت یافته و مدتهای طویل برین پایه گذشت
 که بود که حسن اعتقاد بجای شان نداشت و از خوان کرم اینها نصیبی نداشت و خود روایات فرغوی
 شیعه حکم با نمیشد میکنند که ائمه نبوی صلی الله علیه و آله و سلم از اینها شکی بودند چنانچه نموده آن درین
 اوراق بخیر تحریر داده و غایب از اینهاست جناب قاضی بعد ازین احتمال لفظ یکن آورده و بدین
 عنوان تعبیرش کرده پس صد و مغلطه از شیخ حلی امام اعظم شیعه بر طبق تصریح شیخ صدق الدین آمده
 است و تکمیل و تحقیق او هم بر جای خود است نه موجب سرگردانی بعد ازین دل نمینخواهد که بدیگر
 موقوفات قاضی که در مقامات دیگر آورده رجوع کنیم و خود را بر او به ملاتش بطیب خاطر ترجیح
 گردانم که غایب است او با ابطال حق و احقاق باطل معروفست و عوق ریزی درین باب
 بجای می برد و خشک اما عینها از وسوسه میزند و هرگز تر نمی شود چاره آنکه
 اگر مقصود از استیعاب روایت استعیاب درباره اشباع مطاعن معاویه اثبات
 کفر است فلا نسلم دلالت علیه و اگر مراد فتنی است پس با قطع نظر ازین منع مفیده
 مخاطب اسوة الاما که میخواهد بود زیرا که او بر عم خود در صدد است که میان معاویه
 و بنی سادات دشمنیت کند و غایب مافی الباب بعد فرض تسلیم آنست که معاویه فائق
 باشد بخلاف نریزید که تقییر او بر وجه مختلف نیست لیکن تقییر او را باطله قطعیه مجمع علیه فایده نیست

و بیکر آنکه اگر معنی قول شما که لعن بر دعای آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در حق مسلمین غیر ممکن است
اینست که هر که نظر شما در تین باشد در حق او دعای امانی ندارد پس لازم آمد که شما در تیری و لعن
اصحاب کتاب که بر طبق تصریح و الیه شما در کتب مطبوع و مکتوب شامل توحید و نبوت و معاد بود
بلکه با تفرقه است تمام قوم که سابق نمود جبهه با این در زید و قناعت هم مرتبه قصوی داشته اند عذاب و فرخ
را برای خود همیا میسازید زیرا که اصرار بر مخالفت نبوی صلی الله علیه و آله وسلم موصل به بدکات جهنم است
فاذ خلوا فی الدین و لبس مشوی المعاندین و اگر مراد از اسلام مذکور ایمان است پس معلوم شد که شما
وزاره و شیطان الطاق که الله همی درباره شان دعای بد میکردند و در کلیتی و توحید قبی و کت دیگر
نظرق تنوعه مروست و هفتش نیز بتفصیل تمام هم محکی و محملات بخارود و کما

و الله اعلم باماره شان سفارش اکابر اصحاب خود را بهم گوش نفع نمودند و بر سر جوش
از جملات و دارند چنانچه اشارتی درین باب نیاید ارفقه مؤمن بوده اند آنها را بر زبان شما
بجهت محبت است معنوی محترمت ظاهره نبوی صلی الله علیه و آله وسلم نبی و نبی خود قرار دادند و در
دین نبی و ایدت شان سپرده اند چنانچه از حق الیقین لا باقر چنانی نیز بدلات ملائقی
نبی است و بعد از کلام صاحب تبصرة العوام مقرب بعلم الهی سید مرتضای
رازی که فی کتاب التائب کثانی فاضل شامانی است و یاد میشود که این همه پیشوایان
امامیه با نوره الله و سره الله اسلام داشته اند زیرا که خیال روز سیه کرده و در لاکته
که امام لعن نموده اند که معصوم است که کثول معلوم شد که آنچه در اینجا گفته اند که لعن
و بد دعای آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در حق مسلمین ممکن نیست جناب مجتهد معتمد
باین امر نمی باشند و او عانی بآن نمی دارند و حال آنکه مصنفات کراچکی و مولفات
مجلسی اگر اندک استقرا نمایند این همه روایات را که برای مثال است و بین ابی صفیان
ایراد کرده با تفسیر این تقریبات بطریق تنوعه و استاذ خیره در غریب خویش چنانچه خوانند
اینست خوشایند و وزکی اینند همی که هر قدر که دعای بد و لعن و طرد الله بدی در حق زکات
این طائفه فاحشه زیاده تر منقول است رتبه آنها از همه زیاده تر شده اند چنانچه
در شیعیان و فواید استر ابادی هم محبت برود دارد الی غیر ذلک من کتب الرجال و الاخبار

الاضافه است که اگر انقسم عنایات و جهلات را با سبب نه نهند و این نوع بهفوات را
 مصدر نشوند هیچ تردید شک اینده سبب باقی نمی ماند **بخشم** آنکه محتمل است که ایشان
 بنی حضرت خیر الانام را بر کراهت حمل کرده باشند چه لازم نیست که بر بنی مستلزم است
 باشد چنانچه جای کتاب مجمع الفوائد و البرهان فی شرح ارشاد الاذیان و غیر آن دلالت دارد
 و از کتب اهل حق نیز همین معلوم میشود گویا تخلف بر تصحیح ائمه عظام شیعه و آل بر صدر و حرام در خطا
 افضل الصیدیقین باشد و موید این توجیه است لفظ لاری به با سبب که از معاویه در مخاطبه ابو
 الدرداء رضی الله عنه صادر یافته مگر کلام فقیر اجاب مخاطب و سبکی که صراحت ازین برآید
 ادعی شده اند که گوشتن میکنند تا که سبب از جواب ایضاح که سببی برادر بزرگ
 ن فرایم آمده مسموع نشود و آن عبارت است از اینها نیست که باز
 آدم بر سر مطلب که لفظ با سببها است محال کنند که حرام باشد یا مکروه چه هیچ فقهایی
 یعنی این کلام نخواهد گفت که لا باس بالصلاة فی ثوب اصابعه بار المطر او بار البحر او
 بار المور و انهی بلفظه **سبحان الله** بموجب مجتهدین خویش نظری نمیکند که به قاع
 را در سبایل شرعیه داخل کردند حتی که در فصول اذان شمرند تکلیف بدعتیکه بانی سبایل آن
 نزد شیعه حضرت فاروق باشد و اینهم بعنوانیکه هم انشاء خلط باشد و هم املاء غلط که اگر انشاء
 تعبیر بکفر هم از غایت غیظ و غضب کنند کمتر خواهد بود و لا اقل که حرام باشد و نخواهد
 معروف اند که استحلال حرام البتة کفر است پس حیرانم که باوصف صدور لا باس
 که دلالت بر کراهت دارد و مکروه شده بدینهم یکی از افراد اوست لزوم کفر معاویه
 یعنی چه از نجاست که حضرت فاروق فقط بیان مسئله قناعت کرد و اشاره به این نمود
 که سخن همانست که ابوالدرداء گفت درین باب چون عجز انبایه نمود و از سببش معاویه
 چنانچه مخاطب و سبکی دعوی کردند پهلوتی فرمود که آدم بر سر کرانی و جهالی ابوالدرداء
 پس باید دانست که انفعنی دلیل فسق معاویه به هم نتواند شد چه جای کفر و ردش او درین
 که مخالفین کلیه از امضات بیکانه شدند و نه اینست که گفتگوی خلفای راشدین در سبایل
 شرعیه بآن حد میکشید که اغیار امکان میکردند که شاید بار دیگر ملاقات نخواهند کرد چنانچه

محدثین اهل حق و یقین این قصص و حکایات را ذکر کرده اند و مولانا رشید المتکلمین از ائمه
 برزانه الی یوم الدین در سال ۱۰۰۰ زده متوجه نقل فرموده و از حضرت ابلیس با عقاد امامیه در اصل کتاب
 آنچه بعد گرامر شده چگونه زیاده ازین خواهد بود چنانچه شش نموده از خود راست گذار یافته و
 آنچه بجهتین امامیه قیامین از تحجین و شنیع بنمایند آیا بر کسی که ناظر بقصایف قبی و ثمانینی و
 امثالش باشد مخفی تواند بود و اصولیه و اخباریه آنچه از جنگ جدال و قتل و قتل یا خود ماکر
 اند و میکنند عیانست که حاجت به بیان ندارد و بعضی از اکابر علمای خود را با وصف از خود
 کاظمین و دیگر عتبات عالیات به تیغ بیدار کشتند و ثبات شان را چنان تاراج کردند که کنگره
 خوان بیمار ابا تر گاه از علمای امامیه که دعوی انصاف و صلاح و تقوی دارند سوال میرود
 که این مقامات و مشاجرات آخر موجب کفر کی از یقین خواهد بود و ثبات کور
 بالضرورت حکم بفسق اهل الجانین خواهد نمود چنانچه شما در مشال و مطالعین اصحاب
 رسالت امامیه علی و آل علی سلم مرتب میسازید زینهار تجل نمیشوند و از انصاف و عقل
 پیکانگی اختیار کرده میگویند که هر یکی تا دلیلی و حجتی داشته اگر با جور خواهد بود در معذور
 بودنش مرنیت **سبحان الله** که یک از راه ادب آیت کریم یا حدیث
 شریف را بگوشتن انصاف شنید و داد مضمم فتنه داد و علم و شجر خود را بهیج نشود
 ا. ا. ا. ب. ج. ل. و نادانی بچرخ میکند و شخصی که تا ویث بکار برد و قیل و قال نمود او را کفر
 می شمارند با کمال اثبات فسق معاویه هم ازین روایت علمای امامیه را مشکل افتاده
 چه جای کفر او که در بی آن شده اند و عجب نیست که چون مخاطب بضعف دلالت
 این روایات بی برده لفظ مسلمان بطور ظرافت می آرد تا او را جای فرار باقی
 مانده و مثل مسکی بگیرد و از ابحاث اهل حق گرفتار نشود باقی ماند طعن و ظلمت
 فاروق جوالبشر که چنانچه حضرت انبیا علیهم السلام در باب رفت و نظافت
 مختلف بوده اند و بدلالت احادیث بخار و حیات القلوب که در قصص انبیا مورد
 است مزاج حضرت موسی از قسم اول بوده و مزاج حضرت هارون از قسم ثانی
 و جناب خلیل آتانی حاصل بود و حضرت یونس العجلت همچنین از جناب ابلیس نبوی

اختلاف است آیا آنهم بر جناب مجتهد مستور و مخفی است که حدیث علی صدوق دلالت بر آن
 دارد که جناب امیر بر زار نالی کشین و قتی که بار بار برای معذرت فک می آمدند و قسم خوردند
 که بی استرغای فاطمی زیر سایه نخواهند نشست و یکروز بهین عنوان بسر کردند و رحم آورد و
 حامی شان و نزد جناب فاطمه زهرا سفارش آنها نمود و آنجناب هرگز رحمی بجالا زارشان
 نفرمود و چگونه بر اصول امامیه تصدیق بلکه تصور کرده شود که جناب سیده از غضب فک بیلول
 بود و هیچ و کدورت بسیار داشت و جناب امیر سرریایی غبار عملا و ه در کتب ایجاد
 و تفاسیر امامیه مثل کثر العرفان خود روشن است که فطانت فاروق مورد ستایش جناب سرور
 عالم است و لاشک که هر شخص را که فطانت و خستونت داشته باشد فرموده باشند که بخت
 خود بد رفت تا دوباره حضرت عباس علی و مانند ایشان لازم آید آنچه لازم آید و قس علی
 به بسیار از معصومین بزرگان دین که لایقی علی المتبعین پس معلوم شد که نورانی حقان این را
 محبوب در امور است که استخوان آن از قرآن مجید و حدیث شریف ثابت است پس در این
 جایجا برای خلیفه ثانی ذکر کردن دلیل قیاس که لایقی ششم آنکه روایت است
 از ابن عباس بر تقدیر صحت و نیت احتجاج بخت حکم جناب امیر است در باره امیر شام و دمشق
 و تیکه لشکریان حضرت امیر المومنین در ایام جنگ صفین ایشانرا بدی گفته علمای امامیه
 خود در نهج البلاغت و مانند آن و علمای مادر شروح کتب احادیث آورده اند که حضرت
 مرتضوی از سب و بدگفتن منع نمود و فرمود که از خدا درخواست کنید که خون بر دوشک
 را حفظ فرماید و اهل خلاف ابوی امر حق به ایت نماید مگر بحث متاخرین امامیه
 که هم عصر فقیر اند بتقلید اهل اعتزال و تشیع که لایقی علی مرتضی شایع شرح الهدای
 علی نهج البلاغه و نهضات الکلتوری است که جناب امیر رضی الله عنه از سب و دشنام
 منع کرده بودند چنانچه روایت کتاب مذکور بر آن گواهی است و گفتگو در لعن و انش
 لعن چند دیگر است و سب و دشنام مادر و خواهر و طعن در سب شخص کردن امری آخر
 پس تقریب یعنی سوزن دلیل بر بد عاتمانیت کمترین امام گفت اولی باید که بسوی عباد
 فاضل مجلسی در تذکره الامه که در فضایل آنجناب آورده نظر کنید که هم از سب منع فرمود

و هم از لعن معاویه بزه عیاره ذلک الکتاب اہل کوفہ شکیان العت کرند و میا
 را دشنام میدادند منع فرمود آن لعنت کردن و دشنام دادن را اہت و کتب دیگر
 نیز دلائل یرین تعلیم دارد و هیچ کس از دشوران خیالی نمیتواند کرد که ممنوع شده
 لشکرانی حضرت امیر از لعن شامیان و سب معاویه و اگر معاویه را لعن میکردند و شامیان را
 دشنام میدادند باکی نبود و بجنین تخصیص معاویه هم قابل انتفات نیست و الا لازم آید که
 دشنام مادر و خواہر دادن بروانی و دیگر بنی امیہ جایز بود شامیان باید که با فادہ فخر الیہ
 بخفی رجوع آرند چنانکہ در مجمع البحرین تحقیق لفظ سب و شتم مکیوید السب شتم و الشتم
 السب ان نقص الشئی یا هو اذ رار و نقص انشی بلفظہ و مویہ انتہی آنکہ جناب الی
 فرمود و لا تستیثوا الذین یدعون من دوز اللہ فلیستیثوا اللہ

علیم و مراد از ان همین است کہ نہ بگویند اصنام را کہ اہل کفر از حد متجاوز میشوند
 بہ خواہند گفت و بد گفتن ہم در ضمن لعن متحقق میشود و ہم بطور دشنام و ہم عاقلی باور
 تواند کرد کہ در صورت دشنام مادر و خواہر کفار مقابلہ اہل اسلام خواہند کرد و در پی
 دنیا و آخرت بسب دشنام خدا و رسول برای خویش مہیا خواہند نمود و بر تقدیر لعن اصنام
 ترکیب ادبی ولی اندامی نخواہند شد و ایضا تأیید این بہ عامیہ کہ از پنج شیخ صدوق
 در سالہ اعتقاد بہ خویش آورده و شارحین بتفصیل تمام ذکر میکنند کہ محض آن است
 کہ شخصی دشمنان اہلبیت را نام بنام لعن میکرد و حالش بجناب امام صادق رسانیدند
 فرمود کہ خدا اور العت کند کہ مستعرض باشد و حالانکہ حق تعالی خود فرمود و لا تستیثوا
 الذین الایہ و مراد از است کہ شما بگویند و الا شمارا بد خواہند گفت در رفتہ رفتہ بابت
 بخدا خواہد رسید چنانچہ در حدیث آمده کہ ہر کہ شمارا بد گوید مرا بد گفته است و ہر کہ را
 بد گفت بدست خدا را بد گفت و وجہ تأیید بر ظاہر است زیرا کہ بر تقدیر تخصیص
 لفظ سب و شتم و سب معاویہ و سب لشکر امیہ و سب لشکر شامیان و سب معاویہ و سب لشکر امیہ
 نبوی مشرک نبود و نہ تأیید در سب امیہ و سب لشکر امیہ و سب معاویہ و سب لشکر امیہ و سب معاویہ
 سجدہ است و نہ تأیید در سب امیہ و سب لشکر امیہ و سب معاویہ و سب لشکر امیہ و سب معاویہ

معلوم شد که جناب امیر هم از لعن منع فرموده و هم از دشنام و هتک عا کونزد مخالفت
 این منع بجهت آنکه طریق لعن اولیا و انبیاء و جناب اهل تسبیح و تعالی باشد فانه لیسر بحمل
 النزاع و بعضی از معاصرين که بیکرکت تحصیل توغل تمام دارند و وقتها فی فلسفه و مباحث
 ایشانرا با تسبیح تمام فر گرفته چنان افاده نمودند که حضرت امیر فرموده اند که رازش می نماید که
 شما سبب باشید و سبب سببانه است در سبب معلوم شد که از عادت گرفتن و خوگرفته و این
 امر منع کرده اند لیسر است و زشتی بدین قید متعلق دارند نفس کوی گفته حقیقت است
 که فطانت و دکای سامی از حد و گذشت و لیکن اگر کسی بگوید که در آیت کریمه و مَا آتَا بِطَلَامٍ
 ۹۴ - نه نفی قید است و اصل کلام شست تا عَمَّا يَقُولُ الظَّالِمُونَ عَلُوًّا کَبِيرًا احقر
 که چه خواهد بود همچنین در حدیثیکه امامیه در مناقب امیر المومنین نقل میکنند که حضرت
 پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در خیر فرمودند لا عظیم الرأیه عدا جلا یحب الله و رسوله و محبه الله و
 رسوله که اگر از غیر فرار نفی مبالغه فرار است و اصل فرار بر قرار است زیرا بر خیال نبی آنکه
 امامیه در جوابش چه تقریر خواهند کرد لیسر صحبت منقضی شد و مطارجه پایان رسید و الحمد لله
 مخفی نماید که قاضی نور الله شوشتری در حواشی منیه که جایجا بر حاشیه کتاب خود
 که بر تفسیر قاضی ناصر الدین میضای نوشته تقریر فاضل لاری را در بعضی از آیات که به
 نقل نموده و از آن تقریر جهان مستفاد شود که در آیت کریمه مذکوره رجوع مبالغه نفی
 است باین عنوان که اولاً نفی ظلم را اعتبار کردند باز ملاحظه مبالغه در آن نمودند پس
 مال معنی آیت مذکوره باین عبارت میرسد که حق تعالی زیهار ظلم کننده بر بندگان نیست
 پس متوهم نشود که ذکر آیت مسطور در مناطین حاضر که از بنده وقوع یافت بجای خود
 نبوده زیرا که این توجیه در کلام حضرت امیر نیز نی کلفت جاری است که زشتی
 و کبر است سید اولاً اعتبار نمودند باز ملاحظه مبالغه در آن فرمودند پس
 حدیث علوی اینست که مرا بسیار زشت می نماید بسیار در باره معاویه
 و شکریان او و این معنی بوجهی که تقریرش میل آمد و کتاب حدیثی بر آن دلالت دارد
 بسیار بسیار است قاتل حق یا نیک یقین محقق است که عظمای امامیه نقل

صاحب تحقیق الاخبار و مانند او برای اثبات خلافت بلا فصل مرتضوی و معنی استثنائی دارند که با
 قرینین بجای خویش ثابت شده که جناب مرتضوی و دیگر اجداد اصحاب مشعل خلفانی ثلثه بامر
 نبوی برای زیارت اصحاب کهف در قیم رفته اند و برویت شان مشرف گشته فرق است
 که اصحاب کهف سلام اصحاب راجو ابی نداند و چون حضرت امیر از طرف آنها شکایت
 فرمود گفتند که از عبادات ماست که خبر نبی و وصی نبی راجو ابی ننیدیم و روایت کاشانی
 هم در خلاصه المنهج دلیل بر آنست که اصحاب کهف کوختر جناب مرتضوی استثنائی نگردانند
 مگر اصحاب سالک آب زیارت اصحاب کهف رسیدند پس اگر معاویه بن ابی سفیان و
 مانند او مشایق تعالی شان شوند و از مزید شوق برگشته این عباس عمل کنند که ام کفر لازم
 می آید و محتمل است که خود این عباس درین امر که حق تعالی جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله
 و سلم را از رویت شان منع فرموده راه خطا هموده باشد چنانکه از تفسیر کاشانی بر جای
 جا می آید که هر چند خطاب کو اطلعت علیکم لو لیت منکم قورا اقل الملائکة منهم
 از جناب پیغمبر و کائنات باشد مگر مراد غیر آن حضرت است صلی الله علیه و آله و سلم پس معلوم
 شد که این الفاظ خاص برای منع حضرت رسالت است صلی الله علیه و آله و سلم قرار داد و این مقام
 خود نیست و نیز بر تقدیر تسلیم محتمل است که معاویه داشته باشد که چون خطاب خاص
 است بجناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم چه عجب خصوصیتی داشته باشد زیرا که جمعی از
 اصحاب در غایت رفته اند و برویت و استماع کلام شان خط و اقرار داشته و هرگز از راه
 نفوذ پشت نگردانیده اند که از آن تعالیس عجب نیست که ما هم این نعمت فزاید و از
 تفسیر کاشانی چنان صحت و ضوح دارد که خود رسول مقبول را خواستش بدارشان نبابت
 قصوی بود ولیکن می آید که توالیش از ادب دنیا خواهی دید و از اینجا معلوم تو انکر که
 قیاس اولویت این عباس نیز بجای خود نبود زیرا که دیگران دیدند و هرگز کسی از
 امامیه فرایشان نقل نمی کند اگر چه قصه های فرار برای شان در دیگر جای بجهت نفاق و
 دشمنی روایت می نمایند خطای دیگر که از این عباس درین امر صدور یافت آنکه
 حضرت شورو کائنات مخفی نامی موجودات را از معاویه بن ابی سفیان که برای اثبات کفر

مخاطب مجتهد نطق بهت بر میان جان بسته تفضیل داد و گفت ای معاویه کون توانی دیدن که
رسول خدا را که بهتر از تست منع کرده اند و هرگاه از افادات الله عظام بلکه امام اعظم
امامیه بجای خود کما و مانا الیه فی المنتهی ثابت باشد که وجه کلام جناب امیر که هر که از شیخین
افضل خواهد گفت بشتاد تا زیاده بر او خواهیم زد آن بود که شان مرتضوی از علو بسفل نکراید
بکسی که جناب خاتم النبیین را از هر چه ملحدی کا فوی برزعم امامیه افضل دانسته باشد حاشا نزد
امیر المومنین نخواهد بود این در است یعنی قصد معاویه در تفاسیر امامیه مثل خلافت المنهج هم مروت
قد بر و این قسم خطیبت کشیده دیرینه ابن عباس را اصول امامیه است چه بعد ازین خواهد
آمد که حضرت امیر را شیخین را جمع خواهند داد ولیکن در اینجا قیامت کردند که معاویه جناب
المسلمین را بر جمع داده اند شاید که قایل فضیلت مرتضوی بر جناب نبوی هم باشند که آخر
شیخین بهتر مرتبه بهتر از معاویه بودند چنانچه از جواب ایضاح قبل ازین دانستی و بعد ازین
از کلام مخاطب نیز این امر ثابت میشود چنانکه خواهد گفت که لفظ ظلیل العیب در باره عمر
اضافی است نسبت بشمار غیر او نیست حالی عمر فاروق که او را بکمال غیظ و غضب
یاد میکنند تا بصدیق اکبر که بلا ریب نیست فراجی و نرمی هم داشت چه رسد این همه بعد
از آن است که معاویه با بسفیان بن ابی سفيان را نظر بظاهر قول او فظنا ایهم شقاق رویت اصحاب
که گفت قرار دهم و الا معتقدین خلافتش را میرسد که بگویند که آن مردم که آنها را بسوی
روان کردند و برین کار برگماشتند با وصف استماع کلام ابن عباس شغفی و ولایی زاید
الوصف داشتند برای آنها معاویه بن ابی سفيان آورد کرده و صیغه مستکلم مع الغیر که
معبر از حال شان تواند شد گفته و از اینجا است که یلای اختراقی گرفتار شدند و چگونه
تجهیز توان کردند که مزید گناه از معاویه باشد و دیگران در پاداش آن در عقوبت مبتلا
شوند و این احتمال بر اصول شیعہ چندان مستبعد نیست نه مبنی که اگر امامیه همین تقریر
میکنند که هر چند حضرت موسی خود میداشت که طلب رویت خداستالی که میرا از مقابل
و محاذات و کثافت جسم و مانند آنست که هر محض است مگر بنابر الحاح هم را آن که بعد
از افادون صانع هم حیات یافته و هم بد نبوت بعد از عهد و این قسم کفریات بنظر

کردید چنانچه تفسیر اعلی است و مانند آن مرقوم است و قد عرفتم فی المباحث السابقة -
 بناچار غیظیست که در دو کالاه مصدر کفر گردید و گفت رب انی بخلاف محاوره که طلب دیدار
 اصحاب کهف برای این دم نمود و زیارت اصحاب کهف هم ممکن و هم واقع کار و اگر در واقع
 مشتاق دیدار اصحاب کهف بود پس تنگ بلای صرصر محاوره هم میرسد و سر نیز یکدشت چنانچه
 حضرت موسی از طور بر زمین افتاد و واقع شد آنچه واقع شد حتی که بعضی از علما بجهت حضرت
 موسی قایل شده اند چنانچه فاضل معاصر هم در تفسیر منج السدا اشارتی به آن کرده که مستحق
 انتقاد است و حال صاعقه خود معلوم است که تاثیرش در مواد مختلفه مثل تاثیر آفتاب که گذار
 سیاه و پارچه را در همان وقت سفید میکند مختلف است چنانچه از شرح هدایه که صدر
 نوشته هم بوضوح می انجامد و تجزیه هم به آن شاهد است که بسیار باشد که جسمی را بعد از نزاع و کسب
 کند و گاهی بر کسی افتد که اشتغال جز تسلیم جان بجان آفرین در هیچ بکار ظاهری مبتلا نباشد
 و شاید که این امور تابع قوت و ضعف شخص باشد قوت انبیا خصوصاً حضرت موسی از کتب
 فریقین بلکه بعض قرآنی فوکه موسی ففقتی علیه خود ظاهر است پس اگر همان موسی اعلی
 افتاد و صاعقه مرده باشد و حضرت موسی بر زمین افتاده تا چند روز بهوش گردیده قرین قاف
 شده باشد در نتیجه چه استبعاد خواهد بود که گفته اند طبیعت تا شود جسم فریبی لاغیر لاغری
 مرده باشد از سختی تعلیم من بعد باید دانست که قول غم از زانی و فریب یابن در تفسیر کفایت
 و بیضا واه دلالت بر آن میکند که حضرت بهتدنه خود تفسیر بیضادی را از زمین مقام دیده اند
 معنی عبارت سنگی - اگر قبل ازین گذشته و ماخذ افادات مخاطب است فهمیده زیرا که قول او و
 فریب یابن دال بر آنست که آنچه در بیضا و است عین عبارت و الفاظ بغوی نیست و حال آنکه
 از لفظ عن محاوره تا فاحر قهیم که از آغاز و انجام است در هیچ لفظی اختلاف رونداه و بر دو
 عبارت عین یکدیگر افتاده و سنگی در وقت بیان این مطلب یک جنر برای دوستدا ذکر کرده و قدر
 عبارت کشف را که تغیری داشت خود بیان کرده حیت قال و قاضی بیضا و
 تفسیر آیت کو اظاوت علیهم لو کیت منهم فوادا الایه که حکایت از
 اصحاب کهف است و در قهیم است و بغوی نیز در تفسیر این آیت ردی عن محاوره و در

گفتیم آمد و فقال معاویه انتهی حتی اعلم انه یستقیم آنکه در اسلام دلالت حدیث
 قنوت بر این معاویه داشته او گفته میشود که اگر این قنوت را بخوانی از شیطان و لعن و لعن معاویه
 و اهل شام لازم آید آنچه در قرآن مجید ارشاد نموده که **أَلَا مَرُوءَ النَّاسِ بِالْبِرِّ وَتَكْسُونَ**
أَنفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ و اگر قنوت بمقدم باشد فقد
 ثبت الرجوع و این بعد از ثبوت و اعتبار صحت این روایت است و الا می توان گفت که خود
 جامعین این کتب اقرار باین دارند که روایات صفات هم درین کتب آورده ایم فعلی این تقدیر
 لا تقوم حجة ولا ینتھض دلیل **استیم** آنکه نزاعیکه میان اهل حق و معتزله واقع است خود
 باینکه مثل شرح مقاصد و شرح عقاید و تصانیف دیگر علما موجود از مطالب آن جمله
 به سبوت میرسد که این نزاع زیاد تر بر نزاعی است که در اهل حق و دیگر فرق وقوع یافته فکیف
 که این اهل الحق باینکه اعتراض را به شیخ جمع سازد مخصوصا وقتی که حال احمد بن ابی طاهر هم معلوم
 نباشد که آیا فقط معتزلیست یا در زمره شیعه محسوب است پس ازین روایت کفر معویه
 ثابت کردن و الزام نیست از آن درخواستن از عجایب افادات خواهد بود
 و بعد از آنکه بلم محارض بروایات و اقوال علماست که تصریح بحسن اسلام معاویه نموده
 آنرا چنانچه قبل ازین گذشت و تازه اینکه صاحب اسد الغابیه می نویسد و شهید مع
 رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم حینما اعطاه من غنائم هوازن مائة بعیر و اربعین
 اوقیة و کان ہو و ابوہ من المولقة فلو ہم و حسن اسلامها و کتب رسول الله صلی الله
 علیه و آله وسلم پس چگونه احتجاج بآن می توان کرد و حاشا که معتقدین خلافت معویه
 بن ابی سفیان یا وجود قول و اقرار این روایات این اعتقاد بمعویه بهر ساندہ باشد
 مگر اندک انصاف باید نمود و خدا را حاضر و ناظر دانسته حکم باید شد که بعضی از
 اصحاب در حق بعضی از ائمہ انجاد چه گفتند و از کفایه ابلاغ من الصراحة آنچه تقریر
 کردند هیچ مسلمانی را نمیرسد که تفصیلش نماید الا باشد ضرورت فقیر درین امر حین
 شاید و نظیر خاطر خود نگاه میدارد در مقام یکی را از آن و اینهم باجمال ایراد میکند بکوشش
 انصاف باید کشند که روزی حضرت امام صادق علیه السلام بن اعمین شیبانی که او را

علمای طائفه باستقامت و کمال شیخ موصوف و مروج میکند چنانچه از کتاب تلخیص و محاسن
 و غیره مایه است ارشاد نمود که ای عبد الملک چگونه پسر خود را خیرین نام گذاشتی آن شقی گفت
 چگونه پدر تو را جعفر نام گذاشت امام صادق جواب داد که جعفر نام نه نیست و پرست و خیرین
 نام شیطان و در قول او آنچه بی ادبیت خود علمای متجربین امامیه که اعرف باستعمال لفظ
 جعفر در محاورات عرب اند چنانچه در امثال سارامه راایت جعفر علی جعفر فی جعفر یا کل
 جعفر اعتراف بان دارند باز برای سرپرستی او تا ویلات دوران کار که خود برکت آن
 اقوام میکنند در کتب رجال می آورند و راه غضب عداوت ابلت می سپارند و دست از
 روایات و حسن عقیدت با شخص می رنجی دارند و مخفی **من** اند که در تفاسیر
 علمای امامیه از آنکه نقل میکنند موجود است که مراد از قشایق و قشایق و عدایه ها
 و بصلیها جناب امیر رسیده و حسنین پس ثیل بنجر و در تفسیر جعفری موجب
 بی ادبی عبد الملک نباشد که علمای امامیه دعوی بد است در آن باب میکنند و میگویند
 فی قوله من سوء الادب مالا یخفی فمعین المعنی الفاسد **طریق** آنکه علمای طائفه
 که دل داده این محدثین اند این همه سوء ادب و بی ادبی را بدین دو حرف راجع میازند
 که شاید سیاه امام صادق و عبد الملک بن اعین مزاج و مطایبات معمول و مرسوم
 بود و در اینجا مثل مشهور صادق آنکه که بارش با یا هم بازی و اگر کسی این قصه را منکر شود
 بگو که کتاب خداوردی بن قاسم افشار که در رجال امامیه نوشته و کتاب خود را بر
 امامی مقبولین قصه کرده رجوع کند و کتب قدما مثل رجال کشی و غیره منبع **من** است
و برین قدر چه موقوف زار و بن اعین شقی که او را در تهاجمی اصحاب
 برگزیده اند و سنگ زده برادرشغال است از جناب صادق مصدوق نقل نموده و ایات
 اکابر علمای قوم که صاحب منبع المقال از جمله شان بود تبرا کرده و صحیح آن لفظ
 گفته که هیچ کسی از خوارج و تواصب و رحن انجناب نتواند گفت اگر اهل
 مملکت دیده و مخصوص این امور کتابی می نویسم که یادگار باشد سروده دیده اولی
 الا بصار گردد و انشاء الله تعالی یا بحکم معلوم شد که امامیه دیده و دانسته این محدثین

را بجهت عداوت ائمه الهیبت ولی اند ایستادگان نجاشان بدروه قبول رسیده اند و
 هیچ دقیقه را از سرپرستی این زمانه باقی نگذاشته باز پستین الحق افتاده اند و بعضی
 از اعدا و متغیرین فن رجال نیست که امام صادق علیه السلام برای عید الملک بکمال تصریح فراروی عا
 فرموده و رحمت فرستاده و وقتی که خبر وفاتش بگوشش آن امام برحق رسید فرمود که خدایا
 ابوسعید را بهترین خلق اعتقاد میکرد پس او را روز قیامت همراه آل پیغمبر صلی الله علیه و آله
 و سلم محشور کن بعد از آن گفت که هنوز مثل ابوالفرس در جهان نیامده استی و نیز از
 جملة اعدا و رقوم است که امام صادق علیه السلام قبر او را همراه اصحاب باریت فرموده و حال آنکه این
 عذر باهمه یکیک بطل است زیرا که این امور را برای پدر شیطان برادر او زراره مصداق مثل
 مستحق است میگذرد و حال ملکیت و نفاق آن پندین و در همین ورق معلوم بکنان گذشته که در
 منافقین نظیر خودند آشته سبحان الله علمای طایفه را شرم نمی آید که در مناقب صدیق چایگاه تراش
 از جناب صدیق با شد میگویند که دختر برای پدر هر چه گوید کی لایق اعتبار است و ندانند که قرآن مجید
 بر ایمان عدالت و تطهیر و ناطق است و آنچه در مقدمه حدک علمای فقه در باره جناب سید گفته
 اند صادق و ایمان عید الملک خود محل نزاع است و چگونه یاد تو انکند که صادق علیه السلام
 با وصف شنیدن لفظ معلوم از زبان عید الملک ارشاد انفعی که زراره و برادرش دشمن
 الهیبت و بدتر از یهود و مجوس سایر کفار اند چنانچه در رجال کشی و مانند آن مسرود است و انقیام
 گنجایش آن ندارد چنین دعا فرماید و بنقیض آن یکشاید که خدا یا بدستیک ابوالفرس چنین
 اعتقاد داشته که با بهترین خلق پیغمبر پس در باره معاویه و عید الملک بن امین و بعضی
 از اهل حق و جمهور یا مسیوق واضح شد و الحمد لله علی ذلک و مناقصی که درین حدیث و مرثیه زراره
 که مثل او کسی نزد فتنه موجود نگشته واقع است این من الالاس **و هم آنگاه**
 آنچه در باره نسبت ستم امام حسن و معاویه بن ابی سفیان در از نفسی کجای بوده اند
 و از روایات ملحد باب اعتراف و بعضی اند و تاریخ بتقلید بعضی ثابت کرده معاصره
 آن روایات نتواند کرد که علما حدیث را این نسبت آورده اند و رسائل مفوده درین
 باب تصنیف کرده باقی ماند روایت صاحب استیجاب بن لالت بر مطلق

ندارد و پنج بیضی از اکابر مستکین فرموده اند که محتمل است که مراد از این طائفه همین
 طائفه باشد که در عرف عام امام اعظم شان را شیخ الطائفة گویند فلایدل علی المدعا
 و لایبویه بنحو من الاخبار و روایتیکه از زحمتی در باره ادای سجدات شکر بعد از وصول
 خبر شهادت امام حسن نقل کرده بعضی از امامیه بطور خویش نیز نقل میکنند و بران
 باره تشیع ابن عباس می نازند و حوائجی که کسیکه با جناب امیر المؤمنین رضی الله عنه بر
 اصول شیعه انگند که قبیل ازین دانستی و وقت خروج امام حسین از مکه باشد
 چنانکه بعد ازین خواهی دانست انشاء الله تعالی ناز و افتخار بر وجهه معنی داشته باشد
 غلط گفتیم بر اصول رفته صد و این یکد و حرف اندازن ابن عباس لایق آن بود
 که علم و تقاره برای آن نهند و پنج نوبت داد نوبت نوازی و هفتاد و پنج نوبت
 کمال بر پرستی اوست بود که از عبد الله بن عباس صد و ریافت و شاید که علمای تشیع
 این روایت را مانع روایات تحلف داشته اند آن بصورت خیالیه خود قرار داده باشند
 فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلًا وَلَكِنَّ الْكَثِيرَ اجْزَاءُ يَمَّا كَانُوا يَكْسِبُونَ
 اینست بعضی از اجاث از طرف بعضی از علما که درین اوراق فی کلفت ضبط کرده
 و همنه اگر امانی و غوری بکار بری اجاث دیگریم درین روایات بید است لهذا
 نتیجه جناب مجتهد الزمانی بعد از ختم این روایات بزبان عام تفویض کرده گفته
 اند پس فرق آسمان و زمین در میان مساوی و بنیاد قرار دادن زمین را از آسمان
 شناختن است در حقیقت سخن از آسمان و حجاب از رسیان است

المقالة الثالثة قال الفاضل المجتهد اهد الله تعالى الى

سبيل الرشاد قال اجيب الغير السبب باقامة قدره استیلا و هو ايضا ممنوع فلا یستعمل ولا یفنی
 و جمیع بلکه بر بطلان اشقامت بدان می تواند انکرا اما نقلا فاما نقلا و اما عقلا پس از سبب بیان
 تقدیرش یا نیست که اهل کوفه که بشهادت کتب متقدمه امامیه قابل بولایت جمیع می بودند زیرا که
 وقت عرض لایست بر سبب تمامی باین غیر از اهل کوفه دیگران اختیار کردند و از ذی بانی شده
 شده اند تقی می نمودند و برای از حجت یزید میگردند چنانچه بعد از خوف از لشکر یزید پنهان و

آمدن ریح بن خاشع علیه السلام بن زیاد و تدبیرات و تهوریات بی بنیاد ایشان از یهود و
 ندائی که وقت شکره لحوق ضرر و خوف ملا که نفعی و کسب و احتیاج میشود چه جای حربه
 یقین که کاسته و انشا الله تعالی این همه جوهر محبت که بنابر تشیع آنها متواتر بر روی
 کار آمده و متوجه بران بود که هنوز مغلوب نشده بودند و هجوم ایشان کمتر از زاع و غن نبود
 و در ناز شجاعه و عتیکه برای این فرق عنایت شده و هم مذنب ایشان که وجوب تقیه است
 سخت بیهوده می نماید که با وجود قهر و غلبه آن بلیه منخرف گردیده در طلب امام حسین علیه السلام
 دوازده هزار نامه ارسال دارند که سینه بار و سینه و غمنا فرار سیده و اسباب جنگ
 همه همیا گردیده زود تر بقدم خود این بلاد انورانی کن **قطعه** ز تو را است تسبیح افرا
 زمان کبریکران ساختن * سپاهی جو آشفته پیلان است * همایزه و گرز و خنجریت
 چو باغ آهنگ خون آورد * ز شنگ آتش برون آورد * چو تیر از گمان و کین آورد
 سر آسمان بر زمین آورد * و انکار و صف عنوانی آنها بجهت اختیار پیو فائی و تقاعد
 از شرف اعانت آنحضرت که ظاهرا بر طور شیعه چه تواند بود که سینه بحد ذلک
 انشا الله تعالی با وصف مقتدا استن بدترین از اینها حیرت بر حیرت افزاید
 خانه من قبیل انصار من المطر و الوقوف تحت المیزاب و دعوی فحاق شان
 با و جو یک علمای امامیه گفته اند که کوفی بودن شخص دلیل تشیع است اگر چه ابو حنیفه
 کوفی باشد عین مدعی ماست فانهم یُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا
 وَمَا یُخَادِعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا یَشْعُرُونَ **و انتهی قول**
 مراد از قهر و استیلا تسلط بر جمیع اقطار بلاد و ممالک اقالیم سبعینت لانا دار
 و انادار کالمعدوم فکفیت نیاز به الایمه بلکه مراد قسطنطینی است که برای حضرات خلفا
 و اکثر ملوک حاصل بوده و سربازی اهل کوفه از بیت زید چون نانی سینه بانی قوم نبی
 حنیفه و قبیل مالک بن نویره از حضرت صدیق است قاضی در امامت زیدیه می
 تواند شد که لا یفرج ذلک فی الخلافه ابکریه و بهم برین قیاس است حال سربازی اهل مصر
 از طاعت جامع قرآن حضرت عثمان بن عفان و گرد آمدن آن زمره شیعه اولی بر شمع آویخته

و جیس آن خلیفه و امام انام و دست بردار نشدن آن زمره اشرا را از ان بزرگوار با وصف علو
 نه بستن و محبت خلفای اخیر عجب از اهل بدینه که صحابه کبار و مهاجرین و انصار و اکثر آنها اهل
 بیت رضوان و عباد و قرار قرآن بودند و جمیع آنها شیعه اولی و اهل سنت و جماعت بعضی از آنها
 بیشتر بدخول حیت که با وصف طریقت شجاعت و کمال جلالت و بطالت اعانت امام حق و خلیفه مطلق
 نه بودند و آن بچاره را بی یار و یاور نود و مقتول ساختند بیعت با شیعه اولی چو دست از اعانت
 خلیفه خود برداشتند و صحابه کبار مثل عبد بن عمر و طلحه و زبیر چگونه خونریزی اورا سهل انگار شدند
 ظاهر این همه خوش محبت نسبت بخلیفه مظلوم که بنا بر تسنن آنها در اکثر مقدمات بر رو کار آمده
 مینویسند بر آن بود که هنوز مغلوب نگشته بودند و هجوم آنها کمتر از زانغ و زرخ نبود و در نه از شجاعتی که با این
 فرق عنایت شده و در جنگ احد و حنین و خیبر خیریه رسیده و هم از پیشانی اند که عدم جواز تقصیر است
 بعد از آنکه خلیفه را بکشتن دیند و امام مظلوم خود نفرمایند و آب و طعام بآن خلیفه و امام
 رسانند بلکه تیغ زبان اهرم بکوت نه آورند همین عدم اعانت شیعه اولی و بکوت نفرین امام است
 حدیقه کبری زو و محبوبه زو و محمد انوایت با نیجاری رسیده که یکی ریش مبارک نقشی کشیده و یکی بزخم
 گرز جانستان خوش بزمین جاری گردانیده و درین حال **نظم** زکا غلامان حج رفتند

سوی ند او ندشان یافتند	محمد بی رفت پیش از بر	که بودش بیل کینه پیش از بر
یکی بسته بر و جنگ داشت	که از اناسر کسان او ننگ داشت	چو چشمش بر روی خلیفه قنار داشت
قدم نه برداشت مانند باد	رسانید خود را با بولی زنگ داشت	بریش مبارک بازید جنگ داشت
به آفت گای نقش نا بکار	چو بسیار مانده تیغ در درنگ داشت	نه بدعت جهار از نمودی خواب داشت
فکندی بین بنی انقلاب	همه کجا تو زشت و فعال داشت	کنی از خیانتین لطیف آمد داشت
نیایی رمای کتوان از اجل	بیایی همین م سزای عمل داشت	بگفت این و بار ریش کش داشت
خلیفه شد آن دم ز خود ناتید	بزاری و گفت گای ز خو داشت	نه از آنی که ستم امام زمان داشت
مباش آن قدر در بلا کم دلیر	که قیام بود لب برین ه کسیر داشت	کم کم عهد دیگر که هرگز عدول داشت
نور زم زم سکه خداه رسول	نمود چو لبش از و این خطاب داشت	ز دینداری خویشتن در جواب داشت
بمان آیت او از انکو شش رسا	که جبریل و زکریا قرع و ناله داشت	بس آن دستانه تبر بیکان چار داشت

نزد از غضب بدخ آنجا که آنی در وقت پیکان برآمدگی آن از جان و از پیکانی نه پیکانی رسید
 که بودش نمودی بکشت از حدید زدن گزرا بر سرشوا که از حدید او در آمد جز مقدار آن تنج الماس
 برزد یکی مردحان بنام یسکان لاشه را جدا کند و آن گرفته از چار سو درینا بفرستیم بخروج نیز
 نمودند اندام او ریزه ریزه خلیفه بعلطی بر رو خاک رخ باره به تن چاک بخوراکشند انداختند
 و از آن پس غیری نبرد خفتند که گردید حاصل قتلش را و دخت شتم سایه از پا قفا زشادی همه حاضران تنج
 بخون پاشش نمودند بک برقتند با ذوق از خنده ریز شده فایع از نیم ظلم و دگر نام داران دین آوردند
 که حاضر نبودند در آن زمان چو گشتند آگاه از انجام کار که آمد دخت تنها بار بر افتاد ظالم ز روی تن
 جهان کشت خرم ز خلدین دویدند خوشوقت از چارو زیانها شده بارک الله گو بداحالی از دیر رو
 که در کشتن بود شادی یکرا و معلوم است که از دیر فرقه شیعیان خالص مقتدا و دوتن در کتاب
 سادات استجاب شد و خامس آل عبا بدجه شهادت فائز گردیدند و مصداق آیت
 وَاقْبَلْ هَٰذَا آيَاتُ الْوَارِثِينَ الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ شَدِيدَاتِنِ
 کست سهم فافوز فوزا عظیم و همراه خلیفه مظلوم بیچکس از اصحابه کبار مقتول نگردد
 مندانم که حضرات ائمت و شیعه او در روز باز پرس و یوم جزا و پرووی آن خلیفه
 با حیا و مقتول جو روحها که ام جواب با صواب که باعث اجر و ثواب پس حضرت رب
 الارباب باشد بان خواهند نمود و انکار و صفت عنوانی آنها بجهت اختیار سیوفای
 از جامع قرآن و تقاعد از شرف اعانت آن خلیفه زمان که ظاهرا بر طور این عمر
 موجب تواند بود کما عرف سابقا با وصف مقتدا دانستن او حیرت بر حیرت
 می افزاید فانه من قبیل الفار من المطر و الوقوت تحت المیزاب و دعوی نفاق
 ایشان و غدر اهل بدر و رضوان عین مدعی است فانهم يُجَدِّعُونَ اللَّهَ وَ
 الَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يَجْتَدِعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ
 و قول تشیع ابو خنیفه بنایر قوا عدا تبیین ملت خفیصه صورتی ندارد اما بنایر قوا
 یزیدی بودن ایشان کما صرح به الشریع و اشارت الیه الغزالی و بلوی صوتی
 دارد و لاینک مثل غیر اقول و افوض امری الی الله ان الله بصیر

یا لعین بدان تفاکک الله تعالی الی محاسن الکمال که عبارتست کثیرین ایام نزد سید
 میباشد کلامیه مخصوصه انچه از زمان اشتهار تحفه اثنا عشریه الی یونیه اندازند و اینست
 و اما ببقالب تالیف در آمده بدیده بصیرت دیده اند غرضی ندارد و مگر جناب محمد
 الزمانی علامه دورانی بنابر غیبت عداوت بمضمونش رسیده بقلب ان سوی احقر
 الا نام متوجه گردیده اند چنانچه در ابجاث خواهی دانست ان شاء الله تعالی بنا بر علی ذلک
 بشرح عبارت اول می پردازم تا بنیای روشی لاش خود را متوجه میازم باید دانست که
 درین مقام آقا است اول از باب تبیع است والا منع مجردهم مانعین را کافی است کما
 یخفی علی المناظرین و مراد از برهان نقلی که آنرا بر ماقبل حواله کرده گفته ام اما نقلا فلما
 انفا قول علامه دهلویست که بیشتر ازین بحیر نقل در آمده اعنی قوله قد کسره العزیز
 هنوز اهل مکرمه بدین نوع و درین باب بعضی از علما را حیرت بود که برهان نقلی که امیر
 است که در سابق ایراد نموده و اصنافه لفظ جمیع بعد از لفظ قائل بولایت که مشعر
 بآنست که آنمردم که جناب امام حسین را بسوی وطن خود طلبیدند و جانب برید کردند
 و دشمنان اهل بیت امیختند و دست با ذیال بنی امیه آویختند مومن پاک یعنی شیعه
 اثنا عشریه بودند نه از فرق دیگر بدیعت است که مبادا مانند فاضل اخباری در باب دعوی
 قاضی نور الله شوشتری در تشیع خلفای عباسیه چون و چرا و کلمات بیجا ترتیب دهند
 و گویند که نفس تشیع حبشی است که بخش بسیاری از انواع مندرج است مثل کیمیا
 و افطحه الی غیر ذلک **آدم** بر اثبات این دعوی از اصول امامیه مفصل بیان
 آنکه قاضی در مجالس المؤمنین از اهل امام اعظم اول بکسنادش از عبد الله بن ولید
 نقل میکند که گفت در زمان بنی مروان بنجدت امام جعفر صادق علیه السلام رفتم آنحضرت
 ازین و رفیقان من پرسیدند که شما چه کنید گفتیم از اهل کوفه ایم آنحضرت فرمودند
 در هیچ یک از بلادین قدرت نداریم که در کوفه بعد از ان فرمودند که اینها اهل
 ان اسم به اکمل امر جمیع الناس فایتمونا و ایتمونا و فایتمونا و فایتمونا
 و ایتمونا و کذبنا الناس و صدقتمونا فایتمونا و ایتمونا و ما کتمنا فاشهد علی

... بیون مابین احدکم و بین ان پرے مایقریر عینہ اولیٰ لفظ الا ان یبلغ نفعہ بکذا و
 ابو سعیدہ الی خلقہ و قد قال الله تعالی فی کتابہ **وَلَقَدْ ارْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ**
وَجَعَلْنَا لَهْذِهِ اَوْجًا و ذریعہ فسخ ذریعہ الرسول صلی الله علیه و آله وسلم بالجمله شیعہ
 اہل کوفہ حاجت باقامت دلیل ندارد الخ بلفظہ این حدیث دلیل بر آنست کہ اہل کوفہ
 محبت اہلبیت و اہلبیت محبت ایشان بودند و فرق دیگر از شیعیہ خود کافرو قاجرو منکر اکثری
 از ائمہ هستند پس محبت اہلبیت در واقع ہذا شتہ باشند و نہ اہلبیت محبت و ادراج ایشان
 خواهند بود فقین المقصود **ایضا** ازین حدیث بعض ثبوت رسید کہ حضرت
 حق تعالی اہل کوفہ را پراہ ولایت و محبت و متابعت ائمہ ہدی علیہم السلام ہمت
 فرمودہ یعنی انیکہ زندگانی آنها مثل زندگانی اہلبیت سید انبیاء و معات شان مثل معات
 این بزرگان خواهد بود و ہم شریقت صدیق افادات عجیبہ این حضرات کہ حاصل و معتقد
 آن اسرار خود انبیاء علیہم السلام نتوانند بود حق تعالی باین کردہ شیوہ عنایت
 نمودہ چنانچہ در کتب معتبرہ امامیہ بر مقام خویش ثابت گشتہ و بطریق نمونہ چند روش
 در اینجا مذکور خواہد شد ان شاء الله تعالی و این اوصاف مثل اوصاف سابق بر غم
 اثنا عشریہ از فرق دیگر بالیقین سلوب فقہ تم الذست و حصل المطلوب
اکون دوسہ روایت بردعوی مذکور شدہ از ورق چہارم از نسخہ سلیم بن
 قیس بلالی کہ لہذا کا ی محمد ثین این فرقہ و از جملہ او بیا در اصحاب مرتضوی محسوب
 و بر اصول امامیہ بہتر از ان کتابی نیست چنانچہ از کلام مجلسی در مجلہ فتن از بحار الانوار
 برمی آید حدیث مرتضوی یعنی ان امرنا صعب مستصعب لا یعرفہ ولا یقریرہ الا
 ملک مقرب او نبی مرسل او عید مومن امین الله قلبہ للایمان بخلاف الی الخ فیل
 موجود است و علمای امامیہ در بارہ تفسیر نبی مرسل لفظ الی الخ الغرم آورده اند و
 شیخ ابن بابویہ صدوق امامیہ در کتاب معانی الاخبار یا سند خودش از سید
 حضرت امام صادق در معنی حدیث مذکور روایت کردہ کہ بعضی از ملائکہ باشند کہ
 تقرب زاید الوصف دارند و بعضی مابین مرتبہ رسیدہ اند بہترین بعضی از انبیای

حاصل اند و بعضی غیر از جمعی از مؤمنین با امتحان رسیده اند و برخی غیر متحقق پس از اتمام
 را اول بر ملاکه عرض کردند کسی از اینها اقرار نکند مگر مقربین و هرگاه بر اینها موضوع شد
 غیر از مسلمانان کافران کسی مقرر شد و وقت عرض بر مؤمنین اهل امتحان نقطه قبول کردن
 و صفاء در کتاب بصائر الدرایات با سند خودش از همین امام انا هم روایت میکند
 که فرمود امرنا صفت مستصحب لا یجتهد الا من کتب استقی قلبه الا یان یعنی امر آنکه
 چندان مشکل است که تحمل آن کسی نتواند کرد مگر شخصی که خدا آتش دلش را بنور ایمان
 کرده و نیز درین کتاب این روایت از حضرت ابو جعفر مروست که اقرار این امر بر
 کافر مشکل است جز نبی مرسل و فرشته مقرب و مؤمن متحق کسی اقرار نتواند کرد الی
 غیر ذلک من الاحادیث باقی ماند آنکه وقت عرض ولایت غیر از اهل کوفه
 دیگران ولایت انداخته اند از کوفه پس بدانکه کتب قدما می امامیه باین مضمون مملو و
 مشحونست در آنکه کتب احادیث اند پیش از ایشان خواهی یافت مگر بروم اختصار
 بطور نمونه که در حقیقت نگارم و بگویم که مصنفونیکه در نجاشیه کرده ام خود بعینه در کتب
 شریفه الزائر علی باب احادیث معتبره مروست میگوید که در حدیث دیگر از حضرت
 امام صادق منقولست که حق تعالی عرض کرد ولایت را بر اهل هر شهر پس قبول نکردند
 مگر اهل کوفه البته لفظه و بدیهی است که این حدیث در مقام ستایش اهل کوفه صدور
 یافته و ستایش کفار و اهل یار و آئینهم بدین عنوان محالست از آنکه اظهار پس معلوم شد که
 اهل کوفه اثنا عشری بودند بلکه اگر ازین احادیث که درین فصل یاد کردم استدلالات
 کوفیه بر حضرات انبیاء و تبعید از عقل زین و خرد خنده بین نخواهد بود زیرا که از احادیث
 معالی الاخبار و بصائر الدرایات بوضوح انجاسید که از گروه انبیاء احدی اعتقاد با سراسر
 امامت و غیبت و ولایت نداشتند غیر از کسانی که بر سالت رسیده اند و بدیهی است
 که مدار ایمان و قوریه بر بات عالیه بنیان اعتقاد باین سراسر است پس معلوم شد که اهل
 کوفه از هزاران هزار انبیاء که بر سوا نبوده اند بهتر و افضل اند بلکه عدم ایمان انبیاء
 بر احوال امامیه نیز واضح شد و ضوابط ما را بر آنکه حدیث بصائر نفس در نیست که تحمل

این اسرار و امور کسی تواند کرد که حق تعالی در دلش اینها را نوشته باشد پس معلوم شد که
 ان انبیا که تحمل نکرده اند در دلهای ایشان ایمان را کتابت نکرده بودند و این بحث -
 بعین آنکه مزیدی بران بخاطر کسی خطور نکند بعد ازین خواهد بود ان شاء الله تعالی نفوذ بامه از
 مذمبی حال انبیا در کتب معتبره شان چنین باشد باز مجتهدین این فریب اهل سنت در
 مباحث نبوت و غیره با مقابله میکنند چنانچه قبیل ازین معلوم کردی از اینجا ثابت میشود
 که امامیه قطع نظر از نور ایمان از حیا هم خط و افترا در چون حال کوفیه ازین گذشته و حدیث
 دریافت رسیده علمای فرق مثل مجلسی در تحفه الزائر از حسن محبتی و در کتب دیگر از
 امام زین العابدین روایت میکنند که بعد از حجابی پادشاه کوفه نزد من بهتر است از خانه که
 مدینه داشته باشم و لقه حسن العارف الشیرازی طهرانی ای در زنجیر پیش دوست
 به که با یحییگان در بوستان و بخاطر کسی خطور تواند کرد که این همه فضایل کوفه زیارت
 امیرالمومنین باشد آری زیارت جناب سید انبیا و جدا جدا امام زین العابدین و حضرت
 امام حسن رقی غنی عنها در مدینه نبود بآر خدا یا مکر زیارت چنین هم در انجاست و نعم
 ما قبل طهرانی واجب است از هر دو دست برید تا نخ دشمنان نباید دید
 از غیبت اخبار که فضیلت کوفیه را از انبیا علیهم السلام مستلزم باشد و عدم ایمان آن
 بزرگان محاذ است لازم آید بلکه بر عدم طهرانی لادستیشان نفوذ نماید دلالت نماید
 خارج احصاء مادی و قرطاس بر اصول امامیه است این بحث را بنا بر باشد
 ضرورت در کتاب منتهی الکلام بطور موزج وارد کرده ام فان ما يجوز للضرورة
 يتقدر بقدرها لهذا این اباحت را درین مقام وارد کرده باصل دعا که شرح
 بعضی از فقرات عبارت خود مطلع نظر است رجوع می نمایم و میگویم که مخفی نگان
 که قول فقیر و انکار و صفت عنوان آن دفع دخل مقدس است تقریر اعتراض از جانب
 امامیه بعین آنکه از ترس به فاضل کشمیری استنباط می تواند کرد و تعلق با تمقام دارد
 اگر شیخ اهل کوفه واقفی است و اینهم مسلم المشهور است که آنها بطلب امام حسین تقاضا
 کردند و حکایت پیش از حد و شمار نوشتند و قاصدان بتواتر و اتصال فرستادند

و لیکن چون نزد خدا و غل یا خفته و در آمد و اعانت شهید که بلا دست برداشته
 و از ضرورت ریاست نه هیچ و پهلوتی ساختند با ضرورت بر آنکه از آمد و غل شدند و از
 شیع خارج گشته اطلاق لفظ شیعه بر آنها نمی توان کرد بسیار از اهل اسلام راه
 ابراهیم اختیار کرده اند و این جهت اهل اسلام مورد شیع نمی توانند شد پس شنیات
 بر آنمای نظر بانچه از کوفیه صد و ریافته پیوید باشد **تفسیر بر جواب** فیه آنکه از اهل
 کوفه آنچه صد و ریافته همین قدرت است که یوفائی و بد عیدی و آنهم بعد از آمدن عبید الله
 و بعد ریاست در تنق و تنق او کردند و بخوف استیصال جان و ناموس که بطور شیعه
 در تقیه مجبور بودند شد رفاقت مسلم بن عقیل را ترک نمودند بخلاف محمد بن حنفیه و نه
 او که هرگز تن به بیعت امام حسین نیندازد و هم خلفت صریح از انجیاب اختیار نمود
 و بر کسوت شریف او که از اشتهار راه فرستاد گوشتن نهادند و حال آنکه در کتب
 معتبره مثل تحفه الزار و غیره در ضمن فرائد ادعیه ما توره اینهم مرویست لعن الله
 ذلک و لعن الله من تبعه و ائمتک فلم یحیک و لم یحک انتی بلفظه بانچه از کتب معتبره
 بعد ازین خواهی دانست و انشا الله تعالی با اوله قاطعه و برایین ساطعه معلوم خواهد شد
 که غایب السعی امام اعظم علی در جواب عده مقتیان امامیه یعنی سید بنها که از خلف محمد بن
 حنفیه و غیر او سوال کرده بودند و فانیکنند و هر چه مانند غریب بلج بجا رست و پامیزند
 و لیکن دست او تا بدامن مدعا میرسد و محمد بن حنفیه ازینهم با فراتر نهادند و حق اخوت
 امام حسین را کما یسعی بجا آوردند که بعد از ساخته کرد بلا زیارت یزید رفتند و حقیقه پیشت
 در آمدند و او را بلفظ امیر المؤمنین که خاص بر آنجانب مرقنوی موضوع است و بر اینهم
 هم اطلاق نشود آنکه در کما فی البجاری و غیره یاد میگردند و شب و روز اظهره کونا گویند و خدا
 بخیرین خوردند و سرخ و سپید برآمدند بستر خزانه بی شمار داشتند تقییل از وی گرفت
 بر نفس شدند و قسمهای شرعی یاد کردند که جز شرب خمر عیسی ندر در کما اکثرنا سابقا
 و سوف تفرقه فصل از انشا الله تعالی باز با حضرت زین العابدین آنچه کردند بر
 الله می گفتی نیست خود که پیا رسول بیان ناظر است که هم در خلوت و هم در جلوت

اوله امامت خویش و عدم استحقاق امامت حضرت امام زین العابدین ترتیب میدادند
 و از قضا طاعت و عظمت قلبی ایشان که اشد قسوه معاذ الله عبارت از دست نوبت
 بپشت نهادن حجر اسود در سید العیاذ ایا الله اظهار تقلید بنشان نیست که گواهی حجر اسود
 بر طبق دعوی محمد بن حنفیه افتاد و امام زین العابدین بی میل مطلب باز گردید و ملاقات
 مردم ترک نمود چنانچه از کتب امامیه مثل اثبات الحق بهم هویدا میشود که آنجناب کسی را
 پسوی خود در راه نمیداد و در بروی مردم بست مع هذا کوفیه بکانه بودند و اینها برادران
 و بکانه و اکثر کوفیه جا اعلان بودند و ایشان بقول خود چنانچه خواهی داشت اثبات الله
 از سر آمد علماء و حق تعالی در قرآن مجید فرموده وَلَا تَكُونُوا أَوَّلَ كَا فِرِیْهِ وَلَا
 تَشْرَوْا بِأَيِّئِیْ تَمَنَّا قَلِیْلًا وَآيَایْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ
 بِالْبَاطِلِ إِلَى قَوْلِهِ غَرِیْبٌ أَنَا مُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ
 وَأَنْتُمْ تَكُونُونَ الْكَا فِرِیْنَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ۝ ۱۰۸ و آنچه از کوفیه صدور یافت
 بعد از تحلف این بزرگانست پس فرید و بال این تحلف و شقاق موافق اصول امامیه
 بر محمد بن حنفیه و مانند اوست چنانچه فرید عذاب و نکال مخالفت نبی آخر الزمان صلی الله علیه
 و آله و سلم بر اهل کتابست که بطلب دنیا و طمیس عوام مشغول شدند و عهد و موافقت تورات و
 انجیل را بپشت انداختند و کتب رجال مذمت شیعه مثل خلاصه و تلخیص و نهج دهم افاد
 نورانه شوشتری که اکثر آنها سابقا بران گواهیست که محمد بن حنفیه را از مقتدیان امامیه و شیوایان
 اثنا عشریه میدانند پس کوفیه را که گناه شان بدو ارج از کبار این بزرگان کثرت از
 دانه شیعه بدو گردان و از وصف عنوانی شان که اسلامک و در بره اثنا عشریه است بجهت
 عدم نصرت و تقاعد از اعانت امام حسین که وجوه آنرا دستهای انکار نمودن و بی تلا گفتن
 که اکنون آنها را شیعه نمی توان گفت حیرت بر حیرت می افزاید و از ان قبیل میباشد
 که کسی از قطرات باران فرار کند و زیر نادره قوا بر گردد و این تقریر بر محصور
 درین مردم مثل محمد بن حنفیه و غیر او که از تابعین بودند نیست این قسم بزرگان که
 بوجود آنها امامیه را اقتضای تمام است و بلا ریب بدو ترا از ایشان که نه خواهند بود بسیار

و اینها از کتب معتبره است که در دسترس است و اینها را از کتب معتبره است که در دسترس است

فاضل کشمیری که از جهت بیوفای انکار تشیع اهل کوفه می نماید مگر کلام مجلسی اول
 در لواحق و عبارات مجلسی دیگر در تذکره الامم و افادات قاضی نور الله شوشتری
 در رجال المومنین مذکور که مامون را با وصف مسموم کردن امام رضا بکمال طیب خاطر شیعیه
 می نامند و عبارت کتاب اخیر خود نقص قطعی در نبات اوست چنانچه گذشت غلط گفتیم
 از عبارت را حدیث بعضی از کتب امامیه که موافقش یعنی مرتضی بن مسلم حسینی با
 حدیث دیگر از امامان و در حقیقت بودن شیعیه و اینکه احدی از ایشان در دوزخ نخواهد رفت
 ذکر کرده اند که او قطعاً جنتی است اینست شرح اعتراض فاضل کشمیری و جواب
 این تقریر باقی ماند شرح خاتمه یعنی دعوی نفاق شان با وجودیکه آنج رسیده اند
 این نور الله در قطع مقدم است تقریر اعتراض بطریق عبارات و افادات طایفه اهل
 کوفه و در کتب دیگر است و تمامی اهل کوفه منافق بوده اند و با ائمه نبوی و بنی امیه
 عداوت ظلم داشتند و دعوی تشیع میکردند و مقتضای ایشان اعدای ایشان بودند که بنی امیه
 و اهل بیت را کشتار می نمودند هر کس که گشتار می نمودند اعدای ایشان بودند و مقتضای تشیع
 را از ائمه معین الله بدانند که قرابت با ائمه داشته باشند با ائمه که بدیند چون نسبت بمقابل
 فاضلین بنی امیه و کارزار پیش آمد و بقرار نهادند یا حضرت زید شیعیه که بپندی از
 احادیث در آخر این رساله نیز از کتب معتده امامیه در مدح او منقول خواهد شد انشاء
 الله تعالی با وحدت ایمان غلاط و عمود و مواثیق مکتوبه شیعیه نزد ارباب وفای دارند
 تا آنکه او را برادر کشیدند و جبهه مبارکش را سه خنجر و خاک نیزش را بر باد دادند
 باز با یحیی پسرش همان کردند که باز کرده بودند باز با محمد و بر ائمه همین مجامع
 نمودند مصرع یک سال نیز کرد اینها هر سال در پیش شیعیه است بر امامیه نظر اینچنین
 از کرد اهل نفاق بر زید خواهد بود تفصیل جواب این بنده ذیل آنکه بیشتر از کتب معتده امامیه
 به ثبوت سید اهل کوفه حاکمین اسرار است الله الله و وقت عرض و لایست خور کوفیه زنده اهل کوفه
 اعتقاد بحیث و اتباع الله کردند و خواسته از غیر ایشان ایمان باین امور نیاورد و اگر انسانان
 غیر از کوفیه قرار بهم کرده باشند بر تبه کوفیه نمیرسد و اینهم بجای خود ثابت گشته که کوفی

بودن دلیل تشیع است که سببش انشاء الله تعالی پس اهل کوفه را منافق گفتن عین
 عامی است یعنی از تحریر این رسائل و مناظرات و مطارحات با علما و امامیه مقصود همین بود
 که ثابت کنیم که این مذہب استحدث چندی از اهل فتنه و کید است و اهل انبیاء و پیغمبر
 بجانب ائمه گذشتند بلکه در حقیقت اعداء اہلبیت ظاهرین اند و با ایشان این محامله
 کرده اند که شیطان بهم بانی آدم غالباً نتواند کردن گوید عوی تشیع لاف و گزاف است
 نمایند و این مقصود که سر ہم مطالب صمیمی و آرب قدیمی تواند بود زبانی خاتمه المحدثین
 و المتکلمین باقر مجلسی بچون چرا برون تخشم استلال و احتجاج نزد همه کس از اهل دانش
 ثابت شد و عیاناً بر تہ ظهور رسید که آنچه حق تعالی در شان منافقین فرموده که یجادعون
 الله و الذین آمنوا بما یخفون الا انفسهم و ما یعفرون یعنی مکر و فریب میکنند با خدا
 و مؤمنین و در حقیقت و بابل مکر نفوسشان بر حکم کرده و آہنایی بدان نمی برند در حق اکابر
 شیعه نازل گشته و الحمد لله علی ذلک اینها که شنیدی شرح عبارت کثرین انیام بود
 حالیا بگوشت دل حال افادات جناب مجتہد شریف قولہ مراد از قدر و استیلا الخ
 اقول بنده اقل الخلیفہ کی گفته ام که در خلافت شخص تسلط بر جمیع اقطار و استیلا
 بر ممالک قائم سبب ضرورت تا مخاطب این امور را که مابہ التزعزعت دخل ہم
 و لقد صدق ما قال رسول الله صلی الله علیہ وآلہ وسلم من عقل المرء ترک ما لا یصلحہ
 بلکه استیلا یزید بر اہل کوفہ و مدینہ منع کرده ام پس اہل مدینہ باید که از
 روی تواریخ معتبرہ تسلط یزید بر سکنہ این دنیا در دان وقت که امام حسین رضی الله
 عنہ خروج فرمودند ثابت نماید بعد ازین بگوید کہ یزید بجهت قدر و استیلا امام شدہ
 بود خروج امام حسین رضی الله عنہ بروی درست نبود ازین بایده کوہا گرہ اعتراض
 و اشکال نمی کشاید و او را اثبات مقدمہ ممنوعہ باید کہ لا یخفی علی المناظرین و چگونہ
 مقدمہ ممنوعہ را ثابت تواند کرد کہ بعد ازین در خاتمہ این کتاب خود اقرار کرده و آنچه
 بنده در اینجا گفته ام حقیقتہً همان گفته کہ اوایل سلطنت یزید ملعون بود و سلطنتش
 استحکام نیافتہ بود و زیادہ از دوازده ہزار کس بیت انحضرت بردست مسلم

بن تفصیل نموده بودند و اجتناب را محمل تقیّه ثابت نشده است بطبقه چنانچه خواهی
 داشت انشاء الله تعالی بعد ازین اهل دانش متخیر اند که درین فصل بحث امریست
 یعنی قهر و استیلاست چنانکه قبل ازین بحث اختلاف و سمیت اهل حل و عقد بوده و چون
 خلافت صدیق رضی الله عنه بقهر و استیلا نبود چنانکه قبل ازین در مقاله اولی از منبج نامی
 در فصل اولی معلوم شد که مجتهد ذکی سر تابی قبیل مالک بن نویره و مانده از قبایل
 ذکر میکنیم بلکه بعد از عوز و اسحاق می توان گفت که اگر بر فرض محال ثبوت خلافت صدیق
 و استیلا شود باز هم ذکر سر تابی قبایل مذکور گنجایشی نداشت زیرا که آنها از دین کوفه
 سر باز زدند و قیل و قالی در استحقاق صدیق نهشتند چنانچه تفسیر امام رازی و هم تفاسیر
 دیگر و شرح احادیث موجود است کسی از اینها نگفت که صدیق بی اقت خلافت ندارد
 زکوة بخوانیم داد و اگر حضرت مرتضی یا حضرت عباس خلیفه میشدند از لای زکوة
 انحراف نمیدادیم اینها در چه حساب کسی از اهل حل و عقد در استحقاق فضل و تصدیق
 گفتگو ندارد و دیگری نموده بعد ازین از سر تابی کسی چه بشیر و ضرر و در بحث آخر از آنجا که
 بتفصیل تمام گذشته و بعد ازین در مقاله سادسه و غیر اینها خواهد آمد انشاء الله تعالی
 اتفاق عظمی و علمای باید و سخنان عامه اعتبار را انشاید چنانچه در کتب فریقین از جناب
 مرتضوی مروی ثابت بخلاف یزید که زرد کس از شروط خلافت عاری و اهل کوفه و یمن
 و کوفه از سمیت او کاره و مستکلف بودند و اهل حل و عقد حساب او نیز می شمردند و هنوز
 ایشان بر تسلط و قهر یزید در نیامدند و سلطنت او توان گرفته و امارت او با عترت کوی
 است حکام نیافته که عترت انفا خروج امام حسین زینهار مورد اعتراض مجتهد رئیس المصنوب
 نمی تواند شد و اگر ادعای مشابهت سر تابی اهل کوفه و مانده آن با سر تابی مانعین زکوة
 بر اصول امامیه پیش نهاد خاطر مجتهد است پس قطع نظر از آنکه خلاف تصریح و تفصیل است
 که اینجا گفته که مقصود از اهل حل و عقد است بر اصول شایسته هم معقول نمیشود زیرا که اکثر
 منبج الصادقین و مانده آن و تابعان این طوائف و تصانیف شیخ ابو جعفر طوسی دارند
 قبایل بطور توان یافت اگر حکم مذکور و اطلاق بدت بر ایشان نظر بمنع زکوة است

چنانکه ذاتی فداک عین المطلوب اگر نظر بر تابی از خلافت صدیق است بر اساس شریع
 و آنچه بر این تفریع کرده بودند همه منهدم شد و ازین مقام بعنایت ایزدی ثابت گشت که آنچه اهل
 حق در باره این قبایل تحقیق کرده اند شایسته تشکیک ندارد و بعضی از اهل خرافات و اقرا-
 بهو بها چنانچه یهود با گفته باشند و **العجب** من بعد المجتهد الجلیل کفایت پیغمبر بپند
 الایاطیل و اکابر پیغمبر **الاول** و انشا فی اعنی استاد الفاضل الهدایه و انما شتی
 ینادون و یصرحون بکمال زهد الصدیق و الفاروق و اعراضها عن الدنیا و زبر جهات
 اینها قد سبقا امیر المومنین ذلک الزمان عند صحابه سید الانس و الجن و القایعین لهم بکمال
 کمال لا یخفی علی من رای امواج فتن البیاد و غیره من الاسفار قوله و هم یرین قیاس است
 اه **اقول** بر کاف خاصه و عامه یهود است که این بلوی بیازد و از ده سال تقریباً و نوع
 یافته و تسلط ذی النورین و اعدوان و انصافش تا این مدت دراز کسی تحمل خوار نشسته
 مع ذلک ناسره این فتنه لبیب ملکیت و تفاق یهودیان عداوت پیشه که سر غده اینها
 عبدالسین بسیار بودند که استعترف انشا الله تعالی و از انغوائی و اهل کوفه و مصر و حرق
 جوق فراموش آمدند و از انصاف و آفاق ریختند پس این بلوی قابل ذکر باشد بخلاف
 خروج امام حسین و انکار عبدالسین زید و امثالشان از اهل حل و عقد و اینهمه در زمان
 حکومت آن سرگروه شور و خجنان بلکه قبل از آن نیز همین انکار و انحراف حاصل بود و انواع
 تقاریر و رو برو و معاوید بن ابی سفیان انکار و اعراض از خلافت و بعیت زید بر مرتبه
 قصوی رسید علما و ه گفتگو درین بود که خلافت زید یقیناً و استیلا وقت خروج امام
 حسین صحیح بود یا که بخلاف حصول امامت و فعلیت خلافت ذی النورین که نظر بشوری
 گردید و اجماع اهل حل و عقد یعنی روسای مسلمین و عظمای مومنین و مجتهدین بر آن منعقد
 باجمله چون کلام بر اصول اصلیه است که مسلم الثبوت است این قسم اعتراضات را که
 عکسیت فکیف که آنچه میگویم با تفاق فریقین بر جای خود باشد که اهل تفاق بنیاد
 نه فرقی در رد و ردی و یهوده گوی نهند و داد انصاف دشمنی درینند قوله شیخ اولی
اقول در اینجا هم حکایت ماضی در حق مجتهد حال صادق است که قطع نظر از کشف و عرفان

حضرت زاهد تایخ هم دخی تمام است بنور جناب محمد الزمان ما از مفهوم شیعه اولی خبری نیست
 مستفیدین متقدمین این بسیار که طوق تقلید استاد خویش کنان اند اخته و همت برقل
 ذی النورین برکشته جنبه از رجال کشی و مجمع البحرین نجف برمی آید از زمره قاضیه شیعه اولی
 بنده آشتن از عجایب خرافات است و غرایب تورات خواسته بودم که عبارت علامه دهلوی
 از بنده اثنا عشریه و عبارات دیگر علما از کتب دیگر در حل این تبلیغ نقل کنیم و اصل این و هم را
 برکنیم لیکن باید آمد که مرزا محمد کشمیری و اتباع و شیعیان او مثل فاضل اخباری از قصودش
 مدعی و قوی تناقض در آن کلام اند و دیگر مضمومات را هم بصورت خیالیه خود ترتیب داده اند
 که عوام بدان قریب ایشان گرفتار میشوند پس استیصال این مخرجات عوض و طول تقریر را
 میخواهد لهذا مناسب نمود که این بحث را هم در خانه این اوراق ایراد کنیم و ساخته و
 پرداخته این اکابر را میسر از مثل افادات مامون از آغاز تا انجام برهم زنم و اسدولی
 اقبونیس و بیده از ته تحقیق مگر مقداری که بار انتظار را از دوش سامعین سبک گرداند
 و به مقام بچند سطر میگویم که علمای رفته از معاصرین کترین در معنی که لقب شیعه برآ
 قه ما و مقته ایان است بود خیلی استعجاب میکنند و از قیل محالات میدانند و اگر کسی از
 اهل حق آنرا بر زبان می آورد او را از اهل لاف و گرفتاری پندارند و بنده درین مقام
 دلیلی نمی آرم **بیانش با یجاز و اجمال** آنکه قبل ازین در عبارت وثیقه حسن بحثی که
 اکابر فاضلین بر آن اتفاق اندک داشته که از جمله اموریکه مصاحبه بر آن قرار گرفته و بشهادت فاضلین
 رسوخ یافته این بود که شیعه امیر المؤمنین و اموال و ثلث او را با ایشان بامون باشند و مساوی بر
 ایشان ظلمی روا ندارد اکنون از رفته باید پرسید که مراد از شیعه مهاجرین و انصار و تابعین
 اخبار و اندیشان که در حقیقت و ادب و فاقه مرتضوی دادند و معتقد حسنیت متقدمین و مصداق
 سابق و مراجع قرآنی و رسول ربانی بودند هستند یا کسانی که عداوت با ایشان نمودند و در فرق سبیه
 مستکبند و چون ثانی باطل است متعین شد اول بهو المطلب و به بطلانش آنکه جناب میرزا
 خلافت خود قدرت نه داشته که عداوت خود با صاحب کرام اظهار کند و بر روشنی است با عرافان امیر
 میگردید و حسنیت شان را بر بیان نمینمودند چنانچه بار داشتی و حسنیتی در کتاب ختم و مکتوم بهار

و تفتیه نمودند پس چگونه تجویز تو نکرد که حسن مجتبی برای اهل تبر از پنجمین سرپرستی علی روی
 و الا شهادت بعل آرد و معاویه را امر کند که بر ذوق سبیه ظلمی نگیرد مع ذلک معاویه کی آنرا قبول
 نمیکرد و محضار که مهاجرین و انصار و تابعین اختیار عقیدن خلفا بودند چگونه بران وثیقه هر خود
 می زدند و گواه میشدند پس معین شد که هر اود از شیعه معتقد این است و اینست اند و اینهم کی از
 فواید عبارت مذکور است که بعد نقل عبارت وثیقه کفتم و این الفاظ افزودم که این مایه
 آتی و شیخ مفید و قطب روانی و ابن شهر آشوب از تدرانی با اهل حق برین مقدار
 اتفاق دارند استی و مدح الحجة البالغة قوله که با وصف غلو در مذمت بنی الح
 اقول کتب معتبره حاضرات است و اداین بلو آتا آنکه محاصره مکانات ذی النورین
 نموده و آخر بعد از نخله اید نوبت به شهادت او انجامید بگوشتش و کشتن عبد الله بن سبا و
 تلمیذان او و وقوع یافته اینها را کسی دانستن کار مجتهد الزمانی است اینک تحفه آشنا غیبه
 که در مشارق و مغارب مشهور است برین مدعا اولی دلیل است آیا کسیکه در محبت
 فریقین گفتگو کند هنوز دیباچه کتاب مذکور از نظرش نگذشته باشد یا بحکم علامه در دیباچه
 قدس سره الغریز میفرماید و لبم اسد کتاب او همین است که چون در زمان خلفا شیعه
 رضی الله عنهم فتح بلاد کفار از یهود و نصاری مجوس و بنی برستان یغایت ایزدی
 بدست صحابه کرام و تابعان عظام واقع شد و قتل و اسیر و هت و کفر و تکرار
 اتفاق افتاد و کمال ذلت و عار با آنها لاحق حال گردید بحدی که زمان دشمنه آنها
 فراش ادانی اهل اسلام شدند و اطفال آنها کنیزک و غلام اجلاف عرب گردیدند
 و اخذ جزیه بکمال هوان و ذلت از بقیه آنها مرسوم و معمول گشت در عهد خلیفین
 اولین بجهت غلبه حمیت و شدت هیبت دست و پا زدند و بقتال و جدال برخاستند
 چون نصرت آلتی پی در پی مددگار طائفه اسلام بود غیر از ضیبت و خسران و
 نکت و خذلان بدست نیامدند تا چار در عهد خلیفه ثالث حیل دیگر انگینند و بحیل
 متین مکر و خفیه پس جماعت کثیر از آنها بیک اسلام گویا شدند خود را در شمار مسلمین داخل کردند
 و در پی اطعای نور اسلام و ایتقان قنیه و فساد و بغض و عناد در فرق مجملین شدند و بدین حیل

برای این کار چستند ناگاه به تقدیر ربانی چون انقضای ایام خلافت نزدیک شد جماعتی از
 مردم مصر خلیفه ثالث یعنی ورزیدند و خلعت خروج پوشیدند آن جماعت از همه بیشتر و بیشتر
 در افروختن این آتش ساعی گشتند و این فرصت را غنیمت شمردند و از اطراف و جوار
 مخصوصا کوفه و نواحی عراق خود را بجهت منوره علی فضل سایه‌ها التجهیة السلام رسانیدند و
 تقریر قتل آنکه که از سالها همیا کرده بودند و بجهت ترس از صولت اهل اسلام بر زبان
 نمی‌آوردند بر ملا آغاز نهادند و هرگاه شهادت آن خلیفه بر حق و خلافت خاتم الخلفاء
 امیرالمومنین رضی الله عنهم صورت گرفت خود را در عداد مجبین و مخلصین آنجناب دانستند
 و خوشتر از این شد علی بن عقبه با عتد و باین درآمد کمال فرحت و شادی نصیب ایشان شد و
 خود بستند که کلمات صما بر نیت و تار خود را بید عقد در پای اظهار دارند و این فتنه را
 که قمری با لایقانه و الامتقا بود در راز و پنهان نمایند کلامان ترین این گروه عبد الله بن عباس
 یهودی صفحانی بود که سالها در یهودیت علم نمیکرد و انزال افراخته و نزد شاه و فعل
 یاخته سردو گرم فتنه آئینه می‌پوشیده و شب فراز این صحرانورد دیده خیلی پرکار برآورده
 بود هر کسی را از اهل فتنه بطوری فریب دادن آغاز نهاد و فراخور استعداد هر یک
 تنه و تاملت گذاشتن بنیاد کردالی از اخبار الساع المحذرات بنیم و مشتمل بر تاریخ
 حیات محمد و کتب شیعی که تاریخ طبری را بطور خود ساخته گماید علییه تقریرات کافرا لایق
 مثل النجاشی فی تعقید الرجال و غیره بگوید پدید آمدن خیمه حجت و بر خاستن فتنه
 بر عثمان عبد الله سیاه بجهت آورد و او مردی بود یهودی و از اشراف صدر الکتاب
 در زمین کتابهای پیشین بسیار خوانده بود باید و گفت من بردست عثمان مسلمان
 جهان پنداشت که چون سلمان شور عثمان او را نیکو دارد و پس چون مسلمان شد
 از روز اندیشید او هر گنجی که داشتی عیسی عثمان گفتی و خبر عثمان شد گفت باری
 دین جود گیت بفرمود تا او را از شهر بیرون کردند و او بصره شد و خلق بسیار
 بر او گرد آمدند و او را بزرگ داشتند از بهر علم چون دانست که سخن دی می‌شنود
 بنیاد این خیمه نهاد و گفت بر سایان چنین گویند که عیسی باین جهان آید مسلمانان

احق تر از آنکه گویند محمد صلی الله علیه و آله و سلم باز آید چنانکه خدای عز و جل گفت اِنَّ الَّذِي قَرَضَ
 عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ اِلَيَّ مَعَادٍ از مردمان گروهی پذیرفتند و چون این کار محکم شد انگاه
 خدارا بر زمین صد و بیست و چهار هزار پیغمبر بود و هر پیغمبر را وزیری بود و وزیر و نایب محلی علیه
 الصلوٰه و السلام علی رضی الله عنه چنانکه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم گفته است انت منی بمنزله هارون
 من موسی بن عمران و حق خلافت او را است و عثمان بن کار بحد گرفته است که چون اینکار را در میان
 خطاب بشوری افکنند همه خلق اتفاق کردند و عبد الرحمن بن عوف است بگرفت که یاوهی بیست که در
 بن و در انبیرفت تا دست او را گرفت و بیست بثمان که دانید و عثمان اینکار را اتفاق گرفته است
 و بدین خلقی او را متابع شدند چون اینکار بر دل مسلمانان پیش رفت انگاه گفت امر موقوف کردن فرموده
 است چون باز در روز و خدای عز و جل بقرآن یاد کرده است و گفته کُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ
 لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ و ما چیزی اکنون بثمان نتوانیم کردن که
 اگرمانی ی بریم و عثمان کارداران ی بکنیم و جواریشان از خویش بازداریم و این عبد الله بن سبا
 خواست که مردمان ابراهام عثمان انگاه کند و دیگر داند و مردمان را ایند هیچ خش آید و هیچ پیغمبر
 صلی الله علیه و آله و سلم مقرر اند و عثمان را کافر خواندند و این مقالات پنهان داشتند و بظاهر
 معروف می کردند از ترجمه این مترجم نیز که شیعه است که اثرنا سابقا دعای فقیر که اهل فتنه
 که خلعت خروج و بغاوت در بر کرده از حضرت ذی النورین اخواف و زیدند اهل سنت و جماعت
 بوده اند و جای خویش است بین بعد کتاب مجمع البحرین و مطلع النیرین از تالیفات فخر الدین نجفی
 و ابوالابو عمر و کشتی که در فتنه است شیخ ابو جعفر طوسی موجود است از مجموع این کتب بعد از استقرار
 بی چند مقدمه صلاه و در است آید یکی آنکه عبد الله بن سبا محدث تشیع خاص است دوم آنکه این
 سبب آنکه کور و اتباع او شیعه بودند و او غلو در پیذهب میدادند سوم آنکه یانی مباحی این بلوی
 که بر ذی النورین اتفاق افتاد این شقی خانه خراب و تلمیذ ان آن خبیث ناباک اند پس دعوی
 شنن برای اینها بر و آیات و یقین موجب نریه چیزانی است چه جای دعوی غلو در پیذهب
 شنن که لا یخفی قوله عجب از اهل مدینه رخ اقول درین عبارت جناب
 مجتهدان زمانی بجهت جودتی که دارند بقلب عبارت خیر و معارضه بالمثل متوجه گشته اند

و آن بجهت وجوب اصول مشاطره انطباق نمی یابد و خلافت نصیرات علمای اهل سنت است
 غلط گفتیم در غالب مقدمات کا بر شیعیه هم با اهل حق شریک اند **بسم**
 خاقانی انسان که براه تو میروند * زانند و زانرا روش یک آرزوست نخستین
 آنکه این افادات ولایت بران دارد که جمیع شیعه اولی و اهل سنت از اهل بدین حضرت
 ذی النورین را ایشاید تمام و مصایب مالا کلام گشته و گدیزب این مقدس از کتب فقیر
 اتفاق گشت که اهل فتنه و مردم بلوی سکنه مصر و دیگر بلاد و تلامذ این سباسبز آید
 انقیاد بودند که بجز رب زبانی و یکیدت شیطان فریب خوردند و اتباع او را نصب
 العین ساختند و اگر متوجهی را احتیاج قلب رود و خلیجانی بهر سده که با وجود هزاران
 کس از اصحاب با و زمره مهاجرین و انصار قتل شدن حضرت عثمان ذی النورین
 چگونه می تواند بود **گوئیم** این استبعاد خود استبعاد است از جناب امیر در تحفه
 اثنا عشریه و غیره موجود است که در بلوی تبهیرات مردم پیشتر می رود و کسیکه اندک
 تجربه نموده و حال تبدل و تحول زمانه و تغیر سلاطین و برهم شدن دول دیده یا از باب
 ثقات شنیده در دلش استبعادی متفرق نمیشود مردم بلوی را دفع کردن و مدارک
 شریف ایشان را حکامین یعنی نمودن سخت دشوار است ندانی که قدم مضارری که ملک
 بسته و ستار با وصف دست و فحمت در تسلط خویش آورده و سلطنتی و
 ریاستی پیدا کرده که بسیاری از سلاطین را بنحواب هم میسر نباشد هنوز با و صف
 رتق و فتق جزئیات و کلیات باز این گروه ترس اگر می خواهند از بلوی می گزند
 و منتشای این خوف را خود بیان میکنند که چون ناگاه مردم از هر طرف گروه
 می آیند و اتفاق بر زوال نعمتی و سلطنتی بخاطرشان مجموعا قرار می یابد بهلست تیر
 کمتر دست می دهد بیشتر اقلال عوس رومی نماید پس دفع اهل مصر و کوفه و
 غیره ها که از مورو ملخ می شن بودند و استاد کاملی همچو این سبای نخل ابلین و غیر
 و جال بی جیا که باره اوجهات او از زبان خاصه علامه دبلوی چکیده همراه داشتند
 خارج از بقعه اسکان خود برینندگان تواریخ معتبره مخفی نیست که هرگاه بحسن سعی و

مقدمات متنازع چهار و بصلاح می آورد باز گفته و فساد از سر بنیاد می بنادند و
 داد گنبدت و نفاق و عقاید جنیده که از ساهای دراز بخت خبث باطنی آن شقی در خاطر
 نشان اسخج بود میدادند و هر چند اصحاب کبار در رسانیدن آب و طعام چه کوششها که
 نه نموده مگر در آخر که آتش فتنه بخت افساد معصومین بجز طبیعی سر کشیده هیچ تدبیر
 نه بخشید و شورش آنها مشتفی نگردید حال خلافت حضرت امیر المومنین در زمانی که
 حرب صفین پیش آمد و حالانکه مثل این بلوی نبود از دهن توهم شاید بر رفته که
 بر چند خود حضرت امیر و رفقای ایشان مساعی جمیله بتقدیم میرسانیدند تا آنکه در لیله
 الهیر گردان اهل شام تن به جرد دادند و دل بر قرار نهادند و در شش و هفت خجابه
 مرتضوی حالت مستطره باقی مانده چنانچه بجهت فانی در مواعد حسنیهم اشتراک به آن
 کرده اند بیک حیل عمر وین عاص یعنی بستن محلات و آن شریف بر نیز اجلا و
 و شجاعت و علم ماکان و مایکون و اختیار زمین و گردون چنانچه در کتب شیعه مجوعا
 مصحح است پیش رفت و تدبیری سودمند نگردید و در آخر قصه تحکیم که عقول اذکیا
 بعد از آنکه حقیقتش متجرب میشود رونود پس استبعاد اگر هست درین است که در مجموع
 بلوی تادیت دراز جان و ناموس حضرت عثمان چگونه باقی ماند و حاشا که اهل
 خرد را در شهادت حضرت ذی النورین استیفاء باشد و هم آنکه جمیع اهل
 مدینه را از صحابه کرام شیعه اولی قرار دادن نه بر اصطلاح امامیه است می آید و نه
 بر نقل علامه دهلوی که اصطلاح سابق را در تحفه اثناعشریه بیان فرموده و
 فیودیکه درین لقب مصطلح قدماست در خانه این اوراق بعبایت ایزدی مسین
 خواهد شد و از آن واضح خواهد گردید که ضرورتیست که هر کس از اهل مدینه باین
 لقب موسوم باشد و این جواب امامیه را در بعضی از القاب مفید نمی تواند شد
 و المقام مع وضوح دقیق و بالتامل حقیق سوم آنکه قول او و جمیع آنها
 شیعه اولی و اهل سنت بودند دلیل بر آنست که هر دو مذهب بقلیه فاضل اخبار
 دانند و مساوات دانسته و افتاء الله تعالی بر طبق مذهب حتمی در خانه این رساله

باشد چنانکه شاید که اهل انشراح فریاد فاسق یا رافضی باشند پس باید که شیعه بر حق باشند
انکه سالدی بدانان بلفظ اند کورد و آخر جاسم فطمة الصلوة الی التور و من لم یحجل لاسد لتو افکار
من نور اتقین لم یقظ و برنا طریق کتب مخفی نیست که باعتبار زمانه قاضی مفتری و قاضی مجله کبریت
شیرین را از بلاد ایلست دانسته قریب سهصد گز بوده اند باید که ازین قاضی عظیمه غافل نشوی
که در بعضی از اقوال آیه مخالفت بکار خواهد آمد از آنکه **چشم** آنکه فوط شجاعت
و کمال جلالت اصحاب نزد اهل الصفا مسلم است ولیکن آنچه در نسبت قتل ذی النورین و
به تبار گردیدن در بخارگی و مصایبش به یسوی ایشان دست و قلم را رنج اند ممنوع است حاشا
که اصحاب کبار آنجناب اکثرا باشند یا در حساب قتل او سعی ننوده بلکه ایشان چند بار توبت نبوت
خواستند که قبضه شمشیر دست گیرند و با ارباب قتل قتال نمایند مگر حضرت ذی النورین برای ایشان
خود اینهمه این کشاکش را بخیر نقرمود و فضلا عن اصحاب چنانچه خواهی دانست ایشان از آن
طرفه آنکه نهجه الزمانی در تحریفه فتن از بخار اناراد می نویسد که سنیان میگویند که سوادیان قتل او
و مباشران کشتن او چند نفر از اهل عیار دند و با ایداقه می از او یا شمشیر به کار داده قتل او
و اگر است از جماعت داشتند منقسم میوشده بودند و اگر بر سنیان و اعیان صحابه و مهاجرین
که اکثر اهل یمینیه بودند و در امور ایشان بودند و تمام اهل صل و عقده و رتق و فتق مهات خلعت
بهست شان بود از قتل او کاره و بر جماعت که اراده قتل او داشتند منقسم بودند انتی لفظ و کج
الصعد ابیات متقوله هم دلالت بر آن دارد که قاتلان ذی النورین دیگران اند مانند کسان و
تبران نه اصحاب کرام و از بخار حکم می توان کرد که بنابر نهجه الزمانی بمضمون ایشان هم رسیده نقل
آن نهجه است برداشته که عوام میگویند که جناب نهجه نثر ابیه نثر و نظم را بنظم جواب داده اند و اگر پنج
شعر در رساله بصارة العین بود خدام نهجه پنجاه شعر در جواب ثبت کرده اند و اینها مانند
حکایت شخصی از سادات باراست که چند نغم بر روی خود داشت و بیلارست بادشاهی
حاضر شد بادشاه بر سر پای سید این نغمها گنجای نموده بودی سینه کور از لفظ بودی کمال
است و او مع و در زنی را گویند که هر ادنی خوت از بخار و در آشفته و گفت که در فطان قلع
بگفت کرده بودند و با فانی هم نموده بودی چنانچه رفته اند و گفته اند که ای سید چون مجاوره فارسی

نشان

بنیادی چرا کلام در محاوره خویش نمیکنی سید بنایت گرم شد و گفت باد شاه مرا کنار
 گفت من او را دوبار بود گفتم و انتقام و ای حی گرفتن محبت است ای که حضرت بجهت دعوی
 ای یقینی بنیاد که عبد الله و طلحه و زبیر رضی الله عنهم اجمعین خونریزی عثمان را سهل انگار شده
 و بغل او برداختند این همه تنه های عبد الله سپا پانده است چنانچه از کت و طبعی را شالوش
 یافت تا خود را ازین قفسه برانمایند و دامن دیگر بزرگان باین الواث آلوده کنند آری
 معمول و مرسوم همین است که اهل مکایه از در دامن و قطع الطریق وقت دار و گیر پیشه خود را
 به دیگران نسبت میکنند امامیه درین نسبت قلعیدان ابوالسج نظردارند که بطاهر و عثمان را باند
 و طعن شاول میکنند و این همه در یاد ما و حدیث از حضایل و شایع این طایفه است خود با من
 شروال نفس نه اتمایا که در کتب معتبره کلامیه موجود است که عبد الله بن عمر رضی الله عنهما با قضا
 نمود حاضر شد و اصرار بر اراده قتال کرد عثمان ذی النورین هرگز تجویز نفرمود که میان ما و اهل اسلام
 شک و وقوع باید باری عبد الله بن عمر ازین اراده در گذشت و همراه حسنین و دیگر اصحاب
 و ائمه اهل قفسه را همراهمان دفع میکرد و درین یافت امام حسن و محمد بن طلحه و قیس بن مشبه
 و دیگر بایر شدند و اهل بوی تاب نیاوردند که از دروازه نزدی القومین در آید تا آنکه در
 او قتل یافتند قیس بن زکریا دند و حضرت عثمان را شهید کردند قال شایع المقاصد و اما
 خدا لا اله الا الله و ترکم و قفسه من غیره رقلو صبح کان قد حاقیم لایق و نحن لا نطق باجماع
 و الاضمار و ابی بن ابطال رضی الله عنهم خصوصاً ان یضوا بقضل مظلوم فی دایم و ترک
 دفع میت فی جوبهم بیامین هو قاتل انما دلیل ساجد اقامه عاکف طول انها زکرا و صا
 خیر قد رسول الله صلی الله علیه و سلم بافتیه و بشیر یا نجته و انشی علیه و کیف یخف لونه و قد کان من هم
 و درهم و طولی العمر فی نصرتم و علموا بقیته فی الاسلام و خاتمه الی دار السلام بکنه لم یاذن لهم
 فی المواربه و لم یرض بما حوله من الملافه تخامیا عن اراقه النار و انصار باقی اقتضای
 و مع ذلک لم یبع الحسن الحسین رضی الله عنهما فی دفع عنه مقدور او کان امر الله قد رهاقه و را
 و حال طلحه و زبیر خود معلوم است که برای قصاص قتل عثمان چه قدر که گوش فرمودند و در روایت
 اهل حق هیچ شکی نیست که کسی با نام عثمان گفته باشد که فلان از خون عثمان را میطلانی

دانسته و اکنون بر کرب این رام نشوید و متوجهم سازد که اگر کسی ازین امور کتب است
فلاک است مقام زیرا که خطیب با کلام متوجه است پس ذکر روایات اهل حق و خلاف مناظره است
تقدیر لا تکن من الخافین علما و ه از کتب معتدله اما سیه که نزد محدثین بهتر از آن کتابی نباشد
نشان میدهد که هزاران هزار از اصحاب موالی حضرت عثمان حاضر بودند و قصه کارزار و کشته
او ایشان را ازین اراده باز داشت و در مقامش نمود **قول ظاهر این اقوال در مقام**
جناب مجتهد مقام بقل سب است کمتر بنام موصوف شده اند و آن هیچ وجهی از صحت
ندارد چه مراد از انقضای جوش محبت و مانند آن اگر حقیقت است یعنی احتمال در معنی موصوف که
نمود بدین ابطال است زیرا که مقتضای جوش محبت آن بود که ذی النوریت را بکشته و برای باز
یا و نمیکردند و حضرت ابوبکر و ول میگردیدند و آن علما هم تشریف بردند و خطیب از تقاضای
این امر عاجز آمده چنانچه دانستی و اگر طریق مجاز و ستم طریقی ملوک است اینهم صورت نمیداد
زیرا که خلوت کشیدن ایشان از دست اهل فتنه علت و بنیاد این عداوت نبود تا جناب مجتهد فرماید
همان چیز جوش نیست بخلقه نظام که باریکین آنها در اکثر مذات و بر روی کار آمده و چنان
برای بود که هنوز خطا نموده بودند و هجوم آنها را بکلیه مبنای دینی و اهل حق طایفه حاد شده
محدثات حضرت عثمان بود چنانچه در کتب ایشان بار و آیات دیگر که ایشان را ایها سابقا مصیحا
من بعد منی فخره دیگر یعنی در نه از شجاعتیکه باین فرقه غایب شده و آنهم فارسیه نماید زیرا که صحن
ظاهر دین که تعریف جنگ احد و حنین و خیبر ال برکت با منسلک و قلت که از نفس شرط یعنی
اندوخته است فدا شده با وصف عدم چه از تقیید عت استیادان نیست که خلیفه خود را آن
دست و دست و نما که چنانچه امانت نمکن بلکه برین تقدیر استجاد و استوار غیوه و عید نماید
و خطایب که هنوز یا ثبات رسانیده تا که بلوی از جهت عداوت اصحاب کبار وقوع یافته و کشنده
ذی النورین حاد شده هم ایشان بوده اند بلکه شرمهت عادل یعنی قول او همچنین سربا اهل
نخ و نظم شاعر با دل دال بر خلافت است که امر خلافت عمارت سیکه در باره اثبات عدم استسکا
نیز بر ابل لوده نوشته بود که چنانکه محقق نیست چه همه نبود آن خبر لفظ شیعه است بر حقیقت
محمول است زیرا که پیش از آنست که کوفه شیهه شاعریه و بر تقدیر معلولی محققه بوجوب

قدی المورث و شیه ثاقب و محابه این بزرگان و مراعات و پاسداری طبر و باطن اینست بوده
نه بر خلاف آن کیفیت که خود حضرت تهمید کرکات و اسطه از جناب خیر صادق صلی الله علیه و آله وسلم و ابرار
و مناقبه خلفای اشدین رضی الله عنهم اجمعین شنیده بلکه تحقیق بهم فرموده باشد که این همه منزلت
عزیزترین اصحاب نزد جناب رسالت صلی الله علیه و آله وسلم بوده اند چنانچه تفصیلش از کتاب شیعه
بعد ازین می آید الله تعالی و این را خود علمای فریقین در کتب خویش بیان میکنند بلکه از اهل
امامیه در باره این اصحاب هم این امر هویداست که ایشان مرتبه علی و کمال تقرب نزد جناب
سید انبیا صلی الله علیه و آله وسلم داشتند کما بینما فی المتنبی فضلائه ان الله تب و هم
دلیل بر عدم تشیع جناب امام حسین است که تفسیر از بنی امیه نکرد و تنبیه بیت یزید
نمود و برگزیده هم پادشاه است چنانچه بتفصیل هر چه تا مریع ازین خواهی داشت
از کتاب الله تعالی و **ایضا** برگاه صدق و صلاح و آراستگی بزور علم و عمل و جهاد
فی سبیل الله و شهادتیکه مانند شهادت ایوب المرزین علی بن اخیلا البیاض برای زید
بن علی بن الحسین در کتب امامیه هم ثابت باشد چنانچه کتاب روضه الواعظین و بحار
المعظین و عیون الاخبار و ارشاد مفید تلخیص شیخ صدوق و بحار المومنین بر آن
گواه است و اینهم از کتب معتبره فریقین مثل قاموس اللغت و مجمع البحرین که از فاضل عجمی
است محتسب میگردد که آنجا نبش گریان خود را از تبرائی شیخین منع فرماید و برین قدر گفته
تقدیر داده که و شیعه از قدمای محاصرین بلقی طعنه نماید که نزد اینها هم برابر برادران
بلکه زیاده از آن باشد عقل سلیم چگونه معتقد باین معنی خواهد شد که جدا بجد زید بن علی
یعنی امام حسین رضی الله عنهم اجمعین و امامان مذهب علی اکتابه البیین من الروح و الریح
و جبارت الانیم دشمن خلفای راستان بوده اند و از کتب طن الفاسرین **معهذا**
مخاطب فریم قبل ازین جمیع اهل بیت را اینست که در کتب معتبره ایشان هم این
ضمون بر خلافست که اوست سواد تری نماید بی بیعت و پیوسته پس سخن شد که جناب امام
سید مرتضای او که در جهان تاریخی حق گذاری داشته اند بی مکر و شستند از میان اصحاب کبار
و قد ای اهل حق که شایسته این برادران است که در کتاب نمایند بر افرخ خویش است

نه بجای افتخار احدی از حق تعالی بداند لیس یا لیس کنست مهم قافوز و ز اعطیما در باره تلاوت
 این آیه است که از جناب مجتهد طبعی اتفاق افتاد بی اختیار بطبقه سید سید جرجانی رحمه الله
 بیاد آمد که از بقول الکافری باید خواند و مطابقت این هر دو تنها نظر باینکه در قرآن مجید
 تنهای اول از کرده منافقین منقول است و قد تقرانهم من اخوان الکافرین از جناب
 اتفاقات و الحمد لله علی ذلک و معلوم نیست که جناب مجتهد در آیهت اولی مثل قد یکنی
 خویش در آیهت ثانیه چه تصرف خواهند کرد از افادات محدثین امامیه چنان جلوه
 ظهور داده که در اصل یا لیس کنست یا ترا یا بود وقت نسبت لفظ یا با فاعله و عوب
 چنانچه تنبیه بای نسبت میگویند و اول نسبت بهم میگردد پس معنی آیهت که یا لیس کنست
 علویا یعنی کاشش من ششمنی می بودم سبحان الله این بهارات را نتایج افادات
 ائمه اظهار قرار داده اند چنانچه برناظرین شروح و حواشی علی شیخ صدر و مفسرین
 نیست و ازین قسم درکت دین و ایمان ایشان که یا محمد ای نسبت میدهند خود را
 موجود است بر جزئی از ان برای عمر یک امر و از نظر اتفاق افتاد فاعل نقل قول که
 و همراه خلیفه مظلوم محکم پس از صحابه که مقتول نگردد یا قول این همه استعدادت
 از تنگجنگ نمرات همان زمین زمین است که بار بار اشارت به ان رفته و اما اگر بخواهیم
 عقل سرگرد داشته و حواس او اختلال پذیرفته باشد یقین میداند که میان این
 دو امر فرق زمین و آسمان است هرگز قال رفقای شهید گریلا بابت کفر بیهوده و
 به هم قتال صحابه یا اهل بلوی مقام استعجاب و استعادت نیست بایش بر سبیل اجمال
 است که جناب امام حسین بقتضای روایات اسیه که استعزضا مفصله است
 است تعالی مردم را دعوت نموده بود و یا و از بلند بر کوه شهادت فرمود که هر که
 طالب شهادت و فوز فلاح باشد بر فاقه من بیا عراق را بی شود بلکه انهم
 از آشنای راه نوشته بود که بر تقدیر عدم رفاقت من هرگز بصلاح و رستگاری
 نخواهد رسید کما سیحی مفضل است اما در اینجا و آنچه نزد اهل حق بر او ایات مستیره
 ثابت میشود و قدر مشترک در دو باب بسیار و غنا می تواند بود است که هرگز از طریق خاطر

پس قال امام حسین یا لشکریه یه لعین که امام حسین در بقیاتش را محاصره کردند بر
 موقع خویش است بخند ذی النورین که او بر کسی خراج نکرده بود بلکه او یا شهبانم
 اتفاق کرده در مهینت منوره داخل شدند و اصحاب کبار چنانکه بمجملادانستی انواع
 مساعی تقدیم رسانیدند و تنه و یک بود که بصلح و سفا انجامه مگر تقدیر مساعدتیر تقیاد
 و اصحاب کرام بار بارین بلوی کاسته او تمام کشید قصد قتال نمودند لیکن در راه
 قبول نمودند که اینها قتال اهل قسسه پردازند و نقود و جانهای شیرین در با
 غلامان خود را بجهاد هم بخوبی نکرده اگر مجرد قول فقیرا کوشش کنند ایست و امانت خویش
 اهل سنت بایشینه روی البهقی عن ابی سبله ولی عثمان قتل جعل البنی صلی الله علیه و
 آله وسلم علیه السلام عثمان را کون عثمان تیسیر فلما کان یوم الدار قنا الا لقتال قتل الان
 رسول الله علیه السلام عهد الی امر او انما صابر نفسی علیہ و همچنین در روایات
 محمد بن زبیر پیش از این منقول است چنانچه بر ناظرین کتب اهل حق محقق نیست و اگر تصدیق
 شیعه درین باب بخواهی اینهم بشنوی که آنکه خود روایت ابان از ثقات و عمایه
 و باقر فرشت درین تهمیب نظیر خود داشته در نسخه سلیم موجود است و در هر است بران
 دارد که حضرت امیر رضی الله عنه بنا کنید که فریادی بران مقصور نباشد بخاطره اشع بن
 قیس که عثمان را فلولم بیداشت و میگفت که مردم یاری او نکردند فرمود که کان من
 عثمان من اهل بیت و موالیه و اصحابه اکثر من اربته العت و لو شار ان یمنع لهم لقتل فلم
 نهام من ندرت و لو کنت و کنت یوم بولیع ابو بکر اربعین مطیعین لیا به بهم یعنی اهل بیت
 و موالی و اصحاب عثمان بیشتر از جابر بنار کس بودند و می خواستند که قتال یا اهل بلوکا
 کنند و اگر عثمان می خواست امتناع را ابته او را حاصل میشد پس چرا نهی کرد اصحاب
 و موالی را از نصرت خود قتال با اهل قسسه و من اگر چهل کس می یافتیم که اطاعت می کردند
 یا ابوبکر و اعوان و انصارش قتال میکردم و غصب خلافت من صورت نمی بست و
 از تخیل بطیبتی اشاره سابقه ظاهر شد که حضرت ذی النورین کافی را که در قتل

پس سخن مجتبی منع نمود تا بدعوت بهاجرت و انصار بمقابل اهل بلوی که
 اکنون ملاحظه رود که اعتراض این معترض بوجهی بی معنی است باینکه آدمی پیشکه
 چون محافظت جان هم ضروریست حضرت ذی النورین چو محافظت و حراست آن نگوشید
 به اهل مدینه را اقبال با عیان تحریف نفرمود **و جوابش آنکه** این همه ناشی
 است نتایج با عدم فهم است زیرا که محافظت جان و ناموس چنانکه باید بعمل آید و در راه
 اراده جمیع مردم برای دفع بلوی نمودند چون قشته او با شش از عدد زیاده شد در خانه
 نخواستند ابداً راه نشانند چنانکه نظم مذکور که بخاطر ما
 نقل فرموده هم دال بر آن است و خوشتر بزی صاحب کبار از اهل مدینه و تابعین احیای
 نکرد **فَلَمَّا دَرَوْهُ مَا أَوْقَى نَفْسَهُ** که هم محافظت جان علی قدر الامکان بطور آدم هم ثواب
 حقن دار با وجود شهادت در نامه اعمال او مندرج شد **قوله** نمیدانم **اقول**
 بل قبل ازین نمیدانستی لیکن اکنون بعد ازین تنبیهات هم ندانی که هرگز باز بپس این
 امر از صحابه شدنی نیست و زینهار گیر و دار ایشان نخواهد رفت زیرا که این امر در صورت
 می بود کندی النورین استحال سیوف و نصال از سکنه مدینه رسول متعال می طلبید
 آنها بهر تپتی می ساختند و اعراض می نمودند چنانکه مقبولین امامیه نسبت بحجاب امیرعلی
 آوردند بلکه فریب هم دادند و خذلان آنجناب نموده مورد لعنت گشتند چنانچه بارها
 این قسم امور بر زبانم گذشت و خواهد گذشت و چگونه باید را قلم نیاید که در کتب قوم
 نگاه کنی خواهی دانست که هر چه از دست خلفا بصدور آمد و علت آن خلوبه
 و چنین نزد مخالفین است همه از جهت خذلان و نمک جرائی مقبولین است **و**
 سینه شیعهد که حضرت سید المرسلین و جلال سید الوصیین با انواع احسانات
 این مردم را پرورده و هزاران عاطفت و رافت و مروت و بخشش در مقابل آن داد
 بیوفای دادند و خود پرستی و خودرایی را مطلق نظر داشتند و در تحصیل رخاوت دنیا
 نگوشیدند و چاه زمان بپوشیدند و در بخار برتن و شمع و کشتی اکتفا نمی بکشیدند
 که حضرت امیر و مدعی از سوره خودی در مبادی خلافت خلیفه اول بیرون برآمد و در کمال

بحجرت کتاب احوال الدین از خدای تعالی

دل تنگی بیکانی گذشت که قریب سی گوسفند در آن بود پس قسم انیدی یاد فرمود بر این
 که اگر اینقدر مردم رفیق میشدند و خیرخواهی خدا و رسولش بجای می آوردند و بر نیهای برتری
 دل نمی بستند البته خلیفه وقت با ازاری که خلافت فرامیل میکردم و این تغییر و تبدیلی درونی را
 بحشم نمی دیدم چون این خبر بگوشتن اصحاب رسید و قریب سیصد شخصیت نفر حاضر
 آمدند و بیروت بدست حق پرست مرقضوی که پداده عبارت از دست بیعت کرده
 یعنی در مقابل خلیفه اول راه نوار نه پیمایند و در مقابل او و یارانش داد مردی و مردی
 دهنده و خود را در ورطه کشتن انداختند و جانهای خویش را بفرست مرقضوی دادند و از آن
 امیرالمومنین فرمود باید ادا آن با محاربات است که موضوعی است و مدینه فرامیل آیند و
 سلاح بر تن راست کرده و یا سر تراشیده حاضر شوند پس همگی حاضر شدند و وعده را
 بر وفا مقرون نکرد مگر یکدکس و از اینجا حال این مردم قیاس کن که سلمان فارسی که
 او را بیزیه اختصار و رفعت نماز آن بی نظیری شمارند و در عداد اهل بیت می گردند
 در آخر قوم آمد و شارحین نفر تکیه نکرده که ظاهر همین است که او بار مرقضوی کا کشته
 دست از آن برداشته چون حال مبایعین همچنین دید که خلیفه اول میل کلی دارند و
 بر برستی او را عذر انداخته آنی سرد از دل بردارند و کشیدند و دعای بد درباره ایشان
 کرد یعنی شکایت را بچند لفظ که جواز حکم تغییر از آنست او فرمود که ما خبرین
 بودیم و خبرند و بیاییم و رسانیدند که دست مبارک بوی آسمان برداشت و مجبوری بود
 از آن تو را پس اما بدین حقون شرح کرد که ندایا این قوم مرا ضعیف و ناتوان
 گردانیدند و این را فرامیل و این را او مثل شان این مردم داد اعراض و بر تالی
 دادند و چنانچه از خیرخواهی باز داشتند کشیدند ایشان بغیبت مرا از بهار نشینند
 و بعد برستی و انکار و ختم که می کردند و نزد آن یعقوب قریب بود که او را
 قتل کردند و ایشان را در ملک انداختند و شارحین این آیه با آنکه انکار به بیعت
 و مخالفت سید که از این راه هیچ نفعی نداشتن بشود شانت در اینجا اعتراف میکنند
 که با یقین این شکایت ازین مردم است که تقاعد از نصرت انتخاب نمودند و مقصر

بر علو کشته پس کسی از ایشان نمیست و در نگاری پیدا شد تا حضرت مرتضوی بیجا
 متقدمین می پرداخت و خاطر خود را فارغ از این می ساخت و از نیجاست که خضر نیجایی
 دید و از جواب مقاله خاصه که چون روز نظم رعایا فکد یکدیگر کس از اهل اعانت بهر سید
 حضرت مرتضوی دمار از سرغه شجاعان دهر که نایب خلیفه اول بود بر آورده بلکه
 بر او را مشد نمودند ملاحظه کرده شود که دار و گیر قیامت بر خا دلین مرتضوی بوقوع خواهد
 آمد که حضرت امیر را فریفته و آماده پیکار ساخته بجانهای خود خرنیده و تحریف قرآنی
 و بران مرتب گردیده و آخر حضرت امیر با وصف خلق عظیم در دعا
 بر ایشان و اظهار شکایت این به اندیشان دقیقه فرو نگذاشت یا بر اهل بیته
 و عنقریب در محله ثانی از کتب معتده دیگر لغت این قوم بر ملا از جناب امیر نقل ننایم
 ان شاء الله تعالی حضرت ذی النورین از النعمان کارزار خواسته اصحاب و موالی را
 که آرزوی شان مقاتله اهل بلوی بود باز داشت و خواست که عمل بر امثال این جاده
 نماید که در حق فتنه دارد است یعنی فکس و اینها فیکم و اقطعوا اوتارکم و اضربوا
 سیوفکم یا الحیاره فان دخل احدکم فلیکن کخیر ابی آدم و مراد از لفظ خیر ابی آدم
 عیسی است که خود را از قتل نفس قایل باز داشت و تبلیغی صبر مایل شد ابوهریره
 در وقتی که اهل فتنه شدت کردند و هجوم آوردند خواست که تیری جگر دوز بسوختن الفیض
 گشته کیش را کند ذی النورین او را منع نمود و تا ملاقات اعوان ملک الموت بر جا
 شد ثنابت قدم بود پس در روز باز پرس معلوم نیست قدسی که مقبولین
 است که حال خذلان شان با وصف دعوت مرتضوی بجهاد درین ورق
 و اسکی چه گذشت خواننده آورد و هم آنها حشریه و دوازده هزار نامه بطلب امام
 حسین فرستاده و در آفریند و غا و دخل با خند و شکر ای بای نیجایی و اعلیت
 اظهارش ندادند چنانکه منظم است طلیت از آب کم مضائقه کردند کوفیان
 خوشن داشتند حجت همان که بلا بد چه جواب خواهند داد و بروی جناب سید
 الشهدا مقتول جروحها که ام جواب با صواب که باعث اجر و ثواب است پس حضرت

رب الارباب باشد بیان خواهند نمود **عقل گفت** تقریر جواب ایشان بر اصول

اول نفاق نجاست محکم و متقن است که آن اختیار تقیه از خروج یزید یا نهاده و تهدید

این زیاده است و بر جای خود قرار یافته که لادین لمن لا تقیه له پس برای حفظ جان و ناموس

تقاعداً شرف نصرت و اعانت رود و شد آنچه شد بنیاب میرویم از جهت تقیه با صفت

مقدسات جهاد به تنهایی چنانچه تفصیلاتش عنقریب آید قتل دو معصوم را یعنی سید

الساد حضرت محسن رضوان الله علیه اجماعین بچشم دید و زینهار از جای خود نه جنبید

پس کوفیه بلارباب در احتیاج و استمداد لایزال خویش میزد و خواهند بود بلکه ماجور نمود بانه

من بده الاصول **قول** و انکار و صفت عنوانی **خ** **اقول** این قلب هم

اولی دلیل بر بیعتی است که لول عبارت تقیر بقلب میباید زیرا این مدت در دنیا

تا به حکمای مقدس و دفع آن کما مر چه رسد بر اهل قیام و کما مخفی نیست که این قلب بر

مقدسات قاب نیست است **تختین** **الک** اهل کشت گویند که چون اصحاب کبار

را بعین اینا به یوفای انجاء قرآن اختیار کردند و از شرف اعانت او تقاضا

برگزیدند از داده صحابیت و شریک بر رفته آنها را بوضع عنوانی باید نباید کرد

دوم **الک** نزد این بجهت خشن خون عثمان و اختیار عذر و بیوفای از قوی درست

سوم **الک** بنیان و اصحاب بدر و بیت الرضوان منافق و غدار بودند

و سلطان ایران است قدما از بی بیات اولیه و بالیقین هر یکی از این مقامات نشانه خروج

و مفتیان خلافت مقصود فقط که بر مقدمه آن موسس بر بیان و مستند به دلیل چنانچه در

ذیل شرح است **بفصل** در بیان اجداد مرتبه آخری و لقد احسن ما قبل **بیت**

عنا فی الکتاب را که در حدیث است که نوشتن را فراموشی کرد من **بع**

محققان نمائند که این تمام آنکه امان باید نمود و به جرات و جرات مجتهد

گاه بین اهل بیت الرضوان را که بخلوص و اخلاص ضرب المثل از دیگران

ایان و مدایح و مناقبشان را بنماید برورد که عالم ملو و شحوت و انواع عطفوت در حقشان

از قرآن مجید بی شکاف ثابت میشود منافق نامیدن نفاقشان را عیث غای خود گردانیدن

چگونه از کسی صدمه در تواند یافت که بهره از اسلام داشته باشد چه جای مجتهد علی تیره درونی
 و سیاه باطنی باید که این بزرگان را منافق گوید و آیات قرآنی و احادیث رسول رب العالمین را پشت
 اندازد و بیست و هفت مرتضی تعصب عیون او را سفید ساخته و اتباع عبد الله سبحانه و تعالی را
 شیطان یعنی ابو ضریر بن بدین قلوب سیاه کرده و من تبع الشیطان فقد ضل
 خسراناً عظیماً یاد آید و مناقب مهاجرین و انصار و اهل بدر و بیت الرضوان آنچه بر
 زبان مجربان پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله و سلم ترداد کار فریقین گذشته نه افتد
 است که احدی آن توان کرد و در کتب دیگر مانند کتب تفصیل وارد کرده ام درین اوراق
 بعنوانیکه فی الجمله تجد و باز کی دارد دوسه اسرار و میکنم بگوشتش دل باید شستید و در کتب
 مقیده فریقین خصمه با نامیه مثل کتاب مجمع البیان و خلاصه المنهج و مانند آن مرویست
 و اللفظ لاخیر در شان نزول یا ایها الذین آمنوا لا تلحقوا بالعدو واعدائکم
 اولیاء حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم بطریق خلاصه است که داشت ساره
 کنیز ابی عمرو بن صفی بن هشام که در کتب حنفیه و شافعیه بود از مکّه مدینه آمد رسول صلی الله علیه و آله
 و سلم استفسار کرد که جهت اسلام آوردن باینجا آمده گفت نه فرمود که جهت جهاد
 گفت نه بلکه آمده ام تا مرا طعام و لباس دهید و باز بیکه رجوع کنم رسول فرمود چه از
 اهل مکّه طعام و لباس طلبیدی گفت بعد از اقامه بدر کسی بنما و نوحه من میل نکرد و مسلم
 بمن نه اد رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرزندان عبد المطلب را گفت که دی را چه
 بدید ایشان ویرا جامه و دیار و زاد و راه داده پس بنزدیک طالب بن ابی لهبه
 آمد و نزد وی طلبید نامه نوشت با اهل مکّه باین مضمون که این نامه است از طالب بن ابی
 لهبه بخوبی اهل مکّه باینکه که رو بخدا صلی الله علیه و آله و سلم قصد شما دارد پس اسلحه را بخود
 راست کشید و آماده قتال بکشید نامه را بوی داده و گوید که بروایتی ده درم
 باو عطا کرد و جامه درو پوشانید و گفت این نامه را با اهل مکّه برسان ساره نامه را
 بسته و در میان موی خود پنهان کرد و در یکم بنهاد و جویسل علیه السلام حضرت رسول را
 ازین قصه خبر داد آنحضرت امیر المؤمنین علیه السلام را باطلحه و زبیر و عمار امر کرد که براه

مکه متوجه شود که در موضعه حاج زنی را یابد که نامه گذشته باشد تا بابل مکه رساند و آن
 نامه متضمن اعلام اهل مکه باشد این قصه مایه نجات است و بیاید ایشان خوب
 آنکه عمل نموده سوار شدند و بان موضع فرستند و آن زن را آنجا یافتند و از نامه
 طلب کردند و آنکارا که پس او را و متاعش را بچستند و یافتند پس قصه رجوع کردند
 امیرالمومنین فرمود که بخدا سوگند که هرگز پیغمبر خدا دروغ نگفته و آنچه فرموده با خیال چریک
 امین بود پس شیراز غلاف برکشید و نزد وی رفت و گفت مرا می شناسی
 نامه نمی گردنمست پیغم زنی رسیده و گفت زنه را باین اسب بدار

تا من نامه را بتو سپارم پس موی سر خود بکشد و نامه را از آنجا بیرون آورد و پیغمبر
 داد حضرت آن نامه را نزد رسول خدا آورد و در دست که در بزرگ مکه بنگران را
 امان داد و آن چهار زن و ساره از ایشان بود و قصه رسول صلی الله علیه و آله و سلم
 بر نیز رفت و خطبه بخواند و گفت کی از شما نامه یا اهل مکه نوشته تا ایشان را از قصه
 آگاه کند اگر برخیزد و بان متعرف شود فهو المراد والا او را رسوا کنیم و نوبت اعاده
 فرمود کسی جواب نداد نوبت سوم حاطب بن ابی بلتعبه برخاست و گفت یا رسول
 الله غم مناجب نامه و خدا داناست که بعد از اسلام نفاق نورزیده ام و از دین
 اسلام برگشته ام و مراد را آنجا قبیل و عشتری نیست تا حمایت من نکند بلکه آنجا غیر
 اتحاد ام خواستم تا ملاحظه آن کرده اعانت من نکند و خاطر همی اهل من نمایند
 و آنجا رویم و گرنه من از سیر یقین میدانم که غضب خدا بر سر ایشان نازل خواهد شد
 و این فائده بایشان نخواهد آمد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم تصدیق او نموده و
 قبول فرمود عمر بن الخطاب را دست و گفت یا رسول الله اجازت فرماتا که در پیش
 منافق را بزم رسول فرمود و دست و خدا تعالی در میان او عده مغفرت داد و ایشان را
 خطاب مستطاب است و آنرا هم قصه مغفرت کنم تا او را فرموده امید هست که تا مغفرت
 تا مسیاه او را بشود و در آن است که پیغمبر فرمود او را از مسجد بیرون کنند مردمان دست
 میزدند و می نداشتند او بازمی میزدند و در سوخته آنگاه میگردشاید که بروی رحم کند چون

رسید رسول فرمود که او را باز گردانید پس آنحضرت او را توبه داد و حق تعالی
 این آیه فرستاد انتهی بلطفه و اللطف از همه آنکه در کتاب سلیم علی که بهتر از آن
 کتابی نیست چنانچه خواهی دانست مرویست که خلیفه ثانی رضی الله عنه بعد از آنکه حال طبع
 از آفتابی راز دریافت عرض کرد که یا رسول الله اگر فرمائی گردش بزخم حضرت خاتم المرسلین
 را رشتا نمودند که ای عمر حق تعالی در باره اهل بدر توارش خاص و کمال عنایت مبدول
 فرموده که بعد از اشتهاد ملائکه تا کید و تحقیق افاده نمود که من این اثر را نمی بینم و گناهان
 ایشان آمرزیدیم میوه هر چه خواهند بکنند امید مغفرت برای طالب سیرت است که از اهل بدر
 است و حال شیخ سلیم مدینی باینکه بفرمایش جناب مرتضوی پیرایه تالیف در بر پوشید
 و سلیم آن کتاب را در میان ارباب گرفته یعنی هرگاه جناب تقوی و سلمان و ابوذر
 و قدا و بروایت فرموده اند آن در نسخه وارد کرده دایم پی و اجد بعد و احداث
 کتاب اینصورت مدایح و انواع کتب اینهاست و ده اند چنانچه از بیار و کتب رجال ظاهر
 است در کتب دیگر این مصنفون از عجم و شیعه جای بطوری وارد است که و هم متوهم و ظن
 طایف ادرانی مدخلی تواند بود است حرفی از مناقب اهل بدر اما پاره از حال بیت الرضوان
 و مقبولیتش بدگاه آفرید کار جهان پس یکی از هزار داند که از اینها را بایشینده فتح الله
 کاشانی و تفسیر خلاصه المنهج مکتوبید که از جابر رضی الله عنه مرویست که آنحضرت فرمود که
 به این پنج نژاد یکس از ان مؤمنان که در زیر شجره بیعت کردند و این را بیت الرضوان
 نام نهادند بجهت آنکه در حق ایشان فرمود لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَايَعُوا اللَّهَ
 فِي الْحَنَاقَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا
 قَرِيبًا عَلَّمَ اللَّهُ نَبِيَهُمْ حَيْثُ ارْتَضَى وَنَمَّيْنِي حَالًا دَارَةً أَكْثَرِي زَعَالَاتِ اِثْنَانِ
 مانند صفوات مجانبین می نماید مگر بنا بر تکمیل تقریر و اتمام ظاهر لاف کزاف ایشان
 جواب ذوالفقار یعنی مولود حیدریه علی المجوس القدریه ایراد کرده ام اگر کسی اشتیاق
 باشد از آنجا تفحص نماید و آنچه بعد که در این مقام ضرورتی بهم یارید استیصال آن بجای
 نیست زیرا که در اکثری از مقامات این کتاب کمال ایمان و خلوص و اخلاص را مشاهده است

رسائید و ام کما لا یخفی سبحان الله خباب سالت علی الله علیه و آله وسلم چنان فرماید که
 بدو رخ نخواهد رفت احدی از منم که مشرف به بیعت الرضوان شده اند و اهل بدر بمقتطعا
 جنبی هستند و خاتم ایشان بخیر است و کمال غایت ایزدی بحال ایشان متوجه است و از
 احادیث رضوی استفاد میشود که مبایعان جدیدیه را که در بیعت الرضوان مشرف گشتند مقصود
 شان ذات ایزدی رضای خداوندی بود پناهی صاحب ترجمه عمیون اخبار الرضا اقرار بآن
 کرده و بجهت میشود که دعوی تفاق و عذر اهل بدر در رضوان عین دعای شیعه است اول
 بدر و بیعت الرضوان بخدا و خدا و سومان میکردند از بیجا هم کفر و نه

ثبوت میرسد نفوذ با سه من نهوات و باطله حق تعالی خود نص فرموده **ان الذین یبایعونک**
انما یبایعون الله و این را بشاد بدو ان خلوص و اخلاص ایشان بکون است و وجه
بیعت الرضوان اینست که حضرت عثمان ذی النورین اید است به حیدر اثنافین صلی الله
 علیه و آله وسلم برای ادای پیام تر که کفار قریش بکفر فرستاده بود کفار او را محبوس کرده
 و غیره قال او شایع شد حضرت خاتم النبیین بغیظ و غضب آمد و برای انتقام او از قاتل اصحاب
 بیت گرفت اگر قول فینرا معتبرند اند اینک و آیه تفسیرین توشش بایشینند در انتقام
 نیز باینچه در خلاصه المنهج است انکفا میرود تا فاسد نماند از آن بهره و افر برادران این
 عباس نقولست که چون حضرت مجد مجیه رسیده ناقدان و فتن باز ایستاد و هر چند او را میزدند

میزدند تا آنکه هم آنجا بجنبه حجاب آغشته که این ناقدان فرمان است که بجستی و سب
 صلح علیه و آله وسلم فرمود که عادت این باینده نیست که بی سبب بکین خدا بیکه
 قیل بود از فتن بیکه مظهر آنرا داشت و از فتن منع کرد پس بخاف و داد و در
 کرام او حواس بن امید بود بیکه و سلام ایشان نماید که عرض آمدن حضرت باین بیکه
 نه در است بلکه دعای او مظهر است و ایتان نمودن با فعال عمره چون حواس این بنام
 ایشان رسانید ششش ای که در دین و قصدش تن او نمودند پس وی از ایشان بگریخت و رسول
 صلح علیه و آله وسلم را ازین قصد خبر داد اساحت آن حضرت عمر را گفت نونیز بیکه و و صورت
 حال را ببرد و بیکه ایشان رسان عمر گفت مراد که ناصری نیست و از بنی عدی در آنجا کسی نماند

بیجهت این از ایشان ترسانم و از قتل خود هر اسانم با چون عثمان خویشان در انجا دار اولی
 آنست که او این پیغام را با بوشان رساند تا خطای و ضرری واقع نشود آنحضرت عثمان را
 نزد ابوسفیان اشراحت فرستاد چون نزد یک که رسید ابان بن سعد که از قبیله ابوزار بود
 با او ملاقات کرد از اسب پیاده و خود آمد و عثمان را سوار کرد و خود و عقیب او نشاند یکدیگر رفتند
 و عثمان پیغام مذکور را بایشان مجید ساخت ایشان گفتند که ما محمد را صلوات الله علیه و آله وسلم
 نکند ایم که در آنکه در آید و اگر تو میخواهی طواف کن و باز گرد و گفت من پیش از رسول طواف
 یاز گردانم او نشاند و عوی را محبوس خفته و آواز قتل او در حدیث

شایع شد حضرت اصحاب در زیر درخت نمره جمع ساخت و ایشان تجدید بیعت نمودند که با پیش
تعالی کنند و از حرر روگردان نشوند تا آنکه شبهه شوند یا فتح نمایند پس بار دیگر همه باین وجه
بیعت کردند که اگر فتنه خاندان گذشت و ایشان بقول اصح هزار و پانصد و بیست و پنج کس بودند
الی اخر القصد و در این قصه اینهم بکتب معتبره فریقین و بیعت که وقت بیعت انصاری
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم دست مبارک خود را بر دست دیگر نهاد و فرمود که این
از جانب عثمان است هر چند او بظاهر درین بیعت بجهت ادای رسالت شریک نیست مگر
از طرف او بیعت میکنم و بمقتضای خلوص او او را شریک میگردانم انبئی محصل الحدیث بنازم
بر دانشمندی حضرات امامیه چنانچه از تجار و تراجم آن سمت و ضووح دارد که در این مقام هم از کینه
قبول نفسانیه باز نیامدند و صراحت گفتند که مقصود نبوی آن بود که و بال کث این بیعت
نیز آمده تر باشد ولیکن هر کس که ادنی بهره از انصاف داشته باشد خواهد دانست که اگر
بازای انورین عداوت حضرت امیر و ذریت ظاہره او میداشت و تخم نفاق در فرزند
حیث خود میخواست چنانچه روایات تجار و کلیه او مانند آن دلالت بر آن دارد مقام
آن بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از استماع این سخن خوشحال نمیکرد و دید که اگر از خوف
شیخین بر ملا نمیگفت باری با دوکان از بعد امامیه میفرمود که بشارت یابد شمارا که اگر غیر خود
ازین تبهلکه باز داشت و جان سلامت بر دیاری بخرد او را و اگر برسم رسالت فرستادم
و یکی را از زوایا این مثلث منادی الاصلح بر تنم زدم و سر مار را به دست دشمن کوفتم

که بر کافری که گشته شود اسلام این همه یک طرفه اصرار را بجمع کردن و محدود اار

اصحاب بیعت گرفتند و از استماع قتل عثمان اراده قتال باقریشین نمودند و بدون اسلام

و این دی نورین نزد اهل انصاف نمی تواند شد کفایت که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم

بوی اقبوس و نینک کللی دانسته باشد که دختر نیک اختر شش ایگینا و بوی کیشته و تهمته بر دامن

ظاهرش چنانکه از بخار و دیگر تالیفات مجلسی مثل حیات القلوب پیدا و هویداست و در آخر

این بحث که در مجلس مذکور و غیره رخ اسی داشت انشاء الله تعالی و انفس کلماتی از شیخ

اسالی و امنیه که در این قدر بعد از استماع این خبر برخلاف اراده اول نقطه افعال

بی آرند و طواف و سعی نمایند و با احدی از قریش تعرضی نرسانند اعیان ازیر شمره جمع

لرون و از هر یک بیعت بر سوت گرفتن چو معنی داشتند و عثمان خون بصدقه

حضرت ریخته بکمال شد اید او گشته مقام است که این

این نام سرپرستها که در باره این نوصیه اتق میشود همچنین راهبهای قطع برای

سازمان ابدی به هم میرسد تا معلوم است که انجام این کار با بلج باشد اول حضرت را کی
الود که با شما نامه کاف که از دست خودتان می آید و دست خودتان می آید

[illegible]

شِرَافِهِمْ حَتَّىٰ لَوْ أَنَّ فِى الْعَالَمِ كُلِّ شَيْءٍ مُّذِقٌ لِّلْعَذَابِ لَوَقَّعَ بِهِمُ الْبَسِيطَ وَالضُّرْبَ الثَّقِيلَ لَفِى شَرِّ الْبَسِيطِ وَالضُّرْبِ ثَمَرَاتٌ ۖ لَّا تَرْجِعُ الْبِلَادَ إِلَىٰ قَدِيمِهَا خَالِيَةً ۚ إِنَّ رَبَّهُ لَسَدِيدٌ ۚ

الشارع والله يدعو الى الجنة والمعصية يا اذنه وان هم بدین عنوان که یکی را

تجربہ و خودنسخہ نگاری انوار و معانی القلم و دماغیہ الماسد لایزالہ بران دارد

فراخجا نا این مقبره بین کسانی هم در بعضی از اوقات شریک بشود می باشد و این

درجهت اسوزش طریقی خاص و مانند آن در نمی گذشتند چرا که در آن زمان

شکست مذکور برده اند و این معجزه واقع شد که خندق گردش گشودند و بنده

در برآوردن خاک و یا در شستن از خاک شریک کرد و ندیدیم عنوان از این امور را

شش از آدمی نمودند فوس را مقبولین است و بعد هم در بنم و در زندان آنکه اصحاب

یومافروما، غریب زاید الوصف دست نیاشد و آخر نوشت بدان کشید که بر مهلت

مجلس شورای اسلامی

و ایر و سار شده حقوق اهل بیت را غصب کردند و جناب مرتضوی را از قتل
 روانه بازداشتند نه خود بانه من ذلک عجب از عاید امامیه که بران هزاره
 از امام اظهار وایت میکنند که هرگز پیشیعه را اختیار کند و بران قرار گیرد تحقیق از قوم
 القلم میشود و بالیقین بحجت فردوس داخل خواهد شد و هرگز بچشم نخواهد رفت و خطاب
 اعلی داشتند فقط عقربت لک برای هر فرد ایشان از یارگاه صدقات ارشاد
 می نمایند و بعد از وقوع متعه و در ساختن متمتع با متوعه چه قدره خیره ای خواب آمده میگردد
 که در چند مرتبه نوبت از کجا بکجا میرسد که اکثر اهل احوار او هرگاه لفظ اعلی را شنیدند در شان
 چه صد از صاحب کرام که از حیان و مال در راه خدا درین نکرده و هیچگاه استیفاء فی ساعه
 العسیره منقضی قرآنی شده و در بهر حاضر گشتند در کتب معتبره می بینند و از اسناد اهل
 حق میشوند از حق بابتی بدید میروند و در گهای کردن را قوی کردم بچنگل و خیال می بردند
 و آسمان ازین میسازد الغرض آن رسالت چنانکه قبل ازین برایشان می رفت موجود است که با قصد
 حدیث مطابق دعا و ذکر و در آن وارد کرده و لوازم و عوارض آن ایراد نموده و در کتاب
 قدیم یعنی جواب ذوالفقار اینهم با ثبات رسانیده ام که بجات شخص متوقف بران نیست
 که تا آخر عمر احوال نیک بجا آورد اگر یک عمل او مقبول افتاد ناجی میشود کفایت که اصحاب کرام
 عمر خود در صحبت و رفاقت مصطفوی بسر کرده باشند و بطاعت و اطاعت خدا و رسول
 است بعد بوند با کجمله بر که قرآن مجید را می بیند و منقرض با کجمله با خصوص مباحرین و انصار
 حضار بدو بیت الرضوان شب و روز مشاهده میکنند چگونه بجزافات امامیه مایل تواند شد
 و نیز پیشیعه اختیار تواند کرد و اصحاب رسالت باید بتواند گفت منتهای کجروی انصاف
 و شرف است که کتاب اسرار محرف اعتقاد میکنند که بظاهر از زبان تعظیم و توقیر بجا آرند و
 منتهای دیکر میل اینها با شقیای یهود از اهل نفاق است که بر آثار اقدامشان میروند و زمام
 اختیار خویش بدست آنها در علوم دینی می سپارند و آنها را و سایر میان خویش و حضرات
 امام هدی قرار میدهند و حال آنکه آنها در حقیقت آن قدر عداوت این بزرگان میشنند
 که نواصب هم از اعمال نفاقشان محجل بوده اند نه خود بانه من ذلک عجب از عاید امامیه

امامی و اهل حق

و در کتاب مصباح الشریعة و مفصل الحقیقة که در بجا مجلسی باین عنوان ترجمه
 آن است ذکر یافته قال اسید علی بن طاووس کتب کشف الحجة فیما اوصی الی ابنه انظر الی
 کتاب مصباح الشریعة و مفصل الحقیقة المنسوب الی مولانا الصادق علیه السلام انتهى لفظه
 مؤخره و از آنجا که این کتاب در دسترس نباشد و قدما می او چنان بوضوح می انجاء که اکابر عرفا
 و اکمل اصحاب کتب کشف الشیخ را نسخ دم و ثابت قدم بودند این کتاب از جناب امام موصوف
 نقل نمایند در این کتاب آنچه در فضایل اصحاب و اجتناب از طعن و طام در حق ایشان
 موجود است بخیف آن در فارسی باین عبارت میرسد که آدمی ابا بد که نصیر و الزدست
 نه بد و نکات عوض آن نیست نیارد و ظاهر را بخیفی سبیل نکرد اند و از آنجا که امر بخیر است
 عظیم است و بهمان اثر از انهم زیاده تر است و در باره احادیثی که این امر را بیان
 کرده است پس اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در جهنم و آنگاه خواهد بود
 آن تو را در باره ام میفرماید که قُلْ لَوِ الْبَشَرُ جُنُودًا لَافْتَحَتْ بَابُ السَّمَاءِ
 و حواریت آن عالی قباب آید و نصرت تحول بودند و شرف و منزلت نزد انجاء
 داشتند و در حق تباران پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم بفضایل و مدایح ایشان گویا
 گردانید چنان توانی کرد پس اعتقاد نیک باینکه ایشان از ضروریات است و بد که
 فضایل اینها رطب اللسان باید بود و از حیا است و هم نشینی اهل بدعت که اعدای
 اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم است و از این باید که باعث اتفاق خفی در طلب شود
 و گمراهی را بر بران ترتیب باید و اگر فضل و بزرگی بعضی از اصحاب بیشتر گردد و از
 دران وقوع یابد که آنرا خدا تقویض نماید که عالم غیب و شهادت و ابر و
 گفت که خدا ایمن دوست آن را که در او دوست داری و رسول تو و دشمن آن را که
 که تو او را بخونش داری و از این چیز میگو که ترا تکلیف آن نداده اند
 انہی یخصا و صاحب جامع الاسرار که از مشایخ علمای امامیه است در کتاب
 اصحاب این حدیث آورده که خلافت پس از من و شلاق کسی است که در حق ایشان
 و از این باید و بچند دلی و رعایت حقوق ایشان نمزد و عبارت سراسر بدایت کتاب

جامع الاخبار که از کتب معتبره شیعه است و لغزش احادیث پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
جمع کرده اینست قال البیہقی سنین فاقبلوه و من سیاصی فی فاجلوه یعنی رسول
فرمود که هر آنکه بدین سنین شکی ندارد و او کسیکه بدگوید اصحاب مرا پس در باز کنند
و شیخ المشایخ که صدوق امامیه فرد کامل این نهیب علی الاطلاق است
در کتاب عیون اخبار الرضا و باقر مجلسی در کتاب الفتن از مجلدات بحار الانوار آورده
که از امام رضا علیه السلام سوال کردند که آیا رسول صلی الله علیه و آله و سلم در میان خود
فرموده است که ایشان در هدایت و رہنمائی مانند ستارگان آسمانند هر کدام که از ایشان
اقتدا کنند راه راست خواہد یافت و نیز پرسیدند کہ حضرت رسالت در باب اعانت
حق و اوصی فرموده است آنکہ برای محبت و پاسداری من با صاحب تعرض نکنند و در تحاشات آن
مشوید امام ضاہر دوم در حاشیہ ص ۱۰۰ از حلقہ صحاح احادیث شہد و گفت مراد از این صاحب آن بزرگوار
کہ تغیر و تبدل از ایشان صدور نیافتہ و در حیات و ممات شریف یک طوری بوده اند یعنی
جمیع اوصیاء انبیینہ ندارند کہ اقتدای ایشان باعث اہتدای باشد و رعایت حقوق حسن ظن او
ضرورت و صاحب کتاب جامع الاسرار این حدیث را بدین الفاظ می آورد کہ حضرت پیغمبر صلی الله علیه
و آله و سلم فرمود انا کائنات علی کافرو اوصیائی کالنجوم باہیم اقتدیم اہتدیم و اھکدہ کہ
اگر نیک نگاہی و غور و تأمل نماید بوضوح انجامد کہ نہیب اہل حق ہین است انجہ امام
اارشاد نمود زیرا کہ ایشان کلیتہ اقتدای ہر صحابی را باعث نجات نمیدانند آیا نمی
بین الیک بن نویرہ و امثال او را با وجودیکہ اسلام آورده و چند بار صحبت شریف را
مخیرین و مبدلین میدانند و بعد از تحقیق و تنقید صراحتہ میگویند کہ او و اتباع و شیاع
یکبارہ نمائند اما احتمال این معنی کہ لازم صحبت شریف و عوارسین آن است نیست از
مخیرین و مبدلین بوده اند پس نیک و نجیف است کہ صبیان مجاہدین بران میخندند و اہل خود
بران میگرنند زیرا کہ برین تقدیر نقصان فیض صحبت لازم می آید کہ اخلاص انخواص حضرت پیغمبر
کہ دست یمن زفاقت زدند و جان مال خود را برای صحبت انتخاب ترک نمودند منافق
و مرتد و بدین پشند نمود بآنکہ من ذلک چون مخالفینم بوزیران اقرار دارند کہ چنانکہ

شیعه مخالفت اینهمه امور نمود که فصل سابقا پس قدا و اینده اگر باقی ماند بجلالت اصحاب
و اتیان و انصارشان که در حقیقت بر یکس و تیره ماندند و این امر در نصیحت ایشان افتاده بود
غیر هم پس تا میل امام مضرته با اهل حق میرساند چنانچه علمای امامیه آن ثبت میکنند بکاف
التحقیق برای شیعه بمنزله ستم قاتل است و قصه شهادت رقیه بنت حضرت امیرالمؤمنین
و عویض است و لیکن پدر مجلسی خانه خراب که بالا اجمال بعبادت فارسی در شهر من لا یحضر
آورده بالا اختصار باید شنید و از کتب و دروغ مفریان عبرت تمام با وجود صدوق
کما ذب در کتاب نه کور میگوید و سئل الصادق ع عن ابی جعفر محمد بن ابی اناس قال ان
ایته رسول الله صلی الله علیه و آله اخرج بهما لیل و هما مصابیح از امام صادق سوال کردند که اگر
با خانه میتوان برد
نهید که همیشه او را برون بردند و چراغها داشتند و کلمه در حدیث ظاهر است از امام
طهراق روایت کرده است بر دایمی طولانی که مجمل آن است که حضرت سید المرسلین
هرگز در خون مغیره بن ابی العاص و عثمان او را در خانه خود جاداد و جبرئیل خیر آورد که مغیره
در خانه عثمان است تا آنکه حضرت رسول امیرالمؤمنین را با جمعی فرستاد او را در بر
مدینه بچشم فرستادند عثمان رقیه بسیار زد و رقیه بخدمت حضرت خبر فرستاد که مرا
بفرمایم رس حضرت امیرالمؤمنین را و فرستاد که بشیر بر دار و برو و دختر پسر عمت را از آنجا
در آور حضرت بشیر کشیده رفت رقیه را بجا حضرت آورد چون حضرت را نظر بر
افتاد او میگفت حضرت نیز بسیار گریست و پشت و پهلو می خود را بحضرت نمود و حضرت
فرمود ترا گشته خدا او را بکشد و بعد از سه روز رحمت الهی واصل شد پس حضرت
رسول حضرت فاطمه را با زنان مومنان فرستاد بروی باز کردند و او را دفن کردند و حضرت
چند مرتبه در آن واقعه لعنت کرد عثمان را و عمر کفایت ابو بکر فاطمه سیدتنا را نهید که در
که بر ابلت واقع شده در گردن این سه بود که اساس ظلم را بر ابلت ایشان گذاشتند
چنانکه احادیث متواتره برین مصنون وارد است این مختصرا و مختصرا نه که تا مدت ها
این شبهه بل می خنبد که هیچکسی از محققان عالم تواند بود که بجایش بگوید که رسول خدا صلی

علیه السلام با وصف آیات ناطقه قرآنی که کجاج مؤمنه یا غیر مؤمن صحیح است الی غیر
 الذلک دختر خود را بکجاج عثمان دهد و چون عثمان او را یکشد دختر دیگر بمقتدا و خواهر او را
 لیکن بعد از احاطه اصول روضه هیچ استیغادی باقی نمی ماند اگر فقط روایتی از قصه مذکور
 در میان حیات القلوب بی پستی استبعاد مذکور از هم باشد خلاصه آن در چند سطر است
 که عثمان تقصیر بیست نمود چون دانست که میخیزد را گشتند باز و چون سرگران کرد و گفت
 که جز تو کسی نتواند از این خانه رفته رقیه گفت حاشا و کلا عثمان آنقدر چه با بر و زد که مجروح شد
 و چند بار آه عاتق بحضرت آورد و حال خود را شرح داد حضرت عین حکم بموش میفرستاد
 که شکایت شوهر بکن و فرمان او بر چون کارش تمام شد علی مرتضی بحکم شریعت بر سر

رسید و رقیه را بخواه آورد و استیغاده و این به آن ماند که چون عثمان را شنید که از حضرت
 ایستاد نزد او بگفت اراده نمیشد که بیاگرش نمیداد بقدری که در دست او بود و گفت
 بیعتی نیست که غیر از منی بفرماید اما که چنانچه صدوق هم در عطفی است از این آورده العوض
 سیکه معاذ الله تبارک و تعالی و از دست طافان فاجوری رو دارد او در عقد دختر دیگر که
 ضعیف می تواند کرد و اگر دختران دیگری بودند چنانچه در بعضی اصول مذکور است می نمود گوئی بر اجد
 دیگری شده باشد و اگر مقتضای اصول مؤمنه بدو بخشید و طایب تصریح از اکابر بخواهر
 باشند اینک تیره الامانه وجود و بفرمانی مؤلفان آن مسکود که رقیه در خانه عثمان بود و زین
 در خانه ابوالحسن عثمان رقیه را شنید که از ابوالحسن قوت شد تا زین را خواستگار
 نمود و عثمانان ازین جهت است که عثمان را ذی النورین مسکونید باز مجامع می کردند

و بعضی اینکه داستانی ذکر کرده و آمده که سطرودین که برده حیا از پهلوانی طلبان و افسران
 برداشته اند بعد از آنکه خلافت را شنیدند فضل خوری عید این بسیار و دیگر شایعین و افسران
 خود ساخته بنور به که گدازید نیکند بعضی بر آنند که از دست عثمان کشتوم تهیه شده نه رقیه در
 بیکس فتنه اند و از وی راه تطبیق سلاطین می دهند و بر دورا دارند و کلام اردستان

در سال او نظریان دارد و که وی تیره و زینیه از دست عثمان آید اعتقاد می کنند
 و جماعتی بنظر مزید نفاق ازین شغل تقصیر با انگار است میجویند و میگویند که از غلبه نبوی
 بوده

از سقراط بطین حضرت خدیجه کبری هم اعتقاد نمیکند و لیکن با این همه شقاوت و تها در اسلام
 دمی ایشان کسی ازین سو قضا میاید که کار کشاده کسیر ای عزیز با این همه قساوت که حونی
 بدستی نبوت و رسالت و اولوالعزمی بر اصول دشمنان دین و اعدای الهیت طایفه از ایشان
 باقی مانده لغو یا مده از قدمی که لوازم آن چنین باشد و آنچه که مجلسی در حیات القلوب بر او حمل
 اخیر از مخالفت احادیث اعتقاد می نماید پس اعتراض بسبب فصل خبری که محکوم بوصف است
 و وبالاستد در رفعت را از جانب رسول ربانی و شیر بزدانی و مقبولین است معذرتی باین نماید
 بیم دشمن و ما میکشیم دوست و لیکن این قیاس که از مقاله اول من قاس بهم در گذشته و
 دانی که لایزال عاقل عبارت از آن است پیوسته مجوز آنست که هیچیک از ایشان
 را بهر نام که کشند که بر اصول و از ایشان صد و ریافته استغفر الله ربی و من ذنوبی
 التوب الیه و ابل فرستاد بحجبت نیست که ذکر واقعه مذکور در ملاحظاتی ذی النورین بر طرف
 مقبولین رفعت پیشه بود و بس و سپس اول قاروره کسرت فی الاسلام فترقی بناد مقام
 و عنقریب در در مقاله خامسه تفصیل خرافات اولین و آخرین قوم که تعلق بکلیاح نبات کرات
 صد حقه ام کلثوم با فاروقی دارد نموده همه را کالهن المنقوش میگردد انم و قد ما و متاخرین این
 را بهوت و محجوب میکنم و الله ولی التوسیق **قوله** و قول به تشیع ابو حنیفه بنابر قواعد تأمین
 در حقیقه صورت ندارد **الخ اقول** اگر ادا نیست که بحجبت مصیب می تشیع ابو حنیفه
 فلانکه بدیهی البطلان زیرا که در عبارت رساله بصارة العین چنانکه دیدی قید علم
 خود است چنانکه گفته ام و دعوی اتفاق شان با وجود یک علمای امامیه گفته اند که
 سونی بودن شیعه دلیل تشیع است اگرچه ابو حنیفه کوفی باشد چراغ فاربع البصر کر تین و اگر
 مراد آنست که آنچه قاضی نوید در سوره شوشتری در مجالس المؤمنین نوشته که کوفی الاصل بود و
 دلیل تشیع است اگرچه ابو حنیفه کوفی باشد قول به تشیع ابو حنیفه است فلانکه اینها باطل زیرا که
 مدعی قاضی آنست که ابو حنیفه شیعه بود و الا تناقض در کلمات او که جایجا در مجالس
 المؤمنین باین تشیع ابو حنیفه نمیکنند لازم آید که مستعرف چهار باره انشاء الله علیه
 کما لا یخفی علی المحققین است که هر که اصلش از کوفه باشد او شیعه خواهد بود آری ابو حنیفه

ازین حکم مستثنی است که هم گشتی است و هم کوفی و این مطلب کما فی غیر بر طلبه
محقق نیست چه جای فضلا فضلا عن المجتهدین دیگر آنکه معلوم نیست که زیدی بود
و حقیقه از که ام عبارت مل و محل فاضل شارستانی فیه در بیان کتاب
مذکر است این بعضی از عمایط اند این عبارت بر آمد و کان ابو حنیفه علی بیته و من جمله
سید بن محمد بن عبد الله بن الحسن حجة رفع الاموالی المصور فحسب الی بدقی مات
فی الحسین بن انا با یع محمد بن عبد الله الامام فی ایام المصور و فی قتل محمد بالمدينة بقی
الامام ابو حنیفه علی تلک البیته اعقده سوا الاله اهل البیت فریح حاله الی المصور فتم علیه عام
انتهی بلفظه آید بدین امام موصوف یعنی امام ابو حنیفه است قول فاضل
عبارت است سید بن محمد بن باوصف است رضای او و غیره و این و ذی المصور و این شرط
فی طاعت غیر حاصل است و اختلاف بعد از جناب و این است که این غیر تلک
ازین عبارت است که این و ذی المصور است بر فی ایام المصور عبارت از که زیدی بود
مستثنی است از اختلاف تعلیق بود و موصوف این غیر مستثنی است و محمد بن عبد الله بن
محمد بن رالا بن این امر عظیم می فیه این مستثنی از نیست که آنچه زیدی میگویند
ابو حنیفه همان بود بالجمله از عبارت موصوف و در بابیات نیز سید یکی آنکه ابو حنیفه از
خلافت موصوف و تعلیق که البیته زیدی این منصب را مدعی شده و مستثنی گشته از خوف
بود و موصوف را ظالم و متغلب اعتقاد میکرد و می خواست که خلافت از وی مسلوب گردد
و هم آنکه محمد بن الامام مستثنی از منصب عالی مقام میدانست و موصوف
عبارت لوانع سنا بقدرانی که از تصانیف طایفه تقی مجلسی اصطفا فی
و محصا فی این است که ابو حنیفه موصوف را بعدی متغلب می نمید که اگر او را موصوف را بای بود
تعلق ببنای سید فیه و موصوف را ابو حنیفه زیدی قبول نمی فرمود و می گفت که برین
از اختلاف می باید کرد و موصوف است عبارت است از مقلدین انجا اکابر
سنا فی نقل سنا فی این است و ای ان ابو حنیفه کان یعنی سر ابو حنیفه نظر بر
شده اند که و موصوف را موصوف است و موصوف را موصوف است و موصوف را موصوف است

CALL No. { ۲۹۷۶۰۹ ACC. No. ۳۵۹۲
 AUTHOR { ج ا م ل ا ز ج ا ح
 TITLE { ازالۃ العین عن بصارة العین

۲۹۷۶۰۹
 ۳۵۹۲
 ازالۃ العین عن بصارة العین

No.	Date	No.	Date	No.



MAULANA AZAD LIBRARY ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES :-

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Rs. 1-00 per volume per day shall be charged for lost books and 10 Paise per volume per day for general loss. Lost cover - dms.

